

کشف الاسرار و عُدّة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد چهارم

تفسیر سورة الانفال الی آخر سورة هود

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار

(جلد چهارم)

معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة‌الانفال تا آخر سورة هود

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به‌سعی و اهتمام : علی‌اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران ، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ـــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
(دوره ۱۰ جلدی) ISBN 964-00-0341-7 ـ. (ج. ۱) ISBN 964-00-0342-5
(ج. ۴) ISBN 964-00-0345-X ـ (ج. ۳) ISBN 964-00-0344-1 ـ (ج. ۲) ISBN 964-00-0343-3
(ج. ۷) ISBN 964-00-0348-4 ـ (ج. ۶) ISBN 964-00-0347-6 ـ (ج. ۵) ISBN 964-00-0346-8
(ج. ۱۰) ISBN 964-00-0351-4 ـ (ج. ۹) ISBN 964-00-0350-6 ـ (ج. ۸) ISBN 964-00-0349-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ـــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ـــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ـــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ـــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ـــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ـــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ـــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ـــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوریٰ الی آخر سوره الحدید. ـــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ـ
چاپ هفتم: ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ـــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ـــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ـــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ ک ۹ م ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران ۷۷۹ ـ ۷۲م*



کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد چهارم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964-00-0345-X (Vol.4) ISBN: 964-00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک X-۰۳۴۵-۰۰-۹۶۴ (جلد چهارم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال
WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

این بخشی ازقرآن است ، ودرخشی از پرتو یزدان است ، صاحبدلان را کشف اسرارنهان است ، وجلوهٔ حق ازاوعیان است ، داد مُعطی بی‌منّت ، وزادسالك مسالك حقیقت :

کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر . (۱)

این مجلّد چارم چون آفتاب رخشنده ازچارمین طارم ، از کتاب کشف‌الاسرار روشنائی بخش جان ابرار ، وبینائی فزای دیدهٔ احرار .

هین زچارم نورده خورشیدوار　　　تا بتابد بر بلاد و بر دیار

بتوفیق عنایت یزدان ، و برکت صاحب قرآن ، و دستگیری بزرگان و سروران ، و پایمردی یاران و یاوران ، بحمدالله بزینت طبع آراسته ، و از منقصت پیراسته ، شامل اقسام ثلاثه : ترجمه وتفسیروتأویل ازچهار سورهٔ مبارکهٔ : **الانفال و التوبة و یونس و هود** ، بمثابهٔ چارارکان عالم وجود ، که خواهندگان روشندل ، وخوانندگان صاحبنظر انشاءالله درچارجهت ازبرکات ومثوبات وسعادات و عنایات حقتعالی فائض خواهند شد .

چار جوی جنّت اندر حکم ماست　　　این نه زور ما زفرمان خداست

قدجائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی‌الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین .(۲). این وجیزهٔ لطیفه که از حیث کمیّت وحجم و شمار صفحات ظاهراً

---

۱ ـ هود ۱۱/۲　　۲ ـ یونس ۱۰/۵۹

خردتر از نه خواهر دیگر است، لیکن از جهت کیفیّت و لطافت معانی و معارف سبحانی، وحکم ربّانی، از دیگر مجلّدات کمتر نیست . ومشتمل است بر کلمات طیّبات وازهار سور، و جواهر قصص وسیر، ونقل روایات و هدایت آیات ، وجابجا مستشهد بسخنان پربهای پیرهرات ، همه جاآراسته به نور و بها ، ومزیّن بلطف وسنا . **ارکبوافیها بسم‌اللّه مجریها ومرسیها .(۱)**

اگر نواقص واغلاط وحذف واسقاط احیاناً درآن مشاهده شود ، از آن است که در هنگام طبع بحکم صدفه واتّفاق روی داده ، ومارا ازمکارم اخلاق‌خوانندگان ویاران باوفاق ، در برابر سهو و نسیان ، امید عفو واحسان است ، و استدعای کرم و غفران . **وما توفیقی الا باللّه علیه توکلت والیه انیب .(۲)**

امّا استادان گرامی، وبزرگان نامی، خاصّه جناب سامی، ریاست دانشکدهٔ علوم معقول‌ومنقول، که محیط برفروع واصول ومحبوب قلوب اهل قبول‌اند ، این‌خدمت‌بی مزد ومنّت مارا قدر بسیار نهاده ، وبا قدم ثابت ونظربلند وسعهٔ صدر ووسعت فکر و قوت علم به حمایت ما بجدّ ایستاده‌اند : **الّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل‌اللّه باموالهم وانفسهم اعظم درجة عنداللّه و اولئك هم الفائزون . (۳)**

یاور ومعین مادراستکتاب صحائف، واستخراج لطائف، ونگارش فهارس وتنظیم اوراق، وتبویب ابواب ، فاضل گرانمایه محمد پروین گنابادی بوده است، که اجرش مشکور، وسعیش مقبول باد .

باری اگر مصاعب ومشکلات مادراین امر خطیر فراوان بود ، ووسایل طبع مانند حروف معربه وسایر علائم ورموز درنزد ارباب طباعت درطهران کمیاب ، واز

---

۱ - هود ۴۱/۱۱ ۲ - هود ۹۱/۱۱ ۳ - التوبة ۹ر۲۱

همه گرانتر حسد حسود ، و خرده گیریهای بی‌فایدت و بیسود کوته نظران گاه بگاه موجب آزردگی‌دل وافسردگی‌خاطر می‌شد ، ولی بحمدالله دست‌همت ما بحبل‌المتین:
ما نثبّتُ به فؤادَكَ[۱] استوار و پای ثبات مـا به طریق : فاستقم كما امرت[۱]
همچنان‌پایدار وبرقرار بود ، تا عاقبت ازجام‌وصل‌سیراب،وبعنایت رب کامیاب گشتیم.
لیقضی‌الله امراً كان مفعولا والی‌الله‌ترجع‌الامور(۲).

سطرت هذه السطور حامداً شاكراً منه ومن رحمته مستغفراً ذاكراً وانا‌العبد الضعیف‌الراجی من كرمه‌اللطیف علی‌اصغر‌الشیرازی المدعو‌بحكمة، فی بلدة طهران لیلة الخمیس الرابع من شهر جمادی الثـانیة سنة ثمانین و ثلاثمائة بعدالالف .

بسم الله الرحمن الرحیم

۸ - سورة الانفال - مدنیة

۱ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی - :«**بسم الله**» بنام خداوند ،«**الرحمن**» فراخ بخشایش، «**الرحیم**» مهربان .

«**یسئلونك**» می پرسند ترا ، «**عن الانفال**» از غنیمتها کـه از دشمن یاوند بجنگ ، «**قل الانفال لله والرسول**» گوی یا **محمد** که آن غنیمتها خدایرا ست ورسول را .« **فاتقوا الله** » بپرهیزید[از خشم وعذاب خدای]، «**واصلحوا ذات بینکم**» وبایکدیگر بآشتی زیید. «**واطیعوا الله ورسوله**» وفرمان برید خدایرا و **رسول** را ، «**ان کنتم مؤمنین**» (۱) اگر گرویدگان‌اید .

«**انّما المؤمنون الذین**» گرویدگـان ایشان‌اند. « **اذا ذکر الله** » کـه الله یادکنند و رایشان، « **وجلت قلوبهم** »[ازعظمت وانتقام وی] بترسد دلهای‌ایشان . « **فاذا تلیت علیهم**»وچون برایشان‌خوانند« **آیاته** » سخنان‌او ، « **زادتهم ایماناً** » ایشان‌را ایمان‌افزاید، « **وعلی ربهم یتوکلون** » (۲)وبخدای‌خویش پشتی‌میدارند .

« **الـذین یقیمون الصلوة** » ایشان کـه نماز بپای دارند [بهنگام آن] . « **و مما رزقناهم ینفقون** » (۳) واز آنچه ایشان را دادیم نفقه میکنند .

« **اولئك هم المؤمنون حقاً** » ایشان‌اند که‌ایشان گرویدگان‌اند براستی ، « **لهم درجات عندربهم** » ایشانرا درجـه‌ها است [در ثواب] بنزدیك خـداوند ایشان ، « **و مغفرة** » وآمرزش ، « **و رزق کریم** » (٤) وروزی نیکو .

« **کما اخرجك ربك من بیتك بالحق** » [قسمت غنائم چنان فرمودیم حق است وراست همچنین بیرون شدن توروز **بدر** حق است وصواب] که خداوندتو ترا

بیرون کرد از خـانهٔ خویش براستی . « **و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون** »(٥) و گروهی از مؤمنان آن را کراهیت میداشتند.

« **یجادلونك فی الحق** » باتو پیکارمیکردند[وباتو می‌پیچیدند]درچیزی که تودرآن برحق بودی، «**بعد ماتبیّن**» پس آنکه پیداشد[ایشان‌را که ازمن‌ترا ارشاد ومعونت هام راه[1] است ومن‌ترا نگاه‌دار] ، «**کانما یساقون الی الموت** » گوئی که بآن مانست که ایشان‌را بمرگ میرانند ، « **وهم ینظرون** »(٦)وایشان می‌نگرستند .

« **واذیعدکم‌الله** » خدای شمارا وعده داد ،« **احدی الطائفتین انها لکم** » که یکی از دو گروه شمارا بود .« **وتودّون** » آن دوست میدارید شما . « **ان غیر ذات الشوکة تکون لکم**» که‌ازدرخت بی‌خار[رطب] چینید .« **و یریدالله** » والله میخواهد. « **ان یحق الحق بکلماته** » که‌حق پیدا ودرست‌کند[و دین‌بزرگ دارد] بسخنان خویش . « **و یقطع دابر الکافرین** »(٧) وبیخ کافران ببرد .

« **لیحقّ‌الحق** » تا حق راهست کند . « **و یبطل‌الباطل** » و باطل را نیست کند . «**ولو کره المجرمون**»(٨) وهر چندکه دشخوار آیدآن را کافران .

النوبة الثانیة

بدان که‌سورة الانفال مدنی‌است مگر هفت‌آیت‌که به **مکه** فروآمد«واذیمکر بك‌الّذین کفروا» الی‌قوله « ثمّ یغلبون» . جملهٔ سورة پنج هزار و هشتاد حرف است وهزارونودوپنج کلمة است. درفضیلت این سورة **ابیّ‌کعب** روایت‌کند از **مصطفی** ص قال قال رسول‌الله : « مَن قرأ سورة الانفالِ و براءة ، فانا شفیع له و شاهد یوم‌القیمة ، انّه بریٔ من‌النفاق واعطی من‌الاجر بعددکل منافق ومنافقة فی‌دارالدّنیا عشرحسنات ومحی عنه عشرسیّأت و رُفع له عشر درجات ، وکان العرش و حَملته یصلّون علیه ایام حیوته فی‌الدّنیا » . درین سورة شش آیت منسوخ چنانکه رسیم بآن شرح دهیم .

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . یَسئلونك عن‌الانفال ». **ابن‌عباس** گفت: سبب‌نزول‌این آیت آن بود کـه روز **بدر** **مصطفی** گفت : « من قتـل قتیلا فله سلبه ومن اسّر

---

1) نسخه ج : همراه

اسیراً فله کذا» گفت: هر که کافری را بکشد ویراست سلب آن کشته و هر که اسیری را گیرد همچنین. پس چون جنگ درپیوست جوانان وورنایان[1] فرا پیش شدند وجنگ کردند، قومی را کشتند وقومی را اسیر گرفتند، وپیران واعیان ووجوه لشکر بنزدیك رایات اسلام ایستاده بودند در حضرت **مصطفی** ص ودفع دشمنان از وی میکردند، و قلب لشکر نگاه میداشتند اما جنگ نمی کردند. پس آن جوانان و نوخاستگان که جنگ میکردند طمع کردندکه سلبها وغنیمتها مفرد بایشان دهند. یکی انصاری برخاست، نام وی **ابوالیسر** ابن عم واخو **بنی سلمه**، گفت: یا رسول الله اینك هفتاد مرد ازدشمن کشتیم وهفتاد دشمن اسیر گرفتیم سلب ایشان همه ما راست چنان که وعده داده‌ای، و **سعدمعاذ** در جملهٔ ایشان بود که بحضرت **مصطفی** بود ایستاده، ومصاف نگه میداشتند، گفت: یا رسول الله ما نه از بددلی جنگ میکردیم، لکن نخواستیم که ترا خالی بگذاریم وچنان که ایشان ما نیز هم درمصاف بودیم و ایشانرا بدفع دشمن یاری میدادیم، پس سلب وغنیمت ایشانرا تنها نرسد، سخن درمیان ایشان درازشد. **وسعد بن ابی وقاص** برادر ویرا **عمر**[2] کشته بودند بجنگ شد، و **سعیدبن العاص بن امیه** را بکشت و شمشیر وی بستد، شمشیری نیکو نام آن **ذوالکتیفة**، آن شمشیر برداشت پیش **مصطفی** ص آورد گفت: «اعطنی هذا» رسول خدا جواب داد: «ضعه»، یکبار دیگر گفت «اعطنی هذا»، رسول جواب داد «ضعه». **سعد** را آن نخوش آمد، دل تنگ شد، و درین معنی گفت وگوی درمیان صحابه افتاد، تا **جبرئیل** آیت آورد: «یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول». **مصطفی** ص بحکم این آیت غنیمتها وسلبها ازدست ایشان بیرون کرد و میان ایشان بسویّت قسمت کرد و **سعدبن ابی وقاص** را بخواند و گفت: یا **سعد** آنکه نه آن من بود شمشیر، اکنون آن منست بتو دادیم.

«یسئلونك عن الانفال» واوضمیر مؤمنان است. یعنی که مؤمنان ترا می پرسند ازین مال غنیمت. سؤال بردو وجه است: سؤال استعلام وسؤال طلب. واین سؤال استعلام است که ـ عَن ـ درآن پیوسته. میگوید: ترا ازانفال میپرسند تابدانند که حکم آن چیست، حلال است یاحرام؟ وبکه می بایدداد؟ وگفته اند: که از آن می پرسیدند که برامّتهای

۱) ورنایان: لهجه‌ایست از برنایان بمعنی جوانان اندك سال.
۲) در نسخه ج: عمیر.

گذشته پیش ازین امت حرام بود. خوردن آن میخواستند تابدانند که بر ایشان هم حرام است یا نه. قومی گفتند: این سؤال طلب است، و ـ عن ـ زیادت است ودلیل بر این قرائت **ابن مسعود** است: « یسئلونك الانفال » بحذف عن. معنی آنست که مؤمنان انفال از تو طلب می کنند و میخواهند، والانفال الغنائم، واحدها ـ نفل. قال **لبید**:

ان یقوی ربّنا خیر نفل　　　و باذن الله رأسی[1] وعجل

یقال نفلنی کذا ای اعطانی، والنّوفل الرجل الکثیر العطاء، وقیل ـ النفل الزیادة و منه النافلة لولد الولد و کذلك النافلة من الصلوة.

« قل الانفال لله والرسول » تعظیم را نام الله درآورد وابتدا بذکر خویش کرد جل جلاله. معنی آنست که حکم غنیمت بامصطفی افکندیم، آنِ وی است، چنانکه او خواهد در آن حکم کند. **ابن جریر** گفت: ـ انفال دیگر است وغنائم دیگر. غنائم آنست که بعد از جنگ مسلمانانرا نصرت وظفر بود و بمال کافران دررسند و جمع کنند، حکم این غنائم آنست که الله گفت:

« واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ... الایة » وانفال زیادتست، که بعد از قسمت امام چیزی بکسی دهد زیادت ازقسمت برای خویش. **مجاهد** و **عکرمه** گفتند: غنائم روز **بدر** علی الخصوص **مصطفی** را بود، بحکم این آیت وآنکس را میداد که خود میخواست؛ پس رب العزّة آن حکم بخمس منسوخ کرد و بقول ایشان این آیت منسوخ است و ناسخ آنست که: « واعلموا انما غنمتم من شیءٍ... **الآیة** ».

ابن زید گفت: آیت محکم است وثابت، ومعنی آنست: « قل الانفال لله » وهی لاشك لله مع الدنیا بمافیها والآخرة، والرسول یضعها فی مواضعها الّتی امر الله بوضعها فیها. میگوید: انفال و غنائم همه خدایرا است و دنیا وآخرت و هرچه در آن همه خدایرا است، کس را باوی در آن انبازی نه و **رسول** راست، یعنی که **رسول** بحکم فرمان خدا آنجا نهد وبآنکس دهد که الله فرماید. این حکم چنین کرد وپس از آن بچهل روز حکم غنائم فرو فرستاد، گفت: « فان لله خمسه ولکم اربعة اخماسه ».

« فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم » ای الحالة الّتی بینکم، لیکون سبباً لالفتکم واجتماع کلمتکم. « و اطیعوا الله » فی فرائضه « و رسوله » فی سنّته.

---

۱) نسخه ج: رَیْثی

«ان کنتم مؤمنین» فان‌الایمان یوجب‌ذلك . این‌خطاب با **صحابهٔ رسول** است میگوید: اگر مؤمنان‌اید مقتضی‌ایمان آنست که خدای **ورسول** را فرمان‌بردارباشید، ودرطاعت‌داری یك‌دل ویك سخن‌باشید، ودر کارغنائم وانفال‌مجادلت واختلاف ازمیان بردارید، وبخدای و **رسول** باز گذارید تاچنان‌که خواهددرآن حکم کند، وهمه بهم صلح کنید تارستگار شوید .

روی **علی‌بن حاتم** قال:- خطب رجل عند **رسول‌الله**ص فقال: «ومن یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی ». فقال **النبی**ص : « اسکت فبئس‌الخطیب انت» ثمّ قال **رسول‌الله**: « من یطع‌الله ورسوله فقد رشد ومن یعص‌الله و رسوله فقد غوی ، فلا تقل - ومن یعصهما - ثمّ وصف المؤمنین فقال :

«انما المؤمنون الّذین اذا ذکرالله . . . الآیة» ای‌اذا ذکرت عظمة‌الله وقدرته، وماخوّف به من‌عصاه فزعت قلوبهم، فانقادت لاوامره وارتدعت عن نواهیه واطمأنت‌الی وعده و فرقت عن وعیده . «واذا تُلیت علیهم آیاته . . . » ای - **القرآن زادتهم** تصدیقاً ویقیناً وخشیة، اذا تاملوا وتدبّروا معانیه . حجتی‌روشن‌است این آیت بر **مرجیان** که زیادت ونقصان‌را منکر اند درایمان ، و رب‌العالمین صریح میگوید : «زادتهم ایماناً» وآن وجهی‌دیگرکه رب‌العزة حقیقت‌ایمان‌اثبات‌نکرد الّا باجتماع خصلتهای نیکو از اعمال ظاهروباطن، وایشان‌حقیقت‌ایمان‌بمجرد قول‌اثبات میکنند. تعالی الله عمایقول الظالمون. قال‌**عمربن حبیب** و کان‌له صحبة:- ان‌للایمان زیادة ونقصاناً، قیل فمازیادته، قال : اذا ذکرناالله وحمدناه‌فذلك زیادته، واذا سهونا وقصرّنا وغفلنا فذلك نقصانه. وکتب **عمربن عبدالعزیز** الی‌بعض‌اخوانه : ان للایمان سنناً وفرائض وشرائع فمن استکملها استکمل الایمان ومن لم یستکملها لم یستکمل‌الایمان . « وعلی ربّهم یتوکلون » ؛ یفوضون‌الیه امورهم ویثقون به فلایرجون غیره ولایخافون سواه .

« الّذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون » . هرنفقه که در **قرآن** با نماز پیوسته است زکوة است .

« اولئك هم‌المؤمنون حقاً » سراً و جهراً بخلاف المنافق . **ابن‌عباس** گفت : من‌لم‌یکن‌منافقاً فهو مؤمن‌حقا وقیل: - تقدیره حقوا حقاً ، مثل صدقوا صدقاً ، سأل

رجل الحسن فقال: أمؤمن انت ؟- فقال: الايمان ايمانان، فان كنت تسألنى عن الايمان بالله وملئكته و كتبه و رسله واليوم الاخر والجنة والنار والبعث والحساب فانا مؤمن بها، وان كنت تسألنى عن قوله : «انّما المؤمنون الّذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم» الى قوله «عند ربهم»، فوالله ما ادرى أمنهم انا ام لا ؟ و يقال الحق فى الكلام على وجهين، احدهما المستحق والثانى ماله حقيقة الوجود، بخلاف الباطل فانه لاوجود له . و روا باشد که «اولئك هم المؤمنون» اینجا سخن بریده گردد پس گویی: «حقاً لهم درجات عند ربّهم»- بدرستی وراستی که ایشانرا درجتها ومنزلتها است دربهشت نزدیك خداوند ایشان . وقيل :- لهم درجات فى الجنة يرتقونها باعمالهم الرفيعة .«ومغفرة» للذنوب، «ورزق كريم» خالص من شوايب الكدر .

«كما اخرجك ربك» مفسّران درمعنی آیت مختلف‌اند . قومی گفتند: این متصل است باول، و کاف کاف تشبیه است و التشبيه وقع بين الصلاحين، اى صلاحهم فى اصلاح ذات البين كصلاحهم فى اخراج الله لقاهم، و این قول **عكرمه** است وتقدیر آیت اینست «فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم» فان ذلك خير لكم كما كان اخراج الله تعالى **محمدا** من بيته بالحق خيراً لكم و ان كرهه فريق منكم . میگوید: همه بهم صلح كنيد و بایکدیگر بآشتی زیید که صلاح کار و صلاح دین شما را دریناست، هم‌چنان که روز **بدر** خدای تعالی **محمد** را ازخانهٔ خویش مدینه بیرون آورد بجنگ **بدر**، اگرچه قومی را کراهیت آمد که ساز جنگ نکرده بودند، اما صلاح ایشان دران بود. وقيل :- التشبيه وقع بين الحقّين اى «هم المؤمنون حقاً كما اخرجك ربك من بيتك بالحق»، میگوید: ایشان مؤمنان‌اند بحق وراستی چنان که الله ترا ازخانهٔ خویش بیرون آورد بحق وراستی. وقيل:- التشبيه وقع بين الكراهتين اى - الانفال لله والرسول وان كره بعضهم «كما اخرجك ربك من بيتك بالحقّ و انّ فريقاً من المؤمنين لكارهون»، میگوید: این کراهیت ایشان ومجادلت ایشان درقسمت غنایم هم چون کراهیت ایشان است ومجادلت ایشان روز **بدر**. اذقالوا - اخرجتنا للعير ولم تعلمنا قتالاً فنستعدله. وتقديره امض لامر الله فى الغنايم وان كرهوا كما مضيت على خروجك. «وهم كارهون»، قومی گفتند ازمفسران که این آیت باوّل هیچ تعلق ندارد و کاف بمعنی - اذ - است كقوله «واحسن كما

احسن الله اليك » معناه واحسن اذا احسن الله اليك. وتقديره اذكر يا **محمد** اذ « اخرجك ربك من بيتك » يعني المدينة الى **بدر** بالحق. اى ـ بالوحى الّذى اتاك به **جبرئيل** . « وانّ فريقاً من المؤمنين لكارهون » الخروج مع كراهية نفار الطبع عن الميثاق لا كراهية ضد الارادة ، لانهم كرهوا اولا ثم ارادوا ولم يكرهوا امر الله عزوجل بحال .

« يجادلونك فى الحق » اى ـ فى القتال وذلك انهم خرجوا للعير ولم ياخذوا اُهبة الحرب فلما امروا بالحرب شق عليهم ذلك و طلبوا الرخصة فى ترك ذلك ، فهو جدالهم بعد ما تبيّن ان الجهاد واجب والخروج صواب ، وعلموا انّ امرك امر الله ، « كانّما يساقون الى الموت وهم ينظرون » اى ـ كارهون القتال كراهية من يساق الى الموت ، وهم ينظرون الى اسبابه. قال **ابن زيد**: يجادلونك يعنى الكفار فى الحق ، اى فى الاسلام . « بعد ما تبيّن » بان وظهر الاسلام « كانما يساقون الى الموت » حين دعوا الى الاسلام « وهم ينظرون » تلك الحالة .

« واذ يعدكم الله احدى الطّائفتين » شرح اين قصه بقول **ابن عباس** و **سدى** وجماعتى مفسران آنست ـ كه **كرز بن جابر القرشى** بدر **مدينه** آمد وغارت كرد وچرندگان **مدينه** جمله براند . خبر به **مصطفى** ص رسيد ، برنشست باجماعتى ياران و بر پى وى برفتند وبوى درنرسيدند وباز گشتند ، بعد از آن خبر بمدينه آمد كه **بوسفيان** از **شام** مى آيد و كاروان قريش باوى مالى عظيم و تجارتى فراوان . وهى ـ اللطيمة ـ يعنى **قافلة معها الطيب**. **رسول** خدا مهاجر وانصار رابرخواند وايشانرا خبر داد كه آنك كاروان قريش بامال فراوان رسيد بنزديك **بدر**، واگر ما براه ايشان شويم ، بخير وغنيمت باز گرديم . سيصدو سيزده مرد فرا راه بودند واز ايشان دوسوار بيش نبودند و يك شتر ميان سه كس بود . كانوا يتعاقبون عليه ، وهيچ سازجنگ و آلت حرب باايشان نه ، كه ايشان براى كاروان مى رفتند نه بقصد جنگ وحرب. دركاروان قريش **عمرو بن العاص** بود و **عمرو بن هشام** و **مخرمة نوفل الزهرى** با چهل سوار بزرگان و سروران قريش . **بوسفيان** بدانست كه رسول خدا بيرون آمد بایاران به طلب كاروان. **ضمضم بن عمرو الغفارى** بمكه فرستاد ، قريش را خبر كرد از حال ، وگويند كه شيطان برصورت **سراقة بن مالك بن جعشم** فراديد آمد و گفت : « ان محمداً و اصحابه قد عرضوا لعيركم ولا غالب لكم اليوم من الناس وانى جار لكم ». اهل **مكه** همه خشم گرفتند وآواز بيكديگر دادند

تاجمله بیرون شدند مگر ضعیفان. همه با ساز حرب و سلاح تمام. رسول خدا با یاران از **مدینه** برفته. و وادیی است که **ذفران** خوانند آنجا فرو آمده، **جبرئیل** آمد، از حضرت عزت این آیت آورد: «واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم» الطائفتان هاهنا الجند والعیر و **ابوجهل** مع الجند و **ابوسفیان** مع العیر. خیّر رسول الله بین ان ینصر علی العدو او ینقل عیرهم. گزین دادند رسول خدایرا که اگر خواهد سپاه دشمن در دست او دهند، و اگر خواهد کاروان و مال. رسول خدا دشمن بگزید که در دست او دهند، و مؤمنان دوست داشتند که کاروان با مال در دست ایشان دهند. ایشان را جواب دادند: «و تودّون انّ غیر ذات الشوکة تکون لکم»، شما دوست میدارید که از درخت بی خار رطب گیرید والله میخواهد که حق درست کند و دین بزرگ دارد بسخنان خویش و بیخ کافران ببرد. **مصطفی** ص با یاران مشورت کرد در کار حرب و آنچه در پیش بود. جماعتی کراهیت نمودند، گفتند یارسول الله: «هلا اخبرتنا انه یکون قتال حتی نخرج سلاحاً ونتاهب له انا خرجنا نرید العیر ولم نعلم القتال». **ابوبکر صدیق** دانست که مراد رسول چیست برخاست و سخنان نیکو گفت؛ **عمر خطاب** هم چنین سخنان نیکو گفت؛ **مقداد بن عمرو** فرا پیش آمد گفت: یا رسول الله، امض لما امرك الله، فنحن معك، والله ما نقول کما قالت بنو اسرائیل لموسی: - اذهب انت وربك فقاتلا انا هیهنا قاعدون، و لکن اذهب انت وربك فقاتلا انا معکم مقاتلون، فوالّذی بعثك بالحق لو سرت بنا الی برك الغماد، یعنی مدینة الحبشة لجالد نا معك حتی نبلغه. این سخن **مهاجران** بود. رسول خدا توقع داشت از **انصار** که تا هم آن سخن گویند، با ایشان می نگرست و می گفت: «اشیروا علیّ ایّها النّاس». **سعد بن معاذ** سید **انصار** بود دانست که رسول خدا ایشان را میخواهد گفت: «یا رسول الله قد آمنّا بك وصدقناك و شهدنا ان ماجئت به هو الحق واعطیناك علی ذلك عهودنا ومواثیقنا علی السمع والطاعة، فامض یارسول الله لما اردت، فوالّذی بعثك بالحق، ان استعرضت بنا هذا البحر فخضته لخضناه معك ما تخلف منا رجل واحد انا الصبرٌ عند الحرب لصدّق عند اللقاء فسر بنا علی برکة الله حیث شئت، وصل حبل من شئت واقطع حبل من شئت، وخذ من اموالنا ماشئت». ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «سیروا علی برکة الله وابشروا فان الله قد وعدنی احدی الطائفتین والله لکاٴنی الان

انظر الی مصارع القوم». پس از آنجا برفت رسول خدا تا **ببدر** فرو آمد و کافران و مشرکان مکّه از آن جانب آمدند و **ببدر** فرو آمدند. **هفدهم** ماه رمضان و آن جنگ بدر رفت چنان که در قصه است.

«و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم» معناه: - واذکروا اذ یعدکم الله ان لکم «احدی الطائفتین» و «انها لکم» فی موضع نصب من البدل من احدیٰ، «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» یعنی العیر الذی لیس فیها قتال، والشوکة الشدة، وذات الشوکة ای ذات السلاح، اشتقاقها من الشّوکة و هو النبت الّذی له حدّة «و یرید الله ان یحقّ الحق»، یظهر الاسلام وینصر اهله بکلماته - ای باوامره ونواهیه و قیل بضمانه ومواعیده، و «یقطع دابر الکافرین» یستاصلهم، دابر کل شیءٍ آخره. «لیحق الحق ویبطل الباطل»، ای لیعلی الحق و یسفل الباطل، «ولو کره المجرمون» - المشرکون، وکرّر لأنّ الاوّل متصل بقوله «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» ای - انتم تریدون العیر والله یرید اهلاك النفیر والثانی متصل بالکل. قومی مفسران گفتند: که این دو آیت درنزول پیش از «کما اخرجك ربك» اند ودرقرآءت بعد ازابتدا.

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحیم. بسم الله معراج قلوب الاولیاء، بسم الله نور سرّ الاصفیاء، بسم الله شفاء صدور الاتقیاء، بسم الله کلمة التقوی وراحة الثکلی وشفاء المرضی. بسم الله نور دل دوستان است، آئینه جان عارفان است، چراغ سینه موحدان است، آسایش رنجوران ومرهم خستگان است، شفاءِ درد وطبیب بیمار دلان است، خدایا! گرفتار آن دردم که تو دوای آن دانی [1]، درآرزوی آن سوزم که توسرانجام آنی، بندهٔ آن ثناءام که تو سزای آنی، من در تو چه دانم تو دانی، تو آنی که خود گفتی وچنانکه گفتی آنی.

در هجر تو کار بی نظامست مرا　　شیرین همه تلخ و پخته خامست مرا
در عالم اگر هزار کامست مرا　　بی نام تو سر بسر حرامست مرا

«یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول»، ای مهتر عالم وای سیّد وُلد آدم،

---

(۱) درنسخه ج: که تو درمان آنی

ای مایه فطرت، ای نقطهٔ سعادت، ای مقصود موجودات وسید کاینات، ای نقطهٔ دایره حادثات، ترا می‌پرسند ازانفال وحکم آن، تو از وحی ما واز پیغام ما ایشانرا جواب ده. «قل الانفال لله» ملکا ولرسوله الحکم فیها بمایقضی به‌امراً وشرعاً. انفال ازروی ملك خدایراست و حکم آن چنان که خواهد مصطفی‌ص راست، بپسندید شما که بندگانید حکم او، بپذیرید به‌جان ودل قول او، که قول اووحی ما است، فعل اوحجت ماست، شریعت او ملت ماست، حکم او دین ماست. اتباع او دوستی ما است.

«فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم» تقوی بپناه خویش گیرید که سرهمه طاعتها تقوی است، اصل همه هنرها ومایهٔ همه‌خیرها تقوی‌است. تقوای او آن درخت‌است که بیخ‌اودرآب وفاوشاخ‌او برهواء رضا، میوهٔ او دوستی خدا. نه گرمای پشیمانی بدو رسد، نه سرمای سیری، نه‌باد دوری، نه هواء براکندگی. تقوی سه‌چیزاست: خوفی که ترا ازمعصیت باز دارد رجائیکه ترا برطاعت دارد، رضایی که ترا برمحبت‌دارد.

قوله: - «و اصلحوا ذات بینکم» با مردم بصلح و آشتی زندگانی کنید وبی‌آزارزیید، واین نتوانیدمگر که حظ خود بگذاریدوحظ دیگران نگاه دارید، اگرتوانید ایثار کنید و اگر نه‌باری انصاف دهید. بنگر که الطاف کرم احدیت آن درویشان را که راه ایثار رفتند و حظ خود بگذاشتند چه تشریف میدهد و چون می‌پسندد که: - «ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة».

عن عبدالله بن عمر قال: اُهدی لرجل من اصحاب رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم رأس شاة، فقال: انّ اخی فلاناً وعیاله احوج الی هذا منّا، فبعث به‌الیه، قال: فلم یزل یبعث به واحد الی آخر حتی تداولها سبعة ابیات حتی رجعت الی الاوّل، قال فنزلت «ویؤثرون علی انفسهم... الایه».

قوله: - «انما المؤمنون الّذین اذا ذکرالله وجلت قلوبهم»، مؤمنان ایشانند که از خدای ترسند. درین آیت ترس از شرط ایمان نهاد، هم چنان که جائی دیگر گفت: - «وخافونِ ان کنتم مؤمنین» ترس زینهار ایمان است وحصار دین است و شفیع گناهان است، هردل که‌در آن ترس نیست آن دل خراب است و معدن فتنه وازنظرالله محروم. درین آیت گفت مؤمنان ایشان اند که دریاد کرد الله دلهاشان بترسد

و بلرزد. جائی دیگر گفت: «الّذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله» اشارت است که مؤمنان ایشان‌اند که دریاد الله دلهاشان بیاساید و آرمیده گردد، آن نشان مبتدیان است واین وصف‌الحال منتهیان، بنده دربدایت روش‌خویش پیوسته‌میگرید ومی‌زارد ومی‌نالدچندان‌ازبیم فراق‌بگرید که‌نداء «الّاتخافوا» بسروی رسد. ازبیم‌فراق بروح وصال‌باز آید، درآن‌مقام‌بیاساید وبنازد و دلش بیارامد، اینست که‌میگویدجل‌جلاله:- «تطمئن‌قلوبهم بذکرالله». وگفته‌اند: «وجلت قلوبهم» وصف مریداست، «تطمئن قلوبهم» نعت مراداست. «وجلت‌قلوبهم» اهل‌شریعت را شعاراست. «تطمئن‌قلوبهم» ارباب‌حقیقت‌را دثاراست. «وجلت‌قلوبهم» مقام‌روندگان‌است. «تطمئن‌قلوبهم» نشان ربودگان است. رونده درراه شریعت‌بامید نعمت‌بر مقام خدمت،ربوده بربساط حقیقت نواختهٔ‌قربت و زلفت بار از ولی نعمت.

« الّذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون »، درآیت پیش لختی اعمال برشمرد، چون‌تقوی ووجل وتوکل. آنکه دربن‌آیت، اعمال‌ظاهرچون نمازوزکوة دران‌پیوست، آن‌ازامارات حقیقت‌است واین ازشرائط شریعت، تابدانی‌که هردودرهم پیوسته‌ودرهم‌بسته،حقیقت‌بی‌شریعت‌به کارنیست، وشریعت‌بی‌حقیقت‌راست‌نیست.چون هردوبهم جمع گشت انکه. «اولئك هم‌المؤمنون حقاً،» ای - صدقوا صدقاً وحقّوا حقاً .مؤمنان بحقیقت‌ایشان‌اند که هم درشریعت درست‌اند هم درحقیقت، پس‌اقامت شریعت‌را «لهم‌درجات‌فی‌الجنة‌ومغفرة» وصدق‌حقیقت‌را، «ورزق‌کریم» هورزق‌الاسرار بمایکون‌استقلالها به‌من‌المکاشفات والمواصلات، و گفته‌اندحقایق‌عبودیت‌و منازلات ومکاشفات حقیقت‌درو جود خصلتها است که دراین‌آیت برشمرد وهوالتعظیم‌للذکر والوجل عند السماع ولاظهار الزیادة علیهم عند تلاوته، و حقیقة التوکل علی‌الله والقیام‌بشروط‌العبودیة‌علی‌حدالوفاء، فاذ کملت‌اوصافهم‌صاروا محققین‌بالایمان، وقیل «اولئك هم‌المؤمنون حقاً» ای- حقاً انه سبقت لهم من‌الله الحسنی‌فصارلهم عند ربهم طوبی وزلفی وحسنی.

قوله « وتودّون ان غیر ذات الشّوکة تکون لکم »، از روی اشارت میگوید:

« بنده تارنج نبرد بسر گنج نرسد » .

پیر طریقت گفت : من چه دانستم نه مادر شادی رنج است ، وزیر یك ناکامی هزار گنج است ، من چه دانستم که زندگی درمردگی است ومراد همه در بی‌مرادی است . زندگی زندگی دل است ومردگی مردگی نفس ، تادرخود بنمیری بحق زنده نگردی . بمیر ای دوست اگر می زندگی خواهی . نیکو گفت آن جوان مرد که :

نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار

الٓهی! انکس که زندگانی وی توئی او کی بمیرد ؟ وانکس که شغل وی توئی شغل بسر کی برد ؟ ای یافته و یافتنی نه جز از شناخت تو شادی ، نه جز از یافت توزندگانی ، زنده بی‌توچون مرده زندانی ، وصحبت یافته باتو نه این جهانی نه آن جهانی .

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **اذتستغیثون ربّکم** » آن هنگام که فریاد میخواستید بخداوند خویش ، « **فاستجاب لکم** » پاسخ نیکو کرد شمارا ، « **انّی ممدّکم** » شما را مدد می‌پیوندم ، « **بالف من الملئکة** » بهزار تن از فریشتگان ، « **مردفین** [9] » پس خود فرا کردگان.

« **وماجعله اللّه الاّبشری** » نکرد خدای تعالی [آن روز و آن کار] مگر شادی شمارا ، « **ولتطمئنّ به قلوبکم** » و آنرا تا دلهای شما [بنصرت بدر] آرام گیرد ، « **وماالنصر الاّ من عنداللّه** » و یاری دادن نیست مگر از نزدیك خدای ، « **اناللّه عزیز حکیم** [10] » که الله توانائی دانا .

« **اذیغشّیکم النعاس** » آنکه که خواب در سرشما می کشد ، « **أمنة منه** » از خدای عزوجل بعطا ، « **وینزل علیکم من السماء ماءً** » ومی‌فروفرستد برشما از آسمان باران ، « **لیطهّرکم به** » تاشما را بآن [ازحدث] پاك کرداند ، « **ویذهب عنکم** » واز شما ببرد ، « **رجز الشیطان** » وساوس شیطان ، « **ولیربط علی قلوبکم** » وآنرا تا قوی گرداند دلهای شما ، « **ویثبت به الاقدام** [11] » و برجای بدارد پایها .

« **اذیوحی ربك الی الملئکة** » آنکه کـه پیغام داد خداوند بفریشتگان ،

« **انّی معکم** » که من باشما ام [بمعونت] ، «**فثبّتو االذین آمنوا**» دل دهیدمؤمنانرا و برجای دارید ، « **سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب** » آری من درافکنم دردلهای کافران ازشما بیم، «**فاضربوا فوق الاعناق** » شما برزبر گردنها می‌بزنید، «**واضربوا منهم کل بنان**[۱۲] » و از ایشان دستها می‌زنید.

«**ذلك بانهم شاقّوا الله ورسوله**» آن ازبهر آنست که خلاف کردند باخدای و رسول او ، « **ومن یشاقق الله ورسوله** » وهر که خلاف کند با خدای و رسول او ، «**فان الله شدید العقاب**[۱۳] » الله سخت عقوبت است [سخت گیر] ، «**ذلکم فذوقوه**» اینست عذاب او این جهانی چشید آنرا ، «**وان للکافرین عذاب النار**[۱۴] » و کافران راست عذاب آتش .

« **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند، « **اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً** » هر که که ببینید کافرانرا که روی بشما نهند درجنگ ، « **فلاتولوهم الادبار**[۱۵] » [بهزیمت] پشتهای خود ورایشان مگردانید .

« **ومن یولّهم یومئذ دبره** » وهر که روزجنگ پشت خود برگرداند بردشمن، «**الآمتحرّفاً لقتال** » مگر که برگردد سازجنگ را [نه ادبار هزیمت را ،] «**اومتحیزاً الی فئة** » یا پناه جوی بقومی هم از مسلمانان ، « **فقد باء بغضب من الله** » باز گشت وخشم خدای برو، « **وماویه جهنم** » وبازگشتن گاه او دوزخ، **وبئس المصیر**[۱۶] » وبدجایگاه که آنست .

« **فلم تقتلوهم** » و نه شما کشتید ایشانرا، «**ولکن الله قتلهم** » ولکن خدای کشت ایشانرا ، « **ومارمیت اذرمیت** » ونه تو انداختی آنکه که انداختی، «**ولکن الله رمی** » ولکن خدای انداخت ، «**ولیبلی المؤمنین منه بلاءً حسناً** » [آن کار آن روز **بدر**] آنرا کردتامؤمنانرا [بخشیده یی نیکو بخشدو] آزمون نیکو آزماید، «**ان الله سمیع علیم**[۱۷] » که الله شنوائی است دانا .

« **ذلکم وان الله** » این همه هست بدرستی که خدای، « **موهن کید الکافرین**[۱۸] » پست کننده و سست کننده است ساز کافران را .

« **ان تستفتحوا** » اگر بر گزاردن وبرگشادن میخواهید [ازالله] ، « **فقد جاءکم**

الفتح » اینك بر گزاردن و برگشادن آمد بشما ، « **وان تنتهوا** » واگر بازشدید شما [ازاین کاربرگزاردن خواستن] « **فهو خیر لکم** » آن شمارا بهتر است ، « **وان تعودوا نعد** » و [اگر آن میخواهید آن نیز کنیم] اگرباز گردیدبازگردیم ، « **ولن تغنی عنکم** » وسود ندارد شمارا ، « **فئتکم شیئاً** » بهم بودن شما و انبوهی شما هیچ چیز ، « **ولو کثرت** » و هرچند که فراوان آید ، « **وان الله مع المؤمنین**[۱۹] » والله با گرویدگان [بیاری دادن] است .

« **یاایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **اطیعوا الله ورسوله** » فرمان برید خدا را ورسول را ، « **ولاتولوا عنه** » واز رسول اوبرمگردید ، « **وانتم تسمعون**[۲۰] » شما می‌شنوید .

« **ولاتکونوا کالذین قالوا سمعنا** » وچون ایشان مباشید[۱] که گفتند شنیدیم « **وهم لایسمعون**[۲۱] » ونمی‌شنوند ونمی‌پذیرند .

« **ان شرّ الدوابّ عندالله** » بدترین همه جنبندگان وجانوران بنزدیك خدای ، « **الصمّ البکم** » آن کرانند [که حق نشنوند] ، گنگان‌اند [که حق را پاسخ ندهند] ، « **الذین لایعقلون**[۲۲] » [ایشان که دریافت حق را] خرد ندارند که دریاوند .

« **ولوعلم الله فیهم خیراً** » واگر الله خیری دانستی درایشان بدانش خویش « **لأسمعهم** » [دلهای] ایشانرا حق شنوانیدند .

« **ولو اسمعهم** » و هرچند که [گوشهای سر] ایشان بشنواند [چون دلها نشنو اند] . « **لتولوا وهم معرضون**[۲۳] » بر گردند و روی گردانند .

النوبة الثانية

قوله تعالی :- « **اذتستغیثون ربکم** » ای - تستجیرون به من عدوّکم وتسئلونه النصرة علیهم ، الاستغاثة - طلب الغوثة - وهی سدالخلة فی شدةالحاجة ، وقیل :- الاستغاثة طلب الغوث وهو التخلیص من المکروه ، وقیل تستغیثون - تستجیرون من الغوث ، واغوثاه . والمستغیث المسلوب القدرة ، والمستجیر طالب الخلاص . این استغاثت آنست که « **عمر خطاب** » گفت : لماکان یوم **بدر** ونظر رسول‌الله الی کثرة المشرکین وقلة المؤمنین ،

---

۱) نسخه الف : مبید

دخل العریش هوو **ابوبکر** فاستقبل القبلة، و جعل یدعو و یقول: اللهم انجزلی ما وعدتنی، اللهم ان تهلك هذه العصابة لاتعبد فی الارض. فلم یزل کذلك حتی سقط رداءه. فاخذ **ابوبکر** رداءه والقاه علی منکبیه ثم التزمه من ورائه، و قال: **یا نبی‌الله** کذلك مناشدتك ربّك فان‌الله سینجز لك وعدك. **مصطفی**ص چون قوم خود اندك دید و کافرانرا جمعی دید فراوان دعا کرد و نصرت خواست تاالله‌تعالی‌ویرا نصرت‌دادودعای‌وی‌اجابت‌کرد. چنان که‌گفت: «فاستجاب‌لکم» ای- اجاب‌لکم. اجابت واستجابت‌یکی‌است. وقیل:- الاستجابة ماتقدمهاامتناع، والاجابة مالم‌یتقدمهاامتناع.

«انی‌ممدکم» ای- بانی‌مغیثکم «بالف من‌الملئکة مردفین» بفتح دال قرآءت مدنی ویعقوب‌است. ای- اردف بعضهم ببعض، او ارد فهم‌المسلمون. یقال:- ردفت‌الرجل اذا رکبت خلفه، واردفته- ای‌ارکبته خلفی. باقی قراء مردفین بکسر دال‌خوانند واین را دو وجه است: یکی مع کل واحد منها ردف له کما قال **ابن‌عباس**: مع کل ملك ملك فیکون‌الفین، و یکون المفعول علی هذا محذوفا تقدیره مردفین اردافا مثلهم. وجه‌دیگر«مردفین» ای- متتابعین فرقة بعدفرقة بعضهم‌فی‌اثربعض. یقال- اردفت‌الرجل اذاجئت بعده، وانشدوا:-

اذاالجوزاء اردفت الثریا ظننت بآل فاطمة الظّنونا

والجوزاء ابداً تطلع بعد الثریا. **ابن‌عباس** گفت: امدهم‌الله بالملئکه، فنزل **جبرئیل** فی‌خمسمائة‌ملك علی‌المیمنة وفیها **ابوبکر** و نزل **میکائیل** فی‌خمسمائة علی المیسرة و فیها **علی** فی صورة الرجال علیهم ثیاب بیض و عمائم بیض ارخوا مابین اکتافهم. حسن گفت: امدّوا بخمسة آلاف هذا الف، وثلثة فی آل‌عمران، ثم‌اردفهم الفا فصاروا خمسة آلاف. وقیل:- ثمانیة‌آلاف و قیل تسعة الاف. گفته‌اند فریشتگان از آسمان بزیر آمدند بمدد مؤمنان روز **احزاب** وروز **حنین** اماجنگ نکردند الّا روز **بدر**. قال **ابن‌عباس**: بینمارجل من‌المسلمین یشتد فی‌اثر رجل من‌المشرکین امامه اذسمع‌ضربة السوط فوقه و صوت الفارس یقول قدم حیزوم- اسم فرسه- اذاً نظر الی المشرك امامه خرّ مستلقیا، فنظر الیه فاذا هو قد حطم و شق وجهه لضربة السوط، فجاء الرجل فحدّث بذلك **رسول‌الله** فقال: صدقت ذلك من مدد السماء، فقتلوا یومئذ سبعین واسروا سبعین.

«وماجعله الله» ای - الامداد والارداف، «الابشری» - مایؤذن بالمسرّة. وقیل:- معناه - ماقدّرالله وقعة بدر «الّابشری» لکم، «ولتطمئن به قلوبکم» ای - وتسکن به قلوبکم. «وما النصر الامن عندالله» قیل - من لم یطلب النصرة بالذل والافتقار لاینالها، لانّ النصرة بالقوة والقدرة منازعة الربوبیّة ومن نازع المولی قهره. «انّ الله عزیز» لایغلب، «حکیم» یضع الشئی موضعه.

«اذیغشّیکم النعاس» قراءة مکی وابو عمرو بفتح یا وشین النعاس برفع، یعنی - که خواب درسرشما می‌پیچد تا ازشما گروهی برپای ازخواب سرخود دربرمی آوردند. قراءت مدنی «یغشیکم» بضم یا وکسر شین، بتخفیف، النعاس منصوب. باقی بتشدید شین. ومعنی هردو یکسان است. فیکون الفعل مستنداً الی الله عزوجل لتقدم ذکره فی الایة التی قبل هذه آلایه:- ای:- یغشیکم الله عزوجل النعاس، آنکه که الله خواب درسرشما میکشد. «أمنة منه» یعنی امناً من عندالله عزوجل. قال الزجاج امنة منصوب مفعول له، کقولك فعلت ذلك حذرَ الشر، یقول امنهم الله عزوجل امناً حتی یغشیهم النّعاس لماوعدهم النصر، یقال امنت امناً واماناً وامنة، معناه سکنوا الی وعدالله فنامو الاّن الامن ینیم والخوف یسهر.

ابن مسعود گفت: النوم عندالقتال امن من الله عزّوجل والنّوم فی الصلوة من الشیطان.

«وینزل علیکم من السّماء ماء لیطهّرکم به» روز بدر کافران پیش ازمسلمانان بسر آب رسیدندو آنجافرو آمدند، ومسلمانان از آب بازماندند وبه ریگستانی فرو آمدند که چهار پایان را پای به ریگ فرومی‌شد. درخبراست که: «ناموا حتی احتلم اکثرهم فاصبحوا مجنبین»، درآن حال مسلمانان فروماندند، وشیطان ایشانرا وسوسه کرد که چه امید دارید بظفر؟ وچه ظن بری؟ که آب ایشان دارند وجای خوش وهامون ایشانراست وقوت وشوکت وکثرت ایشان راست وشما میگوئید که اولیاء خدائیم و رسول خدا با ماست وآنکه با جنابت وحدث نماز میکنید وبتشنگی روزوشب میگذارید. این چنین وسوسه‌ها در دل ایشان افکند، تا رب العالمین بجلال عزت خویش و کمال مهربانی خویش میغ و باران با ایشان فروگشاد، و بسیار ایشان را باران بارید و مسلمانان ازان بخوردندوغسل بکردند، وراویه‌هاومطهره‌هاازآن پرکردند، وگرد ازجامهٔ خویش پاك فروشستند، وآن زمین ریگستان بباران سخت گشت، وچهارپایان مردمان دران روان

شدند و آن وسوسه شیطان در دل ایشان برخاست، و خوش‌دل گشتند. این است که رب‌العالمین گفت: «ویذهب عنکم رجز الشیطان» ای- وسوسته، «ولیربط علی قلوبکم» بالیقین والصبر والایمان، «ویثبّت به الاقدام» حتی لاتسوخ فی الرمل بتلبید الارض؛ وقیل: - یقوّی القلوب فیکون سبباً لثبات القدم.

«اذیوحی ربك الی الملئکة» این بدل است از «واذیعدکم الله» و «اذتستغیثون» و «اذیغشیکم» آن همه اشارت‌اند از یك هنگام. «أنّی معکم» یعنی بالنصرة، «فثبّتوا الّذین آمنوا» بالبشارة و کان الملك یمشی امام الصّف علی صورة الرجل، و یقول ابشروا فان الله ناصر کم. «سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب» - الرعب - امتلاء القلب من الخوف. یقال رعب السیل الوادی اذاملیء ماء. «فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان» ای اضربوا الرّؤس فانها المقتل، واضربوا الانامل لانها مواضع استعمال السلاح. اباح الله عز وجل قتلهم بکل نوع یکون فی الحرب. قال **ابو داود المازنی**: و کان شهد **بدراً** - «تبعت رجلا من المشرکین لاضربه یوم **بدر** فوقع رأسه بین یدیّ، قبل ان یصل الیه سیفی، فعرفت انه قتله غیری. وقال **ابن عباس**: حدثنی رجل من **بنی غفار** قال: اقبلت انا وابن عم لی حتی اصعدنافی جبل نشرف علی **بدر** ونحن مشرکان، ننتظر الوقعة علی من یکون الدایرة فننتهّب مع من ینتهب. قال: فبینا نحن فی الجبل اذدنت منا سحابة سمعنا فیه حمحمة الخیل، فسمعت قائلا یقول: - اقدم خیروم. قال: فاما ابن عمی فانکشف قناع قلبه فمات مکانه، واما انافکدت اهلك ثم تماسکت. وروی ان **اباسفیان** لمّاانصرف الی مکة، قال **ابولهب**: هلمّ الیّ یاابن اخی فعندك الخبر، و کان **ابولهب** تخلف عن وقعة **بدر** وبعث مکانه **العاص بن هشام**، فقال **ابولهب** لابی سفیان: - اخبرنی کیف کان امر الناس قال: - لاشیءُ والله ان کان الّا لقیناهم فمنحناهم اکتافنا یقتلوننا ویأسرون کیف شاؤا وایم الله مع ذلك مالمت الناس، لقینا رجالا بیضاء علی خُیل بین السماءِ والارض لایقوم لها شیءُ. قال **ابورافع** قلت تلك الملئکة، فضرب وجهی **ابولهب** ضربة شدیدة، فقال: والله ماعاش الاسبع لیالٍ حتّی رماه الله بالعدسیة فقتله. فلقد ترکه ابناه لیلتین اوثلثا مایدفنانه حتی انتن فی بیته. و روی **مقسم** عن **ابن عباس** قال کان الّذی اسر **العباسَ** **ابوالیسر کعب بن عمرو اخو بنی سلمة** و کان **ابوالیسر** رجلا مجموماً و کان **العباس**

رجلا جسیماً فقال **رسول الله لابی الیسر** :- «کیف اسرت **العباس** یا **ابا الیسر**» ، فقال: یا **رسول الله** «لقد اعاننی علیه رجل ما رأیته قبل ذلك ولا بعده هیئته کذا و کذا» ، قال **رسول الله** :- «لقد اعانك علیه ملك کریم» .

«ذلك» ای ذلك الضرب والقتل «بانهم شاقّوا الله و رسوله» ای خالفوا الله و رسوله . «ومن یشاقق الله ورسوله فان الله شدید العقاب . «ذلکم» ای هذا العذاب الّذی عجلته لکم ایّها الکفار **ببدرٍ** ، «فذوقوه» عاجلا ، «وانّ للکافرین» اجلا فی المعاد ، «عذاب النّار» موضع ان نصب بفعل مضمر تقدیره ذلکم فذوقوه ــ و اعلموا ــ انّ للکافرین .

قوله تعالی :- «یا ایها الّذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً» یعنی راجعین الیکم . ـ زحف ـ رفتن جنگی است پاره پاره روی بیکدیگر ، هم خزیدن طفل ، التزاحف والتّدانی والتّقارب واحد ، والزحف مصدر لذلك لم یجمع کقولهم عدل وصوم . «فلا تولّوهم الادبار» فتنهزموا عنهم و لکن اثبتوا لهم .

«ومن یولّهم یومئذ» یوم حربهم «دبره الّا متحرّفاً لقتال» میگوید: هر که روز جنگ پشت بر گرداند بر **دشمن** مگر که بر گردد ساز جنگ را از بهر کشیدن کمان یا بر کشیدن تیغ یا سلاح نگه داشتن را در جنگ یا پس تر آید نه ادبار هزیمت را ، «او متحیّزاً الی فئةٍ» ای ـ یکون منفرداً فینحاز لان یکون مع المقاتلة . مشتق من حُزت الشیء اذا جمعته واصله متحیوز فادغمت الیآء فی الواو . «فقد باء بغضب من الله وماویه جهنم وبئس المصیر» .

مفسران را در حکم این آیت سه قول است :- یکی قول **حسن و قتادة** ، گفتند : که این مخصوص است باهل **بدر** که پشت بدادن بجنگ آن روز از کبائر بود وموجب عقوبت وغضب حق ، نه بینی که روز **احد** را گفت عز جلاله «انّما استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم» ، وغزاء **حنین** بعد از **بدر** بود بهفت سال ورب العالمین می گوید: «ولّیتم مدبرین» الی ان قال «ثم یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء .» قول **عطا** و جماعتی آنست که این آیت منسوخ است بآن آیت که گفت : «حرّض المؤمنین علی القتال .» **کلبی** گفت : من قتل الیوم فی الجهاد مقبلا اومدبراً فهو شهید ولکن یسبق المقبل المدبر الی الجنة. وقال **محمد بن سیرین** لمّا قتل **ابو عبید** جاء الخبر الی

عمر فقال **عمر** لوانحازالی کنت له فئة وانافئة کل مسلم ، وعن **منصور** عن **ابراهیم** قال: ـ انهزم رجل من **القادسیه** فاتی المدینة الی **عمر** فقال:ـ یا **امیر المؤمنین** هلکت فررت من الزحف ، فقال **عمر** انا فئتك . و عن **عبدالله بن عمر** قال کنّا فی جیش بعثنا **رسول‌الله** فحاص الناس حیصة فانهزمنا و کنا نفرّ فقلنا نهرب فی الارض ولانأتی **رسول‌الله** حیاءً ممّا صنعنا فدخلنا البیوت ، ثم قلنا یا **رسول‌الله** نحن الفرارون . فقال **رسول‌الله** انتم الکرّارون انافئة المسلمین . قول سوم قول **ابن عباس** و جماعتی مفسران ، گفتند : آیت محکم است وحکم آن عام است والفرارمن الزحف من الکبائر. قال النبی: ـ اجتنبوا السبع الموبقات: ـ الشرك بالله ، والسحر ، وقتل النفس الّتی حرم الله الّا بالحق ، واکل الربوا ، واکل مال الیتیم ، والتّولّی یوم الزحف ، و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات .

« فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم . » مفسّران گفتند : **مصطفی** روز **بدر** کافرانرا دید گفت ـ هذه قریش قدجاءت بخیلائها وفخرها یکذّبون رسولك، اللهم انی اسئلك ماوعدتنی . ـ فاتاه جبریل، وقال له : خذ قبضة من تراب فارمهم بها ، فقال : **رسول‌الله** لمّا التقی الجمعان ا : **علی** اوا : **ابی بکر** اعطنی قبضةً من حصباءِ الوادی فناوله کفّاً من حصی علیه تراب ، فرمی **رسول‌الله** به فی وجوه القوم وقال: شاهت الوجوه ، فلم یبق مشرکا الّادخل فی عینه وشغل بعینه فکان ذلك سبب هزیمتهم. قال **حکیم بن حزام** لمّا کان یوم **بدر** سمعنا صوتاً وقع من السماءِ کانه صوت حصاةٍ وقعت فی طشت و رمی رسول الله تلك الرّمیة فانهزمنا ، و روی ان **رسول‌الله** ص اخذ یوم **بدرٍ** ثلث حصیاتٍ فرمی بحصاةٍ فی میمنة القوم، وحصاة فی میسرة القوم وحصاة بین اظهرهم، و قال شاهت الوجوه . فانهزموا .

مجاهد گفت : سبب نزول این آیت آن بود که چون کافران بهزیمت شدند و مسلمانان را برایشان نصرت بود قومی کشته شدند وقومی را اسیر گرفتند ، جماعتی مسلمانان پنداشتند که آن ازقوّت وشوکت ایشان بود ، یکی می گفت من فلانرا کشتم یکی میگفت من فلانرا اسیر گرفتم . رب العالمین آیت فرستاد ـ « فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم » ـ آن نه شما کشتید ایشانرا بقوت خویش، که الله کشت ایشانرا ، یعنی که ـ الله

بیم و رعب در دل ایشان افکند و فریشتگانرا فرستاد تا جنگ کردند و کافرانرا در دست مسلمانان می‌نهادند. قال **الحسین بن‌الفضل**: معناه - فلم تمیتموهم ولکن‌الله اماتهم، انتم اخرجتموهم ولکن‌الله اخرج ارواحهم،

«وما رمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» مراد نه‌نفی‌رمی‌است ازمصطفی(ص)، بل‌که خبرمیدهد جلّ‌جلاله که آن یك کف‌خاك که توافکندی رمی ازتو بود ورسانیدن‌از ما، و گر نه‌کجا صورت بندد؟ وچه ممکن شود که بشری مشتی خاك برروی لشکری بدان انبوهی زند و باندازهٔ یك ذره ازآن خطا نشود که همه درچشمهای ایشان‌شود؟ این جز درقدرت آفریدگار جلّ‌جلاله نیست. وقال **ابوعبیدة**: معناه - ما ظفرت ولا اصبت، ولکن‌الله عزّوجل اظفرك وصوّب رمیك. اهل‌معانی گفتند: که الله تعالی اضافت قتل ورمی با خود کرد از روی ایجاد و اختراع نه از روی مباشرت فعل و تحریك اعضاء. مذهب اهل حق آنست که افعال و حرکات بندگان از روی آفرینش تعلق بقدرت قدیم دارد جلّ‌جلاله، همه‌آفریدهٔ اوست‌وبارادت ومشیت‌اوست. یقول‌الله‌تعالی «الله‌خالق کل شیء، والله‌خلقکم وما تعملون». وار روی اکتساب تعلق به بنده دارد. که‌ربّ‌العزّة در وی قدرت وحرکت واختیار آفرید تا بان قوت و قدرت محدث که در وی‌آفریده از روی‌کسب‌آن فعل حاصل‌کرد. وشرح این مسئله درازاست ودرین موضع بیش ازین احتمال نکند. قرآءت **شامی** و **حمزه** و **کسائی** «ولکن‌الله رمی» - بتخفیف نون و رفع الله است، باقی بتشدید نون خوانند و نصب الله و وجه این همان‌است که‌درسورةالبقره‌رفت:- «ولکن‌البّر من آمن‌بالله»، «ولیبلی‌المؤمنین». این معطوف‌است برآن که - «لیحق الحق ویبطل‌الباطل ولیربط علی‌قلوبکم» والمعنی - ولیعطی المؤمنین منه عطاءً حسناً. «ان الله سمیع علیم» لدعائهم علیمٌ بنیّاتهم.

«ذلکم» ای - ذلکم الامر والبیان من‌القتل والرّمی والابلاء الحسن، «وانّ‌الله موهن» ای واعلموا «انّ‌الله موهن کیدالکافرین» و قیل: - ذلکم ای‌فعل‌الله الذی شاهدتموه. و یجوز ان یکون خبرمبتداء محذوف، ای - الامر ذلکم «و انّ‌الله موهن کیدالکافرین» - بابطال حیلهم والقآء الرعب فی قلوبهم و تفریق کلمتهم و نقض ماابرموا. قرآءت **حجازی** و **ابوعمرو** موهّنٌ بتشدیداست وتنوین، باقی بتخفیف

و تنوین خوانند، مگر حفص که وی «موهن کید الکافرین» باضافت خواند، ومعنی همه یکسان است.

قوله: -«ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح» ای-ان استقضوا فقد جائکم القضاء. والفتاح عندالعرب هوالقاضی. «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» ای قضینا لك قضاء مبیناً، ان الله هوالفتاح یعنی القاضی. سبب نزول این آیت آن بود که **ابوجهل** روز **بدر** دعا کرد گفت: اللّهم ایّنا کان افجر واقطع للرّحم و آتانا بما لا یعرف فاخّره الغداة. فاستجاب الله دعاءه و جاءه بالفتح، فضربه ابنا **عفرا**: **عوف ومعود** و اجاز علیه **عبدالله بن مسعود**. **سدی و کلبی** گفتند: مشرکان چون خواستند که از مکه بجنگ **مصطفی** ص ومؤمنان آیند دست در استار کعبه زدند و گفتند: اللهم انصر اعلی الجندین واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل الدینین. فانزل الله هذه الایه. ثم قال للکفار:- «وان تنتهوا» عن الکفر بالله وقتال نبیّه، «فهو خیر لکم وان تعودوا» الی حربه وقتاله «نعد» علیکم بالامر والقتل. وقیل- «وان تعودوا» للاستفتاح «نعد» بفتح **محمد**. **ابی کعب** گفت و **عطاء الخراسانی**:- که این خطاب باصحاب رسول است و بامؤمنان، میگوید: ان تستنصروه وتسئلوه الفتح والنصر، فقد جاءکم الفتح والنصر. و «ان تنتهوا» عن ارادة عرض الدّنیا «فهو خیر لکم وان تعودوا» الی ما کان منکم فی الامر والغنیمة یوم **بدر**، «نعد»، للانکار علیکم، «ولن تغنی عنکم فئتکم شیئاً ولو کثرت وان الله مع المؤمنین» وانّ الله بفتح الف قراءة **مدنی** است و**شامی** و**حفص** علی تقدیر ولان الله مع المؤمنین. ای- لذلك «لن تغنی عنکم فئتکم شیئاً» باقی بکسر الف خوانند لانّه مبتدأٌ به منقطع مماقبله.

«یاایها الّذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله» فیما یدعوکم الی الجهاد، «ولاتولّوا عنه» ای- لاتعرضوا عنه ولاتخالفوه، وحّد الکنایة لانه یعود الی الله، وقیل الی رسوله، لانه المنبیء عن الله، وقیل الی الله ورسوله ووحّد لانه امر کل واحد امر الاخر، وقیل یعود الی الجهاد، و یحتمل انّه لمّا لم یجز اطلاق لفظ التثنیة علی الله وحده، لم یجز اجراء لفظ التثنیة علیه مع غیره بخلاف لفظ الجمع فانه لمّا جاز اطلاق لفظ الجمع علیه وحده تعظیماً جاز اجراء لفظ الجمع علیه مع غیره. و لهذا نظائر فی القرآن. منها.

قوله: «اذا دعاكم لما يحييكم احقّ ان ترضوه.» و جاء التنكير عن النبی فيمن ذكر مع غيره بلفظ التثنية، وهو انّ رجلا قام بين يديه فقال: من اطاع الله ورسوله فقد رشد ومن عصاهما فقد غوی، فقال بئس خطيب القوم انت، هلاّ قلت ومن عصی الله ورسوله فقد غوی، «وانتم تسمعون» يعنی - امره ونهيه، و قيل القرآن و مواعظه.

«ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا و هم لا يسمعون» الآية. هم المنافقون و قيل هم المشركون يسمعون بآذانهم فلا ينتفعون، فصاروا كمن لا يسمعون، و قيل هم الذين قالوا: - قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا.

قوله: - «ان شرّ الدّوابّ عند الله الصّم البكم» كل مادبّ علی الارض فهو دابّة. ولا يطلق علی الانسان الاّ ذمّاً. ميگويد: اين مشركان و كافران هم چون چارپايان‌اند كه حق نمی شنوند، يعنی بگوش می‌شنوند و نمی‌پذيرند، و در عداوت و بغضا ميكوشند. پس هم‌چون ايشان‌اند كه حق نمی‌شنوند ودر نمی يابند. **ابن زيد** گفت: هم صمّ القلوب و بكمها و عميها، دلهاشان كر و گنك و كوراست. آنكه اين آيت برخواند: فانها لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب الّتی فی الصدور، ميگويند: درشأن **نضر حارث** آمده‌است اين آيت. **ابن عباس و عكرمه** گفتند درشأن **بنو عبد الدار بن قصی** آمد: كانوا يقولون نحن صمٌّ بكمٌ عمّا جاء به **محمد** فلا نسمعه ولا نجيبه فقتلوا جيماً **باحد**، وكانوا اصحاب اللواء ولم يسلم منهم الارجلان: **مصعب بن عمير و سويط بن حرمله**.

«ولو علم الله فيهم خيراً لاسمعهم» ای - لو علم الله فيهم صدقاً و اسلاماً و قبول موعظة وسعادة سبقت لهم، لاسمع قلوبهم وجعلهم ينتفعون بالسمع. ولكنّه علم انّه لا خير فيهم و انّهم ممن كتب عليهم الشقاء، فهم لا يؤمنون. خير - درين آيت سزاواری آشنايی است. ميگويد: - ايشان سزای آشنايی در ازل نبودند وحكم الله درايشان بكفر رفت، لاجرم حق نشنيدند كه الله ايشانرا حق نشنوانيد، چنانكه آنجا گفت: «وكانوا لا يستطيعون سمعاً وما كانوا يستطيعون اسمع انّهم عن السمع لمعزولون». **ابن عباس** گفت **بنو عبد الدار** گفتند: - يا **محمد** احی لنا موتانا فيكلّمونا و يخبرونا بصحّة رسالتك و نعلم انّ الله

یبعث الموتی. گفتند پدران ما را زنده گردان تا با ما سخن گویند و خبر دهند از صحت رسالت و نبوت تو، و نیز بدانیم که الله مرده زنده کند. وبیان این آیت در آن است که گفت: «واذا تتلی علیهم ایاتنا بیّنات ما کان حجتهم الّا ان قالوا ایتوا بآبائنا ان کنتم صادقین». رب العالمین گفت: «ولوا سمعهم» کلام الموتی بصحة نبوة **محمد** «لتولّوا» عن الایمان «وهم معرضون»، ای لم یقبلوا ولم یؤمنوا فلذلك لم افعل بهم مماسألوا نظیره: - «وان یروا کسفاً من السماءِ ساقطاً یقولوا سحاب مرکوم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس: - «اذ تستغیثون ربکم». استغاثت سه قسم است: یکی از حق بخلق، نشان بیگانگی است واز اجابت نومیدی؛ یکی از خلق بحق، راه مسلمانی است و شرط بندگی؛ یکی از حق بحق وسیلت دوستی است واجابت دستوری. او که از حق بخلق نالد درد افزاید، او که از خلق بحق نالد درمان یابد، او که از حق بحق نالد حق بیند. پیر طریقت **شبلی** رحمة الله علیه در منازلات خویش بنعت حیرت ازروی استغاثت از و عز سبحانه هم باو عز جلاله این کلمات میگفت: الهی ان طلبتك طردتنی وان ترکتك طلبتنی. فلا معك قرار ولا منك فرار، المستغاث منك الیك! الهی! ارت بخوانم برانی، وربروم بخوانی، پس من چه کنم بدین حیرانی؟ نه با تومرا آرام، نه بی تو کارم بسامان، نه جای بریدن، نه امید رسیدن! فریاد از تو که این جانها همه شیدای تو و این دلها همه حیران تو!

هم تو مگر سامان کنی راهم بخود آسان کنی
درد مرا درمان کنی زان مرهم و احسان تو

الهی! این سوز ما امروز دردآمیز است، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریز است. سرّ وقت عارف تیغی تیز است. نه جای آرام و نه روی پرهیز است.

«اذ یغشیکم النّعاس أمنةً منه» رب العالمین، چون خواست که ایشان را نصرت دهد نخست ایشانرا در خواب کرد در آن معرکه، تا از حول وقوت خویش متبری گشتند واز بود خویش نا آگاه شدند، تا بدانند که نصرت از کرامت حق است

نه از قوت و جلادت ایشان . «وینزّل علیکم من‌السماءِ مآءً لیطهّرکم به» از آسمان باران فروگشادند تا ازحدث وجنابت پاك شدند. واز چشمهٔ معرفت آب یقین در دل ایشان گشادند تا از وساوس شیطان و هواجس نفس بیزار گشتند .

«ولیربط علی قلوبکم و یثبت به‌الاقدام» ربطهٔ عصمت بردل ایشان بستند، و بقید تثبیت باطنهای ایشان استوار کردند ، و بشمع عنایت سرهاشان بیفروختند تا بمقصود رسیدند .

«ومارمیت‌اذرمیت ولکن‌الله رمی» - اذرمیت - فرق‌است، ولکن‌الله‌رمی - جمع‌است. فرق صفت عبودیت است و جمع نعت ربوبیت . فرق بی جمع بکار نیست وجمع بی فرق راست نیست . فرق محض بی‌جمع معتقد قدریان است ، جمع محض بی فرق دین جبریان است ، فرق و جمع هردو بهم راه سنّیان است و حق آنست . قدریان ایشانند که خودرا استطاعت و اختیار نهند و از خود قدم فرا پیش ننهند ، جبریان ایشانند که درسیاست جبروت دست و پای خویش گم کنند، سبب نه‌بینند و خودرا اختیار ننهند ، سنیان ایشانند که با ایشان گویند بردرگاه «ایّاك نعبد» می‌باشید بمعاملت ، ودردل بردرگاه «ایّاك نستعین» خواهش وزاری ودعا کنید .«ومارمیت اذرمیت و لکن‌الله رمی» اشارت بحقیقت افراد است وطریق اتحاد. میگوید - مرادان دیگرهمه بگذار ، گرفتار مهر ما را با غیر ماچه کار ؟ یا **محمد** بکردار خود بر ما منت منه - توفیق ما بین ، بیاد خود منـاز تلقین مابین ، از نشان خود بگریز ، یکبارگی مهر مابین . طریق اتحاد یگانگی‌است ، وبا خود بیگانگی‌است، ازمن وما نشان‌دادن دوگانگی است ، ودوگانگی دلیل بیگانگی است. دوگانگی آنجاست که امروز و فردا ست. موحد ازامروز وفردا جدا ست . تاموحد سایـهٔ خورشید وجود نیافت از خود وانرست ، وتا ازخود وانرست حق را نیافت . «اذرمیت» صفت مرید است برراه تلوین نشسته وازحق با خود می‌نگرد .«ولکن‌الله رمی» نعت مرادست از خویشتن برخاسته تمکین یافته و از حق بحق می‌نگرد .

پیر طریقت گفت : مخلص‌همه ازوبیند، عارف همه باوبیند، موحّدهمه اوبیند، هرهست کـه نام برند عاریتی‌است، هست حقیقی اوست ، دیگر تهمتی‌است ، مرید

مزدور است ، ومراد همان مهمان ، مزد مزدور درخور مزدور است و نزل مهمان در خور میزبان، مهمان بستهٔ کاریست که درسر آنست دیدهٔ او دردیده وری عیان‌است ، جان او درسر مهر او تاوان است، جان اوهمه چشم سرّ اوهمه زبان است، آن چشم و زبان درنور عیان نا توانست .

« ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسناً » البلاء الحسن - توفیق‌الشکر فی‌المنحة وتحقیق الصبر فی‌المحنة ، وما یفعل الحق فهوحسنٌ من‌الحق، لان له ان یفعله وهذا حقیقة الحسن وهو ما للفاعل ان یفعله . هر کرا کاری رسد وآن کار اورا سزد آن‌از وی‌نکوست. هرچه از حق آید وبربندهٔ خویش راند، از نعمت یامحنت راحت یاشدت، همه نیکوست، که خداوند همه اوست. کس‌را بروی‌چرا وچون‌نیست، وآنچه‌وی کند به آفریدهٔ خویش از وی ستم نیست . و لله الحجّة البالغة ، در هر چه الله کند ویرا حجت تمام است که‌آفرید گارو کرد گارجهان وجهانیان‌است ، ازنیست هست‌کننده وپدید آورنده وپادشاه بربنده .

« ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح » یك قول آنست که این خطاب بامؤمنان است، وازخدا منت برایشان است. میگوید: نصرت‌خواستید بردشمن نصرت دادم، کار فروبسته برشما بگشادم . دعا کردید نیوشیدم ، عطا خواستید بخشیدم ، کردار شمارا پسندیدم ، وعیبها پوشیدم . همانست که درآن اثر بیامد :

« نادیتمونی‌فلبّیتکم ، سألتمونی فاعطیتکم ، بارزتمونی فامهلتکم ، ترکتمونی فرعیتکم ، عصیتمونی فسترتکم ، فارجعتکم الی قبلتکم ، وان ادبرتم عنّی‌انتظرتکم ، انا اکرم‌الاکرمین وارحم الراحمین . »

« ولو علم‌الله فیهم خیراً لاسمعهم » الایة ... من اقصته سوابق القسمة لم تدنه لواحق‌الخدمة لو کانوا من‌متناولات‌الرحمة لاَلبسهم‌صدارالعصمة ولکن سبق‌بالحرمان حکمهم فختم بالضلال امرهم . آه از قسمتی درازل رفته، قسمتی نه فزوده نه کاسته ، یکی رانده وحبلش گسسته، یکی‌شسته و کردار اوشایسته، این‌بایسته و آن نابایسته! چه توان قاضی درازل چنین خواسته!؟ آه ازفردا روزکه نابایسته را درخت نومیدی ببرآید ، واشخاص بیزاری بدرآید ، وازهدم عدل گرد نوایست برآید. آنت‌فضیحت

ورسوائی، ماتم بیگانگی، ومصیبت جدائی، واین شادیِ آن روز بیزاری که بایسته را آفتاب دولت‌برآید، وماه روی کرامت درآید، کار اوازهر کس نیکوترآید، درخت امید ببرآید، اشخاص‌فضل بدرآید، شب جدائی فرو شود و روز وصل برآید، اورا بعنایت برآراید، وبفضل باردهد، وبمهر خلعت بپوشاند وبکرم دیدار دهد، گاه مهر پرده بردارد، تارهی‌بعیان می‌نازد، گاه غیرت پرده فروگذارد، تارهی درآرزوی‌عیان می‌زارد ومیگوید: کریما گرزارم درتو زاریدن‌خوش‌است! ورنازم بفضل‌تو نازیدن خوش‌است! هرخانه‌ای که حد آن واتواست آبادان است. هردل که درآن مهرتست شادان‌است. آزاد آن‌نفس که بیادتو یازان است، شادآن‌دلی که بمهرتو نازان‌است!

مهر ذات تست الهی، دوستانرا اعتقاد یاد وصف‌تست یارب‌غمگنانرا غمگسار

٣- النوبة الاولى

قوله تعالی -: « **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید، « **استجیبوا لله و للرّسول** » پاسخ نیکو کنید خدا و رسول را، « **اذادعاکم** » آنکه که شما را خواند، « **لِما یحییکم** » چیزی را که شمارا زنده کند، « **واعلموا** » و بدانید، « **ان‌الله یحول بین‌المرء وقلبه** » که خدای [بحال‌گردانی و کارگردش] میان مرد ودل‌اوست، « **وانّه الیه تحشرون. ٢٤** » وبدانید که شماراانگیخته بااو خواهندبرد.

« **واتّقوا فتنة** » وبپرهیزید ازفتنه، « **لاتصیبنّ الذین ظلموا منکم خاصة** » کی نه راست به گناه‌کار افتد و ببدان از شما، « **واعلموا** » و بدانید، « **ان الله شدید العقاب. ٢٥** » که الله سخت‌گیراست.

« **واذکروا** » ویاد دارید ویاد کنید، « **اذ انتم قلیل** » آنکه که شما اندك بودید، « **مستضعفون فی‌الارض** » زبون‌گرفتگان بودید درزمین، « **تخافون** » می ترسیدیدهمواره، « **ان یتخطّفکم الناس** » که‌مردمان شمارا بربایند، « **فآویٰکم** » شمارا جایگاه ساخت [وبمدینه فروآورد]، « **وایّدکم بنصره** » وشمارا پیروزی داد بیاری دادن خویش [روز بدر]، « **ورزقکم من‌الطیبات** » وشما را روزی داد از خوشیها [روزی خوش وپاکیهای آن]، « **لعلّکم تشکرون ٢٦** » تامگر آزادی کنید.

« **یاایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **لاتخونوا اللّٰه والرسول** » کژ مروید باخدای ورسول [درپیمان خویش ودرنهان خویش] ، « **وتخونوا اماناتکم** » و درامانتها شما خیانت مکنید ، « **وانتم تعلمون** ۲۷ » وشما میدانید .

« **واعلموا** » وبدانید ، « **انّما اموالکم واولادکم فتنة** » که فرزندان شما و سود زیانهای شما آزمایش‌اند بنزدیك شما ، « **وأنّ اللّٰه عنده اجر عظیم** . ۲۸ » و بدانید که مزد بزرگوار بنزدیك الله است .

یا ایها الذین آمنوا » ای گرویدگان ، « **اِن تتقوا اللّٰه** » اگر ازخشم وعذاب خدای بپرهیزید ، « **یجعل لکم فرقاناً** » شمارا جدای سازد [میان شما وعذاب خویش] ، « **و یکفّر عنکم سیآتکم** » وناپیدا کند وبسترد ازشما گناهان شما ، « **ویغفرلکم** » وبیامرزد شمارا ، « **واللّٰه ذوالفضل العظیم** . ۲۹ » والله بافضل بزرگوار است .

« **واذیمکربك الذین کفروا** » و آنگه که سازها ساختند کافران ترا ، « **لیثبتوك** » تا ترا ببندند و استوارکنند ، « **اویقتلوك** » یا [همه بهم آیند و] ترا بکشند ، « **اویخرجوك** » یاترا ازشهر بیرون کنند ، « **ویمکرون** » و در نهان می‌سازند ، « **ویمکراللّٰه** » والله درنهان می‌سازد ، « **واللّٰه خیرالماکرین** . ۳۰ » و الله به سازتر همه سازندگان است .

« **و اذا تتلی علیهم آیاتنا** » و آنگه که برایشان خوانند سخنان‌ما ، « **قالوا قدسمعنا** » گویند شنیدیم ، « **لونشاء لقلنا مثل‌هذا** » اگر ما خواهیم همچنین گوئیم ، **ان هذا الّا اساطیرالاولین** . ۳۱ » نیست این مگر افسانه[۱] وداستان پیشینیان .

« **واذقالوا اللهمّ** » و آنگه گفتند خدایا ، « **ان کان هذا هوالحق من عندك** » اگر [این **محمد** وآنچه اومی‌آرد] راست است از نزدیك تو ، « **فامطر علینا حجارة من‌السماء** » برما سنگ بار از آسمان ، « **أو ائتنا بعذاب‌الیم** . ۳۲ » یا بما عذابی آر درد نمای .

---

(۱) درنسخه الف : اوسانه .

النوبة الثانية

قوله تعالى ـ : « یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول » استجابت و اجابت یکی است ، همچون اوقد واستوقد قال الشاعر :

وداعٍ دعانی من یجیب الی الندی فلم یستجبه عند ذاك مجیب

ای ـ فلم یجبه ، والمعنی اجیبوا لله وللرسول بالطّاعة . « اذا دعاکم » این داعی رسول خداست ومیگوید چون رسول خدا شمارا خواند اجابت کنید وطاعت دارید. روی **ابوهریرة** :ـ انّ اُبیّاً کان یصلّی فدعاه رسول الله ص فلم یجبه حتی فرغ من صلوته، ثمّ جاء و سلم علیه ، فقال ـ لِمَ لَمْ تجبنی اذا دعوتك ؟ اما تقرأ قوله تعالی : « استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم » ، فقال لم اعلم ولااعود بعده الی مثله .

« لما یحییکم »ـ یعنی الی مایحییکم ، میگوید اجابت کنید وطاعت دارید، حق شما را خواند بآن چیز که شمارا زنده کند، و آن قرآن است کـه قبول آن دل زنده می کند . **سدی** گفت ایمان است که زندگی دل بایمان است ومردگی دل بکفر. رب العزه کافر را مرده خواند آنجا که گفت ـ « اومن کان میتاً فاحییناه » شبّه الکافر بالمیّت لانّه لاینتفع بحیوته . **ابن اسحق** گفت : « اذادعاکم » یعنی الی الجهاد ، لانّه یحیی امرهم و یقوّی ، و لانّه سبب الشّهادة . والشّهدآء احیاء عندربهم یرزقون . ولانّه سبب الحیوة الدایمة فی الجنّة ، وقیـل لما یحییکم یعنی ـ العلم ـ فانّه سبب الحیوة الطیّبة . یقول الله تعالی « فلنحیینّه حیوةً طیّبةً » .

« واعلموا انّ الله یحول بین المرء وقلبه » یعنی یحول بین الانسان وقلبه فلا یستطیع ان یؤمن الّا باذنه ولا ان یکفر، والقلوب بیدالله یقلّبها کیف یشآء . قال **انس بن مالك**:ـ کان **رسول الله** ص یکثر ان یقول . « یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینك . » قلنا یا رسول الله آمنّا بك فهل تخاف علینا ؟ فقال : ـ « انّ قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرّحمن یقلّبه کیف یشآء ان شاء اقامه وان شاء ازاغه . » میگوید الله جـدائی افکند میان مرد ودل او تا بحول وقوّت خود هیچ نتواند وبهیچ چیز راه نبرد، اگر ایمان آرد یا کفر بتوفیق وخذلان بود بقضا و تقدیرالله . گردانندهٔ دلها اوست و میان بنده ودل

او بحال‌گردانی خوداوست چنان که خواهدآن دلها می گرداند، یکی راست میدارد تا ایمان می‌آرد ، یکی کژ میدارد تا کافر میگردد . اینست که **مصطفی**م گفت : ـ یقلّبه‌کیف یشآء، ان‌شاء اقامه وان‌شاء ازاغه . **ابن‌عباس** گفت ـ « یحول بین‌المرءِ وقلبه » ای یحول بین الکافر وطاعته و بین المؤمن و معصیته ، کراهیت دارد از کافر طاعت او چنان که کراهیت دارد از مؤمن معصیت او ، پس جدائی افکند میان معصیت و روشنائی دل مؤمن، وجدائی افکند میان طاعت و تاریکی دل کافر . طاعت کافر را میگوید : « وقدمنا الی ما عملوا من عملٍ فجعلناه هباءً منثورا . » ومعصیت مؤمن را میگوید : « فاولئك یبدّل‌الله سیّئاٰتهم حسنات ، » وقیل یحول بین‌الانسان ومراده ومایؤمّل فی‌حیوته ومایسوّف به نفسه بالموت . مردم امل‌دراز درپیش نهد، و ساختن ساز راه آخرت در تأخیر وتسویف می‌افکند ، که ـ آری تا فردا ـ اودل دران بسته که‌روزگار دراز اورا عمرخواهدبود وهرچه ساختنی‌است بتضاعیف روزگار میسازد، وخود ازمرگ یاد نیارد، وبخاطروی نگذرد، تا ربّ العزّه ناگاه اورا گیرد، روزگارش برسد وعمرش نماند، وازان مرادها همه باز ماند ونا ساخته و توبه از معصیت نا کرده وعذرناخواسته از دنیا بیرون شود. اینست که میگوید« یحول بین المرءِ وقلبه»جائی دیگر میگوید : « وحیل بینهم وبین مایشتهون » .

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا   وآن کیست تراضمان کند تافردا

مصطفیم گفت : برهیچ چیزاز شما چنان نترسم که ازدو خصلت : یکی از پس‌هوا فروشدن ودیگر امّید زندگانی دراز داشتن . وخبر درست است‌که **اسامة بن زید** معاملتی‌کرد تا یك ماه رسول خدا گفت : انّه لطویل‌الامل ، **اسامه** نهمار [1] دراز امید است درزندگانی ! که تایك ماه معاملت کرد. بآن خدائی‌که نفس من بید اوست که چشم برهم نزنم که نپندارم که پیش‌از گرفتن مرگ آید، وچشم ازهم برنگیرم که نپندارم که پیش از برهم نهادن مرگ بینم . پس‌گفت :ـ ای مردمان اگر عقل دارید خویشتن‌را مرده انگاریدکه ـ بآن خدائی که جان‌من بید اوست که‌آنچه شمارا وعده داده‌اند بیاید، وازان خلاص نیابید . **عبدالله مسعود** گفت ـ رسول خدا خطّی مربّع کشید ودرمیان آن مربع خطّی راست کشید واز هردو جانب خطّهای خرد کشید و

(۱) نهمار = بسیار ، فراوان

آنگه بیرون مربع خطّی دیگر کشید، گفت:ـ این خطّ که در درون مربع کشیدم آدمی است و این خطّ مربّع اجل است گرد وی فرو گرفته، که ازان نجهد. و آن خطهای خرد از هر دو جانب آفتها است وبلاها که درراه وی آمده، اگر از یکی برهد ازان دیگر نرهد، تا آنگه که مرگ آید. و این خطّ که بیرون مربع کشیدم امل دراز وی است، که همیشه در کاری اندیشه میکند که آن کار پس از مرگ وی خواهد بود.. و گفته‌اند این آیت بدان آمد که ایشانرا بقتال وجهاد فرمودند وایشان درآن حال ضعیف بودند، خودرا اندك میدیدند و دشمن فراوان، بترسیدند واز قتال بد دل گشتند وظنّ بد بردند، ربّ العالمین درآن حال فرمان داد:ـ «قاتلوا فی سبیل الله واعلموا انّ الله یحول بین المرءِ وبین ما فی قلبه، فیبدّل بالخوف امناً و بالجبن جرأةً «وانّه الیه» ای ـ واعلموا انّه الیه تحشرون، فیجازیکم وفق اعمالکم.

«واتقّوا فتنةً» الفتنة والبلیّة والامتحان والاختبار الذی یظهر به باطن امر النّاس فیستحقّ علیه الجزاء، والمراد بالفتنة هیهنا اقرار المنکر وترك التغییر له ـ ای ـ لاتقروا المنکر بین اظهرکم فیعمّکم الله بالعذاب. میگوید بترسید و بپرهیزید از عقوبت فتنه‌ای که چون فرو آید ودر گیرد در گناه کار وبی گناه گیرد، وشومی آن بصالح وطالح رسد، صالح را تطهیر وتمحیص باشد وگناه کار وظالم را عقوبت وعذاب بود. همانست که گفت:ـ «احسب النّاس ان یترکوا... الی قوله: ولیعلمنّ الکاذبین.» واین فتنه بقول بعضی مفسّران آنست که منکری بینند و آنرا بنگردانند و نهی نکنند و بآن درگذرد. قال **النبی**ص:ـ انّ الله لایعذّب العامّة بعمل الخاصة حتّی یروا المنکر بین ظهرانیّهم وهم قادرون علی ان ینکروه ولا ینکروه. فاذا فعلوا ذلك عذّب الله العامّة والخاصة. وفی روایة اخری ـ «مامن قوم یعمل فیهم بالمعاصی لم یقدروا علی ان یغیّروا ثمّ لایغیّروا الایوشك ان یعمّهم الله بعقاب.» وگفته‌اند ـ این فتنه آنست که میان صحابهٔ رسول افتاد ازان تفرّق و تقاتل که میان ایشان رفت از روزگار قتل **عثمان** تا بقتل **علی**(ع). روی ـ انّ **الزبیر بن العوام** رای زمان قتال **علی**ع فی الجامع بالبصرة ینکث فی الارض و یقول قد کنّا حذرنا هذا. وروی **حذیفة بن الیمان** قال قال **رسول الله** (ص) یکون من ناس من اصحابی اشیاء یغفرها الله لهم لصحبتهم ایّای

یستنّ بهم فیها ناس بعدهم یدخلهم الله بهاالنّار . وقال صم - لاتقوم السّاعة حتّی تأتی فتنة عمیاء مظلمة ، المضطجع فیها خیر من الجالس ، والجالس فیها خیر من القائم ، والقائم فیها خیر من الماشی ، والماشی فیها خیرٌ من الساعی .

وقوله - «لاتصیبنّ» نهی ، والضمیر فیه للفتنة من باب قولهم لااریك هیهنا والمعنی - لاتفعلوا ماتفتنون به .

« واذکروا اذ انتم قلیلٌ » قیل - هذا خطاب لمن کانوا بمکّة من المسلمین ، والضعفآءِ وهم المهاجرون ، وقیل - هو خطاب لاهل **بدر** وقیل - للعرب عامّة . میگوید : یاد کنید آن زمان کــه اندك بودید و این زمان مقام است بمکّه پیش از هجرت در عنفوان مسلمانی که عدد مسلمانان بچهل نرسیده بودند .

« تخافون ان یتخطّفکم الناس » وهم کفّار قریش - وقیل - فارس والرّوم وهم کسری و قیصر .

« فآویکم » الی المدینة ونصرکم وجعل لکم مأوی تتحصّنون به و تسکنون فیه . « وایّدکم بنصره » یعنی - یوم **بدر** بالانصار وامدّکم بالملائکة . « ورزقکم من الطیّبات » یعنی الغنایم ، احلّها لکم دون غیرکم . « لعلّکم تشکرون » - ولکی تشکروا نعمتی .

« یا ایها الذین آمنو لاتخونوا الله والرسول » نزلت فی **ابی لبانة ، هرون بن عبد المنذر الانصاری** من بنی عوف بن مالك . و ذلك ان رسول الله صم حاصر یهود **قریظه** احدی وعشرین لیلة ، فسالوا رسول الله صم الصلح علی ما صالح علیه اخوانهم من **بنی النضیر** . علی ان یسیروا الی اخوانهم **باذرعات** و **اریحا** من ارض **الشام** . فآبی الله یعطیهم ذلك الّا ان ینزلوا علی حکم **سعد بن معاذ** ، فابوا و قالوا ارسل الینا **ابالبانة** وکان مناصحاً لهم لانّ عیاله وولده وماله کانت عندهم ، فبعثه رسول الله فاتاهم . فقالوا - یا ابالبانة ماتری اننزل علی حکم سعد؟ فاشار ابالبانه الی حلقه ، ای - انّه الذّبح فلاتفعلوا . قال ابولبانة والله مازالت قدمای حتّی علمت انی قدخنت الله ورسوله . فنزلت فیه هذه الآیة فلمّا نزلت شدّ نفسه علی ساریة من سواری المسجد ، وقال - والله لااذوق طعاماً ولاشراباً حتّی اموت ، او یتوب الله علیّ . فمکث سبعة ایّام لایذوق فیها طعاماً حتّی خرّ مغشیّاً علیه .

ثمّ تاب الله علیه، فقیل ـ یا ابالبانة قد یتب علیك، فقال ـ لا والله، لا احلّ نفسی حتّی یکون رسول الله هو الّذی یحلّنی. فجائه فحلّه بیده، ثمّ قال **ابولبابة**-انّ من تمام توبتی ان اهجر دار قوم الّتی اصبت فیها الذنب، وان اتخلّع من مالی. فقال ص ـ یجزیك الثلث ان تتصدّق به. و عن **عطاء بن ابی رباح** قال ـ نزلت حین همّ رسول الله ص الذهاب الی **ابی سفیان**، فکتب الیه رجل من المنافقین ـ انّ **محمدا** یرید کم **فخذوا** حذر کم. قال **ابن عباس** :ـ لاتخونوا الله بترك فرایضه والرسول بترك سننه، «وتخونوا اماناتکم» یحتمل وجهین من الاعراب: احدهما ان یکون جزماً عطفاً علی النّهی ای ولاتخونوا اماناتکم، والآخر ان یکون نصباً علی جواب النهی بالواو، وینصب جواب النّهی بالواو کما ینصب بالفاء، ومعناه: انّهم اذا خانوا الله و الرّسول فقد خانوا اماناتهم. **ابن زید** گفت :ـ امانات ایدر دین است وخطاب با منافقان است، که امانت دین بپذیرفتند آنگه در آن خیانت کردند، که بظاهر ایمان نمودند ودر باطن کفر داشتند. والخیانة انتقاص الحق فی خفیة، واصلها النقصان، یقول خانه واختانه وتخوّنه اذا تنقّصه.

ثمّ قال. « وانتم تعلمون » یعنی ـ ما فی الخیانة من الاثم.

« واعلموا انّما اموالکم و اولادکم فتنة » ای ابتلاءٌ وامتحانٌ فلا یحملنّکم حبّها علی الخیانة مثل **ابی لبابة**، اوتاخذوا المال من غیر حلّه، اوتقعدوا عن جهاد وطاعةٍ لمکانهما بل قوموا بالحق فیهما بصیراً نعمة خالصةً.

« و انّ الله عنده اجرٌ عظیمٌ. » لمن آثر رضاء الله فیهما. این آیت ونظایر این در قرآن درشأن قومی آمد که مسلمان شدند واقارب ایشان هنوز کفّار بودند آن کافران در مسلمان شدگان می زاریدند و وعده میدادند و وعید میکردند که ایشانرا با کفر برند. و نظایره قوله « لن تنفعکم ارحامکم » الآیه ...، « انّ من ازواجکم واولادکم عدوّاً لکم » الآیة. «انّما ینهیکم الله الآیة. یوم لا ینفع مالٌ ولابنون » الآیه.. « یوم یفرّ المرء من اخیه». «وتقطّعت بهم الاسباب » هذا و امثاله میگوید بدانید که مال شما و فرزندان شما آزمایش است ومزد بزرگوار بنزدیك الله است.

« یا ایّها الّذین آمنوا ان تتقوا الله» یعنی ـ ان توحّدوا الله وتجتنبوا الخیانة

فیما ذکر ، « یجعل لکم فرقاناً » یفرّق بینکم و بین ماتخافون فتنجون ، الفرقان مصدر کالرجحان ، تقول فرقت بینهما فرقاً و فروقاً و فرقاناً ، میگوید اگرخدایرا یکتا دانید و ازخیانت وراه کژ رفتن در اداء فرائض وسنن بپرهیزید ، خدای جدائی افکند میان شما ومیان هرچه ازآن می‌ترسید ، تا نیز نترسید وازهمه بدها برهید. وقیل : ـ « یجعل‌لکم فرقاناً » ، ای ـ حجة وسلطاناً باعزازدین‌الله واهله وخذلان‌الشرك وخزیه . « ویکفرعنکم سیّآتکم » الصغائر ، « ویغفرلکم » ذنوبکم‌الّتی‌تقع لأنّها فی‌اهل البدر والله قد غفرها لهم . « والله ذوالفضل العظیم » لایمنعکم ما وعدکم علی طاعته

« واذیمکربك‌الّذین کفروا » ، ابن‌عباس گفت وجماعتی مفسران که : ـ سبب‌نزول این‌آیت آن بود که رؤساء و مهتران و سروران قریش در دارالندوة بهم آمدند. و دارالندوة سرای امیرشهر بودکه هرتدبیرکه میکردند وساز و کید که میساختند آنجا میساختند ، و ایشان پنج مرد بودند که آنجا حاضر شدند ، وبیك روایت نه مرد ، و درست‌تر آنست‌که پنج تن بودند ، عتبه و شیبه پسران ربیعة و ابوالبحتری بن هشام و العاص بن وائل و ابوجهل ، این جمع همه بهم‌آمدند ودرکار محمد با یکدیگرمشورت کردند و کید ومکر ساختند . ابلیس بصورت پیری درمیان‌ایشان شد ، عصائی دردست وگلیمی درشت پوشیده ، ابوجهل گفت : ـ ما بتدبیری همی‌شویم توبیگانه درمیان‌ماچکنی ؟ گفت : من مردی‌ام روزگاردیده وتجربتها افتاده وشغلهای عظیم پیش من‌آمده ممکن بود که مرا رائی باشد که شما را از آن فایدهٔ بود . پس عتبه گفت : ـ « نتربّص به‌ریب‌المنون » مرگ ناچار است صبر باید کرد که این محمد آخرروزی بمیرد وما از وی باز رهیم . ابلیس روی بوی ترش کرد ، گفت : ترا شبانی باید کرد ، تو مصالح کارها چه‌دانی ! تا محمد بمیرد همه عالم دین وی گرفتند . شیبه گفت : اورا درخانه کنیم تا از گرسنگی بمیرد. ابلیس گفت نتوان کرد که عرب برشما دشمن شوند چون عم زادهٔ خویش را بینند بگرسنگی کشته . ابوالبحتری گفت : اورا درخانهٔ کنیم و در بوی برآریم و هر روز قرصی بوی فرو می‌اندازیم . ابلیس گفت : وی قرابت بسیار دارد و میان شما عداوت افتد . عاص گفت : اورا براشتری بنهیم وتنها دربادیه وصحرا گذاریم تاهلاك شود . ابلیس گفت : این صواب نیست که

وی روی نیکو دارد وسخنی ملیح، هر که وی را بیند اورا خریداری کند، **ابوجهل** گفت : از هر بطنی از بطون عرب مردی آریم با تیغ، وآنگه همه بهم اورا بکشند تا کشندهٔ ویرا ندانند وازهمه عرب ثار وی خواستن طمع ندارند. **ابلیس** گفت : این تدبیر عین صواب است ومقصود **ابلیس** آن بود تا باین تدبیرهمه با وی بدوزخ شوند. پس باین قرار دادند ومتفرق گشتند. **جبرئیل** (ع) ازآسمان فرودآمد و **مصطفی** را از آن ساز و کید ایشان خبر داد وآیت آورد: «واذیمکربك الّذین کفروا لیثبتوك» ای ـ لیوثقوك ویشدّوك، «اویقتلوك» یعنی ـ باجمعهم کما قال **ابوجهل**، «اویخرجوك» من **مکة** الی طرف من اطراف الوادی. پس **جبرئیل** بفرمان حق اورا فرمود که امشب از خوابگاه خویش برخیز، رسول خدا برخاست و**علی**(ع) راآنشب بخوابگاه خویش بخوابانید و گفت : تسبّح ببردی فانّه لن یخلص الیك منهم امرتکرهه. وکافران آنشب بدر سرای رسول بخفتند، و **ابلیس** با ایشان درخواب شد وهرگز پیش‌ازآن نخفته بود، و نه پس از آن خسبید. رسول خدا بیرون آمد و هریکی را کفی خاك برسر کرد و بگذشت، و دربعضی روایات ایشان بیدار بودند، اما رسول را ندیدند که رسول این آیت همیخواند : « و جعلنـا من بین ایـدیهم سدّاً و من خلفهم سداً ». وربّ‌العزة اورا ازان بپوشید. پس **ابلیس** بیدارشد وگفت:ـ یاقوم خبرداریدکه **محمد** بیرون آمد و گذشت وخاك برسرهمگان کرد. دستها بسرخویش‌بردند وخاك دیدند، پس در خانه شدند مضجع وی همچنان دیدند گفتند: خاك دلیل رفتن است ؟ امّا در خواب‌گاه او کسی‌خفته‌است، چون‌بدیدند **علی** بود، گفتند: **محمد** کجا رفت. گفت: تامن با وی بودم وی بامن‌بود. پس همه نومید باز گشتند. اینست که رب‌العالمین گفت: « و یمکرون و یمکر الله » قیل :ـ امره تعالی « ان اخرجهم الی **بدر** فقتلوا ».

«والله خیرالماکرین» المجازین علی‌المکر.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا» این آیت در شأن ایشان آمد که‌در **دارالندوه** بهم آمدند و در کار **مصطفی** مکر ساختند. و گفته‌اند کـه در شأن **نضر بن الحارث** آمد، وهو **النضربن الحارث بن علقمةبن کلده** من بنی **عبدالدار**، مردی کافر دل کافر دین بود، ودر عداوت **مصطفی** متعصب وبد زبان، ودر قرآن

آیات فراوان درشأن وی آمده. رب‌العزة میگوید: چون قرآن کلام ما و سخنان ما برو خوانند. او باستهزا گوید: که شنیدیم این وما نیز اگر خواهیم مانند این قرآن بگوئیم، واین از آن گفت: که‌وی مردی بازرگان بود بدریای فارس‌ونواحی **حیره** بسی گشته بود واخبار عجم خوانده واحادیث **کلیله** وامثال آن بدست آورده و بامستهزیان **قریش** بنشستیدی وآن اخبار عجم خواندن‌گرفتی. پس چون **مصطفی** قرآن خواندی وذکر قصه پیشینیان وامتهای‌گذشته درآن بودی، این **نضر** گفتی: من نیز مانند این که **محمد** میخواند بیارم وبگویم که این هم چون احادیث کلیله ودمنه است وافسانهٔ[1] پیشینیان، واین سخن برمعانده ومکابره وشوخی میگفت، که بارها درقرآن با ایشان گفته بودند: «فأتوا بسورة مثله»، «فأتوا بعشر سور مثله مفتریات»، «فأتوابحدیث مثله»، و ایشان از آوردن مثل آن عاجز گشتند و نتوانستند.

«و اذ قالوا اللّهم» این آیت‌هم حکایت از کلام **نضر** است ومتصل بآیت اول. چون **نضر** گفت: «ان هذا الّا اساطیرالاوّلین». **مصطفی**ص گفت: ویحك یانضر، انّ هذا کلام‌الله وتنزیله، فرفع **النضر** راسه‌الی السماء، و قال: «اللهم‌ان کان هذا هوالحق من عندك، فامطر علینا حجارة من‌السماء، کما امطرتها علی قوم لوط، اوآتنا بعذاب الیم»، ای: - ببعض ما عذّبت به الامم الماضیه، حمله شدة عداوته **للنبی**ص علی اظهارمثل هذا القول، لیوهم انّه علی‌بصیرة من‌امره وغایة الثقة علی امر **محمد**ص انّه لیس فی حق.

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس ـ: «یاایّها الّذین آمنوا استجیبوالله وللرسول»... آلایه، استجابت برلسان‌اهل‌اشارت بردو وجه‌است:- یکی استجابت‌توحید، دیگر استجابت تحقیق. توحید یکتا گفتن مؤمنان‌است وتحقیق یکتا بودن عارفان، توحید صفت روندگان است و تحقیق حال ربودگان. آن صفت خلیل است و این صفت حبیب،

(۱) نسخه ج: اوسانه

خلیل رونده بود بر درگاه عزت برمقام خدمت ایستاده که : « وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض حنیفاً » . حبیب ربوده ، در صدر دولت بحرمت نشسته ، که خطاب آمد از حضرت لم‌یزل که : « السلام علیك ایّها النّبی و رحمة الله و برکاته » روش سالکان دراستجابت ظواهراست برمتابعت رسول و کشش ربودگان دراستجابت سرائر است بر مشاهدهٔ علاّم الغیوب ، اینست که **عالم طریقت** گفت : استجیبوا لله بسرائرکم، وللرسول بظواهرکم اذا دعاکم لما یحییکم، حیوة النفوس بمتابعة الرّسول و حیوة القلوب بمشاهدة الغیوب .

فدیت رجالا فی‌الغیوب نزول واسرارهم فیما هناك تجول

هیچ‌کس را ازاهل آفرینش بحقیقت حیوة مسلم نیست ، بی‌اجابت توحید وبی توقیع تحقیق، تاازحضرت نبوت این‌نداء عزت می‌آید که: امرت ان اقاتل‌النّاس‌حتی یقولوا لااله‌الاّالله». «اذا دعاکم‌لمایحییکم»، اهل‌زندگی‌وزندگان بحقیقت‌ایشان‌اند که ازتراجع پاك‌اند وازتهمت دور، وبدوستی‌مشهور ، ازسلطان نفس رسته ودلهاشان بامولی پیوسته ، و سرهاشان باطلاع حق آراسته ، به‌نسیم انس زنده و یادگار ازلی یافته و بدوست رسیده .

پیر طریقت گفت : الهی نه جز از شناخت تو شادیست ، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی‌تو چون مرده زندانی‌است ، زندگانی بی‌تو مرگیست ، وزنده تو زندهٔ جاودانی است .

یا حیوةالرّوح مالی لیس لی‌علم بحالی تلك‌روحی‌منك‌ملئی وسوادی‌منك‌خالی

بی جان گردم که تو زمن پُر گردی ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

« واعلموا انّ‌الله یحول بین‌المرءِ و قلبه »، سالکان راه حقیقت دو فرقه‌اند : عالمان‌اند وعارفان. فالعالمون وجدوا قلوبهم لقوله تعالی :« انّ فی‌ذلك لذکری‌لمن کان له قلب » ؛ والعارفون فقدوا قلوبهم لقوله تعالی : «واعلموا انّ‌الله یحول‌بین‌المرء و قلبه» . رمزی غریب است واشارتی‌عجیب ، دل راه است ودوست وطن، چون‌بوطن رسید اورا چه باید راه رفتن، در بدایت ازدل ناچاراست و درنهایت دل حجاب است،

تا بادل است مرید است و بی دل مراد است . از اول دل باید کــه بی دل راه شریعت بریدن نتوان ، اینجا گفت : « لذکــری لمن کان له قلب » و در نهایت بادل بماندن دوگانگی است و دوگانگی ازحق دوری است . ازینجا گفت : « یحول بین المرءِ و قلبه » ، وگفته‌اند : صاحب دل چهار کس‌اند ، زاهد است دل او بشوق خسته ، خائف است دل او با شك شسته ، مرید است دل او بخــدمت کمربسته ، محب است دل وی بحضرت پیوسته . به **داود** پیامبروحی آمد که : « یا داود طهّرلی بیتاً اسکنه ، » یا **داود** خانهٔ که میدان مواصلت ما را شاید پاك کن و ازغیرما با ماپرداز. **داود** گفت: خداوندا ! وآن کدام خانه‌است که جلال وعظمت ترا شاید ، گفت : دل بندهٔ مؤمن، یا **داود** : اناعندالقلوب المجمومة. هرکجا خرمن‌سوختهٔ را بینی درراه جست وجوی ما که با سوز عشق ما را میجوید آنجاش نشان ده ، که خرگاه قدس ما جز بفناء دل سوختگان نزنند دل بندهٔ مؤمن خزینهٔ بازار ماماست، منزلگاه اطلاع ماست ، محراب وصال ماست، خیمهٔ اشتیاق ماست، مستقر کلام ماست ، گنج خانهٔ اسرارماست، معدن دیدار ماست ، هرچیزی که بسوزند بی‌قیمت گردد و دل کــه بسوزد قیمت گیرد . **مصطفی**ﷺ گفت : القلوب اوانی الله فی‌الارض فاحبّ الاوانی الی‌الله اصفاها و ارقّها و اصلبها ، گفت : دلهای عاشقان امت ، جامهای شراب مهر ربوبیت است ، هر دل که از مکوّنات صافی‌تر و برمؤمنان رحیم‌تر، آن دل بحضرت عزت عزیزتر، زینهار تاعزیز داری وروی وی از کدورات هوا و شهوت نگاه‌داری، که آن لطیفهٔ است ربّانی ونظر گاه سبحانی . **مصطفی**ﷺ گفت : « انّ‌الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ، » . گفتا : رویها را میارائید کــه آراستن روی را بحضرت عزت افتخار نیست، مویها را پرتاب مکنید که موی‌پرتاب وگره گیررا بران درگاه اعتبار نیست ، بصورتها بس منازید که صورت را قدر و مقدار نیست ، کاری که هست جز با دل‌های پردرد نیست .

پیر طریقت گفت : این کاررا مردی بباید با دلی پردرد ، ای دریغا که نه در جهان درد[1] ماند ونه دردلها درد .

---

(۱) درنسخه ج : مرد

قال‌بعض المحققین فی‌قوله تعالی ـ : «یحول بین‌المرءِ وقلبه» اشار جل‌جلاله الی قلوب احبائه بانّه یاخذها منهم و یحمیها لهم و یقلّبها بصفاته، کماقال النبی ص : «قلب ابن‌آدم بین‌اصبعین من‌اصابع الرحمن، یقلّبها کیف‌یشاء فیختمها بخاتم‌المعرفة، و یطبعها بطباع الشوق».

«واتقوا فتنةً لاتصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصة» از روی اشارت میگوید: پیشروان و سران قوم را که از آن فتنه بپرهیزید که بعد از آنکه شما بعقوبت‌رسید پس روان و پرورد گان شما بی گناه بعقوبت رسند واین‌چنان باشد که پیروان درراه طریقت چون راست روند و دراوراد و اوقات خویش بکوشند و ضایع نکنند ودر تعظیم شریعت فترت نیارند و شفقت ازمریدان باز نگیرند، آن مریدان و پس‌روان ایشان در سایهٔ ایشان و برکت همت ایشان زندگانی کنند، و از فتنه دل برآسوده باشند، باز چون مهتران و پیران بدنیا گرایند ودر حظوظ نفس بکوشند ودر اوراد فترت آرند، آن برکات از ایشان منقطع گردد، و آن فراغ بشغل بدل شود، آن فتنه بایشان تعدی کند، و از سروقت و ورد خود بیفتند. همچنین تا نفس بنده در طاعت است دل درصفاوت است، و سر در مشاهده، چون نفس در زلت افتد فتنهٔ وی تعدی کند، دل از صفاوت بغفلت افتد، چون دل همت[1] معصیت کند فتنه وی بسر تعدّی کند سراز مشاهده در حجب افتد، ونعوذ بالله من الغفلة و القسوة.

«یا ایّهاالّذین آمنوا لاتخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم» خیانةالله فی الاسرار من حبّ الدنیا و حبّ الرّیاسة و الاظهار خلاف الاضمار، و خیانة الرّسول فی آداب الشریعة و ترك السنن والتهاون بهـا، وخیانة الامانة فی المعاملات والاخلاق، و معاشرة المؤمنین و ترك‌النصیحة لهم.

«یاایّها الّذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً» مؤمنانرا میگوید که اگر براه تقوی میروید و بهمه‌حال تقوی پناه خویش‌گیرید، شما را فرقانی دهد ازعلم والهام که بوی حق و باطل ازهم جدا کنید، و راست راهی وگمراهی ازهم بشناسید، شما که عالمان‌اید بعلم تمام، و شما که عارفان‌اید بالهام درست، فرقان

(۱) در نسخه ج : قصد

عـالم ادلّهٔ شرع است و برهان روشن ببذل مجهود و کسب بنـدگی ، و فرقـان عارف نوری است غیبی ، و آئینهٔ روشن بموهبت آلهی ، و الهام ربّانی ، رمزی دیگر گفته‌اند درین آیت و لطیفهٔ نیکو ، میگوید : ای شما که اصل درخت ایمان کشتید اگر آنرا بتقوی پرورش دهید ، سه ثمره بیرون دهد ، یکی فرقان چنان که گفت : « یجعل لکم فرقـانا ،.» دیگر تکفیر « و یکفّر عنکم سیّئاتکم ، » ، سوم مغفرت «ویغفرلکم .» فرقان تعریف است ، وتکفیر تخفیف است ، ومغفرت تشریف ، تعریف بسزا و تخفیف نیکو و تشریف تمام .

«واذیمکربك الّذین کفروا... الآیه» مکر تلبیس ساختند ، والله مکرهلاك برایشان گماشت. **شبلی** گفت : المکر فی النّعم الباطنة والاستدراج فی النعم الظاهره. مکر در راه اهل خصوص آید چون بطاعت خود باز نگرند و آنرا بزرگ دانند و استدراج عامهٔ خلق را گیرد ، آنکه که نعمة دنیا با ایشان روی نهد وتکیه بر آن کنند ، ای عالمان وای عابدان ! زینهار که بعلم و عبادت خویش غره نشوید ، کـه **ابلیس** را علم و عبادت بود و دید آنچه[1] دید ، «ابی واستکبر و کان من الکافرین» ، ای دنیاداران ، ای خواجگان ، بدنیا غره مشوید وتکیه بر آن مکنید که **قارون** ازین دنیا بسی جمع کرد و رسید بآنچه رسید ، «فخسفنابه و بداره الارض» ، **مصطفی ص بعلی** گفت : «اذا رایت الناس یشتغلون بالفضائل ، فاشتغل انت بالفرائض ، و اذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الّدنیا فاشتغل انت بعمارة[2] العقبی ، و اذا رأیت الناس یشتغلون برضاء الخلق فاشتغل انت برضاءِ الحق ، و اذا رأیت الناس یشتغلون الدنیا فاشتغل انت بعمارة القلب ، واذا رأیتهم یشتغل بعضهم بعیوب بعض ، فاشتغل انت بعیوب نفسك»

٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی : - « **وماکان الله لیعذّبهم** » وخدای بر آن نیست که ایشانرا عذاب کند ، « **وانت فیهم** » وتو درمیان ایشان ، «**وماکان الله معذّبهم**» و نیست خدای عذاب کردن ایشانرا ، « **وهم یستغفرون**[۳۳] » تاایشان آمرزش می‌خواهند .

(۱) درنسخه ج : آنچ (۲) درنسخه ج : بطلب

«**ومالهم ألّایعذبهم‌اللّه**» و چیست ایشانرا [وچه رویست هرگز وچه جای آنست] که عذاب نکند ایشانرا، «**وهم‌یصدّون عن‌المسجد الحرام**» وایشان‌خلق برمی‌گردانند از [مکه‌از آن] مسجدباآزرم، «**وماکانوااولیاءه**» ایشان بآن [مسجد] کس نه‌اند، «**اِن‌اولیاؤه الّاالمتّقون**» بآن [مسجد] کس نیست مگر موحدان و گرویدگان، «**ولکن اکثرهم‌لایعلمون**(٣٤)» لکن ایشان بیشتر نمیدانند.

«**وماکان‌صلوتهم**» و نبود [بروزگار] نماز ایشان [که میکردند]، «**عندالبیت**» نزدیک‌خانه، «**الّامکاء وتصدیة**» مگر صفیرزدن و آواز دست‌آوردن و دست‌زدن، «**فذوقوا العذاب**» میچشید عذاب، «**بما کنتم تکفرون**(٣٥)» بآنکه کافرشدید.

«**انّ‌الّذین کفروا**» ایشان که کافرشدند، «**ینفقون اموالهم**» نفقه‌میکنند مالهای خویش، «**لیصدّوا عن سبیل‌اللّه**» تا بر گردانند [خلق را] از راه خدای، «**فسینفقونها**» آن [مالها] نفقه‌کنند، «**ثمّ تکون علیهم حسرة**» پس [آن نفقه] ورایشان تفریغ گردد و حسرت، «**ثمّ یُغلبون**» آنکه ایشانرا باز شکنند [و کم آرد و غلبه کند]، «**والّذین کفروا الی جهنم یحشرون**(٣٦)» وآنکه آن کافرانرا بدوزخ رانند.

«**لیمیزاللّه الخبیث من‌الطیب**» [این بآن کند] تاحق از باطل باز پیدا بود، «**و یجعل‌الخبیث بعضها علی بعض**» وباطل‌اهل‌باطل برهم می‌افکند، «**فیرکمه جمیعاً**» تا همه برهم افتد توی بر توی، «**فیجعله فی جهنّم**» آنکه اورادردوزخ افکند، «**اولئك هم‌الخاسرون**(٣٧)» ایشان‌اند زیانکاران [و نومیدان.]

«**قل للّذین کفروا**» بگو ایشانرا که کافر شدند، «**اِن ینتهوا**» اگر باز ایستند [از کفر]، «**یغفر لهم ماقد سلف**» ایشانرا بیامرزند آنچه گذشت، «**و اِن یعودوا**» و اگر [بکفر بایستند وبحرب] باز گردند، «**فقد مضت سنّة الاوّلین**(٣٨)» برفت و روان گشت آنکه پیشینیانرا بود از سرانجامها.

«**وقاتلوهم**» و کشتن‌میکنید با کافران، «**حتی لا تکون فتنة**» تاآنکه

کـه [در زمین اسیر نماند دردست کافر]ونا ایمنی [از ایشان] ، « **و یکون الدّین کلّه‌للّه** » [و در زمین پرستش] و بندگی نماند مگر کـه آن همه خـدایرا بود ، « **فان انتهوا** » اگر باز ایستند [از جنگ بشهادت یا بجزیت] ، « **فانّ اللّه بما یعملون بصیر** (۳۹) » الله بآنچه میکنند بینا و دانا است .

« **وان تولّوا** » واگر برگردند [از فرمان‌بردای وگردن‌نهادن] ،« **فاعلموا ان‌اللّه مولیکم** » بدانید که خدای یارشما است ، « **نعم‌المولی و نعم‌النصیر** (۴۰) » نیك یار و نیك دستگیر و نیك یاری ده .

النوبة‌الثانیة

قوله تعالی ـ : « و ما کان‌اللّه لیعذّبهم » سبب نزول این آیت آن بود که کافران گفته بودند : « فامطرعلینا حجارة من‌السماءاوائتنابعذاب الیم »، رب‌العالمین خبر داد **مصطفی** و مؤمنانرا ، که ایشان عذاب میخواهند و تا تو درمیان ایشانی‌من ایشان را عذاب نکنم ، « لانّك بعثت رحمة للعالمین » ، و لم یعـذب قوم نبیّهم بین ظهرانیّهم . قومی گفتند : « و ما کان‌اللّه لیعذّبهم و انت فیهم » ، این مقدار منسوخ است ، و ناسخ آنست که برعقب گفت : « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » . قومی‌گفتند: این منسوخ نیست ؛ از بهر آنکه تا **مصطفی بمکه** در میان ایشان بود عذاب نیامد این عذاب پس هجرت آمد . و گفته‌اند : «وماکان‌اللّه لیعذّبهم» آن عذاب عامه‌است باستیصال ، چنانکه در امم پیشینیان بود . این‌امت ازچنان عذاب بزینهار اند ،واین که « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » این عذاب خاصه است قومی را دون قومی .

«و ماکان‌اللّه معذّبهم و هـم یستغفرون» این محکم‌است واین استغفار توحید است ، میگوید تاشهادت میگویندواسلام می‌آرند خدا ایشانراعذاب‌نکند، ودرقرآن **نوح** راست و **هود** را و **صالح** و **شعیب** که فراقوم خویش‌گفتند :«استغفروا ربّکم»، این استغفار همه بمعنی توحید است . **عدیّ‌بن حاتم‌الطائی** از **مصطفی** پرسید که آنچه پدر اومی‌کرد**حاتم** هیچ بکار آید ؟ و **عایشه عبداللّه جدعان** را هم‌از **مصطفی**

پرسید هردو را جواب داد : « و ما یغنی عنه ، و لم یقل یوماً رب اغفرلی ». پس از بهر آن شهادت را استغفارخواند که شهادت‌گوی خویشتن را بآن آورد که اورا بیامرزند، پس شهادت آمرزش خواستن است . و قیل : - « و ماکان‌الله معذّبهم » یعنی - الکفار ، « و هم یستغفرون » یعنی : - المسلمین فلما خرجوا وهاجروا ، قال‌الله : - « و ما لهم الّا یعذّبهم‌الله وهم‌یصدون‌عن‌المسجدالحرام » فعذّبهم یوم **بدر** ، وقال ابن **مسعود**:- کان لهم امانان - النبی صم ، والاستغفار ، فهاجر رسول الله و بقی لهم الاستغفار . قال **ابن‌عباس** : - هو استغفار الکفّار لانّهم یطوفون بالبیت و یقولون غفرانك اللهم غفرانك . و قیل : - « و هم یستغفرون » ای منهم من یؤل امره الی‌الاسلام ، وقیل :- سیولدمنهم اولاد مؤمنون .

« و ما لهم الّا یعذّبهم‌الله » قیل : - یعنی فی‌الاخرة ، و قیل : - یوم **بدر** .

« وهم یصدّون عن‌المسجدالحرام » این - صد - آن بود که ایشان بر برزنهای **مکه** موکلان می‌داشتند ، روزگاری تا هرقاصد که آهنگ دیدار رسول خداداشتی بر می‌گردانیدند و بعضی میکشتند ، و گفته‌اند : - « کما انزلنا علی المقتسمین » ایشانند ، اقتسمواالشعاب بینهم للرصد .

« و ما کانوا » یعنی - المشرکین « اولیاءه » ای - اولیاءالمسجد ، و قیل : - اولیاءالله . « ان اولیاؤه » ای - ما اولیاؤه ، « الّاالمتّقون ولکنّ اکثرهم لایعلمون » انّ ولایته للمتّقین .

« و ما کان صلوتهم عند البیت » ، **ابن‌عمر** گفت : -[1] یطوفون بالبیت و هم عراة یصفرون و یصفّقون . می گوید آنچه ایشان نماز نام کرده‌اند نیست الا پشیلیدن و دست برهم زدن . رب‌العالمین خبر داد باین آیت از کافران و مشرکان با آن که مسلمانان و دوستان خدا از مسجد حرام باز میداشتند خود بنزدیك خانه می‌آمدند وصفیر می‌کردند ودست برهم می‌زدند که این‌تقرب است بخداوندعزوجل ، و نماز که میکنیم ، الله گفت نیست آن نماز ایشان مگر صفیر وتصفیق . **حسن** گفت : اذا ارادالنبی‌الصلوة ، خلطوا علیه ، و اروا انهم یصلون‌لله عبادة . قال بعضهم : -مکاؤهم

(۱) در نسخه الف ، کانوایطوفون .

اذانهم ، وتصديتهم اقامتهم . مکاء ایشانرا بجای بانگ نماز بود وتصدیت بجای اقامت.

قال **ابن‌بحر** معنی‌الایة : ـ ان صلوتهم ودعاءهم غیر رادّین‌علیهم ثواباً الّا کما یجیب‌الصدی‌الصّایح .

« فذوقوا العذاب » ای ـ یوم **بدر** ، وقیل :ـ فی‌الاخرة « بما کنتم تکفرون »

« انّ‌الّذین کفروا ینفقون اموالهم » این آیت درشأن مطعمان آمد ، دوازده بودند از **قریش** ، **ابوجهل‌بن هشام** و عتبة و **شیبه ابنا ربیعة بن عبد شمس** و **نبیه** و **منبه ابنا الحجاج** و **ابوالبختری بن هشام** و **النضربن الحارث** و **حکیم‌بن حزام** و **ابی بن خلف** و **زمعة بن الاسود** و **الحارث بن عامربن نوفل** و **العباس بن عبدالمطلب** . این قوم از مکه تا بصحرای **بدر** سپاه مشرکانرا میزبانی میکردند ، هر روز ده شتـر میکشتند ، پسین روز مطعم ایشان **عباس بن عبدالمطلب** بود. **سعیدبن جبیر** گفت:این آیت به**بوسفیان** فرو آمد که روز **احد** چهل‌اوقیةبرمشرکان نفقه کرد ، هراوقیّه چهل ودو مثقال ، وقال: **محمدبن اسحق** : لما اصیب **قریش** یوم **بدر** ، رجع فلّهم وهم القوم المنهزمون الی **مکة** ، ورجع **ابوسفیان** بعیره‌الیها ، وجمع من بقی من‌الاکابر ، وقال : ان **محمد**ا قد وترکم وقتل اشرافکم فاعینونا بهذا المال لعلّنا ندرك منه ثاراً بمن اصیب بنا ، فنعلوا فانزل‌الله فیهم هذه الآیة : « لیصدّوا عن سبیل‌الله » ای ـ دین‌الله والاسلام ، « فسینفقونها » یعنی‌الاموال بتمامها ، ثمّ تکون انفاقها علیهم حسرةً غمّا علی ما فاتهم ، « ثم یغلبون » یقهرون . فیه تقدیم وتأخیر ، لانّ الحسرة علیها بعد الغلبة . میگوید : آن مالها نفقه میکنند و بعاقبت برایشان جز حسرت وغم نبود ، نه مال بماند ونه بمراد رسیدند ، وهذا دلیل من‌دلائل‌النبوة ، اذا اخبر عن‌الله قبل وقوعه وکان کما اخبر .

« والّذین کفروا الی جهنّم یحشرون » یساقون الیها ، و یجمعون فیها ، « لیمیزالله » این لام تعلیل غلبـه است ، یعنی : ثمّ یغلبون ، « لیمیزالله » کافرانرا کم آرم و غلبه کنم تا حقّ از باطل پیدا بود ، و صلاح از فساد ، وکفر از ایمان ، و آشنا از بیگانه ، وقیل : الطیّب انفاق المؤمن والخبیث انفاق الکافر . روز قیامت آنچه مؤمنان در سبیل خـدا نفقه کرده‌اند و آنچه کافران در راه شرك خرج کرده اند

همه از هم جـدا کنند، کافران را هم بآن اموال و نفقات عذاب کنند، چنانکه میگوید عزّجلاله : « فتکوی بهاجباههم و جنوبهم و ظهورهـم » و مؤمنانرا بآن انفاق خویش بدرجات رسند، چنانکـه میگوید : « وانفقوا ممّا رزقنـا هم سرّاً و علانیةً و یدرؤن بالحسنة السیّئة اولئك لهم عقبی الدّار جنّات عـدنٍ یدخلونها » . ازاینجا گفت : **مصطفی** ص : « اطعموا طعامکم‌الابرار واولوا معروفکم المؤمنین » .

« فیرکمه جمیعاً فیجعله فی جهنّم » یعنی الکافر و ما انفقه، و فی الاثار یؤتی بالدنیا یوم‌القیامة قضّها بقضیضها فمیّز ماکان منهالله والباقی فی‌النار. قراءت **حمزه** و **یعقوب** و **کسائی** « لیمیزالله » بتشدید است، ووجه آن ظاهر است. آنکه گفت : «اولئك» ای - المنفقون‌اموالهم‌من‌الکفار، «هم‌الخاسرون» خسروا اموالهم وانفسهم، لانهم اشتروا باموالهم عذاب‌الله فی‌الاخرة .

«قل‌للّذین کفروا» وهم **ابوسفیان** واصحابه، « ان ینتهوا » عن الشرك وقتال المؤمنین، « یغفرلهم » ماقـد سلف من شرکهم و ذنوبهم وان عظمت، لان الحربیّ اذا اسلم صار کیوم ولدته امه . قـال **عمروبن‌العاص** : - اتیت النّبی ص فقلت ابسط یمینك لابایعك، فبسط یمینه‌فقبضت یدی، فقال:- مالك یا **عمرو**؟ قلت‌اردت‌ان‌اشترط، قال: - تشترط ماذا؟ قلت ان یغفرلی، قال: اما علمت یا **عمرو** انّ الاسلام یهدم ماکان قبله وانّ الهجرة تهدم ماکان قبلها و انّ الحجّ یهدم ماکان قبله، و قیل : - امروا بالامتناع عن قتال الکفار فی هذه الایـة، ثم نسخت بالایة الّتی تلیها و هی قولـه : «و قاتلوهم حتّی لاتکون فتنة» .

قوله : - «وان یعودوا»ای- یثبتوا علی‌الکفر،«فقد مضت سنّة‌الاوّلین» یعنی- فقد مضت سنةالله و مثلاته فی‌القرون‌الاولی . سنة ایدر[1] بمعنی‌عادتست . میگوید:- اگر بکفر بایستید، بنگر که با پیشینیان ازآن جهان‌داران که بودند چه کردیم و چون براند اختیم و هلاك کردیم . با اینان همان کنیم، و نظائر این درقرآن فراوان است، جایها گفته: « کدأب آل **فرعون** والّذین من‌قبلهم »الایه...، « قدخلت‌من قبلکم

(١) در نسخه ج : اینجا

سنن» الایة...، «قد خلت من قبلهم المثلات»، «ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم **نوح**» آلایة...، «الم یاتهم نبأ الذین من قبلهم» آلایه...، «انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب»، «و ذکّرهم بایام الله»، «ثم کان عاقبة الّذین اساؤا السّو آی»، «کما فعل باشیاعهم من قبل»، «فاصابهم سیّآت ما عملوا» «سیصیبهم سیآت ما کسبوا»، وفی المثل - من عمل ماشاء لقی ماشاء. وقیل: - وان یعودوا الی الحرب والقتال معك،« فقد مضت سنة الاولین» باهلاك یوم **البدر** و سنّة الله ما یفعلها دائماً.

«و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة» این فتنه ایدر[1] عذاب کردن کافران است مسلمانان را و اسیر بودن و بر کفر داشتن.

«ویکون الدّین کله لله»، ای - یکون الطاعة والعبودیة لله، ولایکون مع دینهم کفر فی جزیرة العرب.

«فان انتهوا» عن الکفر والقتال، « فان الله بما یعملون بصیر»، یجازیهم مجازاة البصیر بهم وباعمالهم. قرآءت **رویس** از **یعقوب** «بما تعملون بصیر» بتاءِ مخاطبه.

« وان تولّوا» ای - اعرضوا عن الایمان، و اعرضوا عن الانتهاءِ، واقاموا علی کفرهم وعداوتکم وقتالکم، «فاعلموا» یامعشر المؤمنین، «ان الله مولیکم» هوالموالی لکم ولایضرکم معاداتهم، « نعم المولی» لایضیع من تو لّاه، « ونعم النصیر» لایغلب من نصره.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم» سیاق و مساق این آیت بیان شرف **مصطفی**ص است و اجلال قدراو واظهار عزّ وی. میگوید ای مهتر خافقین و ای سید ثقلین، تاتو دراصلاب ایشان بودی، اسلاف ایشانرا عذاب نکردیم و امروز که درمیان ایشانی، عذاب از ایشان برداشته‌ایم، وفردا که از میان ایشان بشوی و خادمان و چاکران تو در میان ایشان باشند واستغفار کنند عذاب نکنیم، تاجهانیان عزّوجاه و حرمت وپایگاه تو بردرگاه مابشناسند و بدانند که توئی برما بندهٔ عزیز،

(۱) در نسخه ج: اینجا

اذا کان کون الرسول ص فی‌الکفار یمنع‌العذاب عنهم فیکون المعرفة فی‌القلوب اولی ان یدفع العذاب عنهم. آنروز که **مصطفی** ص را خبر دادند که رفتن بسرای آخرت نزدیك است و مرکب بشریت وی را بحضرت الٓهیت نقل‌فرمودند. **عزرائیل** حاضر بود، رسول‌خداویرا گفت: **جبرئیل** را کجاماندی، گفت: - بآسمان‌نخستین‌مقدسان ملاءِ اعلی‌اورا تعزیت میدهند، **عزرائیل** بحرمت بایستاد تا خود چه‌فرماید، **جبرئیل** درآمد، سید گفت: - یا **جبرئیل** ماحال‌امتی؟ حال‌امت‌من‌چیست، و کارایشان‌گوی بچه رسید، **جبرئیل** گفت: - یاسید چه دل‌مشغول‌داری وچه اندیشه‌بری، نه‌حق‌میگوید، «وما کان الله لیعذّبهم وانت‌فیهم»، گفت: - یا **جبرئیل** چون‌من‌ازمیان‌ایشان‌بیرون شوم گوی حال ایشان چون بود؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت و آخرآیت آورد «و ما کان‌الله معذّبهم وهم یستغفرون»، یا سید! ملك جل‌جلاله میگوید: که تا استغفار کنند در زینهاراند از عذاب، گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که اگر در استغفار تقصیر کنند؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت وباز آمد وگفت: ملك تعالی وتقدس ترا سلام میکند ومیگوید، هر که پیش ازمرگ بیك‌سال‌عذرخواهد عذرش بپذیرم که من‌پذیرندهٔ عذر خواهانم، نیوشندهٔ آوازسائلانم، پوشندهٔ عیب عیبیانم. سید گفت: - یا **جبرئیل** یکسال درعمر امت من بسیار بود مسامحتی بخواه، **جبرئیل** رفت و باز آمد گفت، میگوید: عزجلاله که یکسال بایك‌ماه آوردم، اگر یك ماه پیش ازمرگ توبه کنند بپذیرم، گفت: یا **جبرئیل** نیزخواهم که یك ماه بسیاراست، **جبرئیل** آمد ویکماه با یك‌هفته آورد ویك هفته بایکساعت آورد، پس **جبرئیل** گفت: یا سید، ملك می گوید: جل‌جلاله دران ساعت که جان بنده بغرغره[1] رسد اگر توبه کند بپذیرم و گناهش در گذارم، سید گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که آن ساعت که هول مطلع تلخی جان کندن‌گرد وی درآید زبانش کارنکند و عذر نتواندخواست. **جبرئیل** رفت و بازآمد و گفت: الندم توبة، چون پشیمانی دردلش‌آمد بپذیرم اگر چه زبان کارنکند، گفت: یا **جبرئیل** آن بیچارهٔ درمانده دران سکرات‌مرگ، بعید نباشد اگر پشیمانی نیزفراموش کند وباآن نپردازد، **جبرئیل** رفت وباز آمد وگفت: الرب یقرئك السلام و یقول ان لم‌یکن هذاکله فاین رحمتی واین شفاعتك؟ ای مهتر

(۱) غرغره - بفتح‌اول بروزن‌پنجره. رسیدن جان‌را گویند در گلوبوقت‌نزع (فرهنگ برهان‌قاطع)

عالم و سید ولد آدم اگر این همه نبودی رحمت من وشفاعت تو چه بودی، آن مهتر صلوات‌الله وسلامه‌علیه باآنکه مقصود موجودات‌بود ونقطهٔ دائرهٔ حادثات بود، گنج فضل وخزینهٔ رحمت بود، هرچه اورا بایست، ازبرای‌امت بایست، وهرشربتی‌که بقهر نوش کرد از بهرغم وتیمار امت کرد، وهربلائی‌که‌کشید از بهرآسایش امت کشید، ازین جهان که رفت درغم امت رفت و فردا که سراز خاك دولت برآرد درغم وتیمار امت برآرد، میگوید «واحشرنی فی زمرة المساکین»

با یاد تو زیــر خاك درخواهم شد با درد تو سر ز خاك برخواهم کرد

و از حضرت ذوالجلال بنعت منّت این نواخت و اعزاز روان که ـ یا سید، ما **عیسی مریم** را بآسمان بردیم، تاهیچ کس ازان‌صنم‌پرستان‌موکب دولت اودرنیابند، و روضهٔ **موسی کلیم** درزمین پنهان‌کردیم **تاجهودان** روی زینهارنبینند، اما شخص عزیز تو ونهاد کریم توبخاك **مدینه** فروآوردیم وبآسمان نبردیم تا امت تو تا قیامت ازعذاب‌گور ایمن شوند که مادرقرآن مجیدخبرچنان دادیم که «وما کان‌الله لیعذّبهم وانت‌فیهم»، یا **محمد ما مدینه** را سراپردهٔ امن‌امت توساختیم، هرکه بزیارت‌توآید درپردهٔ عنایت توآمد، وهرکه درین‌خاك فروشد درحمایت رحمت‌توآمد، «ومأارسلناك الّا رحمة للعالمین».

«لیمیزالله الخبیث من‌الطّیب»، الخبیث ماحکم‌الشرع بقبحه وفساده، والطیب ما شهد العلم بحسنه و صلاحه، و قیل :ــ الخبیث عمل‌الکافر یصوّر له ویعذب بالقائه علیه، والطیب عمل‌المؤمن فیصوّرله فی صورة جهله فیحمل المومن‌علیه، وقیل :ــ الخبیث ما لم یخرج‌منها حقوق‌الله، والطیب ما اخرج منها الحقوق، وقیل :ــ الخبیث ما یأخذه المرءُ ینفقه لحظ نفسه و الطیب ما ینفقه بامر ربه.

«قل‌للّذین کفروا ان ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف» الایه ...، درین آیت‌اظهار کرم خویش‌میکند جل‌جلاله، ومهربانی خود به‌بندگان می‌نماید، بنده را برناسزای‌بیند و بعقوبت می‌نشتابد، از بنده کفر می‌شنود و نعمت از وی باز نگیرد، و توبه و عفو برروی‌عرضه‌میکندواگرباز آید مغفرت‌وعده میدهد، «ان‌ینتهوا یغفرُ لهم‌ماقد سلف»،

در خبر است کـه مردی کافر از این متمردی وطاغیئی تیغ انکار کشیده ازدر

مسجد **مصطفی** در آمد گفت: «ما علی‌وجه الارض احدٌ ابغض الیّ منك» بر روی زمین هیچکس‌را دشمن‌تر ازین **محمد** که دعوی پیغامبری میکند ندارم. سید چون چهرهٔ او بدید، دریای رحمت درصدرمطهر او بموج آمد، کمند دعوت درانداخت، مرد هنوز روی گرفتاری ندیده بود، گفت: ـ **بلات** و **عزی** که ایمان نیارم تا این‌تیغ که دردست دارم بتوایمان آرد، پیش سید فرو نهاد نگاه کرد، تیغ‌را دید که درخود می‌جنبید و بزبانی فصیح میگفت: «اشهد ان لااله الّاالله و انّك رسول‌الله» آن مرد سر کش حال بروی بگشت، کمین عنایت بروگشادند، اسیر کمند توفیق گشت، کلمهٔ شهادت بگفت، سید مهر اسلام بردل وی نهاد، عشق **محمدی** از درون دل وی سربرزد گفت: «ماعلی وجه‌الارض احد احبّ الیّ منك» چون درآمدم برروی زمین کس را از تو دشمن‌تر نداشتم اکنون که میروم برروی زمین کس را از تو دوست‌تر ندارم. آن مرد کافروار درآمد با دلی تاریك و نشان کفر، پس بازگشت همان ساعت دوست بادلی روشن، و رقم دوستی اینست که خدا میگوید عز جلاله: «ان ینتهوا یغفر لهم ماقدسلف». اشارت است از درگاه عزت ازنعت کرم که بندگان ورهیکان من، اگر شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید! باز آئید، بهیچ‌درگاهی گناه‌نیامرزند مگراینجا، بازگردیدچون‌میدانید که‌جزمن‌مجیب ندارید، مراخوانید، از نامهربانان بمهربانان آیید، ازدرد نومیدی بامید پیوندید، هیچ‌جای بگزاف نیامرزند مگراینجا، چرا نیائید؟ از گناه‌آمرزیدن ومعیوب پذیرفتن برین درگاه‌عار نیست! بشتابید! بندهٔ من، گرقصد درست کنی ترا برسرراهم، گرازمن‌آمرزش خواهی از اندیشهٔ دل تو آگاهم، دردنیا و آخرت چون من‌ترا آمرزگارم، تو بگو بدل اینك بازآمدم، بادودست تهی، چه باشد اگر مرهمی برین‌خسته نهی؟!

ثم قال تعالی: «ان یعودوا فقد مضت سنّة الاوّلین» ای ـ ان عادو الی‌التفضّل ابحنالهم حسن‌التفضل وان جنحوا للاعتذار لبسنا علیهم لباس‌الاغتفار.

اناس اعرضوا عنّا بلا جرم ولا معنی	اساؤا ظنّهم فینا فهل لااحسنواالظنّا
فان کانوا لنا کنّا و ان عادوا لناعدنا	وان کانوا قد استغنوا فانّا عنهم اغنی

الجزء العاشر

٥ - النوبة الاولی

قوله تعالی : «**واعلموا انّما غنمتم من شیء**» بدانید که هرچه از دشمن یابید [بجنگ هرچه هست] ، «**فان لله خمسه**» خدایرا است پنج یك آن ، «**وللرسول**» و رسول را ، «**ولذی القربی**» وحق خویشان [رسول را] ، «**والیتامی**» و نارسیدگان پدر مردگان ، «**والمساکین**» ودرویشان [که فروداز کفایت دارند] ، «**وابن السبیل**» وراه گذریان [از مسلمانان] ، «**ان کنتم آمنتم بالله**» [برین حکم غنائم بخشید] اگر ایمان آوردید بخدای ، «**وما انزلنا علی عبدنا**» و از آنچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش ، «**یوم الفرقان**» روز [بدر] که جدائی پیدا شد [میان حق وباطل در آنروز بنصرة خدای] ، «**یوم التقی الجمعان**» آنروز بود که دو گروه روی برروی آوردند ، «**والله علی کل شی قدیر.** (٤١)» وخدای برهمه‌چیز تواناست .

«**اذ انتم بالعدوة الدّنیا**» آنگه که شما بگوشهٔ نزدیك تر بودید از وادی ، «**وهم بالعدوة القصوی**» وایشان دورتر بگوشهٔ از آن ، «**والرّکب اسفل منکم**» ودشمنان شما فروتر ازشما ، «**ولو تواعدتم**» واگر شما آن کارسگالیده بودید باهم ، «**لاختلفتم فی المیعاد**» در وعده نهادن [آن کار را با یکدیگر] ناهموار سخن بودید ، «**ولکن لیقضی الله امراً کان مفعولا**» لکن خواست خدای بر گزارد کاری که درخواست وی کردنی بود ، «**لیهلك من هلك عن بیّنة**» [آنرا کرد] تاهر که تباه شود وگمراه ماند از کاری روشن تباه ماند ، حجت بروی درواخ گشته وپیغام بوی رسیده ، «**ویحیی من حیّ عن بیّنة**» وهر که زنده ماند [وگرویده آید و راه یابد ، پس پیغام شنیده وحجت وی را دریافته] نه بپندار وگمان ، «**وانّ الله لسمیع علیم** (٤٢)» وخدای شنوائیست دانا .

«**اذ یریکهم الله فی منامك قلیلا**» بتو مینمود خدای ایشانرا درخواب تواندکی ، «**ولو اریکهم کثیراً**» واگر ایشانرا بشما فراوان نمودید ، «**لفشلتم**» شما بددل شدید ، «**ولتنازعتم فی الامر**» و در جنگ ایشان با یکدیگر نا راست ومختلف بودید ،

«ولکن اللّٰه سلّم» لکن خدا کاری خواست ببرد و بگزارد و مؤمنانرا ازان سلامت داد، «انّه علیم بذات الصدور.(٤٣)» که خدای دانا است بهرچه در دلها است.

«واذ یریکموهم» وایشانرا بشما مینمود، «اذالتقیتم» آنگه که هام[1] دیدار کشتید، «فی اعینکم قلیلا» در دیدار چشمهای شما اندك نمود [تا دلیر کشتید و آهنگ ایشان کردید]، «ویقلّلکم فی اعینهم» وشمارا اندك نمود در دیدار چشم ایشان [چنانکه بودید تا آهنگ شما کردند]، «لیقضی اللّٰه امرا» آنرا کرد تاخدا برگزارد کاری، «کان مفعولا» که درخواست وی کردنی بود، «والی اللّٰه ترجع الامور.(٤٤)» و کارها [دربود و هنگام و جای] با خدا میگردد.

«یاایّها الّذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «اذالقیتم فئة» هنگامی که هام دیدار شید با لشکر، «فاثبتوا» برجای بایستید، «واذکروا اللّٰه کثیراً» و خدایرا یاد کنید فراوان، «لعلّکم تفلحون.(٤٥)» تا مگر پیروز آیید.

«واطیعوا اللّٰه ورسوله» وفرمان برید خدایرا وفرستادهٔ وی را، «ولاتنازعوا» بایکدیگر [درکار ودرسخن] ناراست مباشید، «فتفشلوا» [که چون باهم ناراست باشید] بددل شوید، «وتذهب ریحکم» ودولت شما و سنگ شما در چشم دشمن نشود، «واصبروا انّ اللّٰه مع الصابرین.(٤٦)» و شکیبائی کنید که خدا یاری دادن باشکیبابان است.

«ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم» و چون ایشان مباشید که از دیار مکه بیرون آمدند، «بطراً» با طغیان نعمت، «ورئاء النّاس» وخویشتن بمردی فرادید مردمان دادن، «ویصدّون عن سبیل اللّٰه» ومؤمنانرا ازدین خدا برمیگردانند، «واللّٰه بمایعملون محیط.(٤٧)» و خدای باآنچه میکردند داناست.

«واذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم» و دیو برآراست برایشان آن آمدن ایشان بآنجا، «وقال» وگفت [دیو]، «لاغالب لکم الیوم من النّاس» مترسید که امروز کس باشما نتاود ازمردمان، «و انّی جارلکم» ومن شمارا زینهار دادم، «فلماترآءت

(۱) درنسخه ج : هم . (۲) در نسخه الف : بیند . (۳) در نسخه الف : بید .
(٤) در نسخه الف : شید .

الفئتان» چون هم دیدار گشتند دو سپاه ، «**نکص علی عقبیه**» [**ابلیس**] به پس باز گشت ، «**وقال انّی بریٓء منکم**» وگفت من از شما [وز ینهار شما] بیزارم ، «**انّی اری مالاترون**» من آن می بینم که شما نمی بینید ، «**انی اخاف الله**» من از خدای میترسم ، «**والله شدید العقاب** . (۴۸)» وخدای سخت عقوبت است .

«**اذیقول المنافقون**» منافقان درمدینه میگفتند ، «**والذین فی قلوبهم مرض**» وایشان که دردلهای ایشان بیماری [شك] بود ، «**غرّهولاءدینهم**» محمد را ویاران وی را دین ایشان ایشانرا بفریفت ، «**ومن یتوکل علی الله**» وهر که پشت بخدا باز کند ، «**فانّ الله عزیز حکیم** (۴۹)» خدای توانائیست دانا .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : ـ «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ» این معطوف است باول سورة ، «فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم» . «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ» ای ـ ماا صبتم و اخذتم من الکفار قهراً و قسراً من شیءٍ قلیل و کثیر. هرمال که غازیان و جنگیان از دست کافران بیرون کنند بجنگ و قهر ، آنرا غنیمت گویند ، وهرمال که کافران از سر آن برخیزند و بجای بگذارند از بیم مسلمانان ، و مسلمانان فراسر آن رسند بی جنگ و بی حرب ، یا ایشان بصلح خود درپذیرند چون خراج وجزیت آنرا ـمال ـ میگویند ، وازاین هر دو صنف خمس بیرون باید کرد ، وآن خمس بر پنج سهم بخشیدن ، چنانکه خدای گفت جل جلاله : «فان لله خمسه وللرسول» ، نام خدای درمفتتح کلام نه ازبهر آنست که اورا سهمی است ، بل که تعظیم راست ، وتیمن وتبرك را ، و حقیقت آنست که «لله الدّنیا والاخرة ملکاوملکا» . پس معنی آنست که : فان للرسول خمسه ، یك سهم رسول خدایراست ، و آن بیت المال است ، امروز با مصالح مسلمانان گردانند ، چون سد ثغور و ارزاق قضاة و مؤذنان و امثال آن ، و در خبر است که **مصطفی** ص آنگاه که از **خیبر** باز گشته بود فرمود : تا مال غنیمت باهم آوردند قسمت را ، و گفت : «ردّوا الخیط والمخیط فان الغلول نار وعار ،» آنگه تائی موی بدست گرفت ، گفت : «انه لایحل لی من هذاالمغنم مثل هذا الاالخمس ، والخمس مردود فیکم» ،

دیگرسهم از آن خمس حق خویشان رسول است، ایشان که از زکوات و صدقات فریضه محروم‌اند، وایشان **بنوهاشم** اند و **بنوالمطلب**. و **هاشم** و **مطلب** پسران **عبدمناف**‌اند. **هاشم** جد **مصطفی** است، و **مطلب** جد **شافعی**، و **عبدمناف** را دو پسر دیگر بود: **عبدالشمس** و **نوفل**. **عبدالشمس** جد **عثمان‌بن‌عفان** بود و **نوفل** جد **جبیر بن مطعم**. **بنونوفل** و **بنوعبدالشمس** از خمس محروم‌اند، هرچند که با بنو **عبدالمطلب** بدرجه یکسان اند، از بهر آنکه رسول خدا ایشان را محروم کرد، چون طلب کردند و ذلك فیما روی **جبیر بن مطعم**، قال: - لمّاقسم رسول‌الله ص سهم ذوی‌القربی بین بنی **هاشم** وبنی **المطلب**، جئت انا و **عثمان**، فقلنا یارسول‌الله، هؤلاء بنوهاشم، لاننکر فضیلتهم لمکانك الّذی وضعك‌الله به فیهم، أرایت اخواننا من **بنی‌المطلب** اعطیتهم و ترکتنا، وانمانحن وهم بمنزلة واحدة. قال: انّهم لم یفارقونی فی‌جاهلیة ولااسلام وانما **بنوهاشم** و **بنوالمطلب** شی واحد، ثمّ شبّك بین اصابعه.

و توانگر و درویش و دور و نزدیك و مهینه و کهینه درآن یکسان، نرینه دو بهر، و ما دینه یك بهر، هم چون میراث. قومی گفتند: سهم ذی‌القربی بهمهٔ **قریش** قسمت کنند، که همه قرابت رسول‌اند، وقول اول درست‌تر است و بیشترین علما بر آنند. **حسن** گفت: - سهم رسول‌الله وسهم‌ذی‌القربی، بعد رسول‌الله، یجعلان فی‌الخیل و السّلاح و العدّة فی‌سبیل‌الله، ومعونة الاسلام و اهله، سهم دیگر از خمس یتیمانرا ست، پدرمردگان نارسیده درویش ایشان، که در دیوان صدقات نه‌اند. سهم چهارم درویشان مسلمانان راست، هم فقرا و هم مساکین. سهم پنجم راه گذریان راست که درسفر طاعت باشند، نه در سفر معصیت. این پنج قسم هریکی را از پنج یك‌غنیمت پنج یکی‌است، باقی که‌بماند- اربعة اخماس‌الغنیمة- غازیان را ست، ایشان که قتال کرده‌اند ودرمعر که بوده‌اند. پیاده را یك سهم، و سوار را دو سهم، بعداز آن که سلب فرا قاتل داده باشند.

آنگه گفت: «ان کنتم آمنتم بالله وماانزلنا علی عبدنا یوم‌الفرقان، یوم‌التقی الجمعان،» رواباشد که این‌سخن‌متصل‌بود به‌آنچه که‌گفت: «فاعلموا انّ‌الله مولیکم نعم المولی ونعم‌النصیر». «ان کنتم آمنتم بالله ومااانزلنا علی عبدنا». یوم**بدر** یعنی-

ایقنوا ان‌الله ناصر کم اذ کنتم قدشاهدتم من نصره و امدادالملئکة ماشاهـدتم . و روا باشد که این‌سخن متعلق‌باشد بقسمت غنائم ، والمعنی :ـ اقبلوا ماامرتم به‌فی‌القسمة ان کنتم آمنتم‌بالله، والقرآن الذی‌انزلنا علی **محمد** یوم الفرقان. میگوید :ـ قسمت چنان که کردیم و فرمودیم بپذیرید اگر ایمان دارید بخدا وبه قرآن که به‌**محمد** فرو فرستادیم ، روز **بدر** که اهل حق و اهل باطل آنروز از هم جدا شدند ، و دو گروه برهم رسیدند : حزب‌الله و حزب‌الشیطان .

«والله علی کلّ‌شیٔ‌قدیر.» اذنصرکم وانتم اذلة اقلة . درین‌آیت گفت :ـ قرآن یوم‌الفرقان فروفرستادیم . جایی دیگر گفت :ـ «انزلناه فی‌لیلةالقدر». شب‌قدرفرو فرستادیم . جائی دیگر گفت : «علی مکث و نزلناه تنزیلا» بروزگار و درنگ‌فرو فرستادیم ، و این آن بود که قرآن در شبانروز **بدر** بآسمان دنیـا فرو فرستادند ، وآنرا در بیت‌العزة درخزانهٔ قرآن بنهادند ، یك جای روز گفت ، و یك جـای شب گفت ، برسمت عادت سخن عرب که از شب خبری حکایت کنند و آن روز بود ، و از روز حکایت کنند وآن بشب بود ، ازبهرآنکه آن کار ازشبانروز بیرون نمیشود، وآن روز که جنگ **بدر** بود آدینه بود ، هفدهم ماه رمضان ، و دوش آن شب‌قدر بود، آنگه قرآن را از رب[1] العزة پس ازان در باقی عمر **مصطفی** بزمین میفرستاد بر درنگ وبرمکث ، «لنثبت به‌فؤادك» تا هر گه که رنجی بدل رسول خدا رسیدی خدای دل ویرا تثبیت کردی ، و هر گه که حکم را اجابت افتادی حکم فرستادی برمواقع نجوم ، و یك تفسیر که کردند در « والنّجم اذا هوی » اینستکه والوحی اذا انزل .

«اذ انتم بالعدوةالدّنیا»» ای ـ نزول بشفیر الوادی الادنی من‌المدینة و عدوّکم من‌المشرکین نزول بشفیرالوادی الاقصی‌من‌المدینة ویلی مکة .

«والرّکب» یعنی ـ **اباسفیان** والعیر « اسفل منکم » . ای ـ مکاناً اسفل من مکانکم ، لانکم علی نشر من الارض ، و قیل :ـ اقرب الـی ساحل البحر . **مکّی** و **بصری** عِدوة هردوبکسر عین خوانند، وباقی‌بضم عین خوانند، وهمالغتان مشهورتان

(۱) درنسخه ج : بیت .

کالرِّشوة والرُّشوة. مصطفی ص بالای وادیی فرو آمده بودند درسوی **مدینه**، و کافران بزیر وادیی فرو آمده بودند در سوی **مکه**، در ساحل بحر، و **بوسفیان** کاروان بر ساحل بحر براند و **بمکه** برد. مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و بطلب کاروان و کافران از **مکه** بیرون آمدند بدفع ایشان و حمایت داشت بر کاروان. هر دو فریق برهم رسیدند بی آنکه وعدهٔ نهاده بودند قتال را.

رب العالمین گفت: «ولو تواعدتم» انتم والمشرکون للقتال «لاختلفتم فی المیعاد» لقلّتکم و کثرة عدوکم، و قیل: - «لاختلفتم فی المیعاد» ای - کانوا لایصدّقون فی مواعدتکم طلباً لغرتکم والحیلة علیکم، ولکن جمع الله بینکم من غیر ارادة ولاقصد منکم. «لیقضی الله امراً کان مفعولا» فی علمه و حکمه، من نصر النبی والمؤمنین.

«لیهلك» یعنی: - فعل الله ذلك لیضل ویکفر من کفر من بعد حجة قامت علیه، و یؤمن من آمن علی مثل ذلك بینةً. درین آیت نصرت مؤمنان است با قلّت وضعف ایشان، و شکستن کافران با کثرت و شوکت ایشان. رب العالمین وقعت **بدر** برین صفت حجتی روشن ساخت، ومعجزه ظاهر تا کافران را فردا عذر نماند، وحجت خدای برایشان روشن باشد و قاطع، و خود میگوید جل جلاله: «و ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا»، و گفته‌اند: تقدیر این آیت آنست «لیهلك من» حکم الله بهلا که «ویحیی من» حکم الله بحیوته. **نافع** و **ابوبکر** و **یعقوب** حیی خواندند بدو یا و باقی حیّ بیاءِ مشدّد خوانند، و ادغام، فمن ادغم فلاجتماع حرفین من جنس واحد، و من اظهر فعلی اصله تقول حیی یحیی.

«اذیریکهم الله فی منامك» الآیة ... مفسرانرا دو قول است، درین آیت: یکی «فی منامك» ای - عینك. گفتند: منام بروزن مفعل است، هم مصدر وهم زمان وهم مکان، واینجا مکان است. ای - فی عینك التی هی موضع النوم، واین قول درست نیست، که منام اگر مکان است مکان نائم است نه مکان نوم. قول دیگر، «فی منامك»، ای - فی رؤیاك، این نمودن درخواب است که **مصطفی** را درخواب نمودند آن شب که دیگر روز حرب **بدر** رفت که مشرکان اندك بودند خوارو ناچیز، تأویل نهاد که ایشان خوارو مقهور شوند. پس یارانرا از آن خواب خویش خبر کرد همه قوی دل

کشتند و شاد شدند، دانستند که خواب انبیاء حق است و راست.

«ولواریکهم کثیراً» ای - علی صورة عرفت انّ الغلبة لهم، ثم اخبرتهم «لفشلتم ولتنازعتم»، ای - اختلفت کلمتکم فی امر القتال و الفرار. ولکن سلّمکم من الفشل والتّنازع و المخالفة فیمابینکم و قیل: - «سلّم» ای: - عصمکم من العدّو.

«انه علیم بذات الصدور» ای- بخفیّات القلوب.

«واذ یریکموهم اذالتقیتم فی اعینکم قلیلا»، این باز درمعسکر بوده درابتداءِ قتال نه درخواب، آن ساعت که هردو گروه برهم رسیدند. خدای تعالی کافران را بچشم مؤمنان اندك نمود تا بجنگ دلیر گشتند و قوی دل شدند و بنترسیدند، و اما آنجا که گفت: درصدر سورة آل عمران «یرونهم مثلیهم رأی العین»، یعنی: - ترون المؤمنین مثلی الکافرین فی رأی العین و اگر بیاخوانی «یرونهم» یعنی: - یرون المؤمنین انفسهم مثلی الکافرین. **عبدالله مسعود** گفت: فرایاری ازیاران مصطفی ص که گفت - بگو این گروه دشمن هفتادباشند. جواب داد که مگر صدباشند. مردی را از مشرکان اسیرگرفتند، از وی پرسیدند که عدد مشرکان وجنگیان چند است؟ گفت، میان نهصد تا هزار مردان مبارز جنگی.

«ویقلّلکم فی اعینهم» و میگوید: شما که مؤمنان اید بچشم ایشان اندك نمودیم چنان که بودید تا ایشان دلیر درآمدند و درجنگ می‌پیوستند، و کار خود عظیم نهادند، و قوی دانستند چنان که **ابوجهل** گفت: آن ساعت که در جنگ می‌پیوستند: - انّما **محمد** واصحابه اکلة جزور فار بطوهم بالحبال. واین آن بود که **اخنس بن شریق** از **بنی زهره** با سیصد مرد متفق شد که باز گردیم که ما بطلب کاروان آمده بودیم، و کاروان بسلامت **بمکه** رسید، و قتال کردن مارا با **محمد** هیچ روی نیست، که اگر کار وی بلند شود بکلمات و ما بوی بزرگ شویم و اگرنه هم دست ازو بداشتن اولیتر، که عرب خود کار وی کفایت کنند. **ابوجهل**، **بلات** و **عزی** و **منات** و **هبل** سوگند خورد که تا باین چاه **بدر** قتالی عظیم میان ماترود باز نگردیم، ایشان خود چه باشند در دست ما، چون برزنیم؟ و **حکیم بن حزام**

و **عتبه** همان سخن گفتند که **اخنس** گفت. اما دیگران فرمان نبردند، وصفها راست کردند، و در جنگ پیوستند، و رب‌العالمین مدد فریشتگان فرستاد، چنان که شرح آن رفت. پس **عتبه** و **شیبه** و **ولیدمغیره** بیرون آمدند و مبارز خواستند، گفتند: یا **محمد** مبارز فرست تاحق ازباطل جدا شود. سه‌مرد **انصاری** بیرون شدند و نسب خویش خواندند، ایشان گفتند شما کفؤ ما نباشید ما کفؤ خویش‌خواهیم. رسول‌خدا **علی**ع را و **حمزه** را و **ابوعبیده** را فرستاد. **حمزه** با **عتبه** درآویخت و **علی** با **شیبه** و **بوعبیده** با **ولید** همی آویخت، تاضربتهای بسیار میان ایشان خطاشد. **عمروبن‌الجموح** مشتی خرما در دست داشت، گفت: هرچند گرسنه‌ام این خرما نخواهم خورد، بینداخت وبرفت وحرب همی کرد. **این‌عمرو**، **بوجهل** را ضربتی‌زد و دستش بیاویخت، پسرش **عکرمه** ازپس درآمد شمشیربزد بردست **عمرو** ودستش درآویخت، وی پای‌برآن دست نهاد وقوّت کرد تاآن دست ازخود جدا کند، و همچنان حرب میکرد تا **بوجهل** بیفتاد. **عبدالله مسعود** درآمدوپای‌بر گردن وی نهاد، **بوجهل** گفت: - یارویعی الغنم لقدار تقیت مرتقی عظیماً. **عبدالله** گفت: - الله احلّنی علیه، آنگه سرش از تن جدا کرد، و نزدیك رسول آورد. مسلمانان بدان شاد شدند و دومرد عرب برسر کوه ایستاده بودند تا هر گروه که نصرت یابند باایشان یارشوند، پارهٔ میغ درهوا برایشان‌بگذشت، ازان میغ روشنائی آتش دیدند، وآوازِ زنجیرشنیدند. یکی را زهره پاره‌پاره شد و آن دیگر مسلمان شد، وقصه با رسول خدا بگفت. رسول از **جبرئیل** پرسید، گفت: آن‌آتش از حرارة من بود که فریشتگان را همی راندم و زنجیرآورده بودیم از بهر کفار وبیم‌دادن ایشان، آنگه کاربجائی رسید که هفتاد تن از بزرگان **قریش** کشته شدند، و هفتاد تن را اسیر گرفتند، و هفتاد تن‌را مجروح کردند. ومسلمانانرا نصرت‌بود، و این نصرت بتأیید حق بود، و قضاءالله بود، و خواست وی، کاری در ازل رانده و حکمی کرده و علم وی درآن رفته.

اینست که رب‌العالمین گفت: «لیقضی‌الله امراً کان‌مفعولاً والی‌الله‌ترجع‌الامور»

یعنی - و بعد هذا الیّ مصیر کم فاکرم اولیائی و اعاقب اعدائی.

«یاایّهاالّذین آمنوا اذالقیتم فئةً» ای: - جماعة من الکفار فی الحرب، «فاثبتوا» للقائم و قاتلوا ولاتنهزموا، «واذکروا الله کثیراً» بالقلب و اللسان، و هوالتکبیر عندالمسابقة، الله اکبر والله اکبر. **عطا** گفت: - درحال حرب سخن گفتن مکروه است مگر ذکر خدا، تکبیر و تهلیل. «لعلّکم تفلحون» ای - تظفرون فی الدنیا وتبقون فی الجنة، فانّهما خصلتان اما الغنیمة و امّا الشّهادة.

«واطیعوا الله ورسوله» فی اقامة الجهاد، «ولاتنازعوا» - فتکونوا فیه علی آراءٍ مختلفة، «فتفشلوا» ای: - فتجبّنوا، «و تذهب ریحکم» لفظ - ریح - استعارة است از دولت و نصرت و قوت و مهابت. قومی گفتند: - باداست بحقیقت که بوقت نصرت جهد، و **مصطفی** ص باین معنی گفت: - نصرت بالصّبا واهلکت **عاد** بالدّبور، وگفته‌اند کسی را که دنیا بوی اقبال کند بمرادوی، الرّیح الیوم لفلان. و منه قول الشاعر:

اذا هبّت ریاحك فاغتنمها فانّ لکلّ عاصفة سکون
ولاتغفل عن الاحسان فیها فلاتدری الرّکود متی یکون

«واصبروا انّ الله مع الصابرین» - ینصرهم ولا یخذلهم.

«ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطراً» الایة... البطر الغلو فی النعمة واحتقار الغیر، «ورئاء النّاس» لیثنوا علیهم. میگوید: شما که مؤمنان اید چون کافران نه بید. **بوجهل** و اصحاب وی که از **مکه** بیرون آمدند بقصد **بدر** تا زننده و دننده و درنعمت بطر گرفته، و طاغی و یاغی گشته، وخویشتن بمردی فرا مردم نموده و مست خروزمر گشته [همچون لشکربیك جکاذ مقهور علیه مایستحق[1]]، **مصطفی** ص چون ایشانرا دید گفت: «ان هذه **قریش** قد خرجت بفخرها وخیلائها تجادالله و رسوله، اللهم فاحنهم الغداة»!

«ویصدّون عن سبیل الله» ای - دین الله بطراً و رئاء الناس، ویصدّون. این دو مصدر و فعل هرسه حال‌اند. «والله بما یعملون محیط» عالم به من کل الوجوه.

«واذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم» مفسران گفتند: در سبب نزول این آیت که

(۱) این جمله منحصر به نسخه الف است.

قریش چون فرا راه بودند و حرب وقتال در دل گرفتند، قومی گفتند: که ما از **بنی کنانه** و **بنی‌مدلج** می‌ترسیم که ایشان خصم مااند ومیانهٔ ما کینه وعداوت است، و ایشان با قوت و شوکت، نباید که تعرض ما کنند تا باز گردیم. چون خواستند که باز گردند، **ابلیس** آمد برصورت **سراقةمالك جعشم الکنانی**، گفت: چرا می باز گردید. ایشان گفتند: ـ نحن نرید قتال هذاالرّجل ونخاف من‌قومك، ما میخواهیم که با **محمد** قتال کنیم و از قوم تو **بنی کنانه** میترسیم. و این **سراقة** از اشراف **کنانه** و **بنی مدلج** بود، سالار وسرور ایشان. **ابلیس** که بر صورت وی بیرون‌آمده بود گفت:

«لاغالب لکم الیوم» ای ـ لااحد یغلبکم من‌النّاس، ای ـ من کثرتکم وقیل‌ـ من‌جنس‌النّاس، «وانی جارٌ لکم» ای ـ مجیرلکم‌عن **بنی کنانة** وضامن‌ان‌لا یتعرّضوالکم.

یاظالمی انّی تروم ظلامتی والله‌من کلّ‌الحوادث جاری

جاری ای ـ مجیری. **ابلیس** گفت: امروزکس باشما نتاود، ازمردمان مترسید، که من شما را از قوم خویش ایمن دارم و ایشان را برشما دست نبود.

رب‌العزة گفت: «فلمّا ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه» [ای ـ التقی الجمعان ورأی **ابلیس** الملئکة نزلوامن‌السماءِ نکص‌علی عقبیه[1]] ای: ـ ولی مدبراً، «وقال: «انی بری‌ءٌ منکم» افارقکم ولا ادنو منکم. خدای گفت: چون‌هردو گروه برهم‌رسیدند، **ابلیس** فریشتگان‌را بدید که ازآسمان فرومی‌آمدند، و جبرئیل را دید جامه بخود درگرفته، و در پیش **مصطفی** ص ایستاده و عنان وی گرفته، بترسید و از مشرکان با پس گشت، **بوجهل** اوراگفت: ـ یا **سراقة** أفراراً من غیرقتال؟ هنوز جنگ در نپیوستم و راه گریز گرفتی؟ گفت: «انّی اری مالاترون» یعنی: ـ الملئکة. «انی خاف‌الله» ان‌یهلکنی فیمن یهلك، و قیل: ـ أخاف ان یناله مکروه من‌الملئکة؛ لانهم کانوا یعرفونه، وقیل: ـ خاف‌الوقت‌الّذی انظرالیه قدحان وقیل: ـ معناه «انّی اخاف‌الله علیکم.» قال **ابن‌اسحق**، قال **ابلیس**: «انی اخاف‌الله» و کذب عدوّالله مابه مخافةالله، ولکن علم انه لاقوّةله ولامنعة فاوردهم و اسلمهم، و تلك عادة عدوّ الله لمن

(١) این‌جمله در نسخه الف است.

اطاعته حتی اذا التقی الحقّ و الباطل اسلمهم و تبرّأ منهم. پس چون کافران بهزیمت وا **مکة** آمدند آوازه درافتاد که **سراقة** پشت بداد بهزیمت و لشکر بشکست، خبر **بسراقة** رسید گفت: ـ واللّٰه ماشعرت بمسیرکم، حتی بلغنی هزیمتکم، واللّٰه که من نه از رفتن خبر دارم ونه از هزیمت تا آنگه که خبر هزیمت شما بمن رسید، این چه سخن است وچه کار که برمن می‌بندید؟ ایشان گفتند: نه‌تو درمعر که بودی وچنین گفتی؟ وی سوگند یادمیکرد که من نبودم. مسلمانان دانستند که وی راست میگوید وآن گوینده شیطان بود.

ثمّ قال: ـ «واللّٰه شدید العقاب» یجوز ان یکون متصلا بکلامه، و یجوز ان یکون مستانفاً.

«اذیقول المنافقون والّذین فی قلوبهم مرض» الایه ... هم المنافقون ایضاً، وقد عطف الوصف علی الوصف بالواو، وقیل: ـ هم قوم اسلموا **بمکة** ولم یهاجروا، فلما خرجت **قریش** لحرب رسول‌اللّٰه صم، خرجوا معهم، وقالوا نکون مع اکثر الفئتین، فلمّا رأواقلّة المسلمین، قالوا: ـ «غرّهؤلاء دینهم» اذخرجوا مع قلّتهم یقاتلون الجمع الکثیر ثمّ قتلوا جمعاً من المشرکین، منهم **قیس بن الولید** و **ابوقیس المخزومیان** و **الحرث بن زمعة بن الاسود بن المطلب** و **علی بن امیة بن خلف** و **العاص بن منیه بن الحجاج** و **الولید بن عتبه** و **عمروبن امیة**.

«ومن یتوکل علی اللّٰه» ای ـ یفوّض امره الیه لایغلب، «فان‌اللّٰه عزیز» قویّ منیع، «حکیم» فی خلقه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «واعلموا انّما غنمتم من شیء»... الایة، غنیمت مال کافران است که مسلمانان بران ظفر یابند بوقت قتال و جهاد، و گفته‌اند جهاد دو قسم است: جهاد ظاهر، و جهاد باطن، جهاد ظاهر با کافر است به‌تیغ، وجهاد باطن با نفس است بقهر. مجاهدان به‌تیغ سه مردند: ـ کوشندهٔ مأجور و خستهٔ مغفور و کشتهٔ شهید. همچنین مجاهدان با نفس سه مردند، یکی میکوشد وی از ابرار است، یکی می‌تازد وی از اوتاد است یکی باز رسته وی از ابدال است. او که در جهاد کفّار است بمال غنیمت

توانگرشود، او که درجهاد نفس است بدل توانگرشود، توانگربمال آن‌مال وی یاحلال است و محنت، یا حرام است و لعنت، و توانگر بدل همتی دارد مه از دنیا و مرادی مه ازعقبی. مصطفی‌ص جهاد نفس را عظیم‌تر خواند، وبزرگ تر گفت: «رجعنامن الجهاد الاصغرالی الجهاد الاکبر» ازبهر آن که از دشمن حذر توان کرد و از نفس حذر کردن نتوان. و باهردشمنی اگر بسازی ازشر وی ایمن گردی، وبانفس اگر بسازی هلاك خود دران بینی. و ازاد بار نفس آنست که **مصطفی**ص گفت: «ان‌الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم»، گفت: خدای بدل نگرد و بنفس ننگرد، و معلوم است کـه نگرستن تأثیر محبت است، و نانگرستن تأثیر بغض، اگر نفس دشمن داشتهٔ حق نبودی بوی نظر کردی، چنانکه بدل کند. پس واجب کند نفس را دشمن داشتن، و موافقت حـق را بنظر مهر و محبت بوی ننگرستن، ودرمعرکهٔ مجاهدت به‌تیغ‌ریاضت قهر وی کردن، ودیدهٔ مرادوی بناوك تفرید و تجرید بر دوختن ـ ازینجا گفت مصطفی‌ص: «من مقت نفسه فـی ذات‌الله آمنه‌الله من عذاب یوم‌القیمة»، و در این معنی حکایت **احمدبن خضرویه** معروف است. گفتا: روزگاری در قهر نفس خویش بسر آوردم تا اورا از مراد و کام خویش بازداشتم روزی نشاط غزوکرد، بامن برآویخت‌که غزا کردن شرط دین‌است وعماد مسلمانی ونشان طاعت‌داری. و من از نشاط وی عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید، و بخیر کمتر گراید، گفتم: ناچار در زیر این مکری است پیوسته، او را روزه میفرمایم‌مگرطاقت گرسنگی‌ندارد‌خواهد که درسفرازآن‌خلاص‌یابدوخواهد که درسفرروزه گشاید رخصت سفربر کار گیرد! گفتم: بانفس‌نذری کردم‌که تادرسفر باشم روزه نگشایم، بلکه بیفزایم، گفت: روا دارم وروزه نگشایم، گفتم: مگرازآنست که طاقت‌قیام شب‌ندارد میخواهد که درسفر ازآن‌خلاص یابد دردل کردم که ازقیام هیچ‌نکاهم وازشام تابام نفس‌را برپای‌دارم، گفت: روا دارم وازان‌ننالم. اندیشه‌کردم‌که مگرازآنست که باخلق‌می‌نیامیزد ووحشت‌خلوت‌اورا برین‌داشته‌است‌ومیخواهد که با خلق صحبت کند، همت کردم که درسفر جز بمنزلهای خراب فرونیایم، و ازخلق گوشهٔ گیرم. آن نیـز از من روا داشت و بپسندید. پس از روی عجز و تضرع در

حق زاریدم که آلهی بفضل خود مرا از مکر نفس آگاه کن و بلطف خود مراشاد کن ! آخر دریافتم که نفس میگوید که هرروز مرا به‌تیغ مجاهدت هزار ضربت زنی وهزار باربکشی و خلق را ازآن آگاهی نه ، باری بغزا روم تا یکباره کشته شوم و شهید باشم و جهانیان باز گویند که **احمد خضرویه** در غزا شهادت یافت ، گفتم : صعب خصمی که نفس است که نه در دنیا موافقت نماید ، نه درعقبی سعادت خواهد ، کمین ریاخواست که برمن گشاید ، و در زمرهٔ هالکان آرد ، تا رب‌العزة مرا از مکر وی آگاهی داد، و در جناب کرم و لطف مرا جای داد ، آنکه درورد‌ها بیفزودم و الطاف کرم بسی دیدم .

پیر طریقت گفت: «الهی ! ازبیم تواند بود، بجان رسیدم ، هیچ ندانم که باچنین نفس با چنین کار چون افتادم ، هیچ غیرت نگرفتم و خلقی بعبرت خویش ندیدم ، هرچند کوشیدم که یك‌نفس ازآن خود شایستهٔ توبینم ندیدم . ملکا ، دانی که نه‌بی‌تو خودرا این روز گزیدم ! آلهی مران کسی را که خود خواندی ظاهر مکن ، جرمی که خود پوشیدی ! کریما ، میان ما باتو داورتوئی ،آن کن که سزای آنی !

قوله : «فانّ للهِ خمسه و للرّسول» چنان که ازمال غنیمت بیرون کنند و دران سهمی است خدایرا ورسول را ، هم‌چنین درمعاملات حقیقت که دل را غنیمت است سهمی است خدایرا ، که بندهٔ دران‌آزاد بود ازحظّ خود ورقّ کون همه حقّ باشد و بحق باشد از خود بیزار و ازعالم آزاد .

پیرطریقت گفت : «بنده را وقتی بباید که از تن زبان ماند و بس ، و از دل نشان ماند وبس ، و از جان عیان ماند و بس، دل برود نموده ماند وبس ، جان برود ربوده‌ماند وبس ، این جوانمرد بمنزل رسید و پرسید ازسیل چه نشان دهند ، چون بدریا رسید در دریا افتاد ،و سختی بپرسید ، درخود برسید او که بمولی رسید :

بلعجب بادی‌است در هنگام مستی بادفقر
کز میان خشك رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غوّاص ترك جان و فرزندان بگفت
پس بدریا در فروشد تاچنین گوهر گرفت

سالها مجنون طوافی کرد درکهسا رودشت
تا شبی معشوقه را در خانهٔ ما در گرفت

« اذانتم بالعدوة الدنیا » ازینجا تا آخر ورد قصهٔ **بدریان** است ، ووصف الحال جوانمردان ، که درمعرکهٔ ابطال و در صف قتال مبارزت نمودند و بعهد ووفاءِ حق بایستادند، تا از بارگاه حقیقت بوصف رجولیّت موصوف گشتند، و اعلاء کلمهٔ حقّ را و نشر بساط اسلام را تن سبیل و جان بذل ودل فدا کردند.

شراب از خون وجام از کاسهٔ سر بجای بانگ رود آواز اسبان
بجای دستهٔ گل قبضهٔ تیغ بجای قرط بر تن درع وخفتان

رب العالمین گفت : ـ آن کاریست که در ازل من خواستم، قضائی که من کردم، حکمی کــه من راندم ، « لیقضی الله امراً کان مفعولا » فریشتگان را فرستادم آرام دلها را و بشارت مؤمنانرا ، امّا نصرت دادن کار الهیّت ما است و خصایص ربوبیّت ما ، « وما النصّر الّا من عندالله » . همچنین رسولانرا از بهر دعوت فرستادم و هــدا ت بعنایت ما ست، « انك لاتهدی من احببت » ! کسب بندهٔ تقدیر کردم وسبب ساختم اما روزی دادن و رسانیدن برما ست « و ما من دابة فی الارض الّا علی الله رزقهــا . » جفت دادن وتخم ریختن سبب کردم لکن وجود فرزند بقدرت ما ست « یهب لمن یشآء اناثاً و یهب لمن یشآء الذّکور » .

« واطیعواالله ورسوله ولاتنازعوا فتفشلوا » ازروی اشارت مسلمانان را درین آیت موافقت میفرماید که موافقت اصل دین است ، و مخالفت مایهٔ ضلالت ، چنانکه دردین و عقیدت موافقت واجب است ، دررای و عزیمت هم واجب است ، ازاینجاست که رب العزة طاعت خدا ورسول واولی الامر همه درهم بست ، وخروج و خالفت حرام کرد . مصطفی گفت: « امرتکم بخمس ـ بالجماعة والسّمع والطّاعة والهجرة والجهادفی سبیل الله. وانّه من خرج من الجماعة قیدشبر فقدخلع ربقةالاسلام من عنقه الاان یراجع » ، و قال صم : « من اطاعنی فقد اطاع الله ، و من عصانی فقد عصاالله ، و من یطع الامین فقد اطاعنی ، و من یعص الامیر فقد عصانی ، و انما الامام جُنّة یقاتل من ورائه ، و یتّقی به فان امر بتقوی الله وعدل فانّ له بذلك اجراً ، وان قال بغیره فانّ علیه منّة ، وان

لمر علیکم عبدمجدّع یقودکم بکتاب‌الله ، فاسمعوا له واطیعوا .

ثمّ قال تعالی : « واصبروا ان‌الله مع‌الصابرین » یتولّی الکفایة اذا حصل منهم الثّبات وحسن التفویض . **حسن بصری** رحمه‌الله هر که قصهٔ اصحاب **بدر** خواندی گفتی :- طوبی سپاهی را که امیرایشان رسول‌خدا ، جاسوس‌ایشان جبرئیل‌امین‌خدا ، مبارز ایشان **حمزه** و **علی** شیرخدا ، مدد ایشان فریشتگان خدا ، مقصود ایشان اظهار دین خدا ، حاصل ایشان رضای خدا .

٦ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **ولو تری اذیتوفّی الّذین کفروا** » واگر تو دیدید آنکه که میرانند کافرانرا ، « **الملائکة** » فریشتگان ، « **یضربون وجوههم وادبارهم** » میزدند ایشان را بر رویها و پشتها ، « **وذوقوا عذاب الحریق**.(٥٠) » [میگفتند ایشانرا که] میچشید عذاب آتش .

« **ذلك بما قدّمت ایدیکم** » این [زخم وعذاب] بآنست که دست شما پیش فرا فرستاد شما [از کرد بد ،] « **وان‌الله لیس بظلّام للعبید**.(٥١) » و خدای ستمکار نیست بندگانرا .

« **کدأب آل فرعون** » بمشرکان **قریش** همان بود که بآل **فرعون** بود [ازعاقبت کرد بد ایشان ،] « **والّذین من قبلهم** » وایشان که پیش از ایشان بودند ، « **کفروا بایات‌الله** » کافرشدند به‌پیغامهای خداوند و نشانهای او ، « **فاخذهم‌الله بذنوبهم** » تا فرا گرفت‌خدای ایشانرا بگناه ایشان ، « **انّ‌الله قویّ** » که خدای سخت گیراست [دشمنان خویش را ،] « **شدیدالعقاب**.(٥٢) » سخت سرانجام نمودن ایشانرا .

« **ذلك** » این‌بآنست ، « **بان‌الله لم‌یك مغیّراً** » که خدای‌نبود آنرا که بگرداند و تغییر کند ، « **نعمة انعمها علی قوم** » نیکوئی را و نعمتی را که بآن نیکوئی کرد بر قومی ، « **حتی یغیّروا ما بانفسهم** » تا آنگه که ایشان آنرا تغییر کردند و بگردانیدند بخویشتن خویش ، « **وان‌الله سمیع علیم**.(٥٣) » وخدای‌شنوائی‌است دانا.

«**کدأب آل فرعون**» همچنان راست که آل **فرعون** را رفت [از سرانجام کار و رفت روزگار،] «**والّذین من قبلهم**» وایشان که پیش از ایشان بودند، «**کذّبوا بآیات ربهم**» دروغ زن گرفتند پیغامها و نشانهای خداوند خویش، «**فاهلکناهم بذنوبهم**» تا هلاك کردیم ایشانرا بگناهان ایشان، «**واغرقنا آل فرعون**» و بآب بکشتیم کسان فرعون را «**وکلّ کانوا ظالمین.** (٥٤)» وهمه که بودند ستمکاران بودند برخویشتن.

«**انّ شرّ الدّواب عندالله**» بترین همه جنبندگان بنزدیك خدا، «**الّذین کفروا**» ایشانند که کافر شدند بیکتایی خداوند خویش، «**فهم لا یؤمنون.** (٥٥)» بنمی گروند [باو که یکی است.]

«**الذین عاهدت منهم**» ایشان که پیمان بستی با ایشان. «**ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة**» آنکه پیمان خود می شکنند در هرباری، «**وهم لایتّقون.** (٥٦)» و از غدر نمی پرهیزند،

«**فاما تثقفنّهم فی الحرب**» هرگه که ایشانرا دریابی و بر ایشان دست یابی «**فشرّد بهم من خلفهم**» نکالی کن برایشان که هرکه از پس ایشان در فراز رسد حذر کند و برمد، «**لعلهم یذّکرون.** (٥٧)» تا مگر بپذیرند.

«**و اما تخافنّ من قوم خیانة**» اگر ترسی از قومی که عهد شکنند «**فانبذ الیهم**» آگاهی افکن بایشان [که تو پیمان ایشان بشکستی یا خواهی شکست،] «**علی سواء**» تاایشان وتو یکسان باشید [درآگاهی ازشکستن پیمان،] «**ان الله لا یحب الخائنین.** (٥٨)» که خدای کژانرا و کژ پیمانان را دوست ندارد.

«**ولا تحسبنّ الذین کفروا سبقوا**» و مپندار که کافران از پیش شدند «**انهم لایعجزون** (٥٩).» که ایشان خدای رادرخود عاجز نیارند [وباپس نکنند واز پیش نشوند.]

«**واعدّوا لهم**» ومیسازید ایشانرا «**ما استطعتم**» هرچه توانید، «**من قوة**» از تیر انداختن، «**ومن رباط الخیل**» وازاین اسبان ساخته وبرآخر بسته درثغرها،

«**ترهبون به**» تا می‌ترسانید بآن، «**عدوّالله وعدوّکم**» دشمن خدایرا و دشمن خویش را، «**وآخرین من دونهم**» وکسانی‌را که‌فرود از ایشان‌اند، «**لا تعلمونهم**» که ایشان را ندانید، «**الله یعلمهم**» داند ایشانرا خدای، «**وما تنفقوا من شیء فی سبیل‌الله**» وهرچه نفقه کنید ازچیزی از بهرخدا [ودرسبیل باز کوشیدن بادشمنان وی]، «**یوفّ الیکم**» گزارده آید بشما پاداش آن، «**وانتم لا تظلمون**. (٦٠)» وازشما چیزی کاسته نیاید.

«**وان جنحوا للسّلم**» واگر بصلح گرایند دشمنان وصلح جویند، «**فاجنح لها**» بآن گرای وصلح جوی، «**وتوکّل علی‌الله**» وپشت بخدا باز کن، «**انه هوالسمیع العلیم**. (٦١)» که او شنوائیست دانا.

«**وان یریدوا ان یخدعوك**» واگر خواهند که بفریبند ترا [بصلح ترا از خویشتن مشغول دارند تاسازی‌سازند]، «**فان حسبك‌الله**» بسندهٔ تواست خدای تراپسنده، «**هوالّذی ایدك بنصره**» اواست که‌ترا نیروی‌داد بیاری خود، «**وبالمؤمنین**. (٦٢)» ومؤمنان، «**والّف بین قلوبهم**» و مؤمنانرا و یاران تراهم دل کرد و نزدیکی داد دلهای ایشانرا بایکدیگر، «**لوانفقت مافی‌الارض جمیعاً**» اگر نفقه کردی توهرچه در زمین است، «**ماالّفت بین قلوبهم**» ایشانرا هم دل نکردید و در دلهاشان الفت ننهادید، «**ولکن‌الله الّف بینهم**» لکن خدای میان‌ایشان الفت نهاد [به دین اسلام]، «**انه‌عزیزحکیم**. (٦٣)» که او توانائیست دانا.

النوبة الثانية

قوله تعالی: ــ «ولوتری اذیتوفّی‌الّذین کفروا»، جماعتی مفسران گفتند: این آیت در شأن کشتگان روز **بدر** آمده است که چون روی به مسلمانان نهادند بوقت‌جنگ، فریشتگان بر پشتهای ایشان‌میزدند. مردی گفت یا رسول‌الله! رأیت بظهر **ابی‌جهل** مثل‌الشراك. برپشت **بوجهل** نشان ضربتها دیدم‌همچون دوال. فقال: ذاك ضرب‌الملئکة، رسول خدا گفت: آن ضرب فریشتگان بوده. **وعن انس بن مالك** قال: وقف رسول‌الله‌ؐ یوم **بدر** علی القلیب، فقال: ای **اباجهل‌بن هشام** و ای **عتبة**

بن ربیعة و ای ولیدبن عتبة و ای فلان بن فلان، بئس عشیرة النّبی کنتم، وبئس بنو عم‌النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً. فقال عمر: بابی انت وامی یا رسول‌الله! هل یسمعون کلامك الساعة وقد جیّفوا؟ قال: والّذی بعثنی بالحقّ، انّهم یسمعون کما تسمع، ولکن لایقدرون ان یجیبوا. این خبر دلیل‌است که مرده درگور سخن زندگان شنود وازاحوال ایشان خبر دارد. وممّا یدلّ علیه ماروی عن ابی هریرة قال: ان اعمالکم تعرض علی اقربائکم من قربائکم فان رأوا خیراً فرحوا به و ان راوا شراً کرهوا، و انّهم لیستجیرون المیت اذا اتاهم حتی ان الرجل لیسأل عن امراته تزوجت ام لا؟ وروی ان عاداً لما اهلکها الله، قام فیهم نبیهم علیه‌السلام فقال: ای عاد! هل وجدتم ماوعدربکم حقاً؟ هل زلزلت اقدامکم و رجفت قلوبکم وسقت الا حقاف علیکم؟ والذی نفسی بیده انهم لیسمعون مقالتی. وگفته‌اند این آیت عام‌است همه کافرانرا خواهد که بوقت قبض روح فریشتگان ایشانرا زنند.

«یضربون وجوههم» ما اقبل منهم، «وادبارهم» ماادبر منهم، یضربون اجسادهم کلها. ابراهیم بر ملك‌الموت رسید گفت: یا ملك‌الموت! خواهم که ترا بینم بآن‌صورت که قبض روح کافران کنی. گفت یا ابراهیم: طاقت نداری. گفت لابداست. پس خویشتن را بآن صورت فراوی نمود. شخصی را دید سیاه وتاریك بوی ناخوش از وی میدمد و مویهای اندام وی برپای شده و جامهٔ سیاه ناخوش پوشیده و دود و آتش از بینی ودهان وی بیرون می‌آید. ابراهیم چون ویرا دید ویرا غشی رسید، چون بهوش بازآمد. ملك‌الموت با صورت خویشتن‌شده بود. گفت: یا ملك‌الموت آن بدبخت‌را اگرخود دیدن صورت توعذاب وی بودی تمام بودی! ودرخبراست که دوجانور بر کافرمسلط کنند بعدازمرگ، هردو کر ونابینا ودردست هریك عمودی ازآهن گرم واورا بآن می‌زنند تا بقیامت، نه‌چشم دارند که ویرا بینند تا رحمة کنند ونه‌گوش‌دارند که آوازنالهٔ وی بشنوند. و روا باشد که «یتوفی» فعل‌الله باشد که خدای بحقیقت خلق‌را میراند، چنان که گفت: «الله یتوفی الا نفس حین موتها». وآنکه «الملائکة» ابتدا باشد و «یضربون» خبر ابتدا. وقول او ظاهرتراست بدلیل قراءت شامی که «تتوفی» خواند بدوتا.

«وذوقوا عذاب الحریق» . قول اینجا مضمراست . ای ـ ویقولون : «وذوقوا عذاب‌الحریق» . و عرب قول اضمار فراوان کند از بهرظهور دلالت بر آن درسخن ، و این درقرآن فراوان است ، منها قوله : «واذیرفع **ابراهیم** القواعد من‌البیت» الی قوله : «ربنا» ای ـ یقولان ربنا . «ویتفکرون فی خلق‌السموات والارض ربنا» ای ـ و یقولون ربنا . و گفته‌اند: این عذاب حریق ـ عذاب دوزخ ـ است . چنانکه درآن آیت گفت : «کلّما نضجت جلودهم» . . . الآیه .

«ذلك» ای ـ هذاالعذاب ، «بما قدّمت ایدیکم» بما کسبتم وجئتم ، «وان‌الله لیس بظلّام‌للعبید» فیاخذهم بغیرذنب .

«کدأب آل فرعون» ، **فرعون** درین آل داخل است . چنانکه مصطفی[ص] درصلوات گفت : «کمابارکت علی **ابراهیم**» . «کدأب **آل فرعون**» ای ـ کصنیع **آل فرعون** . وقیل ـ محلّه‌نصب ، ای ـ یفعل‌الله بهم‌من‌الاهلاك والعذاب ، کما فعل بآل **فرعون** . «والّذین من قبلهم» ، الضمیر یعود الی **فرعون** ، و یحتمل ان یعود الی کفار **قریش** ، و یجوز ان یرتفع بالابتداءِ و ـ کفروا ـ خبره . میگوید : وایشان که پیش‌ازایشان بودند ، چون قوم **نوح** و **هود** و **صالح** ، کافرشدند بآیات خدا ومعجزات انبیا . «فاخذهم‌الله بذنوبهم» عاقبهم علیها ، «ان‌الله قوی شدیدالعقاب» لا یغلبه شیءٌ .

«ذلك» ای ـ هذا الاخذ بسبب «ان الله لم یك مغیّراً» مبدلا نعمة انعمها علی قوم «حتی یغیّروا» یبدّلوا ، «ما بانفسهم» . این اهل **مکه**‌اند که خدای ایشانرا نعمت داد ، چنانکه گفت : «اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» ، و **مصطفی** راهم ازایشان بایشان فرستاد به‌پیغامبری . چنانکه گفت : «لقد جآءکم رسولٌ من انفسکم عزیز» . ایشان آن نعمت بخویشتن بگردانیدند ، بجای شکر کفر نهادند ، وشرك‌آوردند ، تارب‌العزة آن نعمت ازایشان بستد و بانصار داد ، وامن ایشان بخوف بدل کرد تا روز **بدر** بایشان آن رفت که رفت . «لم‌یك» اصله ـ یکون ـ فحذفت الحرکة للجزم و حذف الواولالتقاء الساکنین ، و حذف النّون لشبهه بحرف‌المدّ واللین ، لان کلمة الکون یکثر دورها لانه عام فی کل‌الاشیاء ، «وان‌الله سمیع‌علیم» .

«کدأب آل **فرعون** والّذین من‌قبلهم» من کفار الامم ، «کذّبوا بآیات ربهم» ،

فاهلکناهم بذنوبهم» بعضاً بالرجفة ، وبعضاً بالخسف ، وبعضاً بالمسخ ، وبعضاً بالرّیح وبعضاً بالماءِ . یحتمل ان الفعل فی قوله : « کفروا بآیات الله» لکفار **قریش** و « کذبوا بآیات ربهم» لآ ل **فرعون** . «والذین من قبلهم» فاعاد ذکرهم لماحیل بینهم وبین افعالهم بافعال غیرهم . « و کلّ کانوا ظالمین » ای ـ کلّ قوم منهم کانوا کافرین . میگوید هر که را هلاك کردیم ، بستمکاری ایشان هلاك کردیم و ما از ستم پاکیم .

«ان شرّ الدّواب عندالله الّذین کفروا». این آیت درشأن **بنی عبدالدار** آمد که در کفر و عداوت رسول خدا مصر بودند وسخت خصومت . رب العالمین گفت : «فهم لایؤمنون» ای ـ لایؤمنون ابداً. همچنانکه قوم **نوح** را گفت : « لن یؤمن من قومك الّامن قدآمن » . و گفته‌اند : درشأن یهود **بنی قریظه** آمد که عهدی با رسول خدا داشتند ، نقض کردند و مشرکان **مکه** را بسلاح یاری دادند برقتال ، **مصطفی**ص و یاران، پس پشیمان شدند و عذر خواستند و گفتند : نسینا واخطأنا ، و دیگر باره با **مصطفی** عهد کردند وروز **خندق** باز پیمان بشکستند ، دیگربار نقض عهد کردند. و **کعب اشرف** باجمعی **یهود قریظه** به **مکه** شدند و موافقت ایشان کردند برمخالفت رسول خدا . اینست که گفت : «الذین عاهدت منهم» ای ـ معهم، « ثم ینقضون عهدهم فی کل مرةٍ وهم لایتّقون» لایخافون الله فی نقض العهد .

رب العالمین گفت :«فامّا تثقفنّهم فی الحرب» ای ـ تظفر بهم وتجدنهم . این در آیت اول پیوسته است . میگوید : اکنون که ایشان نقض عهد کردند ، هر که که دست یابی برایشان ، «فشرّد بهم من خلفهم» ای ـ افعل بهم من خلفهم ، ای ـ افعل بهم فعلا من التنکیل والعقوبة تفرّق به جمع کل ناقض عهد، فیعتبروا بما فعلت بهؤلآءِ ولا ینقضون العهد . فذلك قوله جل وعلا : «لعلهم یذکّرون» ای ـ یعتبرون.

« وامّا تخافنّ » جالب این نون مشدّد ماءزایده است ، تقدیره وان تخف . این خوف بمعنی علم است . یعنی ـ وان تعلمنّ «من قوم خیانة» نقضاً للعهد بدلیل یظهر لك کماظهر من **قریظة و النضیر** ، « فانبذ الیهم» یعنی انبذ الیهم اعلاماً انك ناقض عهدهم، اذهمّوا به، حتّی تکون انت وهم سوآء فی العلم بالنقض فلایتوهّموا بك الغدر ، یعنی ـ افعل بهم مایفعلون .

«ان الله لا یحب الخائنین» النّاقضین للعهود. وفی الخبر «لادین لمن لاعهدله».

«ولاتحسبنّ الذّین کفروا سبقوا» ای ـ لاتحسبنّ یا **محمد**، الذّین کفروا فاتوا فانهم فی القبضة وان طالت المدّة . این درشأن قومی آمد از کافران که از حرب **بدر** بجسته بودند وبه **مکه** باز شده، ترسیدند که ایشان را هلاك وعذاب رسد، پس چون ایشانرا وقتی عذاب نرسید طـاغی و یاغـی گشتند. رب العالمین گفت : یا **محمد** لاتحسبنّهم سبقوا بسلامتهم الآن، فانّهم لایعجزوننا ولا یفوتوننا فیما یستقبل من الاوقات .

شامی و **حمزه** و **حفص**، «لایحسبنّ» بیاخوانند، یعنی ـ لایحسبنّ الّذین کفروا انفسهم سابقین فایتین من عذابنا، وفیه وجه آخر، «لایحسبنّ»، قیل ـ المؤمنین الذّین کفروا سبقوا . پس گفت: «انهم لایعجزون». قراءة **عامه** ـ یعجزون ـ بفتح نون است واختیار آنست ودرشواذ خوانده اند بکسر نون، فیکون المعنی ـ انهم لایعجزوننی، فحذفت النّون الاولی لاجتماع النّونین . وهمچنین قراءت عامّهٔ قرّاء ـ اِنهم ـ بکسر الف است برمعنی ابتدا، ای ـ انهم لایعجزونی . ایشان مرا عاجز نیارند، والاعجاز سلب القدرة، مگر **شامی** که وی ـ انهم ـ بفتح الف خواند و بدین قراءت ـ لا ـ صلة است و تقدیره «ولاتحسبنّ الذّین کفروا ان سبقوا انهم لایعجزون» .

«واعدّوا لهم» ای ـ اعدّوا ایّها المؤمنون لهم، ای ـ لناقضی العهد و لجمیع الکفّار، «ما استطعتم» ماسهل علیکم تحصیله، «من قوة» وهی ما یتقوّی به فی الحرب من السّلاح و الخیل و النّفقة . و قال **عکرمة** هی الحصون . و عن **عقبة بن عمران**، ان **النبی**ص قال علی المنبر : ـ الا انّ القوة الرّمی، قالها ثلاثا، وقال ص ان الله یدخل بالسّهم الواحد ثلاثة نفر الجنّه : ـ صانعه محتسباً فی صنعه الخیر، والرّامی به، ومنبّله . وقال: «ارموا وارکبوا وان ترموا احبّ الیّ من ان ترکبوا کلّ شیٔ یلهوا به الرّجـل باطل الّا رمیه بقوسه و تادیبه فرسه و ملاعبته امراته فانّهن من الحقّ، و من ترك الرّمی بعد ما علمه رغبة عنه فانه نعمة ترکها، وقال کفرها . و عن **سلمة بن الاکوع** قال : خرج **رسول الله**ص، علی قوم من اسلم یتناضلون، فقـال : ارموا **بنی اسمعیل** فان اباکم کان رامیاً، وانا مع بنی فلان لاحد الفریقین، فامسکوا بایدیهم، فقال، مالهم، قالوا : و کیف

ترمی و انت مع بنی فلان، قال: ارموا وانا معکم کلکم، وقال‌ص: من علم الرّمی ثمّ ترکه فلیس منّا او قدعصی.

«ومن رِباط‌الخیل» رباط مصدراست، تقول ربط یربط ربطاً و رِباطا ورابط یرابط مرابطاً، ورباطاً، وهوشدّ الخیل[وامساکه والخیل[1]] عام‌فی‌الذّکور والاناث. قال النبی: من احتبس فرساً فی سبیل‌الله ایماناً بالله و تصدیقاً بوعده فان شبعه و ریّه وروثه وبوله‌فی‌میزانه یوم‌القیمة. وعن **جریر بن عبدالله** قال: رأیت **رسول‌الله**‌ص یلوی ناصیة فرس‌باصبعه بیده وهو یقول: الخیل معقود بنواصیها‌الخیر الی یوم‌القیمة الاجر والغنیمة. «ترهبون» ای-تخوّفون غایة التخویف به، ای - بالاعداد. **یعقوب** ترهّبون بتشدید خواند. میگوید: باین ساختن سلاح‌وآلات جنگ دشمن‌خدایرا و دشمنان خود را می‌ترسانید، آن دشمنان که ایشانرا می‌شناسید و میدانید از مشرکان **قریش** و کفّار **عرب** و **یهودقریظه**، «وآخرین»ای - و ترهبون«آخرین من دونهم» لاتعلمونهم و قومی دیگر از دشمنان که شما ایشانرا می‌ندانید و خدا ایشانرا میداند ومیشناسد. همچنانکه جائی دیگر گفت: «والله اعلم باعدائکم».

ابن زید گفت: منافقان‌اندکه بامسلمانان غزو میکردند و کلمت شهادت میگفتند و مسلمانان ایشانرا نمیدانستند و از عداوت که دردل داشتند بی‌خبر بودند. **ابن‌جریر** گفت: هم الجنّ لان قوله: «عدوّالله و عدوّکم» یشتمل جمیع‌الاعداءِ من‌الآدمیّین. قومی گفتند: چنان نیکوتر که بیان‌آن‌نکنند بعدازان که‌خدای گفت: «لاتعلمونهم الله یعلمهم».

«وماتنفقوا من شیءٍ»من آلة وسلاح صفرآء وبیضآء،«فی‌سبیل‌الله»، ای-طاعة، «یوفّ الیکم» یخلف‌لکم فی‌العاجل ویوفّر لکم اجره فی‌الاخرة، «وانتم‌لاتظلمون»- لاتنقصون من‌الثواب.

«وان‌جنحوا للسّلم» بفتح سین قراءت عامه است و بکسرسین قراءت **بوبکر** تنها، وبمعنی هردو یکسان‌است. الجنوح- المیل الی‌الشیء، والجنح‌الجزء من‌اللیل. درین آیت شرط نهاد که آنگه که دشمن صلح جوید تو صلح جوی. جای دیگر

(۱) منحصر به‌نسخهٔ الف میباشد.

تفسیر کرد گفت: «ولاتهنوا وتدعوا الی السّلم» تو دشمن با صلح مخوان، اگر دشمن صلح جوید باصلح آی. **قتاده** گفت: این در ابتداءِ اسلام بود پس منسوخ گشت بآیت سیف. وقیل - هی ثابتة لانّها فی موادعة اهل الکتاب. «فاجنح لها»، گفت: از بهر آنکه سلم مؤنث است ومعنی السلم المصالحة، «وتوکّل علی الله» ای - فوّض امرك الیه واتخذه وکیلا، «انه هوالسمیع العلیم».

«وان یریدوا ان یخدعوك» ای - ان ارادوا باظهار الصلح خدیعتك، «فانّ حسبك الله» ای - الّذی یتولّی کفایتك الله، «هوالّذی ایدك بنصره» یوم **بدر**، «و بالمؤمنین» یعنی - الانصار. «والّف بین قلوبهم» ای - بین قلوب **الاوس و الخزرج** وهم **الانصار** جمعهم الله علی الایمان والمودة بعدان کانوا اشتاتاً وجعلهم اخواناً بعد ان کانوا اعداء.

«لوانفقت مافی الارض جمیعاً» نصب علی الحال، ای - بلغ عداوتهم نهایة، لوانفق منفق فی اصلاح ذات بینهم مافی الارض من الاموال لم یقدر علی الاصلاح والالفة و رفع الاحنة، «ولکن الله الف بینهم» لان قلوبهم بیده یؤلّفها کیف یشاء. معنی آنست که اگر هرچه درروی زمین مالست ونعمت توهزینه(۱) کنی وبذل کنی تامیان **اوس** و **خزرج** وجز از آن از قبائل متعادی با یکدیگر از عرب که میان ایشان کارهای عظیم قدیم بود از ثرات و احن، میگوید: اگر آن همه خرج کنی تا میان ایشان صلح دهی آن کینه وعداوت بر گیری نتوانی، واسلام آنرا همه بسترد و برگرفت، و ایشانرا همه برادران کرد، تا میان ایشان نه عداوت ماند نه تنافر. رب العالمین خبر داد درین آیت که، آن همه من کردم بفضل و رحمت خویش.

«انّه عزیز» لایمتنع علیه شیٔ «حکیم علیم» بمافعله.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ولو تری اذ یتوفّی الّذین کفروا...» الایة. مرگ چهار قسم است: (مرگ اهانت و لعنت، ومرگ حسرت ومصیبت، و مرگ تحه کرامت، و مرگ خلعت و مشاهدت). مرگ لعنت مرگ کافران است،

۱ - هزینه = خرج (فرهنگ رشیدی)

حسرت مرگ عاصیان‌است ، ومرگ کرامت مرگ مؤمنان‌است ، مرگ مشاهدت مرگ پیغمبران است. مرگ لعنت را گفت:«ولوتری اذ یتوفّی الّذین کفروا ... ».
جائی دیگر گفت : « ولوتری اذالظالمون فی غمرات الموت» . یا سید، اگر بینی تو آن کافران را درآن سکرات مرگ، و آن زخم و ضرب فریشتگان عذاب که از سیاست و هیبت و نهیب ایشان آسمان و زمین میلرزد، آن کافر درمیان دود وآتش وبوی ناخوش گرفتار شده وضربت‌ملك و قطیعت ملك بردل آمده، اگر بنالد برخود درد افزاید واگر بزارد نداء ـ لابشری ـ آید، گرد توایست بررویش‌نشسته وآتش قطیعت درجان افتاده ودوزخ پر زفیر کرده وملك ازوی بیزار گشته ، زینهار ازقهر قطیعت، زینهار از داغ فرقت . اما مرگ حسرت مرگ عاصیان است که روزگار را بغفلت بسرآورده و در طاعات و عبادات تقصیر کرده، ناگاه در قبض **ملك‌الموت** اوفتاده ودر سکرات مرگ گرفتار شده. ازیك سوی فریشتهٔ رحمت بیند شرمش‌آید که خیرها کم کرده؛ ازدیگر سوی فریشتهٔ عذاب بیند بترسد ازآنکه بدها وزشتها کرده، آن بندهٔ عاصی بیچاره میان مانده وچشم برغیب نهاده، تاخودچه‌آید، ازغیب کرامت آید یااهانت! فضل‌بیند یا عدل ! پس فریشتگان طاعت ومعصیت برویءرضه کنند، طاعت اندك ، بی‌حرمتی گزاف، کاری‌فراوان‌حسرتش‌برحسرت‌بیفزاید ومعصیت برمعصیبت! پس آن اعمال وی طاعت‌اندك ومعصیت فراوان هردو مهر کنند وبگردن وی اندر آویزند، در نعش هم‌چنان و در لحدهم‌چنان ، و بقیامت هم‌چنان ، چنانکه رب‌العزه گفت : «وکلّ انسان الزمناه‌طایره فی‌عنقه». سه‌دیگرمرگ تحفه وکرامت است مؤمنان را ونیك‌مردانرا ، فریشتگان رحمت بصد هزاران‌لطف وکرامت و رفق و راحت‌وبشری وبشارت، قبض‌روح پاك ایشان‌میکنند وبالطاف کرم ونواخت بی‌نهایت بشارت میدهند ، که «**سلام‌علیکم‌ادخلوا الجنّة** بما کنتم تعملون ».و **مصطفی**ص گفت تحفة‌المؤمن‌الموت. عطاءِ مؤمن مرگ‌است، زیرا که حجاب‌مؤمن ازحق نفس‌اوست، و مرگ برداشتن آن حجاب است ، و عـارفانرا هیچ عطای و تحفه بدان نرسد که راه دوست بریشان گشاده گردد و حجابها برداشته شود .

ازاین مرگ صورت فکن تا نترسی از این زندگی ترس کاکنون درآنی

از این زندگــی زندگــانی نخیزد که گرگست و ناید ز گرگان شبانی

بشر حارث گفت : شتّان بین قوم وبین‌قوم، قومٌ موتی ویحیی القلوب بذکرهم وقوم‌احیاء قست‌القلوب برؤیتهم . گویند **درویشی** این آیت از کسی بشنید که «ان زلزلة الساعة شیء عظیم» وقتش خوش گشت سماعش‌افتاد نعرهٔ بزد و گفت آه کی‌بود که این روزآید و این **درویش** از بند برآید، گفتند ترا چه روی نمود ازاین؟ گفت : دنیاحجابست وقیامت وقت مشاهدت ودوستانرا حجاب بلاست ومشاهدت عطا، کی باشد که ازاین حجاب بازرهیم و بدولت و مواصلت رسیم .

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم

چهارم مرگ مشاهدت است، اکرام و اعزاز پیغامبران ونواخت ایشان بنداء لطف بی‌واسطه ازحضرت عزت روان که « یا ایتها النفس‌المطمئنّه، ارجعی الی ربك راضیة مرضیة» .

عبدالله مسعود گفت : جماعتی **مهاجر و انصار** بخانه **عایشه** گرد آمدیم . رسول‌خدا بما درنگرست چشمش پر آب شد . گفت : مرحباً بکم حیا کم‌الله‌جمعکم‌الله نصر کم‌الله هدا کم‌الله سلمکم الله و ّفقکم‌الله قبلکم‌الله اوصیکم بتقوی‌الله و اوصی‌الله بکم واستخلفه علیکم. آنکه وصیتها کرد وپندهای‌بلیغ‌داد . یاران گفتند: یارسول‌الله مگر روزگار عمرت بسرآمد ووقت رفتن درآمد . **مصطفی**ص گفت : قددنا الاجل و المنقلب الی‌الله و الی السدرة المنتهی و الجنة المأوی و العرش الاعلی و الکاس الاوفی والرفیق‌الاعلی. آری مرغ حضرت سرآن دارد که باز پرد بآشیان عزت مرغی که پر اوعشق پرواز اوارادت، افق اوغیب منزل‌او درد استقبال اوجلال. اتیته هرولة. هرگه که این مرغ حضرتی‌از قفس بشری برافق غیب پرواز کند، کرّوبیان عالم قدس دستها بدیدهٔ خویش باز نهند، ورنه برق این‌جمال دیدهای ایشان بسوزد . دروقت مرگ **موسی کلیم** برقی ازسرادقات هیبت درهوای‌ولایت‌عشق‌اوبتافت‌یك‌چشم **عزرائیل** ازآن برق هیبت او بحال نیستی بازشد. گفتند یا **عزرائیل** چون بردوستان ما روی نگرتا بادب‌باشی و بی‌دستوری فراپیش ایشان نروی و زبان حال مشتاق از غیرت دوستی و کمال سوز مهرازلی همی گوید :

یارب ار فانی کنی ما را به‌تیغ دوستی — هر فرشتهٔ مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که از جام تو روزی شربت عشق تو خورد — چون نماند آن شراب او ذاند آن رنج خمار

«کدأب آل فرعون والّذین من قبلهم» تهدید ووعید مشرکان **قریش** است و کفار عرب . میگوید چشم عبرت باز کنید و درعادت وسیرت رفتگان و گذشتگان نگرید وسرانجام ایشان از آن جهانداران و گردن کشان که بودند بنگرید که ایشان چه کردند وما باایشان چه کردیم وبرسر ایشان چه راندیم .«وعاداً وثموداً واصحاب الرّس وقروناً بین ذلك کثیراً و کلا ضربنا له‌الامثال و کلا تبرّنا تتبیراً» . ای - کفّار **عرب** ، و ای مشرکان **قریش** اگر شما همان کنید که ایشان کردند ، ازسیاست قهر ما همان بینید که ایشان دیدند .

«ذلك بان‌الله لم‌یك مغیّراً» الایه . سنّت و آئین ما چنان است که بربندگان نعمت ریزیم و معیشت فراخ در پیش نهیم ، پس اگر شکر آن نگزارند و حقّ آن برخود بنشناسند ، نعمت از ایشان بگردانیم و بنقمت بدل کنیم .

«ان‌الله لایغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم» ، «ان شرّ الدّواب عندالله الذّین کفروا فهم لایؤمنون» چه امیدماند درکارایشان وچه سود دارد اعمال‌ایشان، بعد از آن که در ازل عدل‌خود برایشان براند که : «شرّالدّواب عندالله» ودر ابد این حکم برایشان برفت ، «فهم لایؤمنون» .

«واعدّوالهم مااستطعتم من قوة» برزبان تفسیر - قوة - رمی سهام غازیان است بر وی دشمن و از روی اشارت ، سهام سحرگاهی است در عالم غیب بنعت خشوع و خضوع ، و رمی‌القلب الی الحقّ معتمداً علیه وراجعاً عمّاسواه . و گفته‌اند : این قوة ، قوت دل‌است و ثقت بنصرت وتأیید الهیّت ، چنانکه گفت : «هوالذّی ایّدك بنصره» ای - هوالذّی بنصره افردك ، وبلطفه ایّدك ، وعن کلّ سؤل ونصیب طهّرك و عن رق الاشیاء حرّرك وفی جمیع الاحوال کان لك .

«الّف بین قلوبهم» . الّف بین قلوب المرسلین بالرّسالة و قلوب‌الانبیاء بالنبوّة و قلوب الصّدّیقین بالصّدق وقلوب‌الشهداء بالمشاهدة وقلوب‌الصالحین بالخدمة وقلوب عامّة المؤمنین بالهدایة، فجعل المرسلین رحمة علی‌الانبیاء وجعل الانبیاء رحمة علی

الصدّيقين و جعل الصدّيقين رحمة علی الشهداءِ وجعل الشهداء رحمة للعالمين و جعل الصالحين رحمة علی عامّةالمؤمنين و جعل المؤمنين رحمة علی الكافرين .

۷- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **يا ايّها النبی حسبك الله** » ای پیغامبر بسنده است ترا خدای، « **ومن اتبعك من المؤمنين.**(٦٤) » وایشان که پی برانندبتواز گرویدگان.

« **يا ايّها النبی** » ای پیغامبر ، « **حرّض المؤمنين علی القتال** » گرم کن و برانگیز گروندگان را بر کشتن کردن [با دشمنان من] ، « **ان يكن منكم عشرون صابرون** » اگر از شما بیست تن بود شکیبایان ، « **يغلبوا مأتين** » باز بشکنند دویست تن را [از دشمنان من] ، « **وان يكن منكم مائة** » و اگر از شما صد تن بود ، « **يغلبوا الفاً من الّذين كفروا** » بازشکنند هزار تن را از کافران ، **بانّهم قوم لايفقهون.**(٦٥) » این بآنست که ایشان [خدایرا یکتائی ندانند] و حقّ از باطل باز نشناسند . « **الآن** » اکنون [که سبکباری می جوئید] ، « **خفف الله عنكم** » سبك کرد خدابار از شما ، « **وعلم انّ فيكم ضعفاً** » وبدانست و بدید که در شما سستی و بیچارگی است ، « **فان يكن منكم مائة صابرة** » و اگر از شما صد تن بود شکیبا [در روی دشمن من] ، « **يغلبوا مأتين** » بازشکنند دویست تن را ، « **وان يكن منكم الف** » و اگر از شما هزار تن بود [شکیبا] ، « **يغلبوا الفين** » بازشکنند دوهزار تن را ، « **باذن الله** » بیاری خدا و دستوری وی و فرمان وی ، « **والله مع الصابرين.**(٦٦) » وخدا بیاری با شکیبایان است .

« **ماكان لنبی ان يكون له اسری** » هرگز نبود پیغامبری که ویرا اسیران در دست آمد ، « **حتی يثخن فی الارض** » تا پیش ازاین خوناب اورا افکند درزمین ، « **تريدون عرض الدنيا** » عرض این جهان میخواهید و آنچه از آن فرا دست آید ، « **والله يريد الاخرة** » وخدا شما را آخرت می پسندد ، « **والله عزيز حكيم.**(٦٧) » و خدا توانائیست دانا .

«لولا کتاب من الله» اگرنه حکم خدا بودی، **«سبق»** حکمی که رفت [واز پیش شد که غازیان بدر را هرگز عذاب نکنند]، **«لمسکم فیما اخذتم»** بشما رسید بآنچه ستدید از فداها، **«عذاب عظیم.(٦٨)»** عذابی بزرگ.

«فکلوا مما غنمتم» اکنون پس میخورید از آنچه غنیمت ستدید [از دشمنان خدا]، **«حلالا طیباً»** حلالی گشادهٔ پاك، **«واتقوا الله»** ومی‌پرهیزید از خشم خدای و عذاب او، **«ان الله غفور رحیم.(٦٩)»** و میدانید که خدا آمرزگاراست و مهربان.

«یا ایها النّبی» ای پیغامبر، **«قل لمن فی ایدیکم من الاسری»** گوی آنکس را که در دست شمااند ازاسیران، **«ان یعلم الله فی قلوبکم خیراً»** اگر خدای از دلهای شما ایمان وراستی داند، **«یؤتکم خیراً مما اخذ منکم»** شمارا به‌از آن دهد که از شما ستدند، **«و یغفر لکم»** و بیامرزد شما را، **«والله غفوراً رحیم.(٧٠)»** و خدا آمرزگار است مهربان.

«وان یریدوا خیانتك» واگر پس خواهند که باتو کژ روند، **«فقد خانوا الله من قبل»** اوّل همچنین بودند، باخدا کژ رفتند، **«فامکن منهم»** خدا ایشانرا دردست تو داد وترا بر ایشان پیروزی داد، **«والله علیم حکیم.(٧١)»** و خدا دانائیست راست دان.

«ان الّذین آمنوا» ایشان که بگرویدند، **«وهاجروا»** وایشان که ازجای خویش و کسان خویش ببریدند، **«وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله»** وباز کوشیدند، بتن خویش ومال خویش از بهرخدای، **«والّذین آووا»** وایشان که رسول خدایرا و مؤمنانرا باخان و مانهای خود آوردند، **«ونصروا»** و یاری دادند ایشانرا، **«اولئك بعضهم اولیاء بعض»** ایشانند که یکدیگررا اولیاء و دوستان‌اند، **«والّذین آمنوا»** و ایشان که بگرویدند، **«ولم یهاجروا»** و از خان و مان و کسان خود نبریدند و بررسول نیامدند، **«مالکم من ولایتهم من شیء»** شما که مؤمنان‌اید مهاجران‌اید از خویشی ایشان در هیچ‌چیز نه‌اید، **«حتی یهاجروا»** تا آنگه که پس ایمان بدارالهجرة آرند، **«وان استنصروکم فی الدین»** واگر ازشما یاری‌خواهند برمشرکان آن گرویدگان که مقیم‌اند دردارالشرك، **«فعلیکم النّصر»**

بر شما است که ایشانرا یاری دهید، «**الّا علی قوم بینکم و بینهم میثاق**» مگر بر قومی که میان شما و میان ایشان مهادنه‌ایست و عهدی، با ایشان غدر مکنید، «**واللّه بماتعملون بصیر**.(۷۲)» وخدا بآنچه شما کنید بیناست و دانا.

«**والّذین کفروا بعضهم اولیاء بعض**» و ایشان که کافر شدند یکدیگر را اولیاء و دوستانند، «**الّا تفعلوه**» اگر نکنید که یاری دهید چون از شما یاری خواهند، «**تکن فتنة فی‌الارض**» فتنه‌ای بود درزمین وباز گشت از اسلام با کفر، «**وفساد کبیر** (۷۳)» و تباهی بزرگ.

«**والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌اللّه**» وایشان که بگرویدند و هجرت کردند و از بهر خدای با دشمن باز کوشیدند، «**والّذین آووا ونصروا** و ایشان که رسول خدایرا و یارانرا مأوی دادند و درهمه حال ایشانرا یاری کردند، «**اولئك هم المؤمنون حقّاً**» ایشانند گرویدگان براستی، «**لهم مغفرة ورزق کریم**.(۷۴)» ایشانراست آمرزش و روزی نیکو آزادهٔ بی‌رنج.

«**والّذین آمنوا من بعد**» و ایشان که بگرویدند ازپس **حدیبیه**، «**وهاجروا وجاهدوا معکم**» وهجرت کردند وجهاد کردند باشمابهم، «**فاولئك منکم**» ایشان از شمااند، «**واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض**» وخویشاوندان بیکدیگر ارزانی‌اند در میراث، «**فی کتاب اللّه**» در دین خدای و حکم وی، «**انّ اللّه بکلّ شیء علیم**.(۷۵)» که خدای بهمه‌چیز داناست.

النوبة الثانية

قوله تعالی و تقدس: «یاایّها النّبی حسبك‌اللّه». **سعید جبیر** روایت کند از **ابن عباس**، گفت: سی وسه مرد مسلمانان بودند و شش زن درخانهٔ **ارقم** جمع آمده و اسلام پنهان داشته تا **عمر خطاب** مسلمان شد وعدد مسلمانان بچهل رسید واظهار اسلام کرد و رب العزة در شأن وی این آیت فرستاد که: «یاایّها النّبی حسبك‌اللّه و من اتّبعك من‌المؤمنین». در معنی این آیت دو وجه گفته‌اند، قومی ظاهر گرفتند، گفتند: معنی آنست که: ای پیغامبر، خدا ترا بسنده است و ایشان که اتباع تو

کردند از مؤمنان یعنی **عمر خطاب**، و این جمع مسلمانان، و دلیل برین وجه آیت پیش است که گفت: «هوالّذی ایّدك بنصره و بالمؤمنین». جائی دیگر گفت: «فانّ اللّه هو مولیه وجبرئیل وصالح المؤمنین»، و باین وجه موضع -من- رفع است، معطوف براللّه، یعنی - حسبك اللّه و تباعك من المؤمنین. وجه دیگر آنست که یکفیك اللّه و یکفی من اتّبعك، و موضع - من - نصب است. و قیل - خفض ومعناه - حسبك اللّه وحسب من اتّبعك من المؤمنین، و کرّر حسبك فی الآیتین، لانّ الاوّل فی کفایة الخداع و الثّانی عام.

«یا ایّها النّبی حرّض المؤمنین علی القتال» التّحریض فی اللّغة ان تحث الانسان علی الشی، حتّا یعلم معه انه حارض ان تخلف عنه و الحارض الذّی قارب الهلاك، و منه قوله: «حتّی تکون حرضاً» ای - حتّی تذوب غمّاً فتقارب الهلاك.

«ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین». ان شرطی است بمعنی امر، ای- لیصبر عشرون ولیثبتوا فی مقاتلة مأتین. **ابن عباس** گفت: فرض بود برمسلمانان یك مردمسلمان با ده مشرك مقاومت کردن، ودرجنگ روی ازایشان بنه گردانیدن، در روز **بدر** وپیش از آن چنین بوده، رب العالمین گفت: «بانّهم قوم لایفقهون» ای - ذلك من اجل انّهم یقاتلون علی جهالة من غیراحتساب ولاطلب ثواب، فلایثبتون اذا صدقتموهم القتال خلاف من یقاتل علی بصیرة یرجوا ثواب اللّه. پس این برمسلمانان صعب آمد و دشخوار، تضرّع کردند و از حقّ جلّ جلاله سبك باری خواستند تارب العزّه آنرا منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که: «الان خفّف اللّه عنکم و علم انّ فیکم ضعفاً». قراءت **حجازی وشامی و بصری** «فان تکن منکم مائة» بتااست، درهردو آیت بالفظ مائة شود ولفظ مائة مؤنث است، باقی بیاخوانند باعدد مذکرشود که مایة وران افتاد. «وعلم انّ فیکم ضعفاً» بفتح ضادقراءت **عاصم** است، **حمزه** و باقی بضمّ خوانند و بنزدیك عرب ضمّ فصیح تر بود. در شواذ خوانده‌اند «وعلم» برفعل مجهول، واین کس ازوحشت آن می گریزد که کسی پندارد که خدای اکنون بدانست، ودرقرآن ازین لفظ فراوان است و درآن دلالت نیست برحدوث علم، چنانکه جای دیگر گفت: «علم اللّه انّکم ستذکرونهن»، «علم اللّه انّکم کنتم تختانون انفسکم»،

«علم‌ان‌سیکون منکم‌مرضی»، «فعلم‌مافی‌قلوبهم» در آن‌هیچ دلالت‌نیست برحدوث علم قدیم که خـدای را علم و دانش بود و هست پیش از کاینات و واقعات و گفته‌اند که : درین آیت معنی علم رؤیت است که عرب برؤیت ازعلم حکایت کند و بعلم از رؤیت. **وقتیبی** گوید : خدای را دوعلم است ، علمی پیش از کار و علمی پس از کار .

«فان یکن‌منکم مائة صابرة» ای ـ محتسبة «یغلبوا مأتین» ، «وان‌یکن‌منکم الف یغلبوا الفین باذن‌الله». قال : **ابن‌شبرمة:** و کذا النّهی عن‌المنکر لایحلّ للواحـد ان یفرمن‌اثنین اذاکانا علی منکروله ان یفرّمن‌الاکثر. ثمّ قال : «والله مع‌الصّابرین» فمن یغلبهم .

«ماکان لنبیّ ان یکون له اسری». سبب نزول این آیت آن بودکه روز **بدر** بعد از آن هفتاد کس از صنادید **قریش** که کشته شدند هفتاد کس دیگر ازمشرکان اسیرگرفتند، **مصطفی**ص درکارایشان باصحابه مشورت کرد. **ابوبکرصدیق** گفت : یا رسول‌الله !«هؤلاء قومك واهلك وانی‌اری ان تأخذمنهم الفدیة فیکون مااخذنا منهم قوة علی‌الکفّار وعسی ان یهدیهم‌الله فیکونوا عضدا»، گفت : یا رسول‌الله قوم تو اَند و خویش و پیوند تواند قبیله و عشیره تواند اگر از ایشان فدا خواهد که مسلمانانرا از آن قوّتی باشد برجنك دشمن مگر آنراوجهی بود وباشدکه خدای ایشانرا راه نماید ومسلمان شوند ومؤمنانرا ازایشان یاری باشد. رسول خدا به**عمر** اشارت کرد که تو چه می گوئی؟ **عمر** گفت : والله ما اری مارای **ابوبکر**، والله که درکار مشرکان آن رای‌نیست که **ابوبکر** راست، رأی‌من آنست که‌مشرکانرا ازپشت‌زمین‌برداریم.فلانکس کـه خویشاوند من است بدست من دهی تابه تیغ سروی بردارم، و **عقیل** را بدست **علی** دهی تا باوی همین کند وفلان کس که **حمزه** را برادراست بدست **حمزه** دهی تا همین کند، ایشان ائمه کفر و ضلالت‌اند و اگر چه خویش و پیوند تواَند حقّ تو نشناختند وحرمت تونداشتند وجز سزای قتل نه‌اند. رسول‌خدا گفت یا **ابابکر**! مثل تو مثل **ابراهیم خلیل** است‌که گفت : «فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فأنك غفور رحیم»، و مثل **عیسی** که گفت : « ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیزالحکیم». ویا **عمر** ! مثل تو مثل **نوح** است‌که‌گفت : «رب‌لاتذرعلی‌الارض من

الکافرین دیّاراً»، ومثل **موسی** که گفت: «ربنااطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا العذاب الالیم» . آنکه **مصطفی** بقول **ابوبکر** کار کرد و از ایشان فدا ستد. **عمرخطاب** گفت: دیگر روز بامداد بحضرت سیّد رفتم، **مصطفی** را دیدم و **ابوبکر** که هردو می‌گریستند. گفتم: یارسول‌الله چه رسید شما را این‌ساعت که می‌گریید. گفت: یا **عمر** آن حکم که دی رفت و آن فداها که از ایشان ستده آمد خدا آنرا نپسندید و عتاب کرد و اینك آیت فرستاد.

«ماکان لنبیّ ان یکون له اسری حتّی یثخن فی‌الارض». قراءت **بصری** بیاءاست واسری جمع اسیر، مثل قتیل وقتلی، ای ـ «لم یکن لنبی ان یشتغل بالاسر والفدا لانّ ذلك یذهب بالمهابة یثخن» ای ـ حتّی یکثر القتل والاثخان الاکثار من القتل مشتق من الثخانة وهی الصلابة والکثافة، وقیل ـ الشدة والقوة. میگوید هیچ‌پیغامبر بر آن‌نبود که اسیر را دارد وفدا ستاند، که داشتن و فدا ستدن هیبت وحشمت ببرد تابسیار از آن اسیران می کشتند و در زمین می‌افکندند و مغلوب و مقهور خود میداشتند تا در دلهای مشرکان از پیغامبر و مؤمنان مهابت و رعب بود. **ابن عباس** گفت: این‌حکم روز **بدر** بود که مسلمانان اندك بودند و اسلام هنوز قوی نگشته بود باز که مسلمانان بسیارشدند و کار اسلام ومسلمانان بالا گرفت وقوی شد، در کار اسیران این آیت آمد: «فامّا منّا بعد وامّا فداء».

ثم قال تعالی «تریدون عرض الدّنیا». یعنی ـ المال الذّی اخذتموهم من الفداءِ سمّاه عرضاً لانه سریع الانقضاءِ قلیل الثبات. «والله یرید الاخرة» ای ـ یرید لکم ثواب الاخرة بقهرکم المشرکین ونصرکم دین‌الله. «والله عزیزحکیم» امر باثخان الکفار.

«لولا کتاب من‌الله سبق»، کتاب اینجا بمعنی حکم‌است، ای ـ لولاحکم من‌الله سبق، هم‌چنان که جائی دیگر گفت: «کتاب‌الله علیکم»، ای ـ حکم‌الله علیکم. یعنی ـ لولاحکم من‌الله سبق ان لایعذّب احداً ممن شهد بدراً مع النبی‌ص. ای ـ صابکم فیما اخذتم، من الفداءِ قبل ان تومروا به عذاب عظیم. میگوید اگر نه آنید که خدای‌حکم کرده‌است که هیچ کس را ازبدریان هرگزعذاب نکند شمارا عذاب کردی باین‌فدا که ستدید

پیش از آن که شما را بآن فرمودند. معنی دیگر **ابن‌عباس** گفت: پیش‌از مبعث **مصطفی**ص مال غنیمت و قربان و فداءِ اسیران و امثال آن حرام بود برپیغامبران و امتان ایشان، وربِ‌العزة درلوح محفوظ نبشته وحکم کرده که‌آن حلال است **محمد** را و امّت وی را، پس روز **بدر** پیش ازآن که فرمان وحکم از آسمان آمد ایشان شتاب‌کردند وفدا ستدند. ربِ‌العالمین‌گفت: اگر نه‌آن بودی‌که درلوح محفوظ‌حکم من سابق است که آن غنیمت شما را حلال است و نیز حکم کرده‌ام که هر که گناه کند وتوبه‌کند‌گناهش بیامرزم،شمارا باین‌فدا ستدن عذابی بزرگ رسیدی. وگفته‌اند این کتاب **همان** است که آنجا گفت: «کتب ربکم علی نفسه الرحمة» یعنی ـ اگر نه‌آن بودی که من رحمت خود برشما بر نبشته‌ام که برشما رحمت کنم و بیامرزم و عذاب نکنم. «لمسّکم فیما اخـذتم عذاب عظیم». **سعدبن معاذ** گفت: یا نبی‌الله، کان الاثخان فی‌القتل(۱) احبّ الی من‌استبقاءِ الرّجال. فقال رسول‌الله ـ لو نزل عذاب من السماءِ مانجا منه غیر **عمربن الخطاب** و **سعد بن‌معاذ** ثم احلّ لهم الغنائم.

فقال تعالی: «فکلوا مما غنمتم حلالاطیّباً» ـ اصبتم واخذتم من‌الکفارقهراً، ومن هیهنا للتبییّن حلالا طیّباً، لم یحلّ لغیرکم و انما کانت نار تنزل من‌السماءِ فتاکلها.

«واتقواالله ان الله غفور» غفرلکم ذنبکم، «رحیم» حیث‌رخّص لکم الغنائم.

قال‌النّبی‌ص ـ لم یحلّ‌الغنائم لمن کان قبلنا، ذلك بان‌الله رای ضعفنا وعجزنا فطیّبهالنا.

«یاایّهاالنّبی قل لمن فی ایدیکم من‌الاسری». **کلبی** گفت: این‌آیت درشأن **عباس‌بن عبدالمطلب** آمد و برادر زادهٔ وی **عقیل‌بن ابی‌طالب** و **نوفل‌بن الحارث**، و **عباس‌بن عبدالمطلب** یکی بود از آن ده مرد که مطعمان‌بودند مشرکان‌را، که بجنك **بدر** می‌شد وبیست اوقیه زر **عباس** باخود داشت ازو بستدند. **عباس** گفت: یا **محمد** آن بیست اوقیه بحساب فدا کـه از من می‌ستانند درآر. گفت نیارم که آن بقصد مسلمانان و اطعام مشرکان بیرون آوردی، آن در حساب فـدا نیارم و فدای **عقیل** و **نوفل** نیز برتواست. **عباس** گفت: یا **محمد**، ترکتنی اتکفّف قریشاً مابقیت. فقال رسول‌الله‌ص: این‌الذّهب الذّی دفعته‌الی **ام‌الفضل** مخرجك الی **بدر**؟ و قلتَ لها انّی

۱ ـ اثخن فی‌العدد = بالغ و غلظ فی قتلهم.

لاادری مایصیبنی فی وجهی هذا فان حدث لی حدث فهذالك و **لعبدالله** و **لعبیدالله** و **للفضل** و **قثم** یعنی ـ بنیه . فقال له **العباس** : و مایدریك ؟ قال : اخبرنی به ربّی . قال : اشهد انّك صادق و انّی قد دفعت الیها الذّهب ولم یطلع علیه احد الّا الله، وانا اشهد ان لااله الّاالله وانّك رسول‌الله . قال **العباس** : فاعطانی‌الله خیراً مما اخذ منی ، اعطانی عشرین عبیداً کلهم یضرب بمال کثیر مکان‌العشرین اوقیه و انا ارجوا لمغفرة من ربّی فذلك قوله : «ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً یؤتکم خیراً ممّا اخذ منکم و یغفرلکم ، » ـ قرء **ابوجعفر** و **ابوعمرو** ـ اُساری ـ وهو جمع‌الجمع . یقال ـ اسیر وجمعه اسری ، کمریض و مرضی و هالك وهلکی و جمع الجمع اُساری .

« ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً » یعنی ـ ایماناً و اسلاماً ، « یؤتکم خیراً مما اخذ منکم » من‌الفداءِ . گفته‌اند خلافت **بنی العباس** ازآن خبر است .

«ویغفرلکم‌والله غفوررحیم» ـ روی ان **العباس** کان‌یقول: انجزاحدا لوعدین وانا علی ثقة من الاخرة .

«وان یریدوا» یعنی ـ الاسری ، «خیانتك» نقض ما عهدوا معك .

«فقد خانوا الله» بالکفر والشّرك ، «من‌قبل» ای ـ من قبل‌العهد و قتل **بدر**.

« فامکن منهم » ای ـ فامکنك منهم و نصرك علیهم فهزمتهم و اسرتهم ، و المعنی ـ اِن عادوا عدنالهم .

«والله علیم» بخیانتهم حین خانوها ،«حکیم»فی‌تدبیره علیهم ومجازاته ایّاهم.

قوله : ـ «ان‌الذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی‌سبیل‌الله» ـ این صفت **مهاجران** است که با رسول خدا برخاستند و درمعرکها خودرا هدف تیر دشمن ساختند و در اعلاءِ کلمهٔ حقّ و دین اسلام کوشیدند .

«والذّین آووا و نصروا» ـ این صفت **انصار** است که رسول خدا و مؤمنانرا بخان ومانهای خود فروآوردند، پس‌آنکه دەسال رسول خدا میگفت : «من‌یووینی حتّی ابلغ کلام ربی ؟» ـ کیست که ما را مأوی دهد تا کلام خدای خود برسانم ؟ و کس اورا جواب نمیکرد ، تا ایشان بخوشدلی وصدق ایمان ودل اورا بپذیرفتند و

مؤمنانرا هریکی مأوی‌دادند وایشان‌را بردشمنان یاری دادند وبا‌ایشان‌حرب کردند. رب‌العالمین گفت : « اولئك بعضهم اولیآء بعض » ایشانند که یکدیگر را دوستان‌اند و برادران . و **مصطفی**ص گفت :«وفی کلّ دور الانصارخیر ». **ابن‌عباس** گفت : اولئك بعضهم اولیاء بعض فی‌المیراث کانوا یتوارثون بالایمان والهجرة و بالمواخاة التّی کان رسول‌اللّه‌ص یواخی‌بینهم دون‌القرابة المفردة حتّی‌نسخ بقوله: «واولوا الارحام‌بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌اللّه» . میان مهاجرت **مصطفی**ص و میان فتح **مکه** توارث میان مؤمنان بهجرت می‌بود ، **مهاجر** از **مهاجر** میراث میبرد ، اگر چه قرابت و رحم نبود وآنجا که قرابت بود و هجرت نبود میراث نبود اگرچه ایمان آورده بود در دارالشّرك . اینست که رب‌العزّة گفت :«والذّین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من‌شی»، یعنی ـ من میراث وغنیمة و فییءٍ(۱) . «حتّی یهاجروا» حکم خدای براین نسق بود تاآنکه که ناسخ آن رسید پس فتح **مکه** که : « اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض‌فی کتاب‌اللّه» وهجرت منقطع گشت و **مصطفی** گفت : «لاهجرة بعدالفتح انما هی الشّهاده».

قرائت **حمزه** ـ من وِلایتهم بکسر واو است وُ هی قرآئةٌ ردیّة فان الوَلایة انّما هی من‌الوالی و الوِلایة من الولیّ . وقد قال فی‌صدرالایة «بعضهم اولیاء بعض » اولیاء گفت نه ولاة .

« وان استنصروکم فی الدّین » یعنی ـ وان استنصروکم الذّین آمنوا ولم یهاجروا عن‌الکفار ، «فعلیکم‌النّصر الّاعلی قوم بینکم و بینهم میثاق» عهد الی مدة او موادعة فلا تغدروا .

« والذّین کفروا بعضهم اولیاء بعض » ای ـ لاتوارث بینهم وبینکم ولاولایة. والکافر ولیّ‌الکافردون‌المسلم . درین آیت تقدیم وتأخیراست، تقدیره : «والذّین آووا ونصروا اولئك بعضهم اولیــاء بعض ، والذّین کفروا بعضهم اولیاءِ بعض »این با آنست بمعنی ، پس گفت : « وان استنصروکم فی‌الدّین فعلیکم النّصر » .

«الاّ تفعلوه‌تکن فتنة فی‌الارض‌وفسادٌ کبیر »، وقیل: ـ الّاُ تفعلوه ، ای‌ـ ماامرتم

۱ ـ الفییء = الغنیمة

به‌من‌التّوارث بالایمان والهجرة، «تکن فتنة فی‌الارض». زوال نظام‌المؤمنین وتفریق کلمتهم، «وفساد کبیر» فی‌الارض‌من جهة الکفّار و سفك الدّماءِ.

«والذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌الله». این - الّذین - بدل - الّذین- پیشین است وهمان قوم‌اند - **مهاجران و انصار**، وتکرار از بهر آنست که این حکم راست و این ثواب را.

«اولئك‌هم‌المؤمنون حقاً». صدقاًحقّقوا ایمانهم‌والهجرة والجهاد و بذل‌المال فی‌دین‌الله.

«لهم مغفرة و رزق کریم» لامنّة فیه ولا تبغیض. و قیل :- «رزق کریم» لایصیر حدثا بل رشحا کالمسك.

«والذّین آمنوا من بعد»ای - من بعد نزول هذه‌الآیة، وقیل - من بعدالحدیبیة وهی الهجرة الثّانیه.

«وهاجروا و جاهدوا معکم فاولئك منکم» فی حملکم و جلتکم، «واولوا الارحام بعضهم‌اولی ببعض»ای - الاقویاءالذّین تجمعهم‌بالقرب‌رحم واحدة اوینسبون الی ابٍ واحدٍ بعضهم اولی ببعض فی‌المیراث من‌الاجانب.

«فی کتاب‌الله» ای - فی‌حکمه، و منه قوله تعالی : «کتب‌الله لاغلبنّ» ای - حکم‌الله، و قیل - فی کتاب‌الله الذّی عنده و هواللّوح المحفوظ. ومنه قوله تعالی : «الّافی‌کتاب من قبل ان نبرأها». ثمّ‌التوارث بالجهرة والاخآءِ صارت منسوخة بقوله : «واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌الله».

«انّ‌الله بکلّ شیئٍ علیم» من الفرائض و المواریث و غیر ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «یاایّهاالنّبی حسبك‌الله ومن‌اتّبعك من‌المؤمنین»، سیاق این آیت تشریف و تخصیص **عمر خطاب** است کـه .... بعهد اسلام درآمد. **مصطفی**ص او را در کنار گرفت و گفت : «الحمدلله الّذی هداك الی‌الاسلام یا **عمر**»، پس دست وی گرفت واورا پیش‌یاران بردوگفت : «بشّروا فهذا عمر قدجاءکم مسلماً»، ای یاران‌من،

بشارت پذیرید که **عمر** باسلام درآمد. **حمزه** برخاست واورا درکنارگرفت، ویاران همه شادگشتند وبشاشت نمودند و گفتند: «الحمدلله الّذی هداك الی الاسلام یا **عمر**». پس **عمر** گفت: «یارسول‌الله کم عددنا»، چند برآید عدد مسلمانان. رسول خدا گفت: «تسعةٌ و ثلاثون، و بك اتمّ الله الاربعین». چهل، کم یك کس بودیم واکنون که تو آمدی، عقد چهل تمام شد. **عمر** گفت: یارسول‌الله چرا این کار پنهان داریم وچرا این‌علم اسلام آشکارا بدرنیاریم؟ افیعبد **اللات** و **العزی** علانیة علی رؤس الخلایق ویعبدالله جلّ جلاله سرّاً کلاّ والّذی بعثك بالحقّ لایعبدالله سرّاً بعدالیوم. **عمر** دامن‌عصمت **مصطفی** گرفت واورا بیرون آورد وآن قوم که با **مصطفی** بودند ازصدّیقان همه بیرون آمدند ودوصف برکشیدند. یك صف **عمر** درپیش ایستاد ویك صف **حمزه**، همی آمدند تا به **مسجدحرام**، وکافران ومشرکان منتظرکه هم‌اکنون **عمر** سر**محمد** می‌آرد وازاسلام وی همه بی‌خبربودند. **عمر** چون روی کافران دید، تکبیر گفت‌که رعب آن‌دردلهای کافران‌افتاد وروی‌عقلهاشان سیاه گشت، آنکه گفت:

مالی اریکم کلّکم قیاما الکهل والشّبان و الغلاما

قد بعث الله لکم اماما **محمداً** قد شرع الاسلاما

واظهر الایمان واستقاما فالیوم حقّاً نکسرالاصناما

نذبّ عنه الخال و الاعماما

کفّار **قریش** آنروز چون **عمر** را بدیدند دل از دولت خویش برگرفتند وآنروز بدیدن **عمر** غمناك‌تر از آن شدند که آنروز که رسول خدا وحی آشکارا کرده بود....

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیزی است که بدست هردون همّتی افتد، درّیست که درصندوق صدق صدّیقان بدست‌آید، عبهری است که از حدائق‌حقایق عاشقان پیدا شود. غوّاصان این گوهرهریکی علی‌الانفراد، خورشید ارادت ومستقرّ عهد دولت و مقبول حضرت الٓهیّت آمدند، صفت ایشان اینست کـه رب‌العزّة گفت درآخر سورة: «آمنوا وهاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل‌الله والّذین آووا ونصروا». حکم ایشان‌اینست که «اولٓئك بعضهم اولیآء بعض»، خلقت ایشان

اینست که «اولٓئك هم المؤمنون حقاً»، ثواب ایشان اینست «لهم مغفرة ورزق کریم»، ورزق کریم آنست که خورشید وصال ازمشرق تافت، تابان شود، همه آرزوها نقد شود و زیادت بیکران شود، قصّهٔ آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل هردو بدوست نگران شود.

هر که را نور تجلّی بر دلش آید پدید
بس عجب نه گرچو **موسی** که پرو ریحان شود

۹ ـ سورة التوبة ـ مدنیة

۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **برآءة من اللّه ورسوله** » این بیزاری است ازخدا ورسول او، « **الی الّذین عاهدتم من المشرکین (۱)** » بایشان که پیمان بستید باایشان ازمشرکان. « **فسیحوا فی الارض اربعة اشهر** » [شمار را زینهار دادم تا] میروید در زمین چهارماه، «**واعلموا انّکم غیر معجزی اللّه**» وبدانید که شما خدای را در خود عاجز نیارید ، « **وان اللّه مخزی الکافرین.(۲)** » و بدانید کـه خدای خجل کننده و کم آورنده ورسوا کنندۀ مشرکان است .

« **واذان من اللّه ورسوله الی النّاس** » واین آ گاهی درایشان است ازخدا و از رسول وی بمردمان، «**یوم الحج الاکبر**» روزحج مهین، «**انّ اللّه بری من المشرکین**» که خدای بیزاراست ازمشرکان ، «**ورسوله** » ورسول اوازایشان بیزار، «**فان تبتم** » اگر باز گردید از شرك ، «**فهو خیر لکم**» آن به شما را، « **وان تولّیتم** » و اگر برگردید، « **فاعلموا انّکم غیر معجزی اللّه** »بدانید که شما نه آنید که عاجز آرید خدای را از خویشتن یا از وی پیش شید ، « **و بشّر الّذین کفروا** » و بشارت ده ایشانرا که کافر شدند ، «**بعذاب الیم.(۳)** » بعذابی دردنمای .

« **الّا الّذین عاهدتم من المشرکین** » مگر آن گروهان ازمشرکان که باایشان پیمان بسته‌اید [به **حدیبیة**] «**ثمّ لم ینقصوکم شیئاً**»وازشرطها که درعهد باشما کردند چیزی بنکاسته‌اند ، «**ولم یظاهروا علیکم احداً** » وهیچ دشمن را از آن شما ، شما را یاری نداده‌اند ، «**فاتمّوا الیهم عهدهم** » بریدایشانراپیمان که باایشان کردید، «**الی مدّتهم** تا بآن درنگ که ایشانرا نامزد کرده‌اند، « **ان اللّه یحبّ المتّقین.(۴)** » که خدای دوست دارد پرهیزکاران از بدعهدی .

« **فاذا انسلخ الاشهر الحرم** » که ماههای حرام بگذرد، «**فاقتلوا المشرکین** » مشرکانرا میکشید ارآنگاه ، « **حیث وجدتموهم** » هرجای کـه یابید ایشانرا ،

« **وخذوهم واحصروهم** » ومی گیرید و می‌پناوید ، « **واقعدوا لهم کلّ مرصد** » و ایشانرا می‌نشینید بهردیده‌ای و می‌جوئید ، « **فان تابوا** » اگرباز گردند از شرك خویش، « **واقاموا الصلوة** » ونماز را بپای دارند ، « **وآتوا الزکوة** » وزکوة دهند، « **فخلّوا سبیلهم** » ایشانرا ایمن داریدو راه ایشان بازدهید، « **ان اللّه غفور رحیم.**(٥) » که خدای آمرزکار است و بخشاینده .

« **وان احد من المشرکین استجارك** » و اگر کسی از مشرکان زینهار جوید ازین که تا درمسجد آید تا نزدیك تو آید ، « **فاجره** » زینهار ده ویرا ، « **حتی یسمع کلام اللّه** » تا بشنود سخن خدای ، « **ثم ابلغه مأمنه** » آنکه او را بجای بی بیمی وی رسان ، « **ذلك بانهم قوم لایعلمون.**(٦) » از بهر آنکه ایشان قومی‌اند که نمیدانند تا بشنوند .

« **کیف یکون للمشرکین عهد** » انبازگیرندگان با خدای چه عهد بود و چه زینهار ، « **عنداللّه و عندرسوله** » بنزدیك خدای و نزدیك رسول او ، « **الاّالّذین عاهدتم عند المسجد الحرام** » مگرایشان که باایشان پیمان‌بسته‌اید بنزدیك مکه روزحدیبیه، « **فما استقاموا لکم** » تا شمارا بروفا وشرط می‌پایند، « **فاستقیموا لهم** » شما ایشانرا برزینهار می‌پائید، « **ان اللّه یحب المتقین.**(٧) » که خدا دوست دارد باز پرهیزندگان از غدر .

« **کیف وان یظهروا علیکم** » کی بودایشانرا پیمان وایشان آنند که اگربرشما قادر شوند و دست یاوند ، « **لایرقبوا فیکم اِلاًّ ولاذمّةً** » هرگز بر شما نه آزرم خویشاوندی دارند ونه سوگند و نه زینهار ، « **یرضونکم بافواههم** » شما را بسخن خویش خشنود کنند، « **وتابیٰ قلوبهم** » ودلهای ایشان می‌سرباز زند، « **واکثرهم فاسقون.**(٨) » وبیشتر آنند ازایشان که درعلم من فاسقان‌اند که مسلمانی را هرگز نیستند .

« **اشتروا بایات اللّه ثمناً قلیلا** » بسخنان‌خدای بهای‌اندك میخرندازین‌جهان، « **فصدّوا عن سبیله** » تا از راه وی برمیگردند و میگردانند ، « **انهم ساء ماکانوا یعملون.**(٩) » بدکار که ایشان می‌کنند .

«لایرقبون فی مؤمن الّا ولاذمّة» درهیچ مؤمن نه آزرم خدای کوشند ونه زینهار ونه پیمان که نهادند، **«واولئك هم المعتدون.(۱۰)»** و ایشان‌اند که اندازه در گذارانند و پیمان شکنان.

«فان تابوا واقاموا الصلوة» واگر باز گردند ونماز بپای دارند، **«وآتوا الزکوة»** وزکوة دهند، **«فاخوانکم فی الدین»** آنگه برادران شمااند دردین؛ **«ونفصّل الایات»** وگشاده می‌فرستیم و می‌رسانیم سخنان خویش، **«لقوم یعلمون.(۱۱)»** ایشانرا که بدانند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: ـ «برآئة من‌الله و رسوله». این سورة را شش نام است: سورة التّوبة والمبعثرة والمنقرة والمثیرة والبحوث. صدوبیست ونه آیت است وچهار هزار ونود وهشت کلمت و ده هزار و چهارصد و هشتاد و هشت حرف است، وپسین سورة که از آسمان بزمین آمد در **مدینه** بیکبار تمام این سورة است.

روت **عایشة**، قالت: قال رسول‌الله صم: مانزل علیّ القرآن الّا آیة آیة وحرفاً حرفاً ماخلا سورة برآئة، و قل هوالله احد، فانهما انزلتا علیّ و معهما سبعون الف صفٍ من الملائکه. وگفته‌اند میان روز **حدیبیه** و فتح **مکه** فرود آمد. رسول خدا **ابوبکر** را به **حج** فرستاد درآن سال بامیری بر **حاج** و **علی بن ابی طالب(ع)** را بر پی وی بفرستاد، تا این سورة به **منا** روز **نحر** برخلق خواند و بچهار سخن ندا کرد: «لایدخل الجنّة الّا نفس مسلمة ولایحج بعدالعام مشرك ولایطوف بالبیت عریان ومن کان بینه وبین رسول‌الله عهد فعهده الی مدته».

در ابتداءِ این سورة «بسم الله» ننوشتند، از بهر آنکه بنزدیك **عثمان** چنان بود که انفال و برآئت یك سورة است وفصل درمیانه آنرا کرده است که قومی از **صحابه** برآن بودند که دوسورة است تامیان هردوقول جمع کرده آید، و **صحابه** این را بپسندیدند و هردو سورة را قرینتین نام نهادند. **ابی کعب** را پرسیدند که چرا

درسر این‌سورة «بسم‌الله» ننوشتند، گفت : لانها نزلت‌فی آخر القرآن و کان‌رسول‌الله یأمرنی اوّل کلّ سورة بـ : «بسم‌الله الرحمن الرحیم» ولم یأمرنی فی سورة برآئة، بذلك فضمّت الی سورة الانفال لشبهها بها . یعنی - امرالعهود مذکور فی‌الانفال وهذه نزلت بنقض العهود و کانت ملتبسة بالانفال بالشّبه فضمّت‌الیها و کتب فی‌السّبع الطول . و گفته‌اند که «بسم‌الله» زینهار است وافتتاح خیر واوّل این سورة و عیداست ونقض عهد وبرداشت زینهار ، ازین سبب این ننوشتند . ودرین سورة نه‌آیت منسوخ است چنانکه بآن رسیم ، بیان کنیم ان شآءالله تعالی و تقدّس .

قوله : «برآئة من‌الله ورسوله» . این‌آیت بآن آمد کـه مشرکان عهدی که با رسول خدا و بامؤمنان کرده بودند وپیمانی که بسته بودند، آنرا نقض کرده‌بودند. پس رب‌العالمین **مصطفی**ص را ومؤمنانرا فرمود که چون ایشان پیمان بشکستند و بحرب شما بیرون‌آمدند ، شما نیز عهدها که با ایشان کرده‌اید نقض کنید و زینهار بردارید و باین معنی آیت فرو فرستاد که « برآئة من‌الله ورسوله» ای - قد برأ الله ورسوله من اعطائهم العهود و الوفآء اذنکثوا. و برآئة رفع لانه خبر ابتداءِ محذوف، ای - هذه‌الآیات برآئة، وقیل - رفع لانه ابتداءٌ وخبره« الی‌الّذین » . ومعنی - برائة انقطاع عصمت است. میگوید : ایشانرا عصمت نماند و عهدی و زینهاری که داشتند تا امروز منقطع گشت . آنکه سخن با معاهدان گردانید ، ایشانرا گفت : « فسیحوا فی‌الارض اربعة اشهر» چهار ماه درزمین می آئید ومیروید ، چنانك خواهید از اوّل **شوال** تاآخر**محرم** ، و گفته‌اند از روز **عرفه** تادهم **ربیع‌الاخر**. واین‌معاهدان دوقوم بودند ، قومی عهد داشتند از **مصطفی** ص کم ازچهارماه ، رب‌العزة درین‌آیت بچهار ماه برد ، وقومی عهد داشتند بیش ازچهارماه ، رب‌العالمین فرمود، تا آن مدت بسر بردند ، چنانکه گفت : « فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدّتهم». و گفته اند دو گروه بودند آن معاهدان، گروهی‌کم ازچهارماه عهدداشتند وگروهی عهد داشتند امّامدتی نامزد نکرده بودند. رب‌العالمین مدّت عهد هردو گروه بچهار ماه باز آورد . و بقول بعضی مفسران، این‌تأجیل ایشانراست که نقض کردند، میگوید : این‌چهارماه دیگر ایشانرا زمان دهید وپس‌ازآن ایشانرا عهد نیست، میکشید ایشانرا ومی‌گیرید، وهرکه نقض

عهد نکرد برسرعهد خویش است و هر که خود عهد نداشت ، ازمشرکان پنجاه روز ویرا زمانست، یعنی ازدهم **ذی الحجه** تا آخر **محرم**، و گفته‌اند ابتداءِ چهارماه بیستم **ذی القعده** بود و در این سال درین روز **حج** نبود بحکم جاهلیّت و دیگر سال **حجة الوداع** بود هم **ذی الحجة** چنانکه امروز است .

« واعلموا انّکم غیر معجزی الله » ای ـ و ان اجّلتم هذه الاربعة الاشهر فلن تفوتوا الله ،« وان الله » ای ـ « واعلموا ان الله مخزی الکافرین » مذلهم بالقتل والاسر . **زجاج** گفت: که این ازخدای تعالی ضمان است که مؤمنانرا بر کافران نصرت دهد .

« واذان »، این عطف بر برائة است ، ای ـ واعلام « من الله و رسوله الی النّاس » یعنی ـ الی العرب ، « یوم الحج الاکبر » روز **عید نحر** است، بقول جماعتی صحابه چون **عمر** و **علی** و **ابن عباس** و **ابوهریره** و خلقی از **تابعین** ، و بقول بعضی روز **عرفه** است . و **حج اکبر** وقوف است بعرفه و حج اصغر عمره و اجماع است که هر که وقوف بعرفه ازوفائت شد حج از وی فائت شد، وقیل ـ الحج الاکبر القران والاصغر الافراد . قومی گفتند : آنروز را **حج اکبر** نام کردند از بهر آن که عیدهای اهل ملك ترسایان و جهودان و گبران در آن روز همه بهم آمده بود و این قول پسندیده نیست که در آن تعظیم و آئین کفر و کافران است واین روانیست و از **حج اکبر** درین هیچ چیز نیست . قومی گفتند **حج اکبر** آن روز بود وبس ، یعنی ـ اکبر من سائر الحج لماجری فیه ماهو اعزاز للاسلام واذلال من الشّرك . وقیل ـ « یوم الحج اکبر » ای ـ حین الحج ایامه کلّها کما یقال : یوم الجمل و یوم صفّین ویوم بعاث یرادبه الحین و الزمان لان کلّ حرب من هذه الحروب دامت ایّاماً کثیرة .

« ان الله بریءٌ من المشرکین » ای ـ من عهودهم ،« ورسوله » ای ـ هو ورسوله . رب العالمین درین آیت **مصطفی** را فرمود تامشرکان عرب را خبردهد درروز **حج اکبر** که خدای از ایشان بیزار است و رسول وی ، و این آن بود که **علی** ع را بفرستاد بموسم سنة تسع ، تا ازاول سورة برائة ده آیت و بقولی هشده و بقولی چهل وبقولی همهٔ سوره برایشان خواند، و **مصطفی** ص گفت: « لایبلغ عنّی الّارجل منی » وصاحب موسم آن سال **ابوبکر** بود . چون **علی** ع دررسید، گفت : امیراً جئت ام ماموراً .

فقال **علی** ع: بل‌مأموراً، ووقص علیه‌القصة، و کان **ابوهریرة** مع **علی** ع. قال **الزجاج :** السبب‌فی تولیة **علی**(ع)تلاوةالبرائةان العرب‌جرت عادتهای‌فی عقد عقودها ونقضها ان یتولّی ذلك علی‌القبیلة رجل منها و کان جایزان تقول‌العرب اذاتلاعلیها نقض العهد من‌الرّسول من هومن غیر رهطه هذا خلاف ما یعرف فینا فی نقض العهود فازاح النّبی ص العلّة فی‌ذالك، و قوله‌ص : « لایبلغ عنّی الا رجل منّی » لیس بتفضیل منه لعلی علی غیره ولکن عامل العرب علی مثل ماکان بعضهم یتعارفه من بعضهم‌کعادتهم فی عقدالحلف و حلّ العقدکان لایتولّی ذلك الا رجل منهم.

«فان تبتم» ای ـ رجعتم عن‌الکفرو اخلصتم التّوحید، « فهو خیر لکم » من الاقامة علی‌الکفر «وان تولّیتم» عن‌الایمان، « فاعلموا انّکم غیر معجزی‌الله» ای ـ لاتعجزونه هرباً. آنگه ایشانرا بعذاب آخرت بیم داد گفت : « و بشّرالّذین کفروا بعذاب الیم » آنگـه قومی را از برائة عقود مستثنی کرد ، ای ـ وقعت البرائة من‌المعاهدین النّاقضین للعهود.

«الاّ الّذین عاهدتم» این‌استثنا پیوسته‌بآنست که «ان‌الله بریٓ من‌المشرکین و رسوله » ، « الاّ الّذین عاهدتم من المشرکین ولـم ینقضوکم » من شرط العهود «شیئاً» مگرآن‌گروهان ازمشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید به**حدیبیّه** ، وازآن شرطها که درعهد باشما کردند، ازآن چیزی بنه کاسته‌اند وهیچ دشمن را ازآن شما برشما یاری‌نداده‌اند و ایشان **بنوضمره**و**بنوکنانه**اند ونه‌ماه‌ازمدّت عهدایشان را مانده بود ، رب العالمین گفت : « فاتمّوا الیهم عهدهـم الی مدتهم انّ الله یحبّ‌المتّقین » الّذین یتّقون نقض العهد.

«فاذا انسلخ الاشهرالحرم »وهی رجب وذوالقعدة وذوالحجّة و المحرّم، وقیل‌ـ هی‌الاربعةالاشهرالّتی‌هی‌مدّة التّأجیل. میگوید : چون‌مدّت‌تأجیل بسرآیدمشرکانرا بکشید هرجای که برایشان دست یابید در حلّ و درحرم ،« وخذوهم » بالاسر، « و احصروهم» ان تحصنوا، «واقعدوالهم‌کلّ مرصد» ای ـ علی کلّ مرصد، یعنی‌ـ خذوا علیهم‌الطّرق. علما را در نسخ این آیت سه قول است ، بیك قول منسوخ است بآن آیت که خدای‌گفت : فامّا منّاً بعد وامّا فداء » ولایحلّ قتل اسیر صبراً ، و بیك قول

منسوخ نیست، بل که ناسخ است این آیت را که گفت: «فامّا منّاً بعد وامّا فداءً»، فلا یوخذ من الاسیر الفداء ولا یمنّ علیهم لنما هو السیف اوالایمان. وهمچنین درقرآن صدوبیست و چهار آیت باین آیت منسوخ شده. قول سوم آنست کـه هر دو آیت محکم‌اند، همان که گفت: «اقتلوا المشرکین»، وهمانکه «فامّامنّاً بعدوامّا فداءً» والامر فی ذلك الی الایمان، «فان تابوا» عن الشّرك، «واقاموا الصلوة» المفروضة، «وآتوا الزّکوة» الـواجبة من العین و الثّمار و المواشی، «فخلّوا سبیلهم» دعوهم وماشاؤا ولا تتعرّضوا لقتلهم و اسرهم و حصرهم، «ان الله غفور رحیم» لمن تاب و آمن.

«وان احد من المشرکین استجارك» ای ـ ان طلب واحد ممّن امرت بقتلهم ان یکون فی جوارك، «فاجره»، ای ـ آمنه. «حتی یسمع کلام الله» فیتبیّن له دین الله و یقوم علیه حجّة الله ویعرف صدقك، «ثمّ ابلغه مأمنه» ای ـ فان ابی ان یسلم فردّه الی موضع امنه، «ذلك بانهم قوم لا یعلمون» ای ـ یفعل کلّ هذا لانهم جهلة لا یعلمون دین الله وتوحیده. این آیت حجّت روشن است و دلیلی قاطع بر لفظیان که گویند: الفاظنا بالقرآن مخلوقة، ومعلوم است که آن مستجیر کـه قرآن می‌شنید از لفظ رسول می‌شنید یا از لفظ صحابی و قرائت و لفظ وی سماع کرد و بجز از لفظ وی شنیدن سماع قرآن ویرا ممکن نبودی، اگر آن لفظ وقرائت که می‌شنید مخلوق است پس «حتّی یسمع کلام الله» معنی ندارد، چون خدای سماع وی کلام خودرا تحقیق کرد روشن شد ومعلوم گشت که لفظ خواننده بقرآن مخلوق نیست.

« کیف یکون للمشرکین عهد » این پیوسته است باوّل سورت و قوله: «برائة من الله ورسوله الی الّذین عاهدتم من المشرکین»، « کیف یکون للمشرکین عهد» ای ـ کیف لهم عهد، مع اضمارهم الغدر و نقضهم العهد. « الّا الّذین عاهدتم عندالمسجد الحرام » وهم الّذین استثناهم الله من البرائة و هم **بنوضمرة بن بکر** و **بنو کنانة**. و گفته‌اند: این استثناء منقطع است، ای ـ لکن من عاهدتموهم عندالمسجد الحرام «فما استقاموا لکم» علی وفاء العهد. «فاستقیموا لهم» علی الوفاء. **قتاده** گفت این عهد روز **حدیبیه** است، ومشرکان نقض آن عهد کردند و **بنی بکر** را بر **خزاعة** که خلفاء رسول خدا بودند یاری دادند. رب العالمین گفت تا ایشان بر وفای عهد

باشند، شما نیز بروفای عهدباشید چون ایشان نقض کردند و پیمان شکستند؛ قتال و حرب باایشان حلال است. «ان الله یحب المتّقین» الّذین یتّقون الغدر.

«کیف وان یظهروا علیکم» ای ـ کیف لاتقتلونهم وکیف یکون لهم عهد وهم ان یظفروا بکم ویقدروا علیکم، «لا یرقبوا فیکم» ای ـ لا یحفظوا فیکم، «الّا ولا ذمّة». الّ بنزدیك عرب قرابت است وسوگند است و عهد است، و گفته‌اند نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله، و لمّا قرئ علی **ابوبکر** الصدّیق قرآن **مسیلمة بن حبیب الحنفی الکذاب**، قال **ابوبکر**: و یحك ما خرج هذا الکلام من الّ قط فاین ذهب بکم. وفی اشتقاقه قولان: احدهما الّك الشی اذا حدّده والثّانی من الّ البرق اذا لمع. و ذمّة عهداست و پیمان واصله من الذّم، ای ـ مایخاف الذّم والعیب فیه. «لا یرقبوا فیکم الّا ولا ذمّة»، معنی ـ آنست که اگر ایشان بشما دست یابند هیچ ابقا نکنند، نه حقّ قرابت خویش بجای آرند، نه بوفای عهد و پیمان باز آیند.

«یرضونکم بافواههم» بالوعد بالایمان والطّاعة والوفآءِ بالعهد، «و تابی قلوبهم» الّا الکفر و العصیان والغدر، «و اکثرهم فاسقون» خارجون عن العهد متمردون بالکفر

«اشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً» ای ـ استبدلوا بالقرآن عرضاً یسیراً واستبدلوا الدّنیا بالاخرة وهم الّذین جمعهم **ابوسفیان** علی طعامه، وقیل ـ هم الیهود وآیات الله التوریة وهم قوم منهم دخلوا فی العهد ثمّ رجعوا عنه، «فصدّوا عن سبیله» ای ـ اعرضوا عن دینه و طاعته، «انهم سآء ما» ای ـ بئس «ما کانوا یعملون» من اشترائهم الکفر بالایمان.

«لا یرقبون فی مؤمن الّا ولا ذمّة». این مشرکان‌اند که نقض عهد کردند، و گفته‌اند جهودان‌اند. پس الّ اینجا بمعنی قرابت نتوان بود که میان عرب وجهود قرابت نیست. پس الّ اینجا خدا است جلّ جلاله والایل هوالله عزّوجلّ. قال **محمد بن الفضل**: حرمة المؤمن افضل الحرمات وتعظیمه اجلّ الطّاعات، یقول الله عزّوجلّ: «لا یرقبون فی مؤمن الّا ولا ذمّة»، «واولٓئك هم المعتدون» المجاوزون للحلال الی الحرام بنقض العهد.

«فان تابوا» [ای - اسلموا[1]] «واقاموا الصلوة و آتوا الزّكوة فاخوانكم» ای - فهم اخوانكم «فی الدّين» لافی النّسب. دين اسمی است ملّت حنيفی را ازروی شرع، امّا از روی لغت آنرا چند معنی است: یکی جزا است وقصاص، چنانكه گفت: «مالك يوم الدّين» ای - يوم الجزاء و القصاص، يقال - دنته بماصنع، ای - جزيته و كما تدين تدان. الدّين الملكة والسلطان، يقال - دنت القوم ادنيهم، ای - قهرتهم واذللتهم فدانوا، ای - ذلّوا وخضعوا، والدّين للّه انما هو من هذا. منه قوله: «ويكون الدين للّه». والدّين الحساب منه قوله تعالی: «منها اربعة حرم ذلك الدّين القيّم» ومنه قوله تعالی: «يومئذ يوفيهم اللّه دينهم الحقّ» ای - حسابهم.

«ونفصل الآيات» ای - نبيّن آيات القرآن، «لقوم يعلمون» انّها من عنداللّه. قال **ابن عباس**: حرّمت هذه الاية دمآء اهل القبلة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: - «برآئة من اللّه و رسوله». وعيد كافران است و تهديد بيگانگان، وسرانجام كفر ايشان فراق جاويدان وحسرت بيكران، درخت نوميدی بيرآمده واشخاص بيزاری بدرآمده، چه سود داردا كنون زاری، كه خدای حكم كرد به بيزاری، اينست فضيحت ورسوائی، ماتم بيگانگی ومصيبت جدائی، امروز خستهٔ زخم قطيعت، فردا سوختهٔ آتش عقوبت، امروز عذاب و خزی، «و ان اللّه مخزی الكافرين» و فردا حسرت، «اخسئوا فيها ولاتكلّمون»، امروز سياست، «اقتلوا المشركين»، و فردا زقوم و حميم و غسلين. مسكين آدمی كه پيوسته درغفلت است يادرطاعت يافترت است، نداند كه سرانجام كاروی چيست. آشنائی است يابيگانگی درغفلت و معصيت میزيد، و اين نشان بدبختی است، حرام ميخورد و بخسران دين رضا ميدهد، و اين نشان بيزاری است، درفرمان شرع سستی و بانهی حقّ ناپاكی، و اين نشان شوخی است. بيچاره آدمی بيدار آنگه شود كه نبود هرچه بودنی است، پند آنگه پذيرد كه باورسد هرچه رسيدنی است، نميداندكه هرچه كشت رستنی است،

(۱) مخصوص نسخه الف است.

وهرچه رست درودنی است، «یموت‌الرّجل‌علی ماعاش علیه و یحشرعلی‌مامات علیه».

قوله: «فاذا انسلخ‌الاشهرالحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم». درین آیت اسباب قهر دشمن و انواع معالجهٔ قتال برشمرد، یکی «اقتلوهم»، دوم «خذوهم»، سوم «احصروهم». چهارم «واقعدوا لهم کلّ مرصد». درجنگ کهین با کمینه دشمن معالجت باید تامغلوب ومقهور شود. از روی‌اشارت میگوید: درجهاد مهین با مهینه دشمن و هی‌النّفس الامّارة، انواع ریاضات و فنون مجاهدات باید تا مقهورگردد، و درین‌باب هیچ مجاهده بآن نرسد که نفس‌را ازشهوات ومألوفات بازدارد، وبرخصها وتأویلات سرفرونیارد وآنچه بروی دشخوارترو صعبتر بردست گیرد تامقهورشود. **ابوسعید خرّاز** گفت: ما درقهرنفس‌خویش چندان‌برفتیم که هرمجاهدت و ریاضت که در وسع آدمی آید، وشنیدم که‌کسی کرد، من آن کردم و بجای آوردم تاآن حدّ که شنیدم که خدایرا فریشتگانی‌اند که عبادت ایشان بردرگاه عزّت آنست که سرهای خویش بزیر کنند و پایها ببالا، روزگاری آن کردیم، این چنین مجاهدات وریاضات بانفس خود بردست گرفتیم وهنوز ازشرّ وی ایمن نشدیم. **حسن بصری** گفت: **عیسی**ع پلاس درشت پوشیدی و برگ و پوست درختان‌وگیاه زمین‌خوردی وهر کجا شب درآمدی‌هم‌آنجا بخفتی که خودرا وطنی نساخته‌بود، تامی‌آید که شبی باران می‌آمد ورعد وبرق‌وصواعق وباد سرد وسرمای سخت بود، ووی درمیان بیابان‌درآن صواعق‌بماند، از دورغاری بدید، قصدآن‌غار کرد تاآنرا پناه خودسازد، چون‌بدرغار رسید، دد بیابانی درآن‌غارخفته بود وویرا درآن‌جای‌نبود، ازآنجابرگشت و گفت: «انّ‌لابن‌آوی ماوی،ولیس‌لابن‌مریم‌مأوی»، ددبیابانی‌رامأوی است و پسرمریم را مأوی نیست. ازحضرت عزت ندا آمد که: «انا مأوی من‌لامأوی له». درهمه‌جهان ویرا خودقصعه‌ای معلوم بودکه ازآن‌آب‌خوردی روزی یکی‌را دید که بدست‌آب همی‌خورد، زان پس قصعه بگذاشت، و نیز برنداشت و گفت: خدای مرا خود قصعهٔ دادکه بوی‌آب خورم ومن‌ندانسته بودم. درخبرمیآید که روزقیامت درویشانرا بیارند وحقّ خدا ازایشان طلب کنند، ایشان گویند: مارا

درویش و بیمال آفریدی و از درویشی بحقّ تو نپرداختیم ، **عیسی** را بیارند و بر ایشان حجّت کنند که وی در دنیا آمد و بیرون شد و در دنیا ویرا ملك و مال نبود ودرگزارد حق خدای تقصیر نکرد . همچنین **لقمان** را بربردگان حجّت کنند، و **یوسف صدیق** را برنیکو رویان حجّت کنند، و **سلیمان بن داود** را برملوك و توانگران حجّت کنند .

«فان تابوا واقاموا الصلوة . . . » الآیه . حقیقت توبه پشیمانی است که در دل پدید آید ، دردی کــه از درون سینه سربرزند ، آتش خجل در دل وی افتد ، آب حسرت ازدیده فرو ریزد ، نه بینی شاخی که در یك سر آن آتش زنی ، از آن دیگر سر، آب قطره قطره میچکد . **مصطفی** ص گفت : «من اذنب ذنباً فندم علیه فهو توبة» . **فضیل عیّاض** براهزنی معروف بود ، پیوسته با صد مرد در کمین مکابره نشسته بود ، شبی برسر سنگی نماز میکرد ، ناگاه از کمین گاه غیب این تیر قهر کــه « الم یعلم بانّ الله یری ؟» برجان و دل او زدند . **فضیل** را چنان اسیر کرد که در نماز نعره بزد وبیفتاد ، کارش بجائی رسید که پیرعالمی گشت .

ای جوانمرد ، صد هزاران ماهرویان فردوس از راه نظاره دربازار کرم منتظر ایستاده‌اند مگر عاصئی از پردهٔ عصیان بیرون آید و قدم بربساط توبه نهد تا ایشان جانها ودلهارا درصدق قدم وی برافشانند وبشارت بسمع وی رسانند، که:«وبشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق عندربّهم» .

«وان احد من المشرکین استجارك ...»الایة ، اذا استجارك المشرك الیوم لاترد «حتی یسمع کلام الله» فاذا استعاذالمؤمن طول عمره من الفراق متی یمنع من سماع کلام الله و کیف یکون فی زمرة من یقول لهم : «اخسئوا فیها ولاتکلّمون»، واذاقال الیوم لاعدائه « فاجره حتی یسمع کلام الله » فان لم یؤمن بعد سماع کلامه نهی عن تعرّضه .

فقال : «ثمّ ابلغه مأمنه » تری انّه لایؤمن اولیائه غداً من فراقه و قد عاشوا الیوم علی ایمانه و وفاقه کلا ان یمتحنهم بذلك ، قال الله تعالی : « لایحزنهم الفزع الاکبر» .

ثمّ قال : « ذلك بانّهم قوم لا يعلمون » فاذا كان هذا امره فيمن لا يعلم فكيف بِرّه مع من يعلم .

ومتى نضيّع من ينيخ ببابنا و المعرضون لهم نعيم وافر

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : «**وان نكثوا ايمانهم**» از بس دروغ کنند سوگندان خویش ، «**من بعد عهدهم**» ازپس ایمان خویش، «**وطعنوا فی دینکم**» وطعن کنند وعیب گویند بسته یا گشاده [پیغامبرشما را یا] دین شما را ، «**فقاتلوا ائمة الكفر**» کشتن کنید با پیشوایان کفر ، «**انّهم لاايمان لهم**» ایشان آنند کـه ایشانرا سوگندان نیست ، « **لعلّهم ینتهون**. (۱۲) » تا مگر با پس آیند .

«**الا تقاتلون قوماً**» کشتن نکنید با قومی، «**نکثوا ایمانهم**» که دروغ کردند سوگندان خویش ، « **وهمّوا باخراج الرّسول** » و آهنگ بیرون کردن رسول کردند [ازشهرخویش]، «**وهم بدؤكم اوّل مرّة** »وایشان پیشی کرده‌اند دربد کرد، « **اتخشونهم** » می‌ترسید شما ازایشان ؟ « **فاللّه احقّ ان تخشوه** » خدا سزاوارتر است که ازو ترسید، « **ان كنتم مؤمنين**.(۱۳) » اگر گرویدگان اید .

«**قاتلوهم** » کشتن کنیدباایشان، « **یعذّبهم اللّه بایدیکم** » تاعذاب کندخدای ایشانرا بدستهای شما ، «**ويخزهم** »و کم آردایشانرا وخجل کند، «**وينصركم عليه**» و یاری دهد شما را ور ایشان ، « **ويشف صدور قوم مؤمنين**.(۱۴) » و آسانی آرد دلهای گروهی را از گرویدگان [که خسته دلان‌اند از ایشان] .

«**ويذهب غيظ قلوبهم**» وآن درد خشم که دردل دارند از ایشان از روزگار وابرد ،« **ويتوب اللّه على من يشاء**» وتوبه دهدخدای آنرا که خواهد، « **واللّه علیم حکیم**. (۱۵) » وخدای دانائی است راست دان .

«**ام حسبتم ان تتركوا** » می‌پندارید که شما را گذارند ایدر برین که شما اید؟ «**ولمّا یعلم الّذین جاهدوا منکم** »وخدای آن نیز بندیده که ایشان که اند ازشما که جهاد کنند درسبیل وی؟ « **ولم يتّخذوا** » ونه گیرند، « **من دون اللّه ولا رسوله**

ولاالمؤمنين »فرود ازخدا و رسول او و گرویدگان باو، «**ولیجة**» دوستی بیگانه نهانی، « **واللّه خبیر بما تعملون.(١٦)** »وخدای آگاه است ودانا بآنچه شمامیکنید.

«**ماكان للمشركين**»روانیست وسزانیست مشركانرا،«**ان يعمروا مساجداللّه**» كه عمّار و سكان باشند مسجدهای خدایرا، « **شاهدين على انفسهم بالكفر** » بر خویشتن گواهی دهان بكفر، «**اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند كـه آنچه كردند پیش از حج و خدمت خانه آن تباه گشت همـه و باطل، «**وفي النّارهم خالدون.(١٧)** » و فردا درآتش‌اند جاویدان.

« **انّما يعمر مساجداللّه** » در مساجد او باشد و آنرا سازد، « **من آمن باللّه واليوم الاخر** » او كه ایمان دارد بخدا و بروز رستاخیز، «**واقام الصّلوة**» ونماز بپای دارد، «**وآتى الزّكوة**» وزكوة دهد،«**ولم يخش الاّاللّه**» وجزخدای كس را خدای نخواند، «**فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين.(١٨)** » مگر كـه ایشان‌اند كه برراه راست‌اند.

«**اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام**» آب‌دادن حاج از زمزم و عمارت مسجد حرام وسدانهٔ **كعبه** می‌برابر دارید؟ « **كمن آمن باللّه واليوم الاخر** » باایشان كه‌بخدای ایمان‌آوردند وبروز رستاخیز، «**وجاهد في سبيل اللّه** » وجهاد كرد درسبیل خدای، « **لايستون عنداللّه** » یكسان‌نیستندبنزدیك‌خدای عزوجلّ، «**واللّه لايهدى القوم الظّالمين.(١٩)** » و خدای پیش برنده كار بیدادگران نیست.

« **الّذين آمنوا وهاجروا** » و ایشان كه بگرویدند و هجرت كردند، «**وجاهدوا في سبيل اللّه**» و جهاد كردند در سبیل خدا، « **باموالهم و انفسهم** » بمالهای خویش و تنهـای خویش، « **اعظم درجة عنداللّه** » ایشانند بهینهٔ خلق و بزرگ درجه‌تربه‌نزدیك‌خدای،« **واولئك هم الفائزون. (٢٠)** » وایشانند رستگاران و پیروز آمدگان.

« **يبشّرهم ربّهم** »شادی‌میكنند ایشانراخداوند ایشان، « **برحمة منه** » ببخشایشی ازوخرد ،« **و رضوان** »وخشنودی،« **وجنّات** »و بهشتهائی ،«**لهم فيها نعيم مقيم.**»(٢١) » ایشان‌راست‌در آن نازی‌پاینده،« **خالدين فيها ابداً**»جاویددرآن

همیشه، «**انّ اللّه عنده اجر عظیم**.(۲۲)» که بنزدیك خدای است مزدی بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وان نکثوا ایمانهم» ای ـ نقضوا عهودهم الّتی بینهم و بین رسول‌اللّه ص قبل اجله.

«وطعنوا فی دینکم» عابوا دینکم الاسلام. قال **الزّجاج**: الطّعن فی‌الدین نسبة النّبی ص الی الکذب و انّ القرآن غیر کلام‌اللّه و تقبیح احکام المسلمین و هذا یوجب قتل الذّمی.

«فقاتلوا ائمة الکفر». میگوید اگر عهدی که میان شماست ومیان ایشان نقض میکنند و در دین اسلام طعن میکنند و نمی‌پسندند و رسول خدای‌را دروغ زن میدارند، پس شما کشتن کنید با رؤساء ومهتران و سروران ایشان که اصل فساد و بیخ شر ایشانند: **ابوسفیان بن الحرب** و **امیة بن خلف** و **بوجهل هشام** و **عتبة بن ربیعه** و **سهیل بن عمرو** و **الحرث بن‌هشام** و **عکرمة بن ابی‌جهل**. «انّهم لاایمان لهم». بفتح الف قرائت عامّه است علی معنی جمع الیمین و تاویلها العهد، کقوله: «اتّخذوا ایمانهم جنّة». میگوید ایشانرا عهد وسوگند نیست. معنی آنست که: لاوفاء لهم بالایمان. ایشانرا در عهد وسوگند وفا نیست. و قیل ـ لاایمان لهم صادقة. بکسر الف **شامی** خواند: لاایمان لهم، ای ـ لا اسلام لهم.

«لعلّهم ینتهون» لکی ینتهوا عن‌الکفر والطّعن ویدخلوا فی‌الاسلام. پس مؤمنانرا برقتال تحریض کرد، گفت: «الاتقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم» ـ نقضوا العهود وحنثوا فی‌ایمانهم! این نقض عهد آن بود که **بنی‌بکر خزاعة** را یاری دادند واین **بنوبکر** قومی بودند که درعهدوامان **قریش** بودند، و **بنوخزاعة** درعهد و امان رسول خدا بودند، و پیش از مبعث رسول میان ایشان پیوسته عداوت بودی که **بنوخزاعة** یکی‌را از **بنوبکر** کشته بودند و بآن سبب **بنوبکر** عداوت و کینه در دل داشتند، چون صلح افتاد روز **حدیبیه** میان رسول خدا ومیان‌ایشان، همه‌ازیکدیگر ایمن‌شدند. رسول خدا به **مدینه** باز شد ومکّیان به **مکه** باز شدند وسلاح بنهادند.

روز کاری بر آمد، و این **بنوبکر** از **ابوسفیان** و **عکرمه** و **صفوان** یاری خواستند تا با **خزاعه** جنگ کنند، ایشان یاری دادند و از **خزاعه** قومی کشته شدند. پس رب‌العالمین **مصطفی** را خبر داد که ایشان نقض عهد کردند و با **خزاعه** که در عهد و امان شما بودند قتال کردند، شما نیز با ایشان قتال کنید، اینست که خدای گفت: «الا تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و همّوا باخراج الرّسول» ای - بقتل **محمد** حین خلوا وایتمروا به فی **دارالندوة** علی ماسبق ذکره فی قوله: «واذیمکربك الّذین کفروا»، و گفته‌اند: «وهمّوا باخراج‌الرسول» جهودان **قریظه** اند که بارسول خدا عهد داشتند وروز **احزاب** نقض عهد کردند و **بوسفیان** ومشرکان **مکه** را یاری دادند، وهمّت کردند که رسول خدارا از **مدینه** بیرون‌کنند، تارب‌العالمین کید ایشان باطل کرد و مسلمانانرا روز **احزاب** نصرت داد و جهودان مقهور گشتند ومغلوب. و قیل - همّت **قریش** یوم **الحدیبیة** بان یدخلوا **محمداً** مکة للحج ثمّ یخرجوه قبل ان یتم الحج استخفافاً به.

«وهم بدؤکم» بالقتال، «اوّل مرّة» حین قاتلوا خلفاءکم. **خزاعه** میگوید: چون ایشان خلاف کردند رخصت یافتید بقتال که خدای پیش ازاین گفته بود: «لاتقاتلوهم عندالمسجدالحرام حتّی یقاتلوکم فیه». میگوید: اکنون که ایشان قتال کردند رخصت یافتید قتال کنید و از یشان مترسید. «اتخشونهم» فلاتقاتلونهم، ازایشان می‌بترسید که باایشان قتال نمیکنید، «فاللّه احق ان تخشوه» و خدای سزاتر که از عذاب و عقوبت وی بترسید، «ان کنتم مؤمنین» مصدّقین بعذابه و ثوابه.

«قاتلوهم یعذّبهم‌اللّه بایدیکم» ای - یقتلهم بسیوفکم ورماحکم، «و یُخزهم» ویذلّهم بالفقر والاسر، «ینصرکم‌علیهم» ای - ان تقاتلوهم فالظّفر لکم، وعده‌ای‌است که خدای تعالی مؤمنانرا داد بنصرت.

«ویشف صدور قوم مؤمنین» یعنی - **بنی‌خزاعه**، ایشانرا شفا دهد از آنچه در دل دارند از **بنی‌بکر**، «ویذهب غیظ قلوبهم» حزنها و کربها بما فعل بهم. این دلیل است بر تثبیت نبوت **مصطفی** و صدق رسالت وی، چنانکه بگفت و خبر داد

چنان آمد و خلاف آن نبود.

«ویتوب الله علی من یشآء» من المشرکین، **کابی سفیان** و **عکرمة بن ابی جهل** و **سهیل بن عمر** وهداهم للاسلام. «والله علیم حکیم».

«امحسبتم» یعنی - احسبتم «ان تترکوا ولمّا یعلم الله» - الف صلت است، یعنی - ولم یعلم الله. گفته‌اند که این خطاب بامؤمنان است، قومی که فرمان، بقتال ایشان را، دشخوار آمد و کراهیّت داشتند. رب العالمین گفت: احسبتم ان تترکوا علی الایمان فلاتؤمروا بالجهاد؟! **ابن عباس** گفت: خطـاب بامنافقان است. ای - احسبتم ان تترکوا ایّها المنافقون علی ماانتم علیه من التّلبیس و کتمان النّفاق؟ می‌پندارید که شمارا باتلبیس و کتمان نفاق فروگذارند بلامجاهدة و لابرآئة من المشرکین؟! اینست خلاصهٔ سخن.

«ولمّا یعلم الله» این علم بمعنی رؤیت است، ای - ولم یر منکم مجاهدة و نیّة صادقة، «ولم یتّخذوا» یعنی - ولم یر الذین لم یتّخذوا بینهم و بین الکافرین دخیلة مودّة. معنی آیت آنست کـه شما را چنین فرونگذارند، نه مؤمنانرا برایمان مجرّد و نه منافقان را بر کـتمان نفاق تا قتال برشما فریضه کنند، وخدای بیند از شما که منافق کیست و موافق کیست، وبیبند که با خدای و رسول و مؤمنان دوستی، که دارد و با منافقان که دارد، وخدای درازل بعلم قدیم خود دانا بود، دانست که موافق کیست ومنافق کیست، خواست که ایشان عمل کنند بروفق علم وی تا ایشانرا بآن عمل جزادهد، اگرخیرکنند ایشانرا ثواب دهد واگرشر کنند ایشانرا عقوبت دهد، چنان که «لیجزی الّذین اساؤا بماعملوا و یجزی الّذین احسنوا بالحسنی.»

«ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجدالله». این درشأن **بنی عبدالدّار** آمده است که ایشان ولاة و سدنهٔ **کعبه** بودند، طمع میداشتند کـه ایشانرا از بهر سدانت دارند تابر شرك خویش می‌باشند واز ایشان آزرم دارند. رب العالمین گفت: «ماکان للمشرکین» ای - مایحلّ وماینبغی لهم، «ان یعمروا» یعنی- ان یاهلوا، «مساجدالله».

و گفته‌اند درشأن **عباس بن عبدالمطلب** آمد که روز **بدر** مسلمانان اورا تعییر کردند وعلی الخصوص **علی بن ابیطالب** درین باب تغلیظ کرد بر آن کفر که داشت و

شرك كه برزيد و قطيعت رحم كه كرد ، **عباس** گفت : مالكم تذكرون مساوينا ولاتذكرون محاسننا ؟ فقال له علي : الكم محاسن؟ فقال : نعم، انّا لنعمر المسجدالحرام ونحجب الكعبة و نسقى الحـاجّ و تفكّ العانى ، فانزل‌الله ردّاً على‌العبّاس : « ماكان للمشركين ان‌يعمروا مساجدالله » . **مكى و بصرى** «مسجدالله» خوانند وبآن **كعبه** خواهند در آيت ديگر « انّما يعمر مساجدالله » ، عامهٔ قرّآءِ سبعه « مساجدالله » بجمع خوانند . مردى به **عكرمه** گفت: اتقول«ان‌يعمروا مساجدالله» وانماهومسجد واحد ؟ فقال **عكرمة** : انّ **الصفا و المروة** من مساجدالله . وعمارةالمسجد دخوله و القعود فيه ، وقيل ـ عمارته رفع بنائه واصلاح ما استرمّ منه ، و قيل ـ عمارته التّعبد فيه و الصلوة و الطواف .

« شاهدين على انفسهم بالكفر » ـ شاهدين نصب على‌الحال ، اى ـ ماكانت لهم عمارة **المسجدالحرام** فى حال اقرارهم بالكفر . و اين آن بود كه در طواف ميگفتند : لاشريك لك الّا شريك هولك فملكه و ما ملك ، و قيل : اذكذّبوا **محمداً** فقد شهدوا على انفسهم بالكفر .

«اولئك حبطت اعمالهم» اى ـ كفرهم اذهب اعمالهم « وفى‌النّارهم‌خالدون» دائمون .

«انّما يعمر مساجدالله» بزيارتها و القعود فيها ، «من آمن‌بالله و اليوم‌الاخر» اى‌ـ البعث‌والنّشور، «واقام‌الصلوة و آتى‌الزّكوة»«ولم‌يخش‌الّاالله» اى ـ ولم‌يعبدالّاالله ، قيل:«ولم‌يخش‌الّاالله» يعنى‌فى‌عبادةالله والايمان، واقام‌الصلوة وايتاء الزّكوة فلايترك ذلك لخشية احـد ، ولكن يخشى‌الله ، فيقيم ذلك كلّه ، و المعنى الاية : انّ من كان بهذه الصفة فهو من اهل عمارة المسجد .

«فعسى اولئك ان يكونوا من‌المهتدين» عسى من‌الله واجب، وقيل ـ «عسى» راجع الى المؤمنين ، اى ـ هم بهذاالعمل على رجاءِ الجنّة . روى **ابوسعيد الخدرى** قال : قال رسول‌اللّه‌صم : « اذارأيتم الرّجـل يعتادالمسجد» ، و روى « يتعاهدالمسجد فاشهدوا عليه بالايمان، قال‌الله :«انما يعمرمساجدالله من آمن‌بالله واليوم‌الاخر» . وعن **ابى‌هريره** قال : قال رسول‌اللّه‌صم : « من غدا الـى المسجد وراح اعدّالله له نزلاً من

الجنّة كلما غدا اوراح». وعن **جابر** عن النبی‌ص قال: «المساجد سوق من اسواق‌الاخرة فمن دخلها کان من ضيف‌الله فجزاءه المغفرة و تحيّته الکرامـة، عليکم بالارتاع». قالوا يارسول‌الله وماالارتاع؟ قال:«الدعاء والرغبة الی‌الله»، وعن **عثمان بن عفان**، قال: سمعت رسول‌الله‌ص يقول: «من بنی‌لله مسجداً بنی‌الله له مثله فی‌الجنّة».

«اجعلتم سقاية الحاج». اين خطاب با **بنی هاشم بن عبدالمطلب** است، و «عمارة المسجد الحـرام» با **بنی‌عبدالدار** است، سقاية **بنی‌هاشم** داشتند و عمارة **بنی‌عبدالدار**. ميگويد: آب‌دادن حاج از زمزم. وقيل: کانو يسقون الحاج‌الشّراب والعسل والسّويق والماءُ، شراب‌دادن حاج وسدانة **کعبه** می‌برابر کنيد باايمان آنکس که ايمان آورد، يعنی ـ کايمان من آمن بالله؟ کقوله: «ولکنّ البرّمن آمن بالله» ای ـ ولکنّ البرّ برّ من آمن بالله.

«لايستوون عندالله» ـ ميگويد برابر مکنيد، که ايشان نزديك خدا هر دو يکسان نه‌اند. روی عن **النعمان بن بشير**: ان رجلاً قال: ماابالی ان‌لااعمل عملاً بعد الاسلام الّا ان اعمر **المسجدالحرام**، وقال‌الاخر: ما ابالی ان‌لا اعمل عملا بعدالاسلام الّا ان اسقی الحاج. وقال‌الاخر: الجهاد فی‌سبيل‌الله افضل ممّاقلتم، فرجز بهم **عمر**، فقال: لاترفعوا اصواتکم عند منبر رسول‌الله و ذلك يوم الجمعة. قال فصلّينا الجمعة و دخلنافيه فنزلت: «اجعلتم سقاية الحاج...» الاية. ودرشواذّ خوانده‌اند: «اجعلتم سقاة الحاج وعمرة المسجدالحرام»، يقال: ساقٍ و سُقاةٍ مثل قاضٍ وقضاةٍ، و عامرٍ وعمرةٍ مثل کافرٍ و کفرةٍ. ميگويد: آب دهان حاج و خدمتکاران **کعبه** می‌برابر کنيد با ايشان که ايمان آوردند بخدا وروز رستاخيز وجهاد کردند؟

«لايستوون عندالله والله لايهدی‌القوم الظالمين» لايرشدهم، «الذّين آمنوا وهاجروا...» الاية. مشرکان **قريش** جهودان را گفتند: نحن سقاة و عمّار المسجدالحرام، افنحن افضل ام **محمد** و اصحابه؟ فقالت لهم‌اليهود عناداً للنّبی‌ص و للمسلمين: انتم افضل. فانزل‌الله تعالی: «الذّين آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبيل‌الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله» من الذّين افتخروا بعمارة البيت وسقی‌الحاج.

«واولئك هم الفائزون» الظافرون بالامانیّ .

« یبشّرهم » عامّهٔ قرّآء بتشدید خوانند مگر **حمزه** کـه وی تنها بتخفیف خواند . یقال : بشّرته فابشروا ستبشر و بشّرته فتبشّر و البشارة بفتح البآءِ مصدر و بکسر البآء اسم یستعمل فی الخبر واستعماله فی الشّر مجاز، وقیل یستعمل فیها حقیقةً . و بدان کـه در قرآن سه قوم را بشارت دادند بعذاب و عقوبت ، و ده قوم را بشارت داده‌اند بثواب ورحمت . امّا ایشانرا که بشارت‌داده‌اند بعذاب: یکی مشرکانند چنانکه گفت : « بشّر الّذین کفروا بعذاب الیم » ؛ دیگر منافقان‌اند : « بشّر المنافقین بانّ لهم عذاباً الیماً » ؛ سدیگر قوم مانعان زکوة‌اند : « والّذین یکنزون الذّهب والفضّة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشّرهم بعذاب الیم » . امّا آن ده نفر که بشارت ایشان بکرامت ومثوبت است: مؤمنان‌اند چنانکه خدای گفت :« وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً » ،« وبشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق » ؛ دوم محسنان‌اند :« وبشّر المحسنین »؛ سوم منیبان‌اند :« وانابوا الی الله ولهم البشری » ؛ چهارم مخبتان‌اند : « وبشّر المخبتین » ای - المتواضعین؛ پنجم اولیاء و دوستان‌اند : « الا ان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون » ، قوله « لهم البشری فی الحیوة الدّنیا و فی الاخرة » ؛ ششم مستقیمان‌اند در راه حقّ : « انّ الّذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکة الاّ تخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنّة » ؛ هفتم مستمعان کلام حقّ‌اند:« فبشّر عبادی الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه » ؛ هشتم متّقیان‌اند : « لتبشّر به المتّقین » ؛ نهم صابران‌اند : « و بشّر الصّابرین » ؛ دهم مجاهدان‌اند در سبیل خدا : « یبشّرهم ربّهم برحمة منه و رضوان » ـ درین جهان ایشانرا خبر میدهد که در آن جهان چه ساخته ازبهر ایشان ، رحمت ورضوان ونعیم وجنان و کرامت جاودان .« خالدین فیها ابداً » دائماً سرمداً ، الابد، الدّهر المستقبل من غیر آخر قطّ الماضی و جمع الابد آباد وابید . یقال : لاافعل ابدا الابید وابدا الاباد و ابدالابدین . « انّ الله عنده اجر عظیم » لاینقطع .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم . . . » الآیة . یك قول آنست که اینان اهل بدعت و اهواء اند که کتاب خدا وسنّت **مصطفی** واپس داشتند

وآنرا سست دیدند، وصواب دید رأی خویش و مستحسنات عقول فرا پیش داشتند و بچشم تعظیم در آن ننگرستند تااسیر تهمت و شبهت گشتند، نه اعتقاد بر بصیرت دارند نهسخن بر بیّنت نهطریق کتاب و سنّت، راست چون درختی که بیخش بدعت، ساقش ضلالت، شاخش لعنت، بر گش عقوبت، شکوفه‌اش ندامت، میوه‌اش حسرت، فرمان است از درگاه عزّت بحکم این آیت: «فقاتلوا ائمة‌الکفر». این درخت ازبیخ برآرید و اصل این شاخها ببرید، امامان کفر و بدعت را زینهار مدهید و ازایشان هرگزایمن مباشیدکه ایشان دزدان‌اند وشما پاسبان. دزد پاسبان‌را کی دوست دارد و از وی کی ایمن‌باشد؟! ائمة الکفر باین قول‌که‌گفتیم **بشرالمریسی** است بادین‌تلبیسی و طریق ابلیسی، شیطان‌الطّاق آن زراق باتفاق **بُسر** بود واوکه قرآنرا مخلوق، گفت، برای و مراد **جعددرهم** که فردا در دوزخ با **فرعون** خواهد بودبهم؛ **غیلان** قدری که وی زنده کرده است دین‌گوری؛ **جهم‌صفوان** که دردین بوی اقتدا کردن نتوان. این مبتدعان و پیشروان کفر و ضلالت در آخر عهد صحابه پدید آمدند و فتنها دردین آشکارا کردند و روی از منهج راستی برتافتند تارب ّ العزّة قومی را از پیش‌روان اهل‌سنّت برایشان مسلّط کرد. چون **عبدالله‌بن‌عمر** و **عبدالله‌بن‌عباس** و مانند ایشان تاآن بدعتها نفی‌کردند و بتیغ **کتاب** و **سنت** بیخ جدال و بدعت ببریدند و متون احادیث‌پیغامبر(ص)بسلاسل اسناد مقیّد داشتند و حقّ از باطل جدا کردند وفرزندان خودرا وصیّت کردندکه برایشان سلام‌مکنید وچون بمیرند برایشان نماز مکنید. **پیران طریقت** گفته‌اند: گناه اهل سنّت بعفو نزدیکتر است از طاعت مبتدع بقبول.

«قاتلوهم یعذّبهم‌اللهبایدیکم ویخزهم و ینصرکم علیهم». سماع‌نصرت بارقتال برایشان سبك کرد و وعدهٔ ظفر کار خطرناك بر ایشان خوش کرد. اینست سنّت خداوند جل جلاله که برهرتکلیفی تخفیفی داشته وبا هرعسری یسری روان کرد.

«ویشف صدورقوم مؤمنین» هر کسی را باندازهٔ بیماری وی شفا داد، یکی بیمار از کید شیطان، شفاءِ وی در قهر دشمن است؛ یکی بیمار از شهوت نفس، شفاءِ وی درقهر نفس؛ یکی بیمار از تاریکی دل، شفاءِ وی در نور معرفت است؛ یکی بیمار

از محبّت ، شفاءِ وی در مشاهـده است . **جعفربن‌محمد** ازاینجا گفته است : « لبعضهم شفاءالمعرفة و الصفا ، و لبعضهم شفاء التّسليم والرضا ، و لبعضهم شفاء التوبة والوفا و لبعضهم شفاء المشاهدة واللّقا .

« ام حسبتم ان تتركوا . . . » الآية ، من ظنّ انه يقنع منه بالـدّعوى دون التحقيق بالمعنى فهو على غلط من حسابه . كار حقیقت معنی دارد نه صورت دعوی، همواره مال اندر دست منکر باشد وباد اندر دست مدعی، وبحکم شرع منکررا قول قول است ومدعی اگر بیّنت‌ندارد قولش هذیان ، دنیای خسیس بدعوی نتوان‌یافت ، حقیقت حق بدعوی کی‌توان یافت ، آنچه زیر حکم مخلوق درآید بدعوی حاصل نیاید ، پس آنچه خود در حکم مخلوق نیاید بدعوی کی حاصل آید .

پیرطریقت گفت : الّهی ! اگر این آه از ما دعوی است سزای آنی ، ور لاف است بجای آنی ، ورصدق‌است وفای آنی ؛ الّهی ! اگر دعوی است سخن راست‌است، ور لاف است ناز راست است، ورصدق است کار راست‌است، اردعوی‌است نه بیداد است ور لاف است ازآن است کـه دل شاد است ، ورصدق است ازتاوان آزاد است ؛ الهی ! تودانی که کدام است ، اگر دعوی بر کرم عرض کنی نازمرا ضرورت است .

قوله : « وما كان للمشركين ان يعمروا مساجدالله » عمارت مسجد درعبادت متعبّدان است واخلاص مخلصان ، ومشرك نه درشمار متعبّدان‌است نه درعمار مخلصان، عمارت مسجد کار مؤمنانست وعادت ایشان . خدای‌میگوید : « انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الآخر » . و گفته‌اند مساجد اعضاءِ بنده است کـه بوقت سجود بر زمین نهاد ، وعمارتش آنست که آنرا بادب شرع دارند وبزیور حرمت بیارایند، و هـرگز پیش مخلوق از بهر دنیا برزمین ننهند وجز خدایرا جل جلالـه استحقاق سجود ندانند .

پیرطریقت گفت : الهی ! از سه چیز که دارم دریکی نگاه کن : اول سجودی که جز ترا ازدل‌نخاست ؛ دیگر تصدیقی که هرچه گفتی گفتم که راست ؛ سه‌دیگر چون باذکرم خاست دل وجان جز ترا نخواست .

آنگه ازسرانجام کار مؤمنان‌ودرجات ثواب‌مخلصان خبرداد ، گفت : « يبشّرهم

ربّهم برحمةٍ منه و رضوانٍ وجنّات». بشارت بردو قسم است : یکی بواسطهٔ ملك در آخر عهد دنیا که بنده روی بآخرت نهد بشارت دهد کـه : « الّاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون »؛ یکی بیواسطهٔ قول ملك جلّ جلاله درانجمن قیامت بوقت محاسبت « یبشّرهم ربّهم برحمة منه »؛یکی را بشارت بود بنعمت جنّت؛ یکی را بشارت بود بـدوام مشاهدت وراز ولی نعمت وشتان ماهما ، و یقال : یبشّر العاصی[بالرّحمة ویبشر المطیع بالرضوان ویبشّر کافةالمؤمنین بالجنات فقدم العاصی [۱]] بالذکر لالتقدیم العصاة علی المطیعین لکن لضعفهم والضعیف اولی بالرفق من القوی؛ ویقال : « یبشّرهم ربّهم برحمة منه » ، عرفهم انهم لم یصلوا الی ماوصلوا من الدرجات بسعیهم و طاعتهم ولکن برحمة و صلوا الی طاعتهم لا بطاعتهم و صلوا الـی نعمتهم . قال رسول‌الله (ص) « ما منکم من احـدٍ ینجیه عمله » قالوا : ولا انت یا رسول‌الله ؟ قال : « ولاانا الّا ان یتغمّدنی الله برحمته » ، والله هوالغفور الرحیم .

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید ، « **لاتتّخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء** » پدران خویش و برادران خویش بدوستی مگیرید ، « **ان استحبّوا الکفر علی‌الایمان** » اگر ایشان می دوست دارند کـه کفر بگزینند برایمان ، « **و من یتولهم منکم** » وهرکه ایشانرا بپذیرد بدل وبدوست گیرد ازشما کـه‌مؤمنان‌اید ، « **فاولئك‌هم‌الظالمون** .(۲۳) » از بیدادگران است [ومشرکان] هم چون ایشان .

« **قل** » [پیغامبر من]گوی ، « **ان کان آباؤکم وابناءکم** » اگر چنان است که پدران شما و پسران شما ، « **واخوانکم وازواجکم** » و برادران شما وجفتان شما ، « **وعشیرتکم** » وخویشاوندان شما ، « **واموال اقترفتموها** » ومالهای گرد کردهٔ شما ، « **وتجارة تخشون کسادها** » و بضاعتی کـه دارید تجارت را که در آن ازکاسدی میترسید ، « **ومساکن ترضونها** » و مسکنهای ساخته کـه پسندید ، « **احبّ الیکم** » اگر چنان‌است که این همه‌دوست‌تر است‌بشما ، « **من‌الله ورسوله** »

(۱) منحصر به نسخه الف است .

از خدا و رسول وی ، « **وجهاد فی‌سبیله** » و کوشیدن با دشمن وی از بهر وی ، «**فتربصوا** »چشم‌میدارید ،«**حتی یأتی‌الله بامره**» تا آنکه که‌خدای کارخویش آرد وفرمان خویش بسر شما ،«**والله‌لایهدی‌القوم‌الفاسقین** . (۲٤)» وخدای پیش‌برنده وراه نمای کار فاسقان نیست .

« **لقد نصرکم‌الله** » نهمار یاری کرد خدای شمارا ، **فی مواطن کثیرة** » در جایگاهها فراوان، « **ویوم‌حنین اذاعجبتکم کثرتکم** » روز حنین خوش آمد شما را اول انبوهی شمارا ، « **فلم تغن عنکم شیئاً** » آن انبوهی شمارا سود نداشت وبکار نیامد ، « **وضاقت علیکم الارض** » وتنگ گشت برشما زمین ازتنگ دلی وتنگ کاری ، « **بمارحبت** » زمین بدان فراخی ، « **ثمّ ولّیتم‌مدبرین** .(۲۵) » آنکه بر گشتید بهزیمت پشت بداده .

« **ثم انزل‌الله سکینته** » آنکه فرو فرستاد خدای آرام آشنائی خویش ، « **علی رسوله وعلی المؤمنین** » بررسول خویش وبرگرویدگان ، « **وانزل‌جنوداً لم تروها** » وفروفرستاد سپاهی‌ازفریشتگان شما نمیدیدید ،«**وعذّب الّذین کفروا** و عذاب کرد کافرانرا ، « **وذلك جزآء الکافرین**. (۲٦)» و خود آن بود سزای کافران .

« **ثم‌یتوب‌الله من بعدذلك**» وپس‌از آن توبه میدهد خدای،«**علی من‌یشاء**» آنرا که میخواهد از ایشان ، « **والله غفور رحیم** .(۲۷) » و خدای آمرز کاریست مهربان .

« **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید،« **انّما المشرکون نجس**» مشرکان‌پلیدند، « **فلایقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا**» مبادا که درمسجد حرام آیند بعدازین سال ، « **وان خفتم عیلة** » و اگر می ترسید از درویشی ، « **فسوف یغنیکم‌الله من فضله ان شاء** » مگر که خدای شما را بی نیاز کند بفضل خویش اگرخواهد ، « **ان الله علیم حکیم** .(۲۸) » که‌خدای دانائیست راست دان .

« **قاتلوا الّذین لایؤمنون بالله ولاباليوم الاخر** » کشتن کنید باایشان که بنمی‌گروند بیکتائی‌خداوندوبروز رستاخیز ، «**ولایحرّمون ما حرّم‌الله ورسوله**»

و حرام نمیدارند آنچه حرام کرد خدای و رسول او ، « **ولایدینون دین‌الحق** » و دین اسلام نمیدارند و نمی پذیرند ، « **من الّذین اوتوا الکتاب** » از اهل کتاب از جهودان و ترسایان و صابیان ، « **حتی یؤتوا الجزیة عن ید** » تا آنگه که گزیت دهند ازدست خود نقد ، « **وهم صاغرون .(۲۹)** » وایشان خوار وکم آمده .

« **وقالت الیهود** » جهودان گفتند ، « **عزیر بن‌الله** » که عزیر پسر خداست ، « **وقالت النصاری** » ترسایان گفتند ، « **المسیح بن‌الله** » که مسیح پسر اوست ، « **ذلک قولهم بافواههم** » این چیز آنست که بزبان میگویند ، « **یضاهؤن** » راست برابر دارند و هم سخن ، « **قول الّذین کفروا من قبل** » با کوران که پیش ازیشان بودند ، « **قاتلهم‌الله** » لعنت بادازخدای برایشان ، « **انی یؤفکون .(۳۰)** » چون می‌بر گردانند ایشان را جهودان را ازحقّ .

« **اتّخذوا احبارهم** » جهودان گرفتند دانشمندان خویش‌را ، «**و رهبانهم** و ترسایان راهبان خویش را ، «**ارباباً من‌دون‌الله** » ایشانرا بخدائی گرفتند فرود از خدای ، « **والمسیح بن مریم** » و عیسی مریم را هم چنین ، «**وما امروا** » و نه فرمودند ایشانرا ، «**الّا لیعبدوا الهاً واحداً**» مگر که خدای پرستند یگانهٔ یکتا ، « **لااله‌الّاهو** » نیست خدائی جزاو ، « **سبحانه عمّایشرکون .(۳۱)** » پاکی ویرا از آنچه انبازباوی میخوانند .

« **یریدون** » میخواهند ، «**لیطفئوا نورالله** »که نورخدای وچراغ اوبکشند، «**بافواههم**» بباددهنهای‌خویش، « **یأبی‌الله** » وابامیکند خدای،« **الّاان‌یتمّ‌نوره** » مگرتمام کند نورخود وافروخته داردچراغ، « **ولوکره الکافرون .(۳۲)** » وهرچند دشوارآید کافرانرا .

« **هوالّذی ارسل رسوله بالهدی** » اوآنست که بفرستاد رسول خویش را **محمد** براه نمونی ، « **ودین‌الحقّ** » و دین راست ، « **لیظهره** » آنرا تا آن را زبردارد و پیروز آرد ، « **علی‌الدّین کلّه** » بر همهٔ دینهای دیگر ، « **ولوکره المشرکون .(۳۳)** » وهرچند که دشوارآید مشرکانرا .

النوبة الثانيه

قوله تعالی : « یا ایّها الّذین آمنوا لا تتّخذوا آباء کم » ـ این آیت در شأن قومی آمد که بهجرت آمده بودند و موالاة داشتند با برادران به **مکه** در دارالشرك و ایشان دست می افکندند و درخبرها ایشان می گرائیدند، ربّ العالمین ایشانرا از آن نهی کرد و ایشان را بیم داد، گفت : «ومن یتولّهم منکم» یا معشر المسلمین بعد نزول هـذه الایة ، « فاولئك هم الظّالمون » ای ـ من یتولّی المشرك فهو مشرك لانّه رضی بشرکه. وقومی از مسلمانان در **مکه** بماندند، از بهر عیال خویش وپیوند که داشتند هجرت نکردند و می گفتند : اگر ما یکبارگی از فرزندان وخویشان خود ببریم صنایع و اسباب ما خراب شود و مالی که بکسب بدست آورده‌ایم ضایع شود و فرزندان و کودکان ضعیف و بیکس بمانند ، در شأن ایشان این آیت آمد : « قل ان کان آباؤکم وابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم » . قرائت **بوبکر** از **عاصم** «وعشیراتکم» بالف است ، و اقتراف اکتساب است :

«واموال اقترفتموها» ای ـ اکتسبتموها» به **مکه** «وتجارة تخشون کسادها» ان یبقی علیکم فلاینفق، وگفته‌اند : «وتجارة تخشون کسادها» یعنی البنات الایامی اذا کسدن عند آبائهن ولم یخطبن .

«ومساکن ترضونها» ومنازل تعجبکم الاقامة بها، «احبّ الیکم» ان تهاجروا الی الله والی رسوله بالمدینة .

«فتربّصوا» ای ـ توقّعوا وانتظروا «حتّی یأتی الله بامره» ـ این برسبیل وعید گفت . یعنی ـ که اگر آن همه دوستر میدارید ازهجرت به **مدینه** ازبهر خدای ورسول صبر کنید ومنتظر فرمان خدای باشید، یعنی ـ عذاب این جهانی وهو القتل ، یاعقاب آن جهانی . وگفته‌اند : امراینجا فتح **مکه** است ، بتهدید باایشان میگوید: «فتربّصوا» مقیمین بمکّة « حتّی یأتی الله » بفتح مکّة فیسقط فرض الهجرة . « والله لایهدی القوم الفاسقین» تهدید لهاؤلاء بحرمان الهدایة .

«لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة» ـ فی الخبر انّ المواطن الکثیرة التّی نصرالله فیها النّبی و المؤمنین ثمانون موطناً . الوطن والموطن ـ مکان الاقامة . «ویوم حنین»

یعنی و نصر کم فی یوم حنین. گفته‌اند: **حنین** و **اوطاس** و **هوازن** هر سه نام غزاست، **هوازن** نام قبیله و **حنین** و **اوطاس** نام جایگاه. **حنین** وادیی است میان **مکه** و **طائف**، وقصه آنست: چون **مکه** گشاده شد و مکیان مسلمان شدند، دو قبیله بماند از عرب که ایشان‌را قوّتی‌وشوکتی عظیم‌بود، مردان‌مبارزجنگی، یکی **هوازن** و دیگر **ثقیف**. ایشان بایکدیگربیعت کردند وباهم‌افتادند چهارهزارمرد مقاتل، و امیر **هوازن**، **مالك عوف** بود، امیر **ثقیف**، **کنانة بن عمرو**، خبر برسول خدا آمد که ایشان سازجنگ میکنند وحربها تدبیرمیسازند، رسول‌اسباب حرب بساخت وبا دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد، ده‌هزار **مهاجر** و **انصار** و دوهزار که از**مکه** باوی برخاستند، آمدند تا بوادی **حنین**، مردی گفت: از جملهٔ مسلمانان نام وی **سلمةبن‌سلامه** چون لشکر اسلام فراوان دید وانبوه: والله یا رسول‌الله لانغلب‌الیوم من کثرة. رسول خدا را ازآن نه‌خوش آمد و اندوهگن شد و گفت: ما را امروز محنت وابتلا رسد ازین کلمت، اعتماد کرد برسپاه فراوان تا خود چه پیش‌آید. هردو لشکر بهم رسیدند مشرکان نیامهای شمشیر همه بشکستند و چهار هزار مرد مبارز شمشیر کشیده بیکبار حمله بردند ولشکر اسلام چنان هرگز ندیده بودند بترسیدند و بهزیمت پشت بدادند، و با رسول‌خدا نماند ازآن لشکرمگر سیصد مرد، و به‌یك روایت باوی نماند هیچ کس مگر **عباس بن عبدالمطلب** و **بوسفیان بن الحرب**، و **عباس** مردی بلند آواز بود. رسول گفت: یا **عباس**! یاران را بخوان. **عباس** گفت: یا عبادالله! یا اهل القرآن! یا اصحاب **الشجرة** یا اصحاب **سورةالبقرة** و **آل‌عمران**! یا اصحاب بیعة الرّضوان! و گفته‌اند رسول خدا نیز میگفت: یا معشر المهاجرین! الیّ یا معشرالانصار! الیّ، این‌اصحاب الصفة! این اصحاب سورةالبقرة. مسلمانان چون آواز رسول شنیدند و آواز **عباس**، بیکبار باز گشتند و نزدیك **مصطفی** آمدند. رسول خدا گفت: هذا حین حمی الوطیس. ودرخبراست که مشتی خاك و سنگ ریزه برداشت و برروی ایشان انداخت گفت: شاهت الوجوه انهزموا و ربّ الکعبه. وربّ‌العزّة در آن حال سکینه فرو فرستاد بدلهای مؤمنان، آرامی

وسکونی وامنی بعد از خوف وبیم بدل ایشان فروآمد و قوی دل شدند و بر کافران حمله بردند. ربّ العالمین مدد فرستاد از آسمان پنج هزار فریشته با قدهای بلند وجامهای سفید براسبهای ابلق. کافران چون ایشان را بدیدند بترسیدند و بهزیمت شدند و مسلمانان برپی ایشان رفتند و بسیار از ایشان کشته شدند، **مالك بن عوف** را بگرفتند وپیش رسول‌خدا آوردند. رسول گفت: یا **مالك** اِمّا الایمان و اِمّاالسّیف؟ **مالك** گفت: امّا اسلام نیارم و اگر بکشی مردی عظیم کشته باشی ورفدا خواهی مال عظیم یابی. آنگه گفت: یا **محمد**! کجااند آن مردان بلند بالای سفید جامه براسبهای ابلق که بنزدیك تو بودند؟ ایشان ما را بهزیمت کردند نه‌شما. رسول‌خدا گفت: تلك الملئکة ارسلها ربّی لنصرتی. اینست که رب العالمین گفت: «ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً وضاقت علیکم الارض بمارحبت» برحبها وسعتها. و الباء للحال ای ـ رحبته، والمعنی ـ لم تجدوا موضعاً لفرارکم عن اعدائکم.

«ثمّ ولّیتم مدبرین» ای ـ ولّیتم الکفّار ظهورکم مدبرین. عن‌النبی‌ص: منهزمین. قال‌الزّهری: بلغنی انّ شیبة بن عثمان، قال: استدبرت رسول‌الله یوم‌حنین وانا اریدان اقتله بطلحة بن عثمان وعثمان بن طلحة وکاناقد قتلایوم احد فاطلع‌الله رسوله علی مافی نفسی فالتفت الیّ و ضرب فی صدری وقال: اعیذك بالله یا شیبة، فارعدت فرائصی فنظرت الیه و هواحبّ الیّ من سمعی و بصری و قلت: اشهد انّك رسول‌الله و انّ‌الله اطلعك علی مافی نفسی.

«ثمّ انزل‌الله سکینته» وامنه ورحمته و طمأنینه، وقیل: وقاره فآمنوا وسکنت قلوبهم بعدالخوف.

«وانزل جنوداً لم تروها» یعنی ـ الملئکة وکانوا خمسة آلاف لم تروها باعینکم.

«وعذّب الّذین کفروا» بالخوف والقتل والاسر.

«وذلك جزاء الکافرین» ای ـ ما فعل بهم جزائهم فی‌الدّنیا.

«ثمّ یتوب‌الله من بعد ذلك علی من یشاء» وهم الّذین اسلموا منهم بعدذلك.

«والله غفور رحیم» بمن آمن.

«یا ایّها الّذین آمنوا انّما المشرکون نجس» فاجتنبوهم کما یجتنب الانجاس. **حسن** گفت: نجس العین‌اند، مصافحت ایشان دست شستن واجب کند. **قتاده** گفت: نجاست ایشان آنست که نه از جنابت غسل کنند نه ازحدث وضو. نجس مصدراست و نجس اسم و نِجس موافقت رجس، یقال: رجس نجس.

«فلایقربوا المسجد» مسجد گفت ومرادهمهٔ حرم‌است. حرام کرد برمشرکان که درحرم شوند یا حج کنند پس فتح **مکه**، معنی آنست که مؤمنان را نگذارند پس ازین که درحرم شوند نه‌استیطان را نه سفارت و زیارت را نه‌زنده و مرده فانّه ینبش قبره اذا امکن ویخرج.

«من بعد عامهم هذا». قیل ـ هو سنة تسع. و قیل ـ سنة برائة وهی سنة عشر وهی سنة حجة الوداع. **جابربن عبدالله** گفت: لایقربه مشرك الاّ عند رجل من‌المسلمین او رجل یؤدّی الجزیه. وفی وقوع اسم المسجد علی الحرام دلیل علی انّه قبلة لاهل القبلة وسعه لهم فی التّوجه الیه اذا ارادوا **الکعبة** کماجاء فی‌الخبر انّ البیت قبلة لاهل المسجد و المسجد قبلة لاهل‌الحرم والحرم قبلة لاهل‌الارض فی مشارقها و مغاربها.

«و ان خفتم عیلة» مشرکان چون این‌منع شنیدند گفتند: اکنون کاروانهای مکّه بازداریم تاار گرسنگی هلاك شوند، اهل **مکه** بترسیدند گفتند: الآن ینقطع المتاجر عنّا، فانزل‌الله تعالی:

«وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله» العائل الفقیر والجمع العیّل والعیلة الفقر، عالَ، درویش‌شد، أعالَ، عیال‌دارشد، «فسوف یغنیکم‌الله من فضله» بما تأخذون من الجزیة وتنالون من الغنیمة. و قیل: «من فضله» ای ـ من رزقه فمطرت‌البلاد و اخصبت و اسلم اهل **جدة** و **صنعا** وغیرهم فحملوا المیرة الی **مکه** و کفاهم‌الله ما کانوا یتخوّفون. و گفته‌اند که خدای‌تعالی وعده وفا کرد که بروز کارطعام ونعمت برایشان فراخ کرد چنانکه گفت: «یجبی الیه ثمرات کلّ شیءٍ رزقاً من لدنّا»، امّا بمشیّت مقیّد کرد گفت: «من فضله ان‌شاء»، ازبهر آنکه نعمت سال بسال کمتر وسال بسال بیشتر و کس باشد که توانگر بود و کس باشد که درویش چنانکه خود خواهد روزی میرساند «یبسط‌الرّزق لمن یشآء و یقدر»، و قیل: هذا تعلیم بتعلیق

الامور بمشيّةالله . «ان الله عليم» بما امر ، «حكيم» فيما قدّر .

«قاتلوا الّذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الاخر» ـ درقرآن آیتی نیست درفرمان بقتال جامع تر ازاین که میگوید : قتال کنید باایشان که باخدای ایمان نیارند چنانکه موحّدان ایمان آرند یعنی **اهل کتاب ، قریظه** و **نضیر** وغیر ایشان که ایشان اقرار میدادند که خدای خالق‌است آفریدگار و کردگار، امّا اورا شریك و انباز میگفتند وزن و فرزند و بآنچه سزای آن نیست صفت میکردند و نبوّت **مصطفی محمد** نمی‌پذیرفتند ، پس اقرار ایشان بکار نیامد و آنرا ایمان نهادند ، « ولا باليوم الاخر » ونه بروز رستاخیز ایمان دارند چنانکه موحدان و مؤمنان ایمان دارند، وذلك بانهم لا یقرّن بانّ اهل الجنّة یاکلون ویشربون فلیس یقرّن باليوم الاخر .

«ولا يحرّمون ماحرّم الله ورسوله» من الخمر و لحم الخنزير .

« ولا يدينون دين الحق » ای ـ لا يدينون بدين الاسلام و هو دين **محمد**ص النّاسخ لسائر الاديان . و المعنی ايمانهم غير ايمان اذلم يؤمنوا **بمحمد**ص ولم يتدينوا بدينه ، وقيل لا يدينون دين الحقّ ای ـ لا يطيعون طاعة الحقّ والحقّ هوالله عزّوجلّ. دان له ای ـ اطاع له ، وقيل: «لا يدينون دين الحقّ » ای ـ لا يعملون بمافي التورية والانجيل .

«من الّذين اوتوا الكتاب » من اليهود و النّصارى و من للتّبيين . میگوید با ایشان که بخدای وروز رستاخیز ایمان نیاوردند و حرام را حلال کردند و فرمان خدای نبردند ازین **جهودان** و **ترسایان**، قتال کنید. « حتّى يعطوا الجزية عن يد» ـ اهل کتاب را در اعطاءِ جزیه مخصوص کرد ، این دلیل است که هر که را کتاب نیست وشبهت کتاب نیست ، جزیت ازوی نپذیرند و او را در کفر بنگذارند ، امّا **مجوس** به **اهل کتاب** ملحق‌اند در جزیت . لما روی **عبدالرحمن بن عوف** انّ النّبیص قال : «سنّوا بهم سنّة اهل الكتاب» وروی ان النّبیص اخذ من **مجوس هجر** (۱)، وروی عن **علی**(ع) قال: «كان للمجوس **علم** يعلمونه و كتاب يدرسونه و انّ ملكهم سكر فوقع على ابنته اواخته فاطلع عليه بعض اهل مملكته فجاؤا يقيمون عليه الحدّ وامتنع فرفع الكتاب من بين اظهرهم وذهب العلم من صدورهم». امّا **سامره** میگویند که قومی‌اند

---

۱ ـ هجر (هَ جَ) شهریست نزدیك مدینه (اقرب الموارد)

از **جهودان** و **صابیان** قومی‌اند از **ترسایان**، وحکم ایشان حکم **اهل کتاب** است و ایشان که تمسّك بصحف **شیث و ابراهیم وداود**(ع) کرده‌اند، علماورا ایشان مختلف‌اند قومی گفتند ملحق‌اند باهل کتاب، و قومی گفتند **بعبدة اوثان** ملحق‌اند، وقومی گفتند که از **عبده اوثان** جزیت پذیرند مگر که ازعرب باشند، فانّ العرب سیف الاسلام، وفی‌ذلك ما روی انّ النّبی‌ص صالح **عبدةالاوثان** علی‌العرب الّامن کان من العرب. امّا مذهب راست و قول درست آنست که **عرب** و **عجم** در آن یکسانند و جز از **اهل کتاب** جزیت نپذیرند، ایشان که پیش از مبعث **رسول**ص پدران ایشان برملّت **جهودان** و **ترسایان** بودند، امّا آنکه بعدازمبعث **مصطفی** ص جهود گشت یاترسا، یا گور، ازعبدهٔ اوثان‌است ازوی واعقاب‌وی الّاالاسلام نپذیرند یاقتل، وشرط آنست که جزیت از مرد بالغ آزادستانند مکلف، نه از زن نه‌از کودك، نه ازدیوانه و معتوه نه از مملوك فانّهم اتباع الرجال العقلاءِ، و اقلّه دینـار. قال **رسول‌اللّه** ص **لمعاذ بن‌جبل**: « خذ من کلّ حالم دیناراً فی کلّ سنة » یعنی - فی آخرالحول. وروی انّ **عمر** اوجب علی من کان من‌اهل‌الذّهب اربعة دنانیر وعلی اهل‌الفضة اربعین درهماً. «حتّی‌یعطوا الجزیة عن‌ید» قیل: عن‌سلطانٍ وقوّة لکم علیهم وانعام منکم علیهم وللید السّلطان والنّعمة، وقیل: «عن ید» یعنی - عن - قهر و ذلٍّ یعترفون انّ ایدی المسلمین فوق ایدیهم. و قیل: « عن یدٍ » - یعنی - یعطونها بایدیهم، یعطی کلّ رجل ماعلیه بیده لایرسله، یمشی بها کارهاً ولایجیٔ بهارا کباً، یعطیها وهو قائم، والّذی یأخذها منه جالس.

«وهم‌صاغرون» ذلیلون مقهورون. وقیل: یؤخذ بلحیته ثمّ یقبض منه. وقیل: یصفع ثمّ یؤخذ منه.

« و قالت‌الیهود عزیربن‌الله » این قومی از **جهودان** گفته‌اند نه همگان. **ابن‌جریح** گفت: خود یك‌مرد گفته است از این نام وی **فحاص**، وسبب آن بود که **بختنصر بابلی** نسختهای **تورات** بسوخته بود در مسجد **بیت‌المقدس** واز آن زمین نسخت نمانده بود، چون فرزندان **بنی‌اسرائیل** که مانده بود، پس کشتن پدران ایشان فرارسیدند به **تورات** محتاج بودند وآنرا نسخت نیافتند، خدای **تورات** را از

اول تا آخر دردل **عزیز** اوکند. پس از آن که ویرا زنده کرده بود تا برایشان خواند، ایشان بشنیدند و نسخت کردند. قومی ازایشان گفتند: این **عزیز** پسر خداست، که مردم را توان چنین نیست.

«وقالت النّصاری المسیح ابن الله». این آن بودکه خدای تعالی **عیسی** را باآسمان برد، **حواریان** و قوم **عیسی** که ویرا دریافته بودند ودیده، هیچ نماندند وفرزندان ایشان در رسیدند که **عیسی** را ندیده بودند امّا بوی ایمان داشتند. پس مردی جهود نام وی **بولس** باایشان آمد و دین **ترسائی** گرفت تا ایشانرا بفریبفت و دروغها نهاد درکار **عیسی** و دین ایشان برایشان شوریده کرد تا ایشان در شبهت افتادند، قومی گفتند: المسیح هوالله. قومی گفتند: هوابن الله. قومی گفتند: ثالث ثلاثه. وشرح قصه آنست که: این **بولس** مردی بود دلاور، کینه‌ور، کافردل و میخواست که قوم **عیسی** بهم براو کنند و دین ایشان بر ایشان شوریده کند، و با **جهودان** میگفت: ان کان الحق مع **عیسی** فکفرنا وجحدنا والنّارمصیرنا فنحن مغبونون ان دخلوا الجنّة ودخلنا النّار». میگفت: غبنی عظیم باشد اگر فردا این قوم **عیسی** به **بهشت** روندو ما **بدوزخ**، ناچار من تدبیری سازم که ایشانرا از راه ببرم و ازاسلام بر گردانم، وکانوا علی دین الاسلام احدی وثمانین سنة بعدرفع **عیسی** یصلون الی القبلة ویصومون رمضان. پس این **بولس** اسبی داشت نیکو که بریشت آن جنگ کردی با ایشان، و قوم **عیسی** از قتل و طعن وی ایمن نبودندی، رفت و آن اسب را پی کرد و خاك برسرنهاد و گریستنی وزارئی عظیم درگرفت. ایشان گفتند چه‌رسیدترا دراین‌وقت؟ گفت ندائی شنیدم از آسمان که ترا هرگز توبه نپذیرم مگر که ترسا شوی و دین **عیسی** گیری وا کنون از دین جهودی توبه‌کردم، ایشان اورا در **کنیسه** فروآوردند و یك سال در خانه‌ئی نشست که از آن خانه بیرون نیامد تا کتاب **انجیل** بخواند و بیاموخت، پس بیرون آمد و گفت ندائی از آسمان شنیدم که: انّ الله قبل توبتك. ایشان اورا بدوست گرفتند، پیشرو خود ساختند و بوی اقتدا کردند. برخاست‌وبه **بیت‌المقدس** رفت و آنجا خلیفه‌ای بگماشت نام وی **نسطور** و درو می‌آموخت که **عیسی** و **مریم** و **اله** هرسه بهم خدا اند. پس از آنجا بروم رفت و آنجا نیز خلیفه‌ئی

بگماشت نام وی **یعقوب**، و لاهوت و ناسوت او را درآموخت، یعنی که لاهوت بت‌خدای بناسوت بت‌خدای **عیسی** فروآمد تا پسر وی‌شد. پس یکی دیگر را دعوت کرد واورا خلیفت‌خود خواند نام وی **ملکا**، ودر وی آموخت که انّ الاله لم یزل ولا یزال **عیسی**. پس ایشانرا هرسه بجای خود ممکن کرد و بهریکی چنان نمود که اوبهینه است ومهتر همگان. وباهریکی گفت من **عیسی** را بخواب دیدم که من‌ازتو خشنودم، اکنون خویشتن را بدین‌سبب قربان میکنم که وی از من خشنود شد. تو همـه را دعوت کن و برملّت و نحلت خویش چنانکه گفتم جمع کن که من رفتم. این سخن با هریکی‌ازآن سه خلیفت بگفت وخویشتن را بکشت. پس‌ایشان هریکی طایفهٔئی را جمع کردند و بر آن گفتار وعقیدهٔ خویش بماندند وپیوسته میان این هرسه فرقت اختلاف بودی و جنگ وقتال الی یومنا هذا، وامروز **ترسایان** بر آن سه فرقت‌اند.

«عزیزٌ ابن» بتنوین قرائت **عاصم وکسائی و یعقوب** است، باقی بی‌تنوین خوانند و اثبات تنوین پسندیده‌تر است و اختیار **بوعبیده و بوحاتم** است لانّه اسم خفیف فوجهه ان ینصرف وان کان اعجمیّاً ولانّه لیس بمنسوب الی ابیه و انّما تحذف‌العرب‌النّون‌من‌هذا الاسم اذا کان‌منسوباً الی‌ابیه کقولهم: هذا **زیدبن‌عبدالله**، فحذفت النّون لکثرة هذا الکلام، فاذا نسبوا الی غیرابیه نوّنوا فقالوا: هذا زید ابن اخینا، و هذا زید ابن الامیر و علـی قرائة من قرأه بغیر التّنوین فلذلك ولالتقاء السّاکنین سکون التّنوین و سکون البآء فی قوله: عزیز ابن‌الله

«ذلك‌قولهم بافواههم»، قال‌قائل: کلّ‌قول‌بالفم فماالفائدة فی‌قوله: «بافواههم»؟ قال‌الزّجاج: معناه انّه لیس فیه برهان ولابیان‌انّما هوقول بالفم لامعنی تحته صحیح لانّهم معترفون بانّ‌الله لم‌یتّخذ صاحبة فکیف‌یزعمون انّ‌له ولداً؟! انّما هوتکذیب و قول فقط. والافواه - جمیع‌الفوه حذف الهآءِ من‌آخره و قلب‌الواو میماً فصارفماً.

«یضاهون» بی‌همزه قرآئت عامّه‌است من‌ضاهیت. **عاصم** بکسر - ها - خواندو همزه، من‌ضاهأت، والضّهیاء - المرأة الممسوحة الثّدی‌المستویة الصّدر. یضاهون ای- یشبهون ویشاکلون.

« قول الّذين كفروا من قبل » ميگويد : اين سخن ايشـان نيك ماننده است بسخن كافران كه پيشوا بودند از مشركان **مكه** كه مى گفتند: اللات والعزّى ومنات بنات‌الله . و گفته‌اند نيك ماند سخن ترسايان كه گفتند : **المسيح بن‌الله** . بسخن **جهودان** نيز گفتند : **عزيربن الله** ، وقيل ـ ضاهى خلفهم سلفهم .

« قاتلهم‌الله» اى ـ لعنهم واهلكم، و كلّ‌شئ فى‌القرآن قتل اى ـ لعن . وقيل: هذا تعليم اى ـ قولوا قاتلهم‌الله .

«انّى يوفكون» يصرفون عن‌الحقّ الى‌الباطل، وقيل : « يوفكون » يكذبون.

«اتخذوا احبارهم» يعنى‌علمآئهم وهم‌بنو**هرون**،«ورهبانهم» جمع‌راهب كفارس وفرسان وهم اصحاب **الصوامع** مشتقّ من‌الرهبة و مصدره الرّهبانيّة . « ارباباً » اى ـ آلهةً « من دون‌الله » يعنى ـ اطاعوهم فى‌معاصى‌الله . **عدى‌بن حاتم** گفت : **رسول خدا** برآئة ميخواند باين آيت رسيد . گفتم يارسول‌الله ! انّهم لهم يكونوا يعبدون من دون‌الله . قال : اجل و لكن كانوا اذا احلّوا لهم‌الحرام استحلوه و اذا حرّموا عليهم الحرام حرّموه فتلك عبادتهم . وقيل ـ كانوا يامرونهم بالسجود لهم و**المسيح بن مريم** عطف على احبارهم ورهبانهم .

«وما امروا» اى ـ ما امر **عيسى**ع « الاّ ليعبدوا الٓها ، واحداً » وقيل ـ معناه **المسيح بن مريم** اتخذوه رباً و ما امروا فى **التورية و الانجيل** « الاّ ليعبدوا الٓها واحداً » و هوالّذى لا اله غيره سبحانه عمّا يشركون » تنزيهاً لـه عن ان يكون له شريك .

« يريدون ان يطفئوا» يخمدوا نورالله دين‌الاسلام‌والقرآن وبيان‌صفة**محمد**ص، «بافواههم» بشركهم و كذبهم و خصّ الفم دون اللسّان لانّ الاطفاء بالشّفة يكون .

«ويابى‌الله» لايرضى ولايترك «الاّ ان يتّم نوره» باعلاء كلمةالله و اعزاز دينه، «ولو كره الكافرون» ذلك

« هوالّذى ارسل رسوله» **محمداً** «بالهدى» بالقرآن والايمان « ودين‌الحقّ » الاسلام ليظهرالله دينه اى ـ ليغلبه على سائر الاديان فلايبقى دين‌الاظهرعليه‌الاسلام وسيكون ذلك ولم‌يمكن بعد ولاتقوم الساعة حتّى يكون ذلك . روى عن **ابى سعيد** ،

قال: ذکر **رسول الله** بلاء یصیب هذه الامة حتّی لا یجد الرجل ملجأً یلجأ الیه من الظلم فیبعث الله رجلا من عترتی و اهل بیتی فیملاء به الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً وظلماً یرضی عنه ساکن السماءِ وساکن الارض لاتدع السماء من قطرها شیئاً الاصبته مدراراً ولا تدع الارض من بناتها شیاً الا اخرجه حتی یتمنّی احیاء الاموات یعیش فی ذلك سبع سنین اوتسع سنین. و عن **عایشة** قالت قال **النبی**: لا یذهب اللّیل والنّهار حتی یعبد **اللات** و **العزی** فقلت یا رسول الله ان کنت لاظن حین انزل الله « هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کلــه ولو کره المشرکون » ان یکون ذلك تامّاً . قال : انّه سیکون من ذلك ماشاءالله ثم یبعث الله ریحاً طیبة فیتوفی کل من کان فی قلبه مثقال حبّة من خردل من ایمان فیبقی من لاخیر فیه فیرجعون الی دین آبائهم. وعن **المقداد بن الاسود** ، قال: سمعت **رسول الله** یقول: لا یبقی علی وجه الارض بیت من مدر ولاوبر الاادخله الله کلمة الاسلام : وقیل ـ « لیظهره علی الدین کلّه » عند نزول **عیسی**. قال رسول الله لینزلن **ابن مریم** حکماً عادلا فلیکسرنّ الصلیب ولیقتلن الخنزیر ولیدفعن الجزیة ولیذهبن الشحناء والتّباغض والتّحاسد ولیدعون الی المال فلایقبله احد. وقال **ابن عباس** : یظهر الله نبیّه علی امر الدّین کلّه فیعطیه ایّاه کلّه ولایخفی علیه شیأً منه وکان **المشرکون والیهود** یکرهون ذلك .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :« یا ایّها الّذین آمنوا لاتتخذوا اباءکم و اخوانکم . . .» الایــة ـ علامة الصدق فی التّوحید قطع العلاقات و مفارقة العادات وهجران المعارف والاکتفاء بالله علی دوام الحالات . هر که حلقهٔ انقیاد شرع در گوش فرمان کند به **بهشت** رسد هر که دیدهٔ حرص بناوك فقروفاقة بدوزد از **دوزخ** برهد، هر که صفات خود قربان مهر ازل کند اسرار علوم حقیقت از دل وی سر برزند ، هر که **یعقوب** وار در **بیت الاحزان** عشق نشیند . و از علایق و خلایق ببرّد بصحبت مولی رسد . ازخداوندان همّت یکی **خلیل** بود ، **ابراهیم** در بدایت کار دنیــا را بر مثال ستاره پیش دیدهٔ وی درآوردند ، پس عقبی بینی اندرصورت ماه جمال خود بردیدهٔ خلّت وی جلوه کرد

پس نفس امّاره و مهر **اسمعیل** بحکم بعضیّت برصفت آفتاب خود را بدو نمود. **خلیل** درنگرست بر هیچ چیز از موجودات آثار عزّ فقر و نشان ازل ندید گفت: نخواهم «لااحب الافلین» همی بیکبار از کل کون اعراض کرد دنیا بداد ودل ازفرزند برداشت ونفس خودرا بآتش **نمرود** سپرد گفت: «فانهم عدولی الّا رب العالمین». هر که خواهد که درکوی موافقت بربساط محبّت منزل کند مرکب علاقت را یکبارگی پی کند. **پیر طریقت** از اینجا گفته: کوی دست علاقت از دامن حقیقت کسی رهان شود تا خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود و زیادت بی کران شود ودل و جان هرسه بدوست نگران شود. **احمد یحیی دمشقی** روزی پیش پدر ومادر نشسته بود، گفتند، یا **احمد**! ازپیش ما برخیز وهر کجا خواهی رو وماترا درکارخدا کردیم. **احمد** آب حسرت دردیده بگردانید برپای خاست روی سوی قبله کرد، گفت: الٓهی تا کنون پدری ومادری داشتم اکنون جزتو ندارم ازشهر **دمشق** بدرآمد، روی بجانب **کعبه** نهاد و آنجا مقیم شد تا بیست وچهار موقف دریافت، بعدازآن خواست تا قصد زیارت پدر و مادر کند بشهر **دمشق** بازآمد بدر سرای رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد که: من علی الباب؟ قال انا **احمد**. مادر گفت: ما را فرزندی بود او را درکارخدا کردیم، **احمد ومحمد** را باما چه کار. وحکایت **ابرهیم ادهم** معروفست که آن فرزند وی آرزوی دیدار پدر کرد، از **بلخ** برخاست وبحج شدچون **بموسم** رسید **ابراهیم** اورا دید ازو برگشت و بگوشهٔ بازشد بسیار بگریست و آنگه گفت:

هجرت الخلق طراً فی هواکا — وایتمت الولید لکی اراکا.

«قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم» الی قوله «احبّ الیکم من الله ورسوله».

مصطفی گفت: لایؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من والده وولده والناس اجمعین، وقال ص: ثلث من کنّ فیه وجد حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احبّ الیه من سواهما ومن احبّ عبدالا لحبّه الاّ لله و من یکره ان یعود الی الکفر بعداذانقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النّار. هر که عیال و فرزند خویش و پیوند و مال وضیاع و اسباب از خدای و رسول دوست‌تر دارد بهرهٔ وی از مسلمانی جز نامی نیست و از حقیقت ایمان اورا بوئی نیست، مسکین آنکس که عمری بسر آورد واورا ازین حدیث بوئی نه.

ترا از دریا گمان چیست که ترا جوئی نه. **عبدالرحمن بن ابی‌بکر** روز **احزاب** بیرون آمد در صف کافران باستاد و هنوز در اسلام نیامده بود مبارز خواست **ابوبکر** بیرون آمد برعزم آن که باوی جنك کند، **عبدالرحمن** چون روی پدردید برگشت وروی بر گردانید. و از بهرحشمت **ابوبکر** کس از یاران وی بیرون نشد. **ابوبکر** را گفتند اگر پسرت حرب کردی توچه‌خواستی کرد. گفت: بآن خدائی که **محمد** را براستی بخلق فرستاد که برنگشتمی تا او مرا بکشتی یا من اورا بکشتمی.

«لقد نصر کم‌الله فی‌مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم». عُجب غول راهست و آفت دین و سبب زوال نعمت و کلید فرقت ومایه غفلت. عجب آنست که طاعت‌خود، بزرگ داند وخدمت ازخود شناسد وبچشم پسندد، درونگرد بحکم خبر، بفتوی نبوّت طاعت این‌چنین کس‌هرگزبرفرق وی‌برنگذرد. **پیرطریقت** گفت: الهی از دودعوی بزینهارم وزهر دو بفضل تو فریاد خواهم ازآنکه پندارم که بخود چیزی دارم یا پندارم که برتو حقّی دارم. الهی از آنجا که بودیم برخاستیم لکن بآنجا نرسیدیم که میخواستیم. الهی‌هر که نه کشتهٔبی‌خودی است مرداراست مغبون اوست که نصیب او از دوستی گفتار است. اورا که دین راه جان ودل بکاراست اورا با دوست چه کاراست. **مصطفی**ص گفت‌لولم تذنبوا، لخشیت علیکم‌ماهو اشدّ من‌الذّنب العجب العجب، وقال‌ص بئس العبد عبد تخیّل واختال ونسی‌الکبیر المتعال بئس‌العبد عبد تجبّرواعتدی ونسی الجبّارالاعلی. بئس‌العبدعبد سهی‌ولهی‌ونسی المقابروالبلی. بئس‌العبد عبدغناءوطغا ونسی‌المبتدا والمنتهی.

«یاایّهاالذین آمنوا انّما المشرکون‌نجس». کافران‌خبیث‌اند دلهاشان بنجاست کفرآلوده و بدود شرك سیاه گشته هرگز آب توحید بآن نرسیده که عنایت ازل ایشان‌را درنیافته بااین خبث ونجاست سزاءِ مسجد کی باشد که مشهد قرب حق است ومخیم‌الطاف کرم. جای پاك جز پاکانرا بخود راه ندهد. ان‌الله تعالی طیّب‌لایقبل الّا الطیب. بهشت جای پاکان است، چنانکه گفت: «ومساکن طیبة فی‌جنّات عدن»: جز پاکان ومؤمنان‌را بخود راه ندهد. «نورث من عبادنامن کان تقیّا» ودلهای مؤمنان که بآب توحید شسته و بجاروب حسرت رُفته و بساط مهر ازل درآن گسترده و از

علائق و اغیار درحقیقت افرادخالی گشته‌لاجرم محلّ‌خرگاه قدس‌عزّت گشته ومیدان مواصلت حقّ شده که «انا عندالمنکسرة قلوبهم من اجلی».

پیر طریقت گفت: الهی نزدیك نفسهاءِ دوستانی حاضردل ذاکرانی ازنزدیك نشانت میدهند و برتر ازآنی، و از دورت میجویند و نزدیکتر از جانی، ندانم که درجانی یا جانرا جانی نه‌اینی و نه‌آنی جانرا زندگی می‌باید توآنی. نیکو گفت‌آن جوان مرد که گفت:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی ... کزین زندگانی چوماندی بمانی
از این کلبهٔ جیفه مرکت رهـاند ... کـه مرکنست سرمایهٔ زندگـانی
کنند عقل را فـارغ از لا ابالی ... کنند روح را ایمن از لن ترانی.

«وقالت‌الیهود عزیربن‌الله» الایه. اگرخطاب ازمخلوق رفتی عین‌شکوی‌بودی وگله بدوستان کردن از دشمنان تحقیق وصلت و تشریف دوستان بود. فکم‌بین‌من یشکوالیه و بین من یشکوعنه. میگوید بیگانگان و دشمنان مارا بسزای ما صفت نکردند و حق خداوندی ما نشناختند و حرمت نداشتند. همانست که **مصطفی** ص گفت: حکایت‌ازکردکار قدیم جلّ‌حلاله: کذّ بنی ابن آدم ولم‌یکن‌له ذلك وشتمنی ولم یکن‌له ذلك فامّا تکذیبه ایّای فقوله لن یعیدنی و لیس اوّل الخلق باهون علیّ من اعادته و امّا شتمه ایّای فقوله اتخذالله ولداً و اناالاحد الصمد لم‌الدولم‌اولد ولم یکن‌لی‌کفواً احد. گفت: فرزند **آدم** مرا دروغ زن‌گرفت ونرسداورا که مرا دروغ زن گیرد، و ناسزا گفت و نرسد او را که مرا ناسزا گوید امّا آنچه دروغ زن گرفت آنست که گفت: پس ازآنکه مردیم ما را نیافرینند باز ومن‌همانم که اوّل بودم دراول نبود بیافریدم و ازآغاز نو ساختم بآخر باز آفرینم چنان که اوّل‌آفریدم که نه‌اول برمن‌آسانتر ازآخر، من همانم که بودم قادربر کمال مقدر ذوالجلال لم‌یزل ولایزال. وامّا ناسزا که فرزندآدم گفت: آنست که‌گفت: «اتخذالله ولداً». خدای فرزندگرفت ونه چنان است که وی گفت، که من یگانه ویکتاام بی‌زن وبی‌فرزند بی‌خویش وبی پیوند بی‌نظیروبی‌مانند، آنکه صفت‌خود، خودکرد گفت: اناالاحدالصّمد. منم‌خداوند یکتا در ذات یکتا در صفات بی‌همتا: قدوس و بی‌عیب. پاك ازو صفهاء ناسزا. صمدم

نه خورنده و نه خواب گیر. خود بی‌عیب و معیوب پذیر. جبار حکیم و دانا وقدیر لم‌یلد و لم یولد ولم یکن له کفواً احد.

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى: «**یاایها‌الّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدند، «**انّ کثیراً من الاحبار والرّهبان**» بسیاری از این دانشمندان جهـودان و خداترسان ترسایان، «**لیاکلون اموال الناس بالباطل**» مالهای مردمان میخورند به ناروای و ناراست وناشایست «**ویصدّون عن سبیل‌اللّه**» وبرمی‌گردانندمردمانراازراه‌خدای، «**والّذین یکنزون الذّهب والفضة**» و ایشان که زرو سیم کنج می نهند، «**ولاینفقونها فی‌سبیل‌اللّه**» وآنرا از بهرخدا نفقت نمیکنند و درجهاد با دشمن وی، «**فبشّرهم بعذاب الیم.**(۳۴)» بشارت ده ایشانرا بعذابی درد نمای.

«**یوم یحمی علیهافی‌نار جهنم**» آنروز که آنرا می‌تاوند و برآن آتش می‌افروزند در دوزخ، «**فتکوی بهاجباههم**» وداغ میکنند بآن پیشانیهای ایشان را. «**وجنوبهم و ظهورهم**» وپهلوهای ایشان و پشتهای ایشان «**هذا ماکنزتم لانفسکم**» و ایشانرا میگویند این آن کنج است کـه خویشتن را می نهادید، «**فذوقوا ماکنتم تکنزون.**(۳۵)». چشید جزاء آن کنجی که خود را مینهادید.

«**انّ عدةالشهور عنداللّه**» شمار ماهها بنزدیك خدای، «**اثناعشر شهراً**» آنست که ماهها دوازده‌است، «**فی کتاب‌اللّه**» درخواست خدای ودانش‌وپسند خدای، «**یوم‌خلق السّموات‌والارض**» ازآنروزکه‌آسمانهاوزمین‌آفرید، «**منهااربعةحرم**» ازآن‌چهارماه حرام باآزرم، «**ذلك الدین‌القیم**» این‌است‌شمارراست، «**فلاتظلموا فیهن انفسکم**» درآن ماههای‌حرام‌برخویشتن ستم‌مکنید، «**وقاتلوا المشرکین کافة**» و مشرکان همواره کشتن کنید، «**کمایقاتلونکم کافة**» هم‌چنان که ایشان باشماهموار کشتن کنند «**واعلموا ان‌اللّه مع‌المتقین.**(۳۶)» وبدانید که‌خدای باپرهیزکاران است.

«**انّما النسیٔ**» تاخیر حرمت ماه حرام تا مـاه صفر، «**زیادة فی‌الکفر**»،

بافزایشی‌است برسری‌در کفر، « **یضل به الذین کفروا** » که کافران بآن بی‌راه‌تر شوند ومی کنند، « **یحلونه عاماً** » حلال میکنند محرم را یکسال ، « **ویحرمونه عاماً** » وآنرا‌حرام‌میدارندو آزرم آن بجای‌میدارندیک‌سال، « **لیواطئوا** » میخواهند که بهوا و مراد خویش برابری جویند و کنند، « **عدة ما حرم الله** » وانهادی که خدای نهاد و پسندی که اوپسندید وعددی که وی نهاد ، « **فیحلوا ما حرم الله** » تاحرام کردهٔ خدای حلال کنند ، « **زین لهم سوء اعمالهم** » برآراستند ایشانرا کار های ایشان ، « **والله لایهدی القوم الکافرین .(۳۷)** » خدای راه ننماید و کارنسازد قوم کافران را .

« **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **مالکم** » چه رسید شمارا ، « **اذاقیل لکم** » آنکه که شمارا گویند ، « **انفروا فی سبیل الله** » بیرون شوید درجهاد ازبهرخدای ، « **اثاقلتم الی الارض** » بازمین گرایید و گران‌خیزید ، « **ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة** » باین جهان بسنده کردند بدل از آنجهان ، « **فما متاع الحیوة الدنیا** » نیست برخورداری و روزگار گذاشت این جهان ، « **فی الاخرة** » درمقابل آن‌جهان ، « **الاقلیل .(۳۸)** » مگر اندکی .

« **الاتنفروا** » اگر بیرون‌نشوید بغزا ، « **یعذبکم عذابا الیما** » عذاب کند شما را عذابی درد نمای ، « **ویستبدل قوماً غیرکم** » و بجای شما قومی دیگر آرد بیرون شدن رابجنگ دشمن‌وی ، « **ولاتضروه شیأ** » وخدای را ورسول راهیچ گزندنیارید ، « **والله علی کل شی قدیر .(۳۹)** » وخدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قادر است و توانا .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « یاایها الذین آمنوا ان کثیراً من الاحبار والرهبان » . حبر نامی است دانشمندان **اسرائیلی** را همچنان که عالم نامی‌است دانشمند عربی را پس‌علماء اسلام را بدان نام خواندند . **انس** گوید : کنّا من قرّاء البقرة وآل عمران فینا فنسمیّه الحبر، یعنی ـ لکثرة ما فیها من الفقه وفی‌روایة من‌قرأ سورة البقرة وآل‌عمران جدّ فینا ای عظم فی اعیننا وشرف . و راهب نامی‌است متعبّد ترسایانرا ازبهر آنکه ایشان

عبادت خویش بر رهبت نهادند و بیم سخت آنکه آن تعبّد ایشان برهبت رهبانیّت نام کردند. و گفته‌اند. احبار درین آیت علماءِ جهودان‌اند از اولاد **هرون** و رهبان زاهدان ترسایانند و **اصحاب صوامع**. میگوید: اینان مالهای مردم میخورند و میبرند بباطل و ناشایست یعنی که حکم میکنند ودرحکم، رشوت می ستانند. **مصطفی** ص گفت: لعن‌الله الرّاشی والمرتشی فی‌الحکم وقیل: کانوا یاخذون الرّشی من ملوکهم و کبرائهم ویکتمون. نبوّةالنبی ص عن جهّالهم. «و یصدّون عن سبیل‌الله» ای ـ یصرفون النّاس عن الایمان **بمحمد** ص. «و الّذین یکنزون الذّهب والفضّة»... الآیه. درتفسیر آورده‌اند که در سبب نزول این آیت میان **معاویه** و **ابوذر** در **شام** مناظره رفت. **معاویه** گفت: نزل فی **اهل‌الکتاب**. **بوذر** گفت: نزل فی اهل‌الاسلام. قال **ابوذر**: فکتب **معاویة** الی **عثمان** ان‌هذا یفسدالنّاس و کتب‌الیّ **عثمان** فقدمت **المدینة** فانجفل النّاس ینظرون الیّ کانّهم لم یرونی قط. فقال لی **عثمان** وانعطف وقال ارتحلت الی الرّبذة فارتحلت الی الرّبذة. و بیشترین مفسران بر آنند که درمانمان زکوة فرو آمد. **ابن‌عباس** گفت: هر مال که زکوة آن ناداده است هرچندکه برروی زمین است کنز است، وهرمال که زکوة آن داده‌است ودر زیرزمین‌است نه کنزاست. وبه‌قال‌النبی ص: کلّ مال ادیّت زکوته فلیس بکنز. **ثوبان** گفت: آنروز که این آیت فروآمد **مصطفی** ص گفت: تبّاً للذّهب تبّاً للفضّه. قالوا یا رسول‌الله! فای‌المال ندّخره. قال: قلباً ذاکراً ولساناً شاکراً وزوجةً صالحةً، وروی‌زوجةً مؤمنةً تعین‌احدکم‌علی‌دینه. وقیل ـ کان‌هذا فی‌اوّل‌الاسلام وکان‌الواجب علیهم ان‌یؤدّوا‌الفضل ثم نسخ بآیةالزّکوة. قال **علی** (ع): اربعة آلاف فمادونها نفقة ومافوقها کنز والکنز جمع الشیء وتکنیفه، تقول هو مکتنز اللّحم. والکنز المال الکثیر مدفوناً وغیرمدفون «ولاینفقونها» کنایةعن‌الاموال والکنوز. وقیل عن‌الفضّة ای لاینفقون‌الفضة فضلاً عن‌الذهب. وگفته‌اند: ـهاـ کنایت ازمصدراست، ای ـ لاینفقون نفقة، وقیل ـ «لاینفقونها فی سبیل‌الله» دلیل‌علی انّ الآیة نزلت فی منع الزّکوة لان من ادّی زکوته من ماله فقد انفق فی سبیل‌الله مایجب فی ماله. و گفته‌اند این آیت اهل کوفه را حجّت است که زکوة برپیرایهٔ زنان واجب دانند که خدای نگفت: الّذین یکنزون‌ا الدّنانیر والدّراهم، بل گفت: الذّهب والفضّة.

و قدیقع اسم الذّهب و الفضّة علی الحلیّ. وجماعتی **صحابه** و **تابعین** برین، حکم کرده‌اند، عن **عبدالله مسعود** و **عبدالله عمر** و **عایشه** و**مجاهد** و**عطا** و **ابن سیرین** و هوقول **سفیان** واهل **العراق**. امّامذهب **شافعی** آنست که درپیرایهٔ مباح زکوة واجب نیاید که **مصطفی**ص گفت: لازکوة فی الحلّی. و در خبر دیگر می آید که زکوة الحلیّ اعارته و هوقول **جابربن عبدالله** و **ابن عمر** و **انس بن مالك** و **سعیدبن المسیّب** و **الشعبی** و **الحسن** والیه‌ذهب **الشافعی** و **مالك ابن انس** امّا پیرایهاءِ محظور که‌صنعت آن واستعمال آن درشرع حرامست چون اوانی زرّین وسیمین ومیان علماءِ **حجاز** و **عراق** خلاف نیست که درآن زکوة واجب است.

« یوم یحمی علیها » ای ـ علی الکنوز فی نار جهنّم یوقدالنار علیها، یعنی ـ یدخل کنوزهم النّار حتّی تحمر و تشدّ حرارتها.

«فتکوی بها جباههم و جنوبهم وظهورهم» ای ـ لاتوضع دینار مکان دینار ولادرهم مکان درهم ولکن توسّع جلودهم لذلك فیوضع بکل درهم ودینار کیّة من نار علی جلده حتی یصل الحرّ الی اجوافهم فیقال لهم « هذا ما کنزتم لانفسکم » و بخلتم به‌عن حق الله.

«فذوقوا العذاب بما کنتم تکنزون» قال النبی‌ص مامن رجل لایؤدی زکوة ماله الّاجعل یوم القیمة صفایح من نارفیکوی بها جبینه وجبهته‌وظهره. وقال **ابن عباس** حیّة تنطوی علی جبینه و جبهته یقول انا مالك الذی بخلت بی.

«ان عدة الشهور» التی علیکم فیها الاحکام من الصوم و الحج ووجوب الزّکوة وانقضاء العدة، «اثنا عشرشهراً» علی منازل القمر واستهلال الاهلة التی تعرفها العرب دون الشمسیة التّی تعدّها الرّوم وفارس وانما قسمت السنة اثنی‌عشر لیوافق امرالاهلة نزول الشمس فی البروج الاثنی عشرلنا قال تعالی :«والشمس والقمر بحسبان» یقال ـ انما سمّی المحرّم لتحریم القتال فیه. وصفرلان مکّة یصفرمن النّاس فیه، ای ـ یخلو، وقیل ـ لانّه صفرت فیه وطابهم من اللّبن فیه و شهرابیع لارتباع القوم ای اقامتهم و قیل لانبات الارض و امراعها فیهما و جمادیان لجمود المیاه فیهما. و رجب لانّهم یرجبونه، ای ـ یعظمونه، وشعبان لتشعب القبائل فیه وفی الخبر سمی شعبان لانّه یتشعب

فيه خير كثير لرمضان. ورمضان لانّ اللّه تعالى ارمض فيه ذنوب المؤمنين، وشوّال لشولان النّوق اللقاح باذنابها فيه و ذوالقعدة لقعودهم فيه عن القتال و ذوالحجّة لقضاءِ حجّهم فيه. واللّه اعلم. قوله :في كتاب اللّه يعني- في الايام الّذي عنداللّه كتبه يوم خلق السموات والارض وهواللوح المحفوظ، وقيل- في كتاب اللّه يعني- في حكمه و دينه «منها اربعة حرم» واحد فرد وهو رجب مضر بين جمادى و شعبان وثلاثة متتابعة ذوالقعده وذوالحجّة والمحرّم .

«ذلك الدّين القيّم» اى- الدين المستقيم هذا لا ما يفعله اهل الجاهليّة من التقديم والتأخير، وقيل- «ذلك الدّين القيم» اى- الحساب المستقيم. درست است خبر از **مصطفى** م که در **حجة الوداع** خطبه کرد و درخطبه گفت الا انّ الزمان قداستدار كهيئة يوم خلق السموات والارض . السنة اثنا عشر شهراً منها اربعة حرم **ذوالقعدة** و **ذوالحجة** و **محرم** و **رجب** مضر بين **جمادى** و **شعبان** میگوید آگاه باشید و بدانید که روزگار باز گشت بروزگار که در گذشت وبآن نهاد آمد که خدای نهاد آن روز که آسمان آفرید وزمین. ومعنی آنست که در **عرب** درزمان **جاهلیت** ماه **حج** تبدیل کرده بودند در هر ماهی از ماههای سال دو حج میکردند دو سال در ذوالحجّه و دو سال در **محرم** و دو سال در **صفر** هم چنین در هرماهی از ماههای سال دو **حج** میکردند .

آن سال که **مصطفى حج** کرد دورحج ایشان با **ذوالحجه** رسیده بود برمیقات راست آن قد استدار که **مصطفى** گفت آنست، آنکه بفرمان خدا و رسول برذوالحجة آرام گرفت ونهاد اوّل تا روز رستاخیز «ذلك الدّين القيم» اى الحساب المستقيم اینست شمار راست که سالی دوازده ماه بود وچهارماه که مسمّی است از آن حرام بود و ماه حج **ذوالحجه** بود .

«فلاتظلموا فيهنّ انفسكم» اى - في الاربعة بالارتكاب المعاصى. آنرا بتحذیر مخصوص تر کرداز آن که گناه در آن عظیم تر است و گناه کارانیم تر. **ابن بحر** گفت: لاتظلموا فيهنّ انفسكم بترك قتال من يقاتلكم فيهنّ . میگوید برخود ستم مکنید که قتال نکنید با آنکس که درین ماهها باشما قتال کند ودلیل برین قول آنست که بر عقب گفت : «وقاتلوا المشركين كافة» اى جميعاً «كما يقاتلونكم كافة». و گفته‌اند که باین آیت مباح گشت قتال درماه حرام وآنچه گفت: «قل قتال فيه كبير» بداین منسوخ شد.

عطا گفت: «قل قتال فیه کبیر» محکم است نه منسوخ و قتال درماه حرام روانیست مگر که ایشان که دشمن اند ابتدا کنند گفتنا و تقدیر آیت آنست که «ان بدأوکم فقاتلوهم» وقول اوّل درست است واجماع علماءِ دین است، و **مصطفی** درماه حرام حصار **طائف** داد وقتال کرد. «کافّة» نصب است برحال وهو مصدر کالعافیة والعاقبة والخاصة ولایثنّی ولایجمع ولا تدخلها الالف واللام لأنّها من المصادر التی لاتنصرف ویجری مجری قولهم قاموا معاً وقاموا جمیعاً وللرّجلین قاما جمیعاً وللنّسوة قمن جمیعاً واشتقاقها من کفّة وهو حرفة، یعنی- اذا انتهی الی ذلك کفّ عن الزّیادة، «واعلموا انّ الله مع المتقین» هذه بشارة لهم و ضمان بالنصرة.

«انما النّسیء» ممدود ومهموز عامّهٔ قرّاءخوانند مگر ورش از **نافع** که بی همزه خواند بسکون سین وهومصدر، یقال- نساه نسیاً ونسیاً، ای- اخرّه. نساالله فی اجله وانساالله اجله. «یضل به الّذین کفروا» بضم یا وکسر ضاد، تفرّد **یعقوب** است وبضم یا وفتح ضاد قرائت **کوفی**، ای- یضلهم الشیطان بذلك النّسیء، باقی بفتح یا و کسر ضاد خوانند، یعنی- فهم ضالّون بذلك، واین نسیء چیزی است که قبیلهٔ ازقبائل عرب پدیدآوردند و اول کسی که این نهاد **نعیم بن ثعلبه** بود احد بنی **مالك بن کنانة**، وقیل- **جنادة بن عوف الکنانی** و هوالّذی ادرك رسول الله صم، و قیل- **ابوثمامه صفوان بن امیة بن ابی الصلت الفقیمی** و فقیم بیت من بیوت **مالك بن کنانه**. آن کسی که نسیء نهاد خواست که قومی را از دشمنان خویش مقهور کنند ودرماه **محرم** که ایمن نشسته باشند بر غرّت وغفلت ایشان بر سرایشان شود با قوم خویش و قتل کنند و دانستند که **محرم** ماه حرام است باحرمت وآزرم وقتل درآن روا، نه. ازحرمت ماه **محرم** با **صفر** برد، برهوا ومرادخود و **صفر** بجای **محرم** بنهاد، درحرمت و آزرم تامقصود خویش در **محرم** حاصل کرد، پس قبیلهای عرب **بنو مالك بن کنانه** و **بنو سلیم** و **غطفان** و **هوازن** آنرا سنتی نهادند و بر آن عادت میرفتند، سالی **محرم** را ماه حرام نهادند و **صفر** نه، وسالی **صفر** را ماه حرام نهادند و **محرم** نه، وکان یتولی ذلك **ابو ثمامة صفوان بن امیه** یقوم به فی الموسم خطیباً ومؤذنا فیقول **انا ابو ثمامة** لااعاب ولااحاب من الحرم الا ان الهکم قدحرم العام المحرم اویقول الا ان الهکم قد حرم العام

صفر. این **بو ثمامه** درآن موسم ندا کردی گفتی امسال ماه **صفر** است عرب آن بشنیدندی و چنان اعتقاد کردندی و از آن در نگذشتندی اینست که رب العالمین گفت:

«انّما النّسیءُ» تأخیر حرمة المحرم الّذی حرمه الله الی صفر الّذی لم یحرمه الله.

« زیادةٌ فی الکفر » اذ ازدادوا به کفراً الی کفرهم حیث احلّوا ماحرم الله و حرّموا ما احل الله « یضلّ به » ای - بذلك التأخیر.

« الّذین کفروا یحلّونه عاماً ویحرّمونه عاماً » اذا قاتلوا فیه احلوه و حرموا مکانه **صفر** واذا لم یقاتلوا فیه حرّموه « لیوا طئوا » ای - لیوافقوا و یضاهوا « عدّة ماحرم الله » اربعة اشهر وان کانت مغیّرة مبدّلة.

« زیّن لهم سوء اعمالهم » ای - زین لهم **الشیطان** ذلك « والله لایهدی القوم الکافرین ».

« یا ایّها الّذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ».

این آیت تحریض مؤمنان است بر غزای **تبوك** از جانب **روم** . **رسول خدا** بعد از فتح **مکه** وبعداز جنگ **طایف** و **غزو حنین** به **مدینه** بازشد واز **ذوالحجه** تا **رجب** در **مدینه** همی بود تا اورا جهاد فرمودند بااهل **شام** و **روم** ، و **رسول خدا** بهر غزوی که رفتی اول آشکارا بنه گفتی، راه دور بود و گرما سخت ودشمن بسیار. ومردم را آن وقت قحط دنیا رسیده ودست تنگ شده، صریح بگفت ، که کجا میرویم، تا ساز وبرگ آن را وآن قتال بتمامی بسازند وبر یاران صعب آمد و دشخوار که در **مدینه** آن وقت خرما ومیوه رسیده بود ونمی خواستند ازسر آن برخاستن وبگرماءِ گرم بیرون رفتن. چون **رسول خدا** ایشانرا از آن غزو خبرداد سه فرقت شدند: قومی بجان ودل قبول کردند وبخوش دلی پیش آمدند ورفتن را برایستادند وهم المهاجرون والانصار. وفرقتی آن بودند که برایشان آن فرمان دشخوار آمد اما طاعت خدای ورسول ایثار کردند برهوا و مراد خویش وفرمان را گردن نهادند وعزم رفتن کردند . سوم فرقت بامراد وهوآءِ خویش برنیامدند و دستوری تخلف خواستند و **رسول خدا** ایشانرا دستوری داد. درشان ایشان این آیت آمد «مالکم» استفهام انکاراست یعنی - ای شیء لکم: چه بو دست شمارا وچه رسید که چون شمارا بغزو فرمودند «اثاقلتم »» ای - تثاقلتم

وتباطأتم وملتم الی الاقامة **بالمدینه** . این چنان است که کسی گران خیز راگویند زمین ویرا بگرفت . وقیل ـ معناه اطمانتم الی الدنیا ورکنتم الی شهواتها . ارضیتم بنعیم الحیوة الدنیا من نعیم الآخرة « فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الاقلیل » ای ـ مایتمتع به فی الدنیا قلیل عند مایتمتع به اولیاء الله عزوجل فی **الجنة** . آنکه ایشان را در آن تخلف که کردند بیم داد و تهدید کرد گفت . « الّا تنفروا » نفیر نامی است سپاه را ، میگوید : اگر شما با این سپاه اسلام بیرون نشوید بجنگ **روم** خدای شمارا عذاب کند یعنی بامساك المطر والجدوبة والقحط وظفر الاعداء .

« ویستبدل قوماً غیرکم » بنصرة دین الله و نبیه غیر متثاقلین عن النفیر الی اعدائه مطیعین لله ورسوله قیل هم اهل **الیمن** وقیل ـ هم : **ابناء فارس** .

« لاتضروه شیاً » . این ها ، گفته‌اند که باخدای شود وگفته‌اند که بارسول شود .

« والله علی کل شیءٍ » من التبدیل والتغییر « قدیر » . **ابن عباس** گفت : این آیه منسوخ است بآنچه گفت : « وماکان المؤمنون لینفروا کافة » ، وجماعتی مفسران بر آنند که منسوخ نیست وهردو بجای خویش محکم اند .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یا ایّها الّذین آمنوا انّ کثیراً من الاحبار والرّهبان » الآیه . درین آیت هم تخصیص است وهم تشریف است وهم تهدید و وعید . اول آیت تشریف مؤمنان است . ایشانرا بنداء کرامت میخواند وبه خطاب کریم می نوازد ، نواخت خود بر ایشان می نهد عطاء خود بر ایشان می ریزد وبایمان ایشان خود گواهی می دهد . اینست کرامت ونعمت . اینست لطافت ورحمت . کاری درازل ساخته . بنده را بی بنده عقد دوستی بسته ونداء کرامت ونعمت بجان وی رسانیده .

پیر طریقت گفت نداءِ حق برسه قسم است یکی را به نداء وعید خواند ازروی عظمت بخوف افتاد . یکی را بنداءِ وعد خواند بنعمت رحمت برجا افتاد . یکی را بنداء لطف خواند بحکم انبساط بمهر افتاد . بنده باید که میان این سه حال گردان بود : اول

خوفی که اورا ازمعصیت بازدارد ؛ دوم رجایی که اورا برطاعت دارد ؛ سوم مهری که اورا از او باز رهاند .

تا باتو تویی ترا بحق ره ندهند چون‌بی‌توشدی‌زدیده‌بیرون ننهند

«ان کثیراً من‌الاحبار والرهبان لیاکلون اموال‌الناس بالباطل». ازروی‌اشارت میگوید مبادا که عالم درتعلیم علم وپیر در تربیت مرید طمع دارد برفق مردم ونفع دنیا که طمع، آئینهٔ علم تاریك کند وچشمهٔ‌برکت خشك کند وقیمت مردم ناقص‌کند وهیبت پیراز دل‌مرید ببرد وحرمت علم‌فرونهد . **مصطفی** گفت: بئس‌العبد عبدٌ طمع یقوده وهوی یضله‌وقال علیه‌السلام یاتی علی امتی زمان امراؤ هم یکون علی الجور وعلمائهم علی‌الطمع وعبّادهم علی‌الریاءِ و تجارهم‌علی‌اکل الربوا ، ونساؤهم علی‌زینة الدنیا . عالم که درتعلیم‌علم، طمع بنفع دنیا ندارد ورفق خلق‌درآن نجوید وعلم خود بطلب جاه وریاست وجمع دنیا ضایع نکند، بعلم‌خود برخوردارشود وبرکت علم بوی رسد وثواب او ثواب پیغامبران بود . **مصطفی** گفت : من زار عالماً فکانّما زار نبیاً . و درخبراست که هرکه عالمی‌رازیارت کند چنان است که علم‌را زیارت‌کرد، وهرکه علم را زیارت کرد چنان است کـه خدایرا زیارت کرد و هر که خدایرا زیارت کرد جایگاه او **بهشت** است .

« والّذین یکنزون الـذّهب و الفضّة ولاینفقونها فی سبیل‌الله » . بخل نه کار دین‌داران‌است ونه خُلق دوستان . وگفته‌اند : لیس‌من‌اخلاق الانبیآء والصّدیقین‌البخل، لانه روی عن **النبی**ص انه قال: ماجبل ولی الله الاعلی السخاءِ. **شبلی** را پرسیدند که زکوة چند باید داد . گفت : برمذهب فقهاءاز دویست درم پنج درم، وبرمذهب ماجملهٔ دویست درم دادنی‌است . گفتند : این‌را درشرع، اصلی بایدگفت: **ابوبکر**هرچه داشت همه در باخت آنروز که **مصطفی** از یاران صدقه خواست . **عمر** نیمهٔ مال‌آورد گفت: یا **رسول‌الله** تصدقت بنصف مالی و ترکت النصف لعیـالی ولی عندالله اجر . **بوبکر** هرچه داشت همه‌آورد ، وگفت : یارسول‌الله تصدقت بجمیع مالی ولله‌عندی مزید . **عمر** گفت : نیمهٔ مال بدادم ومرا بنزدیك خدای‌مزداست . **ابوبکر** گفت : همه بدادم و از

آن خدای را برمن حق است . **مصطفی** گفت : بینکما مابین کلمتیکما . عمر برمقام شریعت بود وثمر. اهل شریعت نعیم بهشت است . **ابوبکر** برمقام حقیقت بود وثمرهٔ اهل‌حقیقت روح مشاهده است ، حساب اهل شریعت‌بموقف است حساب اهل‌حقیقت بربساط انس است ، درمقعد صدق عند ملیك مقتدر .

« یوم یحمی علیها فی‌نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم وظهورهم » . خص‌المواضع‌الثلث من‌البدن وهی‌الجبهة والجنب والظهر بالکیّ ، لان‌البخیل اذاسأله السائل زوی جبهته ثم اعرض‌عنه ثمّ ولیه ظهره . پیشانی که خواجه بوقت سؤال سائل فراهم‌کشدناچاربر آن داغ‌نهند . پهلو که ازسر کبر بردرویش زندوپشت که برگرداند، هم‌چنان، تادانی که درویش‌را درآن حضرت جاه ومقدار است. وشرف درویش آنست که چون‌توانگررا اعتماد بردنیابود درویش‌را اعتماد برمولابود ، هرکه‌که توانگری بخدای تقرّب کند بوسیلت درویش کند واگردرویش بتوانگر ازبهر دنیا تقرب کند ازدین برآید . **مصطفی** از اینجا گفت : من تواضع غنیّاً لغناه ذهب ثلث دینه . هرکه تواضع کند توانگری‌راازبهر توانگری وی سیکی‌ازدین‌وی رفت ، واگر بزبان‌مدح گوید دوسیك رفت ، واگر بدل اوراتعظیم نهد جملهٔ دین وی درسر آن شد . درویش بود که بادین پیش توانگر درشود بی‌دین بیرون آید وتوانگر، باگناه پیش وی‌شود بی‌گناه‌بیرون آید، پس‌خلق،ایشانرا درویش‌میخوانند وتوانگر بحقیقت،خود ایشان‌اند. **مصطفی** گفت : ملوك تحت اطمار .

« انّ عدّة‌الشهور عندالله اثناعشر شهراً » الآیة... لماعلم انهم‌لایداومون‌علی‌ملازمة القرب، افرد بعض‌الشهور بالتفضیل لیحصوها باستکثار‌الطاعات وامّا الخواص من‌عباده فجمیع‌الشهورلهم **شعبان و رمضان** وجمیع‌الایام لهم **جمعة** وجمیع‌البقاع‌لهم کالمساجد وفی‌معناه انشد :

یا رب ان جهـادی غیـر منقطع فـکل ارضك لی ثغرو طرسوس

« انّ عدة‌الشهور عندالله اثناعشر شهراً » . گفته‌اند حکمت درآنکه رب‌العزة روزگار را بردوازده ماه نهادآنست که تابرعدد حروف توحید بود وهی: « لااله الاالله » .تحقیق آن خبررا که **مصطفی** گفت : بالتوحید قامت‌السموات والارض . دورفلك درآسمان

و گردش روزگار و سال وماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبان موحدان روان است این دوازده ماه بر نسق خویش و بر هیئت خویش گردان است هرحرفی پاسبان ماهی ساخته و ثبات این در بیان آن بسته، آنروز که قضیهٔ الهی وحکم ازلی در رسد وخواهد که بند آسمان وزمین بر گشاید وزمین خاکی برافشاند و روزگار نام زد کرده بسر آید، نخست توحید از میان خلق بردارد تا نه توحید ماند نه موحّد، نه قرآن میان خلق نه مؤمن. اینست که **مصطفی** گفت: لاتقوم الساعة حتی لایقال فی الارض الله الله.

«انّما النسیٔ زیادة فی الکفر...» الآیه الدّین ملاحظة الامر و مجانبة الرزق و ترك التقدم بین یدی الله سبحانه فی جمیع احکام الشرع فالآجال فی الطاعة مضروبة والتوحید فی عرفانه متّبع والصّلاح فی الامور بالاقامة علی نعمة العبودیّة فالشهر ما سمّاه الله شهراً والعام والحول ماقدره و بینه شرعاً.

٥ - النوبة الاولی

وهو الله تعالی ع: «**الّا تنصروه**» اگر یاری ندهید رسول را، «**فقد نصره الله**» خدای سبحانه وتعالی یاری داد اورا، «**اذ اخرجه الّذین کفروا**» آنگه که بیرون کردند اورا کافران، «**ثانی اثنین**» دوم دو تن «**اذ هما فی الغار**» آنگه که هردو درغار بودند، «**اذیقول لصاحبه**» آنگه که یارخویش را گفت [ابوبکر]، «**لاتحزن انّ الله معنا**» اندوه مدار که خدای باماست، «**فانزل الله سکینته علیه**» فروفرستاد خدای، آرام ایمان برابوبکر، **وایّده** ونیروی ویاری داد رسول خویش را، «**بجنود لم تروها**» بسپاهها‌ئی که شما نمیدیدید، «**وجعل کلمة الّذین کفروا السفلی**» وسخن کافران دیرینه کرد مغلوب ومقهور، «**وکلمة الله هی العلیا**» وسخن خدای و تقدیر او ومکر او آنست که زبر است غالب و قاهر، «**والله عزیز حکیم.**[۴۰]» . خدای توانائیست دانا.

«**انفروا خفافاً و ثقالا**» بیرون شوید [بغزاء تبوك] سبك بالان وگران باران، «**وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله**» وجهاد کنید بمال خویش وتن خویش از بهر خدای، «**ذلکم خیر لکم**» آن شما را به است، «**ان کنتم تعلمون.**[۴۱]» گردانید.

« **لو كان عرضاً قريباً** » اگرعرضی بودی ازین جهان و چیزی که فرا دست رسیدی نزدیك، « **و سفراً قاصداً** » وسفری بچم و[راهی نه دراز]، « **لاتّبعوك** » بیامدندی بر پی تو، « **ولكن بعدت عليهم الشقّة** » ولكن راه دورشد و رفتن برایشان گران آمد، « **وسيحلفون باللّه** » و سوگندان میخورند بخدای، « **لو استطعنا لخرجنا معكم** » كه اگر توانستیم ما بیرون آمدیمی غزا را با شما، « **يهلكون انفسهم** » در هلاك خویش می باشند ودر تباهی خویش، « **و اللّه يعلم انّهم لكاذبون.** (۴۲) » وخدای میداند که ایشان دروغ زنان اند.

« **عفا اللّه عنك** » درگذاشت خدای از تو [یا محمّد]، « **لم اذنت لهم** » چرا دستوری دادی ایشانرا [چون دستوری خواستند ازتو نشستن را]، « **حتّى يتبيّن لك** » تا پیدا شدی، « **الّذين صدقوا** » [راستی] ایشان که عذرها راست میگفتند، « **و تعلم الكاذبين.** (۴۳) » و بدانستید [دروغ] ایشان که [عذرهای] دروغ میگفتند.

« **لايستأذنك** » دستوری نخواهد از تو « **الّذين يؤمنون باللّه و اليوم الاخر** » ایشان که گرویده‌اند بخدا و روز رستاخیز، « **ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم** » که بازنشینند و بجهاد نیایند بمال خویش و تن « **و اللّه عليم بالمتّقين.** (۴۴) » وخدای داناست و آگاه برپرهیزکاران از خشم و عذاب او.

« **انما يستأذنك** » دستوری از تو ایشان خواهند « **الّذين لا يؤمنون باللّه واليوم الآخر** » که نه بخدای گرویده اند و نه بروز رستاخیز، **و ارتابت قلوبهم** ودر گمان افتاد دلهای ایشان، « **فهم في ريبهم يتردّدون.** (۴۵) ». تا درگمان خویش میگردند.

« **ولو ارادوا الخروج** » واگر میخواستندی که [بغزا] بیرون آیند با تو، « **لاعدّوا له عدّة** » پیش از آن عذرکه میگویند غزا را ساخته بودندید، « **ولكن كره اللّه انبعاثهم** » لكن نبایست خداترا ونا پسند آمد ویرا خاست ایشان و بیرون شدن ایشان، « **فثبّطهم** » ایشانرا باپس گرد وبا پس نشاند، « **وقيل اقعدوا مع القاعدين.** (۴۶) » و ایشانرا گفتند می نشینید با نشستگان.

« **لو خرجوا فيكم** » اگر بیرون آمدندی ایشان در میان شما بغزا، « **مازادوكم الّا خبالا** » نیفزودند شما را مگر تباهی، « **ولاوضعوا خلالكم** » ودر

میان شما می‌تاختندید بسخن‌چینی و افساد ذات البین ، «**یبغونکم الفتنة**» شمارا شور دردل می‌جستندی، **وفیکم سمّاعون لهم** ودرمیان‌شما جاسوسانست ایشانرا که‌سخن می‌نیوشند تابایشان رسانند ، «**واللّه علیم بالظالمین**.(۴۷)» خدای داناست‌به ستمکاران برخویشتن .

«**لقد ابتغوا الفتنة من قبل**» و پیش ازین خود فتنهٔ دلهای مؤمنان جستند وشور دل ایشان «**وقلّبو لك الامور**» وترا کارها روی بروی گردانیدند درسکالش‌بد، «**حتّی جاء الحقّ**» تا نصرت خدای که ترا داشت آمد ،«**وظهر امراللّه**» وکار خدا ودین وی آشکارا شد وبلند، «**وهم کارهون**.(۴۸)» وایشانرا ناخواها وبریشان‌دشخوار.

«**ومنهم من یقول**» و از منافقان کسی است کـه میگوید ،«**ائذن لی**» مرا دستوری ده‌تا بنشینم ،«**ولاتفتنی**» ودل وچشم مرا بزنان‌روم فتنه مکن، «**الافی الفتنة سقطوا**» میدانـ که وی در فتنه افتاده است ازاین پیش ،« **وانّ جهنّم لمحیطة بالکافرین**.(۴۹)» و دوزخ گرد کافران درآمدنی است وایشان را فرو گرفتنی .

النوبة الثانیة

قوله‌تعالی ،«اِلاّ تنصروه». این درآیت پیش پیوسته است . میگوید: ان‌ترکوا نصره فلن یضرّه ذلك شیأً کمالم‌یضروه اذکان بمکة لاناصرله . اگرایشان ویرا یاری ندهند و باوی بجهاد بیرون نشوند اورا هیچ زیان نرسد و بروی هیچ گزند نیاید تا خدای ویرا یاری داد ونصرت پیدا کرد. اینست که گفت : «الاّ تنصروه» .

«فقد نصره‌اللّه» . این ـ ها ـ درتنصروه ودرنصره ودر اخرجه ودر لصاحبه ودر ایّده هرپنج با **مصطفی** شود واین آنگاه بود که کافران در **دارالندوة** کید ساختند وهمه بقصد وی باتفاق برخاستند. رب‌العالمین **جبرئیل** را فرستاد ورسول‌خدای‌را ازآن کید وقصد ایشان خبر کرد و اورا هجرت فرمود. رسول خدا بیرون آمد از **مکه** . وگفته‌اند که‌تابغار تنها بود. وگفته‌اند: چون **مصطفی** بیرون‌شداز، **مکه**، **ابوبکر** درخانه **مصطفی** شد ازاهل وی خبر پرسید . اورا گفتند رسول بیرون‌شد. **ابوبکر** برپی‌وی برفت. **مصطفی** باز نگرست شب تاریك بود، **ابوبکر** را نشناخت پنداشت که دشمن

است پارهٔ گرم‌تر رفت : **ابوبکر** بآواز سخن گفت تا **مصطفی** او را بشناخت ، توقف کرد تا وی در رسید پس هردوبهم می‌رفتند ساعتی **ابوبکر** در پیش میرفت وساعتی باز پس ایستاد : فقال ص یا **ابابکر** مالك تمشی ساعةً بین یدی و ساعةً خلفی فقال یا رسول‌الله اذکرالطلب فامشی خلفك واذکرالرصد فامشی بین یدیك. فقال یا **ابابکر** واذا کان شیٔ احببت ان یکون بك دونی. قال : نعم والذی بعثك بالحق مایکون من ملمة الااحببت ان یکون بآل ابی‌بکر دونك . چنان بهم میرفتند تا بغار واین غار **کوه ثبیر** است بر در **مکه** و میگویند غار **ثور** است بزیر **مکه** برراه **مدینه** پس **ابوبکر** از پیش درغار رفت و درهمه غار میگشت و پهلو برزمین مینهاد پس باز میگشت و باز برمی‌خاست رسول خدا گفت چه می کنی یا **ابابکر** گفت: یا رسول‌الله غیرانست وغیران ازحشرات و هوام زمین و سباع خالی نبود، خواستم که اگر ازاین چیزی باشد باری بمن رسد نه بتو که رنج تو نخواهم . **ابوبکر** دست بهرجائی وبهر گوشهٔ فرا میکرد تا چه بیند آخر سوراخی دید پای خود بر در آن سوراخ نهاد و بنشست چون ایشان در غار قرار گرفتند رب‌العالمین **عنکبوت** را فرستاد تا بردرغار همان‌ساعت خانهٔ خویش بساخت ودومرغ حمامه آمدند وبردرغار نشستند وهمان‌ساعت خانه‌بنهادند و گفته‌اند که بردرغار درختی برآمد آن ساعت چنان که ایشان را بپوشید . بامداد کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تا بگیرند چون نزدیك غار رسیدند **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله اتینا آتك آمدند دشمن و بما رسیدند **مصطفی** گفت : «لاتحزن ان‌الله معنا» اندوه مدار یا **ابابکر** که خدای با ماست پس گفت « اللهم اعم ابصارهم عنّا » بارخدایا دیدها و چشمهاشان از ما در پوشش آر تا مارا نبینند. ایشان بدرغار رسیدند خانهٔ **عنکبوت** دیدند بردر غار تنیده و مرغ خایه نهاده و درخت برآمده گفتند اگر درین جایگه کسی بودی از این هیچ نبودی و گفته‌اند **امیة بن خلف** بردر غار بول کرد چنان که رشاش آن به **ابی‌بکر** میرسید و ایشانرا نمی‌دید و درخبر است که **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله لونظراحدهم الی‌قدمه لابصرنا ، اگریك تن از این که ما میجویند فرا پشت پای خود نگرد ما را به‌بیند **مصطفی** جواب داد بوبکررا یا **ابابکر** ماظنّك باثنین‌الله ثالثهما چه‌ظن بری به‌دوتن

که سه دیگر ایشان خدای است اندوه مدار که خدای با ما است.

«فانزل‌الله سکینته علیه» ای القی فی قلب **ابی بکر** ما سکن به والسکینة مایوجب السکون والامن علیه. این‌ها با مصطفی شود و گفته‌اند با**ابوبکر** شود واین درست‌تر است فان‌النبی لم‌یخف بل کان ساکن القلب رابط‌الجاش.

«وایده بجنود لم‌تروها» یعنی ـ الملئکة. رب‌العالمین آن شب فریشتگان‌را فرستاد تا بردرغار بایستادند و غار بر کافران پوشیده داشتند وقیل ـ ایده بالملائکة یوم بدر و یوم‌الاحزاب ویوم حنین. **مجاهد** گفت رسول خدا و **بوبکر** درآن غار سه روز بودند و **بوبکر** را مولایی بود **شبان** نام وی **عامربن فهیر**. **ابوبکر** اورا فرمود تا هرشب کلهٔ گوسپند بدرغار آرد. او همی‌آورد وایشان از آن شیرهمی‌خوردند پس از سه روز بیرون آمدند و **عبدالله بن اریقط** اللّیثی دلیل‌ایشان و بهراه **مدینه** فرو رفتند وکافران نومید و خاسر باز گشتند و گفته‌اند **قریش** در **مکه** جمع شدند تا درکار ایشان و در گرفتن ایشان تدبیر سازند **ابوجهل** گفت: هر که ایشانرا باز آوردبقهرمن اوراصدشتردهم وده‌اوقیة زر **سراقة بن‌مالك‌بن‌جعشم** گوید من بطمع آن ضمان **بوجهل** برخاستم وستوررا زین برنهادم وسلاح برگرفتم. سه‌بار برستور نشستم هرسه‌بار مرا بیفکند. آخر برنشستم و رفتم تا بنزدیك ایشان رسیدم **ابوبکر** باز نگرست **سراقه** را دید گفت یا رسول‌الله آنك **سراقه** مبارز عرب آمد و نزدیك بما رسید و**سراقه** آن بود که درجنگ هزار سواربا وی پای‌بنه داشتی **بوبکر** چون ویرا دید بترسید. رسول خدا گفت لاتخف یا **بابکر** فان‌الله معنا. پس رسول گفت: اللّهم اکف شرّ سراقة بماشئت. در حال سنب ستورش بزمین فروشد تا بشکم. گفت یا محمد من بتو عهد کردم که تراگزند نرسانم ونرنجانم وهر که اندرین راه بطلب تو آید شرّ وی ازتو دفع کنم رسول دعا کرد تا پای‌اسب از زمین برآمد **سراقه** گفت: یا **محمد** من‌دانم که کارتو بالا گیرد و پایگاه توبلند شود مرا نامهٔ ده تا میان من‌وتو نشانی باشد. **ابوبکر** نامهٔ نوشت گویند برسنگی و گویند برشانهٔ گوسفندی نوشت وی اندر کنانه نهاد ویك تیر بر کشید گفت مرا درین راه هم‌شتراست و هم گوسفند این تیر نشان من باشد با شما تا هرچه خواهید بشما دهند. رسول گفت یا **ابابکر**

ما را بطعام **سراقه** حاجت نیست . این همچنان‌است که **مصطفی** در کار قوم خویش حزن نمود و خلاف نیست که آن حزن از رسول طاعت بود و رب‌العزّة او را گفت : «لاتحزن علیهم واخفض جناحك للمومنین» و «لایحزنك قولهم» «ولایحزنك الّذین یسارعون فی الکفر» فلم یکن نهی‌الله تعالی ایّاه عن الحزن دلیلا علی انّ حزنه کان معصیة فکذلك حزن **ابی بکر**.

«وجعل کلمة الذّین کفروا السفلی» یعنی الشرك «وکلمة‌الله هی‌العلیا» یعنی لااله الاالله وقیل کلمةالله قوله: «لاغلبن انا ورسلی» و گفته‌اند «وجعل کلمةالذّین کفروا السفلی» اینجا سخن تمام شد یعنی که خدای سکالش بدایشان وهم‌سخنی و همسازی ومکر ایشان زیر کرد ومغلوب ومقهور. پس ابتدا کرد و گفت «وکلمةالله هی‌العلیا» سخن‌خدای وتقدیر ومکر اوغالب است وقاهر و اگرخواهی پیوسته خوان برقرائت **یعقوب حضرمی** وکلمةالله بنصب تا، یعنی که : خدای کلمهٔ کافران‌را زیر آورد و کلمهٔ خویش‌را بر آورد.

«والله عزیز حکیم» فی‌سلطانه وتدبیره.

«انفروا خفافاً و ثقالا» مفسران گفتند اول آیه که فرود آمد ازسورهٔبراءة این آیه بود وقیل «اراد اول آیة نزل‌فی‌غزوة تبوك» قوله: انفروا خفافاً وثقالا **مجاهد** گفت چون ایشانرا بغزو فرمودند گفتند فینا الثقیل وفینا ذوالحاجة و فینا ذوالشغل وفینا ذوالضیعة فانزل‌الله تعالی «انفروا خفافاً وثقالا» میگوید همه بیرون شوید بغزو **تبوك** پیران وجوانان و عزبان ومعیلان توانگران و درویشان فارغان ومشغولان . در خبر است که **ابن‌ام‌مکتوم** آمد و گفت : یا رسول‌الله اعلیّ ان انفر فقال نعم پس ربّ‌العالمین‌این آیت منسوخ کرد بآنچه گفت «لیس‌علی‌الضعفاءِ ولاعلی‌المرضی»..الایه

«ذلکم خیرلکم» من‌التثاقل الی‌الارض «ان کنتم تعلمون» مالکم من‌الثواب والجزاءِ .وروی **ثابت** عن **انس** ان **اباطلحة** قرأ سورة برائة فاتی‌علی هذه‌الایه «انفروا خفافاً و ثقالا» فقال ای‌بنیّ جهّزونی جهّزونی فقال بنوه : یرحمك‌الله قد غزوت مع‌النبیّ حتی‌مات ومع **ابی بکر** و **عمر** حتّی‌ماتافنحن‌نغزوعنك‌فقال لا، جهزّونی. فغزا البحرفمات‌فی‌البحرفلم یجدواله جزیرة یدفنونه فیها الابعدسبعة ایّام‌فدفنوه فیها ولم

یتغیّر. وقال **الزهری** خرج **سعیدبن المسیب** الی‌الغزو وقد ذهبت احدی‌عینیه فقیل له انك علیل‌صاحب ضرّ فقال استنفرالله الخفیف والثقیل ای‌الصحیح والمریض فان لم یمکننی الحرب کثرت‌السواد وحفظت‌المتاع .

«لو کان‌عرضاً قریباً» این آیت درشأن منافقان آمد که‌تخلّف کردند بی‌عذری بغزا نرفتند رب‌العالمین نفاق ایشان آشکارا کرد گفت لو کان‌المدعوّالیه شیئاً من‌منافع الدّنیا قریب المتناول سهل المأخذ .

«وسفراً قاصداً» القاصدوالقصد المعتدل ای هنیئاً غیر شاق .

«لاتبعوك» لوا فقوك فی‌الخروج .

«ولکن بعدت علیهم‌الشقّة» المسافة البعیدة .آنکه خبرداد که چون **بمدینه** باز گردند، ایشان آیند وسو کند خورند و گویند .

«لو استطعنا» ای ـ لوسهل علینا‌الخروج و کان‌لناسعة فی‌المال «لخرجنامعکم یهلکون انفسهم» بایقاعها فی‌العذاب لانّ من حلف باللّه کاذباً استحقّ العذاب و قیل «یهلکون انفسهم» بالقعود عن الجهاد «واللّه یعلم انّهم لکاذبون» لانّهم کانوا یستطیعون الخروج .

«عفااللّه عنك» . قومی گفتند از **مصطفی** دستوری خواستند بازنشستن را از غزو . **مصطفی** ایشانرا دستوری داد پیش ازآن که درآن وحی آمد ازآسمان . ربّ‌العالمین ویرا عتاب کرد گفت «عفااللّه عنك‌لم اذنت لهم» این‌چنان است که‌گویند عفااللّه عنك ماصنعت فی حاجتی، و پارسی گویان گویند: عافاك‌اللّه ای بخت‌نیك، این چیست که کردی ، وقیل عفااللّه عنك محااللّه ذنبك. قدّم العفو علی‌العتاب کی لایسبق الی قلبه حزن «لم‌اذنت» من غیر اذن اللّه «حتّی‌یتبیّن لك الّذین صدقوا» یعنی کان یجب ان لاتاذن حتّی یتبیّن لك الصادق فی ایمانه من الکاذب والصادق فی عذره من‌الکاذب المتعلّل. وروا باشد که لم‌اذنت‌لهم اینجا سخن بریده گردد پس‌ازآن گفت لاتاذن لهم حتّی یتبیّن . قومی گفتند این آیت منسوخ است وناسخ آنست که گفت «فاذا استأذنوك لبعض شانهم فأذن لمن شئت منهم» .

قوله «لایستأذنك» ای ـ فی‌التّخلف عن‌الجهاد «الّذین‌یؤمنون‌باللّه والیوم‌الاخر

ان يجاهدوا» يعنى ان لايجاهدوا او كراهة «ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم والله عليم بالمتّقين.

«انّما يستأذنك» فى التّخلف «الذين لايؤمنون بالله واليوم الاخر وارتابت قلوبهم» شكّوا فى دينهم واضطربوا فى اعتقادهم «فهم فى ريبهم يتردّدون» التّردّد التّصرف فى الذّهاب والرّجوع مرّاتٌ متقاربة. قال ابن بحر: عوتب لانّه اذن القوم فى الخروج معه ولم يكن لهم ان يستاذنوا فى الخروج ولا فى التّخلف بل كان عليهم ان يقتصروا فى الخروج على دعاء العامّة. قال ثم ذم من استأذن فى الخروج والذى استاذن فى التّخلف.

«ولو ارادوا الخروج» اى ـ لو عزموا على الخروج «لاعدّوا للخروج والجهاد «عدّة» اهبة من الزّاد والمركوب لانّهم كانوا مياسير و «لكن كره الله» انبعاثهم الانبعاث، الانطلاق فى الحاجة يقول كره الله نهوضهم للخروج فثبّطهم اى حبسهم وخذلهم وكسلهم.

«وقيل اقعدوا مع القاعدين» اين سخن، منافقان بايكديگر گفتند كه: بيرون مشويد و بنشينيد با اين نشستگان كه بعذر نشسته‌اند اززنان و كودكان وناتوانان. و گفته‌اند كه اين رسول خدا گفت با ايشان از آنكه با ايشان خشم داشت كه از ايشان تخلف مى‌شناخت. و گفته‌اند اين قيل بمعنى الهام است كه رب العزّة اسباب خذلان در دل ايشان افكند و ايشان را بر آن داشت تا بنشستند و استطاعت رفتن نداشتند و بر جمله بدان كه استطاعت دواست يكى قبل الفعل و يكى مع الفعل آنچه قبل الفعل است حصول آلت است و عدة چون عقل و صحت و وجود مال و شناخت فرمان و تمكّن آن در وقت و مكان و آن استطاعت ظاهر است و موجود و حجّت بوى قايم است و ثابت و بنده تواناءِ آنست وذلك فى قوله «لو استطعنا لخرجنا معكم» اينست كه منافقان گفتند اگر مارا استطاعت بودى با شما بيرون آمديمى و ربّ العزة ايشانرا دروغزن كرد و گفت «والله يعلم انّهم لكاذبون» لانهم يستطيعون للخروج. امّا آن استطاعت ديگر، قدرت است بر مباشرت فعل و ملك تحصيل. درباطن رود با فعل و بعد الفعل آنرا بتوان شناخت وهيچ حجّت بنده بوى ثابت نشود كه آن درحقّ وى مفقود است نه موجود و پيش از فعل بنده از آن استطاعت

درهیچ چیز نیست چنان که خدای گفت «و کانوا لا یستطیعون سمعاً ما کانوا یستطیعون السمع - انّهم عن السمع لمعزولون» قومی را گفته است که گوشها شنوا داشتند امّا با آن گوش شنوا ایشانرا استطاعت سمع نبود وقیل - «اقعدوا مع القاعدین» هم ازین باب است. رب العزة ایشان را مخذول کرد ومحروم از فرمان‌برداری تا نتوانستند که فرمان‌برند و **بغزاء تبوك** بیرون شوند. والله علیم یفعل مایشاء ویحکم مایرید.

«ولوخرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا» چون **مصطفی** ازمدینه بیرون آمد تا به **تبوك** رود بثنیّة **الوداع** فرو آمد آنجا لشکرگاه ساخت و **عبدالله ابی سلول** بامنافقان به‌زی **جده** فرو آمد از **ثنیّة الوداع** بزیرتر. پس چون **مصطفی** ومؤمنان برفتند **عبدالله ابیّ** بامنافقان واهل شك تخلف کردو باز گشت. ربّ العالمین تسلیت **مصطفی** این آیت فرستاد «لوخرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا» ای - فساداً فی رای ضعفة المومنین الخبال الفساد فی الامر و الخبل الفساد فی العقل «ولاوضعوا خلالکم» الایضاع سرعة السّیر و المعنی اسرعوا بالنّمیمة فی افساد ذات بینکم. وقیل - اسرعوا رکابهم بالسیر بینکم یوهمون الهزیمة فی القلوب «یبغونکم لفتنة» فتنه' شوردل است. میگوید: درمیان شما فرقت میافکندندی بددلی می‌افزودندید و شوردل می‌جستندید.

«وفیکم سمّاعون لهم» ای منافقون یخبرونهم باخبارکم وقیل وفیکم سمّاعون لهم من یسمع کلامکم ویطیعکم ولو کان هؤلاء المنافقون فی صحبتکم افسدوهم علیکم «والله علیم بالظالمین» المنافقین. بینهم **عبدالله بن ابی و عبدالله نضل و عبدالله بن نبتل و جد بن قیس و رفاعة بن تابوت و اوس بن قبطی.**

«لقد ابتغوا الفتنة» میگوید: اگر این منافقان در این غزا تخلّف نمودند ایشانرا عادت است و در غزاء **احد** همچنین بودند که **عبدالله ابی** با منافقان روز **احد** بر گشت و گفت «لونعلم قتالا لاتّبعناکم» و گفته‌اند من قبل آنست که چون آمدن **مصطفی** به **مدینه** نزدیك بود و خبر افتاد **عبدالله ابی سلول** را رئیس منافقان از آن کراهیّت ورنج عظیم آمد که عرب **مدینه** می‌سکالیدند که ویرا برخویشتن ملك کنند: افرقت ازمیان **اوس و خزرج** برخیزد. چون رسول خدا **بمدینه** آمد آن کار فروبست وباطل شد **عبدالله ابی** ومنافقان **بجهودان** میگراییدند تا **جهودان** در نبوّت

مصطفی طعن میکردند و مردمان درود، شك می افکندند و دلهاء ضعیف میشورانیدند فذلك قوله «لقد ابتغوا الفتنة من قبل» و قیل معناه ان جماعة منهم ارادو به القتل فی لیلة العقبه «وقلبوا لك الامور» ای: اجتهدوا فی الحیلة علیك و الکید بك و التقلیب ان تجعل اسفله اعلاه و باطنه ظاهره و معناه النفاق فان المنافق ظاهره خلاف باطنه حتی جاءَ الحق ای غلب الاسلام الشرك و ظهر امر الله وعلا دین الله وهو الاسلام وقیل حتی اخزاهم الله باظهار الحق واعزاز الدین علی کره منهم.

«ومنهم من یقول ائذن لی» این آیت درشأن **جد بن قیس الخزرجی** آمد مردی بود از معروفان منافقان رسول خدا گفت باوهل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منها سراری ووصفاء قال یارسول الله لقد عرف قومی انی رجل مغرم بالنساءِ وانی اخشی ان رأیت بنات الاصفر ان لااصبر عنهن فلا تفتنّی بهذا وائذن لی فی القعود عنك واعینك بمالی فاعرض عنه النبی علیه السلام وقال قد اذنت لك فانزل الله هذه الآیة وکان الاصفر رجلا من حبشة ملك الروم فاتخذ من نسائهم کل وضیئة حسناءً فولدت له بنین وبنات اخذن من بیاض الروم وسواد الحبشة فکن لعساء یضرب بهن المثل فی الحسن میگوید این منافق دستوری میخواهد که نیاید وبهانه میکرد که «لاتفتنی» ببنات الاصفر مرا بهزنان روم وبنات بنی الاصفر فتنه مکن یعنی که این بهانه است و نفاق اورا برین میدارد «الافی الفتنة سقطوا» الافی الکفر و النفاق سقطوا، یعنی ماسقط فیه من الفتنة بتخلفه عن رسول الله اکثر. وقیل الافی الفتنة ای فی النار و العذاب سقطوا «وان جهنم لمحیطة بالکافرین» مطبقة بهم جامعة لهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «الّا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار» سعادت بندگان درعنایت است و آنجا که عنایت است پیروزی را چه نهایت است. کار جذبهٔ الهی دارد مغناطیس عزت و کشش[1] عنایت. هر کجا کششی بود آنجا کوششی بود. هر کجا صدقی بود آنجا تصدیقی بود. وهر کجا تصدیق بود آنجا

---

۱ ـ درنسخه الف: کهرباء است.

دلی بود و آنجا که دل بود فتحی بود و آنجا که فتح بود سعادت بود. خنك آن بنده که اهل این قصه بود . آنك **ابوبکر** بر خوان قصه وی تاعجایب بینی درنگر دربدایت ونهایت کاروی تاعز صحبت بشناسی وحقیقت ولایت بدانی بیست ساله بود که بخواب نمودند اورا که ماه از آسمان جدا شدی و بربام **کعبه** سه پاره گشتید یك پاره از آن در کنار **ابوبکر** افتادی. **ابوبکر** این خواب نهان همیداشت از**جهودان مکه** وغیر ایشان تاآنکه که **بشام** میرفت بتجارت . گفتا بر **بحیراء راهب** رسیدم و آن خواب اورا حکایت کردم گفت بشارت باد ترا یا **ابابکر** که رسول آخرالزمان را درحیات او وزیر باشی وبعدازوفات وی خلیفهٔ اوباشی . **ابوبکر** چون این سخن بشنید ازشادی بگریست ازعین رافت ورحمت دردل وی مایده‌ٔ نهادند. صباء دولت درد دین بسینه وی فرو گشادند **مصطفی** ازان درد این نشان باز داد که ما فضلکم **ابوبکر** بکثرة صیام ولاصلوة ولکن بشیء وقرفی صدره .

پیر طریقت: گفت که ازحال وی نشان داده که گفت کریما این سوز ما امروز دردآمیز است نه طاقت بسربردن ونه جای گریز است. سر وقت عارف تیغی تیزاست نه جای آرام ونه روی پرهیز است. لطیفا این منزل ما چرا چنین دور است همراهان بر گشتند که این کار غرور است گر منزل ما سرور است این انتظار سور است و گر جز منتظر مصیبت زده ایست ، نامعذورست بیست سال دیگرابوبکر این حدیث پنهان میداشت تاازجبار عالم فرمان آمد **بجبرئیل** امین که یا **جبرئیل** رو با **محمد** بگوی که وقت آن آمد که بمنبر سعادت بر شوی وباخلق بگوئی که لااله الاالله محمد رسول‌الله قل‌هوالله احد چون این پیغام بگزارد سید گفت با **جبرئیل** با که گویم که همه عالم منکر این حدیث‌اند گفت یا **محمد** اگر منکر نبودندی بسعادت دعوت تو کی رسیدندی یا **محمد** هیچ کس بسعادت دعوت تو نزدیکتر از **بوبکر بوقحافه** نیست نزدیك وی رو واین حدیث باوی بگو **مصطفی** قدم ازحجره خود بدر نهاد و **ابوبکر** همان ساعت ازخانه خویش بدر آمد . چون دیدهٔ صدیق برجمال **سید** افتاد مغناطیس نبوت محمدی گوهر صدق **ابوبکر** را بخود کشید گفت : یا **ابابکر** این چندین ضعف وزردی روی تواز بهر چیست گفت یا **محمد** چندین سال است که آتشی تیز درباطن

خود می‌بینم هرروز که برآید گرم‌تر می بینم مرهمی همی جویم کـه این آتش بوی فرو نشانم .

از عشق تو آتشی بـرافروخته‌ام وانگه‌بخودی خودفروسوخته‌ام

مصطفی دانست که **ابوبکر** گرفتار درد دین است و تشنهٔ شربت توحید حق است تاازآن شراب که‌از خم خانهٔ قدم بوی فرستاده‌اند و دران قاروره طهارت صافی شده «که الم نشرح لك صدرك » یك قطره برجگر سوختهٔ **ابوبکر** ریزد گفت : یا **ابابکر** درنبوت و رسالت ماچه گوئی **ابوبکر** باز نماند و گفت راست است وپاك جاء بالصدق وصدق به گفتا نوشت باد شراب مهر ازجام توحید .

ای باز هوا گرفته وباز آمده به دام دوست

رنج سفر کشیده وباز دیده خود بکام‌دوست

وزبان حال **ابوبکر** میگوید الهی کشیدیم آنچه‌کشیدیم همه نوش‌گشت‌چون آوای قبول شنیدیم . الهی دانی که هرگزدرمهر شکیبا نبودیم وبهرکوی که رسیدیم حلقهٔ دردوستی‌گرفتیم و بهر راه که رفتیم بربوی تو آن راه بریدیم . دل رفت مبارك باد ورجان برود درین‌راه پسندیدیم .

دل باغ‌توشد پاك ببر، زان که‌درین دل یا زحمت ما گنجد یا نقش خیالت

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر صدجان نکند آنچه‌کند بوی وصالت

. . . .

٦ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**ان تصبك حسنة**» اگر بتورسد نیکوئیی ، « **تسؤهم** » ایشانرا اندوهگن کند ، «**وان تصبك مصیبة**» و اگر بتو رسد افتادی یا زیانی یا هزیمتی ، « **یقولوا** » گویند ، «**قداخذنا امرنا من قبل**» از آن بود که دست بآن زدیم پیش ازین وبازنشستیم ، «**ویتولوا وهم فرحون**.(٥٠) » و برگردند شادان و نازان .

«**قل**» گوی [ای پیغامبر من]، « **لن یصیبنا** »نرسد بما ، « **الاما کتب اللّٰه لنا**» مگر آنچه خدای نوشت ما را از رسیدنی [هرجای که باشیم] ، «**هومولینا**» اوست یار ما و خداوند ما ، « **وعلی اللّٰه فلیتوکل المؤمنون .** (٥١) » و ایدون بادا کـه

پشتی دادن مؤمنان بخدای بادا.

«**قل هل تربّصون بنا**» گوی چشم برچیزی میداریدکه رسد بما، «**الّا احدی الحسنیین**» جز یکی از دو نیکی، «**و نحن نتربّص بکم**» وما چشم میداریم بشما، «**ان یصیبکم الله**» که برساند خدای بشما، «**بعذاب من عنده او بایدینا**» یکی از دو بدی عذابی ازنزدخدای یاعذابی بدست ما، «**فتربصوا**» پس چشم میدارید، «**انّا معکم متربصون.**(۵۲)» که ما با شما چشم دارندگانیم.

«**قل انفقوا**» بگوی پیغامبرمن نفقه میکنید، «**طوعاً او کرهاً**» خوش منش یا ناکام، «**لن یتقبل منکم**» نخواهندپذیرفت ازشما، «**انکم کنتم قوماً فاسقین.**(۵۳)» که شما گروهی اید از فرمان برداری بیرون.

«**وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم**» بازنداشت کردار ایشان را و نفقات ایشانرا ازپذیرفتاری، «**الّا انّهم کفروا بالله وبرسوله**» مگر آنچه ایشان کافر شدند درنهان بخدا و رسول، «**ولا یأتون الصلوة الّا وهم کسالی**» و بجماعت نیایند مگر بکسلانی، «**ولاینفقون الّا وهم کارهون.**(۵٤)» وزکوة ندهند مگر بدشواری.

«**فلاتعجبك اموالهم**» خوش مبایادترا ونیکو، مالهای ایشان، «**ولااولادهم**» ونه فرزندان ایشان، «**انّما یریدالله لیعذبهم بها**» میخواهد خدای که ایشان را بعذاب میدارد [بافزون آن و بگردکرد آن و بنگه داشت آن]، «**فی الحیوة الدنیا**» درین جهان، «**وتزهق انفسهم**» و جان ایشان برآیـد، «**وهم کافرون.**(۵۵)» و ایشان بر کافری.

«**ویحلفون بالله**» سوگند میخورند بخدای، «**انّهم لمنکم**» که ایشان از شما اند و از اهل دین شما اند، «**وماهم منکم**» و ایشان از اهل دین شما نیستند، «**ولکنهم قوم یفرقون.**(۵٦)» لکن ایشان قومی اند که ازدوسوی می‌ترسند.

«**لویجدون ملجأً**» اگر ایشان پناه گاهی می‌یابند، «**اومغارات**» یامتواری گاهی، «**اومدّخلاً**» یا نهان جائی، «**لولّوا الیه**» روی بآن دادندید، «**وهم یجمحون.**(۵۷)» و ایشان شتابان ودوان.

ومنهم من یلمزك» و ازایشان کس است که ترا به‌بیدادگری باز خواند، «**فی الصدقات**» درصدقات که دهی، «**فان اعطوا منها رضوا**» اگر ایشانرا دهند

از آن خشنود باشند و خرسند، «**وان لم يعطوا منها**» واگر ایشانرا ندهند از آن. «**اذاهم يسخطون.**(۵۸)» بخشم می‌باشند ونا خرسند.

«**ولو انّهم رضوا**» واگر ایشان خشنود بودندی وخرسند، «**بما آتاهم الله و رسوله**» بآنچه خدای ایشانرا داد و رسول او، «**وقالوا حسبنا الله**» و گفتندی بسنده‌است ما را خدای و آنچه وی بخشد و گزیند وسازد، «**سيؤتينا الله من فضله**» خدای ما را ازفضل خویش‌خوددهد [آنچه خواهد و دربابد]، «**ورسوله**» ورسول وی رساند، «**انّا الى الله راغبون.**(۵۹)» ما بنیا زوحاجت خواست خود با خدای خود می کردیم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «ان تصبك حسنة تسؤهم» ای - ان نلت نصرة فی غزائك هذه تحزنهم وان نالتك قادحة من نقصان او هزيمة يقولوا قد اخـذنا بالحزم اذ تخلّفنا - میگوید باین غزاء «**تبوك**» که میروید اگر شما را نصرت وظفر بود منافقان اندهگن شوند ودل تنك واگرهزیمت و شکستی بود ایشان گویند: نیك آمد و راست، که نرفتیم. حزم آن بود که ما بردست گرفتیم، **کلبی** گفت: «حسنه» ظفر و غنیمت روز **بدر** بود، مسلمانانرا و «مصیبت» و شکستگی و نکبة روز **احد**. میگوید منافقان روز **بدر** اندوهگن بودند که نصرت مسلمانان میدیدند وروز **احد** شاد بودند که مصیبت و نکبت رسید ایشانرا. رب العالمین گفت «ویتولّوا» ای - عن الایمان.

«وهم فرحون» لما اصاب رسول الله واصحابه يوم احد. الاصابة وقوع الشیٔ فيما قصد به و قيل - الاصابة الانحطاط من اعلى الى اسفل مشتقٌ من الصواب.

«قل» يا محمد للمنافقين «لن يصيبنا» شدة و رخاء وخير وشرّ «الا ما كتب الله لنا» فی اللّوح المحفوظ و قضاه و قدره علينا فی سابق حكمه كما قال عزّوجلّ: «ما اصاب من مصيبة فی الارض ولا فی انفسكم الا فی كتاب من قبل ان نبرأها».

«وعلى الله فليتوكل المؤمنون» يعنى - واليه فليفوض المؤمنون امورهم على الرضا بتدبيره.

«قل هل تربصون» ای - هل ينتظرون ان ينزل بنا «الااحدى الحسنيين»

نصرة او شهادة.

«ونحن نتربص بکم» احدی السوئین عذاب من عندالله کما اصاب الامم الخالیة اوبایدینا فنغلبکم بالسیف و نقتلکم «فتربصوا» مواعیدالشیطان.

«انّا معکم متربصون» مواعیدالله فی اعلاء کلمته واعزازدینه. معنی آیت آنست یا **محمد** ایشانرا گوی جز آن نیست که شما انتظارمیکشید وچشم میدارید که رسد بما یکی از دونیکوئی: یا یاری ازخدای وظفر بردشمن. یا شهید شدن درراه خدا. وما چشم میداریم که خدای رساند بشما از دوبد، یکی: عذابی ازنزدیك خویشتن یا کشتن بدست ما. اکنون شما چشم میدارید تا ما باشما چشم میداریم. آنچه شما چشم بدان میدارید وعدهٔ **شیطان** است و آنچه ما چشم بدان میداریم وعده **خدای** است. روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌الله ص: یضمن الله لمن خرج فی سبیله لایخرج الاایماناً بالله و تصدیقاً لرسوله، ان یرزقه الشهادة او یردّه الی اهله مغفوراً نائلا مانال اجراً وغنیمة».

«قل انفقوا طوعاً اوکرهاً» این آیت درشان **عبدالله‌ابی** آمد. رئیس منافقان کان عظیم النفقة واسع الوسیعة «انفقوا» امراست بمعنی شرط ومراد باین توبیخ است یقول: ان انفقتم طائعین اوکارهین لن یتقبل منکم. نفقة که میکنید اگر به طوع کنید واگر بکره، از شما پذیرفته نیست که اعتقاد و توحید با آن نیست. و گفته‌اند این جواب **جدبن قیس** است که گفته بود ائذن لی فی القعود و اعینك بمالی. و گفته‌اند طوع، صدقات است که بروی لازم نیست و کره، زکوة است که شرع اورا فرموده و الزام کرده. وگفته‌اند طوع آنست که باختیار خویش کند، بردل ایشان آسان وخوش و کره آنست که از بیم قتل کنند، بردل ایشان گران ودشوار. میگوید هرچون که هست، از شما که منافقان اید نپذیرند کـه نخست ایمان باید و صفاء دل و اعتقاد پاك پس زکوة وصدقات و نفقات ـ پس بیان کرد که مانع قبول چیست گفت:

«وما منعهم» ای ـ ما امتنعت اعمالهم من ان تقبل، الا کفرهم بالله و رسوله. عرب گوید ما منعنی ان افعل کذا الا فلان ای: ما امتنعت الامن اجل فلان. قال الله عزّوجلّ: «وما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذّب بها الاولون» ای ـ وما امتنعنا ان

نرسل بالایات الا ان کذّب بها ، فان‌الله عزّوجلّ لامانع له. باز نمود که آن نفقات‌ایشان که پذیرفته نیامد از آن است که ایشان بخدای و رسول کافراند و در نماز کسلان و متثاقل‌اند از آن که گوش بثواب آن ندارند وانفاق برایشان دشوار است ، از آنکه برخود چون غرامتی و تاوانی میدانند . روی **ابوهریرة** قال : قال رسول‌الله‌صم : « للمنافقین‌علامات یعرفون بها . تحیّتهم‌لعنة وطعمتهم نهبة وغنیمتهم‌غلول . لایقربون المساجد الاهجراً ولایأتون‌الصلوة الادبراًمستکبرین‌لایألفون‌ولایؤلفون خشب‌باللیل صخب بالنّهار » . و فی بعض‌الاخبار : « جیفة باللیل بطّال بالنّهار ». وقال **ابن عباس** فی‌صفة‌المنافقین : هم‌النائمون عن‌العتمات الغافلون عن الغدوات التار کون للجماعات الخافرون للامانات اولئك رجالهم منافقون و نسآؤهم منافقات .

« کرهاً » ـ بضم کاف قرائت **حمزة** و **کسائی** است ، و در معنی‌ ، ضمّ و فتح یکسان است .

« ان‌یقبل منهم » ـ بیا قرائت **حمزة** و **کسائی** است وباین قرائت نفقات‌بمعنی انفاق است .

« فلاتعجبك اموالم ولا اولادهم » ـ این خطاب با **مصطفی** است و مراد باین امت است ، و بقول بعضی مفسران درآیت تقدیم و تأخیر است ، تقدیره : فلاتعجبك کثرة اموالهم و اولادهم فی‌الحیوة الدّنیا ، انّما یریدالله لیعذّبهم بهـا فی‌الاخرة . و بیشترین مفسران برآنند کـه آیت بر ترتیب خویش است و فی . متصل بیعذّبهـم . یعنی ـ لاتستحسن ما انعمنا علیهم من الاموال الکثیرة و الاولاد .

« انّما یریدالله لیعذّبهم » ای ـ بجمعها و حفظها و حبّها والبخل‌بها و کلّ هذا عـذاب . و قیل : یعذّبهم بنهب الاموال وسبی الاولاد . میگوید : عجب مدار ونیکو مشمر آن مالها و فرزندان که دادیم ایشانرا که خدای میخواهد که ایشانرا بآن مال و فرزند در دنیا بفتنه افکند و ایشانرا بعذاب دارد وچنانکه مؤمن را در آن اجر و ثواب بود منافق را درآن عقوبت و عذاب بود وآنکه بعاقبت :

« تزهق انفسهم وهم کافرون » ای ـ تخرج ارواحهم‌وهم علی‌الکفر .

« ویحلفون بالله انّهم لمنکم » ای ـ یحلفون بالله‌کاذباً انّهم مؤمنون .

«وماهم منکم» ای - لیسوا بمؤمنین .

«ولکنّهم قوم یفرقون» ای - یفرقون الفریقین، همانست که جائی دیگر گفت: «یریدون ان یأمنوا لکم و یأمنوا قومهم» میگوید منافقان از دو سوی میترسند هم از قوم خویش هم از شما - اگر اظهار کنند آنچه در دل دارند ایشانرا بکشند و فرزند ایشانرا ببردگی ببرند .

«لو یجدون ملجأً» ای - ملاذاً . «او مغارات» یعنی - اسراباً ، جمع مغارة .

«او مدّخلاً» ، و برقراءت یعقوب «او مدخلاً» بفتح میم و تخفیف یعنی - مستتراً و مذهباً .

«لولّوا الیه» اقبلوه نحوه .

«وهم یجمحون» یسرعون . من قواهم . فرس جموح یرکب رأسه ، ومعنی الآیة : ان المنافقین لوامکنهم الفرار من بین المسلمین بایّ وجه کان کفروا ولم یقیموا بینهم .

«ومنهم من یلمزك» ، و برقرائت **یعقوب** «یلمزك» بضم میم ای - یعیبك ، واللمز - العیب ، اللمزة - العیّاب ، و اللمزة المعیب .

«فی الصدقات» ای - فی تفریق الصدقات بین اهلها . این آیت در شأن مردی منافق فرو آمد نام وی **حرقوس بن زهیر** ، رسول خدا در غزاءِ **حنین** قسمت غنائم میکرد ، گفت : یا رسول‌الله اعدل فانّك ما عدلت الیوم . رسول خدا چون این سخن از وی بشنید گونهٔ وی سرخ شد ، گفت : ان لم اعدل فمن ذا الّذی یعدل **وجبرئیل** عن یمینی و **میکائیل** عن یساری . **عمر** گفت : یارسول‌الله ایذن لی اضرب عنقه . فقال: دعه فانّی لااحبّ ان یقال انّ **محمداً** یقتل أصحابه، وروی : دعه فانّ له اصحاباً یمرقون من الدّین کما یمرق السهم من الرّمیة . و درخبر است که **ابوبکر** از پس وی برفت اورا در غار یافت باز گشت، **عمر** همچنین برفت ودر نماز یافت وباز گشت ، و **علی** رفت و اورا نیافت ونه دید ، رسول خدا گفت : یا **علی** ! این مرد بروزگار تو برتو بیرون آید و تو اورا بکشی و نشان بداد . **علی** درحرب **نهروان** اورا درمیان کشتگان یافت .

رب العالمین گفت . « فان اعطوا منهـا رضوا » ای - ان کثرت لهم من ذلك

فرحوا وان اعطيتهم قليلاً سخطوا ، ای ـ انّما دينهم و سخطهم و رضاهم لدنياهم .
«ولوانّهم رضوا ما آتيهم الله ورسوله و قالوا حسبنا الله» ، كما قال المسلمون .
جواب «لو» اینجا محذوف است و تقدیر آیت اینست : لو رضوا بذلك وتوكلوا على الله لكان خيراً لهم و عرب فراوان جواب «لو» فرو گذارند درسخن و درست است خبر از مصطفی ص که گفت : « هلاك امّتي على ايدى اغيلمة من بنی عبدمناف » قالوا : یا رسول الله فماذا تأمرنا ؟ قال : لوانّ الناس اعتزلوهم . این «لو» بمعنی لیت است .
«سيؤتينا الله من فضله» ای ـ خزائنه ، ورسوله من الصدقة والغنيمة . میگوید : خدای ما را از فضل ونعمت خویش میدهد آنچه دریابد ورسول وی رساند. چنانکه درخبر است : «لاتكنوا بابی القسم ـ الله يعطى وانا اقسم .
«انّا الى الله راغبون» ای ـ نسأل الله ان يغنينا من فضله بفضله .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «ان تصبك حسنة تسؤهم » . هر که نعمت وی تمامتر و نواخت خدای بروی بزرگتر، حاسدان وی بیشتر. منافقان که نعمت و نواخت وفضل خدای دیدند بر مصطفی و مؤمنان حسد بردند وصفت حسود اینست که خدای گفت : «ان تصبك حسنةٌ تسؤهم»، چون نعمت وفضل خدایرا بر کسی بیند اندوهگن شود و رضا و خشنودی او جز در زوال نعمت نیست . معاویه گفت : هر دردی را درمان دانم وهر کاری را تدبیری توانم مگر درد حاسد که آنرا هیچ درمان ندانم وهیچ تدبیر نتوانم که داروی وی جز زوال نعمت ازمحسود نیست . مصطفی ص گفت : « ثلث هنّ اصل كلّ خطيئة فاتقو هنّ واحذ روهنّ ايّاكم والكبر فانّ ابليس حمله الكبر ان لايسجد لادم عليه السلام وايّاكم و الحرص فانّ آدم حمله الحرص على ان اكل من الشجرة و ايّاكم والحسد فانّ بنى آدم انّما قتل احدهما صاحبه حسداً و در خبر است که موسى عليه السلام مردی را دید نزدیك عرش عظیم درجهٔ بزرگ یافته و بنواخت بی نهایت ولطف بی کران رسیده موسی چون اورا بآن ترتیب و آنمنزلت دید بوی غبطت برد و آن منزلش آرزو خواست گفت : بارخدایا آنمرد بآن رتبت و منزلت

بچه رسید ؟ گفت : «لایحسدون النّاس علی ما آتیهم‌الله من فضله» ، نعمت خدا وفضل نعمت خدا بر بندگان دید و بایشان حسد نبرد . و درخبراست که در آسمان پنجم ربّ‌العزة فریشتهٔ آفریده بر گذرگاه اعمال بندگان نشسته چون عمل بنده بآسمان بر آرند و بوی رسد وهم چون آفتاب از روشنائی ونیکوئی آن عمل می‌تابد ، بوی گوید : قف‌فانا ملك الحسد ، باش که فریشته حسدم تادر آن نگرم که‌آمیخته حسد است یانه‌اگر نشان حسد بیند باز گرداند ، وگوید : اضربوا وجه صاحبه فانّه‌حاسد.

«قل‌لن یصیبنا الاّ ما کتب‌الله لنا». حجتی روشن‌است برقدریان که میگویند خیر بتقدیر خدا است وشرّ بکردار ما . و رب‌العزه برایشان ردّ میکند و میگوید : یا محمد بگوی «لن یصیبنا» هیچ رسیدنی بما نرسد ازخیروشرّ و نفع و ضرّ وعطا ومنع وغنی وفقر ونفاق و وفاق مگرکه خدای خواست وتقدیر کرد و برمانوشت همهٔ بتقدیر او وهمه بحکم او ومشیّت او . درعالم‌چیست از بودنی مگر بخواست او ، موی نجنبد برتن مگر بارادت او وخطرتی ناید دردل مگر بعلم او ، آدمی ازخاك آفریدهٔ او نه‌ازنخّاس خریدهٔ او ، هرچه خواهدکند و برسربندگان راندکه حکم حکم او وهمه اسیراند درقبضهٔ اوکس را ازوی واخواست نه ، وازپیش حکم اوبرخاست نه ، «لا یسئل عمّا یفعل وهم یسئلون» .

پیر طریقت گفت : الٓهی ای دهندهٔ عطا و پوشندهٔ جفا نه پیدا که پسندکرا وپسندیده چرا ؟ بنده‌بتاوی‌بقضا پس گوی که چرا ، الٓهی کار پیش از آدم و حوّاست وعطا پیش‌ازخوف ورجا است ، امّا آدمی بسبب دیدن مبتلاست خاصّه‌او آنکس‌است که از سبب دیدن رها است اگر آسیاءِ احوال گردان است قطب مشیّت بجا است .

«قل‌لن یصیبنالنا الاّما کتب‌الله لنا» قسمت آنست‌که درازل‌کردند ، حکم آنست که در ازل راندند ، رقم آنست که در ازل کشیدند ، یکی را رقم سعادت کشیده و از معصیت او را زیان نه ، یکی را حکم بشقاوت کرده واز طاعت او را هیچ سودنه . **محمد بن السماك** گوید : در **بصره** شدم خلقی را دیدم روی بصحرا نهاده و جنازهٔ درمیان گرفته و بحکم تقرب دستارها برآن همی‌انداختند ، جنازهٔ دیگر دیدم که‌همی

بردند و بر آن سنك باران همی کردند ـ پرسیدم از آن حال، گفتند: در این شهر مردی بود مؤذن چهل سال روزگار خود درطاعت و متابعت گذاشته بوقت آنکه بانك نماز کرد دل را درسر زلف خوب روئی گم کرد و آن خوب روی بعقد نکاح وی رضا نمیداد مگر بدوشرط یکی آنکه خمر بازخورد، دیگر آنکه زنّار گبرکی دربندد. آن مسکین بدبخت صدرهٔ توحید بر کشید و زنّار شماسی اختیار کرد و خمر باز خورد و در آن گمراهی طریق مواصلت میجست. آن خوب روی گفت: قدم اختیار مادرین مراد بریده کردند دوش جفت ما را دربهشت بما نمودند و شغل مابی مابمراد ما بساختند گواهی میدهم که خدا یکی است و **محمد** رسول او، این بگفت و جان بداد بر مسلمانی، این خبر بمؤذن رسید از غبن حسرت و حیرت آهی بکرد و جان بداد بر کافری، اکنون آن جنازه که سنگ باران بدان همی کنند جنازهٔ آن مؤذن است و آن دیگر جنازه که دستارها بحکم تقرّب بر آن می اندازند مهد دولت آن نومسلمان است. هزارجان مقدّس فدای آن نقطهٔ عنایت باد که روز میثاق برجانهای دوستان تجلّی نمود. عنایة الازلیة کفایة الابدیّة، هومولانا، اواست خداوند ما نزدیکتر بما از ما مهربانتر برما ازما، خواهندهٔ ما بی ما بکرم خویش نه بسزای ما، نه معاملت درخورما، نه منّت بتوان ما. هرچه کردیم تاوان برما. هرچه تو کردی باقی برما. هرچه کردی بجای خود کردی نه برای ما.

«وعلی الله فلیتوکّل المؤمنون». اهل ایمان را از توکل چاره نیست و آنرا که توکّل نیست ایمان نیست، توکّل برکسی باید کرد که او بعزیزی معروف باشد تا بعزوی عزیز گردد. میگوید: «وتوکّل علی العزیز الرحیم» ونگرتا اعتماد بر کسی نکنی که امروز هست و فردا نه، اعتماد بر پادشاهی کن که تغییر و تبدیل و زوال را بدامن جلال او راه نه، «وتوکل علی الحی الذی لا یموت»، دامن طلب هرکسی ازسالکان بچیزی بازبست مگر دامن اعتماد وهمّت متوکلان که روا نداشت که جز بدوستی خود بازبندد، «ان الله یحب المتوکلین»، وازمرغان هوا توکّل بیاموز. بامداد هریکی بینی ازاوطان خویش بیرون آمده بیزار ازخود وبیزار ازخلق چون شب درآید حوصلهاء ایشان ممتلی و بقرارگاه خویش باز شوند « لوتوکّلتم علی الله حقّ توکّـله لرزقکم

کما یرزق الطّیر، تغدو خماصاً و تروح بطاناً.

«قل انفقوا طوعاً اوکرهاً لن یتقبل منکم» تقرّب العدوّ یوجب زیادة المقت له و تجنّب الحبیب یقتضی زیادة العطف علیه. قال الله تعالی: «فاولئك یبدّل الله سیّآتهم حسنات.»

«ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی» التهاون بالامر. قال **حمدون**: القائمون بالاوامر علی ثلث مقامات: واحد یقوم الیه علی العادة وقیامه الیه قیام کسل، وآخر یقوم الیه قیام طلب ثواب و قیامه الیه قیام طمع، و آخر یقوم الیه قیام مشاهدة فهو القآئم بالله لامره لاقائماً بالامر لله سبحانه و تعالی.

٧- النوبة الاولى

قوله تعالی: «**انّما الصدقات للفقرآء**» زکوتها که شرع واجب کرد درویشانرا ست که هیچ چیز ندارند، «**والمساکین**» و ایشانرا که کم از کفایت دارند، «**والعاملین علیها**» و ایشان که صدقه می‌ستانند از متصدّقان، «**والمؤلفة قلوبهم**» و ایشان که می‌تألّف کنند ایشانرا براسلام تا دل فرا اسلام دهند، «**وفی الرقاب**» و در بردگان [که خویشتن را باز خریده‌اند از سیّد]، «**والغارمین**» و اوام‌داران [ازبهر مصالح مسلمانان]، «**وفی سبیل الله**» ودر [غازیان] درسبیل خدا، «**وابن السبیل**» وراه گذریان که [درسفر مباح باشندو] روی بخانه دارند، «**فریضة من الله**» این باز برندهٔ الله است و بخشیده و نامزد کردهٔ او، «**والله علیم حکیم**.(٦٠)» وخدای دانائیست راست‌دان.

«**ومنهم الذین یؤذون النبی**» وهم از ایشان است، ایشان که رسول را می‌رنجانند بسخن، «**و یقولون هواذن**» ومیگویند وی همه گوش است، «**قل اذن خیرلکم**» گوی اگر گوش است شمارا به است، «**یؤمن بالله**» آنچه از خدای بوی آید بآن میگرود، «**ویؤمن للمؤمنین**» و مؤمنان را براست میدارد وراست گوی میداند، «**ورحمة للذین آمنوا منکم**» ورحمتی است گروندگان شمارا، «**والذین یؤذون رسول الله**» و ایشان که رسول خدایرا می‌رنجانند، «**لهم عذاب الیم**.(٦١)» ایشان راست عذابی درد نمای.

« **يحلفون باللّه‌لكم** » سوگندان میخورند شما را بخدای ، « **ليرضوكم** » تا شمارا خشنود کنند بسخن، « **واللّه ورسوله احق ان‌يرضوه** » و خدای ورسول وی سزاتراست که خشنود کنند وی‌را ، « **ان كانوا مؤمنين.**(۶۲) » اگر گرویدگان‌اند.

« **الم يعلموا** » نمیدانند ؟! ، « **انّه من يحادداللّه و رسوله** » که هر که‌گرانی کرد ازخدا و رسول وی، « **فانّ‌له نارجهنم** » اوراست آتش دوزخ، « **خالداً فيها** » جاویذان درآن ، « **ذلك الخزي العظيم.**(۶۳) » آنت رسوائی بزرگ .

« **يحذرالمنافقون** » می‌پرهیزندمنافقان، « **ان‌تنزل عليهم سورة** » که‌فروآید ورایشان ازآسمان سورتی ، « **تنبّئهم بمافي قلوبهم** » که ایشانرا خبر کند ازآنچه دردلهای ایشان ، « **قل استهزؤا** » گوی هم این افسوس میدارید ، « **ان‌اللّه‌مخرج ماتحذرون .**(۶۴) » که خدای بیرون خواهدآورد از دلهای ایشان آنچه می‌پرهیزند از آن .

« **ولئن سألتهم** » واگرپرسی ازایشان [که چرا بدی گفتند یاران را وافسوس داشتند] ، « **ليقولن** » گویند ، « **انما كنا نخوض و نلعب** » مادر سخنی بودیم که بزبان میگفتیم و بازی میکردیم ، « **قل اباللّه وآياته ورسوله** » گوی بخدا و بسخنان ودین وی و رسول او ، « **كنتم تستهزؤن.**(۶۵) » می‌افسوس دارید ؟

« **لاتعتذروا** » خویشتن را عذر مگوئید و خویشتن را باز میپوشید ، « **قد كفرتم بعد ايمانكم** » که پس‌ایمان خویش کافرشدید ، « **ان نعف عن طائفة منكم** » اگر فرا گذارند لختی از اینان که درین سخن بودند ، « **نعذب طائفة** » فرونگذارند و عذاب کنند لختی را ازایشان، « **بانهم كانوا مجرمين.**(۶۶) » ازبهرآنکه خداوندان جرم بودند .

« **المنافقون و المنافقات** » مردان و زنان منافقان ، « **بعضهم من بعض** » همه از یکدیگراند ، « **يأمرون‌بالمنكر** » یکدیگر را بناپسندیده میفرمایند ، « **وينهون عن المعروف** » و یکدیگر را از پسندیده باز میدارند ، « **ويقبضون ايديهم** » و دستهای خود ازنفقه فرومی‌بندند ، « **نسوااللّه** » طاعت‌خدای بگذاشتند « **فنسيهم** » تاخدای نواخت ایشان بگذاشت ، « **ان المنافقين هم الفاسقون.**(۶۷) »

که منافقان از ایمان راست بیرون‌اند .

« **وعدالله المنافقین و المنافقات** » وعـده داد الله منافقانرا مردان و زنان ، « **والکفار** » وکافرانرا ، « **نارجهنم** » آتش دوزخ ، « **خالدین فیها** » جاویدند اندر آن ، « **هی حسبهم** » آن بسنده‌است ایشانرا ، « **و لعنهم الله** » ولعنت‌خدای بر ایشان « **فلهم عذاب مقیم.(۶۸)** » و ایشان را عذابی پاینده .

« **کالذین من قبلکم** » سرانجام ایشان راست چون سرانجـام ایشان که پیش از شما بودند ، « **کانوا اشد منکم قوة** » ازشما سخت نیروتر بودند ، « **واکثراموالا و اولاداً** » و بیشتر بودند بمـال و فرزندان ، « **فاستمتعوا بخلاقهم** » بکوشیدند بهرهٔ خودرا ازاین جهان ، « **فاستمتعتم بخلاقکم** » و شما میکوشید بهرهٔ خودرا ازین جهان ، « **کما استمتع الذین من قبلکم بخلاقهم** » چنان که‌ایشان کوشیدند که پیش از شما بودند ، « **وخضتم کالذی خاضوا** » در گرفتیدهمان سخنان نابکار که ایشان در گرفتند و بر آن رفتند ، « **اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند کـه کارهای ایشان تباه گشت ، « **فی الدنیا والاخرة** » درین جهان و درآنجهان ، « **واولئك هم الخاسرون.(۶۹)** » و ایشان بمانند زیانکاران .

« **الم یأتهم** » نیامد بایشان ، « **نبأ الذین من قبلهم** » خبر ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابرهیم و اصحاب مدین و المؤتفکات** » قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و گروههای مدین و اهل شارستانهای لوط ، « **اتتهم رسلهم بالبینات** » بایشان آمد رسولان‌خدای به‌پیغامهای روشن ونشانهای درست ، « **فماکان الله لیظلمهم** » وخدای ورایشان هرگز بیداد گر نبود ، « **ولکن کانوا انفسهم یظلمون.(۷۰)** » ولکن ایشان برخود بیداد کردند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « انما الصدقات » یعنی - مال‌الزکوة و الجزیة و سایر ماسبیله الی بیت‌المال . میگوید : مال زکوة و جزیت ذمی و مالی که درشرع ، مصرف آن بیت‌المال است هشت صنف است کـه رب‌العزة درین آیت بیان کرد و ملك ایشان

کرد تا برایشان قسمت کنند بسویّت بهشت قسمی، هرقسمی ثمنی و هرصنفی باید که کم از سه کس نباشند، آن ثمن برایشان قسمت کنند که ربّ العزّة بلفظ جمع یاد کرده و اقلّ الجمع ثلثه. روی عن **زیادبن الحارث الصدائی** قال: اتیت رسول‌الله صم فبایعته فاتاه رجلٌ فقال: اعطنی من الصدقة، فقال له رسول‌الله: انّ الله لم یرض بحکم نبی ولاغیره فی الصدقات حتّی حکم فیها هو فجزّاها ثمانیة اجزاءٍ فان کنت من تلك الاجزاءِ اعطیتك حقّك.

و بدان که آن هشت صنف: اول فقرااند، و بمذهب **شافعی** فقیر آنست که هیچ‌چیز ندارد وراه بوجه معاش نبرد، پس اگرهیچ ندارد و کسب داند و قوّت کسب دارد در شمار فقرا نبود و اورا سهم صدقات ندهند، که **مصطفی** علیه‌الصلاة والسلام گفت: «لاحظ فیها لغنیّ ولا قوی یکتسب». و اشتقاق فقر از فقار است، تقول: فقرته، ای ـ اصبت فقاره، وهو اصل الظّهر کما تقول: رأسته و رجلته، ای ـ ضربت رأسه و رجله، فکانّه کسر ظهره.

ومساکین آنند که چیزی دارند، امّا کم از کفایت دارند و ایشانرا دخلی بود، امّا دخل ایشان بخرج بهم وفانکند و مسکن وفرش ضروری وجامعهٔ تجمّل که ناچار است و سبب ستر است، اسم مسکنت از ایشان سلب نکند و استحقاق بنبرد. قومی مفسران وفقها بعکس این گفتند، یعنی: مسکین اوست که هیچ چیز ندارد و فقیر او که دارد کم از کفایت، و قول اول درست‌تر است و مشهورتر، بدلیل آیت و خبر، امّاالایة فقوله: «امّاالسفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر»، وامّا الخبر: فکان صم یتعوّذ من الفقر و یسأل المسکنة فیقول: اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین، این دلیل است که فقر صعب‌تر است و سخت‌تر، و نیز ابتدا بفقر کردن دلیل است که حال فقیر صعب‌تر است و حاجت وی بیشتر، والعرب لایبدأ الأبالاهم فالاهمّ.

قومی مفسران گفتند: فقیرومسکین دونام‌است یك‌قوم را، فکلّ فقیرمسکین و کلّ مسکین فقیر، و دونام برایشان نام‌نهاد تا دوسهم صدقات بایشان رسانند، وذلك نظرمن‌الله‌لهم‌ورحمة علیهم. **کلبی** گفت: درعهد رسول‌خدافقرا **اهل صفه** را میگفتند

قرب چهارصد مرد بودند که هیچ چیز معلوم نداشتند، متعفّفان بودند که سؤال نمیکردند، ومساکین طوّافانرا میگفتند که بدرسرایها میگشتند وسؤال میکردند. و قومی بعکس این گفتند، واستدلّوا بما روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌اللّه‌صم: لیس المسکین هذا الطّواف الّذی یطوف علی النّاس، ترده اللقمة واللقمتان والتمرة والتمرتان، انّما المسکین الّذی لایجد غنی یغنیه و یستحیی ان یسأل النّاس، ولا یفطن به، فیتصدّق علیه. و اشتقاق مسکین از سکون است سمّی مسکیناً لانّ الفقر اسکنه لایتحرّك الی مایتحرّك الیه الغنی. و گفته‌اند معنی مسکنت ذلّت است شکستگی و خواری، و این ذلّت بر دو وجه است: ذلّت فقر وذلّت حال. و ذلّت **جهودان** که ربّ العزّة گفت: «ضربت علیهم الذلّة والمسکنة» ذلّت حال است، و کذلك قوله: «لمساکین یعملون فی البحر»، و کذلك قول **علی**ع: مسکینٌ ابن آدم ینظر بشحم ویتکلم بلحم ویسمع بعظم مستور لاجل مکنون العلل محفوظ العمل تؤلمه البقة وتقتله الشّرقة و یمیته الغرقة. این فقرا و مساکین، بحکم آیت دو سهم ایشان راست چندانکه بدو سهم برآید بایشان دهند که بآن بازرگانی کندو کسب بآن بخرد تا حاجت وی برآید و فقر وی زائل گردد، واختلف العلماء فی حدّ الغنی الّذی یمنع اخذ الصدقة، فقال الاکثرون: حدّه ان یملك مایتی درهم و قال قوم: من ملك خمسین درهماً لایحلّ له الصدقة، لقول النبی‌صم: من سأل النّاس وله مایغنیه جاء یوم القیمة ومسئلته فی وجهه خموش او خدوش قیل ومایغنیه قال خمسون درهماً اوقیمته من الذّهب، وهو قول **الثوری** و **ابن المبارك** و **احمد** و **اسحق**.

«والعاملین علیها» و هم السّعاة الّذین یجمعون المال و یجبون الخراج الی بیت المال. ایشان که صدقات از متصدقان ستانند و به بیت المال جمع کنند، و قاضی که آنرا فرماید ازین بیرون است که این حقّ عاملان است و اعوان ایشان و آنکه استحقاق ایشان بقدر عمل است، اگر اجرت ایشان کم از ثمن بود که سهم ایشان است فاضل برارباب سهام که باقی‌اند قسمت کنند و اگراجرت زیادة از ثمن باید از سهام هفت گانه که باقی‌اند تمام کنند بیك قول وازسهم مصالح بقولی دیگر وتوانگر و درویش درآن یکسان‌اند.

«والمؤلّفةقلوبهم» - این مؤلّفه درعهد رسول‌خدابودند. سادات **عرب**سروران قبائل‌ازبنی‌امیه ، **بوسفیان حرب** واز **بنی مخزوم** ، **الحارث‌بن‌هشام** وازبنی **جمح صفوان بن امیه** و از **بنی عامر**، **سهیل‌بن‌عمرو** و از **بنی‌اسد**، **حکیم بن حزام** و از **بنی‌نضر**، **مالك‌بن‌عوف** و از **بنی سلیم**، **عباس بن‌مرداس** و ازبنی **ثقیف** ، **العلاء بن حارثه** و از **بنی‌سهم**،**عدی بن‌قیس** . اینان دراسلام آمدند ، رسول خدا استمالت دلهای ایشان‌کرد وسهمی درصدقات ازبهرایشان پیدا کرد تا اسلام بردل ایشان‌شیرین گردد و نیّت ایشان در اسلام قوی شود ودیگران نیز باسلام رغبت کنند . و درخبر است که روز **حنین** ایشانرا هریکی صد اشتر بداد . امّا این سهم مؤلّفه بعداز وفات **مصطفی**ص صحابه ندادند و امروز نیست که اسلام درعزّ و کثرت و درمنعة از آن بی‌نیاز است ، والحمدلله‌رب العالمین . و **عمرخطاب** گفت: انّا لانعطی علی‌الاسلام‌شیئاً فمن شآء فلیؤمن و من شأء فلیکفر . و ذهب بعض اهل العلم انّ للامام ان یعطی مَن‌یتألّفه علی‌الاسلام ولایدفع الی الکفّار .

«وفی‌الرّقاب» وهوالمکاتب الّذی یشتری نفسه من مولاه فیعان علی فکاك رقبته .

«والغارمین» وامداران‌اند و ایشان دو فرقت‌اند : فرقتی درویشان‌اند که قرض گرفته‌اند نه برمعصیت ، از بهر مصلحت نفس خویش و قوت عیال خویش ، و فرقتی توانگران‌اند که قرض گرفته‌اند از بهر مصالح مسلمانان و تسکین فتنها . این هردو فرقه غارمان‌اند ، سهمی حقّ ایشان است ایشانرا از آن سهم چندان دهند که آن قرض بگزارند اگرچه توانگر باشند تا ازعهدهٔ آن بیرون آیند .

«وفی‌سبیل‌الله» غازیان‌اند ایشان که بساز وبرگ خویش ونشاط خویش‌روند و بردیوان سلطان اقطاعی ومرسومی ندارند ، ایشانرا چندانی دهند که نفقه وبرگ راه وآلت جنگ ازاسب و سلاح اگرسوارباشند ازآن بسازند ، و درویش وتوانگر درآن یکسان که **مصطفی** گفت : لاتحلّ الصدقة لغنیّ الا لغاز فی‌سبیل‌الله اولعامل علیها او لغارم ، وهم ازین‌باب است بناء مصانع و عمارت قناطر که درراه غزا بود .

و قال **ابن عباس** : یجوزان یصرف سهم سبیل‌الله الی‌الحج، وهوقول **الحسن** و **احمد** و **اسحق** .

«وابن‌السبیل» راه‌گذریان‌اند که درسفراند یا برعزم سفراند درسفرطاعت نه در سفرمعصیت و درسفر مباح دو وجهی‌است چندان بوی دهندکه‌بآن‌مقصدخویش‌رسد آنجا که روی دارد، و گفته‌اند : ابن السبیل کسی است که در سفر راه بروی بزنند ومنقطع‌شود، عاجز ومحتاج نفقه . وقیل : هوالضیف ینزل علیك . ونسب الی‌السبیل لملابسته ایّاها .

«فریضة من‌الله» ـ نصب علی‌الحال . و قیل : نصب علی‌المصدر و معناه ـ قطیعة من‌الله، ای ـ هذه‌السهام قطایع‌الله‌علی اربابها .

«والله علیم حکیم» یضع الصدقات مواضعها . علماءِ دین درقسمت این سهام مختلف‌اند، قومی گفتند : از صحابه و تابعین که اگر این هشت صنف بدست نیایند چندانکه بدست‌آیند اگرهمه یك صنف بود بایشان دهند رواست و از آن صنف اگرهمه یك‌تن بدست آید صدقهٔ خویش بوی دهی رواست و هو مذهب ابی حنیفه رحمةالله علیه . امّا جماعتی چون **عمر عبدالعزیز** و **عکرمه** و **زهری** و **شافعی** و بیشترین اصحاب حدیث بر ظاهر آیت برفتند مگر سهم مؤلّفه که امروز ساقط است باجماع برهفت صنف که باقی‌اند قسمت کردند بسویّت و از هرصنفی کم از سه کس روا نباشد که بایشان دهند، و یبدأ باهله ثمّ باهل بلده ویردّ حصة من‌لم یوجد علی من وجد منهم . و اختلفوا فی نقل الصدقات عن بلد المال الی موضع آخر مع وجود المستحقین فیه، فکرهه اکثر اهل العلم لما روی انّ النّبی‌ص بعث **معاذاً** الی **الیمن** فقال : انّك تأتی قوماً من‌اهل الکتاب فادعهم الی شهادة ان لااله الاالله و انّی رسول‌الله فان‌هم اطاعوا لذلك فاعلمهم انّ‌الله افترض علیهم صدقة اموالهم تؤخذ من اغنیائهم و تردّ الی فقرآئهم فان‌هم اطاعوا لذلك فایّاك و کرآئم اموالهم واتّق دعوة المظلوم فانها لیس بینها و بین‌الله حجاب، فهذا یدلّ علی انّ صدقة اغنیآء کلّ قوم تردّ علی فقرآء ذلك القوم .

«ومنهم الّذین یؤذون النّبی» ـ این آیت درشأن **نبتل بن‌الحارث** فروآمد

مردی منافق، کریه المنظر، مشوّه الخلقة. **مصطفی** گفت: «من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی **نبتل بن الحارث**. بدزبان بود و سخن چین، اسرار **مصطفی** ومؤمنان بر منافقان بردی و آنچه شنیده بودی ودیده، باز گفتی وطعن کردی. او را گفتندی چنین مگوی ومکن، جواب داد: انّما **محمد** اذنٌ من حدّثه شیئاً صدّقه نقول ما شئنا ثمّ نأتیه فنحلف له فیصدّقنا. **محمد** همه گوش است هرچه گویند همه شنود و پذیرد. ربّ العالمین گفت: «قل اذن خیرلکم» گوی ار همه گوش است بهتر گوش است که مستمع خیر است نه مستمع شرّ.

«یؤمن بالله» آنچه ازخدای بوی آید بآن میگرود و آن می پذیرد.

«ویؤمن للمؤمنین» و مؤمنانرا راست گوی میدارد وسخن ایشان میپذیرد. این لام زیادت است همچنان که آنجا گفت: «مصدّقاً لمابین یدیه» و کقوله «ردف لکم» ای ـ ردفکم، و یقول العرب: آمنته و آمنت له، ای ـ صدّقته. و در شواذّ خوانده‌اند: اذنٌ خیرلکم منوّن مرفوع، معنی آنست که اگر همه گوش است چنانکه میگویند، پس شما را به‌است که آنچه میگوئید می‌شنود وعذر که میگوئید راست و ناراست می‌پذیرد.

«ورحمةٌ للّذین آمنوا منکم» ـ قرائت عامّه رفع است ای ـ هورحمة فی سهولة خلقه و سلامة معاملته ولین جانبه. **حمزه** خواند: «ورحمةٍ» بخفض، معطوف بر «اذن خیرلکم» یعنی ـ که او رحمتی است گرویدگان شما را، یخالص المؤمنین ویداری المنافقین.

«والّذین یؤذون رسول‌الله» بالقول و الفعل. «لهم عذاب الیم».

«یحلفون بالله لکم لیرضوکم» ـ جماعتی منافقان بهم بودند، **خلاس بن سوید** و **ایاس بن قیس** و**عبیدبن هلال** و **ودیعة بن ثابت** و جماعتی دیگر همه گفتند: لئن کان ما یقول **محمد** حقّاً فنحن شرّ من الحمیر. غلامی از آن انصاریان حاضر بود نام وی **عامربن قیس**، این سخن بشنید خشم گرفت گفت: والله انّ ما یقول **محمد** لحقّ وانتم شرّ من الحمیر ـ وبخدای که آنچه **محمد** میگوید راست‌است و شما از خر بترید، پس آن غلام پیش **مصطفی** آمد وقصه باز گفت. ایشان آمدند وسوگند خوردند

که **عامر** دروغ زن است. رسول خدای ایشانرا راست گوی داشت، **عامر** دل تنگ گشت گفت: اللّهم صدّق الصادق و کذّب الکاذب، فانزل‌الله هذه الایة.

مقاتل و **کلبی** گفتند: قومی منافقان بودند که از غزای **تبوك** تخلّف کردند بی‌عذر، چون رسول خدا از غزا بیرون آمد ایشان پیش مؤمنان آمدند وعذرهای ناراست میدادند بمؤمنان و سوگندان میخوردند، ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد: «یحلفون‌بالله لکم» یعنی - للمؤمنین «لیرضوکم» بحلفهم.

«والله ورسوله احقّ‌ان‌یرضوه ان کانوا مؤمنین» ای - ان کانوا علی‌ما یُظهرون فکان ینبغی ان لایعیبوا النّبی‌ص فیکونوا بتولّیهم النّبی‌ص وترك عیبه، مؤمنین. قال **الزّجاج**: لم یقل «یرضوهما» لانّ المعنی یدلّ‌علیه فحذف استخفافاً، المعنی - والله احقّ ان یرضوه ورسوله احقّ ان یرضوه. قال الشاعر:

نحن بما عندنا وانت بما عندك راضٍ والرّأی مختلف

«الم یعلموا انّه» ای - انّ الامر و الشّأن.

«من یحاددالله و رسوله» ای - من یحارب اولیاءالله ورسوله.

«فانّ‌له نارجهنّم» ای - الامر انّ‌له نارجهنّم.

«خالداً فیها» فی‌النّار.

«ذلك الخزی العظیم» الاهلاك الدّائم.

«یحذرالمنافقون» - این **عبدالله‌بن ابیّ** منافق است کان یعلم انّ الوحی‌علی رسول‌الله من‌السماء صادق و لکنّه حمله حسده علی النّفاق فنافق بین عمله وحسده. **کلبی** گفت: مردی منافق گفت: والله لوددت انّی قُدّمت‌فجلّدت مائةً ولاینزل فیناشیٔ یفضحنا، فانزل‌الله هذه الآیة. و روا باشدکه «یحذرالمنافقون» اگرچه بلفظ خبرگفت، بمعنی امر باشد، یعنی - لیحذرالمنافقون.

«ان تنزّل علیهم» ای - تنزّل علی‌المؤمنین.

«سورةٌ تنبّئهم» تخبرهم «بما فی قلوبهم» - **ابن کیسان** گفت: این دوازده مرد منافق بودند که لیلة العقبه درآن غزای **تبوك** قصد رسول خدا کردند و در دل داشتند که درشب تاریك برسرعقبه فراپیش **مصطفی** روند و زحمت کنند ودرمیان

زحمت اورا هلاك كنند، **جبرئيل** ازآسمان آمد و **مصطفى** را از آن حال واز آن اندیشهٔ ایشان خبرداد و اورا برحذر داشت، چون شب درآمد وآن منافقان نزدیك عقبه درآمدند متنكروار **عمارياسر** درپیش راحلهٔ **مصطفى** ایستاده و**حذيفه** ازپس ایستاده و مركب **مصطفى** میراندند، **مصطفى** گفت: یـا **حذيفه** اضرب وجوه رواحلهم.آن قوم كه می آیند راحلههایایشان بروی باز زن تا باز گردند. **حذيفه** ایشان را بزد و ایشانرا باز گردانید، پس‌چون بمنزل فروآمدند رسول خدا گفت: یا**حذيفه** من عرفت من‌القوم؟آن قوم‌را هیچ شناختی؟ گفت: نه یا رسول‌الله .رسول خدای گفت :انّه‌فلان‌وفلان تا هردوازده برشمرد. **حذيفه** گفت: الا تبعث‌اليهم فيقتلهم. فقال: اكره ان تقول العرب لما ظفر باصحابه اقبل يقتلهم بل يكفيناهم‌الله بالدّبيلة .فقيل: يا رسول‌الله! وما الدّبيلة؟ قال: شهاب من جهنّم يضعه على‌نياط فؤاد احـدهم حتّى تزهق نفسه. و روى ان النبى‌ص قال: فى امّتى اثنـا عشر منافقـاً لايدخلون الجنّة ولايجدون ريحها حتّى يلج الجمل فى سمّ‌الخياط، ثمانيـة منهم يكفيهم الدّبيلة سراج من النّار نظهر فى اكتافهم حتّى تنجم من صدورهم و كان كذلك. پس ایشان ترسیدند كه اگرآیت از آسمان آید، ایشانرا فضیحت رسد تا **جبرئيل** آمد وآیت آورد و نفاق و كفرایشان‌آشكارا كرد و رسوا گشتند، تا **قتاده** میگوید: كانت هذه السورة تسمّى: فاضحةالمنافقين.

«قل‌استهزؤا ان‌الله مخرجٌ ماتحذرون» این‌ازخدای تهدیداست ومعنی‌آنست كه‌گوی‌ كه همین افسوس میدارید كه خدای بیرون خواهدآورد از دلهای شما آنچه میترسید كه‌آشكارا گردد، هم‌چنانكه جائی دیگر گفت: «ام‌حسب الّذين فى‌قلوبهم مرضٌ ان‌لن يخرج‌الله اضغانهم».

«ولئن سألتهم ليقولنّ» ـ این‌درشأن‌مردی‌آمد كه چون **مصطفى** ص بغزای **تبوك** بیرون رفت، وی گفت: ايظنّ **محمد** انّ قتال **بنى‌الاصفر** كقتال من لقى من‌غيرهم؟می‌پندارد **محمد** كه قتال **روميان** وهم **بنوالاصفر** هم‌چون‌قتال‌دیگران است؟ ومی طمع دارد كه سرایهای **روم** وقصرهای **شام** بدست‌آرد و درآن نشیند، هیهات‌له من ذلك، این نتواند بود و دیر باین رسد. **زيدبن اسلم** و **محمد بن كعب**

گفتند: مردی منافق گفت در آن غزای **تبوك**: ما رأیت مثل قرّائنا هؤلاء ارغب بطونا ولا اکذب لساناً ولااجبن عندااللقاء. یسمون رسول‌الله و اصحابه. گفت: ندیدم قومی ازین شکم خوارتر ودروغ‌زن‌تر وبددل‌تر ازین قرّایان یعنی **مصطفی** ومؤمنان. **عوف بن مالك** این سخن بشنید، گفت: کذبت ولکنّك منافق لاخبرنّ رسول‌الله(ص) وتو مردی منافقی ومن **مصطفی** راازین سخن خبردهم. **عوف** بیامد تا**مصطفی** را خبردهد و **جبرئیل** پیش از وی آمده بود وآیت آورده: «ولئن سألتهم» اگرتو پرسی ایشانرا یعنی آنمرد راکه آن سخن گفت که چرا گفتی؟

«لیقولن انما کنا نخوض ونلعب» جواب دهد وگوید: آن سخنی بودکه بزبان میگفتیم وبازی(۱) می کردیم - خوض - اسمی است درقرآن رفتن را درسخن نابکار چنانکه گفت: «ذرهم فی خوضهم یلعبون» و «خضتم کالّذی خاضوا» همه‌ازیکباب است.

ضحاك گفت: این درشأن **عبدالله ابی** واصحاب وی آمد که در **رسول خدا** ناپسندو ناسزا گفت. قال **ابن عمر**: رأیت **عبدالله بن ابی** یشتدقدام **رسول‌الله** والحصی والحجارة ینکب رجلیه یقول: یا **رسول‌الله** «انما کنّا نخوض و نلعب»، و **النبی**ص یقول: «اباالله وآیاته ورسوله کنتم تستهزؤن؟» مایلتفت الیه ومایزید علیه.

ابن‌عباس گفت: چون **مصطفی**ص از **تبوك** باز گشته بود براه در که می آمد چند کس را دید که سخنی در میان افکنده بودند و می‌خندیدند. **جبرئیل** آمد از آسمان در آن حال و گفت یا **رسول‌الله** آن قوم را بینی؟ یستهزؤن بالله و رسله و کتبه، **عمار یاسر** را فرستاد بایشان گفت: ادرکهم قبل ان **یحترفوا** روایشانرا پرس که بچه می‌خندند یا **عمار**! وایشان جواب دهندکه مادرسخنی بودیم چنانکه کاروانیان گویند وبازی کنند تا راه برخود پدید کنند. **عمار** بایشان رسید و از آن ضحك و استهزاء پرسید جواب همان دادند که رسول خدا گفت: **عمار** گفت صدق الله و بلّغ رسوله احترفتم لعنکم‌الله گفتا ویکی دیگر بصحبت ایشان بود که سخن نمی گفت ونمی خندید وایشانرا از آن نهی نمیکرد پیش **مصطفی** آمد این یك تن وگفت یا **رسول‌الله** والّذی انزل علیك الکتاب ما آلیتهم ولا نهیتهم، رب العالمین این آیت فرستاد درکار ایشان.

« لاتعتذروا » ایشانرا گوی که خویشتن را عذر مگوئید و خویشتن باز

---

(۱) درنسخهٔ الف: بازمی کردیم؟

میپوشید، «قد كفرتم بعد ایمانكم» قدظهر كفركم بعداظهاركم الایمان. پس‌از آن‌كه اظهار ایمان كردید كفر از شما ظاهر گشت و كافر شدید.

«ان یعف عن طائفة منكم» بضم یا وفتح فا، «تعذّب» بضم تا «طائفةٌ» برفع این قرائت عامّه‌است و **عاصم** تنها «ان نعف» بفتح نون خواند «**نعذب**» بضمّ نون و كسر ذال «**طائفة**» بنصب و این طائفة یك تن است همچنان كه گفت: «و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین» و **عرب** یك تن طائفه خوانند و پارهٔ از جامه، طائفه خوانند، یقال: ذهبت الریح بطائفة من‌ثوبه. فعفی عن الطائفةالاولی. آنمرد كه با ایشان بود و خاموش بود نه استهزاء كرد و نه نهی، رب العالمین از وی فراگذاشت وعفوكرد وهو **مخشی‌بن حمیر** لمانزلت هذه‌الآیة برئ من‌النفاق وسأل‌الله ان یقتله شهیداً لایعلم بمكانه فقتل یوم‌الیمامة فلم یوجدله اثر. وآن دیگران كه سخن بانكار گفتند واستهزاء كردند خدای‌تعالی‌هلاك كرد ایشان را وعذاب كرد، اینست كه‌گفت: «نعذّبُ طائفةً» یعنی باقامتهم علی‌النّفاق «بانهم كانوا مجرمین» ای ـ نعذّب بسبب «انهم كانوا مجرمین».

«المنافقون و المنافقات». **ابن عباس** گفت: مردان منافق سیصدبودند وزنان منافقات صدوهفتاد، «بعضهم من‌بعض» ای ـ هم یدواحدة وصنف واحدفی‌اظهارالایمان واستسرار الكفر. میگوید همه ازیك دست بودند چون یك‌تن بودند در اظهار ایمان و استسرار كفرو نفاق یتشابهون فی هـذه الاخلاق المعدودة فی الآیة در امر منكر و نهی معروف و قبض دست‌هم چون هم‌اند و بهم مانند.

«یأمرون بالمنكر» ای ـ بالكفر والعصیان والبخل والتخلف‌عن‌الجهاد «وینهون عن‌المعروف» ای ـ عن‌الایمان والنفقة علی‌اصحاب **رسول‌الله** چنانكه جائی دیگر گفت: «لاتنفقوا علی من عند رسول‌الله» «ویقبضون ایدیهم» عن‌اخراج‌الزكوة والنفقة فی‌الجهاد، بااین‌معنی قبض یدكنایت‌است ازبخل، واصله ان المعطی یمدّ یده و یبسطها بالعطاء والممسك یقبض یده ولایمدّها، وقیل ـ یقبضون ایدیهم عن رفعها فی‌الدعاء الی‌الله وفی‌الحوائج، كماروی **عن‌النبی** ص انه رأی فی‌الموقف ویده علی‌صدره كاستطعام المسكین، و قیل ـ یقبضون ایدیهم عن معونة المسلمین.

« نسوا الله فنسیهم » ای - ترکوا اطاعته فترك تطهیرهم ، و قیل - **نسوا** نعم‌الله عندهم فانساهم‌الله شکر النعم « ان المنافقین هم‌الفاسقون » الخارجون عن دین‌الله .

« وعدالله المنافقین والمنافقات والکفار نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم » ای - النار حسبهم‌فیها کفایة لجزاءکفرهم « ولعنهم‌الله » ابعدهم عن‌رحمته « ولهم عذاب مقیم » دائمٌ لاینقطع « کالذین من‌قبلکم » موضع کاف رفع است ای - انتم کالّذین من قبلکم . وقیل - محله نصب ای - وعدالله‌المنافقین وعداً کما وعدالذین من‌قبلکم « کانوا اشدمنکم‌قوة » بطشاًوسعةً « واکثر اموالاواولاداًفاستمتعوا » فتمتّعواوانتفعوا « بخلاقهم » بنصیبهم من‌الدنیا. الخلاق التام‌الوافر من النصیب مشتقٌ من‌الخلق وهوالتقدیر .

« فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الّذین من قبلکم بخلاقهم ». قال **الحسن** : دانوا بما ارادوا من‌الادیان ولم یدینوا بدین‌الله ، « وخضتم » ، فی‌الباطل ای - فی‌الطعن علی **النبی**ص « کالّذی‌خاضوا » ای - کالّذین خاضوا فحذف‌النون اواجری‌مجری من .

« أولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا » لانّهم احترفوا عنها ، « والاخرة » لانهم یدخلون النار .

« و اولئك هم الخاسرون » - خسروا الدینا والاخرة. رب‌العالمین میگوید فرا منافقان، که شما همان کردید که پیشینیان و گذشتگان کردند، آیات و سخنان ما دروغ شمردند و بر پیغامبران طعن زدند و ایشانرا دروغ زن داشتند و بمؤمنان استهزاء کردند و دردنیا بباطل کوشیدند وبرپی‌هوا و مراد خود ایستادند ودینداری بدل خواست و هوای خویش کردند نه‌بفرمان و رضاء حق و دنیا را بعقبی خریدند شما نیز همان کردید ، لاجرم سر انجام همان یافتید لعنت خدا وسخط و نقمت وی و دوری از رحمت و آتش دوزخ . روی **ابوهریرة** عن **النبی**ص : لتأخذُنّ کما اخذت الامم من قبلکم ذراعاً بذراع و شبراً بشبرو باعاً بباع حتی لو انّ احداً من اولئك دخل حجر الضبّ لدخلتموه . قال **ابوهریرة** : فاقرؤا ان شئتم « کالّذین من قبلکم کانوا اشدّ منکم قوّةً » . . . الآیة ، قالوا : یا رسول‌الله کما صنعت فارس والرّوم واهل الکتاب؟ قال: فهل‌النّاس الّاهم . وقال **ابن مسعود** : انتم اشبه امم‌الانبیاء **ببنی‌اسرائیل** سمتا وهدیاً تتبعون‌عملهم حذو القذة بالقذة غیر انّی لاادری اتعبدون‌العجل املا ، ثمّ

ذكر نبؤ من قبلهم .

فقال : «الم يأتهم» يعنى ـ المنافقين والكافرين، «نبؤ الّذين من قبلهم قوم نوح» اغرقوا بالمآءِ، «وعادٍ» اهلكوا بالرّيح، «وثمود» اهلكوا بالرّجفة، «وقوم ابراهيم» بسلب النعمة و هلاك نمرود ببعوضة، «و اصحاب مدين» اهلكوا بالحرّ والنّار يوم الظلّة، «والمؤتفكات» قريات قوم لوط اهلكت فجعل عاليها سافلها وامطر واعليها حجارةً من سجيل، والمعنى ـ ائتفكت بهم اى ـ انقلبت . قال **مقاتل** : المؤتفكات المكذّبات .

«اتتهم رسلهم بالبيّنات» فكذبوهم وعصوهم كما فعلتم يا معشر الكفّار فاحذروا تعجيل النقمة .

«فما كان الله ليظلمهم» ليعذّبهم قبل مبعث الرّسول ص .

«ولكن كانوا انفسهم يظلمون» بتكذيب الرّسل، اعلم الله عزّوجل ان تعذيبه ايّاهم باستحقاقهم وانّ ذلك عدل منه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «انّما الصّدقات للفقراءِ . . .» الآية . اى هرگز روزى دلت همراه درد فقرى نابوده ودرهمه عمر يك ساعت **يعقوب** وار دربيت الاحزان فقر نانشسته . اى هرگز روزى صفات خودرا بنعت فقر درمنجنيق مجاهدت نانهاده وهرگز يك لحظه درغار غربت وحال مسكنت درمتابعت حبيب وصديق، جان فدانا كرده، گمان بردى كه بى آنكه امروز شربت فقر چشى و لباس رياضت پوشى، فردا با فقراءِ صحابه و مردان راه فقر منازل عليين بُرى، گمانت خطاست و تدبيرت ناراست . ايشان بر آن فقر خويش هزار بار عاشق تر از آن بودند كه تو برخواجگى خويش . **عبدالرحمن عوف** مهترى بود از مهتران صحابه امّا جمال فقر از وى روى پوشيده بود. روزى بحضرت **مصطفى** درآمد و **سعدمعاذ** درويش صحابه آنجا حاضر بود، از **عبدالرحمن** سخنى بيامد كه آن درويش دلتنگ گشت و رنجور شد . پس از آن **عبدالرحمن** يك نيمهٔ مال خويش فداى آن رنج دل وى ميكرد و وى مى نپذيرفت . رسول خدا گفت : يا **سعد** چرا نميپذيرى ؟ گفت : يا رسول الله گوهر فقر عزيزتر از آنست كه بكلّى

دنیا بتوان فروخت. صد سال آفتاب از مشرق برآید و بمغرب فرو شود تاعارفی را بحکم عنایت ازلی دیدهٔ آن دهند که جمال فقر ببینند و عزّ فقر بشناسد، دردی باید که آن درد اورا باطلب آشنا گرداند و این‌طلب نه‌چون طلب دیگر چیزهاست واین درد نه چون دیگر دردها که از بخار لقمهٔ حرام از سر معده پدیدآید، درد دین ودیدار این طلب از طبقهٔ جگر آزاد مردان خیزد وعزّفقر که در دلهای طالبان پدیدآید بقدر درد پدید آید، هرآن دلی که آن پردردتر و سوخته‌تر بود عزّ فقر درآن بیشتر نماید. **مصطفی** دنیا برو عرضه‌کردند نه‌پسندید گفت: «مالی وللدنیا»، عقبی برو عرضه کردند درونـنگرید، اورا گفتند: «مازاغ البصر وماطغی»، فقرا را پیش دیده و دل وی درآوردند خواست تا ازیشان برگردد و ننگرد، ربّ‌العزّه او را واآن نگذاشت وفرمود اورا تانظر بایشان داشت گفت: «ولاتعد عیناك عنهم» یا سیّد چشم ازایشان برمدار و بدوام نظرایشانرا گرامی‌دار، یا سید من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم؛ ننگری بدو که من پیوسته بدومی‌نگرم.

گفته‌اند که فقر برسه رتبت است: اوّل حاجت، دوم فقر، سوّم مسکنت. خداوند حاجت سربدنیا فروآورد تا دنیا سدّ فقر وی کند، و خداوند فقر دل بدنیا ندهد امّا بعقبی گراید و بانعیم بهشت بیاساید و خداوند مسکنت جز مولی نخواهد، نه ناز خواهد نه نعمت بلکه راز ولی نعمت. **مصطفی** ص مسکنت خواست گفت: «اللّهم احینی مسکیناً وامتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین» و از فقر استعاذت خواست گفت: «اعوذ بك من‌الفقر» یعنی - که صاحب فقر هنوز ازحظوظ در وی بقیّتی مانده فهو ببقیّته عن ربّه محجوب.

پیرطریقت گفت: اینجا سه مقام است: اوّل برقی تافت ازآسمان فقر تا ترا آگاه کرد، پس‌نسیمی دمید از هوای مسکنت تا ترا آشنا کرد، پس دری گشاد از معرفت تا ترا دوست کرد و خلعتی پوشانید تا بستاخ کرد. الهی! آتش یافت با نور شناخت‌آمیختی واز باغ وصال نسیم قرب انگیختی باران فردا نیت برگرد بشریّت ریختی، بآتش دوستی‌آب وگل‌سوختی تا دیدهٔ عارف را دیدار خود آموختی.

آنکه در آخر آیت ارباب سهام را ختم کرد بابن السّبیل و ابن السّبیل بر لسان علم اوست که از وطن خویش مفارقت جوید و درذلّ غربت ورنج سفر، روزبسر آرد و برذوق جوانمردان، اوست که از عادات و مألوفات هوای خویش بریده گردد و از خویش وپیوند وجملهٔ خلایق یکبارگی دل بر گیرد، با دلی پردرد وجانی پرحسرت غریب‌وار کنجی گیرد و برنوای تحسّر و تحیّر پیوسته می‌زند که: الهی ! همه بتن غریب‌اند ومن بجان ودل غریبم همه در سفر غریب‌اند و من در حضر غریبم، الهی ! هربیماری را شفا از طبیب و من بیمار از طبیبم هر کسرا از قسمت بهره‌ای و من بی‌نصیب‌ام هردل شده‌ای را یاری و غمگساری است و من بی‌یار و بی قریبم.

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم
غنوده هر کسی بایار و من بی یار چون باشم

«ومنهم الّذین یؤذون النبی ویقولون هواذن» ... الایه. منافقان زبان عداوت دراز کردند خواستند که درشمائل **مصطفی** عیب جویند آنچه عین کرم بود و امارت فضل ونشان جوانمردی بود بطعن بیرون دادند گفتند: انه لحسنٌ خلقه یسمع ما یقال له. **مصطفی**ص ایشانرا برفور جواب داد گفت: (المؤمن غرّ کریمٌ والفاجر خبّ لئیم) قال الله تعالی: « قل اذن خیرلکم » قیل: من العاقل قالوا: الفطن المتغافل.

قال الشاعر:

و اذا الکریم اتیته بخدیعة فرأیته فیما تروم یسارع
فاعلم بانّک لم تخادع جاهلاً ان الکریم بفضله متخادعٌ

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض** » مؤمنان مردان و زنان، یاران یکدیگراند، « **یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر** » میفرمایند بپسندیده و می‌باز زنند از ناپسندیده، «**ویقیمون الصلوة** » و نمازبپای میدارند، « **ویؤتون الزکوة** » و ازمال زکوة می‌دهند، « **ویطیعون الله و رسوله** وفرمان می‌برند خدایرا ورسول اورا ، «**اولئک سیرحمهم الله**» ایشان آنند که خدای

ورایشان رحمت کند، « ان‌الله عزیز حکیم. (۷۱) » خدای تواناست ودانا .

«وعدالله المؤمنین و المؤمنات» وعده‌داد خدای گرویدگان از زنان ومردان، «جنات تجری من تحتهاالانهار» بهشتهائی کـه میرود زیر درختان آن جویهای روان، «خالدین فیها» جاویددر آن، «ومساکن طیبة» بر آرامگاهها ونشستگاههای خوش، « فی جنات عدن » در بهشتهای پایندگـی ، « ورضوان من‌الله اکبر » وخشنودی ازخدای که ایشانرا پسندید ازهمه مه ، « ذلك‌الفوز العظیم. (۷۲) » آنست آن پیروزی بزرگوار .

« یا ایّهاالنّبی » ای پیغامبر ، «جاهد الکفارو المنافقین » واکوش واکافران [بتیغ] وبامنافقان[بزبان] ،« واغلظ علیهم » ودرشت‌باش ورایشان، «وماویهم جهنم » و بازگشتگاه ایشان دوزخ ، « وبئس‌المصیر. (۷۳) » و بد جایگـاه و بد شدن گاه .

«یحلفون‌بالله» سوگندمیخورند بخدای ، « ماقالوا » که آن [کلمهٔ کفر] نگفتند،« ولقد قالوا کلمة الکفر »و گفتند کلمهٔ کفر ، « وکفروا بعداسلامهم » و کافرشدند پس مسلمانی خویش ، « و همّوا بمالم ینالوا » ونهیب بردند وآهنگ کردند بآن چیز که بآن می‌نرسیدند و بدست نیامد ،«ومانقموا» وکین‌بازنخواستند و کین نگرفتند وناپسندیدند ،« الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله» مگرآنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشانرا ورسول او از فضل خویش، « فان یتوبوا یك خیراً لهم » اگرتوبت کنند آن به ایشان را ،« وان یتولوا »واگر برگردند از توبه و پشیمانی، « یعذبهم‌الله عذاباً الیماً فی‌الدنیا والاخرة » عذاب کند ایشانرا خدای عذابی دردناك در دنیاو آخرت،«ومالهم‌فی‌الارض من ولی ولانصیر. (۷۴) »وایشانرا نیست درزمین نه‌پشتی‌وانی ونه یاری .

« و منهم من عاهدالله » و از ایشان کس است که پیمان کرد با خدای ، «لئن آتانا من فضله» وگفت اگرمارا ازفضل خویش[از بی‌نیازی این‌جهان] چیزی دهد ، « لنصدّقنّ » ما بهمه‌حال صدقه دهیم، « ولنکوننّ من‌الصالحین. (۷۵) » ودر آن مال از نیکان باشیم .

« فلما آتاهم من فضله » چون بداد خـدای ایشانرا از فضل خویش

«**بخلوا به**» بآن فضل او بخیل آمدند، «**وتولّوا**» واز آن پیمان وعهد بر گشتند، «**وهم معرضون**. (۷۶)» و از وفاروی گردانیدند.

«**فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم**» بربی آن‌عهد شکستن‌ایشان خدای دردل ایشان نفاق افکند، «**الی یوم یلقونه**» تا که می‌بود وآن نفاق دردل ایشان تا آنروز که با آن اورا بیند، «**بما اخلفوا الله ماوعدوه**» بآنچه با خدای خلف‌آوردند وپیمان شکستند درآن عهد که باوی کرده بودند، «**وبماکانوایکذبون**. (۷۷)» و بآن دروغ که میگفتند.

«**الم یعلموا**» نمیدانند، «**ان الله یعلم سرهم ونجویهم**» که‌خدای‌میداند پوشیدهٔ ایشان وراز ایشان، «**وان‌الله‌علام الغیوب**. (۷۸)» و خدای داناست بهمه پوشیده‌ها.

النوبة الثانیة

قوله‌تعالی: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» یعنی - فی‌التعاضد والتناصر والرحمة والمحبة. وفی‌الخبر «**المهاجرون والانصار** بعضهم اولیاء بعض‌فی الدینا والآخرة والطلقاء من **قریش** والعتقاء من **ثقیف**» بعضهم اولیاء بعض فی الدنیا والاخرة» میگوید: مؤمنان مردان و زنان همه‌یار یکدیگراند. و دوست یکدیگر وکلمهٔ‌ایشان واعتقادایشان وهمت‌ایشان درکاردین یکی‌است ودرین اخلاق پسندیده و شرائع دین که درین آیت برشمرد چون امر معروف و نهی منکر و بپای داشت زکوة و نماز وطاعت خدای و رسول همه چون‌هم‌اند درمیان ایشان مخالف نه یکی ازایشان جز موافق نه، پیوسته بریکدیگر مشفق و مهربان رنج و راحت یکی رنج وراحت همگان است، اینست که **مصطفی** گفت: «المؤمن للمؤمن کالبنیان یشدّ بعضه بعضاً والمؤمن من اهل‌الایمان بمنزلة الرأس من‌الجسد»، آنکه گفت: «اولئك سیرحمهم الله» یعنی - اذا صاروا الیه. فردا که این مؤمنان برخدای رسند بر ایشان رحمت کنند و بدرجات جنات رسانند آن بهشت و درجات که خدای مؤمنان را بآن وعده داد.

«وعدالله المؤمنين و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فيها ومساكن طيبة» طاهرة يطيب فيها العيش. **حسن** گفت از **ابوهريره** و **عمران بن حصين** پرسیدم که مساکن طيبة در بهشت چیست جواب دادند که علی الخبیر سقطت سألنا **رسول‌الله**ﷺ عن ذلك فقال: **قصر فی لؤلؤة بيضاء فيه** سبعون داراً من ياقوتة حمراء فی كل دار سبعون بيتاً من زبرجدة خضراء فی كل بيت سبعون سريراً على كل سرير سبعون فراشاً من كل لون، على كل فراش زوجة من الحور العين و فی كل بيت سبعون مائدة، على كل مائدة سبعون لوناً من طعام فی كل بيت سبعون وصيفة ويعطى المؤمن من القوة فی كل غداة ما يأتی على ذلك كلّه اجمع

«فی جنات عدن» يعنی ـ فی بساتين خلد و اقامة.

يقال: عدن بالمكان اذا اقام به، این جنات عدن است که **مصطفی**ﷺ گفت: بخبر درست جنات عدن دارالله التی لم ترها عين و لم يخطر على قلب بشر لا يسكنها غير ثلثة. النبيون والصّديقون والشهداء، يقول الله سبحانه و تعالى طوبى لمن دخلك. **حسن** گفت جنات عدن وما ادريك ما جنات عدن قصر من ذهب لا يدخله الا صدّيق اونبی اوشهيد اوحكم عدل، رفع **الحسن** به صوته. **مقاتل** گفت: هی اعلی درجة فی الجنة وفيها عين التسنيم والجنان حولها محدقة بها وهی مغطّاة من يوم خلقها الله عزوجل حتى ينزلها اهلها: النبيون والصديقون والشهداء والصالحون ومن شاءالله، فيها قصور الدر واليواقيت والذهب فتهبّ ريح طيبة من تحت العرش فتدخل عليهم كثبان المسك الابيض و عن **مجاهد** عن **ابن عمر** قال خلق الله عزوجل اربعة اشياء بيده **آدم**ؑ و **العرش** و **القلم** و **جنات عدن** ثم قال لسائر الخلق: كن، فكان. و عن **انس** عن **كعب الاحبار** قال ان الله عزوجل لم يمسّ بيده الا ثلثا خلق **آدم** بيده و كتب **التورية** بيده وغرس **الجنة** بيده ثم قال لها: تكلمی فقالت: «قد افلح المؤمنون» وروى وطوبى شجرة فی الجنة غرسها بيده ليس فی الجنة غرفة الا فيها منها فنن وهی التی قال الله عزوجل: طوبى لهم وحسن مآب، و عن **عطاء الخراسانی** قال: ومساكن طيبة قصور من الزبرجد والدر والياقوت يفوح طيبها من مصيرة خمسمائة عام فی جنات عدن وهی قصبة الجنة وسقفها **عرش الرحمن**.

«ورضوان من الله اكبر» من ذلك كله، روى **زيد بن اسلم** عن **عطاء بن يسار**

عن **ابی سعید الخدری** قال قال **رسول الله**ص : ان الله تبارك وتعالی يقول لاهل الجنة يا اهل الجنة؟ فيقولون لبيك ربنا وسعديك . فيقول هل رضيتم؟ فيقولون ومالنا لانرضی وقد اعطيتنا مالم تعط احداً من خلقك، فيقول انی اعطيكم افضل من ذلك، قالوا يارب وایّ شيئٍ افضل من ذلك؟ قال : احل عليكم رضوانی فلا اسخط عليكم بعده ابداً «ذلك» ای الرضوان، و قيل - جميع ما تقدم «هو الفوز العظيم» .

« ياايها النبی جاهد الكفار » يعنی - بالسيف، «والمنافقين» باللسان و الحجة وتغليظ الكلام واقامة حدود الله عزوجل عليهم . قال **ابن مسعود** يجاهدهم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه فان لم يستطع فليكفهر فی وجهه واغلظ عليهم . اورا بدرشتی فرمود و رايشان و بازخواند از مداهنت از بهر لين ورفق كه درخوی وی بود بضد آن كه فراكليم خود گفت : « فقولا له قولاً ليّناً » بنرمی و رفق فرمود و بازخواند ازحدّت وغلظت كه در وی بود .

«ومأويهم» فی الآخرة «جهنم و بئس المصير». **عطا** گفت : نسخت هذه الآية كلّ شیٔ من العفو والصفح .

« يحلفون بالله ماقالوا» تقدير الآية : يحلفون بالله ماقالوا« كلمة الكفر »ولقد قالوا . اين كلمة الكفر آن بود كه يكی ازمنافقان كه درعقبه بودند وقصد بيو كندن **مصطفی** كردند، منهم **عبدالله ابن ابی** و **عبدالله بن ابی السرح القرشی** و **طعمة بن ابيرق** و **الخلاس بن سويد** و **مجمع بن جارية** و **ابوعامر بن النعمان** و **ابوخوص** وغيرهم، يقال : كانوا خمسة عشر رجلاً، وقيل : اثنی عشر رجلاً، يكی ازايشان گفت: اسهر ليلة تنعم ليال : يك شب بيدار باشيد تا شبهای دراز بناز بخسبيد **رسول خدا** اين سخن را با **حذيفة بن اليمان** بگشاداز آگاهاندن خدای جلّ جلاله وير ا . آن منافق بيامد وسو گند خورد كه نگفتم . **قتاده** گفت : كلمهٔ كفر آنست كه **عبدالله ابی** گفت : ما مثلنا و مثل **محمد** الا كما قال القائل : سمّن كلبك ياكلك .

ثم قال : « لئن رجعنا الی المدينة ليخرجنّ الاعزمنها الاذل » فسمعی بها رجلٌ من المسلمين الی **رسول الله** فارسل اليه فجعل يحلف بالله ما قال، فانزل الله فيه هذه الاية. **كلبی** گفت اين آيت درشأن **خلاس بن سويد** فرو آمد كه از غزاءِ **تبوك** می آمدند.

خلاس گفت: والله لئن کان **محمد** صادقاً بمایقول علی اخواننا الّذین هم سادتنا و کبراؤنا فنحن شرمن الحمیر. **عامر بن قیس** حاضر بود گفت: اجل والله ان **محمداً** صادق مصدّق ولانت شرمن الحمار. پس چون رسول خدا **بمدینه** آمد این سخن باوی رسید، **خلاس** را بخواند و **عامر قیس** را، **خلاس** سوگند خورد بنزدیك منبر **رسول خدا** که این سخن نگفتم، و **عامر** سوگند خورد که وی گفت، در آن حال آیت آمد: «یحلفون بالله ماقالوا» تا آنجا رسید که «فان یتوبوا یك خیراً لهم» **خلاس** برخاست گفت: اسمع الله یعرض علی التوبة والله لقد قلته وانّ **عامراً** لصادق فتاب فحسنت توبته.

«وهمّوا بمالم ینالوا» من قبل **محمد** ص والهمّ دون العزم و العزم فوقه **سدّی** گفت: «هموا بمالم ینالوا» آنست که گفتند اذا قدمنا **المدینة** عقدنا علی رأس **عبدالله بن ابی** تاجاً یباهی به فلم یصلوا الیه «ومانقموا» ای- ماعابوا **محمداً** ولم یروا منه ما اورث المعاداة «الا ان اغنا هم الله ورسوله من فضله»، کانوا قبل قدوم **النبی** (ع) کانوا فی ضنك من العیش لا یرکبون ولا یجوزون الغنیمة فلما قدم علیهم **رسول الله** استغنوا بالغنائم. واین آن مثل مشهور است که گویند: «اتق شر من احسنت الیه»، و قیل: انّ مولی **للخلاس** قتل، فامر له **رسول الله** بدیته اثنی عشر الف درهم فاستغنی بذلك قال بعضهم اشراك **الرسول** فی الاغناء مع الله والله هو المغنی وحده، دلیل انّ نسبة اغناء المخلوق الی المخلوق جایزٌ ولایکون کذباً بل هی منةٌ من المعطی علی المعطیٰ واجبٌ علیه معرفة انعامه وشکره علیه وان کان اصلها من عندالله. با تعییر وتکفیر توبه برایشان عرضه کرد گفت: «فان یتوبوا یك خیراً لهم» یعنی- عن النفاق «یك خیراً لهم».

«وان یتولّوا» یصرّوا علی النفاق والکفر «یعذبهم الله عذاباً الیماً» فی الدینا بالفضیحة والآخرة بالنار «ومالهم فی الارض من ولیّ ولا نصیر» فینجیهم من الفضیحة والنار.

«ومنهم من عاهدالله» روی عن **ابی امامة الباهلی** ان **ثعلبة بن خاطب الانصاری** اتی **رسول الله** فقال: یا **رسول الله** ادع الله ان یرزقنی مالاً، فقال **رسول الله** و یحك یا **ثعلبة** قلیلٌ تؤدّی شکره خیر من کثیر لا تطیقه، ثم قال مرّة، فقال: اما ترضی ان تکون مثل **نبی الله** فوالذی نفسی بیده لوشئتُ تسیل معی الجبال ذهباً و فضةً لسالت، فقال: والذی بعثك بالحق لئن دعوت الله ان یرزقنی مالاً لاوتین کلّ ذی حق حقه، فقال

رسول الله: اللهم ارزق **ثعلبة** مالاً فاتخذ غنماً فنمت كما ينمى الدود فضاقت عليه **المدينة** فتنحى عنها فنزل وادياً من اوديتها حتى جعل يصلى الظهر والعصر فى جماعة ويترك ماسواها ثم نمت و كثرت حتى ترك الصلوات الّا الجمعة ، فسأل **رسول الله** فقال : ما فعل **ثعلبة** ؟ فقالوا اتخذ غنماً و ضاقت عليه المدينة و اخبروه بخبره ، فقال : ماويح **ثعلبة** ثلثاً ثم اتاه المتصدق من عند **رسول الله** فابى ، فقال ما هذه الّا الجزية ماهذه الّا اخت الجزية ، فنزل: « ومنهم من عاهد الله » فبلغ ذلك **ثعلبة** فخرج حتى اتى **النبى** فسأل ان يقبل منه صدقته، فقال ـ انّ الله منعنى ان اقبل منك صدقتك فجعل يحثو التّراب على رأسه فقال صم هـذا عملك قـد امرتك فلم تطعنى فقبض **رسول الله** و لـم يقبل منه شيئاً ، ثم اتى **ابابكر** فلـم يقبلها منه صدقتـه ثم اتى **عمر** فلم يقبل منـه ثم اتى **عثمان** فلم يقبلها منه و هلك **ثعلبة** فى خلافة **عثمان**. قال **الكلبى** : كان **لثعلبة** مال بالشام فخاف هلاكه فنذر ان يتصدق منه فلمّا قدم عليه بخل به ، لقوله « عاهد الله » اى ـ عاهدو حلف .

« لئن آتانا من فضله » لنخرجن الصدقة و « لنكونن من الصالحين » اى ـ لنعملن ما يعمل اهل الصلاح من صلة الرحمن والنفقة فى الخير، « فلما آتاهم من فضله » اى ـ اعطاهم المال ونالوا مناهم بخلوابه » منعوا حق الله ولم يفوا بالعهد ، « وتولّوا » عن طاعة الله وهم معرضون » مصرون على الاعراض .

« فاعقبهم نفاقاً فى قلوبهم » جعل الله عاقبة فعلهم ذلك نفاقاً فى قلوبهم ، ويجوز ان يكون فاعل اعقب ماسبق من البخل والترلى والاعراض « الى يوم يلقونه » يلقون الله، وقيل ـ يوم الموت والمعنى بخلهم مع التولى والاعراض اورثهم نفاقاً لزمهم الى الممات « بما اخلفوا الله ماوعدوه » الوعد هيهنا هو العهد ، « وبما كانوا يكذبون » .

« الم يعلموا » يعنى ـ المنافقين « ان الله يعلم سرهم » ما اسروا فى انفسهم ، « ونجويهم » ماسروا به الى الغير ، « وان الله علام الغيوب » فلا يخفى عليه شيءٌ . روى **عبدالله بن عمر** قال : قال **رسول الله** صم : اربع من كن فيه كان منافقـاً خالصاً و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها : اذا حدث كذب واذا وعد خلف واذا عاهد غدر و اذا خصم فجر . وقـال صم : خمسٌ لايكون فى المنافق الفقه فى الـدين والورع

فی‌اللسان والسمت فی‌الوجه والنور فی‌القلب والمودة فی‌المسلمین والله الموفق.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» پاکست و بزرگوار و مهربان، خداوند جهان و جهانیان، دارندهٔ همگنان، ونوازنده دوستان، یار درویشان و پناه ضعیفان و یادگار بی‌دلان، بنگر که مؤمنان را چون نواخت و ایشانرا چه تشریف داد از کرم و لطف خود چه نمود، ایشانرا همه فراهم داشت ودوستان وبرادران یکدیگر کرد وآنگه همه را بخود نزدیك کرد ازآنکه این دنیا منزلی است از منازل راه بندگان درین منزل مسافراند روی نهاده به درگاه او ومقصد ایشان نه، مگر کعبهٔ ذوالجلال. اومیان ایشان برادری ودوستی افکند والفت و اتحاد نهاد تا این منزل بدوستی یکدیگر برادر وار بازبرند و بسعادت آخرت رسند. یکی‌فرا پیش **سعد معاذ** شدگفت: من‌ترا ازبهرخدا دوست دارم. گفت: بشارت باد ترا که من از **رسول خدا** شنیدم که: فردا درقیامت کرسیهای نور بنهند نزدیك **عرش** عظیم، گروهی‌را که رویهاشان بروشنائی‌چون ماه دوهفته بودهمهٔ خلق‌درهراس باشند و ایشان ایمن همه دربیم باشند و ایشان ساکن. گفتند: یا **رسول‌الله** آن‌قوم که‌اند؟ گفت: المتحابون فی‌الله. ایشان که‌ازبهرخدا در راه خدا یکدیگر را دوست باشند و در دین برادروار زندگانی کنند. و در خبراست که اهل عرصات در انجمن رستاخیز ایستاده باشند، دلها پرفزع و جانهـا پرحسرت وآفتاب بسر ایشان نزدیك رسیده وگرمای‌عظیم خلق‌را فروگرفته، ناگاه ندا آید از بطنان **عرش** مجید که: این المتحابون فی‌الله؟ کجای‌اند کسانی که یکدیگررا دوست بوده‌اند برای من، تاایشان را بسایهٔ خویش فروآرم و در پناه خویش بدارم. و **مصطفی** گفته: کسانی را که برای حق بایکدیگر دوستی دارند، که درسرای سعادت ازبهر ایشان عمودی بزنند از یاقوت سرخ برسر آن عمود هفتاد هزار کوشك بود و از آنجا باهل بهشت فرو مینگرند نور ایشان بهشتیان را چنان تابد که آفتاب دردنیا تابد. بهشتیان گویند

بیایی تا بنظاره شویم ایشان را بینند در جامهای سندس سبز و برپیشانیهایشان نوشته که «المتحابون فی الله».

پیرطریقت گفت : الهی ! عنایت تو کوه است و فضل تو دریاست کوه کی فرسود و دریا کی کاست ؟ عنایت تو کی جست و فضل تو کی واخواست ؟ پس شادی یکیست که دوست یکتاست.

« وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار ....» الایة ــ آن بهشت که رب العزة وعده داد نه یك بهشت است که بهشتها است، نه یك درجه است که درجه‌ها است، بعضی برتر و بعضی فروتر، از آنکه مؤمنان و دوستان نیز برتفاوت‌اند درایمان و معرفت، وشك نیست که مقام معرفت اولیاء برتراست ازمقام معرفت عامهٔ مؤمنان و مقام شهیدان برتر از مقام اولیاء، و مقام صدیقان برتر از مقام شهیدان، و مقام انبیا برتر ازمقام صدّیقان، ومقام پیغامبران مرسل برتر از دیگر پیغامبران، و اولوا العزم برتر از اینان و **مصطفی محمد** برتر ازهمگان، پس نهایت درجهٔ عامهٔ مؤمنان، بدایت درجهٔ اولیاست ودرجهٔ معرفت **مصطفی** را نهایت پیدانیست وجزحق جل جلاله کس نهایت درجات و مقامات **مصطفی** نداند و در ازل درجات و مقامات ارواح ایشان هم برین مراتب بود واندر روز میثاق همین وفردا درقیامت ودر بهشت و درجات واسرار وصحبت حق جل جلاله همین.

بو یزید بسطامی را پرسیدند بچه رسیدی باین مقام ؟ گفت : به‌تنی برهنه و شکمی گرسنه ودلی پردرد و جانی پرحسرت. گفتند روا باشد که کسی بی‌آنکه متابعت سلوك طریقت کند اورا این مقام حاصل شود ؟ گفت روا بود اما فتوحه علی قدر سفره، فتوح وی باندازهٔ سفر وی بود و نوالهٔ وی بقدر حوصلهٔ وی.

واسطی را از درجهٔ ایمان پرسیدند، گفت : مردرا درکبرکی چهل سال بباید دوید تا حقیقت جمال ایمان بداند و سرّاین معنی آنست که چنانکه انبیاء را (ع) پیش از چهل سال وحی ممکن نیست، روندگان راه را چهل سال جان و دل دربایدباخت تا بحقیقت ایمان رسند چون بحقیقت ایمان رسیدند ایشانرا امروز آن بهشتی باشد نقد وفردا جنات عدن بود، امروز بهشت وصل، فردا بهشت فضل، امروز بهشت

عرفان، وفردا بهشت رضوان، «ورضوانٌ من الله اکبر ذلك هو الفوز العظیم» .

« یا ایّها النّبیّ جاهد الکفار والمنافقین». تا آخر ورد درقصهٔ منافقان است و کشف فضائح ایشان وسرانجام بد ایشان. وعلامت ایشان سه چیز است چنان که **مصطفی**م گفت : علامة المنافق ثلث ، اذا قال کذب ، واذا وعـد خلف واذا ائتمن خان . **مقاتل حیان** چون این خبر بوی رسید دلتنگ شد، گفت : ما من انسان الا ویوجد فیه هذه الخصال الثلث ، کم کس باشد که در وی این سه خصلت نبود و **قاضی سمرقند** بود استعفا خواست از قضا برخاست و گرد عالم میگشت تا خود را تفرجی پدید کند وتأویل این خبر **بشهر حوشب** رسید این حدیث باوی بگفت. **شهر حوشب** ازخود متحیرتر دید و اندوهگن تر . گفت اگر کشایشی بود از **سعید جبیر** بود. گفتار فتیم پیش **سعید جبیر**. **سعید** گفت : ماعندی من هذا علم و لکنّه ان کان عند احدٍ فعند **الحسن البصری** . گفتا: **بحسن بصری** آمدم وقصه باوی بگفتم. حسن گفت: رحم الله شهراً و سعیداً حفظا نصف الحدیث و ترکا نصفه انّ رسول اللهّٰ صم لمّـا قال هذا ، حزن اصحابه لذلك جدّاً و اخذوا فی البکاءِ والنّحیب ، و قالوا : لا یخلو احدنا من الکذب و خلف الوعد والحیلة فقد نافقنا جمیعاً ، فلما بلغ **رسول الله** جزع اصحابه لذلك، امر **بلالا** فنادی الناس فلما اجتمعوا ، صعد المنبر فقال: یا ایّها الناس انی رسول الله انی اردت بقولی : اذا قال کذب ، جماعة المنافقین و **عبدالله بن ابی** خصوصاً فانّهم قالوا : نحن مؤمنون فکذبوا ، قال الله عزوجل :« اذا جاءك المنافقون ...» الآیة ، اخبر الله عنهم انّهم قالوا و کذبوا، وانما اردت بقولی اذا وعد خلف جماعة المنافقین و **ثعلبة بن ابی حاطب** خصوصاً فانّه وعدنی وعاهد الله لئن اکثر الله غنمه لیجعلنّها فی ابواب البّر ووجوه الخیر فلمّا آتاه الله من فضله بخل بالزکوة المفروضة ونقض العهد واخلف الوعد قال الله تعالی «فاعقبهم نفاقاً» الآیة. واردت بقولی : اذا ائتمن خان، المنافقین، خانوا فی الدین الذی هو اعظم الامانات و فی الصلوة ، قال : فاستبشر المؤمنون بذلك وحمدوا الله تعالی . فتری عن **مقاتل** و قال للحسن : فرّج الله عنك کما فرّجت عنی و جزاك الله عن دینك خیراً

۹ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **الذین یلمزون المطّوّعین** » ایشان که می‌طعن کنند، عیب جویند در فراخ بخشیدگان بخوش منشی ، « **من المؤمنین** » از گرویدگان ، « **فی الصدقات** » درز کوتهاو صدقتها ، « **والذین لایجدون الا جهدهم** » و [عیب میکنند] ایشان را که نمی‌یاوند و نمیدارند [که بخشند] مگراندك خویش ، « **فیسخرون منهم** » از ایشان می‌افسوس دارند ، « **سخر الله منهم** » جزای ایشان داد بآن افسوس که میدارند ، « **ولهم عذاب الیم. (۷۹)** » وایشانراست عذابی درد نمای .

« **استغفر لهم** » آمرزش خواه ایشانرا ، « **اولا تستغفر لهم** » یا مخواه آمرزش ایشانرا ، « **ان تستغفر لهم سبعین مرة** » اگر آمرزش خواهی ایشانرا هفتاد بار ، « **فلن یغفر الله لهم** » نیامرزد خدای ایشانرا ، « **ذلك بانهم کفروا بالله ورسوله** » این بآنست که ایشان کافر شدند بخدای ورسول او ، « **والله لایهدی القوم الفاسقین. (۸۰)** » وخدای راه نمای وپیش برنده نیست قومی را که بنزدیك او از فاسقان‌اند .

« **فرح المخلّفون** » شاد گشتند با پس کردگان [خدای عزوجل از غزای تبوك] ، « **بمقعدهم** » به نشست خویش ، « **خلاف رسول الله** » برخلاف رسول خدای ، « **وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم** » و دشوار داشتند که باز کوشند بمال خویش وتن خویش ، « **فی سبیل الله** » از بهر خدای و در راه خدای ، « **وقالوا** » ویکدیگر را گفتند ، « **لاتنفروا فی الحرّ** » بیرون مشید ، بجنگ درین گرما ، « **قل نار جهنم** » گوی آتش دوزخ ، « **اشد حرّاً** » توش آن سختتر است ، « **لو کانوا یفقهون. (۸۱)** » اگر ایشان دریابندید و دانندید .

« **فلیضحکوا قلیلا** » تا اندکی خندند از شادی خویش ، « **ولیبکوا کثیراً** » وفراوان گریند [فردا از پشیمانی خویش] ، « **جزاءً بما کانوا یکسبون. (۸۲)** » بپاداش آنچه میکردند .

« **فان رجعك الله** » اگر باز بردترا خدای [از **تبوك**] ، « **الی طائفة منهم** » باایشان که زنده مانده‌اند ازایشان و مُصِرّ ، « **فاستاذنوك للخروج** » و ازتو دستوری‌خواهند بیرون آمدن را [بغزاءِ **خیبر** باتو] ، « **فقل لن تخرجوا معی ابداً** » گوی بامن هرگز

میائید [به‌خیبر] ، « **ولن تقاتلوا معی عدوّاً** » و بامن هرگـز جنگ مکنید بـا جهودان، « **انّکم رضیتم بالقعود اول مرة** » شما ازخود بپسندیدید بازنشستن از جنگ پیشین ، « **فاقعدوا مع الخالفین .(۸۳)** » باز نشینید [ازین جنگ پسین] ، باباز نشستگان دیگر .

« **ولا تُصلّ علی احد منهم** » و نماز مکن بر هیچکس از ایشان ، « **مات ابداً** » که بمیرد ، هرگز ، « **ولا تقم علی قبره** » و باز مایست بر گـور هیچکس از ایشان ، « **انّهم کفروا بالله ورسوله** » که ایشان کافر شدند بخدای ورسول وی ، « **وماتوا وهم فاسقون .(۸۴)** » و بمردند از طاعت بیرون .

« **ولا تعجبْك اموالهم واولادهم** » وخوش مآیادترا مالهای ایشان وفرزندان ایشان ، « **انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا** » خدای میخواهد که عذاب کند ایشانرا بشغل آن [وگرد کردن آن و نگه‌داشتن آن و ترسیدن بر آن] درین جهان ، « **وتزهق انفسهم وهم کافرون .(۸۵)** » وجانهای ایشان برآید و ایشان کافر .

« **واذا انزلت سورة** » وچون (ج) فروفرستاده آید از آسمان سورتی از فرقان ، « **ان آمنوا بالله** » که بگروید بخدای ، « **وجاهدوا مع رسوله** » وباز کوشید [بادشمنان وی] با رسول او ، « **استأذنك** » دستوری خواهد از تو بازنشستن را ، « **اولوا الطّول منهم** » اهل توان ازایشان ، « **وقالوا** » وترا گویند ، « **ذرنا نكن مع القاعدین .(۸٦)** » گذار تا نشینیم بانشستگان .

« **رضوا بان یکونوا مع الخوالف** » پسند دادند که با زنان در خانها بنشینند چون زنان ، « **وطبع علی قلوبهم** » و مهر نفاق بردلهای ایشان نهاده شد ، « **فهم لا یفقهون .(۸۷)** » تا ایمان راست در نیابند .

« **لکن الرسول والذین آمنوا معه** » لکن رسول و گرویدگان که باوی‌اند « **جاهدوا باموالهم وانفسهم** » او و ایشان باری باز کوشیدند بمال خویش و تن خویش با دشمن خدای ، « **واولئك لهم الخیرات** » همه‌نیکیها ایشانراست ، « **واولئك هم المفلحون .(۸۸)** » و ایشانند پیروز آمدگان جاوید .

« **اعدّ الله لهم جنات** » ساخته‌است خدای ایشانرا بهشتهائی ، « **تجری من تحتها**

الانهار » در زیر آن درختان جویهای روان ، « **خالدین فیها** » جاویدان ایشان در آن ، « **ذلك الفوز العظیم**.(٨٩) » آنست پیروزی بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « الّذین یلمزون المطّوّعین » - مفسّران گفتند: چون رسول خدا خواست که بغزاءِ **تبوك** بیرون شود یارانرا تحریض کرد بر صدقات ، تاعدّت غزا و لشکر اسلام بسازد و ساز راه کنند ، صحابه رفتند و هر کس براندازهٔ طاقت خویش صدقه می آورد . **عبدالرحمن عوف** چهار هزار درم آورد گفت : یا **رسول الله** ، هشت هزار درم داشتم ، یك نیمه آوردم و یك نیمه عیال وفرزندانرا بگذاشتم . **رسول خدا** گفت: بارك الله لك فیما انفقت وفیما امسکت . از برکت دعاء **رسول** خدا مال وی بدان رسید که چون از دنیا بیرون شد ، دوزن داشت ، ثمن مال وی که بایشان رسید صدوشصت هزار درم بر آمد . **عمر خطاب** همی آمد و چهار هزار درم آورد ، **رسول خدا** گفت: ماذاابقیت لاهلك و عیالك ؟ عیال خودرا چه گذاشتی ؟ گفت: الله ورسوله . گفت انّ مابین صدقتیکما کما بین کلمتیکما. **عثمان عفان** آمد وصدسر شتر آورد وصدسر اسب. **رسول** گفت ماضرّ **ابن عفان** بعدالیوم. **عاصم بن عدی العجلانی** آمد وصدوسق خرما آورد . **بوعقیل انصاری** نام وی **صحاب** مردی پیر بود ودرویش، آمد و یك صاع خرما آورد گفت : یا **رسول الله** همه شب آب کشیده‌ام کشت‌زار فلان را و دو صاع خرما استده‌ام یك صاع آورده‌ام و یك صاع عیال و فرزندان را بگذاشته‌ام. منافقان گفتند **ابوبکر** و **عمر** و **عثمان** و **عبدالرحمن** می بخشندازمال فراخ، دانیم که می نام جویند این صاع خرمای **بو عقیل** باری خدای بوی چه نیاز دارد مگر که خویش را بیاد خدا ورسول میدارد ، توانگرانرا بریاء متهم کردند و براندك **بوعقیل** طنز میکردند تارب العالمین آیت فرستاد، « الذین یلمزون المتطوعین » ای - یعیبون المطوعین المتنفّلین من المؤمنین ، « فی الصدقة » التطوع من الصدقة مالایلزمه لزوم الزکوة .

« والذین لایجدون الاّ جهدهم »... الآیه الجهد - بالضم غایة مایقدرعلیه الانسان وبالفتح مصدرجهد فی الامر اذا بالغ ، وقیل - هما لغتان فبالضم لغة **اهل الحجاز** وبالفتح

لغة اهل نجد. جهد هر کس طاقت اوست، نامی است توان اندك مردرا، یقال: فلان جهید العطاء، زهیده. بوعقیل آن صاع خرما بیاورد. مصطفی فرمود: تا بر سر هم مال صدقات بپاشیدند آنکه - لمز - منافقان تفسیر کرد، گفت:

«فیسخرون منهم» ای - یستهزؤن بهم، «سخر الله منهم» جازاهم جزآء سخریتهم حیث صاروا الی النار.

«ولهم عذاب الیم» ای - مولم. مصطفی را از ایمان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت:

«استغفر لهم اولا تستغفر لهم». صیغت صیغت امر است و معنی - معنی شرط، ای - ان شئت فاستغفر لهم وان شئت فلاتستغفر لهم، یعنی - استغفارك لهم وترك الاستغفار سواء

«ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم». میگوید یا محمد اگر آمرزش خواهی از بهر ایشان و اگر نخواهی همه یکسان است اگر هفتاد بار آمرزش خواهی از بهر ایشان، ایشانرا نیامرزم. مصطفی گفت: لأزیدن علی السبعین لعل الله یغفر لهم. بر هفتاد بیفزایم مگر که بیامرزد. آیت آمد، که «سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم». و مقصود از این هفتاد، نه عددی موقت است بلکه مقصود کثرت است. چنانکه گویند: قد قلت لك مائة مرة و نهیتك عنه الف مرة. عرب گویند: سبّع الله لك الاجر، ای - اکثر لك، اراد التضعیف ولهذا جآء فی الاخبار: فله سبع وله سبعون وله سبع مائة. قال الازهری: ان السبعین فی هذه الآیة جمع السبعة التی تستعمل فی الکثرة لا السبعة التی فوق الستّه، الاتری انه لو ازداد علی السبعین لم یغفر.

و در استغفار رسول از بهر ایشان دو قول است: یکی آنست که نفاق ایشان نمی شناخت، ویقین نبود، از آن دعا کرد و آمرزش خواست. قول دیگر آنست که جماعتی مؤمنان که خویش و پیوند منافقان بودند از مصطفی در میخواستند تا از بهر ایشان آمرزش خواهد بامید آنکه باستغفار مصطفی مخلص شوند و از نفاق توبه کنند تا از عذاب و عقوبت برهند. تا رب العزة مصطفی را باززد و امشان را از ایمان ایشان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت:

«ذلك بانّهم کفروا بالله و رسوله»، این بسبب آن کردم که ایشان بخدای

ورسول کافر شدند والکافر لا یغفر له، «والله لا یهدی القوم الفاسقین» المتمردین فی الکفر.

«فرح المخلّفون» الفرح بالذنب اعظم من الذنب. شادی بگناه صعب‌تر است از عین گناه. «فرح المخلفون» ای ـ المتروکون تخلفهم عن رسول الله‌ص. این **عبدالله ابی** بود با هشتاد مرد منافق که بی‌عذری تخلف کردند و با یکدیگر گفتند: «لا تنفروا فی الحر»، درین گرمای گرم و صمیم صیف بیرون مروید بجنگ. والمعنی: فرحوا بقعودهم فی **المدینه** والتخلف و ان لم ینلهم حر الصیف خلاف رسول الله فیکون نصباً لانه مفعول له، و قیل ـ علی المصدر وهو مصدر خالف یخالف مخالفةً وخلافاً، و قیل ـ معناه خلاف رسول الله، ای: بعد خروجه، فیکون خلاف بمعنی خلف و نصبه علی الظرف.

«وکرهوا» ای ـ لم یریدوا، «ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم وقالوا لا تنفروا فی الحرّ» ای ـ قال بعضهم لبعض، وقیل: قالوا للمؤمنین: لا تنفروا فی الحر. «قل نار جهنم اشد حرّاً» وقد اخترتموها بهذه المخالفة و التخلف. «لو کانوا یفقهون» ان مصیرهم الیها.

«فلیضحکوا قلیلاً» یعنی ـ فی الدنیا و هی قلیلة، «ولیبکوا کثیراً» فی الاخرة یعنی ـ فی النار التی لا نهایة لها والتقدیر: فلیضحکوا قلیلاً فسیبکون کثیراً «جزاءً بما کانوا یکسبون» جزاء مفعول له. یعنی ـ ولیبکوا لهذا الفعل. قال **ابوموسی الاشعری**: انّ اهل النار لیبکون الدموع فی النار حتی لو اجریت السفن فی دموعهم لجرت ثم انهم لیبکون الدم بعد الدموع. قال **ابن عباس**: انّ اهل النفاق لیبکون فی النار عمر الدنیا فلا یرقی لهم دمع ولا یکتحلون بنوم. وعن **انس** قال: قال **رسول الله‌ص** «لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً».

«فان رجعك الله الی طائفة منهم» یعنی ـ المتخلفین طائفة منهم. از بهر آن گفت که نه هر که تخلف کرده بودند همه منافق بودند بل که ایشان سه گروه‌اند که باز نشستند و تخلف کردند گروهی بعداوت باز نشستند و شادی کردند چنان که خدای گفت: «فرح المخلفون». گروهی بر معذرت باز نشستند و بگریستند چنان که خدای گفت: «و اعینهم تفیض من الدمع حزناً الا یجدوا ماینفقون». قومی بر غفلت باز نشستند، پشیمان شدند چنان که گفت: «وضاقت علیهم الارض بما رحبت».

«فان رجعك الله» ای - یردك الله الی **المدینة** من غزوة **تبوك** وفیها «طائفة منهم» یعنی - الّذین تخلفوا بغیر عذر.

«فاستأذنوك للخروج» الی غزوة اخری، قیل - هی غزوة **خیبر**.

«فقل لن تخرجوا معی ابداً ولن تقاتلوا معی عدوّاً» لقعودکم عن **تبوك** و لنفاقکم.

«انّکم رضیتم بالقعود اول مرة» ای - عن الوقت الّذی تستأذنون فیه فانّ غزوة **تبوك** لم یکن باول غزوة غزاها علیه السلام. وقیل - اول مرة دعیتم وقیل - اول مرة قبل الاستیذان.

«فاقعدوا مع الخالفین» مع من تخلف بعذر، و قیل - مع النساء والصبیان، وقیل - مع اهل الفساد الّذین لاخیر فیهم، وقیل - للرجل الذی هو شر اهله: هو خالف بنی فلان.

«ولا تصلّ علی احد منهم» ای - من المنافقین. اجماع مفسران است که این آیت درشأن **عبدالله ابی** فروآمد که **رسول خدا** بروی نماز کرد یاخواست که بروی نماز کند چنانکه اختلاف روایات است پسر وی آمد، وکان مؤمناً مخلصاً، واز **رسول** خدا درخواست تا پیراهن که برتن **رسول** است کفن وی سازد و بروی نماز کند وبرسر گور وی بایستد و دعا کند. بروایتی دیگر گفته‌اند **عبدالله ابی** در بیماری مرگ کس فرستاد **بمصطفی** و بخواند او را چون آمد گفت: ای بیچاره اهلکك حب الیهود؟ دوستی داشتن با **جهودان** ترا هلاك کرد. گفت: مرا سرزنش مکن که نه از بهرسرزنش خواندم، استغفرلی واعطنی ثوبك الّذی یلی جسدك. آمرزش خواه از بهر من وجامهٔ خویش بمن ده تامرا کفن سازند وبرمن نماز کن و برسر گور من بایست ومرا دعا کن. **رسول خدا** پیراهن خویش بوی داد. مؤمنان گفتند: یا **رسول الله** لم وجّهت الیه بقمیصك یکفن فیه وهو کافر؟ فقال: ان قمیصی لن یغنی عنه من الله شیئاً وانی آمل ان یدخل فی الاسلام خلقٌ کثیر. لهذا السبب فیروی انه اسلم الف من **الخزرج** لما رأوه یطلب الاستشفاء بثوب **رسول لله** ص، وهمت کرد **مصطفی** ص که بروی نماز کند که ظاهر وی

اسلام بود اگرچه درباطن نفاق داشت. **عمر خطاب** گفت یا **رسول‌الله** بر وی نماز میکنی وقد فعل کذا و کذا. رسول گفت: یا **عمر** دست از من بدار که اگر دانمی که خدای بروی رحمت کند هفتاد بار از بهر وی استغفار کردمی، تا دراین حدیث بودند، **جبرئیل** آمد و آیت آورد بروفق قول **عمر**: « ولاتصلّ علی احدٍ منهم » ای ـ من المنافقین، یرید صلوة الجنازة. صلوة درین آیت نماز جنازه است ونماز جنازه فرض کفایت است و آنرا نه رکن است: اول نیت است وچهار تکبیر در آن چهار رکن‌اند اگر برچهار بیفزایند نمازباطل شود وخواندن فاتحة‌الکتاب، ازپس تکبیر اول، رکن است و همچنین درود دادن بر **رسول خدا** از پس تکبیر دوم و دعاءِ مرده پس تکبیر سوم، و پس‌از تکبیر چهارم ذکری مفروض نیست و رکن نهم سلام بازدادن است ان شاء تسلیمة واحدة و ان شاء تسلیمتین.

قوله: «ولاتقم علی قبره» ای ـ لاتقف علی قبره حتّی یفرغ من دفنه وفی الخبر کان **رسول‌الله** صم اذا دفن المیّت وقف علی قبره ودعاله.

«انهم کفروا بالله ورسوله وماتوا وهم فاسقون» فماصلّی **رسول الله** صم بعدها علی احدٍ منهم ولاقام علی قبره حتی قبض.

«ولاتعجبك اموالهم واولادهم...» الایة ـ سبق تفسیرها ولیست بتکرار لانّها فی جماعة وهذه فی الاخری، قال **ابن جریر**: اراد **اولاد عبدالله** واموالہ «و اذاانزلت سورة» یعنی ـ من القرآن وهذا دلیل علی انّ السورة کانت مسوّرة علی عهد **رسول‌الله** لاکما زعم المبتدعة انّها سوّرت بعد **رسول‌الله** و کذلك قوله «بعشرسورٍ مثله»

«ان آمنوا بالله» این خطاب با منافقان است، ای ـ آمنوا سرّاً کما آمنتم جهراً. وروا باشد که خطاب با مؤمنان نهند، ای ـ دوموا علی الایمان.

«وجاهدوا مع رسوله استأذنك» فی التأخر « اولوا الطول منهم » ذوالقدرة و السعة فی المال.

« وقالوا ذرنانکن مع القاعدین » یعنی الزمنی.

« رضوا بان یکونوا مع الخوالف » النساء اللاتی تخلفن فی البیت.

« وطبع علی قلوبهم فهم لایفقهون » استوثق منها فلایدخلها الایمان. حجة علی المعتزلة والقدریة فی اثبات القدر و نفی الاستطاعة و احتیاج الخلق الی توفیق به

یؤمنون ولو کان کما ذهبواالیه لقال تطبعت ولم یقل وطبع علی قلوبهم وله فی القرآن نظائر کثیرة .

«لکن الرسول والّذین آمنوا معه» اهل الیقین من اصحاب **رسول اللّه** ص، «جاهدوا باموالهم» فی الانفاق «وانفسهم» فی سبیل اللّه بالقتال .

«واولئك لهم الخیرات» جمع خیرة والمراد بهنّ : الحور، لقوله «فیهن خیرات حسان» ویجوزان یکون عاماً فی جمیع الملاذ من الاطعمة والاشربة والمنازل والجواری والغلمان ، و قیل الخیرات : الغنائم .

«واولئك هم المفلحون» الباقون فی النعیم، «اعدّاللّه لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلك الفوز العظیم» لفظ - اعد - دلیل علی انها مخلوقة معدة. این آیت گواهی میدهد که اصحاب رسول خدای ص که اهل یقین واخلاص بودند وبا **مصطفی** در غزاء **تبوك** بودند و **رسول خدا** از ایشان خشنود بود ، ایشان قطعی در بهشت‌اند برهرچه بودند از عمل، همچنان که **رسول خدا** عشرة راگواهی داد کـه قطعی در بهشت‌اند آنان هم چون اینانند بشهادت آیت از بهرایشان .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «الّذین یلمزون المطّوّعین من المؤمنین فی الصدقات . .» اصحاب شریعت دیگراند و اصحاب حقیقت دیگر، خادمان راه شرع جدااند، خلوتیان قرب ومشاهدت جدا، اهل شریعت از هردویست درم پنج درم بدادند ورضاء حق در آن بجستند تا بناز ونعیم خلد رسیدند. فرمان برداران‌اند وحق شرع گزاران‌اند وپسندیدگان‌اند لکن نه چون اهل خلوت و مشاهدت ونه‌چون خداوندان یافت و صحبت که **خلیل** وار، دست تو گّل از آستین رضا بیرون کردندوبرروی اسباب وعلائق باز زدند هرچه داشتند ازاین حطام دنیا بذل کردند و در سبیل خدا جان ودل در معرض بلا ومحنت نهادند و در اظهار دین اسلام و اعلاءِ کلمهٔ حق با دشمن بکوشیدند و نیز خود را در راه حق مقصر دیدند لاجرم هر ساعت از جناب جبروت و درگاه عزت الهیت بنعت رأفت ورحمت ایشانرا نو تشریفی وتخصیصی می آید، آن(۱) منافقان دون همت مختصر

(۱) ۱ - درنسخه الف : از

دیده یك صاع خرمای **بو عقیل** مختصر داشتند و محقر و بدان طنز کردند چه زیان دارد ویرا این طعن منافقان، ورب العالمین اورا می نوازد ومیگوید: «والذین لایجدون الاّجهدهم»، و **مصطفی** تسلی دل ویرا آن صدقه از وی پذیرفته و اکرامی کرده وبرسر همه صدقها ریخته واین خبر بیرون داده که: افضل الصدقة جهدالمقلّ. آن صدقها همه نیکواست لکن بذل مجهود درویش از همه فاضلتر و بزرگوارتر که با وی دردعشقی است و سوزی و نیازی که با دیگران نیست ووزنی کـه هست آن سوز و آن درد راست نه عین مال و کثرت صدقه را و تاصاحب دولتی نباشد دل وی محل سوز و نیاز و درد عشق دین نگردد پس دلی باید از صفـات بشریت و رعونات نفس و شهوات طبع ووساوس شیطان ورياء خلق برهنه گشته و بصفات حق بیاراسته چنان که درسروی جزمهر حق نماند وبرزبان وی جز ذکرحق نماند و بارکان وی جز خدمت حق نماند هرچه خلق را بوی انس بود ویرا از آن وحشت آید هرچه خلق روی بوی آرند وی روی از آن بگرداند تا برخاطروی جز حق نگذرد و از خلق فانی گردد وباحق باقی شود، آری صفت خلق مجازاست ومجازرا برحقیقت راه نیست لکن چون حقیقت برمجاز مستولی گردد مجازرا جذب کند وصفتش صفت حقیقت گرداند، آب مطلق چون برنجاست آید وبروی مستولی گردد حکم نجاست برندارد ومردار درنمك زار افتد بگدازد و نمك گردد پاك شود. این حدیث کیمیاست بهر که رسد اورا عزیز کند و برنگ خویش گرداند. درعهد **موسی کلیم** صدّیقی بود که خلق پیوسته برنجانیدن وی مشغول بودندشبی درمناجات گفت: الهی دانی که تو این عاجز مسکین را ازدنیا معلومی نه داده یی که آنرا در رضای تو فدا کند این تن خوارخود را بصدقه بخلقان دادم تا اگر مرا جفائی کنند وبرما بهتانی نهند تو ایشانرا نگیری رحمت خدا ورضوان خدا بردرویشان باد و تاجهان بادازدرویشان خالی مباد.

چنین می آید که در مسجد **شونیزیه، جنید وشبلی ونوری ورویم وخلدی** و جماعتی نشسته بودند وقتی خوش و سماعـی خوش ایشانرا استقبال کرده و بدان مشغول گشته، درویشی در آن حال بحرمت پیش ایشان درآمد و در صف النعال فرونشست و آن درویش کلاهی پشمینه برسر نهاده وپلاسی سیاه پوشیده وایشان اگرچه خداوندان دیده بودند کس را از حقیقت روش وی آگاهی نبود چون از آن خود

وا پرداختند، **شبلی** گفت: ایها الفقیر بکم اشتریت هذا المسح و القلنسوة ؟این کلاه وپلاس بچند خریدی ؟ گفت یا **شبلی** بدنیا وهرچه در دنیا است پس گفت یا **شبلی** بستاخی مکن که خدایرا بندگان‌اند که اگر اشارت بآن ستون مسجد کنند نقرهٔ سپید شود . **شبلی** گوید نگاه کردم آن ستون را دیدم رنگ نقره همی گرفت وآن درویش می گفت بحال خود باش که بتو مثلی میزنیم .

پیر طریقت گفت : الهی نه‌دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست ونه ازمقصود ذرّه‌یی درجان پیداست پس‌این درد وسوز در جهان چراست ؟ پیداست که بلا را درجهان چند جاست این‌همه سهل‌است اگر روزی‌بااین‌خار خرماست .

«استغفرلهم اولاتستغفرلهم . . . » الآیة ـ این آیت دلیل است کـه منتهای استغفار که گناه از بنده فرونهد وامید بمغفرت قوی گرداند هفتاد باراست‌همان‌است که **مصطفی** گفت :«ما اصرّ من استغفر ولوعاد فی‌الیوم سبعین مرّة»

«آنگه گفت : « ذلك بانّهم کفروا باللّه ورسوله ... » . تهدید کافران است اما بشارت مؤمنان است . میگوید ازآن نیامرزم ایشانرا که کافران‌اند ،«ان‌اللّه‌لا یغفران یشرك به» دلیل‌است که آنجا که‌شرك‌نیست بیامرزدا گرچه‌گناه کاراست که‌خدای تعالی آمرزگار است و بندهٔ‌مؤمن‌را فروگذار است و ازوی درگذاراست . خبر درست است که‌وی‌گفت‌جل‌جلاله :«عبادی انکم‌الذین‌تخطئون‌باللیل‌والنهاروانا‌الذی‌اغفرالذنوب ولاابالی فاستغفرونی اغفرلکم » . بندگان من رهیگان من بروز و شب جفاکاری و گنه‌کاری و سزای من که خداوندم‌آمرزگاری و بردباری ، آمرزش خواهید تـا بیامرزم، واز آئید تا بپذیرم و بخوانید تا بنیوشم ، شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که ازمن‌آید «قل کل یعمل علی شاکلته» هیچ جای بگزاف نیامرزند مگر اینجا ، باز آئید هیچ جای عذر نپذیرند چنان که اینجا ، عذر خود بگوئید ما را ازعیب‌پذیرفتن عارنیست وازآمرزیدن‌باك‌نیست‌وزبان‌حال‌بنده بنعت‌وانکسار وذلت و افتقارمیگوید : الهی ازکرم‌تو‌همین‌چشم داریم و ازلطف توهمین گوش‌داریم بیامرز مارا که بس‌آلوده‌ایم بکرد خویش، بس‌درمانده‌ایم بوقت خویش، بس‌مغروریم به‌پندارخویش، بس محبوسیم :درسزای خویش، دست‌گیرمارا بفضل خویش، بازخوان مارا بکرم خویش، بارده ما را باحسان خویش .

١٠ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **وجاء المعذرون من الاعراب** » آمدند قومی عذر سازان از اعراب، « **ليؤذن لهم** » تاایشانرا دستوری دهند نشست را، « **وقعد الّذين كذبوا اللّه و رسوله** » وبنشستند ایشان که باخدای ورسول دروغ گفته بودند که گرویدگانیم، « **سيصيب الّذين كفروا منهم عذاب اليم. (٩٠)** » آری رسد بنا گرویدگان از ایشان عذابی دردنمای .

« **ليس على الضعفاء** » نیست بر ناتوانان زنان و کودکان و پیران سست شدگان، « **ولا على المرضى** » ونه بیماران، « **ولا على الّذين لايجدون ماينفقون** » ونه بر ایشان که نفقه نمی یابند که بغزا آیند، « **حرج** » تنگی در باز نشستن، « **اذا نصحوا اللّه ورسوله** » آنکه که نیك خواه باشند خدایرا و رسول را ، « **ما على المحسنين من سبيل** » نیست بر نیکوکاران هیچ عتابی، « **واللّه غفور رحيم. (٩١)** » وخدای آمرزگاری مهربان است .

« **ولا على الّذين اذا ما اتوك** » ونه بر ایشان که بتو آمدند ، « **لتحملهم** » تا ایشانرا ستور دهی، « **قلت لا اجد ما احملكم عليه** » گفتی نمی یاوم ستوری که شما را دهم ، « **تولّوا** » بر گشتند « **واعينهم تفيض من الدمع** » و چشمهای ایشان آب میریخت از اشك ، « **حزناً** » از آن اندوه که ستور نیافتند، « **الّا يجدوا ماينفقون. (٩٨)** » و از اندوه آن که نفقه ندارند راه را .

« **انّما السبيل على الّذين يستأذنونك** » عذاب و خشم و تاوان بر ایشان است که دستوری میخواهند از تو باز نشستن را ، « **وهم اغنياء** » وایشان توانگران اند ستوردارند وزاد، « **رضوا بان يكونوا مع الخوالف** » بپسندیدند خودرا که بازنان بازنشینند درخانها، « **و طبع اللّه على قلوبهم فهم لايعلمون. (٩٣)** » وخدای مهر نفاق بردلهای ایشان نهاد تا روشنائی دانش در آن نشود .

الجزء الحادي عشر

«یعتذرون الیکم» عذرها دهند در شما، **«اذا رجعتم الیهم»** چون باز گردید که با ایشان شوید از تبوك با مدینه، **«قل لاتعتذروا»** گوی عذر مدهید، **«لن نؤمن لکم»** شما را استوار نخواهیم داشت، **«قد نبّأنا الله من اخبارکم»** خدای ما را آگاهی داد از حالهای شما، **«وسیری الله عملکم ورسوله»** و بیند خدای ورسول او که چه کنید پس آن، **«ثم تردّون الی عالم الغیب والشهادة»** آنکه باز برند شمارا [بدر مرگ] بادانای آشکارا و نهان، **«فینبئکم بما کنتم تعملون. (٩٤)»** تا خبر کند شمارا بآنچه میکردید.

«سیحلفون بالله لکم» آری سوگند خورند شمارا بخدای، **«اذا انقلبتم الیهم»** آنگه که با ایشان گردید از تبوك، **«لتعرضوا عنهم»** تا روی گردانید ازایشان [و فرو گذارید]، **«فاعرضوا عنهم»** فرا گذارید ازایشان، **«انهم رجس»** که ایشان کژانند و پلید، **«ومأویهم جهنم»** وباز گشتن گاه ایشان دوزخ است، **«جزاءً بماکانوا یکسبون. (٩٥)»** پاداش آنچه میکردند.

«یحلفون لکم لترضوا عنهم» سوگند میخورند شما را تا ازایشان خشنود شوید، **«فان ترضوا عنهم»** اگر خشنود شوید ازایشان، **«فان الله لایرضی عن القوم الفاسقین. (٩٦)»** خدای خشنود نخواهدشد از گروه بیرون شدگان ازطاعت وفرمان برداری.

«الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» عرب بیابان نشین کافرترند از دیگر کافران و منافق‌تر، **«واجدر الایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله»** و سزاترند که اندازها وحدها، حلال ندانند وفقه دین ومعانی آنچه خدای فرو فرستاد بررسول خویش، **«والله علیم حکیم. (٩٧)»** و خدای دانائی است راست‌دان.

«ومن الاعراب» و ازمنافقان عرب کس است، **«من یتخذ ماینفق مغرماً»** که آن زکوة که میدهد چون تاوانی میداند که میدهد ازبی کامی و دشواری، **«ویتربص بکم الدوائر»** و از دشواری که حق دادن است بایشان ازمال، شمارا مرده میخواهند و چشمها میدارند بشما از گردشهای روزگار بد، **«علیهم دائرة السوء»** آن بدافتاد از گردش جهان که می‌بیوسند(۱) شمارا خود وبرایشان **«والله**

(۱) بیوسیدن: طمع داشتن، امید بستن

سميع عليم.(٩٨)» و خدای شنوا است از ایشان دانا است بایشان.

«**ومن الاعراب**» و ازاین اعراب حضر کس است، «**من یؤمن باللّه والیوم الاخر**» که میگرود بخدای و روز رستاخیز، «**ویتخذ ما ینفق قربات عنداللّه**» وآن زکوة که میدهد بآن نزدیکی میجوید بنزدیك خدای، «**وصلوات الرسول**» ودرود رسول را ودعای نیکوی او، «**الا انها قربة لهم**» آگاه باشید که آن نزدیکی است ایشانرا بنزدیك خدای، «**سیدخلهم اللّه فی رحمته**» آری در آرد خدای ایشانرا دربخشایش خویش، «**ان اللّه غفور رحیم. (٩٩)**» که خدای پربخشایش است و مهربان.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «وجاء المعذرون من الاعراب» قرائت **عامه** معذرون مشدداست و قرائت **یعقوب** معذرون مخفف. معذّران بتشدید عذر سازانند بدروغ و معذرون بتخفیف خداوندان عذراند براستی، عذر فلان اذا زوّر عذراً واعذر فلانٌ اذا اتی بما یعذربه. یقال اعذر من انذر «وجاء المعذّرون» بتشدید. معنی آنست که آمدند قومی عذرسازان از منافقان عرب تادستوری دهند ایشانرا، و بتخفیف معنی آنست که آمدند عذر نمایندگان از عرب که عذر ها داشتند براست و ایشان قومی بودند ازاعراب که مسکن ایشان بیرون از **مدینه** بود، از **تبوك** باز ماندند پس چون وعید شنیدند آمدند و عذر خویش بگفتند و درخواستند که تاایشانرا دستوری تخلف و قعود دهند گفتند: ان نحن غزونا معك تغیّر اعراب طیّ علی حلائلنا و اولادنا و مواشینا. و گفته‌اند دستوری بیرون شدن بغـزا میخواستند، نه دستوری تخلف. و تفسیر برقرائت **یعقوب** ظاهرتراست و درخورتر، تا ایشان کـه صادق العذر بودند درآیت مذکور باشند که مزوّران عذر، خود مذکوراند درآنچه گفت:

«وقعد الّذین کذبوااللّه و رسوله» ثم اوعدهم عذاباً، «سیصیب الّذین کفروا منهم عذابٌ الیمٌ» ثم ذکر اهل العذر، فقال:

«لیس علی الضعفاء» ضعیفان در نفس، پیران‌اند و ضعیفان درچشم، نابینایان‌اند

وضعیفان در عقل، دیوانکان‌اند، میکوید اینان همه اهل عذراند «ولاعلی‌المرضی» بیماران همچنین.

«ولا علی الّذین لایجدون ما ینفقون» فقرا و مساکین‌اند بر اینان هیچ‌حرج نیست و بزه نیست اگر بازنشینند و به‌تبوك نروند.

«اذانصحوا‌الله ورسوله» هرکه که‌نصیحت بجای آرند خدایرا ورسول‌را، یعنی-که اقوال و افعال ایشان بصدق و اخلاص بود و کوشش وسعی ایشان در آنچه صلاح اسلام و مسلمانان در آن بود. کویند. این آیت درشأن **عبدالله بن زائدة** فروآمد، و هو **ابن‌ام مکتوم** و کان ضریر البصر فقال: یا نبی‌الله انی شیخ ضریرالبصر خفیف الحال نحیف‌الجسم و لیس لی قائد فهل لی رخصة فی التخلف عن الجهاد فسکت **النّبی**ص فانزل‌الله تعالی هذه الایة: «ما علی‌المحسنین من سبیل» ای - ماعلی الّذین اطاعوا‌الله ورسوله ونصحوا‌الله ورسوله من سبیل، ای - لیس لاحد الی لائمتهم وعتابهم سبیل لانهم محسنون،

«والله غفور رحیم» للمسیی فکیف للمحسنین.

«ولاعلی الّذین اذا ما اتوك» نزلت فی البکائین وکانوا سبعة **معقل بن یسار** و **صخربن خنساء** و هو الّذی کان وقع علی امراته فی رمضان فامر رسول‌الله ان یکفّر و **عبدالله بن کعب الانصاری** و **سالم بن عمیر** و **علیة بن زید الانصاری** و **ثعلبةبن عثمه** و **عبدالله‌بن معقل**، اتوا **رسول‌الله**ص فقالوا: یا نبی‌الله ان الله عز و جل قد ندبنا للخروج معك فاحملنا علی الخفاف المرقوعة و النعال المخصوفة نغزو معك، فقال: لااجد مااحملکم علیه فتولوا وهم‌یبکون. **مجاهد** کفت: درشأن **بنی مقرن** فروآمد **معقل** و **سوید** و **نعمان**. **حسن** کفت: نزلت فی **ابی موسی** و اصحابه وقیل نزلت فی **عرباض بن ساریة**.

«ولا علی‌الّذین» - عطف است برضعفا وقوله «لتحملهم» ای - علی‌النعال. روی **ابوهریرة** ان رسول‌اللهص قال: فی غزوة **تبوك** اکثروا من النعال فان الرجل لایزال راکباً ماکان متنعلا، وکفته‌اند مرکوب می‌خواستند که بر آن نشینند وزاد

راه . يقال حملت فلاناً اذا اعطيته حمولة « قلت لااجد » اى لااملك « ما احملكم عليه تولّوا و اعينهم تفيض » اى تسيل. « من الدمع حزناً ان لايجدوا » اى بسبب ان لايجدوا « ماينفقون » فى مغزاهم . اين آيت دليل است كه مال و توانگرى ازحق خواستن وتمنّى آن كردن به نيّت آن كه خيرها كند ودرسبيل خدا ازبهر نفقه، اين تمنّى كردن و برفوات آن غم خوردن و اندوه بردن عين طاعت است و ازجمله حسنات، و يدل عليه ماروى **عبدالله بن مسعود** قال : قال **رسول الله**ص : ان الفاقة لاصحابى سعادة وان الغنى للمؤمن فى آخر الزمان سعادة ، قيل : كيف الفاقة لا صحابك سعادة ؟ قال : لانهم يتعاونون على الفقر فلا يُرى فاقة . قيل فكيف الغنى للمؤمن فى آخر الزمان سعادة ؟ قال : لانّه يصير المال الى بخلائهم و يسودهم اشرارهم ومن سعادة المؤمن ان لايحتاج فى ذلك الزمان الى البخيل فان استطعتم ان تكونوا اغنياء فكونوا .

« انما السبيل » اى ـ للائمّة والعتاب « على الذين يستأذنونك » فى التخلف « وهم اغنياء رضوا بان يكونوا مع الخوالف و طبع الله على قلوبهم فهم لايعلمون » .

« يعتذرون اليكم » يقيمون لانفسهم عذراً باطلاً « اذا رجعتم » من هذه السفرة اليهم .

« قل لاتعتذروا » بالاكاذيب والاباطيل « لن نؤمن لكم » لن نصدّقكم انّ لكم عذراً . اين عذر منافقان دروغ بود و باطل قطعاً از بهر آن نپذيرند، اما چون عذر راست بود قبول آن واجب بود لقول **النبى**ص : من اعتذر اليه فلم يقبل كتبت عليه خطيئة صاحب مكس يعنى ـ العشار ومن تنصّل اليه فلم يقبل لم يرد على الخواض.

« قد نبّأنا الله من اخباركم » من زائده است اى ـ قدنبأنا الله اخباركم و اطلعنا على اسراركم وذلك فى قوله : « ولواراداوا الخروج لاعدّوا له عدة . . . » الى اخر الآيتين.

« وسيرى الله عملكم و رسوله » بعداليوم فاياكم ومعاودة القبيح وما يعتذر منه، وقيل معناه ـ ان عملتم خيراً و تبتم الى الله من تخلّفكم فسيرى الله عملكم و رسوله .

« ثم تردّون الى عالم الغيب والشهادة » غيب در **قرآن** بده معنى آيد. فالغيب: اللوح المحفوظ كقوله تعالى : « اطلع الغيب ». والغيب: الرزق لقوله تعالى و « عنده مفاتح الغيب » . والغيب : الوحى كقوله : « فلا يظهر على غيبه احداً الّا من ارتضى

من‌رسول » . والغيب : القيمة كقوله : « قل لايعلم من فى‌السموات والارض الغيب الاالله » . والغيب : الكوائن كقوله: «وماكان‌الله ليطلعكم على‌الغيب» . والغيب. الموت كقوله : « قل‌لوكنت اعلم الغيب لاستكثرت من‌الخير » اى ـ لو كنت اعلم‌متى اموت . والغيب: اخبارالانبياء كقوله : «ذلك من‌انباءِ الغيب» اى ـ من‌اخبار الانبياء . والغيب:الظن كقوله:« يقذفون‌بالغيب» اى‌ـبالظن. والغيب: ماغاب‌عن‌الابصار من الجنة والنار والبعث و الحساب كقوله: «الذين يؤمنون بالغيب» . والغيب: العدم كقوله : «عالم الغيب والشهادة» اى ـ عالم‌المعدومات والموجودات

«فينبّئكم بما كنتم تعملون» ينبّئكم هرجا كه هست در **قرآن** در موضع مجازيكم است كه در وعيد گويند . آرى بخبرشوى ، بخبر كنم ترا ، آگاه شوى ، همه الفاظ تهديد اند .

«سيحلفون بالله لكم » اى‌ـ سيكون‌منكم حلف بالكذب والباطل بعد انصرافكم اليهم من هذه‌السفرة الى **المدينة** انهم ماقدروا على‌الخروج .

« لتعرضوا عنهم » الاعراض الصفح « فاعرضوا عنهم » اى ـ اتركوا كلامهم و سلامهم. «انهم رجسٌ» عملهم خبيث «من‌عمل‌الشيطان» . «ومأويهم جهنم جزاءً بماكانوا يكسبون » **ابن‌عباس** گفت **جد بن قيس ومعتب بن قشير** واصحاب ايشان هشتاد مردمنافق ، **رسول خدا** چون **بمدينه** بازآمد گفت : لاتجالسوهم‌ولا تكلموهم اعراض ازنامهاء عفواست بنزديك عرب ، مگرخداى را كه اعراض ازوضد عفواست . والرجس‌اسمٌ لكلِ‌مكروهٍ. اومتقذّرٍ والرجز ابلغ‌من‌الرجس‌وانكرمنه وهواسم كل مكروهٍ. فى‌القرآن‌الرجز العذاب‌فى‌مواضع‌والرجس‌اسم‌الشيطان وتغليطه ووسوسته .

« يحلفون بالله لكم لترضوا عنهم» اين **عبدالله** ابىّ‌است، حلف‌للنبى‌ص بالذى لااله الاهو ان لايتخلف عنه بعدها وليكونّ معه على عدوّه و طلب الى النبى‌ص ان يرضى عنه ميگويد : اين منافق **عبدالله ابىّ** طلب رضا و خشنودى تو ميكند و سوگند ميخورد بدروغ و باطل كه بعد ازاين تخلف نكند .

«فان ترضوا عنهم» يريد فلاترضوا عنهم. فان‌الله لايرضى عن‌القوم الفاسقين» بل يسخط عليهم شما ازايشان خشنود مشويد كه خداى ازايشان خشنود نيست وبا

ایشان ساخط است .

«الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» - یعنی کفار البوادی من **بنی اسد** و **غطفان** اشدّ کفراً ، و منافقوا **الیهود** اشدّ نفاقاً و ذلك انهم لایحضرون مجالس العلماء و حضرة الخطباء الاریثاً فهم اقسی قلوباً واعظم جهلاً واکثر غفلة ، یدل علیه قوله :

« واجدران لا یعلموا حدودما انزل الله علی رسوله » انهم لایحضرونه اوقات التبلیغ والخطبة والدعوة ، میگوید اعراب بادیه‌نشین . کفار ایشان کافرتراند ازدیگر کافران . که بحضر کم رسند وعلم دیرادیر شنوند و **قرآن** ندانند ، کافران ایشان کافرتراند از کفار حضر که از خبر خیر حق آگاه می‌باشند و منافقان بوادی منافق‌تراند ازمنافقان حضر که گاه گاه پند میشنوند «واجدران لایعلموا» ای - اقرب واولی بان لایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله من الفرائض والعبادات والوعد والوعید . «والله علیم حکیم» .

«ومن الاعراب من یتّخذ ما ینفق مغرماً » - این آیت در شأن منافقان عرب است نفقه که میکردند و زکوة که میدادند در دادن آن امید ثواب نمیداشتند و در امساك آن از عقاب نمی‌ترسیدند و آن اعتقاد برخود واجب نمیدیدند پس آنرا چون غرمی و تاوانی میدانستند و دادن برایشان ناکام بود و دشوار میداشتند .

« یتربّص بکم الدوائر » یقال فلان یتربص بی الدوائر ، ای یتمنی موتی ، یقول ینتظران ینقلب الامر علیکم بموت الرسول وظهور المشرکین علی المؤمنین ، والدوائر ماتدور به الایام من الوانها ان شرفشر وان خیر فخیر فالخیر لقوم شرّ . مصائب قوم عند قوم فوائد . فتی یشتری حسن الثناء بماله ویعلم انّ الدائرات تدور .

فتی یشتری حسن الثناء بماله ویعلم ان الدائرات تدور .

آنگه جواب داد گفت :

«علیهم دائرة السوءِ» ای - علیهم تدور [والمصائب والحروب التی یتوقّعون وقوعها فی المسلمین. وقیل: الدائرة : انقلاب النّعمة الی ضدّها . وقیل هی](۱) الحاجة وقیل: هی

(۱) این قسمت درنسخهٔ الف نیست .

مصدر کالعاطفة والعافية والعاقبة. وقيل: هی صفة ای - خلة تدور وتحيط بالانسان حتی لايكون له منها محيص. **مکی** و **ابوعمرو** دائرة السوء بضمّ سين خوانند، باقی بفتح سين فبالضم البلاء والمكروه وبالفتح المصدر يقال سؤته سوأً ومساءة، قومی گفتند از مفسران که اين آيت: «ومن الاعراب من يتخذ ماينفق مغرما» وآيت پيش: «الاعراب اشد كفراً و نفاقاً» اين هر دو منسوخ اند و ناسخ آيت سوم است: «و من الاعراب من يؤمن بالله واليوم الاخر». و قومی گفتند همه محكم‌اند بجای خويش و در آن نسخ نه.

«ومن الاعراب من يؤمن بالله واليوم الاخر». البعث والحساب والثواب والعقاب. اين اعراب حضراند كه ينتابون حضرة الفقهاء و مجالسة العلماء وهم **اسلم** و **غفار** و **جهينه**. «و يتخذ ماينفق» ای - فی الجهاد مع الرسول (ص) و مايتصدق به. «قربات عندالله و صلوات الرسول» ای - ليقربه من رحمته و رضوانه. و قيل القربة طلب الثواب والكرامة. وصلوات الرسول ای - دعاءه واستغفاره. وصلوات نصب بالعطف علی «ماينفق» ای - يتخذ ماينفق وصلوات الرسول قربة و قيل - نصب بالعطف علی «قربات» ای - يتخذ بذلك قربات الله و صلوات الرسول ای - يطلب الغفران من الله والاستغفار من الرسول اين صلوات آنست كه آنجا گفت: «ان صلوتك سكن لهم» فرموده بودند رسول را كه ايشانرا دعا كن چون ازايشان زكوة ستانی. درخبر است كه **عبدالله بن ابی اوفی الاسلمی** وهو من اهل بيعة الرضوان و آخر من مات من الصحابة بالكوفة قال: اتيت **رسول الله**ص بصدقة ابلی فاخذها منّی فقال: اللهم صلّ علی **آل ابی اوفی** و انما دعا لآله لانّ العرب تقول آل فلان تعدّ الفلان فيهم. وفی الخبر: انّ **رسول الله**ص علّم **كعب بن عجرة** الصلوة علی رسول الله فی آخر الصلوة فقال: قل اللهم صلی علی محمد كما صليت علی آل ابراهيم و انما عنی الصلوة علی ابراهيم واهل الايمان من ذريته وقال الله عز وجل: «ادخلوا آل فرعون اشدّ العذاب» و فرعون فی الآل و علی هذا المعنی، سلامٌ علی آل ياسين.

«الا انها قربةٌ لهم» ای - فضيلة لهم و نجاة والمعنی هذا تصديق لمخيلتهم.

«سيد خلهم الله فی رحمته ان الله غفورٌ رحيم».

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «وجاءالمعذّرون من‌الاعراب . . . .» الایة ـ دو گروه بغزاءِ **تبوك** نرفتند : گروهی منافقان و گروهی مؤمنان اما منافقان ظاهر بخلاف باطن نهادند رب‌العالمین گفت : « قل لاتعتذروا لن نؤمن لکم » گوی عذر دروغ منهید و بهانهٔ باطل‌میارید که ازشما راستی‌نیاید. آنکس که درازل کژ آفریدند راست کی‌گوید؟! حبلی گسسته چه بار کشد، چراغی کشته چه روشنائی دهد، صریع القدرة لاینعشه الجهد و الحیلة . دیگر گروه مؤمنان‌اند ، عنایتیان حضرت وبرداشتگان لطف رب‌العالمین، ایشانرا خود با عذردادن نگذاشت ایشان‌را نیابت بداشت وعذربنهاد که «لیس علی‌الضعفاءِ» برین ضعیفان پیران فرو ریخته ودرویشان شکسته ، هیچ حرج نیست‌ونشستن‌ایشان‌بعذرناتوانی، آنراتبعه‌یی‌یاتبعتی‌نیست،اعتقادایشان‌آنست که اگر قدرت بودی ایشانرا وساز وتوان بیرون شدن بصحبت رسول،آنرا غنیمت شمردندید و بذل جان در سبیل خدا برایشان آسان بودید ، رب‌العالمین آن اعتقاد و صفاء دل ایشان بپسندید و برضعف و عجز ایشان رحمت کرد و ایشانرا عذر بنهاد امّا بشرط آنکه نصیحت ونیك‌خواهی بازنگیرندخدایرا ورسول را . نصیحت مرخدایرا آنست که دروی براستی و پاکـی سخن گوئـی و از هرچه ناسزاست او را مقدس و منزه دانی.ودرراه‌معاملت‌باندازهٔ طاقت، ازروی‌تعظیم، اورا عبادت کنی وخلق را به‌دین‌وی ارشاد کنی‌وآلاء ونعماء وی‌بیادایشان‌دهی، چنان‌که میگوید، جل‌جلاله :«وذکّرهم بایام‌الله» ونصیحت **رسول خدای**ص آنست که مر او را بدل دوست داری وطاعت وی فرض‌دانی و بگفتار و کـردار ومال، نصرت دین وی کنی و صحابه و اهل بیت وی دوست داری و سنت وی بطلب زنده گردانی ، **مصطفی**ص گفت : « من احیا سنتی فقد احبّنی ومن احبّنی کان معی فی‌الجنة »

قوله : «ماعلی المحسنین من سبیل . . .» ـ بر محسنان از لائمه و عتاب هیچ راهی‌نماند، که احسان‌ایشان،راه‌هرعتابی‌بایشان فروبست، احسان‌چیست، **مصطفی**ص گفت : (ان تعبدالله کانك تراه فان لم‌تکن تراه فانه یراك) این حدیث اشارتست

بملاقات دل با حق ومعارضهٔ سرّ باغیب ومشاهدهٔ جان درمنز، عیان وحتّ کردن‌است براخلاص عمل وقصر امل ووفا کردن بپذیرفتهٔ روز اوّل آنکه که این تقریر میرفت: «الست بربکم قالوا بلی».

قوله: «ولاعلی الذین اذا ماأتوك لتحملهم» نمی‌خواستند که ازصحبت‌ومشاهدهٔ رسول خدا باز مانند و از درویشی وبی‌کامی ساز رفتن نداشتند، آمدند وازسرسوز و نیاز سؤال کردند، چون مقصود برنیامد، وقت را اندوهگن وحزین برگشتند و گریستن درگرفتند، **مصطفی**ص گفت: «ما من عین الاوهی باکیة یوم‌القیمة الّا اربعة‌اعین، عینٌ فقئت‌فی‌سبیل‌الله وعینٌ غضّت‌عن‌محارم‌الله‌وعین‌باتت ساهرة ساجدةً لله وعین بکت من خشیة‌الله».

پیر طریقت گفت: آه ازروز بتری، فریاد ازدردوامانده‌گی، الهی، چه سوزاست این که ازبیم فوت تو درجان‌ما، درعالم کس نیست که ببخشاید بروز زمان‌ما. الهی! دلی دارم پردرد وجانی پرزحیر، عزیز دو گیتی، این بیچاره را چه تدبیر.

قال لی من احب و البین قدجدّ و دمعی موافق لشهیقی

ماتری فی الطریق تصنع بعدی قلت‌ابکی‌علیك طول الطریق

چندان بزاریدند و اشك از دیده فرو باریدند که آن حزن‌و آن اندوه بدرگاه نبوّت، ایشانرا وسیلتی گشت، **مصطفی**ص ایشان را بازدیدگفت: «تأهّبوا للخروج». گفتند یا **رسول‌الله** آن چه بود و این چیست گفت: «لست احملکم انا و انما حاملکم‌الله» یقول‌الله تعالی: «وحملناکم فی‌البر والبحر» لماتمحضت قلوبهم‌للتعلق بالله وبکت عیونهم علی‌ما عجز واعن‌اداء حق‌الله، تدارك‌الله احوالهم‌فامر **رسوله** (ص) ان‌یحملهم، بذلك جرت سنته سبحانه فقال: «وهوالذی ینزل‌الغیث من‌بعدماقنطوا».

قوله: «ومن‌الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرماً ویتربص بکم‌الدوائر ...» الایة. اندیشهٔ ناراست و خبث اعتقاد وهمت بدو مکر نهان ایشان بنگر، که چه فروآورد بسر ایشان. چشم بر روز بد مسلمانان نهادند تا خود بروز بد رسیدند، محنت و نقمت مسلمانان خواستند و خود همه محنت ونقمت دیدند. اینست حکم خداوند جل‌جلاله: «لایحیق المکرالسیّئ الّا باهله». ولقد قیل‌فی‌المثل: اذا حفرت‌لاخیك

فوسّع فربّمایکون ذلك مقیلك ویقال: من نظر الی ورائه توقّف فی کثیرمن تدبیره ورایه.

قوله: «ومن الاعراب من یؤمن بالله و الیوم الاخر» الی قوله «سید خلهم الله فی رحمته» طاعات واعمال ایشان برشمرد و آنرا بپسندید اما نجات ایشان دررحمت خودبست نه دراعمال ایشان، همانست که مصطفی ص گفت: مامنکم من احدٍ ینجیه عمله، قالوا: ولاانت یا رسول الله؟ قال: ولاانا الاّ ان یتغمّدنی الله بفضلٍ منه ورحمته. پس چون ایشانرا از دوزخ نجات دهد، وبفضل خود دربهشت آرد، برایشان نواختی دیگرنهد ونعمتی دیگرافزاید که بعضی تنعم ونازونعیم بهشت درمقابل آن اعمال نهد و بنده را درآن شاد گرداند گوید «کلوا واشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی الایام الخالیة، جزاءً بما کانوا یعملون، هل جزاء الاحسان الّا الاحسان»، و کلّ ذلك من نعمته علیهم و توفیقه ایّاهم، سبحانه ما ارأفه بعباده: «والله رؤف بالعباد».

۱۱ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «**والسابقون الاوّلون**» وپیش‌وایان‌پیشینیان، «**من المهاجرین والانصار**» از مهاجران و از انصار، «**والّذین اتّبعوهم باحسان**» و ایشان که برپی ایشان‌ایستادندبه‌نیکوئی، «**رضی الله عنهم**» خشنود شدخدای‌ازایشان، «**ورضوا عنه**» و خشنود شدند ایشان از او، «**واعدّلهم جنّاتٍ**» و ساخت ایشانرا بهشتهائی، «**تجری تحتها الانهار**» زیر درختان آن جویهای روان، «**خالدین فیها ابداً**» جاویدان درآن همیشه، «**ذلك الفوز العظیم.** (۱۰۰)» آنست پیروزی بزرگوار.

«**وممّن حولکم**» وازایشان که گرد برگرد شمااند، «**من الاعراب**» ازاین اعراب بادیه‌نشین، «**منافقون**» منافقان‌اند، «**ومن اهل المدینة**» و از اهل شهر [شما هم منافقان‌اند]، «**مردوا علی النّفاق**» شوخ شده‌اند وبر نفاق مصر ایستاده، «**لاتعلمهم**» تو ایشانرا می‌نشناسی، «**نحن نعلمهم**» ما ایشانرا دانیم، «**سنعذّبهم مرّتین**» آری عذاب کنیم ایشانرا دوبار، «**ثم یُردّون الی عذاب عظیم.** (۱۰۱)» آنگه ایشانرا بازبرند با عذاب مهین.

« **وآخرون** » ودیگران‌اند [قومی که پیرامن نفاق ومنافقاق میگشتند]، « **اعترفوا بذنوبهم** » مقر آمدند بگناه خویش [وببدداشتندکردخویش]، « **خلطوا** » آمیختند درهم ، « **عملا صالحاً وآخر سیئاً** » کردارنیك و کردار بد ، « **عسی‌الله** » واجب کرد خدا ازخود، « **انّ یتوب علیهم** » که توبه پذیرد از ایشان وبا خوددارد ایشان‌را ، « **ان‌الله غفور رحیم** .(۱۰۲)» که خدای آمرزگار است مهربان ،

« **خذمن اموالهم** » گیرازمالهای‌ایشان ، « **صدقة** » فریضهٔ زکوة ، « **تطهّرهم** » تا پاك کنی ایشانرا [و مال ایشانرا] ، « **وتزکّیهم‌بها** » وهنری و روزافزونی کنی ، « **وصلّ‌علیهم** » و درود ده ورایشان ، « **اِنّ صلوتك** » که درود دادن تو ورایشان [آنکه که می‌زکوة ستانی] ، « **سکنٌ لهم** » ایشانرا آرامش‌دل‌بود [وخرسندی‌در آنچه دادند] ، « **والله سمیع‌علیم** . (۱۰۳) » وخدای شنوائیست دانا .

« **الم یعلموا** » نمیدانند ، « **ان‌الله هویقبل التوبة عن‌عباده** » که خدای‌اوست که باز گشت می‌پذیرد از رهیگان خویش ، « **ویأخذالصدقات** » وصدقها می‌ستاند از ایشان ، **وان‌الله هوالتواب‌الرحیم** .(۱۰۴) » و نمیدانند که خدای توبه ده است توبه پذیر مهربان .

« **وقل اعملوا** » گوی که‌میکنید آنچه‌میکنید ، « **فسیری الله عملکم‌ورسوله** » که خدای کرد شما می‌بیند و [بازنماید وآشکارا کند با] رسول‌او ، « **و المؤمنون** » و مؤمنان ، بینند ، « **وستردون** » وباز برندشمارا آخر ، « **الی‌عالم الغیب‌والشهادة** » بادانای نهان وآشکار ، « **فینبّئکم بما کنتم تعملون**.(۱۰۵) » و شما را خبر کند بآنچه میکردید . .

« **وآخرون** » و دیگران‌اند قومی از ایشان ، « **مُرجَون لامرالله** » کـه با حکم‌خدا گذاشتنی‌اند ، « **امایعذّبهم** » امّا که عذاب کندایشانرا ، « **وامّایتوب‌علیهم** » یا توبه دهـد ایشانرا ، « **والله علیم حکیم**.(۱۰٦) » و خدای دانائیست راست دانش راست کار .

« **و الّذین اتّخذوا مسجداً** » و ایشان که مسجدی کردند ، « **ضراراً و کفراً** »

بستیز و کفر، «**وتفریقاً بین المؤمنین**» و جدائی ساختن میان مؤمنان، «**وارصاداً**» و چشم داشتن را، «**لمن حارب اللّه ورسوله من قبل**» باز آمدن کسی بآن مسجد که باخدای و رسول بجنگ بود پیش از آن، «**ولیحلفنّ**» حقا که سوگند خواهند خورد لابد، «**ان اردنا الّا الحسنی**» که نخواستیم بکردن این مسجد مگر نیکوئی و نکردیم مگر برنیت نیکو، «**واللّه یشهد**» وخدای می گواهی دهد، «**انّهم لکاذبون. (۱۰۷)**» که حقا که ایشان دروغ زنان‌اند.

«**لاتقم فیه ابدا**» نگر که در آن مسجد نماز نکنی هرگز، «**لمسجد اسّس علی التقوی**» حقا که مسجدی کـه آنرا بنیاد نهادند براستی و پرهیزگاری، «**من اول یوم**» از روز نخستین و آن، «**احقّ ان تقوم فیه**» سزاتر است کـه نماز کنی در آن، «**فیه رجال**» در آن مسجد مردانی‌اند، «**یحبّون ان یتطهّروا**» دوست میدارند که پاکیزگی برزند، «**واللّه یحب المطّهّرین. (۱۰۸)**» وخدای دوست دارد پاکیزگی برزندگانرا.

«**افمن اسّس بنیانه**» آنکس که بنیاد نهادند بناءِ اورا، «**علی تقوی من اللّه ورضوان**» برتقوی ازخدای وخشنودی وپسند ازاو عزوجل، «**خیر**» آن به است، «**ام من اسّس بنیانه**» یا آنکس کـه بنیاد نهـادند بناء اورا، «**علی شفا جرف**» بر کناره رودباری زیرتهی، «**هار**» ریگ بوم پست روان، «**فانهار به فی نار جهنم**» روانست آن بنا، درآتش دوزخ [و خداوند خودرا با خود برد]، «**واللّه لایهدی القوم الظالمین. (۱۰۹)**» و خـدای پیش برنده و راست دارندهٔ کارظالمان نیست.

«**لایزال بنیانهم الّذی بنوا**» همیشه آن بنای ایشان که ورداشتند، «**ریبة فی قلوبهم**» دردلهای ایشان نفاقی وشکی بود، «**الّا ان تقطع قلوبهم**» مگر آن که دلهای ایشان ریزه ریزه کند [یا نه که نفاق و شك ومهر آن مسجد و حسرت ویرانـی آن در دلهای ایشان است]، «**واللّه علیم حکیم. (۱۱۰)**» وخدای دانائی است راست دانش راست کار،

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « والسابقون الاولون من المهاجرین » الذین هاجروا و فارقوا منازلهم و اوطانهم.

« والانصار » الذین نصروا رسول‌الله علی اعدائه من اهل **المدینة** و آووا اصحابه خلافست میان علمای دین و اهل تفسیر که سابقان مهاجران که بودند؟ **ابوموسی وسعیدمسیب** و **قتاده** گفتند: هم‌الذین صلّوا القبلتین مع **النبی**ص ، ایشان که با**رسول خدا** در دوقبله نماز کردند در ابتدای اسلام به **بیت مقدس** و بعد از آن **بکعبه عطاء بن ابی رباح** گوید: **بدریان** اند ایشان که با **رسول خدا** بجنگ **بدر** حاضر بودند، **شعبی** گفت: هم الذین شهدوا بیعة **الرضوان بالحدیبیه** و سابقان اسلام نیز علماء مختلف‌اند. قومی گفتند: اول کسیکه مسلمان‌شدازمردان ، **ابوبکر** بودواززنان **خدیجه** . قومی گفتند اول کسی که مسلمان شد **علی‌بن ابی‌طالب**ع بود. قومی گفتند اول **زیدبن حارثه**بود. **اسحق‌بن‌اسمعیل‌الحنظلی** جمع میان همه کرد وگفت‌اول کسی که مسلمان‌شد ازمردان رسیده، **ابوبکر** بود وازرنان، **خدیجه** واز کودکان نارسیده، **علی بن ابی‌طالب**(ع) واز بردگان‌وموالیان **زید حارثه** . **اسمعیل بن ایاز‌بن عفیف** روایت کنند از پدر خویش از جد خویش **عفیف** گفتا مردی بازرگان بودم بروزگار حج **بمکه** آمدم و بنزدیك **عباس‌بن عبدالمطلب** فروآمدم که با وی دوستی و برادری داشتم، گفتا هردوبایام موسم **بمنی** ایستاده بودیم من و**عباس** که‌مردی جوان تازه روی فراز آمد بوقت پیشین و ساعتی درآسمان می‌نگرد آنکه روی بقبله‌آورد و در نماز ایستاد ، هم در آن ساعت کودکی آمد و از راست دست وی بایستاد و زنی آمد ازپس هردو بایستاد ، آن جوان پشت خم داد و درر کوع‌شد هردو درمتابعت وی در رکوع شدند ، جوان بسجود شد ایشان نیز بمتابعت وی در سجود شدند ودر قیام‌همچنان و درتشهد همچنان . **ابن‌عفیف** روی **بعباس** آورد ، گفت : یا **عباس** امر عظیم ! این عظیم کاری‌است این کارایشان چه کاراست واین چه کسان‌اند اینان ، **عباس** گفت: هذا ابن‌اخی - **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب** یزعم ان‌الله‌تعالی بعثه‌رسولاً

وان کنوز **کسری** و **قیصر** ستفتح علیه و هذا الغلام ابن اخی - **علی بن ابی طالب** وهذه المرأة **خدیجة** بنت **خویلد** زوجة **محمد**، تابعاه علی دینه وایم الله ماعلی ظهر الارض کلها احد علی هذا الدین غیر هؤلاء. قال **عفیف الکندی** بعد ما اسلم ورسخ الاسلام فی قلبه، یالیتنی کنت رابعاً. روزی **بوطالب، علی** را گفت یا بنی، ماهذا الدین الذی انت علیه؟ این چه دین است که تو داری و آنرا پروری؟ گفت یا ابت آمنت بالله و رسوله وصدّقته فیما جاء به وصلّیت معه لله(۱) ای پدر ایمان آوردم که خدای یکی است و **محمد** رسول و پیغامبر او است و استوار است و راست گوی بهرچه آورد و گفت و با وی نماز میکنم بفرمان خدای از بهر خدای، **بوطالب** گفت: ای پسر امّا انّ **محمداً** لایدعو الاالی خیر فالزمه، **محمد** هر که خواند بهرچه خواند بخیر خواند و خیر گوید و جز خیر ازو نیاید نگر اورا بدست داری و ملازم باشی و ازو برنگردی. **مجاهد** گفت: نعمتی و نواختی بود که خدای تعالی بر **علی بن ابی طالب** نهاد و خیری که بوی خواست که روز قحط و نیاز بود و **قریش** بغایت تنگی و سختی رسیده و **بوطالب** صاحب عیال بود ویساری نه که ایشانرا بفراخی نعمت داشتید و در **بنی هاشم، عباس** توانگر بود وصاحب نعمت، **رسول خدا** گفت: یا **عباس** اگر درحق **بوطالب** تخفیف جوئیم و از آن فرزندان وی لختی برداریم و داشتن ایشانرا در پذیریم مگر صواب باشد و اورا خفّتی بود، **مصطفی و عباس** هر دو رفتند و این اندیشه که کرده بودند با **بوطالب** بگفتند **بوطالب** گفت: **عقیل** را بمن بگذارید وبا دیگران شما دانید که چه کنید **مصطفی علی** را برداشت و درپذیرفت و**عباس جعفر** را پس **علی** با **مصطفی** می‌بود تا وحی از آسمان آمد و بعث وی در پیوست و رب العزة **علی** را باسلام گرامی کرد و **جعفر** با **عباس** می‌بود تا آنکه که مسلمان شد و باسلام عزیز گشت و مستغنی شد. **محمدبن اسحق** گفت: چون **ابوبکر صدیق** مسلمان شد جماعتی از **قریش** پیوسته باوی می‌نشستند ومجالست ومصاحبت وی دوست میداشتند از آن که **ابوبکر** مردی محبوب بود، خوش خوی، خوش طبع، سهل و آسان فرادست آمدی وباهر کس درمعاشرت ومصاحبت خوش درآمدی وتدبیر کارها دانستی

(۱) در نسخهٔ الف: مع الله

ومردم‌شناختی و کارها ازپیش‌بردی به زیر کی ودانائی، پس‌جماعتی که باوی مجالست کردند و بروی اعتماد داشتند چون **عثمان عفان** و **الزبیربن العوام** و **عبدالرحمن بن عوف** و **سعدبن ابی‌وقاص** و**طلحة بن‌عبیدالله**، **ابوبکر** پیوسته حدیث اسلام و ایمان باایشان همی کرد و ایشانرا دعوت میکرد تا این جماعت همه بوسیلت **ابوبکر** پیش **مصطفی** آمدند و مسلمان شدند و اسلام و مسلمانان را نصرت دادند رب‌العالمین‌ایشانرا سابقان خواند گفت : «السابقون‌الاولون من‌المهاجرین والانصار» روی **الزبیربن العوام** قال قال‌**رسول‌الله**ص : «اللهم انك بارکت لامّتی فی صحابتی فلا تسلبهم البرکة و بارکت لاصحابی فی **ابی بکر** فلاتسلبه البرکة و اجمعهم علیه ولا تنتشر امره فانّه لم یزل یؤثر امرك علی امره اللهم واعزّ **عمربن الخطاب** و صبّر **عثمان** ووفق **علیا** و اغفر **لطلحة** و ثبت **الزبیر** و سلم **سعداً** و وفق **عبدالرحمن** و الحق فی‌السابقین الاولین من‌المهاجرین و الانصار و التابعین لهم باحسان»

اما سابقان وانصار ایشانند که دربیعة **عقبه** حاضر بودند که بمیزبانی **مصطفی** آمدند به**مکه** که ویرا به **مدینه** خواندند وهشتادواند کس‌بودند، خطیب‌ایشان**اسعد بن زرارة** دوسال‌پیش‌از آن که **مصطفی بمدینه** هجرت کردایشان‌ایمان آورده بودند که**مصطفی**ص **مصعب عمیر**را بایشان فرستاد تاایشان رادعوت کرد وبرایشان **قرآن** خواند و کانت **الانصار** تحبّه فاسلم معه **سعدبن معاذ** و **عمرو بن‌الجموح** و **بنو عبدالاشهل**وخلق‌من‌النساء والصبیان‌وکان‌**مصعب‌بن عمیر**اول‌من‌جمع‌الصلوة **بالمدینه** وکان صاحب رایة **النبی** یوم **احد** و یوم **بدر** و کان وقی **رسول‌الله** بنفسه یوم **احد** حیث‌انهزم‌الناس‌عن **رسول‌الله** حتی‌نفذت‌المشاقص(۱)فی‌جوفه فاستشهد یومئذ فقال **رسول‌الله**ص‌عندالله‌احتسبك‌مارأیت‌قط‌اشرف‌منه‌لقدرایته **بمکة**وان‌علیه بردین‌مایدری ماقیمتها وان شراك‌نعلیه من ذهب وان عن یمینه غلامین وعن یساره غلامین بید کل واحد منهم‌قعب من حیس، یأکل ویطعم‌الناس فآثره‌الله بالشهادة وکان **رسول‌الله** اذا اهتدیت‌الیه طرفة حباها **لمصعب‌بن‌عمیر** فانزل‌الله فیه :«ولمن‌خاف مقام ربه‌جنتان»

۱ - مشاقص جمع مشقص پریهن تیر ویا تیریکه دارای پری عریض باشد .

ودر قراءت **یعقوب** که خواند «والانصار» برفع، معنی آنست که سبق، فرا مهاجران دادوانصار یاد کرد نیک‌نام و سابقان ایشان جدا نکرد.

«والذین اتبعوهم باحسان» ایدر، دوقول گفته‌اند: یکی آنست که «والذین اتبعوهم باحسان» من‌المهاجرین والانصار ایضاً فیکون سائرالصحابة. قول دوم آنست که ومن‌اتبعوهم بالایمان والطاعة وسلکوا سبیلهم فی‌الهجرة والنصرة الی‌یوم‌القیمة.

«والذین‌اتبعوهم باحسان» ـ گفته‌اند که تابعین‌نام ازاین آیت گرفته‌اند و تفسیر این احسان اینجاست که گفت: «والذین جاؤوامن بعدهم...» الآیة آن احسان ترحم است برسلف وایستادن برذکر سوابق نیکوئی ایشان وزبان و دل فروگرفتن ازاندیشهٔ بد درایشان، ایشان را درثواب فراهم‌داشت‌وجمع‌کرد گفت: «رضی‌الله‌عنهم» ای ـ بقبول‌الطاعة «ورضواعنه» بما نالوا من‌الثواب فوق‌ماتمنّوا وقیل‌رضوابه رباً فرضی بهم‌عباداً. «واعدّلهم‌جنات‌تجری تحتهاالانهارخالدین‌فیها ابداً ذلك‌الفوزالعظیم» قرء **ابن‌کثیر** من تحتها الانهار و لیس لها فی **القرآن** نظیر روی عن **حمیدبن زیاد** قال قلت **لمحمدبن کعب القرظی** یوماً الاتخبرنی عن اصحاب **رسول‌الله**ص فیما کان من رأیهم وانما اریدالفتن؟ فقال: ان‌الله قدغفر لجمیع اصحاب **النبی**ص فی کتابه فقال سبحان‌الله الاتقرأ قوله؟ «والسابقون الاولون من‌المهاجرین والانصار» الی آخرالایة فاوجب الله لجمیع اصحاب **النبی**ص الجنة و الرضوان و اشترط علی التابعین شرطاً لم یشترطه‌علیهم قلت و ما اشترط علیهم قال اشترط علیهم ان یتبعوهم باحسان یقول یقتدون باعمالهم الحسنة ولایقتدون بهم فی غیرذلك. قال **ابوصخر حمیدبن زیاد** فوالله لکانّی لم اقرأها قط وماعرفت تفسیرها حتی‌قرأهاعلی[1] **محمدبن کعب**. وعن **ابی‌سعید الخدری** قال: قال **رسول‌الله**ص: لاتسبّوا اصحابی فوالذی‌نفسی بیده لوان احدکم انفق مثل اُحد ذهباً ماادرك مدّاحدهم ولانصفه.

«وممن حولکم من‌الاعراب منافقون» درین آیت تقدیم وتأخیر است تقدیره: و ممن حولکم من الاعراب و من اهل المدینة منافقون این اعراب اعراب بوادی است **فزاره وغطفان** و **مزینه** و **جهینه** و **غفار** «ومن‌اهل‌المدینه» یعنی **عبدالله** بن

۱ ـ درنسخه الف: علی بن.

ابی و جدبن قیس و معتب‌بن قشیر و ابوعامرالراهب.

«مردواعلی‌النفاق» نعت للفریقین، میگوید: منافقان این دوفریق ازاعراب و ازاهل‌مدینه، برنفاق مصر ایستادند ودرستیز درآن بماندندکه‌هیچ توبه نکردند «مردوا علی‌النفاق» ای ـ اقاموا علیه ولجوا فیه و عتوا و استمروا علی ذلك فلم یتوبوا منه واصله من‌الشیطان المارد یقال مرد یمرد مروداً فهو ماردومرید اذاعتا وطغی.

«لاتعلمهم» ای ـ لاتعرفهم‌باعیانهم «نحن‌نعلمهم» قال قتاده مابال‌اقوام‌یتکلفون علم‌الناس یقولون فلان فی‌الجنة وفلان فی‌النار. قال‌نبی‌الله نوح: «وماعلمی‌بما کانوا یعملون» و قال شعیب: «وما انا علیکم بحفیظ» و قال نبینا: «ما ادری مایفعل بی‌ولابکم» وقال‌الله له «لاتعلمهم نحن نعلمهم».

«سنعذّبهم مرتین» ـ این مرتین آنست که در دیگر آیت گفت: «یفتنونك فی کل عام مرة او مرتین» دوعذاب‌است ودو فتنه یکی ازآن، بیم است وفضیحت که درآن آیت گفت: «یحذرالمنافقون» و دیگر وعید است که گفت: «ان‌الله مخرجٌ ماتحذرون». ابن‌عباس گفت: رسول‌خدا روز آدینه خطبه کرد، آنگه بایستاد و گفت: اخرج یا فلان فانك منافق اخرج یافلان فانك‌منافق جماعتی را چنین برشمرد و از مسجد بیرون کرد تا رسوا شدند این عذاب اول‌است وعذاب دوم‌عذاب قبراست. قتاده گفت: عذاب اول آنست که رسول‌خدا، سرّ آن دوازده مرد که لیلة‌العقبة قصد مصطفی‌کردند، با حذیفه بگفت‌که: لایدخلون‌الجنة حتی یلج‌الجمل فی سم‌الخیاط. قال: وتقتلهم‌الدّبیلة سراجٌ من‌نار تاخذ فی کتف احدهم حتی یخرج‌من‌صدره. این عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر، حسن گفت: احدی‌المرتین اخذالزکوة من اموالهم وحملهم علی‌الجهاد والاخری عذاب‌القبر. وقیل‌المرة‌الاولی ضرب‌الملئکة وجوههم وادبارهم عندقبض ارواحهم والاخری عذاب القبر. ربیع گفت: سه‌عذاب است ایشانرا: یکی‌قتل وفضیحت وخواری ودراسلام رفتن‌ایشان بناکامی بی‌حسبت. دوم عذاب قبر. سوم آنچه گفت «ثم یردّون الی‌عذاب‌عظیم» عذاب جاودان دردوزخ.

«وآخرون» ای ـ ومن‌اهل‌المدینة قوم‌آخرون سوی المذکورین. «اعترفوا بذنوبهم» فی‌النفاق‌والتأخرعن‌الجهاد. «خلطواعملاً صالحاً» التوبه «وآخرسیئاً» النفاق.

واین درشأن **بولبابة بن عبد المنذر** آمد و **اوس بن ثعلبه** و **وداعة بن حزام الانصاری** که تخلف کرده بودند وبغزاءِ **تبوك** نرفته چون آیت وعید آمد درمنافقان ومتخلفان، ایشان پشیمان گشتند وتحسر خوردند گفتند: نکون فی الظلال مع النساءِ و رسول‌الله واصحابه فی الجهاد والله لیوبقنّ انفسنا بالسواری و لایطلقنا احد حتی یکون الرسول هو الذی یطلقنا ویعذرنا. گفتند **رسول خدا** واصحاب وی درسفر ودرغزا و مادرخانها بازنان نشسته وسایه کشیده وجای خوش گزیده این نه نیك است و نه پسندیده والله که ماتنهای خویش درین ستونهای مسجدببندیم وتا **رسول خدا** از ما خشنود نشود و مارا از آن بند نرهاند خویشتن را ازآن بند بیرون نیاریم، رفتند وخویشتن را درآن ستونها ببستند تا **رسول خدا** از غزاء باز آمد و برایشان بر گذشت ایشانرا چنان دید گفت اینان که‌اند؟ گفتند اینان که تخلف کردند، از غزا، بی‌عذر بازنشسته‌اند اکنون پشیمان شده‌اند وبا خدا عهد کرده که تا رسول خدا ازما راضی نگردد ومارا نگشاید خویشتن را ازاین بند نگشائیم **رسول خدا** گفت: وانااقسم ان لااطلقهم ولااعذرهم حتی اومر باطلاقهم رغبوا عنی وتخلفوا عن الغزو مع المسلمین فانزل‌الله هذه‌الایة چون این آیت فرو آمد تا آنجا که گفت: « عسی الله ان یتوب علیهم. » **رسول** دانست که عسی از خدا واجب است و توبهٔ ایشان قبول، برخاست ورفت و ایشانرا ازآن بند رهائی داد پس ایشان گفتند یا **رسول‌الله** هذه اموالنا التی خلفتنا عنك فتصدق بها عنّا وطهّرنا واستغفر لنا فقال: ماأمرت فیها بأمر فنزل قوله: «خذمن اموالهم صدقة» **قتاده** گفت متخلفان نه کس بودند اما چهار کس ایشان‌اند که «خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً» **بولبابة** و **جدقیس** و **اوس بن حزام** و **ثعلبة بن ودیعة**. **مجاهد** گفت: نزل فی ابی لبابة وحده اذ قال **لقریظة** ان نزلتم علی حکمه فهو الذبح و اشارالی حلقه فندم وتاب واقرّبذنبه.

« خذمن اموالهم صدقةً » هی کفّارة لذنوبهم وقیل هی الزکوة المفروضة.

« تطهرهم » التاء خطاب **للنبی** علیه‌السلام فیکون حالاً و قیل التاء للتأنیث فتکون صفة للصدقة و کذلك قوله « و تزکیهم بها » تزکیت پاك کردن بود کسی بهنر یا بپاکی بستودن، ازعیب. اصل او اززکوة است وزکوة درعربیت نماء است

روزافزونی وبه روزی .

« وصلّ علیهم » ای ـ ادع‌لهم و استغفرلهم و الصلوة الدعاء فی‌اللغة یدل علیه قوله (ص) : وان کان صائماً فلیصلّ ، ای ـ فلیدع .

« انّ صلوتك سکنٌ لهم » ای ـ طمأنینة لهم بانّ‌الله قبل توبتهم . روی ان **عبدالله بن ابی اوفی** قال: اتیت **رسول‌الله** صم بصدقات قومی ، فقلت یا **رسول‌الله** صل‌علی. فقال اللهم صلّ علی، **آل ابی‌اوفی** . ویحتمل و «صل‌علیهم» بعد موتهم خلافاً لمن نهی عن‌الصلوة علیه فی‌قوله : « ولا تصلّ علی احدمنهم مات ابداً » «ان صلوتك سکنٌ لهم» یتیقّنون بان من‌صلّیت علیه مغفور . **اهل کوفه** ان صلوتك خوانند و همچنین در **سورة هود** «اصلوتك تامرك» باقی بجمع‌خوانند «ان صلواتك‌سکنٌ لهم » ای ـ دعواتك مما تسکن نفوسهم‌الیه .

«والله سمیعٌ» لقولهم «علیم» بنیاتهم ونداماتهم. فلما نزلت توبة هؤلاء، قال الذین لم یتوبوا من‌المتخلفین، هؤلاء کانوا بالامس معنا لایکلّمون ولایجالسون فما لهم و ذلك ان النبی‌صم لما رجع الی المدینة نهی المؤمنین عن مکالمة المنافقین و مجالستهم فانزل‌الله تعالی :

« الم یعلموا ان‌الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذالصدقات »، وصح فی‌الخبر عن **ابی‌هریرة** قال قال : **رسول‌الله** صم . مامن احد یتصدّق بصدقة من طیّب ولایقبل الاطیباً الا اخذها الجبار بیمنیه فیربیها فی کفّه کما یربی احدکم فلوه اوفصیله حتی یجعل‌الله اللقمة اوالتمرة مثل احدٍ، اقروا ان شئتم : «ویأخذ الصدقات» .

... «وان‌الله هوالتواب‌الرحیم» ـ یرجع علی‌من رجع الیه بالمغفرة والرحمة .

« وقل اعملوا » خطاب با منافقان است هرچند که حکم معنی این، عام است مؤمن‌را ومنافق‌را محسن را ومسیءٔ را این منافقان را ازبهرآن گفت که‌ایشان همیشه درپوشیدن سرائرخویش‌میکوشند«یستخفون من‌الناس»ایشانرا است « وقل‌اعملوا» ازالفاظ تهدید است چنان که جائی‌دیگر گفت : «اعملوا علی مکانتکم» سخنی است که مصر را گویند بعدازآن که زجر شنید و باز نه ایستاد واین را اخوات است در

قرآن چنان که : « اعملوا ماشئتم ، وارتقبوا ، فتربصوا ، آمنوا به اولا تؤمنوا ، فمن شاء فليؤمن و من شاءَ فليكفر » وماضاهاها . « و قل اعملوا » بگو ميكنيد آنچه ميكنيد . « فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون » همانست که جائى ديگر گفت : « ولو نشاء لاريناكهم » وذلك انّ الله يطلعهم على مافى قلوب اخوانهم من الخير والشر فيحبّون المحسن ويبغضون المسيىء بايقاع الله تعالى ذلك فى قلوبهم .

وخبر درست است از **مصطفى** ص که گفت: « حيوتى خير لكم ومماتى خير لكم. قالوا يا **رسول الله** هذا خيرنا فى حيوتك فما خيرنا فى مماتك؟ فقال(ص) تعرض علىّ اعمالكم كل عشيّة اثنتين وخميس(۱) فما كان من خير حمدت الله عزوجل وما كان من شرٍ استغفرت الله لكم ». ودرخبر است بروايت **ذوالنورين** از **مصطفى** كه گفت : مادخل احدبيتا فى بيت، فعمل فيه عملاً الاالقى الله عزوجل عليه رداء ليعرف به، وقال(ص) : لوان رجلاً عبدَالله فى صخرة لاباب لها ولا كوّة لخرج عمله الى الناس كائناً ما كان . عن **اياس بن سلمه** عن ابيه انه قال : بينما نحن مع **رسول الله** ص : اذمر بجنازة فاثنى عليها خير فقال **رسول الله** وجبت ثم مر بجنازة اخرى فاثنى عليها بعض الناس بعض الثناء فقال **رسول الله** وجبت . فقالوا يا **رسول الله** مررت(۲) بالجنازة الاولى فقلت وجبت ثم مررت(۲) بالجنازة **الاخرى** فقلت وجبت، ما وجبت فقال **رسول الله** : ان الملئكة شهداءالله فى السماء وانتم شهداءالله فى الارض فماشهدتم عليه من شيءٍ وجبت فذلك قول الله عزوجل : « فسيرى الله عملكم ورسوله » .

« وستردّون » يعنى بالموت ، « الى عالم الغيب والشهادة فينبّئكم » فيجازيكم ، « بما كنتم تعملون » .

« وآخرون مُرجون لامرالله » . اين آيت در تقسيم فرق منافقان است واين قوم بتر انداز ايشان كه گفت : « اعترفوا بذنوبهم » سه كس اند **كعب بن مالك** و **مرارة بن الربيع** و **هلال بن امية** كانوا مياسير ولم يبالغوا فى التوبة والاعتذار كمافعل **ابولبابة** واصحابه، ففارقهم **رسول الله** خمسين ليلة و نهى الناس عن مكالمتهم ومخالطتهم

---

(۱) در نسخهٔ الف خميس است

(۲) در نسخهٔ : الف : مرّ

فضاقت علیهم الارض برحبها و کانوا من **اهل بدر** فصار وامرجئین لامرالله لایدرون ایعذّبون‌ام یرحمون حتی تاب‌الله علیهم بعد خمسین لیلة ونزلت : «و علی الثلثة الّذین خلّفوا» الایة .«مرجون» بحذف همزة قرائت مدنی و کوفی‌است باقی بهمزه خوانند. «مرجون» ای ـ مؤخرون والارجاءُ ـ التأخیر. معنی آنست که ایشان باحکم‌خدای گذاشتنی‌اند، نه نومیدی ونه‌امیدتمام. وتفسیرارجاء، خود درآیت است.«امایعذبهم واما یتوب علیهم» وایشان که بحذف همزه خوانندآنرا دو وجه است: یکی همان که گفتیم برمذهب ایشان ازاهل‌عربیت که همزه‌بیوکنند وآن لغت **مدینه** است وبیشتر اهل **حجاز**. ودیگرمعنی از رجاءاست ورجاء امیداست، یعنی‌که ایشان‌امیددادگان‌اند، لامرالله ای ـ لحکم‌الله، خواست وحکم خدایرا تا خواست و حکم خویش در ایشان پیدا کنند.«اما یعذبهم وامّا یتوب علیهم» اما یخذلهم و اما یوفقهم، والتشکیك فی حق‌العباد. « والله علیمٌ» بمایصیر الیه امور هم «حکیمٌ» بما یفعل بهم.

قال **الزجّاج** : اما لاحدالشیئین والله عز وجل عالم بما یصیرالیه امورهم الا انه خاطب العباد بما لایعلمون والمعنی : لیکن امرهم عندکم علی الخوف والرجاءِ.

« والّذین اتخذوا مسجداً ضراراً ». این آیت در شأن قومی منافقان آمد که **رسول** خدایرا خواستند که از ثنیّة بیو کنند آن وقت که بازگشت **ازتبوك** و هم **ودیعةبن ثابت** و**خذام‌بن خالد** و**حارثةبن‌عامر** و**شبل‌بن الحارث** و **یزیدبن‌حارثه** و **عثمان‌بن حنیف** و **حارثةبن عمرو** و **مجمع بن حارثة** وغیرهم. این منافقان آن مسجد بمباهات **مسجد قبا** کردند که بنی **عمربن عوف** کرده بودند،قبیلةٌ اهل تقوی وصدق‌ازبهرخدایرا. و **مسجد قبلتین** آنست برقول‌بعضی‌ازصحابه وتابعین،خدای آنرا گفت : « اُسّس‌علی‌التقوی » و گفت :«اسس‌بنیانه علی تقوی من‌الله» و گفت:«احق ان تقوم فیه » ودرست است که **رسول خدا** کان یأتی **قبا** کل سبت راکباً و ماشیاً وآن قوم منافقان آن مسجد **بوعامر** را میکردند واورا **ابوعامرالراهب** میخواندند سالاری بود از آن منافقان، مسلمانان اورا **بوعامرالفاسق** نام کردند آن روز که **مصطفی** در **مدینه** آمد، این **بوعامر** گفت فرا **مصطفی** که ماهذا الذی جئت به، این چه دین است که آوردی؟ **مصطفی** گفت : جئت بالحنیفیّة، دین **ابراهیم** ملت

پاك ودين درست است آوردم آن دين كه **ابراهيم خليل** درآن بود. **بوعامر** گفت من‌هم‌بر آن دينم، امانو بر آن افزوده‌یی وآنچه از آن‌نیست درآن‌آورده‌یی. **مصطفی** گفت توخود بردين **ابراهيم** نه‌ای وآنچه من‌آورده‌ام دين روشن است وملت پاك و كيش درست آنست. **بوعامر** گفت: اماتَ اللهُ الكاذب منّا طريداً وحيداً غريباً. فقال **النبي** ص آمين. پس روزحنين اين **بوعامر** با **هوازن** بود بجنگ **رسول خدا**، چون‌ديد كه **هوازن** بهزيمت شدند بگريخت و به **روم** رفت و بمنافقـان پيغام فرستاد كـه در **مدينه** مسجدی از بهر من بنا كنيد، تا من از **قيصرروم** لشكر و سلاح و آلات جنگ بخواهم و **بمدينه** آيم و **محمد** واصحاب ويرا از **مدينه** بيرون كنم، منافقان آن مسجدضرار از بهر وی بنانهادند وپرداختند ومقصود ايشان آن بود، تاايشان درآن مسجد، خود باخودباشند در رازهای‌خويش ومؤمنان اسرار ايشان بندانند. چون **رسول خدا** از **تبوك** بازآمدآن‌قوم استقبال او كردند وازو درخواستندكه در آن مسجد آيد ونماز كند تاآن مسجد باو منسوب شمارند و آن قصد بد ايشان پوشيده ماند، **مصطفی** اجابت كرد و قصد مسجد كرد **جبرئيل** آمـد، گـفت اورا: «لا تقم فيه ابداً» پس **مصطفی** (ص) **مالك بن الدخشم** را فرمود **ومعن بن عدي وعامربن السكن ووحشي قاتل حمزة** راگفت: «انطلقوا الى هـذا المسجد الظالم اهلها فاهدموه واحرقوه» فخرجوا وانطلق مالك فاخذ سعفة من النخل فاشعل فيها ناراً ثم دخل المسجد و فيه اهله فحرّقوه و هدموه فتفرق عنه اهله، وأمر **النبي** (ص) ان يتّخذ ذلك كناسة تلقى فيها الجيفة والنتن والقمامة ومات **ابوعامر بالشام** وحيداً طريداً غريباً واين **ابو عامر پدر حنظلة** الكاتب است شهيد يوم احد **غسيل الملئكة** رضي الله عنه و روی ان **بني عمروبن غوف** الذين بنوا مسجد قباء سألوا **عمر بن الخطاب** في خلافته ليأذن **لمجمّع بن حارثة** ليؤمّهم في مسجدهم فقال لا ولا كرامة أليس كان امام مسجدالضرار. فقال له **مجمع** يا **اميرالمؤمنين** ولاتعجل عليّ فوالله لقد صليت فيه واني لااعلم ما اضمروا عليه ولوعلمت ماصليت معهم فيه، فعذره **عمر** وصدّقه وامره بالصلوة في **مسجد قبا**.

«والّذين اتّخذوا» بحذف واو و اثبات واو خوانده‌اند، قرائت **مدني وشامي**

بحذف واو است.

« مسجداً ضراراً » ای ـ للشر و البلاء والاضرار بالمسلمین فیکون ضراراً منصوباً لانه مفعول له‌ای اتّخذوه للضرار و الکفروالتفریق والارصاد. والضرار: مصدر ضره ضراراً و هو محاولة الضر.

« و کفراً » آن قصد بدایشانرا میگوید، وآن نیت بد که درمسجد کردن داشتند، وخدای تعالی آنرا کفر شمرد که آن خلاف بارسول، داشتن کفر بود ازایشان.

« وتفریقاًبین المؤمنین » این مؤمنان ایدر اهل قبااند قبیلهٔ عمرو بن عوف وقبیلهٔ سلمه

« وارصاداً » ای ـ ترقباً وانتظاراً، اصله من الرصد وهوالطریق، تقول ـ ارصده اذا وقف فی طریقه یترقبه.

« لمن حارب الله ورسوله » یعنی ـ ابا عامر الراهب، کان یوم الاحزاب یجمع الجیوش فلما انهزم الکفار خرج الی الشام لیأتی بجند یحارب بهم رسول الله صم

من قبل، ای ـ من قبل بناءِ المسجد الضرار.

« ولیحلفنّ » یعنی ـ بناة المسجد؛ « إن اردنا » ببنآءِ هذا المسجد، « الاالحسنی » الاالخلّة الحسنی وهوالرفق بالمسلمین والتوسعة علیهم.

« والله یشهد انّهم لکاذبون » فی حلفهم».

« لاتقم فیه‌ابداً » ـ این قیام ایدر نام نمازاست چنانکه گفت: « والّذین یبیتون لربهم سجداً وقیاماً ».

« لمسجد اسّس علی التقوی »، « لکاذبون» «لیحلفن» این لامها درین آیات همه ایمان‌اند تقدیره: والله لیحلفنّ والله لمسجد اسس علی التقوی، ای ـ بناه المتقون علی تقوی‌الله و طاعته. جمهور مفسران بر آنند که این مسجد قبا است وقیل هو مسجد رسول‌الله‌صم روی انّ رجلین تماریافیه فقال علیه‌السلام: هو مسجدی هذا.

«من اول یوم» یعنی ـ من‌اول یوم وضع اساسه وابتدیء بناؤه.

«احق» واولی «ان تقوم فیه» مصلّیاً «فیه رجال» یعنی ـ فی المسجد.

«رجال» من‌الانصار. رجال نام برد ونسآء درآن داخل‌اند همچون بنی آدم که بنات درآن داخل‌اند.

« یحبّون ان یتطهّروا » یعنی ـ بالمآءِ . چون این آیت فرو آمد رسول خدا ایشانرا گفت یعنی انصار را : ما هذاالطهور الـذی اثنی‌الله به علیکم ؟ فقالوا انا نتبع الاحجار بالماءِ و نغسل عنّا اثرالغائط والبول . فقال رسول‌الله : هو ذاك . وقیل ـ یطهرون احوالهم من المعاصی بالطاعة وقال یزیدبن شجرة اتت الحمّی رسول الله‌ص فی صورة جاریة سوداء فقال لها رسول‌الله : من انت؟ قالت انا ام ملدم انشف‌الدم و آ کل‌اللحم واصفّرالوجه وار قّق‌العظم . فقال النبی(ص) : اذهبی الی‌الانصار فانّ لهم علینا حقوقاً . فحمّ(۱) الانصار فلما کان من‌الغد قال ماللانصار ؟ قالوا حموا عن آخرهم قال : قوموابنا نعدهم فعادهم و جعل یقول: ابشروا فانّها کفّارةٌ وطهورٌ فقالوا یا رسول‌الله : فادع‌الله ان یدیمها علینا ایّاماً حتی تکون کفارةً لذنوبنا فانزل‌الله عزوجل، یثنی علیهم : « فیه رجالٌ یحبّون ان یتطهروا » بالحمی من‌الذنوب « والله یحب المطهرین » .

« افمن اسس » بضم الف درهر دو حرف « بنیانه » علی‌الرفع قرائت مدنی و شامی است افمن این الف وفا استفهام است سخن بآن مفتتح، چنان که پارسی گویان گویند در آغاز سخن : باش که کسی چنین کند ، دیگر که کسی چنین کند، بشنو که کسی چنین کند ، و عرب استفهام کنند بالف و بالف وفا و بالف و واو، وبغنّهٔ صوت بی حرف.

« شفا جرفٍ » بسکون راء قرائت شامی است و حمزه و بوبکر ، باقی بضم را خوانند و هما لغتان : شفا کل شییء شفیره واشفی علیه بلغ شفاؤه وشفا مقصور یکتب بالالف و یثنی شفوان ـ والجرف، ما تهدّم من جوانب‌الوادی . قال ابوعبید : الجرف الهوة یعنی کل وهدةٍ عمیقة یجرفها السیل من‌الاودیة .

« هارٍ » ای ـ هائر یسقط بعضه‌علی بعضٍ وهو اسم‌الفاعل من‌هار یهور ، وقیل: هار یهار ، و تقول : هار الجرف و انهار ویهور اذا سقط فهوهائر و معنی هـارٍ ای ـ هایر وهذا من‌المقلوب کقولهم‌لاث‌الشیٔ اذادار به‌فهولاثٍ والاصل‌لایث ورجل‌شاکی السلاح و انما هوالشائك .

« فانهار به‌فی نار جهنم » یعنی ـ فانهارالشفا بالبناء وقیل ـ فانهارالبناء بالبانی واهله وهذامثلٌ یعنی ـ انّ بناءهذاالمسجد کبنیان علی‌شفا جرف جهنّم یتهوّر باهله فیها. قال

(۱) درنسخهٔ الف : فحمّ .

جابربن عبدالله رأیت الدخان یخرج من **مسجدالضرار** حین انهار و هوالیوم مزبلة.
«لایزال بنیانهم...الایه» ای- لایزال حبّ ذلك البنیان والتحزن علی خرابه شكاً و نفاقاً «فی قلوبهم» یحبون انهم كانوا فی بنائه محسنین كما حبب العجل الی قوم **موسی**.
و قیل: لایزال مااعتقدوه و بنواله **مسجدالضرار** من الكفر والنفاق لازماً لقلوبهم لایفارقها حتی یموتوا یقال: رابنی من فلانٍ امرٌ رأیت منه ریبـاً اذا كنت مستیقناً منه بالریبة فاذا اسأت به الظنّ ولم تستیقن بالرّیب منه قلت: قد ارابنی من فلانٍ امرٌ هوفیه اذا ظننتة من غیران تستیقنه. «الّا ان تقطع» قرائت **یعقوب** بتخفیف لام است موافق تفسیر ضحاك وقتاده که‌گفتند لایزالون فی همّ الی ای یموتوا فیستیقنوا.
«الّا ان تقطع» بفتح تاء قرائت **شامی** است و**حمزه** و **حفص** و **یعقوب** ومعنی آنست که مگر آن دلهای ایشان ریزه ریزه گردد باقی «تقطع» بضم تاخوانند وقیل معناه- الّاان یتوبوا توبة تتقطع بها قلوبهم ندماً واسفاً علی تفریطهم فیفا رقها الریبة.
«والله علیم» بنیّانهم «حكیم» فیماامربالهدم. قیل: وهذا یدل علی انّهم یموتون علی نفاقهم فاذا ماتوا عرفوا بالموت ماكانوا تركوه من الایمان واخذوا به من الكفر، والله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والسابقون الاولون...» الایة - خداوند كریم مهربان توانا و دانای پاك دان یگانه و یكتا در نام و نشان جل جلاله و تقدست اسماؤه وتعالت صفاته و توالت آلاؤه و نعماؤه درین آیت امت **محمد** را برسه قسم نهاد براندازهٔ درجات ایمان ایشان و تفاوت در اعمال وتباین دراخلاق ایشان همان تقسیم که جائی دیگر كرد و تفصیل داد: «فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات» آنجا پیوسته گفت واینجا گسسته: اماتقسیم همانست وتفصیل همان: اول «والسابقون الاولون» سابقان‌اند. دیگر: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم» مقتصدانند. دیگر: «و آخرون مرجون» ظالمان‌اند، و آنكه درین آیت ابتدا بسابقان كرد. ایشانراست درازل سبق عنایت وازخدای مرایشانرا فضل وهدایت. صدراول‌اند وسلف این امت. خیارخلق

ومصابیح هدی واعلام دین ، صیارفهٔ حق وارکان اسلام و سادات دنیا وشفعاءِ آخرت، صفوت بشر ومفاخر ولدآدم، صحابهٔ **مصطفی** اندو گزیدهٔ خدااند، پیشوایان اسلام و سنتِ و پیشینیان در دین ومعرفت، پیغام حق اول ایشان شنیدند و پیغام رسان اول ایشان پذیرفتند وحق را ایشان استقبال کردند. قومی مهاجراناند، خان ومان خود بگذاشته واسباب ووطن جمله ازبهرخدا درباخته ، قومی انصاراندکه**مصطفی** را بجان ودل پذیرفتند و یاران وی را مأوی دادند و چنان که مرغ بچه را پرورد، اسلام را پروردندودین اسلام را تن وجان خود سپر کردند، دنیا خوارگرفتند ومهر بردین نهادند. قومی تابعاناند که از پس درآمدند «والذین اتبعوهم باحسان. . .» ـ ازایشان دین آموختند واخلاق ایشان گرفتند و شمائل و فتاوی و سیر ایشان بامت رسانیدند .

«رضی الله عنهم ورضوا عنه» خدای ازایشان خشنود وایشانرا ازخویشتن خشنود خواهد کرد . این یك قوم سابقان اند. دیگر قسم ؛ مقتصداانند، اقتصاد راه میانه رفتن است نه هنر سابقان و نه افراط ظالمان بل که راه میانه رفتند وطاعت ومعصیت بهم آمیختند هم چون اصحاب اعراف که نیکیهای ایشان وبدیهای ایشان برابر آمد از دوزخ دور ماندند و نیز ببهشت نرسیدند. مقتصدان ایشان اند که رب العزة ایشانرا میگوید «وآخرون اعترفوا بذنوبهم . . » ایشان که بگناه خویش مقرآمدند وبه بدخوئی خود معترف، و بعیب خویش بینا و از کرد خود خجل. اعتراف دواست: یکی اعتراف بیگانگان فردا درقیامت که اوائل عذاب بینند وآثار سخط ونقمت حق وسیاست وزفیر دوزخ، ایشان معترف شوند بگناه خویش و چه سود دارد آنروز اعتراف وچه بکار آید در آن وقت اقرار، یقول الله: «فاعترفوا بذنوبهم فسحقاً لاصحاب السعیر، فاعترفنا(۱) بذنوبنا فهل الی خروجٍ من سبیل»، دیگر اعتراف مؤمنان است دردنیا، بگناه خویش معترف شوند و بعیب خویش اقرار دهند، پشیمانی دردل و عذر برزبان و سوز و حسرت در میان جان، اینست اعتذار بجای خویش واعتراف بوقت خویش که میگوید جل جلاله: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم » آنکه گفت : « خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیّئاً » درآمیختند کردار خویش یکی نیك(۲) یکی بد ، لختی پاك لختی پلید، لختی حلال

(۱) در نسخهٔ الف ؛ فاعترفوا (۲) درنسخهٔ الف ؛ نیکی

لختی حرام، لختی راستی لختی کژی، لختی عیب لختی هنر، وقیل: «هوان یجمع بین الاستغفار والذنب» گناه میکند و با گناه استغفار میکند ودر خبر است «ما اصر من استغفر» رب العزه میگوید: «و من یعمل سوءً او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجدالله غفوراً رحیماً» و گفتند زلت بنده و عمل صالح بهم جمع کردن دلیل است که گناهان بنده ثواب طاعت باطل نکنند که اگر باطل کردی عمل صالح نگفتی، آنکه گفت: «عسی الله ان یتوب علیهم» واجب کرد خدای که ایشانرا وا پذیرد با همه عیبها وبر گیرد با همه جرمها «ان الله غفور رحیم» که خدای عیب پوش است و آمرزگار مهربان. **عثمان نهری** می گفت در **قرآن** آیتی امیدوارتر ازاین آیت نیست این امّت را وخبر درست است از **مصطفی**ص بروایة **سمرة بن جندب** قال قال **رسول الله**ص «اتانی اللیل آتیان ابتعثانی فانتهینا الی مدینة مبنیة بلبن ذهب(۱) ولبن فضة فتلقانا رجال شطر منهم خلقهم کاحسن ما انت راء وشطر کاقبح ما انت راء قالا لهم اذهبوا فقعوا ذلك النهر فوقعوا فیه ثم رجعوا الینا قد ذهب ذلك السوء عنهم فصاروا فی احسن صورة قالالی، هذه جنة عدن وها ذاك منزلك و اما القوم الذی کان شطر منهم حسن وشطر منهم قبیح فانهم خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیئاً تجاوزالله عنهم.

سدیگر قسم «و آخرون مرجون لامرالله». میگوید دیگران اند قومی با عیبهای بزرگ وجرمهای فاحش، فعل بد و گفت کژ خصمان انبوه و خوردنا روی جوانی در دلیری و پیری در سستی درویشی درناسپاسی وتوانگری درناپاکی. در روزدولت ستمکاری ودرایام قوت شوخی مایهٔ نه مگر دردل، آشنائی واقرار بیگانگی، ایشان را میگوید: «مرجون لامرالله» ایشانرا و امشیت من گذارید و با اومید فرو گذارید وایشانرا بنومیدی میفکنید، «اما یعذبهم واما یتوب علیهم» یاعذاب کند ایشانرا بعدل یا عذر پذیرد از ایشان بفضل، اگر عدل کند اورا رواست واگر فضل کند از وی سزاست ونه هرچه در عدل رواست ازفضل سزا است که هرچه از فضل سزا است در عدل رواست. فضل برعدل سالار است وعدل دزدست فضل گرفتاراست. عدل پیش فضل

(۱) در نسخهٔ الف، تلبن

خاموش وفضل‌را حلقهٔ وصال در گوش. نه‌بینی که عدل نهان‌است وفضل پیدا تادشمن مغرور است ودوست شیدا. آنگه گفت: « واللّٰه‌علیمٌ حکیمٌ » ـ خدا دانائی‌است بعلم راست‌بی‌غلط حکیم‌است‌بی‌سهو و بی‌خلل‌نه درعلم‌وی چیزی‌فائت نه‌ازقدرت‌وی‌چیزی خارج ونه برحکم وی چیزی غالب. خلق میدارد بحکم خویش، میان فضل وعدل خویش، بعلم خویش، درخلق خویش تنها بی‌غیرخویش عالم بعلم ازلی، پیش ازهمه معلومهاداناش همیشه پیش‌ازهمه مخلوقها، راست‌علم وپاک‌دانش، هموار کار وبسزا بخش، قول اوراست وعلم اوپاك، صنع‌او نغز وفضل تمام ومهرقدیم، جل‌جلاله وعز کبریاؤه وعظم شأنه وجلّت احدیته وتقدست صمدیته.

۱۲ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: « **انّ‌الله اشتری من‌المؤمنین** » خدای بخرید از گرویدگان، « **انفسهم واموالهم** » تنهای‌ایشان ومالهای‌ایشان، « **بانّ‌لهم الجنة** »[آنراخرید] تا بهشت، ایشانرا بود، « **یقاتلون فی‌سبیل‌الله** » تا بادشمن خدا کشتن کنند از بهر خدا، « **فیقتلون** » ایشان کشند « **ویُقتلون** » ایشانرا کشند، « **وعداً علیه حقاً** » [این‌پسندیدن ازایشان‌وایشان را پاداش‌دادن] وعدیست‌برخدای[مجاهدرا] براستی و درستی، « **فی‌التوریة والانجیل والقرآن** » در **تورات** و **انجیل** و **قرآن** باز نموده و گفته، « **ومن‌اوفی بعهده من‌الله** » و کیست باز آمده تر بپیمان خود ازخدای، « **فاستبشروا** » شادبید، « **ببیعکم الّذی بایعتم به** » باین خرید وفروخت‌که‌کردید « **وذلك هوالفوز العظیم**. (۱۱۱) » [آن پسند و پذیرفتکاری او پاداش دادن او] آنست آن پیروزی بزرگوار.

« **التائبون** » با خدای گروندگان‌اند، « **العابدون** » خدای پرستان‌اند، « **الحامدون** » خدای ستایندگان‌اند، « **السّائحون** » روزه‌داران‌اند، « **الراکعون السّاجدون** » نمازگزاران‌اند، « **الآمرون بالمعروف** » نیکوکاری‌فرمایندگان‌اند، « **والنّاهون عن‌المنکر** » وازناپسندباززنندگان‌اند، « **والحافظون لحدودالله** » واندازه‌های خدای‌را کوشندگان‌اند، « **وبشّرالمؤمنین**. (۱۱۲) » وشاد کن‌گرویدگانرا.

« **ماکان للنّبی** » روا نبود و سزا نبود، پیغامبر را، « **والذین آمنوا** » و ایشان که گرویدگان‌اند، « **اَن یستغفروا للمشرکین** » که آمرزش‌خواهند مشرکان را، « **ولوکانوا اولی قربی** » وهرچند خویشان و نزدیکان باشند، « **من بعد ماتبیّن لهم** » پس آنکه پیدا گشت مؤمنانرا، « **انّهم اصحاب الجحیم.** (۱۱۳) » که آن خویشاوندان دوزخیان‌اند.

« **وماکان استغفار ابراهیم لابیه** » ونبود آن آمرزش خواستن **ابراهیم** پدر خویش را، « **اِلّاعن موعدة وعدها ایاه** » مگر ازبهر وعده‌یی که ویرا داده بود، « **فلمّا تبیّن له** » چون **ابراهیم** را پیدا شد، « **اَنّه عدوللّه** » که پدر او دشمن است خدایرا، « **تبرّأ منه** » بیزاری جست ازو « **انّ ابرهیم لاوّاهٌ حلیم.** (۱۱۴) » که **ابراهیم** اوّاه بود، باخداوند خود، گراینده و گردنده وبردبار.

« **وماکان‌الله لیُضلّ قوماً بعداذهدیهم** » و نیست خدای عز وجل که قومی‌را ضایع کند وتباه پس آنکه ایشانرا عقل داد و فهم، « **حتی یبیّن لهم مایتّقون** » تاآنگه که ایشانرا پیدا کند، [پیغام آسمان وپیغام رسان که ایشانرا چه باید کرد تا رهند و] چون بایدکوشید تارسند، « **انّ‌الله بکل شیء علیم.** (۱۱۵) » که‌خدای بهمه‌چیز داناست.

« **انّ‌الله له ملک السّموات والارض** » خدایرا است پادشاهی هفت آسمان وهفت زمین، « **یُحیی ویمیت** » مرده زنده میکند وزنده می‌میراند، « **ومالکم من دون‌اللّه من‌ولی ولانصیر.** (۱۱٦) » و نیست شمارا جزخدای کاری سازی ونه یاری دهی.

« **لقدتاب اللّه** » توبه پذیرفت‌خدای و باخودآورد، « **علی‌النبی والمهاجرین والانصار** » پیغامبر را ومهاجران وانصار را، « **الّذین اتّبعوه** » وایشان که‌وی را پی‌بردند، « **فی‌ساعة العسرة** » درهنگام [غزاءِ] عسرة، « **من بعد ماکاد** » پس آن‌که نزدیك بود، « **یزیغ قلوب فریق منهم** » که از جای بگشتید دلهای گروهي از مؤمنان، « **ثمّ تاب علیهم** » پس آنکه توبه داد ایشانرا و توبه پذیرفت از ایشان، « **انّه بهم رؤف رحیم.** (۱۱۷) » او برایشان مهربانی است بخشاینده.

«**وعلى الثلثة الذين خُلّفوا**». آن‌سه‌تن‌را [هم توبه‌داد] که‌ایشانرا باپس کردند ایشان، «**حتى اذا ضاقت عليهم الارض**» تاجهان بر ایشان تنگ گشت، «**بمارحُبت**» به‌فراخی که‌بود، «**وضاقت عليهم انفسهم**» ودلهای ایشان تنگ گشت، «**وظنّوا**» و درست بدانستند و یقین، «**اَن لاملجأ من الله**» کـه بازگشت نیست از خـدا، «**الّااليه**» مگرهم با خدای «**ثم تاب عليهم**» پس ایشان را توبه داد و با خود آورد، «**ليتوبوا**» تاباز آمدند، «**انّ الله هو التواب الرحيم.(۱۱۸)**» که خدای باز آرنده و باز پذیر است و مهربان.

النوبة الثانية

قوله‌تعالى: «ان الله اشترى من المؤمنين» قال **محمد بن كعب القرظى** لما بايعت **الانصار رسول الله**ص **ليلة العقبة بمكه** وهم سبعون نفساً قال **عبدالله بن رواحه**: يا **رسول الله**، اشترط لربك و لنفسك ماشئت فقال اشترط لربى ان تعبدوه ولاتشركوا به‌شيئاً واشترط لنفسىَ ان تمنعونى مما تمنعون منه انفسكم. قالوا فاذا فعلنا ذلك فما ذالنا؟ قال الجنّة قال ربح البيع لانقيل ولانستقيل، فنزلت هذه الاية.

«اشترى» ـ بمعنى قبل است و این آنست که عجم گوید: من این‌چنین نخرم یعنى نه‌پسندم ونه‌پذیرم. «انفسهم» یعنى ـ بان يجاهدوابها. «واموالهم» بان ينفقوا فى الله. میگوید: خدای پذیرفت و پسندید ازمؤمنان که بتنهای خویش بغزا شوند وبادشمنان دین ازبهرخدا کشتن کنند ومالهای خویش درراه غزا ودرصدقه‌هاهزینه کنند. آنکه گفت: «بانّ لهم الجنة» بآن خرید وآنرا خرید تابهشت ایشانرا باشد.

«يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون ويقتلون» اى: لهم الجنة قاتلين اومقتولين اذا باشروا الحرب. قال **ابن عباس** يَقتلون اعدائى و يُقتلون فى طاعتى. قرائت **حمزه** و **كسائى** «فيقتلون» بضم‌ياء است «ويقتلون» بفتح يا، ابتدا بمفعول کرده‌اند، ومعنى آنست: تاایشان را کشند وایشان کشند «وعداً عليه حقاً» نصب است برمصدر، اى ـ وعد وعداً حقاً ثابتاً لاخلف فيه «**فى التورية** و **الانجيل** و **القرآن**» اى ـ مبايعتكم هذه ومجازاتكم بالجنّة مذكورة فى الكتب الثلثة، وهذا دليلٌ علىٰ انّ كلّ اهل **مكه** اُمروا

بالقتال و وُعدوا علیه الجنّة، قال الحسن : ماعلی الارض مؤمن الا قد دخل فی هذه البیعة .

«ومن اوفی بعهده» ای - لااحد اولی بانجاز الوعد من الله .

« فاستبشروا » این سین زائده است چنانکه: استجیبوا، فاستعصم فاستخرت به. فاستبشروا، ای : ابشروا وافرحوا غایة الفرح . «ببیعکم الذی بایعتم» به الرب عزوجل .

«وذلك هو الفوز العظیم» نهایة کلّ طالب ومرغوب کل راغبٍ . وانشد بعضهم :

من یشتری قبة فی العدن عالیةً فی ظل طوبی رفیعات مبانیها

دلاّلها المصطفی والله بایعها ممن اراد و جبریلٌ منا دیها

«التائبون» این آیت معطوف است بر اوائل سوره ، آنجا که گفت : «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیآء بعضٍ» . می گوید آن مؤمنان که دوستان و یاران یکدیگراند صفت و سیرت ایشان اینست که «التائبون» ای - الراجعون الی الله والی طاعته .

«العابدون» ای - الموحدون المطیعون .

«الحامدون» علی الاسلام والایمان وعلی ما نالهم من السراء والضّراء .

«السائحون» ای - الصائمون، لما روی عن النبی‌ص : انّه قال سیاحة امّتی الصوم.

هرجا که نعمتهای مؤمنان در عدد کرد یا صایم گفت یاسائح، بجائی آوردند که آن سایح بدل صایم است و نام سایح بر صایم نهادند و فراوی دادند از بهر آن که احوال مسافر سیّاح با احوال صایم متناسب است . ومفسّرانرا خلاف است که این روزه‌داران که‌اند، قومی گفتند: روزه‌داران ماه رمضان‌اند، قومی گفتند: روزه داران ایام البیض اند، قومی گفتند: صائمان دهر اند. وقیل - «السائحون» - المجاهدون، لماروی ان رجلاً استأذن رسول الله فی السیاحة فقال: سیاحة اُمّتی الجهاد فی سبیل الله . وقال عکرمة: هم طلاب العلم.

«الراکعون الساجدون» هم المصلّون الّذین یصلّون لله بنیّة صادقةٍ .

«الآمرون بالمعروف» ای - بالایمان والطاعة.

«والناهون عن المنکر» عن الشرك والمعاصی. وخبر درست است از مصطفی‌ص در بیان امر ونهی بروایت براء بن عازب . قال - امرنا رسول الله‌ص بسبع ونهانا عن سبعٍ : امرنا بنصر المظلوم وافشاءِ السلام وابرار المقسم واجابة الداعی وعیادة المریض و اتباع الجنایز و تشمیت العاطس ونهانا عن خواتیم الذهب و آنیة الفضّة ولبس الحریر والدیباج

والاستبرق والقسّی ومیاثر(۱) الحمر. **براء عازب** گفت: **مصطفی** ص بهفت چیز ما را فرمود وازهفت چیز ما را وازد. فرمود ما را که ستم رسیده را یاری دهید وسلام بر مسلمانان فراخ دارید وسوگند خواره را راست دارید وخواننده را ومیزوانی کننده را اجابت کنید و بیماران را عیادت کنید وبجنازها روید وعطسه دهنده را یرحمك‌الله گوئید. ونهانا عن سبع: نهی کرد ما را از انگشتری زرین در انگشت کردن، و پیرایهٔ سیمین بکارداشتن، وحریر پوشیدن، ودیبا واستبرق وقسّی پوشیدن جامهائی ازابریشم آزاد که آن برمردان حرام‌اند و نهی کرد از میثرهای ابریشمین نشستن.

آنکه در آخر آیت گفت: «والحافظون لحدودالله» ـ اندازه های خدای را کوشندگان‌اند نه نومیدان، بیوسندگان(۲) اند نه ایمنان و بستاخان اند نه دلیران،

«وبشّر المؤمنین» المصدّقین العالمین بها، درواو «والناهون عن المنکر» دوقول گفته‌اند یکی آنست که «التائبون» ابتدا است وما بعد همه نعت‌اند تا آنجا که گفت: «السّاجدون» وخبر ابتداء «الآمرون بالمعروف» است وما بعده عطفٌ علیه.

قومی گفتند این واو ثمانیه گویندچنان که «وثامنهم کلبهم» جائی دیگر گفت «وابکاراً»، جائی گفت «وفتحت ابوابها» قالوا وذلك ان السبعة عدد مستقل وما بعده یجری مجری الاستیناف، لانّ العدد امّا زوج کالاثنین وهو اول الاعداد واما فرد کالثلثة وهو اول الافراد واما زوج زوج کالاربعة وهو اول تضعیف الزّوج واما زوج فرد کالسّتّ وهو اوّل تضعیف الازواج، فالسّتّ النهایة ومنه نسبة الستین ثم ضمّ الیه واحد وهو مبدأ العدد و منشاؤه ولیس بعدد، فتم مبادی الحساب ومابعده تکریر وتضعیف والله اعلم.

«ما کان للنبی» سبب نزول این آیت آن بود که **مصطفی** ص درپیش **بوطالب** شد عمّ وی بوقت وفات وی، و**بوجهل** و **عبدالله** بن **امیه** هردو نزدیك وی حاضر بودند و **مصطفی** ص گفت: یاعم قل لااله الاالله کلمةً احاجّ لك بها عندالله، و**بوجهل** و**ابن ابی میة** میگفتند یا **اباطالب** اترغب عن ملة **عبدالمطلب** می بر گردی از کیش **عبدالمطلب** ودین پدران خویش تا آنکه میگفتند که **بوطالب** گفت آخر سخن که گفت: اناعلی ملة **عبدالمطلب**. فقال **النبی** ص لاستغفرن لك مالم انه عنه، فنزلت هذه الآیة ومات

---

(۱) میاثر جمع میثره مخده‌ای که روی زین میگذارند ونیز زین‌هائی است ازحریر و دیبا (المنجد)
(۲) بیوسنده: منتظر (برهان قاطع)

ابو طالب کافراً. والدلیل علیه ان **علیاً** (ع) قال لمامات **ابو طالب** اتیت **رسول الله** فقلت: یا **رسول الله** انّ عمّك الضال قدمات، فقال لی اذهب فادفنه ولاتحدثنّ شیئاً حتی تأتینی ثم انطلقت فواریته ثم رجعت الی **النبی** وعلیّ اثر التراب، فدعالی بدعوات مایسرّنی انّ لی بهاماعلی الارض من شیئ. وقال **عبدالله بن مسعود** خرج **رسول الله** ینظر فی المقابر وخرجنا معه فامرنا فجلسنا ثم تخطّی القبور حتی انتهی الی قبر منها، فناجاه طویلاً ثم ارتفع نحیب **رسول الله** ص باکیاً فبکینا لبکاء رسول الله ثم انّه اقبل الینا فتلقاه **عمر بن الخطاب** فقال یا **رسول الله** ماالّذی ابکاك فقد ابکانا وافزعنا، فجاء فجلس الینا فقال: افزعکم بکائی؟ فقلنا: نعم، فقال: ان القبر الذی رأیتمونی اناجی فیه قبر **آمنه** بنت **وهب** وانی فاستأذنت ربی فی زیارتها فاذن لی فیها واستأذنت ربی فی الاستغفار لهافلم یأذن لی فیه ونزل علیّ: «ماکان للنّبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین.»... الایة

خبر درست است که **رسول** گور مادرخودرا زیارت کرد برسرگور وی بنشست اندیشه‌مند وبرخاست اندوهگن، گونهٔ روی وی بگشته و بسیار گریسته، یاران را گفت این گور مادر منست دستوری خواستم زیارت را، دستوری دادند و دستوری خواستم آمرزش خواستن را دستوری ندادند، یاران گفتند چون است که **محمد** برخدای عزوجل گرامی تر از **ابراهیم** است، **ابراهیم** را روابود که پدرخودراآمرزش خواست **محمد** را روا نبود که مادررا خواست. این هردوآیت جواب آنست.

«ماکان للنبی» - این نفی است بمعنی نهی همچنان که گفت: «وماکان لکم ان تؤذوا رسول‌الله» اما آنجا که گفت: «ماکان لکم ان تنبتوا شجرتها، وماکان لنفس ان‌تموت» آن بمعنی نفی است.

«ولوکانوا اولی‌قربی» ای- ولوکان المستغفرلهم آبآؤهم وابنآؤهم اواقربآؤهم. قال **ابن‌عباس** کانوا یستغفرون لامواتهم المشرکین، فنزلت هذه الایة، فلمّانزلت امسکوا عن الاستغفار لامواتهم ولم ینههم عن ان یستغفروا عن الاحیاء حتی یموتوا.

«من بعد ماتبیّن لهم» این تبیّن اندر آن است که بر کفرمیرند همچنان که **آزر** را گفته: «فلمّا تبیّن‌له ...» الایة. چون کافر بر کفربمرد، مؤمن را پیدا گشت که او دوزخی است. و گفته‌اند استغفار درین آیت، نمازجنازه است. قال **عطاء بن ابی رباح**

ما كنت لادع الصلوة على احدٍ من اهل هذه القبلة ولو كانت حبشية حبلى من الزّنا لانّى لم اسمع الله حجب الصلوة الاعن المشركين بهذه الاية.

پس عذر **خليل** گفت **ابراهيم** در آن استغفار که پدررا کرد «وما كان استغفار ابراهيم لابيه الّاعن موعدة وعدها ايّاه» وآن آن بود که ویرا گفته بود: «لاستغفرن لك، ساستغفر لك ربى»، برامید آنکه خدای ویرا ایمان دهد، وگفته‌اند که **آزر** **ابراهیم** را وعده داده بود که ایمان آرد بدلیل آنکه گفت: «واهجرنى مليّا» يعنى استمهله ليتدبّر ويتفكّر. **ابراهیم** تا **آزر** زنده بود برامید ایمان وی از بهر وی آمرزش خواست.

«فلما تبيّن له» اى ـ **لابراهيم** ان اباه عدوّ لله بان مات على كفره. «تبرّء منه» وقطع الاستغفار. «اِنّ ابراهيم لاوّاهٌ» اى ـ يكثر قول «آوه». قال **كعب** كان **ابراهيم** اذا سمع ذكر النار قال اوهِ من النار **والعرب** يقول اوهِ بكذا واوه من كذا. اوه مبنىٌّ على الكسر ويقال اوهُ بالضمّ ويقال ايه والعامة يقول آوه بالمدّ وحكى **قطرب** الفعل منه (آه ياوّه اوهاً) كقال يقول قولاً ويقال اوّه تأويهاً وتأوّه تأوّهاً ومعنى ـ اوّاه: رجّاع توّاب. وروى انّ **عمر** سأل **النبى** (ص) عن الاوّاه فقال رحمك الله ان كنت اوّاهاً اى ـ **تلاءً للقرآن** وقيل ـ الاوّاه الكثير لذكر الله. وقيل ـ هو ـ الرفيق الرحيم لعباد الله وقيل ـ هو ـ المتأوّه شفقاً وفرقاً المتضرع يقيناً و لزوماً للطّاعة «حليم» الحليم الواسع للعقل المستقيم الخلق القوّى القلب الرّزين الصّبر.

«وما كان الله ليضلّ قوماً» بعداز آن که استغفار از بهر مشرکان که بر کفر مرده بودند حرام گشت بآن آیت که: «ما كان للنّبى والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين» قومی مؤمنان که پیش از نهی استغفار کرده بودند ترسیدند که اگر ایشان را در آن، مؤاخذت باشد، رب العالمین تسکین دل ایشان را درین آیت بیان کرد که ایشانرا در آنچه کردند مؤاخذت نیست که آن نیز ایشانرا نگفته بودند که روا نیست. فقال تعالى:

«وما كان الله ليضلّ قوماً بعد اذهديهم» يعنى ـ ليوقع الضلالة فى قلوبهم بعد الهدى. «حتى يبيّن لهم مايتّقون» فلايتّقوه، فعند ذلك يستحقّوا الاضلال. این همچنان است که در تحویل قبله گفت: «وما كان الله ليضيع ايمانكم» ودر تحریم خمر گفت:

«لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناحٌ فیما طعموا». وقیل معناه: «وما کان الله لیعذّب قوماً حتی یتبیّن لهم ما یتقون» ای - ما یأتون وما یذرون. وقیل سبب نزولها- انّ قوماً من الاعراب اسلموا وعادوا الی بلادهم فعملوا بما شاهدوا **رسول الله** یفعله من الصلوة الی **بیت المقدس** وصیام ایام البیض ثم قدموا بعد ذلک علی **رسول الله** فوجدوه یصلی الی الکعبة ویصوم شهر رمضان فقالوا: یا رسول الله ردّنا الله بعدک بالضلال انّک علی امر وانّا علی غیره، فانزل الله هذه الایة.

«اِنّ الله له ملک السموات والارض» ملکه قدرته علی الابداع، والمعدوم مقدوره ومملوکه فاذا اوجده فهو فی حال حدوثه مقدوره ومملوکه فاذا اعدمه خرج عن الوجود ولم یخرج عن کونه مقدوراً. «یحیی ویمیت» یحیی من اقبل الیه بتفضّله ویمیت من اعرض عنه بتکبّره، یحیی من یشاء بعرفانه وتوحیده ویمیت من یشاء بکفرانه والحاده، یحیی قلوب العارفین بانوار المواصلة ویمیت نفوس العابدین بآثار المنازلة. «ومالکم من دون الله من ولی ولا نصیر» سبق تفسیرها.

«لقد تاب الله علی النبی» من اذنه للمنافقین فی التخلف عنه فی قوله: «لم اذنت لهم»، وقیل - هو مفتاح کلام لما کان هو سبب توبتهم ذکر معهم کقوله: «فان لله خمسه وللرسول». قوله: «والمهاجرین والانصار الذین اتّبعوه فی ساعة العسرة» یعنی- تاب علیهم فاستنقذهم من شدة العسرة عسرة الظهر وعسرة الماء وعسرة الزّاد. غزاء عسرت غزاء **تبوک** است وجیش العسرة سپاه آن وساعة العسرة هنگام آن ووقت آن. ورستاخیز را ساعت نام کردند وآن پنجاه هزار سال است واین ساعة العسرة اشارت فرا آن وقت که **جبرئیل** پیغام آورد که بغزاء **تبوک** شید و معنی عسرة دشواری و تنگی است یعنی که ایشان در آن غزاء از زاد وآب ومرکوب به تنگی وسختی عظیم رسیده بودند، یک شتر میان جماعتی بود، بر آن می نشستند بر تعاقب، وتنگی زاد چنان بود که شتر را میکشتند وآب امعاء آن می آشامیدند. «من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم» **حمزه وحفص** «یزیغ» بیا خوانند. قال **الفراء** الفعل المستند الی المؤنث اذا تقدم علیه جاز تذکیره وتأنیثه، فذکر «یزیغ» کما ذکر «کاد» لیتشابه الفعلان. این نه زیغ است از ایمان واسلام، که این کنایت است از کراهت قتال ودشوار آمدن آن در وقت گرما وهمچنان سموم، ونایافت

ساز وبرگ. قومی همت کردند که از آن غزا باز گردند از دشواری، این زیغ آنست.
قال **ابن عباس**: قیل **لعمر بن الخطاب** ماشأن العسرة؟ فقال **عمر** - خرجنا مع **رسول الله** الی **تبوك** فی قیظ شدید ونزلنا منزلاً اصابنا فیه عطش حتی ظننّا ان رقابنا ستنقطع حتّی آن کان الرجل لیذهب یلتمس المآء فلا یرجع حتی یظنّ ان رقبته ستنقطع وحتّی انّ رجلا ینحر بعیره فیعصر فرثه فیشر به. فقال **ابوبکر الصدیق** یا **رسول الله** انّ الله عزوجل قدعوّدك فی الدّعاء فادع لنا، یعنی - استسق لنا ففعل **رسول الله** فمطروا حتّی ملئوا ما معهم.

«ثم تاب علیهم» این - تاب علیهم - همان قوم اند که گفت: «لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار» کرّر ذکر التوبه لانّه لیس فی ابتداء الاسلام ذکر ذنبهم فقدم الله ذکر التوبة فضلا منه ثم ذکر ذنبهم ثم اعاد ذکر التوبة. آن مهاجران وانصار پسندیدگان خدا بودند چون چیزی بردل ایشان بر گذشت از کراهیت در بیرون شدن به **تبوك** خدای ایشانرا توبه داد تاباطوع گرائیدند وباطاعت آمدند وباجابت استقبال کردند و اعلام شرف گشتند در دنیا و آخرت.

«وعلی الثلثة» ای - وتاب علی الثلثة این سه تن: یکی **کعب مالك** است **الشاعر الثعلبی**، دیگر **هلال بن امیة الواقفی**، سوم **مرارة بن الربیع** وهم المرجون لامر الله.

وجمله بدان که: مسلمانان درقصهٔ **تبوك** شش فرقه‌اند: فرقتی اهل صدق‌اند که بغزا شدند دیگر فرقتی بودند باایشان در غزا که راز وسرّ بامنافقان داشتند چنان که خدای گفت: «وفیکم سمّاعون لهم» ونه منافق صریح بودند. سه دیگر، فرقت منافقان صریح بودند وبغزا نیامدند، آن هشتاد تن بودند و کسری «وقعد الذین کذّبوا بالله» ایشانند.

وفرقتی خدوندان عذر بودند، بعذر بخانه بنشستند: «المعذّرون من الاعراب» ایشانند.

و گروهی بودند که منافق نبودند وعذر نداشتند و نه رفتند، ایشان اینند که «وعلی الثلثة...» ششم فرقت یك تن بود که منافق نبود و عذر نداشت و بازنشسته بود هم چون این سه تن و آخر بیگاه ودیر بیامد تنها توفیق یافت از پس بیامد و او

ابوخیثمة الانصاری است پیر بودو **مصطفی** درصحرای **تبوك** درلشکرگاه با یاران نشسته بود که شخصی پدید آمد ازدور، وصورت وی از دوری ناپیدا، **مصطفی** گفت یکی آمد اللهم اجعله **اباخیثمة** فاذا هو **ابوخیثمة**. وگفته‌اند آخرتر غزائی ازغزاهاءِ **مصطفی** غزاء **تبوك** است هیجده شبانروز **مصطفی** درآن غزاءِ **تبوك** فروآمده بود. گفته‌اند که دوماه هیچ حرب نرفت اما ازهرجانب مردم همی آمدند وجزیت همی پذیرفتند و**رسول خدا** درآن وقت که بیرون شد **محمدبن مسلمه** را بر**مدینه** خلیفه کردو **علی** را برحجرات خویش. منافقان **علی** راطعن کردند که **رسول** ازدشمنی دیدار وی اورا باخودنبرد. **علی** ازآن گفت ایشان غمگین شد سلاح برداشت و برائر **رسول** برفت **رسول** ویرا گفت چرا آمدی؟ قصه بگفت **رسول**(ص) بگفت: «اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة **هرون** من **موسی**»؟ هذا مَثلٌ ضربه ع حین استخلفه حال غیبته کما استخلف **موسی** اخاه **هرون** حین خرج الی **الطور** فکانت تلك الخلافة فی حیوته فی وقت خاص.

«وعلی الثلثة الذین خلّفوا» این تخلیف درین موضع نه برآن معنی تخلیف است که درسورة الفتح گفت: «سیقول المخلّفون» این تخلیف آن بود که خدای منافقان را از غزاءِ رضوان و ازبیعة رضوان با پس کرد بخذلان آن که آن نیکوئی ازایشان دریغ داشت، همچنان که جائی دیگر گفت «ثبّطهم» وهمچنان که **رسول خدا** گفت: لایزال اقوام یتأخّرون عن الجماعات حتی یؤخّرهم الله. این تخلیف اینجا دراین سورة آن بود که **رسول خدا** ایشانرا با خانها فرستاد و از پیش خویش باز کرد وآنگه که با **مدینه** آمد، پیش او آمدند واقرار دادند ودرشأن ایشان این آیت فرو آمد «وآخرون مرجون لامرالله» رسول خدا فرمود که باایشان بیع وشری مکنید و باایشان سخن مگوئید و ایشانرا فرمود که گردزنان خویش مگردید پس زن **هلال بن امیه** نزدیك **رسول خدا** آمد گفت: یا **رسول‌الله!هلال** مردی پیر است چندان بگریسته که اورا بیم هلاك است واگر اورا مراعات نکنم و نان خورش از بهروی راست نکنم از ضعف و سستی هلاك شود. **رسول** گفت دستوری هست که تعهد کنی اما صحبت روا نیست پس همه خلق از ایشان دوری گزیدند و با ایشان

هیچ سخن نمیگفتند. **کعب‌بن‌مالك** گوید **معاذ** را سلام کردم جواب نداد، سخن گفتم ازمن اعراض کرد، گفت خدای داند که من اورا و **رسول** اورا دوست میدارم **کعب** گوید پس مردی را دیدم که مرا طلب همی کرد نزدیك من آمد و نامه بمن داد از **ملك غسّان**، مضمون این نامه آن بود که: بما رسید که این مرد ترا بیازرده است وترا مهجور کرده اگر نزدیك من آئی ترا نزدیك من نیکوئیها بود. گفت جهان برمن تاریك شد که شومی معصیت من بدانجا رسید که مشرك را بمن طمع افتاد، آن نامه پاره‌پاره کردم و بینداختم و ازقبیله وعشیره وخویش وپیوند خود بریدم برسر کوهی خیمه زدم همی گریستم تا پنجاه روزبر آمد پس **رسول خدا** درخانهٔ **ام‌سلمه** بود و شب دوبهره گذشته که گفت یا **ام‌سلمه** خبرداری که خدای‌تعالی توبهٔ ایشان قبول کرد وآیت فرستاد: «لقد تاب‌الله علی‌النبی» تاباآخر هردو آیت. **کعب** گفت من درنماز بودم که خلق‌را دیدم روی بمن‌نهاده همی آواز شنیدم ازسر کوه که یا **کعب‌بن‌مالك** خدای‌تعالی توبهٔ‌شماقبول کرد. من جامهٔ خویش، مبشّررابخشیدم، جامهٔ دیگردرپوشیدم وآمدم بنزدیك **رسول خدا**، **ابوبکر** و**عمر** و جماعتی صحابه را دیدم که باستقبال من همی آمدندومرا بشارت همی دادندو تهنیت همی کردند، تاآمدم نزدیك **رسول خدا** اورادیدم چون ماه تابان وخورشید رخشان گفت یا **کعب** ترا بشارت باد که خدای‌تعالی توبهٔ شما قبول کرد و شما را باز پذیرفت و این آیت برخواند:

«وعلی الثّلثة الذین خُلّفوا حتّی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت» این با بمعنی ـ مع ـ والرحب ـ َالسعة. یقال: فلان رحیب‌الصدر ای‌ـ واسع‌الصدر. ومنه‌قوله مرحباً، ومنه سمی عرصة المسجد ـ رحبة. والرحاب ـ العراض. یقال: رحّب به اذا قال‌مرحباً. قال‌المفسرون: ضیّق‌الارض علیهم‌بانّ‌المؤمنین‌منعوا من کلامهم ومعاملتهم وازواجهم باعتزالهم و کان **النبی** (ص) معرضاً عنهم.

«وضاقت علیهم‌انفسهم» دلهای‌ایشان وروایشان تنگ گشت یعنی احوال‌ایشان. وقیل ـ تبّرموا منها بالهمّ الذی حصل فیها.

«وظنّوا» ایقنوا، در **قرآن** ظن بمعنی یقین جایهااست، «آن‌لاملجأمن‌الله» آن لامعتصم من عذاب‌الله «الاّ الیه». معنی لجأ بازپناهیدن‌است بایك‌جا وآن سه رکن‌است

لجأ زبان ولجأ دل و لجأ جان لجأ زبان اعتذار است ولجأ دل افتقار است ولجأ جان اضطرار است.

«وظنّوا ان لاملجا من‌الله الّاالیه» ـ میگوید بدانستند و یقین شد ایشانرا که بازپناهیدن وبازگشت نیست ازخدای مگرهم باخدا. ازعذاب‌وی رستن‌نیست مگر فضل و رحمت وی.

«ثمّ تاب‌علیهم لیتوبوا» اعادالتوبة للتوکید، لانّ ذکرالتوبة علی‌هؤلاء مضی فی قوله «وعلی‌الثلثة». و درمعنی «ثم تاب علیهم لیتوبوا» لطف بهم فی‌التوبة(۱) ووفقهم‌لها. قال **ابویزید** غلطت فی‌اربعة اشیاء: فی‌الابتداء مع‌الله ظننت انی‌احبّه فاذا هویحبّنی قال‌الله تعالی: «یحبّهم ویحبّونه». وظننت انّی ارضی عنه فاذا هو رضی‌عنی قال‌الله‌تعالی: «رضی‌الله‌عنهم ورضواعنه» وظننت‌انی‌اذکره فاذاً هوذکرنی قال‌سبحانه: «ولذکرالله اکبر» وظننت انّی اتوب فاذا هوتاب علیّ: قال‌الله تعالی: «ثم تاب‌علیهم لیتوبوا ان‌الله هوالتواب‌الرحیم» یتوب‌علی‌عبده بفضله اذا تاب‌الیه من‌ذنبه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ان‌الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم...» بر ذوق عارفان و طریق خاصگیان، این آیت جای ناز دوستان است و میدان اسرار صدّیقان، وتهنیت مؤمنان، تهنیتی زیبا وتشریفی بسزا، تهنیتی که دل را انس است وجانرا پیغام. آرایش‌مجلس‌است وسرمایهٔ مفلس. زینت زبانها وزندگی دلها. تهنیتی کریم، ازخداوندی کریم، درذات کریم ودرصفات کریم، ودرمهر کریم ودرنواخت کریم ودربخشش کریم. رهی را بفضل خویش می‌بخشد آنکه بخشیدهٔ خود از وبازمیخرد. خودمیدهد خود معاملت میکند ودرآن معاملت، سود همی رهی را می‌بخشد وزیان خود می‌پذیرد اینست نیکوکاری وکریمی. اینست مهربانی ولطیفی.

در **توریة موسی** است که: الجنة جنتی والمال‌مالی، فاشتروا جنتی بمالی‌فان

---

(۱) درنسخهٔ الف، التوریة.

ربحتم فلكم وان خسرتم فعليّ . یا بنی آدم ماخلقتکم لاربح علیکم انّما خلقتکم لتربحوا عليّ ».

رب‌العالمین در ازل پیش ازوجود بنده ، بنده را بخرید . خود بایع‌بود وخود مشتری، خودفروخت وخودخرید، ودرشرع **مصطفی** روانیست که درمعاملت، بایع ومشتری یکی‌بود، مگر که پدرباشد، که ازشرط شفقت وانتفاء تهمت و کمال‌مهربانی ومهرابوّت، اورا رواست، پس چه گوئی‌درخدا که رأفت‌ورحمت‌وی‌دربنده‌بیش‌از آنست، ومهربانی‌وی بی‌کران‌است‌ومهروی افزون‌از آن‌است، چون‌درحق‌پدر رواست، درحق خالق مهربان اولیتر وتمامتر، وانکه دانست رب‌العزة که بنده ، بد خوی و بدعهد و بی‌وفاست وبوقت بلوغ اعتراض کندآن راه اعتراض بوی فروبست که نفسی پرعیب وپر آفت خرید، ببهشتی پرناز وپرنعمت. نفسی که محل شهوات وبلیات‌است، ببهشتی که قرب حق را مراتب ودرجات است، ودرمعاملات شرعی جائی کـه ثمن بر مبیع بیفزاید راه اعتراض درآن بسته شود. وآنکه نفس‌خرید وقلب نخرید ازبهر آن که قلب دل است ودل برمحبت ومهرحق وقف است وبروقف، خرید وفروخت روا نبود. ونیز شرط مبایعت تسلیم‌است، آنچه تسلیم وی ممکن نیست، درشرع، بیع وشری در آن روانیست. مرغ برهوا وماهی‌دردریا نفروشند، که تسلیم آن آسان‌نیست. حال دل بنده همین‌است وتسلیم آن ممکن نیست، تارب‌العزةمیگوید « یحول بین‌المرء وقلبه ».

قال **النصرآبادی** : اشتری‌منك ماهوصفتك والقلب‌تحت صفته فلم یقع علیه‌المبایعة.

قال **النبی** ص : قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن . و گفته‌اند نفس دربان دل‌است‌بجای‌چاکرایستاده رعیت‌وار درخدمت، ودل‌درمحل شهوداست، محمول ربوبیت، سلطان‌وارهمی راند ملکت ، پس چون نفس که چاکر است قیمت وی بهشت آمد با خزائن نعمت چگوئی دل را با آنهمه زلفت وقربت. قیمت وی چه باشد مگر جوار حضرت عزت ودوام مشاهدت و رؤیت .

پیرطریقت گفت جوهری‌است برخاك‌افتاده میان راه، عالَم ازقیمت آن‌جوهر ناآگاه ، صاحب‌دولتی بسر آن رسید ناگاه، پادشاهی‌جاوید یافت بی‌طبل و کلاه ، از قیمت آن جوهر برراه چیزی نکاست ، قیمت آن جوهرهم که دی بود بجاست . نور

جوهر کرا تابان‌است، آنرا که عنایت‌معلوم‌است. گله برخاست، ابتداء به‌بزرگی کرد، و ازآغاز، این کار که خواست. درخت مهر که‌کشت، وسرای دوستی که آراست. پس‌با چندین‌لطف، این‌بد اندیشی‌چراست. روزخریداری عیب میدید و گفت که رواست.

الهی! این‌همه شادی از تو بهرهٔ ماالست چون تومولی کراست؟ وچون تودوست کجا است و بآن صفت که توئی از توخود جز این نرواست، وتامی گوئی کـه این تود نشانست وآئین فرداست، این پیغام است و خلعت برجاست، صبر را چه روی وآرام را چه جاست.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد

دانم کـه زمانه را زبون خواهـی کرد

گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد

یارب چه‌جگرهاست که چون‌خواهی کرد

«فاستبشروا ببیعکم‌الّذی بایعتم به ...» این‌باز تشریفی دیگراست وتخصیصی دیگر. میگوید شاد بید رهیگان‌من، بنازید درمعاملت که‌کردید بامن، رامش کنید بنام‌من، بیاسائید بنام ونشان‌من، کسی که بیعی کند، همه شادی وی ببهای مبیع بود، هر چند که ثمن نیکوتر و افزونتر، شادی وی بیشتر، ربّ‌العالمین نگفت بثمن که یافتید شادی کنید، بل که به بیع که بامن کردیدومعاملت که بامن درگرفتید شادی کنید. چه‌غم دارد او که ویرا دارد، کرا شاید آنکه قرب ویرا نشاید؟

در **زبور داود**است: ای‌پسرآدم، چرا واغیرمن‌دوستی‌گیری‌که سزای دوستی منم، چرا نه بامن بازار کنی که جواد و مفضل منم، چرا بامن معاملت نگیری که بخشندهٔ فراخ‌بخش‌منم، یاتجارالدنیا ربح‌الدنیا یفنی وربحی یبقی: «ماعندکم ینفدُ وماعندالله باقٍ، والباقیات الصالحات خیرٌ عندربك ثواباً و خیرٌ املاً»

«فاستبشروا ببیعکم» بیعی که در ازل خود کرد وما نکردیم، بنام ما بازکرد وبه‌ما باز خواند که‌آن بیع که من کردم شما کردید. هم‌چنان‌که **مصطفی** راگفت: «ومارمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» اشارت است بنقطهٔ جمع و تحقیق تفرید. نسیم ازل دمیده و برق یگانگی درخشیده ورهی را از دست آب و خاك ربوده دوگانگی

باعدم و حقیقت صافی شده منی عاریت گشته :

آشوب جهان همه حدیث من و تو بگذار مرا همه جهان گلشن تو

«التائبون العابدون ..» صفت مؤمنان است وسیرت آشنایان و آئین دوستان. پسینان این گیتی پیشوایان آن گیتی، گواهان انبیاء و شفعاءِ خلق، سادات دنیا و دوست‌داران دین، و دوست داشتگان حق، طبقات ایشان درین آیت بنظام‌پسندیده یاد کرد وایشان را بر آن ستوده وبدان گواهی داده وابتدا که‌کرد بدون‌ترین ایشان کرد. نخست‌فروتران‌را یاد کرد: تائبان‌واز گنه باز گشتگان، تاخجل‌نماننددل گیرند و امید تازه دارند، گفت :

«التائبون» ، از گناه باز گشتگان‌اند، عذرده‌ان وپشیمانان‌اند .

«العابدون» پرستگاراند امر گزاران‌اند خدمت ورزان‌اند .

«الحامدون» ستایندگان آزادی کنندگان‌اند، ثنا گویان اند .

« السائحون » حاجیان‌اند روزه‌داران اند علم جویان‌اند .

«الراکعون»متواضعان‌اندخدمتکاران‌اند درفرمان برداری به پیری رسیدگان‌اند .

« الساجدون » نماز کنندگان اند . متضرعان اند . جلال مرا روی بر خاك نهندگان‌اند

« الآمرون بالمعروف » خلق را بدین فرمایندگان‌اند . مؤذنان و باطاعت خوانندگان‌اند . متناصحان ویکدیگر را پند دهندگان اند .

« والنّاهون عن‌المنکر » سلطانان دادگران‌اند مذکران و خلق از شر فرود آرندگان‌اند . وبجان و دل آنرا پذیرندگان‌اند .

«وبشّرالمؤمنین» بشارت ده مؤمنانرا که هرچه ازایشان تقصیراست بی‌نیازی من برابر آنست وهرچه از ایشان ناپسنداست مهربانی من برسر آنست وهرچه‌رهی را امید است فضل من‌برتر از آنست . بشارت ده مؤمنانرا که چون ایشانرا میگزیدم عیب می‌دیدم، نپسندیدم تا بیشر بنهانها وارسیدم، رهی‌را به‌بی‌نیازی خود چنانکه‌بود خریدم. قال ابن عطاء : لاتصح‌العبادة الابالتوبة ولاالتوبة الابالحمد علی‌ما وقعت‌علیه من‌طریق‌التوبة، ولایصح‌الحمدالا بمداومة‌السیاحةوالریاضة، ولاهذه‌المقامات‌والمقدمات

الا بمداومة الرکوع والسجود، ولا یصح هذه کلّه الا بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر، ولا یصح شیٔ مما تقدّم الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً، والمؤمن من یکون هذه صفته، لانّ الله عز وجل یقول وبشر المؤمنین الذین بهذه الصفة. در آثار بیارند که فردا در رستاخیز قومی را ازاین امّت بترازوگاه آرند و فریشتگان که بر ایشان موکّل باشند بدیهای ایشان شمردن گیرند، که بارخدایا بدعهدانند بی‌وفایان‌اند، فراموش کاران‌اند، گنه کاران‌اند، دلیران‌وشوخان‌اند. رب العزة گوید جل جلاله: از آنجا که کردار ایشان است چنان‌اند واز آنجا که کرم وعفوماست، تائبان‌اند، عابدان‌اند، حامدان‌اند، روزه‌داران‌اند، نماز گزاران‌اند، دوستی مابجان ودل خواهان‌اند وبمهرمایکتا گویان‌اند، زبان‌حال بیچارگان بنعت انکسار وافتقار میگوید که، خداوندا اگر فاسقیم واگر عابد، چنان که هستیم آن توایم وبداشت توایم، برخواست تو موقوف وبه بندگی تو معروف، ازتو گذرنه وبی‌تو بسرنه.

بنده گر خوبست گرزشت آن تست عاشق ار دانا وگر نادان تراست

۱۳- النوبة الاولی

قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدید، «اتقوا الله» بپرهیزید از خشم خدای وعذاب خدای، «وکونوا مع الصادقین. (۱۱۹)» وباراست گویان وراستان بید.

«ماکان لاهل المدینة» نیست اهل مدینه را، «ومن حولهم من الاعراب» وایشان که گرد بر گرد ایشان‌اند ازعرب بیابان‌نشین، «ان یتخلفوا عن رسول الله» که باز پس‌نشینند ازرسول خدا [که بغزا میشود]، «ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه» ونه آنچه خویشتن دور دارند یا بخویشتن مشغول باشند ازو، «ذلك بانهم» این نهی ایشان از تخلّف بآن است، «لا یصیبهم ظمأ» نرسد بایشان تشنگی، «ولا نصب» و نه ماندگی، «ولا مخمصة» ونه گرسنگی، «فی سبیل الله» درراه خدای، «ولا یطأون موطئاً» ونه هیچ موقف نه‌ایستند و نسپرند سپردگاهی، «یغیظ الکفار» که بدرد خشم وغم آرد کافرانرا، «ولا ینالون من عدوّ نیلا» وهیچ گزند نشتابند ونرسانند

بدشمن «**الاکتب لهم به عمل صالح**» مگر که ایشانرا بهرخردی از آن بزرگی می‌نویسند «**ان الله لایضیع اجر المحسنین.** (۱۲۰)» خدای تباه نکند مزد نیکوکاران.

«**ولاینفقون نفقة**» وهیچ نفقهٔ نکنند وصدقه‌یی ندهند، «**صغیرة ولا کبیرة**» خرد یابزرگ، «**ولایقطعون وادیاً**» وهیچ وادی نبرند، «**الاکتب لهم**» مگرکه آن همه ایشان را می‌نویسند، «**لیجزیهم الله**» تا پاداش دهد خدای ایشان را، «**احسن ماکانوا یعملون.** (۱۲۱)» نیکوتر کاری که هرگز میکردند.

«**وماکان المؤمنون لینفروا کافة**» نه‌توانند مؤمنان که هموارهمه بغزا روند و نتوانند که همه بطلب علم روند، «**فلولانفر**» چرا بیرون نروند، «**من کل فرقة منهم طایفة**» از هرجوکی از ایشان، گروهی، «**لیتفقهوا فی الدین**» تا دردین خویش دانش آموزند، «**ولینذروا قومهم**» و قوم خویش را بـه‌پند بیم نمایند، «**اذارجعوا الیهم**» آنکه که با ایشان آیند، «**لعلهم یحذرون.** (۱۲۲)» تا ایشان ازناپسند بپرهیزند.

«**یاایها الذین آمنوا**» ای ایشان کـه بگرویدید، «**قاتلوا الذین یلونکم من الکفار**» کشتن کنید باآن کافران که از سوی شمااند، «**ولیجدوا فیکم غلظة**» وایدون بادا که کافران در شما که مؤمنانایدِ درشتی یابند، «**واعلموا ان الله مع المتقین.** (۱۲۳)» و بدانید کـه خدای بیاری و نصرت و معونت واپرهیزکاران است.

«**واذاماانزلت سورة**» وانکه کـه سوره‌یی از **قرآن** فرو فرستاده آید، «**فمنهم من یقول**» هست ازین منافقان که گوید [فرایاران خویش] «**ایکم زادته هذه ایماناً**» کیست از شما که این سوره اورا ایمان افزود «**فاما الذین آمنوا**» امّا ایشان کـه گرویدگان اند، «**فزادتهم ایماناً**» سورت ایشانرا ایمان افزود، «**وهم یستبشرون.** (۱۲۴)» وایشان بآن شنیده وشادمان‌اند [وآن فرمانرا فرمانبردار].

«**واما الذین فی قلوبهم مرض**» و امّا ایشان که در دلهای ایشان بیماری گمان است، «**فزادتهم رجساً الی رجسهم**» آن سوره ایشانرا ناپاکـی برناپاکی بیفزود وناراستی برناراستی و گمان بر گمان، «**وماتوا وهم کافرون.** (۱۲۵)» وبمردند بکافری.

«**اوَلا یرون**» نمی‌بینند منافقان، «**انّهم یُفتنون**» که ایشانرا می‌آزمایند «**فی کلّ عام‌مرة اومرتین**» درهرسالی یکبار یا دوبار، «**ثمّ لایتوبون**» وآنکه توبه نمیکنند، «**ولاهم یذّکّرون .(۱۲٦)**» ونه پند می‌پذیرند.

«**واذا ماأُنزلت سورة**» وانگه که سوره‌یی فروفرستاده آمدید، «**نظر بعضهم الی بعض**» بایکدیگرنگرستندید ودریکدیگر نمودندید، «**هل یریکم من احد**» هیچ کس شمارا دید؟ «**ثم انصرفوا**» آنگه زطاعت بر گشتند، «**صرف‌الله قلوبهم**» خدای دلهای ایشان از ایمان بر گردانیـد، «**بانّهم قوم‌لایفقهون .(۱۲۷)**» بآنچه ایشان گروهی‌اند که زیر کی دل نیست ایشانرا و حق را درنمی‌یاوند.

«**لقد جاءکم رسول**» آمد بشما پیغامبری، «**من انفُسکم**» هم از شما آدمی و عربی، «**عزیز علیه ماعَنتّم**» سخت آید برو آنچه شما را رسد ازدشواری و زیان دین، «**حریص‌علیکم**» حریص است بر [آن که] شما [برراه راست بید]، «**بالمؤمنین‌رؤفٌ رحیم .(۱۲۸)**» بمؤمنان بخشاینده است سخت مهربان.

«**فان تولّوا**» اگربرگردند[منافقان ودشمنان‌ازطاعت‌وموافقت‌ویاری‌دادن]، «**فقل حسبی‌الله**» گوی خدالم گواه ویار بسنده، «**لااله الاّ هو**» نیست خدائی مگر او، «**علیه‌توکّلت**» کار باو سپردم و پشت باو باز کردم، «**وهورب العرش العظیم .(۱۲۹)**» واوست خداوند عرش بزرگوار.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «یاایّهاالّذین آمنوا اتّقواالله» ـ این مخاطبه با **کعب مالك** است که او درعفو جستن، خویشتن را عذر ننهاد چنانکه منافقان، بلکه راست رفت باعتراف بجرم خویش، همچون دو یار خویش **مرارهٔ‌وهلال**. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید؛ از مثل این کار بپرهیزید و طریقت موافقت گزینید و خدای و رسول را بهمه حال، طاعت‌دار باشید که آنچه کردید سرانجام وعاقبت آن دیدید ووبال آن چشیدید. «وکونوامع الصادقین» ـ ازین پس باصادقان‌باشیدنه بامنافقان یعنی ـ بامهاجران غزا کنید وچون ایشان صادقان باشید. یقول‌الله تعالی: «انماالمهاجرون الّذین آمنوا

بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی‌سبیل‌الله اولئك‌هم‌الصادقون» یعنی ـ المهاجرین. **سعیدبن جبیر** گفت: «کونوامع‌الصادقین» ای ـ کونوا **کابی‌بکر و عمر** واصحابهما . وقیل : نزلت هذه الایة فی اهل‌الکتاب، یقول‌الله تعالی : اتّقوا‌الله بطاعته ، و کونوا مع‌الصادقین **محمد** و اصحابه . یأمرهم ان یکونوا معهم فی‌الجهاد والشدّة والرّخاء. **ابن عباس** و **ابن مسعود** درشواذّ خوانده‌اند: «و کونوا من‌الصادقین» والمعنی واحد . روی **ابوعبیدة** عن **عبدالله** قال: انّ الکذب لایصلح‌منه جدّولاهزل ولاان یعداحدکم صبیّه شیئاً ثمّ لاینجزمنه ، ان شئتم اقرأوا : « یاایهاالّذین آمنوا اتّقواالله و کونوا مع‌الصادقین» ، هل ترون فی‌الکذب رخصة .

« ماکان لاهل المدینة » ـ هذا نفی والمراد به‌النّهی کقوله : «ماکان لکم ان تؤذنوا رسول‌الله» . اهل **مدینه** اینجا انصاراند : **اوس** و **خزرج** .

«ومن‌حولهم‌من‌الاعراب» سکّان‌البوادی **مزینه** و**جهینه** و**اشجع** و**اسلم** و**غفار**. عالمیان در حکم این آیت یکسان‌اند ، امّا ایشانرا بذکر مخصوص کرد که ایشان به **مصطفی**ص نزدیکتر بودند واز شدن **مصطفی**ص به غزاء آگاهی داشتند که بر ایشان پوشیده نبود . میگوید : سزا نیست و روانیست کس را خاصه **اهل مدینه** و اعراب [ان یتخلّفوا عن رسول‌الله] که باپس نشینند از رسول خدا چون بغزا شود . «ولایرغبوا» ای ـ وان‌لایرغبوا . «بانفسهم عن‌نفسه» ای ـ لایرضوا لانفسهم بالخفض والدّعـة و رسول الله (ص) فی‌الحرّ و المشقّة و ان یصونوا انفسهم بمالم یصن هومنه . یقال : رغبت بنفسی عن هـذاالامر ، ای ـ رفعت عنه . « ذلك » این ذلك فصل است اندر میان دو سخن ، چنانکه آنجا گفت : « ذلك ومن عاقب » ، جائی دیگر گفت : « هذاوانّ للطاغین» ، «کذلك واورثناها» ، این همه فصل‌اند . وقیل : معناه ـ ذلك النّهی عن‌التّخلف . « بانّهم‌لایصیبهم ظمأٌ » عطشٌ . «ولانصبٌ» تعب یثقل‌علی‌البدن تحمله . « ولامخمصةٌ فی‌سبیل‌الله » جوع شدید ، من خمص بطنه یخمص اذادقّ ، یقال : رجل خمصان البطن و خمیص ، ای ـ ضامرة . « ولایطأون موطئاً » لایقفون موقفا . « یغیظ الکفار » یبغضهم » . « ولا ینالون من عدوٍ نیلاً » قتلا و اسراً و مالا و کسراً غنیمة اوهزیمة. «الا کتب لهم به‌عمل صالح» . قال **ابن عباس** : بکلّ روعة ینالهم فی‌سبیل‌الله

سبعین الف حسنة. «ان الله لایضیع اجر المحسنین». «ولاینفقون» فی الجهاد. «نفقة صغیرة ولا کبیرة» یعنی - تمرة فما فوقها «ولایقطعون وادیاً» الی العدوّ مقبلین اومدبرین. «الاّ کتب لهم» اثیب لهم.

«لیجزیهم الله» بذلك اجراً. قال: فمن خرج فی سبیل الله لم یضع قدماً ولایداً ولاجنباً ولاانفاً ولارکبة ساجداً ولا راکعاً ولاماشیاً ولانایماً فی بقعة من بقاع الله الاّ اذن لها بالشهادة له وبالشفاعة، وان اصابه نصبٌ اعطاه الله الغسل من نهر الحیوان فانقطع منه النصب. و صح فی الخبر انّ من ارسل نفقة فی سبیل الله و اقام فی بیته فله بکلّ درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه و اقام فی وجهه ذلك فله بکلّ درهم یوالقیمة سبعمائة الف درهم.

اشارت آیت آنست که هر که روی بطاعتی نهد از طاعات و عبادات حقّ، و قصد وی در آن درست باشد، خاست ونشست وی در آن، رنج وراحت وی در آن، حرکات وسکنات وی، همه حسنات بود و ویرا بآن درجات ثواب بود، و بعکس این، هر که قصد معصیت کند. حرکات و سکنات و قیام و قعود وی در آن، همه معصیت باشد و ویرا در آن بیم عقوبت بود.

«وما کان المؤمنون لینفروا کافّة» لما انزل عیوب المنافقین لتخلّفهم عن الجهاد. قال المؤمنون: والله لانتخلّف عن غزوة یغزوها رسول الله ولا سریّة ابداً، فلمّا قدم رسول الله **المدینة** وامر بالسرایا الی العدوّ نفر المسلمون جمیعاً وترکوا رسول الله وحده بالمدینة. فانزل الله هذه الایة: «وما کان المؤمنون لینفروا کافّة». غزاء بر مسلمانان فرض کافّة بود تا آنرا در این آیت با فرض کفایت آورد، اکنون غزاء و رحلت در طلب علم همچون بانگ نماز، بر کفایت است نه بر کافّة.

«فلولا نفر من کلّ فرقةٍ» ای - قبیلةٍ. «منهم طایفةٌ» ای - جماعةٌ. «لیتفقّهوا فی الدّین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم». اینجا دو قول گفته‌اند مفسّران: یکی آنست که تفقّه وانذار باطائفهٔ نفیر شود غازیان و مسافران که با رسول خدا به غزاء بودند، لانّهم کانوا اذاخرجوا مع رسول الله کانوا فی صحبته یشهدون افعاله احواله وشمایله واخلاقه وکان ذلك لهم تفقه فی الدین واذا رجعوا، اخبروا النّاس

بما شاهدوه من رسول‌الله فی سفره، فیکون ذلك انذاراً للنّاس.

قول دیگر آنست که تفقّه وانذار بامقیمان شود، حاضران مدینه. « لیتفقّهوا فی‌الدین» یعنی - لیتعلّموا **القرآن** والسّنن والحدود، « و لینذروا قومهم » الغائبین « اذ ارجعوا الیهم » ولیعلّموهم مانزل من‌القرآن بعدهم ویخوّفوهم(۱) به. « لعلّهم یحذرون » مایجب اجتنابه. **کلبی** گفت: قبیلهٔ **بنی اسد بن خزیمة** همه به **مدینه** آمدند باعیال واطفال‌ایشان فملأوا الطّرق بالعذرات وغلت‌الاسعار، فنزلت‌هذه‌الآیة. ای - لاینبغی ان‌یحضروا باجمعهم، بل‌یحضر طائفةٌ منهم فیتفقّهون وینذرون قومهم ویعلّمونهم اذا رجعوا الیهم.

فصل

بدان که فقه، معرفت احکام دین است بخشیده بر دو قسم: فرض عین وفرض کفایت، امّا فرض عین: علم‌طهارت ونماز و روزه است که بر هرمکلّف واجب است شناختن آن و آموختن آن، ازینجا گفت **مصطفی** (ص): « طلب العلم فریضةٌ علی کلّ مسلم ». و هرعبادت که گزاردن آن بربنده واجب است؛ هم چنین شناخت علم‌آن ودانستن حدود وشرایط آن بروی واجب است، همچون علم زکوة، کسی را که مال دارد وعلم حج، کسی که استطاعت دارد، بروی واجب بود. هذا و امثاله. امّافرض‌الکفایة، هوان یتعلّم‌حتی یبلغ درجةالاجتهاد ورتبة الفتیا فاذا قعد اهل بلدٍ عن تعلّمه عصوا جمیعاً واذا قام من کلّ بلد واحدٌ فتعلّمه، سقط الفرض عن الآخرین وعلیهم تقلیده فیما یقع لهم‌من‌الحوادث. روی **ابن‌عباس** قال‌قال: رسول‌الله(ص): «من یُردالله به خیراً یفقّهه فی‌الدین ». و عن **ابی هریرة** عنه (ص) قال: « تجدون الناس معادن فخیارهم فی‌الجاهلیة خیارهم فی‌الاسلام اذا فقهوا ». وعن **ابی‌امامة** عنه (ص) قال: «فضل‌العالم علی‌العابد کفضلی علی ادناکم». وقال **الشافعی** رضی‌الله‌عنه: طلب العلم افضل من صلوة النافلة.

قوله تعالی: « یا ایّها‌الذین آمنوا قاتلوا الّذین یلونکم من‌الکفّار ». بحکم این آیت، بهرناحیتی قتال آن کافر از فریضه است که از سوی ایشان بود: بر

(۱) درنسخهٔ الف، ویخوّفهم.

شام، **روم** وبر **یمن**، **حبشه** وبر **ماوراءالنهر**، **ترک**. وکان **الحسن** اذا سئل عن قتال **الترک** و**الروم** و **الدیلم** تلاهذه الآیة. **ابن‌عباس** گفت: این خطاب با اهل **مدینه** است، ایشانرا قتال **قریظه** و **نضیر** و **خیبر** و **فدک** فرمودند.

«ولیجدوا فیکم غلظةً» شدةً وعنفاً وصبراً علی جهادهم، والمعنی ـ اشتدوا علیهم. «واعلموا انّ الله مع المتّقین» بالغلبة والنصرة. ودر قرآن نظیر این جایهااست «واغلظ علیهم ـ اشدّاءَ علی الکفّار اعزّةً علی الکافرین ـ ولاتهنوا ـ وما وهنوا...»

«واذا ماانزلت سورةٌ... الآیة» این آیت درشأن منافقان آمد که سورهٔ **قرآن** از زبان **رسول خدا** آنگه که فرو آمد و آنرا برخواند، آن منافق باستهزاء گفت فرایاران خویش ازمنافقان:

«ایّکم زادته هذه ایماناً». و گفته‌اند آن منافقان باضعفهٔ مؤمنان گفت این سخن، برسبیل استهزا، وربّ العزة اورا جواب داد گفت:

«فامّا الّذین آمنوا فزادتهم ایماناً» بالله وبصیرةً فی دینهم، واضاف الایمان الی السّورة لانّه یزید بسببها. «وهم یستبشرون» بنزول **القرآن** والفرایض.

«وامّا الّذین فی قلوبهم مرضٌ» شکٌّ ونفاقٌ وبغضٌ للاسلام والمسلمین.

«فزادتهم رجساً الی رجسهم» ای ـ شکّاً الی شکّهم وکفراً الی کفرهم. «وماتوا وهم کافرون». قال الزجاج: المرض فی القلب کلّ ما خرج به الانسان عن الصحة فی الدین. این آیت دلیل است که ایمان بنده افزاید و کاهد، بطاعت افزاید وبمعصیت کاهد، وازینجا بود که **عمر خطاب** یاران **رسول** را گفتید: تعالوا حتّی نزداد ایماناً. وقال: لووزن ایمان **ابی بکر** بایمان اهل الارض لرجحهم. و قال **علی بن ابیطالب** (ع): یبدو الایمان لمظة فی القلب کلما ازداد الایمان ازدادت اللمظة. وکتب **الحسن** الی **عمر بن عبدالعزیز**: انّ للایمان سنناً و شرایع وحدوداً وفرایض من استکملها استکمل الایمان ومن لم یستکملها لم یستکمل الایمان.

«اولا یرون انّهم یُفتنون» یُختبرون. «فی کلّ عام مرّةً اومرّتین» بالقحط والشدّة والامراض والاوجاع وهی روائدالموت. «ثمّ لایتوبون» من النفاق ولایتّعظون کما یتّعظ المؤمن بالمرض. و قیل: یُفتنون بان یظهرالله نفاقهم و یفضحهم فی کلّ

مرّةٍ اومرّتين ثم لايتوبون عن نفاقهم ولاينتهون على مافيــه خلاصهم . قال **عكرمه** : ينافقون ثم يؤمنون ثم ينافقون . وقيل : ينقضون عهدهــم فى السنة مرةً اومرتين ثمّ لايتوبون من نقضهم . « ولاهم يذّكّرون » بما صنع الله بهم اذ كان(۱) رسول الله (ص) اذا نقضوا عهودهم بعث اليهم السرايا فيقتلونهم . **حمزه** و **يعقوب** « اولاترون » بتاء خوانند، خطاب بامؤمنان بود برسبيل تعجّب، باقى بيا خوانند برسبيل تقريع وتوبيخ منافقان باعراض از توبه .

« واذا ما اُنزلت سورةٌ نظر بعضهم الى بعض » ـ اين آن بود كه منافقان مى‌آمدند بمسجد **مصطفى** ص بنيوشيدن **قرآن** وپراكنده مى‌نشستند سر فروداشته وخويشتن درمجلس رسول پوشيده داشته وميخواستند كه از غزا ، بازنشستن خودرا عذرى پديد كنند و خويشتن را از فرمان بغزا نــا آگاه شمرند ، چون پوشيده مى نشستند كه ما حاضر نبوديم وازفرمان خبر نداشتيم ، آنكه با يكديگر باشارت ميگفتند: «هل يريكم من احدٍ » ـ هيچ كس ازمؤمنان شمارا ديد ؟ تاازآنجا بازگشتيد وازطاعت‌خداى بركشتيد . وگفته‌اند : چون سورهٔ ازآسمان فروآمدى ايشان درآن طعن ميكردند وعيب آن مى‌جستند وبايكديگر مى گفتند : « ايّكم زادته هــذه ايماناً » ، پس ترسيدند كه اگر مؤمنـان كسى اين سخن و طعن از ايشان بشنود و بازرساند ، با يكديگر گفتنديد « هل يريكم من احدٍ » . و بودى كــه از آسمان آيتى آمدى كه ذكر فضيحت وعيب ايشان درآن آيت بودى ، شنيدن‌آن برايشان گران آمدى ودشوار، خواستنديد كه‌برخيزند وبگريزند تاآن نشنوند، بايكديگر باشارت ميگفتند كه بنگريد تاهيچكس از ايشان شمارا مى بيند تا برخيزيم ، اگر كسى نديديد ، ايشان برفتنديد ، اينست كه رب‌العالمين گفت :

« ثمّ انصرفوا » عن حضرة النبى ص مخافة الفضيحة . و قيل : انصرفوا عن الايمان . «صرف‌الله قلوبهم» اضلّهم مجازاةً على فعلهم . وقيل : صرف‌الله قلوبهم دعاءً عليهم . « بانهم قومٌ لا يفقهون » دين‌الله ولاالعمل بــه . قال **ابن‌عباس** : لاتقولوا اذا صلّيتم: انصرفنا، فان‌الله عزّوجلّ عيّر قوماً فقال :« ثمّ انصرفوا صرف‌الله قلوبهم» ولكن

(۱) در نسخهٔ الف و ج ، اذاكان ، ومتن قياساً تصحيح شد .

قولوا : قضينا الصلوة .

« لقدجاءكم رسولٌ من انفسكم » - این تهنیت است والزام حجت · میگوید: آمد بشما پیغامبری **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن خزیمة بن مدرکة بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان**، پیغامبری هم ازشما ، بشری چون شما ، ازنسب **عرب**، که سخن وی دانید ودریابید وصدق وامانت وی شناسید ، یعنی- ذلك شرفٌ لكم ومنقبة . **کلبی** گفت: ولدته **العرب** كلّها، ليس **فی العرب** بطنٌ الاولدته.

و قال النبی (ص) : ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیٌ ما ولدنی الانکاح کنکاح الاسلام . گفته‌اند ربّ العالمین رسول کـه بخلق فرستاد هم از ایشان فرستاد از بهر آنکه جنس را برجنس شفقت بیشتر بود . نه بینی که اگر کسی بهیمه‌یی را بیند که همی کشند، از آن اندوهگن نشود، واگر آدمئی را بیند که همی کشند، از آن غمگین و اندوهگن شود ، ونیز هرجنس باجنس خود آرام گیرد وازهرچیز که نه جنس وی بود نفور باشد ، اگر رسول فریشته‌یی بودی بـا آدمی آرام نگرفتی وآدمی ازآن نفور بودی ، ازجنس ما فرستاد تامارا باوی انس وراحت بود نه وحشت ونفرت . ودر شواذّ خوانده‌اند : « من انفسكم » بفتح فا ، ای - من اشرفکم وافضلکم . میگوید : پیغامبری ازگرامی‌تر وگرانمایه‌تر شما .

« عزیزٌ علیه ماعنتّم » ای - شدیدٌ علیه عنتکم ، والعنت - الوقوع فی الهلاك ولقاء الشدّة والاشراف علیها . « حریصٌ علیکم » ای- علی ایمانکم وهداکم وصلاحکم .

« بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » رؤفٌ بالمطیعین، رحیمٌ بالمذنبین، رؤفٌ بمن رآه رحیمٌ بمن لم یره . رأفت مِه ازرحمت است ورحیم بمعنی بیش از رؤف است، تقدیره: بالمؤمنین رحیمٌ رؤفٌ . میگوید : بمؤمنان بخشاینده است، سخت مهربـان . وقال **الحسین بن الفضل** : لم یجمع الله لاحدٍ من الانبیآءِ بین الاسمین من اسمآئه تعالی اِلّا للنّبی صم فانه قال : « بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » وقال تعالی : « انّ الله بالنّاس لرؤفٌ رحیمٌ » . وگفته‌اند : نظم آیت چنین است : لقـدجاءکم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ حریصٌ بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ. علیه ماعنتم ، لایهمّه الّا ماشأنکم، ما اقمتم علـی

سنته فانّه لا یرضیه عندالقیام بالشفاعة الادخولکم الجنة کقوله : من ترك مالاً فاورثته ومن ترك ذنباً او کلاً فالیّ وعلیّ . و گفته‌اند : **عمربن خطاب** هیچ آیت درمصحف اثبات نکردی تا نخست دو گـواه بر آن گواهی دادندید که این **قرآن** است . مردی **انصاری** آمد واین دو آیت آورد ؛ **عمر** گفت : واللّٰه لااسئلك علیها بینة کذلك کان رسول‌اللّٰه(ص)فاثبتها . وقال **ابیّ بن کعب** : احدث‌القرآن‌باللّٰه‌عهداً ، لقدجاءکم رسولٌ من انفسکم . . . الی آخر الآیتین ؛ وفی قول بعضهم هی آیة آخر نزلت من‌السمآءِ .

« فان تولّوا » یعنی ـ المشرکین والمنافقین اعرضوا عن‌الایمان بك وصاروا علیك .

« فقل حسبی‌اللّٰه » ای ـ الذی یکفینی کید من کادنی‌اللّٰه . « لااله الاهو علیه توکلت » فوّضت امری الیه وبه وثقت .

« و هورب العرش العظیم » ـ خصّ العرش بالذّکر لانـه اعظم خلق‌اللّٰه تعالی فیدخل فیه‌الاصغر ، والعرش عند العرب سریر الملك . وفی‌الخبر الصحیح ان الجنّة مائة درجةٍ مابین درجتین کما بین السماءِ والارض اعدّها اللّٰه للمجاهدین فی سبیل‌اللّٰه فاذا سألتم اللّٰه فسئلوه الفردوس فانه وسط الجنّة واعلی‌الجنّة ومنها تفجرانهار الجنّة وفوقه عرش الرحمن تبارك و تعـالی . وروی انّ **فاطمة** (ع) اتت رسول‌اللّٰه صم تساله خادماً ، فقال قولی : اللهم رب السموات‌السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کلّ‌شیء منزل **التوریة** و **الانجیل** و **القرآن** العظیم فالق الحب و النوی اعوذبك من شر کلّ ذی شرٍّ انت آخذٌ بناصیتها انت‌الاوّل فلاشیء قبلك وانت الآخر فلیس بعدك شیء وانت الظاهر فلیس فوقك شیء وانت الباطن فلیس دونك شیء اقض عنّا الدّین و اغننا من الفقر . وروی فی بعض الاخبار انّ ملکاً من الملائکة قـال : یاربّ انی ارید العرش فزدنی قوّتی حتی اطیر لعلّی ادرك العرش فخلق‌اللّٰه له ثلثین الف جناح وطار ثلثین‌الف سنةٍ . فقال‌اللّٰه تعالی : هل بلغت الی اعلی العرش ؟ فقال : لم تقطع بعد قائمة العرش فاستأذن ان یعود الی مکانه فاذن‌له .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یا ایها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه و کونوا مع الصادقین »، هم فرمانست وهم تشریف وهم تهنیت ، فرمان خدا ، تشریف بسزا ، تهنیت زیبا ، فرمانی مهربار، تشریفی دلدار ، تهنیتی بزرگوار . می‌فرماید تا بنده را بخود نزدیك کند ، تشریف میدهد تا رهی ، دل برمهر وی نهد، تهنیت می‌کند تا صحبت وی جوید ، کار آن رهی دارد که دردل مهر وی دارد ، از حقّ برو خورد ؛ که دلی زنده دارد ، یاد کار کسی پذیرد که از حقّ تشریفی دارد ، با جهان و جهانیان روزگار بیگانه وار گذارد .
« یا ایّها الّذین آمنوا » ندای کرامت است ونواخت بینهایت، ندای حق را هفت اندام بنده گوش است، ودر تجلّی وی غمان دو گیتی فراموش است ، ندای کرامت فرا پیش داشت تا بسماع آن کرامت کشیدن بار حکم بر بنده آسان شود ، حکم چیست؟ « اتّقوا اللّه و کونوا مع الصادقین » بتقوی میفرماید و درتقوی صدق میفرماید ، تقوی مایهٔ اسلام است و صدق کمال ایمان، تقوی بدایت آشنائی است وصدق نشان دوستداری ، تقوی رأس المال عابدان است و صدق نور معرفت را نشان ، تقوی ره روان عالم شریعت را است ، صدق درد زدگان عالم طریقت راست . کسی که صاحب دولت تقوی گردد و جمال صدق اورا روی نماید نشانش آنست که کلبهٔ وجود خودرا آتش درزند ، کشتی خلقیّت بدریای نیستی فرو دهد ، فرزندان را یتیم کند ، اقرباء وعشیرت را بدرود کند، باطن خودرا از عادات و رسوم طهارت دهد، ظاهر برنورشرع آراسته وسرائر از محبّت حقّ ممتلی گشته ، دل از محبّت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کرده ، نه دنیا و نه اهل دنیا را با او پیوندی، نه باعقبی اورا آرامی .

از دو گیتی یاد کردن بیگمان آبستنیست
گر همی دعوی کنی در مردی، آبستن مباش
نیك بودی ، از برای گفت‌وگویی بد مشو
مرد بودی ، از برای رنگ و بوئی زن مباش

« وماکان المؤمنون لینفروا کافّة فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة . . . »

الایة ـ ظاهر آیت حثّ علمای دین است بر تحصیل علوم شریعت و اصحاب حدیث بر جمع احادیث پیغامبر، احیاءِ سنّت **مصطفی**ص را و تازه داشتن دین و شریعت مسلمانان را، همچنانست که **مصطفی**ص گفت: بلّغوا عنّی ولو آیة، نضرالله عبداً سمع مقالتی فحفظها و وعاها واداها ورب حامل فقه الی من هوا فقه منه، وروی نضرالله امرأ سمع منّا شیئاً فبلّغه کماسمعه فربّ مبلّغ اوعی له من سامع، وروی نصرالله من سمع قولی ثمّ لم یزدفیه این خبرها بمعنی متقارب‌اند، میگوید: تازه روی و روشن دل باد که سخن من بشنود ورمت آن گوش دارد والفاظ آن نگاه دارد تا باز رساند چنانکه در آن نیفزاید و نکاهد و امانت در آن بجای آورد. بزرگان دین و علمای سلف گفته‌اند: هیچ امانت بدان نرسد که در کتاب و سنّت تصرف نکنی و از ظاهر خود بنگردانی ودر آن نیفزائی و ازآن بنکاهی و از تأویل وتصرّف و تکلّف بپرهیزی، تأویل و تصرّف دردین، زهر قاتل است، آن دین که برتأویل و تصرّف نهند باطل است، تأویل و تصرّف فعل دشمن است، اقرار و تسلیم فعل دوست، درك تأویل را ضامن رأی است، درك تسلیم را ضامن خدای است، هرچه از تأویل آید ورما است هرچه ازتسلیم آید برخداست. **سهل بن عبدالله** رحمه‌الله این آیت برخواند: «وماکان المؤمنون لینفروا کافّة»، گفت: افضل الرّحلة رحلة من الهوی الی العقل ومن الجهل الی العلم ومن الدّنیا الی الاخرة ومن النّفس الی التقوی ومن الخلق الی الله تعالی. رحلت عالمان آنست که در اقطار عالم سفر کنند تا کسی بروشنائی علم ایشان راه یابد واز **دوزخ** برهد، رحلت عارفان آنست که از نفس خودسفر کنند منازل تقوی بازبرند تابسرکوی محبّت رسند بربساط مشاهدت بمحلّ قربت درحضرت عندیّت آرام گیرند هرچه بخاطر ایشان درآید یا همت ایشان بوی رسد سعید ابد گردد چنانکه ازآن مهتردین **بوعلی سیاه** قدس‌الله روحه آورده‌اند که جائی میگذشت دیدهٔ وی برجمعی اسیران **روم** افتاد که **محمود** ایشانرا گرفته‌بود ودرقید قهر کشیده، چون دیدهٔ **شیخ** بدان بی‌سرمایگان افتاد بلب اشارت کرد گفت: پادشاها! راه نمیدانند راهشان نمای تا بدانند، هنوز اشارت تمام نکرده بود که روزن توحید درسینهای ایشان گشادند همه

زنّار کفر بگشادند و کمر وفای دین درمیان جان بستند.

«اولایرون انهم یفتنون فی کلّ عامٍ ...» الایة ـ چون روزگار بر مرد تیره گردد و نکبات و بلیّات و حوادث روزگار دست درهم دهد و فتنهٔ روزگار وفتنهٔ عوام و فتنهٔ نفس کقطع اللیل المظلم درهم پیچد؛ جززینهار خواستن و بوی باز پناهیدن چه روی باشد؟ خوابی چون خواب غرق شدگان، خوردی چون خورد بیماران، عیشی چون عیش زندانیان باید تا درد ویرا مرهم پدید آید و در حمایت زینهاریان شود که رضای حق بازینهار بنده دست بزینهار دارد، میگوید جلّ‌جلاله: «وقولوا قولا سدیداً یصلح‌لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم».

قوله: لقدجآءکم رسول من انفسکم ...» الایة ـ یباشرکم فی‌البشریّة لکن یباینکم فی‌الخصوصیّة. یا **محمد**! توهمی‌گوی: «انما انا بشرمثلکم» ـ من بشری‌ام همچون شما، همی گویم: «الم یجدك یتیماً فآوی». ـ توآن درّ یتیمی که چون توئی دیگر نبود. بشری راکی رسدکه درصدر قبول حقّ محمل‌ناز وی همی کشند که «لعمرك»! بشری را چون سزد که قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقلی آینهٔ دل وی کندکه «الم نشرح لك صدرك»! بشری چون بود که مستوفی دیوان ازل وابد حوالت قبول و ردّ خلق وادرگاه وی‌کندکه «مااتیکم الرّسول فخذوه ومانهیکم عنه فانتهوا»! یا **محمد**! تو دیگری وکار تو دیگراست.

از نطق بهر دهن زبانی دگری وز لطف بهر بدن روانی دگری
درخاطر هرکسی‌گمانی دگری درتوکه‌رسد توخودجهانی‌دگری

گفته‌اند: که در دوستی هم‌فراق‌است وهم‌وصال، درعهد ازل‌که قسمت دوستی میکردند نالـهٔ دردِ فراق از خانهٔ **بوجهل** برآمد وتلألؤ خورشید وصال از حجرهٔ **محمد** عربی بتافت، ازآن فراق دردل بیگانگان دوزخی آفریدند، و ازین وصال درسینهٔ دوستان بهشتی اثبات کردند، زان پس که خورشید وصال برآن مهتر تافت عالمیان در راه وی متحیر شدند، پیغامبران را آرزوی جمال و اتباع وی خواست. **موسی کلیم** میگوید: بارخدایا مرا ازامّت وی گردان. **عیسی روح‌الله** میگوید: بارخدایا مرا حاجب درگاه وی گردان، **خلیل** میگوید: بارخدایا ذکرمن بزبان امّت

وی روان کن ، وازین عجبتر که راه اومهتر درقدمگاه اوخود متحیّرشد ، این چنانست که **مجنون** به **لیلی** گفت ، اسباب علم ما در سر زلف تو گم شد ! گفت : یا **مجنون** دعوی بس بلند نیست که زلف‌ما خود در سر کارما گم شد . نیکو گفت آن جوانمرد که در شعر گفت :

ای‌شمع نکورویان آخرچه وصالست این — ای‌هم تو زتوحیران آخرچه مثالست این
ای‌شمع وچراغ‌ما آخرچه‌جمالست این — ای‌چون تو بعالم کم آخرچه کمالست این(۱)

قال **ابن عطاء** : نفسه ص موافقة لانفس الخلق خلقة لكن مباينة لها حقيقة فانّها مقدّسةبانوارالنبوّة مؤيّدة بمشاهدةالحقيقة ثابتة فی‌المحل الادنی والمقام‌الاعلی «مازاغ‌البصر وماطغی» . نگر تا نگوئی که‌آن نفس پاك وی همچون نفس دیگران بود ؛ اگر یك ذرّه ازتابش نفس‌او برجان ودل همهٔ صدّیقان تافتید درعالم قدس‌همه روان گشتندید و بمقعد صدق فرو آمدندید ، با این همه میگفت بدعا : لا تكلنا الی انفسنا طرفة عین ـ بارخدایا ! این پردهٔ نفس ازپیش دل ما بردار واین‌بارخودی ازما فرو نه که آن حجاب راه حقیقت ماست ، فرمان آمد یا **محمد** ناخواسته در کنارت نهادیم «الم نشرح لك صدرك ، ووضعنا عنك وزرك» ـ یا **محمد** ماآن بارتو از تو فرونهادیم ، ارادت ماکارتو بساخت ، عنایت ما چراغ تو بیفروخت از آن‌که تونه برای خود آمدی ونه بخود آمدی ، نه‌بخودآمدی کت‌آوردم ، «اسری بعبده» نه‌برای خودآمدی‌که رحمت خلق‌را آمدی، «وماارسلناك الّارحمة للعالمین» چنانکه مرغ ، بچهٔ خودرا درزیر بال خود گیرد ومی‌پرورد؛ کمال کرم ورأفت ورحمت **محمد** عربی امّت خودرا بر آن‌صفت در کنف خود می‌پرورد، «واخفض جناحك لمن‌اتّبعك من‌المؤمنین» . قال **جعفرالصادق**ع : علم‌الله تعالی عجزخلقه عن‌طاعته، فعرّفهم‌ذلك کی یعلموا انّهم لاینالون الصفو من خدمته فاقام بینه و بینهم مخلوقاً من‌جنسهم فی الصورة فقال : « لقد جآءكم رسول من انفسكم » فالبسه من نعته الرّأفة والرّحمة واخرجه الی‌الخلق سفیراً صادقاً وجعل طاعته طاعته و مرافقته مرافقته ، فقال : «من یطع الرّسول فقد اطاع الله» .

---

(۱) از سنائی است .

۱۰ - سورة یونس علیه‌السلام - مکیة

۱ - النوبة الاولی

« بسم‌الله الرحمن الرحیم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان . « **الرا** » منم آن خداوند که می بینم جز من دارنده و پرورانندهٔ نه ، « **تلك آیات الکتاب** » این آیتها آن نامه‌است ، « **الحکیم** . »(۱) آن نامهٔ نیکو حکمت راست حکم .

« **اکان للناس عجباً** » مردمان را شگفت آمد و بنزدیك ایشان شگفت بود ، « **ان اوحینا الی رجل منهم** » که‌پیغام دادیم بمردی‌هم ازایشان ، « **ان انذر الناس** » که‌مردمان را بیم نمای و آگاه کن ، « **وبشّر الّذین آمنوا** » و بشارت ده‌گرویدگانرا ، « **ان لهم قدم صدق** » که ایشانرا است وعدهٔ راست و کاری پیش‌شده ، « **عند ربهم** » بنزدیك خداوندایشان ، « **قال الکافرون** » ناگرویدگان گفتند : « **انّ هذا لساحر مبین** . »(۲) این جادوئی است آشکارا .

« **انّ ربکم‌الله** » خداوند شما الله است ، « **الذی خلق السموات والارض** » اوکه هفت آسمان وهفت زمین آفریداز آغاز ، « **فی ستة ایام** » درشش روز ، « **ثم استوی علی العرش** » آنکه مستولی شد برعرش ، « **یدبر الامر** » میسازد کارو پیش می‌برد ومی اندازد ، « **ما من شفیع الا من بعد اذنه** » نیست هیچ شفیع کس را مگر پس دستوری او ، « **ذلکم‌الله ربکم** » اوست خداوند شما ، « **فاعبدوه** » او را پرستید ، « **افلا تذکرون** ؟ »(۳) پند نپذیرید وحق درنیابید ؟

« **الیه مرجعکم جمیعاً** » بااوست‌باز گشت شماهمه ، « **وعدالله حقّاً** » هنگام نهادن خدای‌است این براستی ، « **انّه یبدأ الخلق ثم یعیده** » اوست که‌آفریده می آرد از آغاز وفردا آنرا زنده کند باز ، « **لیجزی الّذین آمنوا** » تا پاداش دهند ایشانرا که بگرویدند ، « **وعملوا الصالحات بالقسط** » وکارهای نیك‌کردندبسزا ، « **والّذین کفروا** » وایشان که کافر شدند و بگرویدند ، « **لهم شراب من حمیم** » ایشان را شرابی‌ازآب جوشیده ، « **و عذاب الیم** » وعذابی دردنمای « **بماکانوا یکفرون** .(٤) »

بآنچه کافر شدند .

« **هوالّذی جعل الشمس ضیاء** » اوست که خورشید را روشن گردانید ، «**والقمر نوراً** » وماه را روشنائی داد ،« **وقدّره منازل** » وآنرا بازانداخت وچنان ساخت که میرود در منزلها بریدن فلك را ، « **لتعلموا عدد السّنین و الحساب** »[تا بردیدارماه] ورفتن او شمارسال وماه وروزگارمیدانید ،«**ماخلق اللّه ذلك الا بالحق** » نیافرید خدای آنرامگر بدانش خویش وتوان خویش بیکتائی خویش،« **یفصّل الایات** » نشانهای گشاده روشن می نمایدوپیغامهای روشن گشاده می فرستد،« **لقوم یعلمون** »(٥) ایشانرا که بدانند .

« **انّ فی اختلاف اللّیل والنهار** » درشد آمدشب وروز، «**وماخلق اللّه فی السّموات و الارض** » ودرآنچه خدای آفرید درآسمان وزمین ازآفریدهای خویش، « **لایات لقوم یتّقون** .» (٦) نشانهای روشن است بیکتائی ایشانرا که ازخشم خدای واز جحود حق او می پرهیزند .

« **انّ الذین لایرجون لقائنا** » ایشان که دیدار ما نمی بیوسند و بانگیزانیدن ما بنمی گروند ،« **ورضوا بالحیوة الدنیا** » وباین جهان [بی آن جهان] می بسندند . وخرسندی کنند«**واطمأنّوا بها**»وبآن آرام می کنند [بی دارآخرت] ،«**والذین هم عن آیاتنا غافلون** .» (٧) و ایشان که از وعدو وعید ما نا آگاه ونا گرویدند ، « **اولئك مأویهم النّار بماکانوایکسبون** .»(٨) ایشان آنند که جایگاه ایشان آتش است بآنچه میکردند .

النوبة الثانیة

این سورۀ یونس صدونه آیت وهزار وهشتصد وسی ودو کلمت وهفت هزار و پانصد وشصت وهفت حرف همه به **مکه** فرو آمد مگر یك آیت :« ومنهم من یؤمن به ومنهم من لایؤمن به » که این یك آیت **بمدینه** فرو آمد در شأن **جهودان** و گفته‌اند سه آیت ازین سوره **بمدینه** فرو آمد : «فان کنت فی شكّ ممّا انزلنا الیك» الی آخرالایات الثلث ، وقیل ـ کلها **مکیة** الا آیتین:« قل بفضل اللّه وبرحمته » نزلت فی

ابیّ بن کعب الانصاری وذلك ان رسول‌الله لما امر ان یقرأ علیه **القرآن** .قال **ابیّ** یا **رسول‌الله** وقد ذکرت هناك فبکی بکاء شدیداً، ونزلت هذه‌الآیه، فهی فخرٌ وشرفٌ **لابیّ** و حکمها باق فی غیره والآیـة التی تلیها ذم القوم لانهم حرّموا ما احل‌الله لهم فصار حکمها فی کل من فعل مثل ذلك الی یوم‌القیمة . ودرین سورت هشت آیت منسوخ است بجای خویش گوئیم ان‌شاءالله . و درفضیلت سورت، **أبی کعب** روایت کنند از **مصطفی** ص قال: من قرأ سورة یونس اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق **بیونس** و کذّب به وبعدد من غرق مع **فرعون** .

قوله : «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» درآیت تسمیت هم کمال عبادت‌است هم‌حصول برکت هم غفران معصیت و برداشت درجت . اما کمال عبادت آنست که **مصطفی** ص گفت :«لا وضوء لمن‌لم یذکر اسم‌الله علیه» این -لا- بمعنی نفی کمال وفضیلت‌است چنان‌که گفت « لاصلوة لجار المسجد الا فی المسجد ولافتی الّاعلی » و قال (ص) : « اذا توّضأ احدکم فذکر اسم‌الله علیه طهر جمیع اعضائه واذا لم یذکر اسم‌الله علیه لم یطهر منه الامامسّه الماء » . اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارك گفت : « تبارك اسم ربك ذی الجلال والاکرام » با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن ، هرکاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت وپرخیر بود .

قومی‌پیش **مصطفی** آمدندگفتند یا **رسول‌الله** طعام‌که میخوریم ما را کفایت نمی‌باشد وسیری نمیکند. **رسول خدا** گفت :سمّوالله عزوجل واجتمعواعلیه یبارك لکم‌فیه.وغفران معصیت‌وبرداشت‌درجت آنست‌که **بوهریره** روایت‌کنندار **مصطفی**ص قال :« من کتب بسم‌الله الرحمن الرحیم ولم یُعور الهاء الذی فی‌الله کتب له الف الف حسنة ومحا عنه الف‌الف سیّئة ورفع‌له الف‌الف درجة ومن‌قال - بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم کتب‌الله له اربعة آلاف حسنةٍ ومحا عنه اربعة الاف سیئةٍ ورفع‌له اربعة آلاف درجة وقال - تنوق رجل فی بسم‌الله الرحمن الرحیم فغفر له . قوله :« الرا » قرائت **مکی** ، **حفص** و یعقوب فتح راست وباقی بکسرخوانند ومعنی‌آنست که . اناالله اری اناالرب

لارب غیری. **قتاده** گفت ـ نامی است ازنامهای **قرآن** و گفته‌اند . نام سورت است و گفته‌اند ـ قسم‌است که رب‌العالمین‌بنامهای خود سوگند یادمیکند. الف‌الله است، و ـلا ـ لطیف، و ـراـ رحیم . باین نامها سوگند یادمیکندکه این حروف‌آیات‌کتاب حکیم است ونامهٔ خداوند است جل جلاله و تقدست اسماؤه وتفسیر ومعانی این حروف در **سورة البقره** بشرح رفت. وقیل ـ معناه : هذه‌الایات التی انزلتها علیك **آیات‌القران** الحکیم المحکم المتقن الممنوع من‌الخلل والباطل لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه . وگفته‌اند حکیم بمعنی حاکم است ای ـ هوالقرآن‌الحاکم بین الناس . چنان که جائی‌دیگر گفت: «وانزلنا معهم‌الکتاب بالحق لیحکم‌بین‌الناس‌فیما اختلفوا فیه» ، وروا باشد که حکیم بمعنی محکوم باشد ، ای ـ حکم فیه بالعدل و الاحسان وحکم فیه بالجنة لمن اطاعه وبالنارلمن عصاه وحکم فیه بالحلال والحرام والارزاق والاجال ، وحکیم کسی راگویندکه سخن‌حکمت‌گوید.ونیزگویندآین سخنی‌حکیم است یعنی ازحکمت یا باحکمت. **عبدالله بن عباس** گفت ان‌الکلمة الحکیمة لتزید الشریف شرفاً وترفع المملوك حتی تُجلسه مجالس الملوك .

قوله : «اکان للنّاس عجباً» الف استفهام‌است بمعنی توبیخ واین‌ناس مشرکان **قریش** اند و سبب نزول این آیت آن بود که کفرهٔ **قریش** بر سبیل انکار میگفتند عجب کاریست‌که خدای درهمه عالم رسولی نیافت‌که بخلق‌فرستد مگریتیم **بوطالب**، وروا باشد که انکارایشان باصل‌رسالت بود که میگفتند: الله اعظم من ان‌یکون رسوله بشراً مثل **محمد** ، خدای بزرگتر از آنست که بشری‌را چون **محمد** بخلق فرستد. **رب‌العالمین** گفت : « اکان‌للنّاس‌عجباً » ای ـ لیس بعجبٍ لانه ارسل الی مَن‌قبلهم من هو مثله و التعجب انما یکون مما لایعهد مثله ولا یعرف سببه . گفت این عجب نیست که پیش از ایشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چیزی کنند که معهود نباشد ، میان خلق و نه آنرا سببی بود . و تقدیره : اکان ایحاؤنا «الی رجل منهم بان انذر الناس عجباً» فیکون اَن فی الاولی فی محل الرفع وفی الثانیة فی محلّ النصب .

«وبشّرالذین آمنوا اَنّ لهم‌قدم صدق عند ربهم» قدم‌الصدق ما تقدم لهم من‌الله

من المواعید الصادقة و سبق لهم من حسن العبادة والطاعة، و قیل- قدم‌الصدق شفاعة **المصطفی** وشفاعةالمؤمنین بعضهم‌لبعض وقیل - اراد به‌السقط یقوم محبنطئاً علی باب الجنّة فیقول لاادخلها حتی یدخلها والدیّ. روی **انس‌بن مالک** قال قال رسول‌اللهص:
« اذا کان یوم القیمه نودی فی‌اطفال‌المسلمین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم و ینادی فیهم ان امضوا الی‌الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثانیة ان‌امضوا الی‌الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثالثة ان امضوا الی الجنة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فیبسم‌الرب تعالی فی‌الرابعة فیقول و والداکم معکم فیثب کل طفل الی ابویه فیأخذون بایدیهم فیدخلونهم الجنّة فهم اعرف بابائهم و امّهاتهم یومئذٍ من اولادکم الذین فی بیوتکم » .

قوله : « قال‌الکافرون » تقدیره فلمّا انذرهم قال‌الکافرون « اِنّ هذالساحرمبین » قرائت اهل **مدینه** است و **ابوعمرو**، یعنی - ان‌هذا الرجل ای - **محمداً**ص لساحرمبین باقی بی‌الف خوانند ای - ان هذا الوحی لسحر مبین .

« اِنّ ربکم‌الله الذی خلق‌السموات والارض فی‌ستّة ایام »ای - فی‌مدة مقدارها ستّة ایّام لِان الایام تکونت بعد خلق السموات والارض من دوران الفلك ثم استوی **علی‌العرش**، شرح و بیان این‌همه در **سورة‌الاعراف** رفت . ویقال جمع‌السموات‌لانها اجناس مختلفة کل سماءٍ من غیر جنس الاخری‌ووحّدالارض لانها کلها تراب .

« یدبّرالامر » یقضیه وحده وقیل یرتب الامور مراتبها علی احکام عواقبها . وقیل - یدبّرالامر . ینزل‌الوحی، « ما من‌شفیع‌الامن بعد اذنه» این‌جواب ایشان‌است که خدایرا انبازان میگفتند و ایشانرا می‌پرستیدند و می‌گفتند : « هؤلآءِ شفعاؤنا عندالله». و گفته‌اند که این باوّل آیت تعلق دارد . میگوید : خدای‌بیافرید، آسمانها و زمینها بی شفاعت شفیعی و بی‌تدبیر مدبری بعلم و ارادت خویش آفرید، بقدرت و حکمت خویش یقول تعالی : ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیرٌ بصیرٌ .

آنگه گفت : « ذلکم‌الله ربکم » خداوند شما و دارنده و پرورانندهٔ شما اوست که آسمان و زمین آفرید و خود میدانید و اقرار میدهید که‌آفریدگار خلق‌اوست

نه بتان. پس اورا پرستید و درخداوندی و خداکاری، او را یگانه شناسید وبا وی درپرستش هیچ انبازمگیرید. « افلاتذکّرون افلاتتدبّرون ان‌لایستحقّ غیره‌العبادة.

« الیه مرجعکم جمیعاً ». یعنی بالموت والبعث والنشور جمیعاً نصب‌علی‌الحال و وعدالله نصبٌ علی‌المصدرای ـ وعدکم‌الله وعداً « حقاً » ای ـ حققه حقاً. میگوید: خدای شما را وعده داده وعدهٔ راست درست که در آن خلف نه که بازگشت شما پس از مرگ با وی است و بعث و نشور وحساب و کتاب وجزای اعمال در پیش. آنگه گفت براستیناف:

« انّه یبدأ الخلق » لخلقه ثمّ یمیته ثمّ یعیده » قرائت **ابو جعفر** انّه یبدأ الخلق بفتح‌الفاست یعنی الیه مرجعکم جمیعاً لانه « یبدأ الخلق ثم یعیده » لیجزی الذین آمنوا » ای ـ یعیده « لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط » ای‌ـ بالعدل. عدل اینجا احسان است که جای دیگر میگوید: « هل جزاءُ الاحسان الاّ الاحسان » ـ ای ـ الجنّة و نعیمها.

« و الذین کفروا لهم شراب من حمیم» ای ـ ماءٍحارٍ قد انتهی حرّه، حمیم فعیل‌بمعنی مفعول یقال‌حمّ الماء اذا اسخن‌والحمیم‌العرق‌منه لسخنته، والحمام لحرارة مائه اولانه یتعرق فیه.

قوله: «هوالذی جعل الشمس ضیاءً » ای ـ خلقها ضیاءً فیکون منصوباً علی الحال. و ضیاء مصدر ضاء و تقدیره جعل الشمس ذات ضیاءٍ و یجوزان یکون ضیاء جمیع ضوءٍ «والقمر نوراً» یستضاء به‌فی‌اللیالی. قال: **الکلبی** یضیء وجوههما لاهل السموات السبع و ظهورهما لاهل الارضین السبع.

«و قدّره»این ـها ـ باقمرشود، ای ـ قدرالقمر یسیرمنازل فیکون‌ظرفاً للسیر وقیل ـ قدر له «منازل». میگوید ـ تقدیر کرد وباز انداخت سیر قمر به بیست‌وهشت منزل در بریدن دوازده برج در هربرجی دو روز و سیکی تا هرماه فلك بتمامی باز برد، وظیفه ایست آنرا ساخته وانداخته. «لتعلموا عددالسنین والحساب » تاشمارماه وسال و روزگار میدانید بسیر قمر درین منازل. «ما خلق‌الله ذلك الّا بالحق» یعنی‌ـ للحق لم‌یخلقه باطلاً بل اظهاراً لصنعه ودلالة علی قدرته وحکمته. « ولتجزی کلّ

نفس بما کسبت». **ابن جریر** گفت: الحق‌هاهنا هوالله، ای - ماخلق‌الله ذلك الا بالله، ای - وحده لاشریك معه. «یفصّل الایات» بیاء قرائت **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و **حفص** وبنون قرائت باقی و در نون معنی تعظیم است.

«إنّ فی اختلاف اللیل والنهار». **کلبی** گفت، اهل **مکه** گفتند: یا **محمد** ائتنا بآیةٍ حتّی نؤمن بك ونصدّقك فنزل: «ان فی اختلاف اللیل والنهار» فی مجیٔ کل واحدٍ منهما خلف الاخر و اختلاف الوانهما. «وماخلق الله فی السموات والارض» من الخلایق والعجائب والدّلالاتِ. «لایات» یوجب العلم الیقین. «لقوم یتقون» الشرك.

«إنّ الذین لایرجون لقاءنا» این آیت درشأن منکران بعث ونشور آمد. رجا اینجا بمعنی تصدیق است هم‌چنان که در **سورة الفرقان** گفت. «وقال الذین لایرجون لقاءنا» ولقاء بعث است پس مرگ، یعنی - ان الـذین لایصدقون بالبعث بعدالموت. وقیل - معناه لایخافون عقابنا و لایرجون ثوابنا.

«رضوا بالحیوة الدّنیا» من الله حظا فاختاروها وعملوا لها و اطمأنّوا وسکنوا الیها بدلاً من الاخرة. «والّذین هم عن آیاتنا» ای - عن البعث والثواب والعقاب. وقیل - عن القران و **محمد** «غافلون» تارکون لها مکذّبون.

«اولئك مأویهم النّار» ای - مصیرهم و مرجعهم. النّار «بما کانوا یکسبون» من الکفر و التکذیب.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحیم» الله منوّرالقلوب، الرحمن کاشف الکروب، الرحیم غافرالذّنوب. الله‌است افروزندهٔ دل دوستان. رحمن است بازبرندهٔ اندوه بیچارگان. رحیم است آمرزندهٔ گناه عاصیان. الله یعطی الرّؤیة بغیرحجاب، الرّحمن یرزق الرزق بغیر حساب، الرّحیم یغفرالذّنب بغیر عتاب، الله است که دیدار خود رهی را کرامت کند بی‌حجاب. رحمن است که از خزینهٔ خود روزی دهد بی‌حساب. رحیم‌است که بفضل خود بیامرزد بی‌عتاب. الله لارواح السابقین، الرحمن لقلوب المقتصدین، الرحیم لذنوب الظالمین. خدای‌است که ارواح سابقان بفضل وی نازد، رحمن‌است که دلهای

مقتصدان بمهروی گراید، رحیم است که گناه ظالمان بعفو خود شوید. من سمع الله اورثه شغباً و من سمع الرحمن اورثه طلباً و من سمع الرّحیم اورثه طرباً ، فالنفس مع الشغب والقلب مع الطلب والرّوح مع الطّرب. یکی خطاب خدای شنید در شغب آمد، یکی سماع نام رحمن کرد در طلب آمد، یکی دراستماع نام رحیم بماند در طرب آمد. تن محلّ امانت است چون خطاب خدای شنید بی‌قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع ، نام رحمن در دایرهٔ طلب و شوق افتاد. جان نقطه‌گاه عشق است چون بشارت نعت رحیم یافت برشادروان رجادر طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هرچه منت‌بود بدل دادند آنچه رؤیت و مشاهدت بود نصیب جان آمد.

پیر طریقت گفت : الهی یاد تومیان دل وزبان است ومهر تو درمیان سر وجان، یافت تو زندگانی جان است ورستخیز نهان. ای ناجسته یافته ودریافته نادریافته. یافت تو روز است که خود بر آید ناگاهان. او که ترا یافت نه‌بشادی پردازد نه باندهان.

قوله :«الٓر» الالف الف الوحدانیّة، واللام لطفه باهل المعرفة، والرّاء رحمته بکافّة البریّة، جلال احدیّت بنعت عزّت و کمال حکمت‌سوگند یادمیکند، میگوید ـ بوحدانیت وفردانیت ، بلطف من با دوستان من ، برحمت من بربندگان من ، که این کتاب نامهٔ من است واین حروف کلام من ، ازحدوث پاك و ازنقص دور و از عیب منزّه. سخنی راست ، حدیثی پاك ، کلامی درست ، کلامی که صحبت حق‌را بیعت‌است وذخیرهٔ آن در سرّ عارفان ودیعت است. پیغامی که از قطیعت امان است ، و بی‌قرار را درمان است ، روشنائی دیده و دولت دل و زندگانی جان است.

«اکان للنّاس عجباً آن اوحینا الی رجلٍ منهم». کافران را سه‌چیز شگفت آمد وازآن تعجبّ همی کردند: یکی انگیختن خلق برستاخیز و باز آفریدن پس‌ازمرگ. دیگر فرستادن خدای رسولان را بخلق و دعوت کردن ایشان بحقّ. سیوم تخصیص **محمد**صم به‌پیغامبری و برگزیدن وی ازمیان خلق برسولی. اگر آن‌مدبران ازکمال قدرت‌خدای خبرداشتندید بعث ونشور را منکر نبودندید واگر عزّت‌خدای و کمال پادشاهی وی بدانستندید فرستادن رسولان بخلق ایشان را شگفت نیامدید واگر دریافتندید که الله خداوند است و کردگار آن کند که خود خواهد وبارادت خود

حکم کند و کار اندر تخصیص و تکریم **مصطفی** روا داشتندید و جحود نکردندید لکن چه سود که دیدهٔ حق بین نداشتند تا حق بدیدندید و نه بصیرت دل تا حق دریافتندید. امّا حکمت فرستادن پیغامبران بخلق الزام حجت است تا کافر رابی عذروبی حجت عذاب نکنند. همانست که گفت جلّ جلاله: «وما کنامعذّبین حتّی نبعث رسولا» امّا مؤمن اگر خواهد اورا بیامرزد بی توبت وبی خدمت زیرا که عذاب کردن بی حجت ظلم است و ربّ العزة پاکست ومنزه ازجور وظلم. یقول تعالی: «ومار بك بظلام للعبید» وآمرزیدن مؤمن بی خدمت فضل است، وربّ العزّة بافضل عظیم است و کرم بی نهایت. یقول تعالی: «والله ذوالفضل العظیم». و گفته اند رسولان رابخلق فرستاد تامؤمنان را بشارت دهند بفضل کبیر و کافرانرا بیم نمایند بعذاب الیم. اینست که ربّ العالمین گفت: «أن انذر الناس وبشّر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق» جائی دیگر گفت: «رسلاً مبشّرین و منذرین» ای **محمد** کافرانرا بیم ده که دوزخ برای ایشان تافته وساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت از بهر ایشان آراسته و پرداخته.

«وبشّر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم». قال **محمدبن علی الترمذی**: قدم الصدق هو امام الصالحین والصدیقین وهو الشفیع المطاع والسائل المجاب **محمد**صلعم. و گفته اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل درمیثاق اول ارواح مؤمنان را بمجلس انس ازجام محبت بکأس مودّت، شربت مهر داده وایشان را سرمست بیهش گشتهٔ آن شربت کرده، وایشانرا وعده داده وعده یی راست درست که باز آرم شما را باین منزل کرامت و باز بنوازم شمارا زیادت ازین فضیلت، «ویزیدهم من فضله» فذلك قوله «الیه مرجعکم جمیعاً وعدالله حقاً» رجوع باز گشت است وباز گشت راهر آینه بدایتی بود «ولله الامرو من قبل و من بعد». **جنید** گفت: در رموز این آیت که، «الیه مرجعکم جمیعاً» قال ـ منه الابتداء والیه الانتهاء وما بین ذلك مراتع فضله وتواتر نعمه فمن سبق له فی الابتداء سعادة اظهر علیه فی مراتعه و تقلّبه فی نعمه باظهار لسان الشّکر و حال الرضاء و مشاهدة المنعم. ومن لم یجز له سعادة الابتداءِ ابطل ایّامه فی سیاسة نفسه وجمع الحطام الفانیة لیردّه الی ماسبق له فی الابتداء من الشقاوة.

گفت: ابتدای کارها از خداست وباز گشت همه بخدا، یعنی در آمد هر چیز از قدرت

او وباز گشت همه بحکم او، اوّل اوست و آخر او ازل بتقدیر او وابد بقضای او. حدوث کاینات بامر او فنای حادثات بقهر او میان این و آن مراتع فضل او و شواهد نعمت او هر که را در ازل رقم سعادت کشیدند در مراتع فضل شاکر نعمت آمد و راضی بقسمت. بزبان ذاکر وبدل شاکر وبجان صافی ومعتقد. وهر که درابتدا حکم شقاوت رفت بروی، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بدسرانجام آلودهٔ دنیا وگرفتهٔ حرام و بستهٔ لعب ولهو. چنین خواست بوی لم‌یزل تا باز برد اورا با حکم ازل ونبشتهٔ روز اول اینست که رب‌العالمین گفت: «الیه مرجعکم جمیعاً وعدالله حقاً» ویقال ـ موعود المطیع الفرادیس العلی وموعود العاصی‌الرحمته والرضا والجنّة لطف الحق والرحمة وصف الحق فاللطف فعـل لم یکن ثمّ حصل والوصف نعت لم یزل. **بوبکر واسطی** گفته: مطیعان حمالان‌اند وحمالان جز باری ندارند و این درگاه بی‌نیازان است و عاصیان مفلسان‌اند جز افلاسی ندارند واین بساط مفلسان است ای خداوندان طاعت نگویم طاعت مکنید تا قرآن را کمانی غلط نیوفتد، چندان که توانید وطاقت دارید طاعت بیارید، پس‌از روی نیستی همه بگذارید که مطیع وطاعت دو بود و این بساط یگانگی است وای خداوندان زلت دل‌تنگ مدارید که این‌بار معصیت‌هم بار اوست چنانکه طاعت بار اوست اما طاعت بگذارند ومعصیت بردارند وگذاشتن فعل تواست برداشتن فعل او.

«هوالّذی جعل‌الشمس‌ضیاء»... الایه. ز روی اشارت شمس آفتاب‌توفیق‌است که ازبرج عنایت بتابد برجوارح بنده تا آراستهٔ خدمت وطاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحید است و روشنائی معرفت در دل عارف کـه باین نور راه برد بمعروف. **پیر طریقت** گفت: الهی عارف ترا بنور تو میداند از شعاع نور عبارت نمی‌تواند در آتش مهر میسوزد و از ناز بار نمی‌پردازد.

« انّ‌الّذین‌لایرجون لقاءنا » ... الآیة. کافران بدیدار حق جلّ جـلاله امید ندارند که آنرا منکراند لاجرم هرگز بآن نرسند ومؤمنان برؤیت حق ایمان دارند و امید وارند کـه بینند لاجرم بآن رسند. همانست کـه **مصطفی**ص گفت: هر کـه بوی رسد کرامتی ازحق یعنی درخبر بشنود که خدای با بنده کرامت کند و بدیدار

خود اورا بنوازد، اگر آن بنده نپذیرد این خبر و برؤیت ایمان ندهد، هرگز نرسد بآن کرامت. گفته‌اند که - امیّد دیدار حقّ از آن ندارند که هرگز مشتاق نبوده‌اند واز آن مشتاق نه‌اند که دوست نداشته‌اند واز آن دوست نداشته که نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند که طلب نکرده‌اند واز آن طلب نکردند که خدای ایشانرا فراطلب نگذاشت وراه طلب بایشان فروبست پس همه ازخدا است وبارادت ومشیّت خدا است.

یقول تعالی: «و اِنّ الی ربك المنتهی» لو اراد ان یطلبوه لطلبوا ولوطلبوا لعرفوا ولو عرفوالاحبّوا ولواحبّوالاشتاقوا ولو اشتاقوا الیه لرجوا لقاءه و لورجوالقاه لرأوه.

قال‌الله تعالی: «ولوشئنالآتینا کلّ نفس هداها» اذا کان‌الذّی‌لایرجولقاءه ماویه العذاب والفرقة فدلیل الخطاب: اَنّ الّذی یرجو لقاه فقصاراهالوصلة و اللقاء والزّلفة.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**انّ‌الذین آمنوا وعملوا‌الصالحات**» ایشان که گرویدگان‌اند و نیکوکاران، «**یهدیهم ربهم بایمانهم**» خدای‌ایشانرا راه می‌نماید[و درپسندمیراند وبربهی میدارد]بایمان آوردن‌ایشان، «**تجری‌من تحتهم‌الانهار**» میرود زیر درختان و نشستگاههای ایشان جویهای روان، «**فی جنات‌النعیم.** (۹)» دربهشتهای باناز.

«**دعویهم فیها**» درخواست و بازخواست ایشان [چون ازخدای مرادی در خواهندآنست که‌گویند]، «**سبحانك‌اللّهم**» پاکی‌ترا ای خداوند، «**وتحیّتهم‌فیها سلام**» و نواخت خدای ایشانرا و نواخت ایشان یکدیگر را در بهشت اینست که: سلام‌علیکم، «**وآخر دعویهم**» وآخرخواندن ایشان آنست که‌گویند، «**ان الحمدلله رب‌العالمین.** (۱۰)» ثناء بسزا خدای را خداوند جهانیان.

«**ولو یعجّل‌الله للناس الشر**» و اگر خدای و اشتابانیدی مردمان را بدی، «**استعجالهم بالخیر**» جائی که ایشان می‌شتابند بنیکی، «**لقضی الیهم اجلهم**» خدای بایشان گزاردید اجلهای ایشان و سپری کردید ایشانرا عمرهای ایشان، «**فنذرالذین لایرجون لقائنا**» فروگذاریم ناگرویدگان را برستاخیز،

« **فی طغیانهم یعمهون** .(۱۱) » تا در گزاف کاری خویش متحیّر می‌باشند .

« **واذامسّ الانسان الضّر** » و هر گاه که بمردم رسد گزند دردی یا بیماری ، « **دعانالجنبه** » او خواند مارا [و زاری در گیرد] افتاده بر پهلوی خویش ، **اَوقاعداً اَوقائماً** » یا [افتاده] نشسته یا مانده برپای ، « **فلمّا کشفنا عنه ضرّه** » چون بازبریم ازو آن گزند و آن رنج که در آن است ، « **مرّ** » روداو ، « **کأن لم یدعنا** » چنانکه او نه آنست که ما را میخواند ، « **الی ضرّمسه** » [باز بردن] آن گزند را که باو رسیده بود ، « **کذلك** » چنین است ، « **زُیّن للمسرفین ماکانوا یعملون** .(۱۲) » آراسته‌اند بر گزاف کاران آنچه میکنند .

« **ولقد اهلکنا القرون من قبلکم** » هلاك کردیم و تباه کردیم گروهان پس یکدیگر ، « **لمّا ظلموا** » آنکه که ستم کردند ، « **وجائتهم رسلهم بالبیّنات** » وبایشان آمد فرستادگان ما بپیغامها ونشانهای روشن ، « **وماکانوا لیؤمنوا** » ونه بر آن بودند که بگروند ، « **کذلك نجزی القوم المجرمین** .(۱۳) » چنین است پاداش از ما گروه بدکاران را .

« **ثمّ جعلناکم خلائف فی الارض** » پس شما را پس نشینان کردیم در زمین ، « **من بعدهم** » ازپس ایشان ، « **لننظر کیف تعملون** .(۱۴) » تانگریم که چون کنید .

« **واذاتتلی علیهم آیاتنا** » وچون برایشان خوانندسخنان ما ، « **بیّنات** » [پیغامهای] روشن پیدا ، « **قال الذین لایرجون لقائنا** » ناگرویدگان برستاخیز گویند ، « **ائت بقرآن غیرهذا** » که بما قرآنی آر جدا زین ، « **اوبدّله** » یاهم این بدل کن ، « **قل** » [پیغامبر من] بگوی ، « **مایکون لی ان ابدّله من تلقاء نفسی** » مرا نیست ونبود که این را بدل کنم از خودی خویش ، « **ان اتّبع الّامایوحی الیّ** » من نروم مگر بر پی آن که پیغام است بمن ، « **انّی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم** .(۱۵) » من میترسم اگر نافرمان آیم در خداوند خویش از عذاب روزی بزرگ » .

« **قل لوشاءالله** » بگوی اگر خدای خواستید ، « **ماتلوته علیکم** » من هرگز برشما این کتاب نخواندید ، « **ولاادریکم به** » وشمارا آگاه ودانا نکردمی از آن ، « **فقد لبثت فیکم عمراً من قبله** » چهل سال در میان شما بودم که از پیغامبری

سخن نگفتم [وبرمن هرگزدروغ نیازمودید] ، « **افلاتعقلون.**(۱٦)» درنیابید [که چهل سال کسی برآفریده‌یی دروغ نگوید و آخر بیاید و برخالق دروغ گوید].

« **فمن اظلم ممّن افتری علی‌اللّه کذباً** » که بود ستم کارتر از آن که آید وبرخدای‌دروغ سازد [وپیغام‌نهد]،« **اَو کذّب‌بآیاته**» یا [که بودستم کار ازو که پیغام که الله داد باو و] آنرا بدروغ دارد ، و رسانندهٔ رادروغ زن شمارد ، « **انّه‌لایفلح المجرمون .**»(۱۷) بدکاران را در پیروزی بهره نیست .

« **ویعبدون من دون‌اللّه** » می‌پرستند فرود از خدای ، « **مالا یضرّهم ولاینفعهم** » آنچه [اگرنپرستند] نگزاید [واگر پرستند] بکارنیاید ، « **ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عنداللّه** » و میگویند که تا مارا فردا بنزدیك الله شفیعان باشند ، «**قل**» [رسول من] بگو : « **اَتنبؤن‌اللّه بما لا یعلم فی السموات ولا فی‌الارض**» خدایرا انباز میگوئید که او آن انباز نه در آسمان داند خود [را] و نه در زمین ، «**سبحانه و تعالی عمّایشرکون.**۱۸» پاکی و بی‌عیبی‌ویراست و برتراست [دریکتائی و پاکی و در قدر] از آنچه انباز گیرندگان میگویند در وی .

« **وما کان‌النّاس الّاامّة واحدة** » نبودند مردمان مگر امّتی راست بر دینی راست پاك ،«**فاختلفوا** »پس‌درمخالفت افتادند ودردین‌خود بپرا کندند ،«**ولولاکلمة سبقت من ربّك** » و اگر نه سخنی بودی که پیش شده از الله ، « **لقُضی بینهم** » میان ایشان کار بر گزارده آمدید ،« **فیمافیه یختلفون.**(۱۹)» درآن اختلاف و تفرقه که ایشان درآن بودند .

« **ویقولون لولا اُنزل علیه آیة من‌ربّه** »میگویندچرا برین‌مرداز‌خداوند اوآیتی‌فرونیامد ،« **فقل**»[پیغامبرمن] گوی،« **انّماالغیب‌للّه** »علم‌غیب خدای‌تراست [جزای‌این‌نفرستادن ونمودن‌او داند] ،«**فانتظروا**»ایشانرا گوی‌چشم میداریدبودنی را ،« **انّی‌معکم من‌المنتظرین .**(۲۰)» که من با شما از چشم دارندگانم .

« **واذا اذقناالنّاس‌رحمة** » و ما چون مردمان از خویشتن مهربانی و آسانی چشانیم،«**من بعد ضرّآء مسّتهم**»پس گزند که‌رسیده بودبایشان،« **اذا لهم مکرفی آیاتنا** » چون درنگری ایشانرا مکر است در آیات ما و در نعمتهای ما ، « **قل‌اللّه**

اسرع مکراً » بگوی الله زود توان‌تر است [درخواست و پاداش ساختن و نمودن و کردن] از آدمی دربدعهدی کردن، « **انّ رسلنا یکتبون ماتمکرون.** (۲۱) » که رسولان ما می‌نویسند آنچه آدمیان سگالش و کوشش میکنند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات » ای - الطّاعات فیما بینهم و بین ربّهم . « یهدیهم ربّهم » الی الجنّه بسبب ایمانهم فی الدّنیا . میگوید ایشان که ایمان آوردند ودر دنیا نیك‌مردان ونیکوکاران بودند وخدای را ورسول را صاطاعت‌دار وفرمان‌بردار بودند وبر شریعت‌وسنت **مصطفی** راست رفتندوراست گفتند ، « یهدیهم ربّهم بایمانهم » ربّ‌العزة فردا ایشانرا پاداش نیکودهد ، راه بهشت بایشان نماید و ببهشت رساند وبر کرامت‌ونعمت‌خویش خواند . **مقاتل** گفت : یجعل لهم نوراً یمشون به علی‌الصراط الی‌الجنّة . نوری و روشنائی در پیش ایشان نهد تا بآن نورصراط باز گذراند ، وببهشت رسد . قال النبّی‌ص انّ‌المؤمن اذا خرج من قبره صوّر له عمله فی صورة حسنةٍ وشارةٍ(۱) حسنة فیقول له من انت فوالله انی‌لاراك امرء صدق فیقول له انا عملك فیکون له نوراً وقایداً الی‌الجنّة والکافر اذا خرج من‌قبره صُوّرله عمله فی صورةٍ سیئةٍ وشارةٍ سیّئة فیقولُ - من‌انت فوالله‌ربی‌لاراك امرء سوء ، فیقول انا عملك، فینطلق به حتّی یدخله‌النّار .

« تجری من‌تحتهم‌الانهار » ای - من تحت منازاهم ومسا کنهم . وگفته‌اند مراد نه آنست که بهشتیان بالا باشند و جویها در زیر ایشان رود از بهر آن که‌در بهشت چشمها که رود نه در کندها رود ، یعنی تجری بین ایدیهم وتحت امرهم وهم یرونها کقوله :« تحتك سریّاً » ای - بین یدیك و « هذه‌الانهار تجری من‌تحتی » ای - تحت امری و بین یدیّ . چشمهای بهشت بر روی زمین روان بود ، بهشتی چنان‌که نشسته باشد در غرفه یا درخیمه یا هرجای که نشیند از راست وچپ خویش و برابرخویش آب روان می‌بیند دست وی بدان می‌رسد وجامه بوی‌تر نشود « فی جنّات‌النعیم » . عن

---

(۱) شاره هیئت ، منظر (المنجد)

وهب بن منبه عن **ابن عباس** قال: خلق الله جنّات النّعيم من الزمرّد الاخضر كلها ازواجها وخدمها و آنيتها واشربتها وحجالها وقصورها وخيامها ومداينها و درجها و غرفها و ابوابها و ثمارها. قال و الجنان كلها ماة درجةٍ مابين الدّرجتين مصيرة خمس ماية عامٍ حيطانها لبنةٌ من ذهبٍ ولبنةٌ من فضةٍ ولبنةٌ من ياقوت ولبنة من زبرجدٍ. ملاطها المسك و قصورها الياقوت وغرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذّهب وارضها الفضّة وحصباؤها المرجان وترابها المسك اعدّالله لاوليائه يقول الله تعالى اُدخلوا الجنّة برحمتي فاقتسموها باعمالكم فلكم صنعت ثمار الفردوس ولكم بنيت القصور التّي اُسّست بالنعيم وشرفت بالملك الخلود.

قوله: «دعويهم فيها سبحانك اللهم» دعوی ودعا هردو یکساناست ومرادندا است ای ـ يدعون الله بقولهم سبحانك اللهم تلذّذاً بذكره لاعبادة. میگوید ـ در آن بهشت همه خدایرا خوانند وخدایرا دانند وبذکروثنای وی بیاسایند. تنعّم ایشان و لذّت و راحت و آرام ایشان، بتسبیح وشکر و ثنای الله بود. **کلبی** گفت: «دعويهم فيها» ای ـ كلامهم و قولهم اذا اشتهوا شيأ من طعام الجنّة: «سبحانك اللهم» فيؤتون به. این کلمه علمیاستونشانی میان بهشتیان ومیانخازنان وخادمان بهشت هرگاه که آرزوئی کنند طعامی یا شرابی خواهند گویند: «سبحانك اللّهم»، خادمان بدانند که چه میخواهند و چه آرزو میکنند آنچه خواهند حاضر کنند و ایشانرا بمراد ومقصود رسانند، «وتحيّتهم فيهاسلام» ونواخت ایشان یکدیگررا آنست که بر یکدیگر شوند وسلام کنندوهمچنین فریشتگانآیند وبرایشان سلام کنند و آنکه نواخت و کرامت رب العزة بایشان رسد وایشانرا گوید: «سلام عليكم»، سخنی خوش با نواخت و نیکوئی سخنی بسلامت از آزار، آزاد وپاك، وقيل: «تحيتهم» ای ـ ملكهم سلام ای ـ سالم. میگوید ـ ملكایشان در آنبهشت جاودانیاست، از زوال و فنا رسته وجاوید ایشانرا باناز ونعیم مانده،

«وآخر دعويهم ان الحمدلله رب العالمين» معنی آنست که بهشتیان درهرچه خواهند بجای آزادیاند هرچند که خواهند یاوند و بهرچه بیوسند رسند، بجای شکراند وبجای تهنیت. و قيل اول كلامهم التسبيح وآخره التحميد وهم يتكلّمون

بینهما بما ارادوا ان یتکلّموا به. خبرداد رب‌العزة که بهشتیان درهرسخن که گویند ابتدای سخن ایشان بتعظیم و تنزیه الله بود و ختم آن بشکر و ثنـای الله و طعامی که خورند بابتدا نام الله گویند وتسبیح وی و بآخر شکرخدای کنند و ثناء بروی. و گفته‌اند این آنست که جای دیگر گفت‌حکایت‌ازبهشتیان که گویند « الحمدلله‌الذی هدانا لهذا »وتقدیر آیت اینست که: وآخر دعویهم ان یقولوا الحمدلله رب‌العالمین ».

ولو یعجّل‌الله للناس » این هم چنان‌است کـه جای دیگر گفت « عجّل لنا قطّنا» جای دیگر گفت « ویدعُ الانسان بالشر دعائه بالخیر » وناس اینجا کافران‌اند **النضر بن الحرث** واصحابه که‌میگفتند: «اللهم ان کان هذاهوالحق‌من عندك فامطر علینا حجارةً من السماءِ » ایشان از کافری که بودند برسبیل استهزا و ثبات بر کفر عذاب بتعجیل‌میخواستند، رب‌العالمین‌گفت اگر آن عذاب‌که میخواهند فروگشائیم ایشان‌همه هلاك شوند وفانی گردند ودنیا منقطع گردد، لکن نکردیم ونوادیم آنچه خواستند و عذاب فرو نگشادیم و فراگذاشتیم تا اقامت حجت بر ایشان تمام گردد وایشانراهیچ‌عذرنماند. و گفته‌اندحکم‌این آیت‌برعموم‌است‌کسی‌که ازسرضجرت‌دعاءِ بدکندبرخویشتن یابرفرزند وخویش‌وپیوند ،گوید۔ اخزاك‌الله، لعنك‌الله، اماتك‌الله، بزبان میگوید ودر دل اجابت این دعاء کراهیت دارد ، رب‌العالمین‌گفت: لواستجیب لهم فی‌الشّر کما یحبّون ان یستجاب لهم فی الخیر لهلکوا قال **شهربن حوشب** قرأت فی‌بعض‌الکتب ان‌ّالله عزوجل یقول للملکین‌الموکّلین: لاتکتبا علی‌عبدی فی حال ضجرة شیأ. وتقدیرالآیة «ولو یعجّل‌الله للناس‌الشر» حین‌استعجلـوه استعجالاً کاستعجالهم بالخیر « لقضی الیهم اجلهم». و عـن **ابی‌هریرة** قال قال **رسول‌الله** ص: اللهم انّی اتخذ عندك عهداً لن تخلفه انما انا بشرٌ فایّ المؤمنین آذیته اوشتمته او جلدته او لعنته فاجعلها له صلوةً و زکوة وقربةً تقربه بها یوم القیمة » . **ابن عامر** و **یعقوب** لقضی بفتح قاف خوانند و اجلهم بنصب فیتصل بقوله عزوجل «ولو یعجّل الله للناس » .

قوله «فنذر الذین لایرجون لقاءنا» یعنی مشرکی **مکة** ، لایخافون البعث و الحساب ولایأملون الثواب « فی طغیانهم » ای ۔ فی شرکهم و ضلالهم « یعمهون »

یتردّدون ویتمارون. و قیل یلعبون. و گفته‌اند معنی آیت آنست که: آدمی همواره بروز شادی خویش می‌شتابد و آن شتابیدن اوست باجل او. میگوید اگر ما روزگار او باو شتابانیم مرگ باو شتابد.

«واذامسّ الانسان الضّرّ» این درشأن **هشام بن المغیرة المخزومی** آمد، اذاناله مکروه وضرر دعانا، ای - دعاالله لازالته ولم یدع غیره. قوله «دعانا لجنبه» یعنی مضطجعاً «أوقاعداً اوقائماً» یرید فی جمیع الاحوال «فلما کشفنا عنه ضرّه» ازلنا مابه. «مرّ» ای - استمرعلی کفره معرضاًعن الشکر «کان لم یدعنا الی ضرّ مسّه» لنسیانه ما دعاالله فیه وما صنع الله به، «کذلک» ای - کمازیّن لهذا الکافر الدعاء عندالبلاء و الاعراض، «زیّن للمسرفین» عملهم والاسراف فی النفس یکون بعبادة الوثن و فی المال فی السائبة والبحیرة ومعنی الکلام اسرفوا فی عبادتهم واسرفوا فی نفقاتهم.

«و لقد اهلکنا القرون من قبلکم» یا اهل مکّه «لمّاظلموا» کفروا بالله «وجاءتهم رسلهم بالبیّنات» بالمعجزات والایات بالامر والنهی، «وما کانوا لیؤمنوا» لانّ‌الله طبع علی قلوبهم جزاءً لهم علی کفرهم «کذلک نجزی القوم المجرمین» نفعل بمن کذّب **بمحمد** کما فعلنا بمن قبلهم.

«ثم جعلناکم خلائف» الخلایف جمع خلیفة واصل الخلیفة خلیف بغیر هاء لانه فعیل بمعنی فاعل کالسمیع والعلیم فدخلت الهاء للمبالغة بهذا الوصف کما قالوا راویةٌ و علامةالاتری انهم جمعوه خلفاء کما یجمع فعیل و من انّث لتأنیث اللفظ قال فی الجمع خلائف و قدورد التنزیل بهما، قال تعالی: «خلفاء من بعد قوم نوح» وقال «ثم جعلناکم خلائف» ای - استخلفناکم بعدهلاکهم تخلفونهم قرناًبعدقرن «فی الارض» فی اماکنکم «لننظر کیف تعملون» ای - لتعملوا اعمالکم فنراها مشاهدة موجودة فارقبوا فی الطاعة واحذروا عن المعصیة. قال النبی ص انّ الدنیا خضرة حلوة و انّ‌الله مستخلفکم فیها فناظرکیف تعملون. قال **عمربن خطاب**(رض) صدق‌الله ربنا ما جعلنا خلفاء الالینظر الی اعمالنا فاروا الله من اعمالکم خیراً باللیل والنهار والسّرّو العلانیة.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات» ای - **القرآن** واضحات الدلایل «وبینات» منصوب علی الحال این آیت در شأن مشرکان **مکة** فرو آمد **عبدالله بن ابی امیة**

المخزومی و الولیدبن المغیرة و العاص‌بن‌عامر و جماعتی کـه ایمان ببعث و نشور نداشتند تا رب‌العالمین میگوید: «قال الذین لایرجون لقاء نا» ای ـ لایؤمنون بالبعث. با **مصطفی** می‌گفتند «ائت بقرآن غیر هذا» من‌الله لیس فیه ذکرالبعث و النشور ولیس‌فیه عیب آلهتنا. قرآنی دیگر بیار از نزدیك الله کـه درآن ذکر بعث ونشورنباشد وترك عبادة **لات** و **عزی** و**مناة** و**هبل** وعیب‌ایشان درآن‌نبود. «اوبدّله» یا پس همین **قرآن** که آورده‌ای بگردان ازامّت خویش‌وتغییر درآن آر، ذکر بعث ونشور و وعیدها ازان‌بیرون‌کن بجای‌آیت‌عذاب‌آیت‌رحمت اثبات کن. رب‌العالمین گفت‌ایشان‌را جواب ده‌یا **محمد** «مایکون‌لی‌ان ابدّله من‌تلقاء نفسی» این **قرآن** نه سخن من‌است ونه ساختهٔ من، تادران تغییر توانم واز امّت خویش بگردانم «تلقاء» مصدر کالتبیان یستعمل ظرفاً بمعنی المقابلة مشتق من‌التلقی.

«اِن اتّبع اِلاّ مایوحی الیّ» ای ـ لااتّبع اِلاّ وحی‌الله من‌غیر زیادة ولانقصان ولا تبدیل «انی اخاف ان عصیت ربی» ای ـ ان فعلت عصیت ثم لاآمن «عذاب یوم عظیم».

««قل لوشاءالله ماتلوته»ای ـ ماقرأت‌القران «علیکم ولاادریکم به»ای ـ ولا اعلمکم‌الله‌به. یقال دریت الشیءُ علمته وادریته غیری. ای ـ اعلمته ایّاه. اگر خدای خواستید من این **قرآن** را هرگز برشما نخواندمی و الله شما را از آن آگاه و دانا نکردید. قرائت **ابن کثیر**: ولادریکم بی‌الف، معنی آنست که: اگرخدا خواستیدمن هرگز برشما این کتاب نخواندمی والله شما را بخودی خود بی‌من باین دانا کردی چنانکه گفت:«فان یشاءالله یختم‌علی قلبك». «فقد لبثت‌فیکم» مکثت وبقیت‌بینکم لااتلو کتاباً ولااتعلّمه ولااخط بیمینی، «عمرا» ای ـ بعضاً من عمری وهو اربعون سنة، لانّه اوحی‌الیه بعداربعین سنة «من‌قبله» ای ـ من‌قبل‌نزول‌القران ومن‌قبل‌هذا الوقت، «افلا تعقلون» انّی‌صادقٌ وهذا کلام‌الله، امرنی‌ان اتلوه علیکم. چون‌میدانید که چهل سال درمیان شما بودم که مرا می‌شناختید ونیك دانستید کـه برهیچ کس هیچ‌چیز نخوانده‌ام ونه کتابی نوشته‌ام ونه‌بتلقین از کسی گرفته‌ام ونه‌هرگز برکسی دروغی‌بسته‌ام، امروز که شمارا خبرمی‌دهم ازداستان پیشینیان و سرگذشت رفتگان

و احوال ایشان جز آن نیست کـه از نزدیك خـدا است و از پیغام و وحی پاك او . درنمی‌یابید که چنین‌است و این **قرآن** که برشما میخوانم پیغام خدا است و کلام او، وقال‌ابن **عباس** نبّی‌رسول‌الله وهوابن‌اربعین سنة واقام **بمکه** ثلث‌عشرة سنة وبالمدینة توفّی وهو ابن ثلث وستّین سنة .

قوله «فمن اظلم ممن افتری علی‌الله کذباً» ای ـ لااحد اظلم واکفر ممن کذب علی‌الله «او کذّب بآیاته» فالکاذب علی‌الله والمکذّب بآیات‌الله فی‌الکفر سواء . معنی آنست که من برخدای هرگز دروغ ننهادم ونه ساختم و شما کردید که گفتید ویرا شریك وانباز است وکیست ستمکارتر وکافرتر ازآن که برخدای دروغ‌سازد و گوید که ویرا شریك و انبازاست و **قرآن** که سخن وی‌است دروغ شمارد و **محمد** کـه پیغام‌رسان وی‌است دروغ زن دارد «انّه لایفلح‌المجرمون» لایسعدمن کذّب انبیاءالله .

«ویعبدون من دون‌الله» یعنی یشرکون مع‌الله فی‌العبادة «مالایضرهم» ان لم یعبدوه «ولاینفعهم» إن عبدوه . این مشرکان **مکة** بتان را میپرستند که درایشان ضرر ونفع نه ، اگر نپرستند بر ایشان گزند نیارند واگر پرستند ایشانرا بکار نیایند وسودنکنننداز‌بهر آن‌که موات‌اند، نه‌خیر‌است‌درایشان نه‌شر، نه‌نفع نه‌ضر، نه کردگاری نه‌توانائی و دانائی . الله است جلّ جلاله که کردگار است وتوانا و دانا ، هم ضار وهم نافع همه‌چیز تواند وباهمه تاود و بداشت وتوان هرکس رسد وسزای‌هرکس‌چنان‌که بایددهـد ، لایحدث شیٔ فی ملکه الابایجاده و حکمه و قضائـه و ارادته و تکوینه ولایلحق احداً ضرٌّ ولانفعٌ ولاخیرٌ ولاشرٌّ ولاسرورٌ ولاحزنٌ الاّ من‌قبله جلّ‌جلاله فان تك‌نعمة فهوالنّافع والدّافع و ان تك محنةٌ فهوالضارّ القامع المانع، فمن استسلم لحکمه‌عاش فی راحة ومن اعرض عن‌حکمه وقع فی‌کلّ‌آفة .

روی انّ اوّل ما کتب الله فی‌اللّوح المحفوظ ـ انا الله الذّی لااله الاّانا من لم یستسلم بقضائی ولم یصبرعلی بلائی ولم یشکرنعمائی فلیطلب ربّاً سوائی، وروی انّ **داوود**(ع) ناجی ربّه فقال الهی من شرّالنّاس؟ فقال عزّمن قائل من استخارنی فی‌امر فاذاخرت‌له اتّهمنی ولم یرض بحکمی .

«ویقولون هؤلاءِ شفعاؤنا عندالله» **حسن** گفت معنی آنست که ایشان شفیعان

ماانَد بنزديك خداى دركار و شغل دنيا و معاش دنيا كه ايشان ببعث ونشور ايمان ندارند. و قيل معناه شفعاؤنا عندالله ان يكن بعث ونشور وقيل - فى الكفار من يعتقد البعث ، « قل اتنبّؤن الله بما لايعلم فى السموات ولا فى الارض » اى - اتخبرون الله انّ له شريكا فى السموات و الارض او عنده شفيعاً بغير اذنه ولا يعلم الله لنفسه شريكا فى السموات ولا فى الارض فنفى العلم لنفى المعلوم ، « سبحانه وتعالى عمّا يشركون » نزّه نفسه عن ان يكون معه معبودٌ اوشريك . قرأ **حمزة** و **الكسائى**: «عمّا تشركون» بالتّاءِ هيهنا و فى **سورة النحل** و **الروم**.

« و ما كان النّاس الا امّة واحدة » الامّة هيهنا الدين و تقديره و ما كان الناس الا ذوى امّة واحدة اى - دين واحد و هو الاسلام و قيل - هوالشرك وقد سبق شرحه فى **سورة البقرة** « فاختلفوا » اى - آمن بعض و كفر بعض . وقيل - وما كان الناس الا امّة واحدة فاختلفوا اى - ولدوا على الفطرة و اختلفوا بعدالفطرة « ولولا كلمة سبقت من ربك » اى - لولا انّ الله عز و جل جعل لهم اجلا للقضاءِ بينهم وهو يوم القيمة « يفصل بينهم » فى وقت اختلافهم . وقيل - «ولولا كلمة سبقت من ربك» بتأخيرعذاب هذه الامة الى يوم القيمة وانه لايعاجل العصاة بالعقوبة ، « لقضى بينهم » نزول العذاب . ميگويد اگر نه سخنى بودى كه پيش رفت از الله وحكم كرد وآن سخن آنست كه با **آدم** گفت آنگه كه اورا عطسه آمد : يرحمك ربك فسبقت رحمته غضبه ، اگر نه اين سخن بودى من عذاب فرو گشادمى باين امت بآن اختلاف وتفرق كه ايشان دران بودند . روى **ابو هريرة** قال قال رسول الله‌ص : لما خلق الله تعالى آدم ونفخ فيه الروح ، عطس فقال له ربه - الحمد لله فقال له ربه عزوجل يرحمك ربك اذهب فسلّم على اولئك النفر وهم نفر من الملئكة جلوس فاسمع مايجيبونك به فانها تحيّتك وتحية ذريتك. قال - فذهب فقال السلام عليكم فقالوا وعليك السلام ورحمة الله. ثم رجع الى ربه تبارك و تعالى فبسط له يديه فقال له خذ و اختر فقال اخترت يمين ربى و كلتا يديه يمين ففتحها فاذا فيها صورة الذرية كلّهم فاذا كلّ رجل مكتوب عنده اجله واذا **آدم** (ع) قد كتب له الف سنة . و ذكر الحديث فى رواية اخرى عن **ابى هريره** قال قال رسول الله‌ص : لمّا خلق الله الخلق كتب كتاباً فهوعنده فوق العرش انّ رحمتى سبقت

غضبی . «ولولا کلمه سبقت من ربك لقضی بینهم» الایة ، گفته‌اند که تأویل این آیت آنست که اگر ندانید که من که خداوندم از گفتهٔ خویش واپس نیایم در تقدیر آجال وارزاق من این ناسزا گویان را وباطل ورزان(۱) را یك طرفة‌العین درنگ ندادید تا ایشانرا بعقوبت عاجل از اهل حق جدا کردید تا حق و اهل آن از باطل و اهل آن در وقت سزا جدا شدید و میان ایشان فرقان پیدا شدی .

« ویقولون » یعنی **اهل مکة** «لولا انزل علیه آیة من ربه» مثل العصاء والید البیضاء وما جائت به الانبیاء . وقیل ـ مما اقترحوا علیه فی قوله ـ «و قالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض » الایة ، مشرکان **مکه** از روی تعنت طلب آیات کردند گفتند چرا آیتی ننماید این **محمد** چنان که **موسی** عصاء وید بیضاء نمود و دیگر پیغامبران نشانها ومعجزتها نمودند که دلائل نبوت ورسالت ایشان بود ، آن مدبران هم پیغام بمرادخویش خواستند هم دیدار فریشته خواستند هم معجزه و نشان وهم الله حاضر کردن خواستند که جائی میگوید : «اوتأتی بالله والملائکة قبیلا» ، جائی دیگر میگوید : «اونری ربنا حتی نری الله جهرةً » رب العالمین گفت بجواب ایشان : «فقل انما الغیب لله » ، آنچه شما می درخواهید از نزول آیات آن همه غیب است وعلم غیب بنزدیك خدا است و جز خدای هیچ کس غیب نداند و مصالح بندگان جز خدای کس نشناسد« فانتظروا »وقوع الایة وانتظروا قضاء الله بیننا باظهار المحق علی المبطل «انی معکم من المنتظرین» فوقعت یوم بدر فظهر المحق علی المبطل .

«واذا اذقنا النّاس» ای ـ کفّار **مکه** «رحمة» یعنی المطر والخصب والعافیة «من بعد» القحط والجوع و الفقر و البلاء والشفاء بعدالسقم «اذالهم مکرٌ » این جواب شرط است کقوله : «ان تصبهم سیّئة بما قدّمت ایدیهم اذاهم یقنطون» المعنی ـ وان تصبهم سیّئةٌ قنطوا فکذلك قوله «واذا اذقنا النّاس» معناهُ واذا اذقنا النّاس مکروا وهذا المکر هوصرف الشکر الی غیرالمنعم سمّاهُ مکراً لان المکر جحود حق المنعم وذلك قولهم ـ لولاالدّواءُ والطّبیب ولولا کذا وکذلك کانوایقولون ـ سقینابنوء کذا ولایقولون هذا رزقٌ من الله وهو قوله تعالی ـ «وتجعلون رزقکم انّکم تکذّبون» «اذالهم مکر» این اذا اینجا درآن موضوع است که عجم گویند چون درنگری چون بنگری و

(۱) برزان (نسخه الف)

آیات‌ایدر اعلام نعمتهای‌الله است وایادی وی میگوید ـ چون ایشانرا باران فرستیم و ازبلاها عافیت دهیم و نعمت وآسایش برایشان روان کردانیم ایشانرا در آن نعمت بطر گیرد تا حقّ را منکر شوند و آیات ما دروغ شمرند ورسانىده را استور ندارند وبرنعمت، دیگری را شکر کنند نه خدایرا عزّوجلّ، «قل الله اسرع» مکراً یعنی الله اقدر علی تغییر تلك النّعم من العبد علی صرف الشّکر الی غیر المنعم ومایاتیهم من العقاب اسرع فی اهلاکهم ممّا اتوه من المنکر وابطال آیات‌الله «انّ رسلنا» یعنی الحفظة «یکتبون مایمکرون» للمجازاة به فی الآخرة. این برسبیل تهدید ووعید گفت که آری رسولان ما ودبیران می‌نویسند برایشان آنچه می‌سازند ومی کنند واین تهدید است بر گوشها ودلهای ضعیفان ورنه خدای تعالی را البته بآن هیچ حاجت نیست که احاطت علم وی بمعلومات، نه‌بدبیر حاجت گذاشت ونه بنسخت.

النوبة الثالثه

قوله تعالی: «اِنّ الّذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم»... الآیة. از روی اشارت برذوق اهل‌معرفت، این آیت رمزی دیگر دارد. میگوید. مؤمنان و نیك مردان بحقیقت ایشان‌اند که احدیّت ایشانرا بنعمت کرم درقباب غیرت بدارد، و بحسن عنایت پرورد، بمعرفت خودشان راه دهد، و بصحبت خود نزدیك گرداند، تا اورا یگانه شوند وازغیراو بیگانه شوند. **پیر طریقت** گفت توحید نه همه آنست‌که اورا یگانه دانی‌توحید حقیقی آنست‌که اورا یگانه‌باشی وزغیر اوبیگانه باشی، بدایت عنایت آنست که ایشانرا قصدی دهد غیبی تا ایشان را ازجهان باز برد[1] چون فرد شود آنکه وصال فردرا بشاید.

جوینده‌ٔ توهم چو تو فردی باید آزاد زهر علّت و دردی باید.

آن‌مردغوّاص تا دل ازملك‌جان برندارد روا نبود که دست طلب‌او بمروارید مراد رسد پس چه گوئی کسی که در طلب جلال و جمال او قصد نجات اعظم کند تا دست ازمهرجان نشوید، بوصال قرب جانان چون رسد؟ درویشی درمجلس **موسی کلیم**(ع) نعرهٔ بر کشید **موسی** از سر تندی بانگ بروی زد، درحال، **جبرئیل** آمد

۱ـ پس دردلشان نوری افکند تابان تا ازجهانیان بازبردپس کشفی دهد قریبی تا ازآب وگل‌بازبرد (نسخه الف)

که یا موسی الله میگوید در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان یك مرد بود که ازبهرما بمجلس‌توحاضرآمد، توبانگ بروی زدی هرچند عزیزی و کلیمی امّا سرّی کـه ما در زیر گلیم سیاه نهاده‌ایم تو نبینی، آن اشتیاق جمال ما باشد که دوستان را درتواجدآرد، تقاضای جمال ما بود که دلهاشان درعالم خوف ورجا و قبض وبسط کشد. «والله یقبض‌ویبسط». هر دیده که ازدنیاپر شد، صفت‌عقبی‌دروی‌نگنجد. و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت، ازجلال قرب ما وعزّ وصال ما بیخبر بود، نه‌دنیا ونه عقبی‌بلکه وصال‌مولی. آه کجاست‌همّتی ِکه(۱) ازدنیا کجاست‌مرادی ِمه ازعقبی‌اشتیاقی بدیدار مولی کجاست صاحب دولتی تا ازجاه بشریّت خودبرآئیم ودست در فتراك آن صاحب دولت زنیم بو که روزی بمراد رسیم.

گر ز چاه جاه خواهی تا برائی مردوار چنگ در زنجیر گوهردار عنبر بار زن

«یهدیهم‌ربهم بایمانهم» باش تا فردای قیامت‌که دوستان بنورمعرفت برمرکب طاعت فرا بساط انبساط روند ودرمقام‌شهود بنازند، گروه گروه وجوق‌جوق، چنانکه الله گفت: «نحشرالمتّقین الی‌الرحمن وفـداً» و درهر منزل کـه پیش آید جوقی فریشتگان بحکم‌فرمان، بسلام‌می‌آیند وبناز ونعیم‌جاودان بشارت‌می‌دهند. اینست که‌گفت: «وتحیّتهم فیهاسلام» وعاصیان‌امّت‌احمد درآن‌صحراء محشر ومقام رستاخیز، بعرض‌گاه حساب بازداشته، سابقان بنور طاعت از پیش رفته و عاصیان بگران باری معصیت تنها مانده، آخر رحمت الله ایشانرا دست گیرد، و برتنهائـی و درمانـدگی ایشان ببخشاید، بندای کرامت گوید: عبادی چون این‌خطاب عزّت و ندای کرامت بنعت رحمت بگوش ایشان رسد، جان ایشان بیاساید و روح و ریحان در دل ایشان گشاید، گوید: عبادی، «ان اصحاب‌الجنّةالیوم فی‌شغل فاکهون» لایتفرغون‌الیکم و اصحاب النّار من شدةالعقاب لایرقّون لکم، معاشرالمساکین سلام علیکم کیف انتم ان کان اشکالکم واصحابکم سبقوکم و احد منهم‌لایهدیکم فانا اهدیکم. ان‌عاملنا کم بما تستوجبون فاین الکرم.

نحن اذاً فی الجفاء مثلهم اذا هجرنا هم کما هجروا

چون رأفت ورحمت حقّ بایشان رسد وحشت و معصیت بآب رحمت از ایشان

(۱) ِنه: (نسخه الف)

فرو شوید و آفتاب رعایت از برج عنایت بتابد، ایشان بنعمت افتخار درحالت انکسار بردرگاه ذوالجلال خوش بزارند، و از شادی بگریند، تا ربّ العزة آن گریستن و زاریدن ازایشان بپسندد و دردل ایشان امرهم نهد وزبان ایشان بثنای خود بگشاید، وبقدر طاقت بندگی خدایرا ثنا گویند، وحمد وستایش کنند، اینست که رب العالمین گفت: «و آخر دعویهم ان الحمدلله رب العـالمین» آخر سخن ایشان این بود که «الحمدلله رب العالمین» که شماتت دشمنان و کافران بما نرسید، و فضل و رحمت خدای بما در رسید.

مارا همه مقصود ببخشایش حق بود المنةلله که بمقصود رسیدیم

«واذا مسّ الانسان الضر دعانا»...الآیة. دعاء کلید رحمت است و گواه عبودیّت و پیوستن را وسیلت. هرکس که در دعاء بروی گشادند در اجابت هم بروی گشادند که میگوید جلّ جلاله: «ادعونی استجب لکم» دعاء پیرایهٔ پیوستگانست و مایهٔ دست گرفتگان وحلقه در حق بدست جویندگان، **مصطفی**ص گفت: الدعاء سلاح المؤمن وعماد الدین و نورالسموات والارض. هر که بکاری درماند یا اورا نکبتی رسد دست در دعا و تضرع زند، دست اعتماد بضمان الله زد و دست نیـاز ببرّ وی زد، یقول الله تعالی: «فلولا اذجاءهم بأسنا تضرعوا» وشرط آنست که بوقت دعاء آواز نرم دهد و خاطر ازحرمت واستکانت پر کند وباجابت یقین باشد که **مصطفی**ص گفت: «ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لایستجیب دعاء من له قلب غافل لاه» وبدانکه دعا کردن و حاجت و نیاز بدرگاه بی‌نیاز برداشتن اهل شریعت را مقامی جلیل است، عین عبادتست ورسیدن را ببهشت نیك وسیلت است. امّا حال عارفان حالی دیگر است و طریق ایشان طریقی دیگر. **جنید** روزی در اثناء مناجات گفت: «اللهم اسقنی» ندائی شنید که: تدخل بینی وبینك. یا **جنید** میان من وتو می‌درائی یعنی که ماخود دانیم سزای هر بنده‌ای، وشناسیم قصد هر جوینده‌ای، **جنید** گفت: بعد از آن روزگاری تحسّر خوردم وزان گفت، استغفار کردم.

قوله: «و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا» ای - تکبروا وتجبروا ولم یخضعوا بقول الحق. ای بساخواجگان خویشتن پرستان ازین جهان داران وستمکاران

که با کام و نام بودند با خانهای پرنقش وپرنگار بودند، و برپشت مرکبهای رهوار سوار بودند، ردای تکبر بردوش گرفته و فرعون وار ندای جباری بر خویشتن زده، چون شرع را مکابر شدند وازحقّ سر وازدند ونبوّت انبیا و آیات ومعجزات همه بازی شمردند، دمار از ایشان بر آوردند، وتخت و کلاه ایشان نگونسار کردند، و بساط کبر ایشان درنوشتند، نه خود زنده نه نام ونشان ایشان در دیار واقطار مانده، «هل تحسّ منهم من احدٍ او تسمع لهم رکزاً» آری سرانجام ظلم همین است، و خبر مصطفی صم گواه اینست: «لو کان الظلم بیتاً فی الجنّه لسلط الله علیه[1] خراب».

قوله «ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم» ان اعتبرتم بهم نجوتم وان لم تعتبروا احللنابکم من العقوبة مایعتبر بکم فان من لم یعتبر بمن سبقه اعتبر به من لحقه و من لم یعتبر بما سمعه اعتبر به من تبعه.

۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**هو الذی یسیّرکم فی البر والبحر**» درخشك ودردریا میرواند شمارا او آنست، «**حتی اذا کنتم فی الفلك**» تا آنکه که شما درکشتی باشید هنگامی، «**و جرین بهم**» و کشتی میرود وایشان در آن، «**بریح طیبة**» ببادی خوش [باندازهٔ صلاح کشتی نه عاصف ونه قاصف]، «**وفرحوابها**» وایشان بآن باد [باندازه] شادان، «**جاءتها ریح عاصف**» بان کشتی آید ناگاه بادی کشتی شکن، «**وجاءهم الموج من کلّ مکان**» و موج آید ایشانرا ازهرسوی، «**وظنّوا انهم احیط بهم**» وچنان دانند که هلاك ایشان بود، «**دعوا اللّه**» خدایرا خوانند [ازدل]، «**مخلصین له الدین**» دعا وعذر و بیم وامید اورا خالص کرده [واز هرچه جزو نومید گشته]، «**لئن انجیتنا من هذه**» وگویند اگر باز رهانی مارا ازین بیم، «**لنکوننّ من الشاکرین،**[22]» حقّا که ما ترا از سپاس دارانیم و از نعمت شناسان.

«**فلمّا انجیهم**» چون باز رهاند ایشانرا، «**اذاهم یبغون فی الارض**» چون درنگری بازافزونی جستن وستمکاری درگیرند درزمین، «**بغیر الحق**» بناسزا

وناحق ، « **یا ایها الناس** » ای مردمان ، « **انّما بغیکم علی انفسکم** » این افزونی جستن شما بر یکدیگر واین ستمکاری برخویشتن ، « **متاع الحیوة الدنیا** » روزی چنداست زندگانی این جهان ناپاینده ، « **ثم الینا مرجعکم** » آنگه با ماست باز گشت شما « **فننبئکم بما کنتم تعملون** . »(۲۳) پس شمارا خبر کنیم بآنچه میکردید در زندگانی این جهانی .

« **انّما مثل الحیوة الدنیا** » مثل زندگانی این جهانی [وجهان وجهان داری] « **کماء انزلناه من السماء** » راست همچون آبی است که فرو فرستادیم از آسمان ، « **فاختلط به نبات الارض** » تا بآن آب رستنیها رست درزمین آمیغ [رنگا رنگ و بویابوی ازغذا و دوا وریاحین وعلف] ، « **ممّا یأکل الناس والانعام** » ازآنچه مردم خورد وچهارپایان ، « **حتی اذا اخذت الارض زخرفها** » تا زمین آرایش خویش گرفت ، « **وازّیّنت** » و آراسته گشت ، « **وظنّ اهلها** » و چنان دانند خداوندان آن « **انّهم قادرون علیها** » که [میوه و بر دردست آمد] وپادشاه گشتند بران [که آنرا بسته بینند برشاخ] ، « **اتیها امرنا** » بآن رسد فرمان ما ، « **لیلا او نهاراً** » شب یا روز [سرمای شب یا گرمای روز] ، « **فجعلناها حصیداً** » آنرا ریزیده و پژمرده چون کاه درود کردیم ، « **کان لم تغن بالامس** » گوئی دی خود هیچ نبود ، « **کذلك نفصل الایات** » همچنین سخنان خویش گشاده و روشن میفرستیم [و می نمائیم و می شنوائیم] ، « **لقوم یتفکرون** . »(۲٤) ایشان را که [بخردهای خویش] دران بیندیشند .

« **واللّه یدعوا الی دارالسلام** » اللّه باسرای سلامت میخواند ، « **ویهدی من یشاء** » وراه مینماید و[برطلب میدارد] اورا که خواهد ، « **الی صراط مستقیم** . »(۲۵) براه پایندهٔ راست .

« **للّذین احسنوا** » ایشانرا است که نیکوئی کردند ، « **الحسنی** » نیکوتر از آنچه ایشان کردند ، « **وزیادة** » ونیز افزونی ازناخواسته و نابیوسیده ، « **ولایرهق وجوههم** » و بران رویهای ایشان نه نشیند ، « **قترولاذلة** » گردی و نه خواری ، « **اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون** . »(۲٦) ایشانند بهشتیان، جاویدان دران .

«**والذین کسبوا السیّئات**» و ایشان که بدیها کردند، «**جزاء سیئة بمثلها**» ایشانرا است پاداش هربدی همچنان، «**وترهقهم ذلة**» و خواری فراسرهای ایشان نشیند [نومیدی وخجل و رسوائی]، «**مالهم من الله من عاصم**» ایشانرا کس نه که ایشانرا ازخدای نگه دارد، «**کانّما اغشیت وجوههم**» چنان‌که پنداری که درروبهای ایشان کشیدند، «**قطعاً من اللیل مظلماً**» پارهائی از شب تاریك، «**اولئك اصحاب النّارهم فیهاخالدون. (۲۷)**» ایشانند دوزخیان درآتش جاویدان.

النوبة الثانیة

قوله تعالی «هوالّذی یسیّرکم» ای - یحملکم علی السّیر و یجعلکم قادرین علی قطع المسافات «فی البرّ» بالازجل والدّواب «والبحر» بالسّفن الجاریة فی البحار. البّر: الارض الواسعة. والبحر: مستقرّ الماء. قرائت **عبدالله شامی** ینشرکم بفتح یاو بنون و شین، من نشر ینشر هم‌چنان که جائی دیگر گفت «وبثّ فیها من کلّ دابّة» باین قرائت معنی آنست که: شمارا می‌پرا کند ومیخیزاند ومیرواند دردشت ودردریا. وفیه حجة علی القدریة فی خلق الافعال لانّ السیر فعل متصرف فی الخیر والشر لامحالة والله یسیّر کل سائر کماتری، آنگه شرح فرادریا داد: «حتّی اذا کنتم فی الفلك» فُلك هم واحد است و هم جمع بواحد مذکراست چنان که گفت: «فی الفلك المشحون» و بجمع مؤنثاست چنان که گفت: «والفلك التی تجری فی البحر» «و جرین بهم» ای - جرت السفن بمن رکبها فی البحر. مخاطبه با خبر گشت و **عرب** چنین کنند، و در **قرآن** ازاین باب هست. و قال الشّاعر:

اسیئی بنا اواحسنی لاملومة لدینا ولا مقلیّة ان تقلت

«بریح طیّبة» لیّنة الهبوب لاضعیفة ولا عاصفة. «وفرحوا بها» ای - بتلك الرّیح للینها و استقامتها. فرح در قرآن برسه وجه است یکی بمعنی بطر وخیلاء و تکبّر چنان که گفت: «ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیرالحق» همانست که در **سورة هود** گفت: «انّه لفرح فخورٌ» ای - بطرمرح. ودر **سورة القصص**

گفت: « لاتفرح انّ الله لایحبّ الفرحین » ای ـ البطرین. وجه دوم: فرح است بمعنی رضا. کقوله: « وفرحوا بالحیوة الدّنیا » ای ـ رضوابها. وقوله: « کلّ حزب بما لدیهم فرحون » ای ـ راضون « و فرحوا بما عندهم من العلم » ای ـ رضوا. وجه سیوم: فرح شادی است و خرّمی. کقوله ـ « بریح طیّبة وفرحوا بها » « جاءتها » ای ـ جاءت السفینة وقیل: جاءت الرّیح الطیبة « ریحٌ عاصفٌ » ذات عصف ای ـ شدیدة الهبوب یقال: عصفت الرّیح فهی عاصفٌ وعاصفة واعصفت فهی معصفٌ ومعصفة. وعصفت واعصفت بمعنی واحد. « وجاءهم » ای ـ رکبان السفینة « الموج » ای ـ حرکة المآء واختلاطهُ. وقیل: هوما علا من المآء « من کلّ مکان » من البحر. وقیل: من کلّ جهة « وظنّوا انّهم احیط بهم » اهلکوا وسدّت علیهم مسالك النجاة من جمیع الجهات. یقال: لکل من وقع فی بلاء ـ قداحیط بفلان، ای ـ قد احاط به البلاء. وقیل ـ احاطت بهم الملئکة. ومثله: « واحیط بثمره ـ الا ان یحاط بکم ». « دعوا الله مخلصین له الدّین » ای ـ اخلصوا له الدّعاء لم یشرکوا به من آلهتهم شیئاً. میگوید مشرکان در آن حال که بهلاك وغرق نزدیك شوند وجز از خدای آسمان از هر کس نومید شوند واز بتان وغیر ایشان فریادرس نبینند، دست در خدای آسمان زنند و باخلاص بی شرك دعا کنند وبربوبیّت وی اقرار دهند. این همچنان است که **مصطفی** ص **حصین خزاعی** را پرسید درحال شرك وی: کم تعبد الیوم الهاً؟ قال سبعة واحداً فی السماء وستة فی الارض. قال رسول الله ص: فایهم تعدّ لیوم رغبتك ورهبتك؟ قال: الذّی فی السماء. **بوعبیده** گفت دعای ایشان باخلاص آن بود که گفتند اهیّا شراهیّاً یعنی ـ یاحیّ یا قیّوم.

قوله: « لئن انجیتنا » اینجا قول مضمر است. ای ـ قالوا: « لئن انجیتنا من هذه » الواقعة ومن هذه الرّیح العاصفة وانعمت علینا یاربّنا « لنکوننّ من الشاکرین » لنعمتك مؤمنین بك مستمسکین بطاعتك.

« فلمّا انجیهم » ای ـ اجاب الله دعائهم. الله دعای ایشان اجابت کرد وایشانرا از هلاك وغرق رهانید. هذا کقوله: « فلمّا نجّاهم الی البرّ ـ قل الله ینجّیکم منها ومن کلّ کرب ـ بل ایّاه تدعون فیکشف ماتدعون الیه ان شاء » این آیات دلیل اند که رب العزة دعای کافران و بیگانگان در مراد های دنیوی اجابت کند و آنچه گفت: « و ما دعاء الکافرین الاّ

فی ضلال» آن در کار و مراد آخرت است که کافران را در نعیم آخرت و ثواب آن جهانی نصیب نیست. و گفته‌اند. «و مادعاء الکافرین الاّ فی ضلال» آنست که گویند: «ربّنا اخرجنا نعمل صالحاً غیر الذّی کنّا نعمل» و ایشان را جواب دهند: «اولم نعمّرکم مایتذکّر فیه من تذکّر» امّا دعای ایشان در کار دنیا و در طلب نعمت دنیا مستجاب بود که این نعمت از آشنا و بیگانه دریغ نیست، و برّ و فاجر از آن میخورد؛ عرضٌ حاضرٌ یأکل منها البّر و الفاجر. یقول تعالی: «من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها مانشاء لمن نرید - کلاّ نمدّ هؤلاءِ وهؤلاءِ من عطاءِ ربّك» وهم ازین باب است دعاء ابلیس مهجور که گفت: «انظرنی الی یوم یبعثون. قال انك من المنظرین» و دلیل بر آنکه رب العزة دعای کافران اندر کار دنیا اجابت کند، آنست که شکایت میکند از آن قوم که در حال بیچارگی و وقت درماندگی اورا نخواندند، گفت: «ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربّهم ومایتضرّعون» **امیرالمؤمنین علی** (ع) گفت اگر ایشان تواضع کردندید و اندر دعا خضوع آوردندید از الله اجابت یافتندید. «فلمّا انجاهم اذاهم یبغون فی الارض» عادوا الی الکفر و الفساد «بغیر الحقّ» جهلا و باطلا ای - مبطلین معلنین الفساد و المعاصی والجرأة علی الله.

«یا ایها الناس» یا اهل **مکه** «انّما بغیکم علی انفسکم» ای - وبال بغیکم علیکم. ای - عملکم بالظلم یرجع علیکم، کما قال عزّوجلّ - «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها» و گفته‌اند - سه چیز آنست که هر که کند آن بوی باز گردد و وبال آن بوی رسد: یکی مکر است لقوله تعالی: «ولا یحیق المکر السّیءُ الاباهله». دیگر نکث است لقوله تعالی: «ومن نکث فانّما ینکث علی نفسه» سوم بغی است لقوله تعالی: «یاایها النّاس انما بغیکم علی انفسکم». اینجا سخن تمام شد، آنکه ابتدا کرد گفت: «متاع الحیوة الدنیا» ای - ذلك متاع الحیوة الدنیا تتمتّعون فی الدّنیا، فیکون «بغیکم» مبتداء و «علی انفسکم» خبره و «متاع» خبر مبتداء محذوف. وروا باشد که سخن متصل یکدیگر بود. «بغیکم» ابتدا بود و «متاع» خبر ابتداء و «علی انفسکم» صلهٔ بغی باشد و معنی آنست که - این ستمکاری شما برخویشتن وافزونی جستن بریکدیگر برخورداری است در دنیا روزی چند ناپاینده، زاد آن جهانی را نشاید،

ودر آن جهان بکار نیاید که باین بغی مستوجب غضب خدای وعقوبت وی گشته‌اید.
قرائت **حفص** «متاع» بنصب است یا بر حال یا بر مفعول. ای- متّعنا کم متاع الحیوة الدّنیا «ثم الینا مرجعکم» فی القیمة «فننبّئکم بما کنتم تعملون» تخبر کم به و نجازیکم علیه.

«انما مثل الحیوة الدّنیا» ای - صفة الحیوة الدّنیا فی فنائها و زوالها «کماءٍ انزلناه من السماءِ» ای - کمطر انزلناه من السماءِ من جانب السماء. یقال: ان السحاب جسمٌ یخلو من الماء فاذا اراد الله ان یمطر قوماً امره فاخذ الماء من بحر فی السماءِ وصار الی المکان المقصود بالمطر «فاختلط به» ای - بالماء اختلاط جوار لانّ الاختلاط تداخل الاشیاء بعضها فی بعض. وقیل: «اختلط به» ای - بسببه «نبات الارض» فطالت وامتدت «ممّا یأکل الناس» یعنی الحبوب والثّمار والبقول «والانعام» یعنی الحشیش والمراعی «حتّی اذا اخذت الارض زخرفها» زخارف الارض ماتضحک به من الورد والنور والشقائق والخضر «وازّیّنت» یعنی تزینت. ودر شواذ خوانده‌اند: «وازینت» ای - جاءت بالزّینة، وزینة الارض ثمر نباتها فی الاشجار «وظنّ اهلها» ای - اهل هذه الارض «انّهم قادرون علیها» ای - علی حصاد نباتها واجتناء ثمارها اذلا مانع دونها «اتیها امرنا» ای - قضاؤنا باهلاکها وافنائها «لیلا اونهاراً فجعلناها» ای - الارض والغلّة والزینة «حصیداً» محصودة مقلوعة منزوعة الاصول لاشیٔ فیها. وقیل: «جعلناها حصیداً» ای - مثل الحصید، کما قال لغلمان الجنّة: «یطوف علیهم ولدانٌ» و هم لم یولدوا و انّما شبههم بالولدان الذین لم تغیّرهم الکهولة لطراوتهم و حسن خلقهم «کان لم تغن بالامس» ای - کان لم تکن اولم تعمر بالامس بالمغانی، المنازل الّتی یعمرها النّاس بالنزول. یقال غنینا بمکان کذا اذا نزلوا به. کذلك الحیوة الدّنیا سبب لاجتماع المال وزهرة الدّنیا حتّی اذا کثر عند صاحبه وظنّ انّه ممتّعٌ به سلب ذلك عنه بموته اوحادثة تهلکه.

فقدناه لمّا تمّ و اعتمّ بالعلی   کذاك کسوف البدر عند تمامه

«کذلك نفصل الایات» ای - کما بیّنّا هذا المثل للحیوة الدّنیا کذلك نبیّن آیات **القرآن** «لقوم یتفکرون» فی المعاد.

«والله یدعوا الی دار السلام» ببعث الرّسل ونصب الادلّة. و«دار السلام» هی الجنّة.

السلام هو الله والجنّة داره. وهذه الاضافة کبیت‌الله وناقة‌الله. وقیل السلام والسلامة واحدٌ کالرّضاع والرّضاعة ای - دار السلامة من الآفات والاحزان والقطیعة. یعنی من دخلها سلم من الآفات، دلیله قوله: «ادخلوها بسلام آمنین» وقیل: دار السلام هو من التّحیة الّتی یحییهم الله والملئکة، من قوله «تحیّتهم فیها سلام» قال: **جابر بن عبدالله** خرج علینا رسول الله صم یوماً فقال انّی رایت فی المنام کان **جبرئیل** عند رأسی و**میکائیل** عند رجلی یقول احدهما لصاحبه اضرب له مثلا فقال: اسمع سمعت اذنك فاعقل عقل قلبك، انّما مثلك ومثل اُمّتك کمثل ملك اتخذ داراً ثمّ بنی فیها بیتاً ثمّ جعل فیها مادبةً ثمّ بعث رسولاً یدعو الی طعامه فمنهم من اجاب الرّسول و منهم من ترکه فالله الملك والدار الاسلام والبیت الجنّة ومن دخل الجنّة اکل مافیها. وعن **ابی الدرداء** قال: قال رسول الله صم ما من یومٍ طلعت شمسه الاّ و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان نداء یسمعه خلق الله کلهم غیر الثقلین، یا ایّها النّاس هلمّوا الی ربّکم انّ ماقلّ و کفی خیرٌ ممّا کثر و الهی ولا آبت شمسٌ الا و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان یسمعه خلق الله کلهم غیر الثقلین، اللهمّ اعط منفقاً خلفاً واعط ممسکاً تلفا فانزل الله فی ذلك کلّه قرآناً فی قول الملکین یا ایّها النّاسُ هلمّوا الی ربّکم فی **سورة یونس** «والله یدعوا الی دار السلام» وانزل فی قولهما اللهمّ اعط منفقاً خلفاً وممسکاً تلفاً «واللیل اذا یغشی» الی قوله «للعسری».

قوله «ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم» عمّ بالدّعوة اظهاراً لحجته و خص بالهدایة استغناءً عن خلقه. وقیل: الدّعوةُ الی دار السلام عامّة لانها الطریق الی النّعمة وهدایة الصراط خاصة لانّها الطریق الی المنعم. وگفته‌اند دعوت برد وضرب است: یکی دعوت عامّ بواسطهٔ رسول میخواند ایشانرا از روی تکلیف بردین اسلام وطاعت‌داری، وذلك فی قوله: «وانّك لتهدی الی صراطٍ مستقیم» دیگر دعوت خاصّ است بیواسطهٔ رسول خود میخواند جلّ جلالهُ ایشانرا از روی تشریف بدار السلام تاایشانرا گرامی کند وبنوازد بضیافت بهشت وبلقاورضاء وسلام، وذلك قوله: «والله یدعواالی دار السلام» و «یهدی من یشاء الی صراطٍ مستقیم» هدایت اینجا بمعنی ارشاداست وصراط مستقیم طریق بهشت است که آنجا میگوید «یهدیهم ربّهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنّات النّعیم» و گفته‌اند: استعمال سنن است دراداءِ فرایض دردنیا وجوار حضرت

عزّت درعقبی «فی مقعد صدقٍ عندملیك مقتدر» و گفته‌اند: صراط مستقیم استعمال مکارم الاخلاق است چون تقوی و زهد وتوکّل واخلاص واحسان. **مصطفی** گفت: «ان‌الله یحب‌مکارم الاخلاق و یبغض‌سفسافها» رب‌العزّة این‌مکارم‌الاخلاق دوست دارد بنده را براستعمال آن دارد وراه آن بوی نماید تابنده درروش خویش باین مقامات گذاره کند امروز بمحبّت و معرفت رسد و فردا بمشاهدت ورؤیت.

«للذین‌احسنوا» ای-آمنوا بالله ورسوله واحسنواالعمل فی‌الدّنیا «الحسنی» الجنّة. والحسنی کالبشری. وقیل: هی‌تأنیث‌الاحسن. میگویدایشان که ایمان‌آوردند بخدا و رسول و دردنیا کارنیکو کردند، پاداش‌ایشان بهشت‌است واگر حسنی‌تأنیث احسن گوئی معنی‌آنست که ایشان راست که نیکوئی کردندنیکوتر ازآنچه ایشان کردند ونیز زیادت، چنانکه جائی‌دیگر گفت «ولدنیا مزید- ویزیدهم من‌فضله» **امیرالمؤمنین علی**ع گفت «للذین احسنوا» احسان اینجا قول‌لاآله الاّالله است، و حسنی بهشت و «زیادة» غرفهٔ از یاقوت سرخ ساخته که آنرا چهار هزار دراست.

روی **ابو ذر** قال‌قلت: یارسول‌الله‌علّمنی‌عملاً یقرّبنی‌من‌الجنّة ویباعدنی‌من‌النّار. قال: اذا عملت سیئةً فاتبعهاحسنةً. قال‌قلت‌من‌الحسنات‌لااله‌الاّالله؟ قال:نعم، من‌احسن الحسنات. میگوید: ایشان که لااله‌الاالله گفتند پاداش‌ایشان بهشت است. همانست که **مصطفی** گفت: «من‌قال‌لااله‌الاالله‌دخل‌الجنّة» و گفته‌اند: «للذین احسنوا» این‌احسان استغفاراست‌صحابهٔ رسول‌را وحسنی‌شفاعت **مصطفی** است وزیادة رضای‌خدا. فانّ‌الله عزّوجلّ یقول: «والّذین اتّبعوهم باحسان رضی‌الله عنهم» **ابن‌عباس** گفت: «للّذین احسنوا» ای - جاهدوا فی‌سبیل‌الله «الحسنی» یعنی رزق‌الجنّة لقوله: «یرزقون» والزّیادة دوام‌الحیوة فی‌قرب‌المولی‌لقوله «بل‌احیاءٌ عند ربّهم» وقیل: الحسنی‌جزاء حسناتهم و الزیادة ان یجازی بالواحد عشرا لیکون‌الزّیادة من جنس الاوّل. وقیل: «الحسنی» عشرة «والزّیادة» تضعیف‌العشرات. وخبر درست‌است‌در **صحیح‌مسلم**، حدیث **حماد سلمه** از **عبدالرحمن بن ابی لیلی** از **صهیب بن سنان الرومی** از **مصطفی** که گفت: «الحسنی» الجنّة «والزّیادة» النّظر الی‌وجه‌الله عزّوجلّ. وعن **ابی‌بن‌کعب** قال‌سألت رسول‌الله‌ص عن‌الزّیادتین‌فقال: ومالزّیادتان؟ قلت احدیهما قوله «وارسلناه

الی مایة الف اویزیدون» فقال عشرون الفاً . فقلت: قول‌الله عزّوجلّ «للذین احسنوا الحسنی وزیادة» قال الحسنی الجنّة والزّیادة النّظرالی وجه‌الله عزّوجلّ وقال(ص) «اذا دخل‌اهل‌الجنّة الجنّة واهل‌النّار النار : نادی منادٍ یا اهل‌الجنّه انّ لکم‌عندالله موعداً لم ینجزکموه. قالوا : ماهو ؟ الم یثقّل موازیننا ؟ الم‌یدخلناالجنّة ؟ الم یجرنا من‌النّار؟ قال : فیکشف لهم الحجاب فینظرون الی‌الله فیخرّون له سجداً . وهی «الزّیادة» الّتی قال‌الله عزّوجلّ «للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ» قال . **یزیدبن هرون** فی اثر هذا الحدیث: من کذّب بهذافقدبریٔ من‌الله وبرءالله‌منه. وعن **ابن عمر** قال قال: رسول‌الله‌صم «انّ ادنی اهل‌الجنّة منزلة لرجلٌ ینظرفی‌ملکه الفی سنةیری اقصاه‌کما یری ادناه، ینظر فی‌ازواجه وسرره وخدمه وانّ افضلهم منزلةً لمن ینظر فی‌وجه‌الله عزّوجلّ‌کلّ یوم مرتین » و روی عن **انس بن مالک** انّه قال فی‌قوله عزوجلّ «ولدینا مزیدٌ» قال یتجلّی لهم الرّب عزوجلّ کلّ جمعة .

ثمّ قال :«ولایرهق وجوههم» ای ـ لایعلوها ولایغشاها «قتر» غبارٌ. وقیل:سواد وکآبةٌ «ولاذلّة» ای ـ هوان کما یصیب اهل‌جهنم. قال : **ابن ابی‌لیلی** هذا بعدنظرهم الی ربّهم «اولئك اصحاب الجنةهم فیها خالدون» .

«والّذین‌کسبوا السیّآت» الکفروالشرك «جزاء سیئة بمثلها» یعنی النّار. فلاذنب اعظم من الشرك ولاعذاب اشد من‌النّار. وتقدیره: لهم جزاء سیئة مثلها . والباء زائدة «وترهقهم ذلّة» ای ـ یلحقهم ذلّ وخزیٌ. وهو ان «مالهم من‌الله» ای ـ من‌عذاب‌الله «من‌عاصم» مانع یمنعهم. و «من» صلة «کانّما اغشیت» البست «وجوههم‌قطعاً من‌اللیل مظلماً» ای ـ جعل علیها غطاء من سواد اللیل . ای ـ هم سودالوجوه. قرائت **مکی و علی و یعقوب** «قطعاً» بسکون طاء و هو جزءٌ من‌اللیل بعد طایفة منه و «مظلماً» نعته و باقی بفتح طاء خوانند وهو جمع قطعة و «مظلماً» نصبٌ علی الحال . ای ـ فی حال ظلمته «اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون» .

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدّس «هوالّذی یسیّرکم فی‌البّروالبحر» الایة . بزبان اهل‌اشارت

سیر دربرّ راه بردن است درمشارع شرع ازروی استدلال بواسطهٔ رسالت، وسیر بحر غلبات حق است که در وقت وجد عنان مرکب بنده بی‌واسطه در منازل حقیقت بمشاهدقدس کشد، تاچنانکه درد ریا سیر یك‌ماهه بیك‌روز کنند، این جوانمرد درین میدان بیك جذبهٔ الهی مسافت همه عُمر باز برد. اینست که گفتند: جذبةٌ من‌الحق توازی عمل‌الثقلین «سیر برّ» سیرعابدان‌است‌وزاهدان‌دربادیهٔ‌مجاهدت، برمرکب‌ریاضت بدلالات شریعت، مقصدایشان‌بهشت رضوان ونعمت‌جاودان. سیر بحر، سیر عارفان‌است و صدّیقان در کشتی رعایت، میرواند آنرا باد عنایت دربحر مشاهدت، مقصد ایشان کعبه وصلت وراز ولی‌نعمت. و گفته‌اندبرّ وبحر اشارت‌اند بقبض‌وبسط عارفان، گهی درقبض میان‌دهشت وحیرت می‌زارند، گهی دربسط میان شهود ووجود می‌نازند.

بازچون باد شادی ازافق تجلّی‌وزد، وابر لطف‌باران کرم ریزد، بنده عنایت و رعایت‌بیند «وجرین‌بهم بریح‌طیّبة» نقد وقت وی‌شود «وفرحوا بها» بربساط شهود درحالت انس فرحی دروی‌آید، بسطی بیند بنازد ازسرآن نازودلال گوید:

مائیم عیاران و عیاران مائیم — بردیدهٔ مشتری قدم می‌سائیم

راست که این بسط بنهایت رسد، ازموارد قدرت وارد هیبت ودهشت آید، دریای عظمت موج هیبت زند، مسکین بنده در وهدهٔ حجبت افتد، زبان تضرّع بگشاید، بزاری و خواری گوید:

قد تحیّرت فیك خذبیدی — یا دلیلا لمن تحیّر فیکا

اینست که گفت جلّ‌جلاله: «جاء تهاریح عاصف وجاء هم‌الموج‌من کلّ مکان» آن شوریدهٔ روزگار وسرور طریقت **شبلی** درروش‌خویش از هردو جانب خبرداده، وبرهردومقام‌گذشته، درمقام‌بسط بوقت‌شادی ونازهمی گفت: این‌السموات‌والارضون حتی‌احملها علی‌شعرة جفن‌عینی. ودرمقام‌قبض بوقت‌زاری‌وخواری‌همی گفت: ذلی‌عطل ذلّ‌الیهود. وشاهد شرع مقدّس برین قصه‌آنست که **مصطفی**ص گهی میگفت: «انا سیّد ولد آدم ولافخر» وگهی میگفت «لاتفضّلونی **علی‌یونس‌بن‌متی**».

«انّما مثلُ الحیواةالدّنیا کماءٍ انزلناهُ من‌السماء» تشبیه اموال وحظوظ دنیا بباران ازآن روی‌است، که باران بحیلت وتدبیرآدمی نتوان‌فروآوردن وجز بتقدیر

الهی ومشیّت خدای نیاید، کار دنیا همین‌است بجهدوحیلت وتدبیر وتلبیس بنده هیچ راست‌نشود، ومجتمع‌نگردد مگر بقسمت ازلی‌وتقدیر الهی، وهرچندکه باران بتقدیر است، امّا استسقا بنماز و دعا درشریعت رواست و خواستن آن در دین نقصان نیارد، همچنین رزق دنیا اگر چند بتقدیر و قسمت است‌طلب کردن رواست، وعطا خواستن ازالله بنده‌را سزاست. و مصطفی‌ص، گفته: اجملوافی‌الطلب. چون‌خواهیدنیکوخواهید قناعت و قدر کفایت خواهید، تا طاغی و بی‌راه نشوید این دنیا هم چون آب است و ربّ‌العزّة آنرا مثل بآب زد، آب چون باندازهٔ خویش‌بود سبب صلاح خلق بود، باز چون از حدّ و اندازه خویش‌در گذرد جهانرا خراب کند. کذلك‌المال اذا کان بقدر الکفایة والکفاف فصاحبهُ منعم فاذا زاد وجاوزالحد اوجب‌الکفران والطّغیان. «کلا انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی» وقیل: انّ الماء مادام جاریاً کان طیّباً فاذا طال مکثه تغیّر. کذلك‌المال اذا انفقه صاحبهُ کان‌محموداً واذا امسکهُ کان معلولا مذموماً. وقیل: ان الماء اذا کان طاهراً کان حلالاً یصلح للشرّب ویصلح للطهور وان کان‌نجساً فبالعکس. کذلك المال اذا کان حلالاً و بعکسه لو کان حراماً.

«والله یدعواالی‌دارالسلام» دعوت چهاراند یکی دعوت توحید وشهادت. وهو قوله: «یدعوکم‌لیغفرلکم» دیگردعوت‌حمدواجابت. وهوقوله: «یدعوکم‌فتستجیبون بحمده». سه دیگردعوت اتباع وامامت. وهوقوله: «یدعوا کلّ اناس بامامهم». چهارم دعوت کرامت وضیافت. وهوقوله: «والله یدعواالی دارالسلام» کسی که دعوت کند و خواهد تادوستان وعزیزان را بمهمان برد، شرط مهمانی آنست که اوّل کسی‌ازنزدیکان وخاصگیان خویش را فرستد، تا ایشان را خبر کنند ونوید دهد، پس چون آیند باز عزیزان را به استقبال ایشان فرستد و یکی را تنها نخواند، که دوستان و خویشان ویرا همه برخواند و مرکبها و مشعلها براه ایشان فرستد، چون آیند جای ایشان ساخته و پرداخته دارد، چون بنشینند ایشانرا اوّل جلاب دهند پس میوه آرند، پس طعامهای ساخته بنهند و غلامان و چاکران برسرایشان بدارند، چون از آن فارغ شوند سماع کنند، و شرط است که میزبان دیدار خود ازمهمان بازنگیرد، و بعاقبت

ایشان را باکرام وخلعت باز گرداند. ربّ‌العالمین درضیافت فردوس این‌همه ساخته وراست کرده وقرآن مجید از آن‌خبرمیدهد وبیان‌میکند، اوّل‌خواننده ونویددهندهٔ ایشان مصطفی ص است میگوید: حقّ جلّ جلاله «وداعیاً الی‌اللّٰه‌باذنه» پس فریشتگان ورضوان باستقبال‌ایشان فرستد «وتتلقّیهم‌الملئکة» مرکبهاشان‌فرستد «نحشر المتّقین الی‌الرّحمن وفداً» ای - رکباناً علی‌نجایب من‌نور. مشعلهای نور برراه ایشان‌فرستد «یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم» تنهاشان نخواند که خویشان و نزدیکان همه را خواند «ومن صلح من‌آبائهم و ازواجهم وذرّیّاتهم» آنگه بهشت «وجنة النعیم» جای‌ایشان ساخته «جنة عرضهاالسموات‌والارض‌اعدت‌للمتّقین» جلاب‌ایشان «یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك» میوهٔ ایشان «وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعة» طعام ایشان «ولحم‌طیرممّا یشتهون» چاکران وخادمان برسرایشان «ویطوف‌علیهم غلمان لهم کانّهم لؤلوءٌ مکنون» سماع ایشان «فهم فی روضة یحبرون» و از همه عزیزتر آنست که‌ایشانرا بدیدارخودشاد گرداند، تاویرا جلّ‌جلاله می‌بینند ومینازند، چنانکه گفت: «وجوهٌ یومئذ ناضرةٌ الی ربها ناظرةٌ» رویها تازان ونازان بجلال و جمال حق نگران، رویهای روشن‌تر از آفتاب روز، بتجلی ذوالجلال گشته پیروز.

پیر طریقت گفت دیداردوست بهرهٔ مشتاقانست روشنائی دیده و دولت‌جان و آئین جهان است، راحت‌جان و عیش جان و درد جانست.

هم درد دل منی و هم راحت جان.

ای‌جوان‌مرد، باش تاشادی بینی، ویکبار بادوست بربساط وصل ایمن نشینی، وازدوست آن بینی که «لاعینٌ رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی‌قلب بشر» اینست که ربّ‌العالمین گفت: «للّذین‌احسنوا الحسنی‌وزیادةٌ ولایرهقُ وجوههم قترولاذلّةٌ اؤلئك اصحابُ‌الجنة هم‌فیها خالدون» اصحاب جنة دیگراند وارباب صحبة دیگر، اصحاب‌جنة رامیگوید: «واللّٰه یدعوا الی‌دارالسلام» ارباب‌صحبت رامیگوید: «ویهدی من یشآءُ الی‌صراطٍ مستقیم» حسنی وطوبی وزلفی اهل جنت راست، زیادت وقربت وصحبت اهل معرفت راست.

انّی لاحسد دارکم لجوارکم طوبی لمن اضحی لدارك جارا

قال: رسول‌اللّه‌صم «انّ‌اللّه عزّوجلّ اذا اسکن اهل‌الجنّة الجنّة واهل‌النّار النّار بعث الی اهل الجنّة الرّوح الامین فیقول یا اهل الجنّة انّ ربّکم یقرئکم السلام و یأمرکم ان تزوروه الی فناءالجنّه و هو ابطح الجنّه تربته المسك و حصباؤه الدّرّ و الیاقوت و شجره الذّهب والرّطب و ورقه الزّمرّد، فیخرج اهل‌الجنّـة مستبشرین مسرورین فثم‌یجمعهم وثمّ تحلّ لهم کرامةاللّه عزّوجلّ والنّظر الی وجهه وهو موعودُ اللّه انجزه لهم قال فیأذن‌اللّه لهم فی‌السماع والاکل والشرب وتکون حلل‌الکرامة.

ثمّ ینادی مناد یا اولیاءاللّه هل‌بقی‌مما وعدکم ربکم شیأ فیقولون‌لا. قدا نجزلنا ماوعدنااومابقی‌شی الاالنّظرالی‌وجه ربّناعزّوجلّ‌قال فیتجلّی‌لهم‌الرّب‌عزّوجلّ‌فی‌حجب، فیقول: یا جبرئیل ارفع حجابی لعبادی‌حتی ینظروا الی وجهی. فیرفع‌الحجاب‌الاوّل فینظرون‌الی‌نوررحمن‌الرّب‌عزوجل، فیخرّون‌له سجّداً. فینادیهم‌الرّب‌عزوجل یاعبادی ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدارعمل انّما هی دارثواب. فیرفع‌الحجاب الثانی فینظرون امراً هواعظم و اجل، فیخرون‌للّه حامدین ساجدین عارفین. فینادیهم الرّب عزوجلّ: ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدار عمل انّمـا هی‌دار ثواب و نعیم مقیم. فیرفع الحجاب الثالث فعند ذلك‌ینظرون الی‌وجه رب‌العالمین تبارك وتقدّس فیقولون حین‌ینظرون الی وجهه سبحانه ماعبدناك حقّ عبادتك. فیقول کرامتی امکنکم من‌النّظرالی‌وجهی واحللتکم داری فیاذن‌اللّه عزوجلّ للجنّة ان تکلم فتقول: طوبی لمن تخلّدنی وطوبی لمن اعددت له. فذلك قوله: عزوجلّ «طوبی لهم وحسن مآب».

٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**ویوم نحشرهم جمیعاً**» آن روز که ایشان‌را باهم آریم‌همگان «**ثم نقول للذین اشرکوا**» آنگه گوئیم ایشانرا که خداوند خویش‌را انباز گفتند «**مکانکم**» برجای باشید «**انتم وشرکاؤکم**» هم شما و هم انبازان خویش کـه مرا می گفتید«**فزیلنا بینهم**»میان ایشان جدائی‌افکنیم(۱)«**وقال‌شرکاؤهم**»آنکه آن شرکا گویند[مشرکانرا]«**ماکنتم ایانا تعبدون** (۲۹)»هرگزشمامارانپرسیدید

(۱) اوکنیم. (نسخه الف)

« **فکفی باللّٰه شهیداً بیننا و بینکم** » میان ما و میان شما خدای گواه بسنده است « **ان کنا عن عبادتکم لغافلین (۳۰)** » که ما از پرستش شما هرگز آگاه نبودیم.

« **هنالك** » آنجا [در آن وقت و آن هنگام] « **تبلوا کل نفس ما اسلفت** » برگیرد هر تنی کرد خویش و پاداش آنچه پیش فرافرستاد [از کردار] « **وردوا الی اللّٰه** » و باز برند ایشانرا از تعلّل و تعلّق با حقیقت حکم الله که در آن کرد.

« **مولاهم الحق** » خداوند ایشان مدبّر و متولّی کار ایشان خداست براستی وسزا [نه آنچه ایشان ساخته‌اند از بتان] « **وضلّ عنهم ماکانوا یفترون (۳۱)** » و هرچه جز از او که می‌پنداشتند و می‌فرا ساختند ومی پرستیدند همه گم گشت [و ناچیز و بیهوده].

قل ـ بگو [پیغامبر من] « **من یرزقکم** » آن کیست که روزی میدهد شما را « **من السماء والارض** » از [آب] آسمان و [نبات] زمین « **امّن یملك السمع والابصار** » یا آن کیست که شنوائی در گوشها و بینائی در چشمها آفریند و آن تواند « **ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی** » و کیست آنکه بیرون آرد زنده از مرده وبیرون می‌آرد مرده از زنده « **ومن یدبّر الامر** » وآن کیست که کار میراند ومیسازد و میدارد و ساخته می‌سپارد « **فسیقولون اللّٰه** » تا گویند ایشان [وجواب دهند که سازنده و کنندهٔ آن همه] الله است « **فقل افلا تتّقون (۳۲)** » پس ایشانرا گوی بنه پرهیزید ازخشم و عذاب او.

« **فذلکم اللّٰه** » او که آن میکند الله است « **ربکم الحقّ** » خداوند شما براستی و سزا « **فماذا بعد الحق الّا الضّلال** » پس راستی چیست جز از گمراهی؟ « **فانی تصرفون (۳۳)** » شما را ازوچون برمی گردانند؟

« **کذلك حقّت کلمة ربك** » آن آنست که درست و راست و بودنی از خدا سخن برفت « **علی الذین فسقوا** » بحکم برایشان که اینجا فاسق‌اند [و کافر] « **انّهم لایؤمنون (۳٤)** » که ایشان نتوانند گروید.

« **قل** » [مشرکانرا] بگوی « **هل من شرکائکم** » ازاین انبازان شما کس هست؟ « **من یبدؤ الخلق** » که خلق درین جهان آرد وایشانرا جهان سازد؟ « **ثم یعیده** »

پس باز جهان‌دیگر برد [وایشانرا جهان سازد] « **قل‌الله** » هم تو گوی خدایست « **یبدؤالخلق ثم‌یعیده** » که امروز این جهانیانرا جهان سازد و باز فردا ایشان را جهان سازد « **فانّی تؤفکون (۳۰)** » شما را از وچون می‌بر گردانند ؟

« **قل هل من‌شرکائکم** » بگوی هست از این انبازان شما « **من‌یهدی الی‌الحق** » کسی که راه نماید براستی ؟« **قل‌الله یهدی للحق** » گوی‌خدای‌آنست که راه نماید براستی « **افمن یهدی الی‌الحق احق ان‌یتبع** » پس آنکس که راه نماید براستی سزاتر است کـه برطاعت او روند ؟« **ام من لایهدی الا ان‌یهدی** » یاآنکس که راه ننماید مگر که اورا راه نمایند ؟« **فمالکم کیف تحکمون (۳٦)** » پس چه رسید شما را وچه حکم است که می کنید .

« **وما یتبع اکثرهم الاّ ظنّاً** » و بیشتر ایشان نمیروند مگر بر پی پنداشت « **انّ الظن لایغنی من‌الحق شیأ** » وپنداشت بجای حق‌هیچ بکارنیاید [و ببدل‌راستی هیچ توایی نیاید] « **ان‌الله علیم بما یفعلون (۳۷)** » الله تعالی داناست بآنچه ایشان می کنند .

« **وماکان هذاالقرآن‌ان‌یفتری من‌دون‌الله** » این‌قرآن نامه‌ای نهاده ازسخن کسی جزاز خدای نیست « **ولکن‌تصدیق الذی بین یدیه** » لکن سخنی است‌گواه آن کتاب را که پیش فا آمد « **وتفصیل الکتاب** » و پیدا کردن و روشن کردن وگشاده نمودن است « **لاریب فیه من‌رب‌العالمین (۳۸)** » شك نیست درآن که از خداوند جهانیان است .

« **ام یقولون افتریه** » میگوید که این مرد نهاد آنرا از خود ؟« **قل فأتوا بسورة مثله** » گوی یك‌سورت‌آرید مانند این « **وادعوا من استطعتم من دون‌الله ان کنتم صادقین (۳۹)** » وانکه اگر راست میگوئید وتوانید هر کرا خواهید پس آن خدای می‌خوانید .

« **بل‌کذّبوا بما لم‌یحیطوا بعلمه** » [دروغی نیست وفرانهاده این‌قرآن] بلکه دروغ شمردند چیزی را که‌آن درنیافتند وبعلم خویش بدان نرسیدند « **ولمّا یاتهم تاویله** » وبایشان نیامد ودرفهم‌ایشان نگنجید حقیقت‌آن « **کذلك‌کذب الذین من**

قبلهم » همچنانکه اعـدای انبیاء که پیش از **قریش** بودند [پیغام الله واخبار غیب که درنیافتند]دروغ شمردند« **فانظر کیف کان عاقبة الظالمین**(٤٠) »درنگر کهسر انجام ستمکاران چون بود .

« **ومنهم من یؤمن به** » از ایشان کس هست که باین نامه گرویده است « **ومنهم من لایؤ من به** » و هست از ایشان کس که باز نگرویده است « **وربّك اعلم بالمفسدین** (٤١) » و خداوند تو داناتر دانای است بمفسدان و تباه کاران .

« **وان کذّبوك** »واگر ترا دروغ زن خوانند« **فقل لی عملی و لکم عملکم** » گوی کردمن مرا است وکرد شما شمارا« **انتم بریئون ممّا اعمل** » شما از آنچه من میکنم بیزار « **وانابریءٌ ممّاتعلمون** (٤٢) » و من از آنچه شما میکنید بیزار.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « ویوم نحشرهم جمیعاً »ای- الکفار و آلهتهم و« جمیعاً »نصبٌ علی الحال. میگوید: آن روز که کافران و بت‌پرستان با معبودان خویش جمع کنیم و بهم آریم. حشر در **قرآن** برد و معنی است: یکی بمعنی جمع ونظیر آن در **سورة الفرقان** است « ویوم نحشرهم وما یعبدون من دون الله » و در **سورة الکهف** «وحشرناهم» و در **سورة التکویر** «واذاالوحوش حشرت» و در **سورة النمل** « حشر لسلیمان جنوده » ودر **سورة ص** «والطّیر محشورة » ونظائر این در **قرآن** فراوان‌است همه بمعنی جمع. وجه دیگر حشر بمعنی سوق‌است چنانکه درسورة **والصافات** گفت:«احشروا الّذین ظلموا وازواجهم» ای ـ سوقوا الّذین اشرکوا و قرناء هم الشّیاطین بعدالحساب الی صراط الجحیم. ودر **بنی اسرائیل** گفت :«ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم» یعنی - نسوقهم علی وجوههم الی النّار. ودر **سورة طه** گفت :«ونحشر المجرمین» ای ـ نسوق المجرمین یومئذ بعد الحساب «الی جهنم زرقاً» .

«قوله : « ثمّ نقول للذین اشرکوا» یعنی عبدة الاوثان «مکانکم» این مکانکم در آن موضع است که کسی سخنی درخواهد گرفت با کسی با کاری ودر مفتتح کار وسخن خویش گوید: باش تا گویم. وعرب این بر سبیل وعید وتهدید گوید، چنانکه عجم گویند:

باش که من با تو کاردارم . وهو منصوب علی‌الامر المضمر فیه یعنی - انتظروا مکانکم حتّی نفصل بینکم « انتم » تأکیدٌ له «وشرکاؤکم » عطف علیه ، « فزیلنا بینهم » من قولك زلت الشیٔ عن‌مکانه ازیله اذا نحیّته عن مکانه، وزیلنا للمکثرة والمبالغة . ای ـ فرقنا بین‌المشرکین وشرکائهم . این آنکه بود که معبودان باطل وعابدان را ازهم جدا کنند و از یکدیگر بیزاری گیرند، چنانکه آنجا گفت : « اذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا » الایة. ایشانرا جدا کنند وبردیدار یکدیگر بدارند تا آن شرکا گویند مشرکانرا « ماکنتم ایّانا تعبدون » بترسند و دست باانکار زنند چون درمانند عذر آرند و گویند « کفی باللّٰه شهیداً بیننا و بینکم » ای ـ اللّٰه الشاهد علی صدقنا باّنالم نشعر بعبادتکم وما کنّا عن عبادتکم الّا غافلین لاّنا کنا جماداً لانسمع ولانبصرو لانعقل .

« هنالك » ای ـ فی‌ذلك‌الوقت « تبلوا » ای ـ تقاسی « کلّ نفس‌جزاء ماعملت » کقوله : « فمن‌یعمل مثقال‌ذرة خیراً یرهُ » الایة . وبرقراءت **حمزه و کسائی** تتلوا ای ـ تقرأ کلّ نفس صحیفتها . از نامه برخواند هر کس آنچه پیش فرا فرستاد از کردار. وقیل: « تتلوا » ای ـ تتبع کل نفس‌ماقدمت- برپی آن‌ایستد هر کس که پیش فرا فرستاد از کرد خویش مطیع برپی‌طاعت تا بسرای مطیعان وعاصی برپی‌معصیت تا بسرای عاصیان . وفی‌الخبر ان‌المؤمن اذا خرج من قبره تمثل له عمله فی احسن صورة فیتبعه حتی یدخله الجنة . والکافر یمثل له عمله فی اقبح صورة فیتبعه حتّی یدخله‌النّار «وردّوا الی‌اللّٰه» ای ـ الی‌حکمه وحده «مولاهم الحقّ» فالحق من‌صفةاللّٰه عزوجلّ ومن قرأ الحقّ‌بالرّفع، فالمعنی‌هومولاهم الحقّ‌لامن جعلوا معه من‌الشرکاء . « وضل عنهم ماکانوا یفترون» ای ـ ماکانوا یقولون علیه و یثقون به و یدّخرونه لیوم حاجتهم .

« قل یا **محمد** «من یرزقکم من‌السماء» المطر « والارض » النبات «ام من یملك السمع والابصار » ای ـ من یقدر علی خلق السمع والابصار « و من یخرج الحی من‌المیّت» ای ـ من یخرج‌الفرخ من‌البیضة والانسان من‌النطفة «ویخرج‌المیّت من الحی» یخرج النطفة من‌الانسان والبیضه من‌الطیر. من یخرج المؤمن من‌الکافر

والكافر من المؤمن «ومن يدبّر الامر العالمين» ينظر فيه وينقض ويبرم «فسيقولون الله» اى ـ فيجيبونك عند سؤالك انّ القادر على هذه الاشياء الله ولا يكذبون فيه «فقل افلا تتقون» الله ان يعاقبكم على اتخاذكم الاصنام. چون ميدانيد واقرار ميدهيد كه آفريدگار و كردگار همه الله است نترسيد از عقوبت وى كه با اين دانش بتان را مى‌پرستيد ؟

«فذلكم الله ربّكم الحقّ» اى ـ الذى هذا كله فعله هو الحق ليس هؤلاء الذين جعلتم معه شركاء «فماذا بعد الحق الا الضلال» اى ـ «اذا كان الحق عبادة الله فعبادة غيره ضلال باطل «فانّى تصرفون» من اين تصرفون عن عبادته و انتم مقرّون بانّه خالق الكلّ و مدبّر الامر كيف تصرف عقولكم الى عبادة من لا يرزق ولا يحيى؟ ولا يميت» آنكه «انّى» تفسير كرد وحقيقت آن پيدا كرد گفت: «كذلك حقّت كلمةُ ربّك» وبر قراءت مدنى و شامى كلمات ربّك . اى وجب حكمه و علمه السّابق «على الّذين فسقوا» كفروا «انّهم لا يؤمنون» .

«قل هل من شركائكم من يبدؤ الخلق ثمّ يعيده» كانوا مقرّين بانّ الله يبدؤ الخلق وانّ الاصنام لا تخلق شيئاً وفيهم من يقرّ بالاعادة «قل» اى ـ فان اجابوك، والاّ فقل انت اذلا جواب الاّ هذا «الله يبدؤ الخلق ثمّ يعيده فانّى تؤفكون» كيف تصرفون عن قصد السّبيل .

«قل هل من شركائكم» يعنى آلهتهم «من يهدى الى الحقّ» من يرشد الى دين الاسلام فاذا قالوا لا، ولا بدلهم منه «قل الله يهدى للحق» يقال هديت الى الحق وهديت للحق بمعنى واحدٍ . «افمن يهدى الى الحقّ احقّ ان يتّبع» امره وطاعته «امّن لا يهدى» اين حرف بر پنج وجه خوانده‌اند شامى و مكى وورش لا يهدّى بفتح يا وها وتشديد دال خوانند اصله يهتدى فادغمت التّاءُ فى الدّال لانّها من مخرجها و نقلت فتحة التّاءِ المدغمة الى الهاءِ» اهل مدينة بى ورش، يهدّى بسكون ها وتشديد دال خوانند «تُركت الهاءُ على حالتها قبل الادغام فجمعوا بين ساكنين كقوله «يخصّمون» حفص و يعقوب يهدّى بفتح يا و كسرها وتشديد دال خوانند، فراراً من التقاءِ الساكنين مع اتّباع الهاءِ الدّال فى الكسر» عاصم و رويس يهدّى بكسر يا و ها وتشديد دال خوانند،

اتّباعاً للکسرة الکسرة اصل این همه یهتدی است واین تشدید «ها» ازبهر ادراج تا است در دال. وجه پنجم قراءة حمزة وکسائی است، یهدی بفتح یا وسکون‌ها و تخفیف دال، و باین قراءت هـدی بمعنی اهتدی است تقول العرب هدیتـه فهدی. کقولهم جبرتهُ فجبر. میگوید: آن خداوند که راه نماید براستی سزاتر است که برطاعت او روند یا آن بتان که بخویشتن خود نتوانند که راست روند مگر که راه نمایند ایشانرا وراست روانند: والاصنام وان هدیت لم‌تهتد لکن لمّا اتّخذُوها آلهة عبرّ عنها کما یعبّر عمّن یعلم کقوله: «انّ الّذین تدعون من دون‌الله عبادٌ امثالکم» وقیل معناه، امّن لایمشی الاّ ان یحمل ولاینتقل عن مکانه الاّ ان ینقل وهی الاصنام و قیل: اراد به‌الرؤساءَ المضلّین.

«فمالکم» اینجا سخن تمام‌شد. میگوید: ایّ شیءٌ لکم فی‌عبادة الاوثان؟ چه حاصل است شما را در پرستش بتـان و چه چیز یافتید از آن؟ آنکه گفت: «کیف تحکمون» چه حکم است این که خدایرا جلّ‌جلاله شریك وانباز میگوئید وبتانرا باوی برابرمی‌نهید؟ «ومایتبّع اکثرهم» ای ـ کلّهم وقیل، رؤساؤهم لانّ السّفلة یتّبعون قولهم «الّا ظنّاً» یظنّون الباطل حقاً والاصنام آلهة فیدینون به ویدعون‌النّاس الیه و یقولون انّها تشفع لهم عندالله. واصل الظّنّ وقوع معنیً فی‌النّفس قبل تحقیقه او تزییفه فیستعمل مرّةللتحقیق فیکون‌الیقین کقوله: «الّذین‌یظنّون انّهم ملاقوا ربّهم» ویستعمل مرّةً للتزییف فیکون‌الکذب‌والباطل. کقوله: «وانّ الظّنّ لایغنی‌من‌الحقّ شیأً» ای ـ إنّ الظّن لایقوم مقام‌العلم وذلك‌فیما تعبّدالانسان بعلمه کالتّوحید واصول الدّین. فامّا الفروع فالعمل بالظّن فیها جایزٌ «انّ‌الله علیمٌ بمایفعلون» من‌اتّباع‌الظّنّ و اعتقاد الباطل.

«وما کان» هذاالقران» قریش میگفتند این قران محمد ازبر خویش نهاده‌است ووی‌ساخته. ونیز میگفتند: «ائت‌بقرآنٍ غیرهذا اوبدّله» این‌جواب آنست. میگوید: این‌قرآن نهاده وساخته کسی‌نیست جز کلام‌خداوند ونامه وسخن‌وی‌نیست. و عرب «کان» گویند بی‌خبر، اشارت فراقدم. معنی‌آنست که: «وماهذا القرآن ان یفتری

من دون الله .» زجاج گفت :«وما کان هذا القرآن» افتراء من البشر. هذا کقولهم ما کان هذا الکلام کذباً «ولکن» کان «تصدیق الذی بین یدیه» ای - بین یدی القرآن من البعث والحساب. والقرآن تقدمه ، وقیل «تصدیق الذی بین یدیه» ای- کتب الله المنزلة قبله. میگوید: این قرآن گواه آن کتابها است که پیش ازین آمد ، در آن همانست که در توریة(۱) و انجیل .که همه یکدیگر را گواه است وسخنی راست است ازیك جا.

«وتفصیل الکتاب» یعنی - «تفصیل» المکتوب من الوعد لمن آمن والوعید لمن عصی وقیل:«تفصیل الکتاب» یعنی تبیین ما کتب علیکم وفرض «لاریب فیه من ربّ العالمین» لاشك فی نزوله من عند ربّ العالمین ولا تهمة انّه من جلّ جلاله لانّه فی اعلی طبقات البلاغة بحسن النّظام و الجزالة .

«ام یقولون افتریه» بوعبیده گفت. این «ام» بمعنی واو است یعنی -«ویقولون افتریه» محمد من قبل نفسه «قل» یا محمد محتجّاً علیهم «فأتوا بسورةٍ مثله» ای- مثل القرآن فی النّظم والبیان . اینجا «بسورةٍ مثله» گفت، جای دیگر «بعشر سورٍ مثله» گفت، جای دیگر «بحدیثٍ مثله» گفت. اوّل ده سورت درخواست ازایشان، چون نتوانستند بایك سورت آورد، چون نتوانستند بایك حدیث آورد. آنکه گفت : چون خود عاجز آمدید از آوردن مثل آن دیگران را بیاری گیرید .«وادعوا من استطعتم من دون الله» ای- من هوَ فی التّکذیب مثلکم یرید ُ استعینوا بمن شئتم واطعتم سوا الله لیعاونوکم علیه «ان کنتم صادقین» انّ محمداً یقوله من نفسه .

«بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه» حسین فضل را گفتند: هل تجد فی القرآن، من جهل شیئاً عاداهُ؟ قال نعم، فی موضعین قوله :«بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه» وقوله: «واذلم یهتدوا به فسیقولون هذا افكٌ قدیمٌ» همانست که گفته‌اند: والجاهلون لاهل العلم اعداءٌ . النّاس ابناء مایحسنون واعداءُ مایجهلون . ونظیره قوله :«اکذّبتم بآیاتی ولم تحیطوا بها علما» .

« بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه » یعنی - القرآن « ولمّا یاتهم تأویله » لم یعرفوا حقیقتهُ و ما فیه من النّور والهدی والبیان . وقیل «بل کذّبوا بمالم یحیطوا

(۱) توریت . (الف)

بعلمه» بما فی القرآن من الجنّة و النّار و البعث والقیامة «ولمّا یاتهم تأویله» ای - لم یأتهم، و سیأتیهم حقیقة ما وعدوا فی الکتاب، انّه کائن من الوعید ونازل بهم من العذاب «کذلك کذّب الذّین من قبلهم» یعنی - کفّار الامم الماضیة بالبعث والقیمة. «فانظر کیف کان عاقبة الظّالمین» آخر امر المشرکین بالهلاك والعذاب. «کیف» فی موضع نصبٍ علی خبر «کان» ولایجوز ان یعمل فیها «انظر» لانّ ما قبل الاستفهام لایعمل فیه.

«ومنهم من یؤمن به» این آیت درشأن اهل کتاب فرو آمد. میگوید: ازایشان کس هست که گرویده‌است چون عبدالله‌سلام ویاران وی. و کس هست که نگرویده است چون دیگر جهودان. زجاج گفت معنی آنست که ازایشان کس است که میداند که این قرآن ورسول حقّ است و بدل راست میداند وتصدیق میکند امّا معاند است وبرطریق معاندة اظهار کفر میکند. و ازایشان کس است که خود نمیداند، درشك است و تصدیق نمیکند. وگفته‌اند این آیت درشأن اهل مکه است یعنی - ومن قومك یا محمد من سیؤمن بالقران. از قوم تو کس هست که هنوز ایمان نیاورده امّا خواهد آورد، که در علم خدا رفته که ایمان آرد. و کس هست که هرگز ایمان نیارد، که در علم خدا رفته که کافر میرد و ایمان نیارد «و ربّك اعلم بالمفسدین» الّذین لایؤمنون.

«وان کذّبوك فقل لی عملی ولکم عملکم» این آیت منسوخ‌است بآیت قتال، ونظیرش آنست که گفت: «لکم دینکم ولی‌دین» لنااعمالنا ولکم‌اعمالکم. میگوید: لی جزاءُ عملی‌ولکم جزاءُ اعمالکم «انتم بریئون ممّااعملُ وانابریءٌ ممّا تعلمون» لاتواخذون بعملی ولااوخذ بعملکم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی(۱) «و یوم نحشرهم جمیعاً» الآیة. کردگار قدیم، جبّار نام دارعظیم، جلّ جلاله وعظم شأنه خبر میدهد از هیبت وسیاست روز رستاخیز، روز حشرونشر، روز عرض وشمار، روزمحاسبت ومسائلت خلق اوّلین و آخرین جمع کرده،

(۱) وتقدس (الف)

دیوان مظالم فرونهاده، ترازوی عدل درآویخته، دوزخ آشفته، بر گستوان سیاست برافکنده، وآنرا بعرصات حاضر کرده، شعلهای آتش حسرت ازدلها برافروخته، جانها بلب رسیده، دوست ودشمن آشنا وبیگانه ازهم جدا کرده، آن ساعت ازجناب جبروت ودرگاه عزّت بحکم سیاست ندای قهر آید بعابد ومعبود باطل «مکانکم انتم وشرکاءکم» این چنان است که کسی را بیم دهند گویند باش تا من با(۱) تو پردازم. جای دیگر برعموم گفت: «سنفرغ لکم ایّه(۲) الثّقلان» آری باشما پردازیم ای جنّ وانس، آنکه معبودان باطل چون آن هیبت وسیاست بینند ازعابدان خویش بیزاری گیرند، عابدان برایشان دعوی کنند که ما را بطاعت و عبادت خویش فرمودند گناه ایشانراست کـه ما را از راه ببردند وچنین فرمودند، جواب دهند بتان وطواغیت که «کفی باللّٰه شهیداً بیننا وبینکم ان کنّا عن عبادتکم لغافلین» خداوند آفریدگار و معبود کردگار بی همتا میداند و گواه است که می ندانستیم وازعبادت وطاعت شما بی خبر بودیم، جماد بودیم بی حیوة وبی صفات وبی معنی، نه سزای پرستیدن داشتیم، نه زبان فرمودن. آنکه عاقبت مناظرهٔ ایشان آن بود که همه را بدوزخ فرستند، هم عابد را وهم معبود را، چنانکه میگوید جلّ جلاله «انّکم وما تعبدون من دون اللّه حصب جهنّم انتم لها واردون» تا ترا معلوم گردد که هرطاعت که نه خدایراست امروز محالست و فردا وبال و نکالست.

«قل من یرزقکم من السّمآءِ والارض» خبرمیدهد که درهفت آسمان وزمین خدای ست که آفریدگاراست وروزی گماراست، ودر آفریدن یکتا ودرروزی(۳) دادن بی همتا، می آفریند بقدرت فراخ بی معونت، روزی میدهد از خزینه فراخ بی مؤنت. خبردرست است از مصطفی‌ص «یدا اللّه ملأی لا یغیضها نفقة سحّاء اللّیل والنّهار».

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» قدرت بر کمال، قدرت آفریدگار است که جهانرا آفریننده است وآغاز کننده، وآنکه گذشته را باز پس آرنده، و کهنه را نو سازنده، ازنیست هست بیرون آرد و آنکه آن هست به نیست آرد، هرچیزی را ضدّ وی تواند وهر کاری را عکس وی راند، بند و گشاد وقطع و وصل وجبر و کسر همه تواند، وسرّ آن داند، سنّیی باقدریی مناظره کرد وهر یکی

(۱) واتو (الف) (۲) ایها (الف) (۳) درّوزی (الف)

مذهب خویش تقویت میداد، اعتقاد قَدری آنست که فعل وی توان وی است، مقدور وی نه مقدور حقّ. آن قدری میوه‌یی از درخت بگرفت گفت: الیس انا فعلت هذا؟ نه کردهٔ من‌است‌این‌فعل، نبینی که من کردم و‌توان‌منست؟ سُنّی گفت: اگر تو کردی وتو گسستی، چنانکه بگسستی بپیوند، وبجای خویش باز بر. آن‌قدری درماند و مسئله تسلیم کرد. قال **ابن عطاء** فی قوله: «یبدؤُ الخلق ثمّ یعیده» قال: یبدؤُ باظهار القدرة فیوجد المعدوم، ثمّ یعیده باظهار الهیبة فیفقد الموجود، یبدؤ بکشف الاولیاءِ فیمحو کلّ خاطرٍ سواه ثمّ یعید فیبقی بابقائه، فلذلك عظم حال العارف و دلیله قوله: «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق» الآیة. حق نامی است ازنامهای‌خداوند جلّ جلاله. تفسیر آنست که وی براستی خدا است وبخدایی سزاست وبقدر خود بجا است، بوده وهست و بودنی همه رفتنی اند ووی باقی، موجود دل دوستان، مشهود‌جان‌عارفان، نه‌تغیّرپذیر نه‌حال‌گرد، بسزاوارخدایی‌راجاودان. وبرلسان اهل طریقت این نام حق بسیار رود ازآنکه این طایفه از شهود افعال به شهود صفات پیوستند آنکه ازشهود صفات با شهود ذات افتادند، اوّل نظارهٔ صنع کردند، پس‌از صنع‌درگذشتند، نظارهٔ صفات کردند. بازنظارهٔ صفات‌بگذاشتند، نظاره ذات کردند. نظاره صنع را گفت: اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض» نظارهٔ صفات را گفت: «وما تکون فی شانٍ وما تتلوا منه من قرآن» الآیة. نظاره ذات را گفت: «قل‌الله ثمّ ذرهم» و **مصطفی** صم» در نظارهٔ فعل گفته: اعوذ بعفوك من عقابك. ودرنظارهٔ صفات گفته: اعوذ برضاك من سخطك، ودرنظارهٔ ذات گفته: اعوذ بك‌منك. آنکه از دیدن خود نیز درگذشت، ازصفات خود مجرّد گشت، از مقام فنا نفس زد گفت: «لااحصی ثناء علیك». بازقدم برتر نهاد برمقام بقا ازحقیقت افراد نشان داد گفت: «انت کما اثنیت علی نفسك» اوّل مقام استدلال است دیگرمقام افتقار است، سیوم مقام مشاهده، چهارم مقام حیوة، پنجم مقام بقا.

پیرطریقت برموز این معانی اشارت کرده و گفته: ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم عارف بنیستی خود زنده‌است ای ماجد قیوم همه درآرزوی دیدار اند

ومن در دیدار کم(۱) سیل که بدریا رسیداز آن سیل چه معلوم ، جهان از روز پراست ونابینای مسکین محروم .

خصمان گویند کین سخن زیبا نیست   خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

۵ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**ومنهم من یستمعون الیك** » وازایشان کسان‌اند که می‌نیوشند بتو « **افانت تسمع الصمّ** » توهیچ توانی که کران‌راشنوائی «**ولوکانوا لایعقلون(٤٢)**» ایشان که کرانند نتوانند که دریابند .

« **و منهم من ینظر الیك** » و از ایشان کس است که می‌نگرد بتو « **افانت تهدی العمی** » توهیچ توانی که نابینایان را راه نمائی « **ولوکانوا لایبصرون** »(٤٣) چون توانی وایشان نمی‌بینند .

« **انّ الله لایظلم الناس شیئاً** » الله برمردمان ستم نکند هیچ . « **ولکنّ الناس انفسهم یظلمون** »(٤٤) لکن مردمان برخویشتن ستم میکنند .

«**ویوم نحشرهم**» وآن روزکه‌ایشانرا بهم‌کنیم وجمع آریم « **کان‌لم یلبثوا** » گوئی که ایشانرا درنگ نبود پیش از آن هرگز « **الا ساعة من‌النّهار** » مگر یك ساعت ازروز « **یتعارفون بینهم** » آشنائی‌بایکدیکر فرامیدهند [درمحشر] « **قدخسر الذین کذّبوا بلقاءالله** » زیان‌کار گشتندایشان که دروغ شمردند رستاخیزرا وشدن بخدای، ودیدار او « **وماکانوامهتدین** »(٤٥) وایشان برراه نبودند .

« **وامّا نرینّك** » واگربتونمائیم [درحال‌زندگی‌تو] « **بعض‌الذی نعدهم** » چیزی از آنچه مشرکان قریش را می وعده دهیم [ازعذاب] « **اونتوفینّك** » یا ترا پیش بمیرانیم [از آنکه ایشانراعذاب کنیم] « **فالینا مرجعهم** » باز گشت ایشان آخر باما است « **ثم‌الله شهید علی مایفعلون** »(٤٦) و آنکه الله گواست برآنچه ایشان میکنند [وبآن دانا] .

« **ولکل امّة رسول** » هرامّتی را پیغامبری است [از الله بایشان] « **فاذا جاء**

(۱) گوم (ج)

رسولهم » چون رسول آمد بایشان «**قضی بینهم بالقسط**» میان ایشان و میان پیغامبر ایشان کار بر گزارند بداد و سزا «**وهم لا یظلمون**(٤٧)» و بر هیچ کس از ایشان ستم نجویند [و پیش از آگاه کردن بنه گیرند].

«**و یقولون متی هذا الوعد**(٤٨)» میگویند که هنگام این خاست از گور کی است؟ «**ان کنتم صادقین**(٤٨)» اگر می‌راست گوئید [که ما باز انگیختنی ایم].

«**قل**» بگو [ای **محمد**] «**لا املك لنفسی ضراً**» من خویشتن را نتوان گزند باز داشتن دارم «**ولا نفعاً**» و نه توان سود یافتن «**الا ماشاءالله**» مگر آنچه الله خواهد [مرا از گزند و سود] «**لکل امة اجل**» هلاك گشتن و مردن هر گروهی را هنگامی است «**اذا جاء اجلهم**» چون هنگام ایشان در رسد «**فلا یستأخرون ساعة**» از آن هنگام نه یك ساعت باپس نشینند «**ولا یستقدمون**(٤٩)» و نه یك ساعت پیش شوند.

«**قل**» بگو [یا **محمد**] «**ارایتم ان اتیکم عذابه**» چون بینید اگر بشما آید عذاب او [و ناگاه بپای شود رستاخیز] «**بیاتاً او نهاراً**» به شبیخون یا بروز «**ماذا یستعجل منه المجرمون**»(٥٠) » چه چیز است از آنکه بدکاران و کافران بآن می شتابند.

«**اثم اذا ما وقع آمنتم به**» پس آنکه آن بیفتاد بخواهید گروید بآن؟ «**ءالآن**» [تا شما را گویند] که اکنون است «**وقد کنتم به تستعجلون**(٥١)» و همه عمر خویش بآن می‌شتابیدید [بسخن و میگفتید که کی].

«**ثم قیل للذین ظلموا**» آنگه ستم کاران را گویند «**ذوقوا عذاب الخلد**» چشید عذاب جاویدی «**هل تجزون الا بما کنتم تکسبون**(٥٢)» شمارا پاداش دهند مگر بآنچه میکردید «**ویستنبئونك**» خبر می‌پرسند از تو «**احق هو**» که خود راست است این خبر رستاخیز «**قل ای وربی**» بگو آری بخدای من «**انه لحق**» که این خبر راست است «**وما انتم بمعجزین**(٥٣)» وشما پیش نشوید واورا درخود عاجز نیارید «**ولو ان لکل نفس ظلمت**» واگر هر کسی را که [کافر شد] وبر خود ستم کرد «**مافی الارض**» اورا ملك بودهرچه درزمین است «**لا فتدت به**» خویشتن را بآن باز خرید جوید و نیابد «**واسروا الندامة**» و پشیمانی خویش در دل نهان دارند «**لما رأوا العذاب**» آنگه که عذاب بینند «**و قضی بینهم بالقسط**» ومیان ایشان کار

بر گزارند بسزاو داد «**وهم لایظلمون** (۵٤)» وبر هیچ کس از ایشان ستم نکنند.

«**الا**» آگاه باشید وبدانید.

«**انّ للّه مافی السّموات والارض**» که خدایرا است هرچه درآسمان وزمین است «**الا انّ وعداللّه حق**» آگـاه باشید که گفت خدا راست است «**و لکنّ اکثرهم لایعلمون** (۵۵)» لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

«**هو یحیی ویمیت**» اوست که مرده زنده میکند وزنده می‌میراند «**و الیه ترجعون**(۵٦)» وشمارا همه بااو خواهند بُرد.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ومنهم من یستمعون الیك» این آیت درشأن مستهزیان آمد که استماع ایشان بتعنّت واستهزا بود، لاجرم می‌شنیدند وایشان را درآن هیچ نفع نبود، وایشان را بکارنیامد، همچون کسی که کرباشد وخود به اصل هیچ نشنود. و گفته‌اند: سمع درقرآن بردو وجه است: یکی سمع ایمان است بدل، چنانکه درسورت **هود** گفت: «ماکانوا یستطیعون السّمع» ای ـ لم یطیقوا سمع الایمان بالقلب. و در سورة **الکهف** گفت: «وکانوا لایستطیعون سمعاً» یعنی سمع الایمان بالقلوب.

«افانت تسمع الصّمّ» هم ازین باب است. وجه دیگر سمع است بگوش سر، چنانکه در سورة **هل اتی** گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای ـ سمیع الاذنین. ودر **آل عمران** گفت: «انّنا سمعنا منادیاً» یعنی **محمداً** صم ینادی بالایمان. «ومنهم من یستمعون الیك» هم ازاین باب است که این استماع بگوش سراست «افانت تسمع الصّمّ» یا **محمد** توچون توانی که کران را بگوش دل شنوا کنی؟ ایشانرا دریافت نیست وهدایت نیست کـه ایشانرا راه ننمودیم.

«ومنهم من ینظر الیك» این نظر چشم سراست «افانت تهدی العمی» این نابینائی نابینائی دل است چنانکه جای دیگر گفت: «فانّها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصّدور» میگوید: کافران و جهودان در تو می‌نگرند و معجزات و دلایل روشن می‌بینند و آن دیدن ونگرستن ایشانرا سود نمیدارد و بکار نیاید کـه

بصیرت دل و بینائی سر ندارند پس همچون نابینایان‌اند که خود باصل هیچ می‌نبینند. درین دو آیت بیان است که سمع را بر بصر فضل است گوش را برچشم افزونی است درشرف، که عقل‌را ور سمع‌بست ونظر بر(۱) چشم‌بست. و گفته‌اند: بصردرقرآن‌برسه وجه است: یکی دیدار دل‌است وبصیرت سر چنانکه درین آیت گفت: «ولو کانوا لایبصرون» یعنی الهدی بالقلوب، ودر سورة **الملائکة** گفت: «وما یستوی الاعمی والبصیر» یعنی بصیرالقلب بالایمان وهوالمؤمن. ودر سورة **الاعراف** گفت: «وتریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون» یعنی بالقلوب. دیگر دیدار چشم است چنانکه گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای بصیراً بالعینین. ودر سورة **یوسف** گفت: «فارتدّ بصیراً» یعنی بالعینین. ودر سورة **ق** گفت «فبصرك الیوم حدید» یعنی بالعینین. وجه سیوم بصیرت حجّت است چنانکه در سورة **طه** گفت: «وقد کنت بصیراً» یعنی بالحجة فی الدّنیا.

قوله: «انّ الله لایظلم النّاس شیئاً» لانّه یتصرّف فی ملکه وهو فی جمیع افعاله(۲) متفضّل اوعادل «ولکنّ النّاس انفسهم یظلمون» بالکفر والمعصیة وفعلهم مالیس لهم ان یفعلوا والظّلم مالیس للفاعل ان یفعله. میگوید: الله برهیچ کس ظلم نکند وفعل وی بهیچ وجه ظلم نیست که جز تصرف درملك خود نیست اگر بنوازد فضل است واورا سزاست، واگر براند عدل‌است و او را رواست. اما بندگان برخود ظلم کردند که کفر و شرك آوردند وآن کردند که ایشانرا نرسد و نه سزاست که کنند. قرائت **حمزه وکسائی** «ولکن» بتخفیف، «النّاس» برفع ومعنی همانست.

«ویوم نحشرهم کان لم یلبثوا الّا ساعة من النّهار» روز قیامت مؤمن از پس شادی وامن وراحت که بیند، بودن خویش دردنیا ودر برزخ چنان فراموش کند که پندارد که یك ساعت بیش نبودست وکافر از اندوه وبیم ونومیدی که باو رسد وبیند چنان‌داند که دردنیا وبرزخ یك ساعت بیش نبودست مؤمن در شادی همهٔ(۳) اندوهان(٤) فراموش کند وکافر درغم همهٔ شادیها فراموش کند.

(۱) ور (الف) (۲) احواله (الف) (۳) هم (الف) (٤) اندهان (الف)

«یتعارفون بینهم» روز رستاخیز روزی دراز است واحوال آن در درازی روز میگردد از گوناگون هنگامی باشد که خلق در آن هنگام چنان باشند که «یفرّ المرء من اخیه وامّه وابیه» «ولا یسئل حمیم حمیماً» وهنگامی باشد که «یتعارفون بینهم» ای ـ یعرف بعضهم بعضاً معرفتهم فی الدّنیا، ثم تنقطع المعرفة اذا عاینوا اهوال القیامة. وقیل یتعرّف بعضهم من بعض مدّة لبثهم فی القبور. وقیل «یتعارفون بینهم» تعارف توبیخ لانّ کلّ فریق یقول للآخر انت اضللتنی و ما یشبه هذا.

«قد خسر الّذین کذّبوا» ای ـ خسر ثواب الجنّة وحظوظ الخیرات. «الذین کذبوا بلقاءِالله» یعنی بالبعث والنشور «وما کانوا مهتدین» الی الایمان.

«وامّا نرینّك» این «ماء» صلت است وجالب آن نون مشدّد است وصلت سخن اینست «وان نرك» این رؤیت رؤیت بصراست یعنی ـ ان نرك «بعض الّذی نعدهم» من العذاب فی حیوتك «اونتوفینّك» ولم نرك ذلك «فالینا مرجعهم» فی القیامة. «ثم الله شهیدٌ علی مایفعلون» عالمٌ بفعلهم وتکذیبهم فیجازیهم علیه، این «ثمّ» درین موضع کلمتی است از کلمات صلت در آن حکم تعقیب نیست و عرب «ثمّ» گویند وبعد گویند بی نیّت تعقیب، چنانکه گفت «بعد ذلك زنیم» ومعنی آیت آنست که اگر بتو نمائیم درین جهان درحال زندگی تو عذاب ایشان وانتقام کنیم از ایشان، واگر نه بعد از وفات تو در آن جهان عذاب کنیم و جزا دهیم. پس رب العالمین در حیوة پیغامبر بعضی عذاب ایشان بوی نمود روز بدر وعذاب آن جهانی ایشانرا خود برجا است وایشانرا میعاد. وگفته اند این آیت منسوخ است بآیت سیف.

«ولکلّ امّة» من الامم الماضیة «رسولٌ فاذاجاء رسولهم» او بلغتهم دعوته فلم یؤمنوا «قضی بینهم بالقسط» ای ـ اهلکوا ونجا المؤمنون و کان ذلك من الله عدلاً. میگوید: هرامتّی را از امتّهای گذشته پیغام بری بود آن پیغامبر بایشان آمدید و بردین حق دعوت کردید، پس اگر ایشان ایمان نیاوردندی ورسالت وی نپذیرفتندی وحجّت برایشان محکم گشتید وعذر بریده شدید، رب العالمین عذاب بایشان فروگشادید گردن کشان وناگرویدگان را هلاك کردید، ومؤمنانرا نجات بودید، واین از خداوند جلّ جلاله عدل است و داد بسزا، همان است که جائی دیگر گفت «وما کنّا معذّبین

حتّی نبعث رسولاً» وقال تعالی: «رسلاً مبشّرین ومنذرین لئلاّ یکون للنّاس علی‌الله حجّةٌ بعدالرّسل» مجاهد گفت و مقاتل و کلبی «فاذاجآء رسولهم» یعنی یوم‌القیمة «قضی بینهم بالقسط» گفتند: روز قیامت ربّ‌العزّة گوید: «الم یأتکم رسلی بکتابی» رسولان من بشما آمدند و پیغام ما بشما گزاردند و نامهٔ من برشما خواندند. ایشان گویند: ماأتانالك رسولٌ ولا کتابٌ، بما هیچ پیغامبر نیامد و نه‌هیچ نامه بما رسید پس رسولان آیند و براءت خویش گواهی دهند بایمان و کفر ایشان. همان است که جائی دیگر گفت: «ویکون الرّسول علیکم شهیداً» جائی دیگر گفت: «وقال الرّسول یاربّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً» وقال تعالی: «فکیف اذا جئنا من کلّ امّةٍ بشهیدٍ» الآیة. پس چون ایشان گواهی دادند «قضی بینهم بالقسط» میان ایشان کار برگزارند و هر کسی را بسزای خود رسانند «وهم لایظلمون» لایعذّبون بغیر ذنبٍ ولا یؤاخذون بغیر حجة ولا ینقصون من حسناتهم ولایزادون علی سیّآتهم.

«ویقولون متی هذا الوعد» چون این آیت فرودآمد که «وامّا نرینّك بعض الّذی نعدهم» کافران گفتند: برسبیل استهزا این‌وعدهٔ عذاب که‌میدهی کی‌خواهدبود «ان کنتم» یا محمد انت واتباعك «صادقین» بنزول‌العذاب.

«قل یا محمد مجیباً لهم «لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الّاماشاء الله» ان املکه فکیف املك‌انزال‌العذاب. و گفته‌اند: «متی‌هذا الوعد» این‌وعدبعث‌است‌درهمه قرآن و معنی‌آنست که چون ایشان ازرستاخیز پرسند یا محمد توجواب ده که «لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً» بیان تاویل این آیت آنجا است که گفت: «قل‌لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الّا ماشاءالله» «ولو کنت اعلم‌الغیب‌لاستکثرت‌من‌الخیر» ترامی‌پرسند که رستاخیز کی خواهد بود گوی من اگر غیب‌دانستمی خویشتن را از گزند(۱) نگاه داشتمی وبه هرچه خیر(۲)بودی رسیدمی، وچون غیب ندانم اینجا که بودنی امروز چیست، چون‌دانم‌غیب رستاخیزکه رستاخیز کی‌است؟ «لکلّ‌امّةٍ اجلٌ» ای- لهلاك کلّ امّةاجلٌ «اذاجاء اجلهم» وقت‌فناء اعمارهم «فلایستأخرون‌ساعة ولا یستقدمون» ای - لایتأخرون ولایتقدّمون. عمر خطاب گفت: اوّل مایهلك من‌الامم‌الجراد.

(۱) گوزید وبهرچه خواهید ازخیررسید. (الف) (۲) در(ج)(چیز) است واین‌تصحیح‌قیاسی‌است.

« قل ارأیتم ان اتیکم عذابه » این عذاب درین آیت نام رستاخیز است و در **قرآن** آنرا نظائر است « انّ عذاب ربّك لواقعٌ ماله من واقع » آنروز را عذاب نام کرد که آنروز عذاب کافران است . ودر **قرآن** عذاب است مراد بآن مرگ ، وعذاب است مراد بآن رستاخیز ، و عذاب بحقیقت عذاب . « بیاتاً » ای ـ وقت بیاتٍ و هو اللّیل « او نهاراً » چون ایشان استعجال عذاب کردند و از رستاخیز بسیار می‌پرسیدند، فرمان آمد که یا **محمد** ایشانرا بگوی « ارأیتم ان اتیکم عذابه » چه بینید اگر این عذاب ناگاه بشما آید ورستاخیز ناگاه بپای شود بشب یا بروز، شما بچه چیز می‌شتابید از آن، چه چیز است از آن عذاب واز آن روز که کافران بآن می‌شتابند واین استفهام بمعنی تهویل و تعظیم است ای ـ ما اعظم مایلتمسون و یستعجلون .

« اثمّ اذا ماوقع آمنتم به » این « ثم » نه حرف عطف است که بمعنی حینئذٍ است واین استفهام بمعنی انکار است یقول احینئذٍ اذانزل العذاب صدّقتم بالعذاب فی وقت نزوله وآمنتم بالله وقت البأس. این جواب ایشانست که گفتند: چون عذاب معاینه بینیم ایمان آریم ، ایشانرا گویند در آن حال « الآن وقد کنتم به تستعجلون » تکذیباً و استهزاءً این همچنان است که فرا **فرعون** گفتند « الآن وقد عصیت قبل » جائی دیگر گفت: « یوم یاتی بعض آیات ربّك لاینفع نفساً ایمانها » الآیة .

« ثمّ قیل للّذین ظلموا » اشرکوا « ذوقوا عذاب الخلد » ای ـ علی الدّوام « هل تجزون » الیوم « الّا بما کنتم تکسبون » فی الدّنیا فما جزاءُ الشّرك الّاالنّار .

« ویستنبئونك » ای ـ یستخبرونك « احقٌّ » ما اخبرتنا به من العذاب والبعث. **مقاتل** گفت: **حیی ابن اخطب** چون به **مکه** آمـد به **مصطفی**ص گفت یا **محمد** احقٌّ ماتقول ام باطل اباالجّد منك هذا امانت هازلٌ؟ این جواب وی است « قل » یا **محمد** « ای وربّی » جائی دیگر گفت: « قل بلی وربّی » جایی دیگر گفت : « قل نعم » معنی هرسه لفظ آنست که آری حقّ است و راست « انّه لحقٌّ » این « ها » باعذاب شود وبا **قرآن** وبا بعث وحساب ، ای ـ انّ ذلك لحقٌّ کاینٌ لامحالة « وما انتم بمعجزین » ای ـ سابقین فائتین .

« ولو انّ لکلّ نفسٍ ظلمت » ای ـ کفرت « ما فی الارض لافتدت به » ثمّ لم یقبل منه فداه ، همانست که جائی دیگر گفت: « وان تعدل کلّ عدلٍ لایؤخذمنها »

میگوید: اگر هرچه درزمین ملك کافر بود خواهد که خویشتن را بآن بازخرد روز قیامت، وفدای‌عذاب خویش کند، لکن ندا ازوی نپذیرند وعذاب ازوی باز نگیرند.

«واسرّوا النّدامة» ای ـ اظهروها «لمّاراوا العذاب» پشیمانی‌ظاهر کنندآن روزلکن پشیمانی سودندارد وبکار نیاید. وقیل: «اسرّواالنّدامة» ای ـ کتموا النّدامة یعنی- الرّوساء من السفلة‌الّذین اضلّوهم «وقضی‌بینهم» ای- بین‌السفلة وبین‌الرّؤساء «بالقسط» بالعدل‌فیجازی‌کلٌ علی‌صنعه. میگوید: مهتران وسروران‌کفره که سفلهٔ خودرا بی‌راه کرده بودند وایشان را بر کفرداشته، آن روز پشیمان شوند از کرد و گفت‌خویش، امّا آن‌پشیمانی ازسفلهٔ خود پنهان‌میدارند وظاهر نکنند تارب‌ّالعزة میان‌ایشان‌حکم کند وکاربر گزارد بعدل وراستی، وهر کس را آنچه سزای وی است از پاداش بوی دهد «وقضی بینهم بالقسط وهم‌لایظلمون» این‌آیت را حکم تکرارنیست که آنچه اوّل گفت درشأن قومی‌است واین درحق‌قومی دیگر. و گفته‌اند: این قضاء آنست که دوزخیانرا ازبهشتیان جدا کنند، بهشتیان را ببهشت فرستند ودوزخیان را بدوزخ، و بر کس ازایشان ستم نکنند.

«الا انّ‌للّه مافی‌السموات والارض» فلا مانع من‌عذابه ولا یقبل فداءً «الا انّ وعدالله حقٌ» و عده ووعیده کائنان لاخلف فیهما «ولکنّ اکثرهم لایعلمون» البعث «هویحیی» للبعث «ویمیت» فی‌الدّنیا «والیه ترجعون» فی‌الآخرة

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی: «و منهم من یستمعون الیك» مستمعان مختلف‌اند ودرجات ایشان بر تفاوت، یکی بطبع شنید بگوش سرخفته بود سماع او را بیدار کرد تا ازغم بیاسود، یکی بحال شنید بگوش دل آرمیده بود سماع او را درحرکت آورد تا او را نسیم انس دمید، یکی بحق شنید با نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته یادکار ازلی‌رسیده وجان بمهر آسوده وسرّ ازمحبّت ممتلی گشته. **بوسهل‌صعلوکی** گفت: مستمع درسماع میان استتار وتجلّی است. استتار حقّ مبتدیان است، و نشان نظر رحمت درکار مردان، که ازضعف وعجز طاقت مکاشفت سلطان حقیقت ندارند. و

باین معنی حکایت کنند از **منصورمغربی** گفت: بحلّه‌ای از حلّهای **عرب** فرو آمدم جوانی مرا مهمانی کرد درمیانه ناگاه بیفتاد آن جوان وبیهوش گشت، ازحال وی پرسیدم گفتند: بنت عمّی آویخته وی گشته واین ساعت آن بنت عمّ درخیمهٔ خویش فرا رفت، غبار دامن وی درحال رفتن این جوان بدید بیفتاد وبیهوش گشت، این درویش برخاست بدر آن خیمه شد و شفاعت کرد از بهر این جوان گفت: ان للغریب فیکم حرمة و ذماماً و قد جئت مستشفعاً الیك فی امر هذا الشّاب فتعطفی علیه فیما به من هواك. فقالت المرأة انت سلیم القلب انه لایطیق شهود غبار ذیلی کیف یطیق محبتی. چون درویش درحق آن جوان شفاعت کرد، وی جواب داد که: ای سلیم القلب کسی که طاقت دیدار غبار دامن ما ندارد طاقت دیدار جمال وصحبت ما چون دارد؟ این است حال مرید او را در پرده خودی در پوشش میدارند تا در سطوات حقیقت یکبارگی سوخته و گداخته نگردد، یك تابش برق حقیقت بیش نبینند که او را در حرکت آرد نعره زند، وجامه درد و گریه کند، باز چون بمحلّ استقامت رسد و درحقیقت افراد متمّکن شود نسیم قرب ازافق تجلّی بروی دمیدن گیرد، آن حرکات بسکنات بدل شود، زیرا موارد هیبت ادب حضرت بجای آرد. اینست که ربّ العالمین گفت: فلّما حضروه قالوا انصتوا ».

« انّ الله لایظلم النّاس شیئاً » نفی ظلم ازخویشتن کرد، وتقدیر ظلم دروصف وی خود محالست که خلق خلق اوست، وملك ملك او، وحقّ حقّ او، ظالم کسی باشد که ازحدّ فرمان درگذرد، وحکمی که اورا لازم آید اندازهٔ آن درگذارد. وحقّ جلّ جلاله بجلال قدرخویش حاکم است نه محکوم، آمر است نه مأمور، قهّار است نه مَقهور، بنده را بیافرید بقدرت بی‌وسیلت، اورا بپرورد بنعمت بی‌شفاعت، حکم خود بروی براند بی مشاورت، اگر بخواند وبنوازد فضل ولطف اوست، واگر براند وبیندازد قهر و عدل اوست، هرچه کند رواست که خداوند و آفریدگار بحقیقت اوست جلّ جلالُه وتقدست اسماؤه و تعالت صفاتُه. « وامّا نرینّك بعض الّذی نعدهم » الآیة. خبر وی درست، و وعد وی راست ووعید وی حقّ وحشر ونشر بودنی، و نامه کردار خواندنی، وحساب اعمال کردنی، وبثواب وعقاب رسیدنی، وهرچه آید آمده گیر و پرده ازروی

کاربر گرفته گیر. یقول‌الله عزّوجلّ « فکشفنا عنك غطآءك فبصرك الیوم حدید »

« قل لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الاّ ماشاءالله » ای مهتر کونین وسیّد خافقین ورسول ثقلین گوی نفع‌وضرّ بدست مانیست، راندن ونواختن کارما نیست، بندوگشاد داروگیر بداشت ما نیست که ضارّ و نافع جز نام و صفت یك خدای نیست، ضارّست خداوندگشاد وبند، وپادشاه برسود وگزند، وکلید دار جدایی وپیوند، نافع‌است سود نمای خلقان، وسپردن سودها بروی آسان، و سود همه بدست وی نه بدست کسان.

« قل ارایتم ان اتیکم عذابه بیاتاً اونهاراً » من‌خاف البیات لم یستلذ السیّآت، من توسد الغفلة ایقظه فجأة العقوبة، من عرف کمال القدرة لم یا من فجأة الاخذ بالشدّة.

« ویستنبئونك احقّ هو » الآیة. راه حق بر روندگان روشن، لکن چه سود که یك مرد راه رو نیست، دریغا که بستان نعمت پر ثمار لطایف‌است ویك خورنده نیست، همهٔ عالم پرصدف دعوی ویك‌ذرّه جوهرمعنی‌نیست، درمیدان جلال صدهزار سمند هدایت و یك سوار نیست. **بو یزید بسطامی** گفته: که راه حق چون آفتاب تابان‌است، هر که بینائی‌دارد چون‌درنگرد بایقین وایمان‌است، درهر کلوخی وذرّه‌ای از ذرائر موجودات بریگانگی حقّ صدهزار بیانست.

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پراز نسیم صبا است

« الا ان لله ما فی السّموات والارض » الحادثات باسرها لله ملکاً و به ظهوراً ومنه ابتداءً والیه انتهاءً فقوله حقّ و وعده صدق وامره حتم وقضاؤه بتّ وهوالعلیّ، وعلی مایشاء قوی، یحیی‌القلوب بانوار المشاهدة، ویمیت‌النّفوس بانواع المجاهدة، یحیی من یشاء بالاقبال علیه ویمیت من یشاء بالاعراض عنه یحیی قلوب قوم بجمیل الرجاء ویمیت قلوب قوم بوسم القنوط.

٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **یا ایهاالناس** » ای مردمان « **قدجاءتکم موعظة من ربکم** » آمد بشما پندی از خداوند شما « **وشفاء لمافی‌الصدور** » و شفا و آسانی آنرا که

دردلها بود [ازتنگی وشك] «**وهدی ورحمة للمؤمنین**(۵۷) »وراه نمونی ومهربانی گرویدگانرا .

«**قل بفضل الله وبرحمته** »گوی بفضل خدای ورحمت او« **فبذلك فلیفرحوا** » بآن شادباشید(۱) وخرّم« **هو خیر مما یجمعون**(۵۸) »فضل خدای بِه است از آنچه شما گرد میکنید در دنیا .

« **قل ارایتم** » گوی چه بینید « **ما انزل الله لکم من رزق** » آنچه الله شما را فرستاد از آسمان از روزی « **فجعلتم منه حراماً وحلالا** » شما فرا ایستادید واز آن بخویشتن حرام ساختید و حلال ساختید « **قل آلله اذن لکم** »گوی الله شما را دستوری داد « **ام علی الله تفترون**(۵۹) » یا بر الله دروغ می‌سازید .

« **وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب** » چه می‌پندارند ایشان که برخدای می‌دروغ سازند « **یوم القیمة** » [چه پندارند که چه بینند ازپاداش] روز رستاخیز.
«**ان الله لذو فضل علی الناس** » الله بافضل است برمردمان [در فراگذاشت ایشان درمهلت دادن درین جهان] « **ولکن اکثرهم لایشکرون**(۶۰) لکن بیشتر ایشان از الله بآزادی نه اند نه با او آشنا اند .

« **وما تکون فی شان** » در هیچ کار نباشی تو « **وما تتلوا منه من قرآن** » و ازین قرآن هیچ چیز نخوانی « **ولاتعملون من عمل** » و هیچ کار نکنید « **الا کنا علیکم شهوداً** » مگرمابرشما گواه باشیم [وبشما دانا] «**اذتفیضون فیه**» آنگه که می‌باشید درکار ومیروید درآن « **ومایعزب عن ربك** » و دور نیست وغائب از خداوندتو [ونه پوشیده ورو](۲)«**من مثقال ذرة**»هام(۳) سنگ یك‌ذره «**فی الارض ولا فی السماء**» نه در زمین و نه در آسمان «**ولا اصغر من ذلك ولا اکبر**» و نه کم‌ازذره‌یی ونه مه‌ازآن« **الا فی کتاب مبین** (۶۱) »مگر که درنوشته‌ایست پیدای ، روشن درست .

« **الا انّ اولیاءالله** » آگاه بید که اولیای خدا آنند که باو گروند «**لاخوف «علیهم ولاهم یحزنون**(۶۲) »ورایشان فردا(۴) نه بیم است ونه اندوهگن باشند .

---

(۱) بید (الف) (۲) برو (ج) (۳) هم (ج) (٤) آخرت (ج)

«**الذین آمنوا**» ایشان که باو بگرویدند «**وکانوا یتّقون** (٦٣)» و آزرم میداشتند و پرهیزکار بودند.

«**لهم البشری فی‌الحیوة الدنیا وفی‌الاخرة**» ایشانـرا بشارت است درین جهان ودرآن جهان «**لاتبدیل لکلمات‌اللّه**» بدل کردن(۱) نیست سخنان خدایرا و وعدهای اورا «**ذلك هوالفوزالعظیم**»(٦٤) آنست پیروزی بزرگوار.

«**ولایحزنك قولهم**» اندوهگن مکناد تراسخن ایشان «**انّ العزةللّه جمیعاً**» خدایی الله راست بهمگی و توانائی درهمه کار و توانستن با همه کس «**هو السمیع العلیم** (٦٥)» او شنواست دانا.

«**الا انّ‌للّه من‌فی‌السموات ومن فی‌الارض**» آگاه بید که الله راست هرچه در آسمان وزمین چیز و کس است «**ومایتبع‌الذین یدعون من دون‌اللّه شرکآء**» بچه چیزی می پی‌برند ایشان که جزازالله(۲) انبازان‌می‌خوانند «**ان‌یتّبعون الاالظن**» برچه اعتماد میکنند جز از پندار که پی می‌برند «**وان هم الایخرصون** (٦٦)» وجز از دروغ روشن که میگویند.

«**هوالذی جعل لکم اللیل**» اوست که شمارا شب آفرید «**لتسکنوا فیه**» تادرو بیارامید «**والنهار مبصراً**»وروز روشن آفریدتادرو ببینند«**انّ‌فی‌ذلك‌لایات**» در آن نشانهای روشن است توانائی ودانائی الله را «**لقوم یسمعون** (٦٧)» ایشانرا که بشنوند.

«**قالوا اتخذاللّه ولداً**» گفتند: که الله فرزند گرفت «**سبحانه**» پاکی‌و بی‌عیبی‌وبی‌فرزندی‌الله راست «**هوالغنی**» او[ازاولاد]بی‌نیازاست‌وپاك‌است «**له ما فی السموات وما فی‌الارض**» اوراست هرچه در «هفت» آسمان و «هفت» زمین است «**ان عندکم من سلطان بهذا**» نیست بنزدیك‌شما این‌سخن‌را هیچ عذروهیچ حجت «**اتقولون علی اللّه ما لاتعلمون** (٦٨)» برخدای چیزی‌میگوئید که‌آنرا ندانید.

«**قل ان‌الذین یفترون علی‌اللّه الکذب**» بگوی ایشان که بر خدای دروغ می‌سازند(۳) «**لایفلحون** (٦٩)» نیك نیابند.

(۱) جد کردن (الف) (۲)جد زاالله (ج) (۳) می‌دروغ سازند (الف)

« **متاع فی الدنیا** » یك چندی ایشانرا درین جهان فرادارند « **ثم الینا مرجعهم** » و آنگه باز گشت ایشان باما « **ثم نذیقهم العذاب الشدید** » و آنگه بچشانیم ایشانرا عذاب سخت « **بما کانوا یکفرون** « ۷۰ » » بآنچه حق فرامی پوشیدند و کافر می شدند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « یا ایها النّاس » و این ناس مشرکان قریش‌اند و « موعظة و شفاء و هدی و رحمة » همه صفات **قرآن** اند موعظة خوانند زیرا که در آن هم وعظ است و هم زجر ، مطیع بوی پند پذیرد ودر طاعت بیفزاید عاصی پند گیرد واز معصیت باز ایستد ، شفا خوانند زیرا که درد جهل را دارو است ، و بیماری شك را درمان . «هدی و رحمة» خوانند بیگانه را برراه میخواند و آشنا را برصواب میراند ، هدایت را سبب است و نجات را وسیلت ، رحمت مؤمنان است و تذکرهٔ خایفان ، وتبصرهٔ دوستان و قیل : «و رحمة للمؤمنین» ای ـ نعمة من الله لاصحاب **محمد** ص .

«و قُل» یا **محمد** للمؤمنین «بفضل الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا» میگوید : بفضل خدا و رحمت اوشاد باشید این «باء» بفضل الله ، خود تمام است بمعنی . و این «باء» «بذلك» بدل است از آن درآورد که سخن متطاول گشت «هو خیر» یعنی ـ فضل الله خیر ، فضل ورحمت یادکرد و آنگه جواب سخن بافضل بردتنها واین درعربیّت مشهور است ودر**قرآن** این را نظائر است «فلیفرحوا» بیاء « تجمعون » بتاقرائت **ابو جعفر** است و **شامی** . والمعنی فلیفرح المؤمنون بذلك فهو خیرٌ ممّا تجمعونه ایّها المخاطبون فلتفرحوا ، و « تجمعون » بتاءِ مخاطبه قرائت **یعقوب** است بروایت **رویس** یعنی فلتفرحوا یا معشر المؤمنین هو خیر ممّا تجمعون من الاموال لانّ منافع **القرآن** والایمان تبقی لصاحبه ومنافع الاموال تفنی وتورث صاحبها الندامة فی العقبی . امّا تفسیر فضل ورحمت آنست که **مصطفی** ص گفت : قال بفضل الله یعنی ـ القرآن وبرحمته ان جعلکم من اهله . **ابن عباس** گفت : فضل الله ، الایمان ورحمته **القرآن** . **ابن عمر** گفت : فضل الله ، الایمان و رحمته تزیینه فی القلب ، یقول الله تعالی : «وزیّنه فی قلوبکم» **سهل بن عبدالله** گفت : فضل الله ، الاسلام ورحمته السّنّة . وقیل : فضل الله ، النّعم الظّاهرة و رحمته النّعم الباطنة .

یقول اللّٰه تعالی : «واسبغ علیکم نعمه ظاهرةً و باطنةً» وقیل : فضله « انّ الّذین سبقت لهم منّا الحسنی » ورحمته «اولئك عنها مبعدون» وقیل : فضل اللّٰه **القرآن** لانّ اللّٰه تعالی سمّی **القرآن** عظیماً وسمّی فضله عظیماً ، فقال تعالی : « ولقد آتیناك سبعاً من المثانی و **القرآن** العظیم» وقال : تعالی « وکان فضل اللّٰه علیك عظیماً » فکانّه قال : « وکان فضل اللّٰه علیك عظیماً » ان آتاك **القرآن** العظیم ، و رحمته **محمد**ص قال تعالی : « و ما ارسلناك الّا رحمة للعالمین » و قال **النبی** ص : « انّما انا رحمةٌ مُهداةٌ » وقیل : فضل اللّٰه قوله « حبّب الیکم الایمان » و رحمته « کرّه الیکم الکفر » و قیل : فضله ، اظهار الجمیل . ورحمته ، ستر القبیح . وفی الدّعاء « یامن اظهر الجمیل و ستر علی القبیح » **ذوالنون** : گفت رحمت عام است که گفت : «رحمتی وسعت کلّ شیء» وفضل خاصّ است که گفت : «وبشّر المؤمنین بانّ لهم من اللّٰه فضلاً کبیراً » و امّت **محمد** را دراین آیت شرفی است تمام که ایشانرا در مرتبت فضل برابر پیغامبر نهاد ، فقال تعالی للنبی : «وکان فضل اللّٰه علیك عظیماً » و قال لامّته : « وبشّر المؤمنین بانّ لهم من اللّٰه فضلاً کبیراً » .

قوله : «قل ارأیتم ماانزل اللّٰه» این خطاب با **قریش** است که ایشان چیزهائی حرام کردند بخویشتن چون : بحیره وسائبه و وصیله و حامی و چیزهائی حجر کردند ازانعام وحرث بخویشتن وماههایی حرام کردند بخویشتن بنسیئی وهمچنین چیزهائی حلال کردند بخویشتن از حرام چون خون و مُردار ، و ذلك قوله : « وان یکن میتةٌ فهم فیه شرکاء» وحلال گرفتن شعائر وهدی وآنچه در آن آیت است که «لاتحلّوا شعائر اللّٰه» و مردان از زنان میراث بردن ، و ذلك قوله : «لایحلّ لکم ان ترثوا النّساءَ کرهاً» اینست تحریم وتحلیل **قریش** که ربّ العالمین میگوید : «ارایتم ماانزل اللّٰه» یعنی من تحلیل « رزق» لکم «فجعلتم منهُ حراماً و حلالاً قل ءآللّٰه اذن لکم» فی هذا التّحریم والتّحلیل «ام علی اللّٰه» یعنی - بل علی اللّٰه « تفترون»وهوقولهم : «واللّٰه امرنا بها» معنی آنست که اللّٰه شما را دستوری داد درتحریم و تحلیل ، نداد دستوری بلکه بر اللّٰه شما دروغ سازید همانست که جائی دیگر گفت : « ءآلذّکرین حرّم ام الانثیین» «قل من حرّم زینة اللّٰه» «ولاتقولوا لماتصف السنتکم الکذب هذاحلالٌ و

هـذا حرامٌ لتفتروا على‌الله الكذب» و شرح وجوه این در سورة **المائدة و الانعام** مفصل است .

«وماظنّ الّذین یفترون‌علی‌الله‌الکذب یوم‌القیمة» ای - ماظنّهم ذلك‌الیوم بالله وقد افتروا علی‌الله ، یعنی‌ایحسبون انّ‌الله‌لا یؤ آخذهم به ولا یعاقبهم‌علیه؟ کلا «انّ‌الله لذوفضلٍ علی‌النّاس» بتاخیرالعذاب و بما انزل من‌الرّزق و وسّع علی‌العباد «ولکنّ اکثرهم لایشکرون» الله علی نعمه .

«وماتکون» یا **محمد** «فی‌شان» ای - امرٍ من‌امورك ، وجمعه شئون‌تقول‌العرب ماشانت شانه ، ای - ما عملت عمله . و شان الرّاس الخطوط الّتی تکون فـی الهامة. واحدها ، شان ومعناه ای - وقت تکون فی‌شأنٍ من عبادة «وما تتلوامنه» ای - من‌الله من **قرآن** انزله‌علیك «ولاتعملون من‌عمل» تلاوت **قرآن** وعمل بندگان ازهم‌جدا کرد این‌دلیل‌است که قرائت **قرآن** بلفظ خواننده نه‌مخلوق است ونه درشمار اعمال وی‌است‌بخلاف قول **لفظیان و جهمیان ، احمد حنبل** گفت:اللفظیّةُ شرٌّ من‌الجهمیّة لانّ قولهم و کفرهم اغمض . و از **احمد حنبل** پرسیدند ازقومی که گویند الحمدلله چون بقصد **قرآن** خواندن گوئی نه‌مخلوق‌است وچون بقصدشکرنعمت گوئی مخلوق است. **احمد** خشم‌گرفت ودست برسائل‌افشاند ، گفت : این‌سخن دروغ است و باطل . ماکان غیر مخلوق فهوعلی‌الالسن غیرمخلوقٍ و ماکان مخلوقاً فهو علی‌الالسن مخلوق . وقال **ابوسعید یحیی‌بن‌منصور** من‌اشارالی‌لفظ اوتحریك‌لسان اواستماع آذان اوکتابة او تحریك اصابعٍ او حفظٍ **بالقرآن** انّ شیأ منهـا مخلوق فهو کافـرٌ . و هذا قول **احمدبن‌حنبل** لانّ مایحصل ملفوظاً بلفظ مخلوق او یحصل مکتوباً بکتابـة مخلوقةٍ فانّه مخلوقٌ «ولاتعملون من عملٍ الّا کنّا علیکم شهوداً» نشاهد ما تعملون .

«اذتفیضون» ای - تاخذون وتدخلون فی ذلك‌العمل . این‌خطاب با **مصطفی** است و امّت وی ، وافاضت هموار رفتن بود در کار. میگوید : شما هیچ کارنکنید و در هیچ کار نروید که نه ما بشما دانا ایم و آگاه و می‌بینیم شمارا درآن کارآنگه که در آن میروید و میکنید «وما یعزب عن‌ربك» قرائت **کسائی** یعزب بکسر زاء است و هما لغتان کقوله یعکِفون و یعکُفون و یعرِشون و یعرُشون و العزبة و العزوبـة

بعدالانسان عن التزوج، والعازب البعید، یقال رجلٌ عزبٌ و امراةٌ عزبةٌ «من مثقال ذرّةٍ» من صلت است و معناه لایعزب ای - لایغیب ولا یبعد عن ربّك مثقال ذرّةٍ ای وزن ذرةٍ و انّما قال للوزن مثقالاً لانّ الشئی لایوزن حتّی یکون له ثقلٌ و ذرّةُ النّملة الحمراء الصّغیرة ضربها الله مثلاً بصغر جرمها و خفّة وزنها «فی الارض ولا فی السّماء» در **قرآن** ارض بهفت وجه آید یکی آنست که زمین بهشت خواهد وذلك فی قوله «واورثنا الارض نتبوء من الجنّة» همانست که درسورة **الانبیاء** گفت: «انّ الارض یرثها عبادی الصّالحون» یعنی ارض الجنّة. وجه دوّم ارض **شام** است، زمین مقدّسه وهو قوله: «یستضعفون مشارق الارض» همانست که جائی دیگر گفت «و نجیّناه و **لوطاً** الی الارض التّی بارکنافیها» یعنی الارض المقدّسة. وجه‌سیوم ارض **مدینه** است و ذلك فی **العنکبوت**« یاعبادی الذّین آمنوا انّ ارضی واسعةٌ» یعنی ارض **المدینة** یأمرهم بالهجرة الیها، همانست که درسورة **النساء** گفت: «الم تکن ارض الله واسعةً» ودر **بنی‌اسرائیل** گفت: «وان کادوالیستفزّونك من الارض» وقال فی **النساء** «یجد فی الارض» یعنی - ارض **المدینة** «مراغماً کثیراً وسعةً» چهارم زمین **مکه** است وذلك فی قوله «اولم یروا انّا نأتی الارض ننقصها من اطرافها» ودر سورة **الانبیاء** گفت: «ننقصها من اطرافها افهم الغالبون» و درسورة **النساء** گفت: «کنّا مستضعفین فی الارض» یعنی ارض **مکة**. پنجم زمین **مصر** است چنانکه گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» ای - علی خراج ارض **مصر**. وقال «مکّنّا یوسف فی الارض» وقال تعالی: «فلن ابرح الارض» وقال: «انّ فرعون علافی الارض» «ونرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الارض» «انّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده» «یاقوم لکم الملك الیوم ظاهرین فی الارض» «ویستخلفکم فی الارض» «اوان یظهر فی الارض الفساد» مراد باین همه زمین **مصر** است. ششم زمین **اسلام** است چنانکه گفت: «اوینفوا من الارض» یعنی ارض **العرب** ارض الاسلام همانست که گفت: «انّ یاجوج ومأجوج مفسدون فی الارض» یعنی ارض **العرب** وهی ارض الاسلام: وجه هفتم ارض الاسلام یعنی جمیع الارضین همه زمینها درتحت آن شود کقوله تعالی: «ومامن دابّةٍ فی الارض الّا علی الله رزقها» یعنی جمیع الارضین و کذلك قوله: «ولوانّ مافی الارض من شجرة اقلامٌ» و کذلك قوله: «فی الارض ولافی السّماء»

و نظائر این فراوان است «ولااصغر من ذلك ولااکبر» حمزه و یعقوب اصغروا کبر هردو را برفع خوانند باقی بنصب خوانند، من رفع فالمعنی «مایعزب عن ربّك مثقال ذرةٍ ولا اصغر من ذلك ولااکبر» ومن نصب فالمعنی، مایعزب عن ربك من مثقال ذرة ولامثقال اصغر من ذلك ولااکبر والموضع موضع خفضٍ الّا انّه فتح لانّه لاینصرف «الّا فی کتابٍ مبین» وهواللّوح المحفوظ.

«الا انّ اولیاءالله» اولیاء جمع ولیّ است وولیّ بروزن فعیل است مبالغةٌ من الفاعل وهو من توالت طاعاته من غیران یتخلّلها عصیان، ورروا باشد که فعیل بمعنی مفعول بود هچون جریح وقتیل، فیکون الولیّ من یتوالی علیه احسان‌الله و افضاله، وقدیکون بمعنی کونه محفوظاً فی‌عامّة احواله من‌الزّلات و کما انّ النّبی لایکون الّامعصوماً فالولیّ لایکون الّا محفوظاً، والفرق بین‌المعصوم والمحفوظ انّ المعصوم لایلّم بذنب‌البتّة والمحفوظ قد یحصل منه هنات وقدیکون‌له فی‌الندرة زلاتٌ ولکن لایکون‌له‌اصرارٌ « اولئك‌الّذین یتوبون من‌قریب » وعن **سعید بن جبیر** قال سئل رسول‌اللّه‌ص: من‌اولیآءالله؟ قال: «هم‌الّذین اذا رؤا ذکرالله» وقال‌النّبی‌ص قال‌الله‌تعالی: «انّ اولیائی الّذین یذکرون بذکری واذکر بذکرهم» وعن **عمرالخطاب** قال‌قال: رسول‌اللّه‌ص: «انّ من عبادالله لاناساً ماهم بانبیاء ولاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء یوم‌القیمة بمکانهم‌من‌الله. فقال: رجلٌ منهم یارسول‌الله وما اعمالهم‌لعلّنا نحبهم بذلك؟ قال: رجالٌ یتحابون بروح الله من غیر ارحامٍ بینهم ولا اموال یتعاطونها بینهم فوالله انّ وجوههم نورٌ وانّهم لعلی منابر من‌نورٍ لایخافون اذاخاف النّاس ولایحزنون اذا حزنوا. ثمّ‌قرأ «الاانّ‌اولیاءالله‌لاخوفٌ‌علیهم‌ولاهم‌یحزنون» وعن **ابی‌ادریس الخولانی** عن **ابی‌الدردآء** قال‌سمعت‌رسول‌اللّه‌ص یقول: «قال‌الله عزّوجلّ‌حقّت محبّتی للمتحابّین فیّ، وحقّت‌محبتی‌للمتزاورین‌فیّ، وحقّت‌محبّتی للمتجالسین‌فیّ الّذین یعمرون‌مساجدی بذکری و یعلمون النّاس الخیرویدعونهم الی طاعتی اولئك اولیائی الّذین اظلّهم فی‌ظلّ عرشی واسکنهم فی جواری و اومنهم من عذابی و ادخلهم الجنّة قبل‌النّاس بخمس مایة عامٍ یتنعّمون فیها وهم فیها خالدون. ثمّ قرأ نبیّ‌اللّه‌ص «الا انّ اولیاءالله لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون» و قال **امیرالمومنین‌ع** « اولیاءالله قوم صفرالوجوه

من السّهر، عمش العیون من العبر، خمص البطون من الخوی، یبس الشّفاه من الدّوی.

قوله: «الّذین آمنوا و کانوا یتّقون» خواهی در آیت اوّل پیوند، ومعنی آنست که اولیاء خدا ایشان‌اند که ایمان آوردند وپرهیز کاران‌اند وباین معنی یتّقون وقف است وسخن تمام‌شد، واگر خواهی بر «یحزنون» سخن بریده کن وانگه «الّذین آمنوا» ابتدا کن «ولهم البشری» خبر ابتدا بود.

«لهم البشری فی الحیوة الدّنیا و فی الآخرة» میگوید: مؤمنانرا بشارت است دراین‌جهان ودر آن جهان، درین‌جهان خواب نیکواست که خودرا بینند یا ایشانرا بینند، ودر آن جهان بهشت. هکذا روی عن النّبی‌ص فیماروی عن **ابی الدرداء** قال: سألت **رسول‌اللّه**‌ص عن‌قول‌اللّه تعالی «لهم‌البشری فی الحیوة‌الدنیا وفی‌الاخرة» قال هذه البشری فی‌الآخرة قدعرفناها، فما البشری فی الحیوة‌الدّنیا؟ قال: الرّؤیا الصّالحة یراها الرّجل اوتری‌له. وفی‌الآخرة‌الجنّة. وفی روایة **عبادة** قال: سالت عنها **رسول‌اللّه** فقال: هی‌الرّؤیاالصّالحة‌یراهاالمؤمن‌لنفسه‌اوتری‌له‌وهوکلامٌ یکلّم به‌ربك‌عبده‌فی‌المنام. وعن **عایشة** انّ النّبی‌ص قال: لایبقی‌بعدی‌من‌النّبوة شیءٌ الّاالمبشرات. قالوا: یا **رسول‌اللّه** وما المبشرات؟ قال: الرّؤیا الصّالحة یراها الرّجل اوتری له. وعن **ابی‌قتادة‌الانصاری** عن رسول‌اللّه‌ص قال: «الرّؤیا الصّالحة من‌اللّه والرّؤیا السّوء من‌الشّیطان، فمن رای رؤیا یکرهها فلینفث‌عن‌یساره ثلثاً ولیتعوذباللّه‌من‌الشّیطان‌الرّجیم، فانهالا تضرّه ولایخبرها احداً وان‌رای رؤیاحسنةً فلیستبشر بها ولایخبرها الّامن یحبّهُ» وقال‌النّبی‌ص: «الرّؤیا ثلثٌ الرّؤیا الصّالحة بشری من‌اللّه ورؤیا اخری من‌الشّیطان و رؤیا من‌حدیث‌النّفس» وقال: «اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا ورؤیا المؤمن جزءٌ من ستّة و اربعین جزء من النّبوّة» این خبررا دومعنی گفته‌اند یکی آنست که **مصطفی** را چهل وشش معجزه بود و خوابهای او یکی از آن‌جمله بود که وی هرچه درخواب دید در بیداری دید و لذلك قال تعالی: «لقد صدق اللّه رسوله الرّؤیا بالحقّ» معنی دیگر گفته‌اند که **مصطفی**‌ص چهل ساله بود که وحی آمد بوی و پیش از آمدن **جبرئیل** شش‌ماه در خواب وحی بوی می‌آمد و مدّت نبوت ووحی بیست‌و سه سال بود وبیست وسه سال بتفصیل چهل‌وشش بار شش‌ماه بود، پس درست شدکه این‌شش‌ماه که وحی بوی اندر

خواب بود جزوی است از چهل وشش جزو ازمدّت نبوّت و وحی بدوصم. قال: **عطاء** «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا» یعنی عندالموت تاتیهم الملائکة بالرّحمة والبشارة من الله وتاتی اعداءالله بالغلظة والفظاظة وفی الآخرة عندخروج نفس المؤمن یعرج بها الی الله کما تزفّ العروس یبشّر برضوان من الله، قال الله تعالی «الّذین تتوفّیهم الملائکة طیّبین» الآیة. قال **ابن کیسان** هی ما بشّرهم الله فی الدّنیا بالکتاب والرّسول انّهم اولیاءالله ویبشّرهم فی قبورهم وفی کتبهم الّتی فیها اعمالهم بالجنّة، ویحکی عن **ابی بکر محمد بن عبدالله الجوزقی** یقول رأیت **ابااحمد الحافظ** فی المنام راکباً برذوناً وعلیه طیلسان وعمامة فسلّمت علیه فقلت ایها الحاکم نحن لانزال نذکرک ونذکر محاسنک فعطف علیّ وقال لی و نحن لا نزال نذکرك و نذکر محاسنك. قال الله تعالی «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا وفی الاخرة» الثناء الحسن الثّناء الحسن واشاربیده. وفی الخبر الصّحیح قال: **ابوذر** یا **رسول الله** الرّجل یعمل لنفسه ویحبّه النّاس. قال: تلك عاجل بشری المؤمن.

«لاتبدیل لکلمات الله» ای-لاتغییر لقوله ولاخلف لوعده «ذلك هوالفوزالعظیم»

«ولایحزنك قولهم» سخن اینجا تمام شد واختصاری است اینجا عظیم میگوید: اندوهگن مکناد تراسخن ایشان که ازدشمنان خدا سخنان زشت نابکارمنکر فراوان بود اگر ایشان ترا دروغزن دارند وبیم دهند اندوهگن مشو «انّ العزة لله جمیعاً» ای - انّ الغلبة لله وهوناصرك وناصردینك، عزّت و قوّت وغلبه همه خدایرا است آنرا عزیز کند و نصرت دهد کـه خود خواهد، جائی دیگر گفت: «من کان یریدالعزة فللّه العزة جمیعاً» هر که عزّت میجوید تا ازالله جوید که عزّت همه اوراست و آنجا که گفت: «ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین» یعنی - ان العزّ الذّی للرّسول وللمؤمنین فهولله تعالی ملکا و خلقاً و عزّه سبحانه له وصفا فاذاًالعزّ کلّه لله عزّ و جلّ ولا منافاة بین الآیتین.

«الاانّ لله من فی السموات ومن فی الارض» یفعل فیهم وبهم مایشآء «ومایتّبع الّذین یدعون من دون الله شرکاء» این «ما» استفهام است از روی تعجب وانکارمیگوید: ماذایعمل الذین یعبدون غیرالله چه می پندارند اینان وچه بدست دارند. یعنی - انّهم

لیسوا فی شیٔ ولا یصنعون شیأ کقوله تعالی : «اذقال لابیه وقومه ماذا تعبدون» آنگه گفت : «ان یتّبعون الّا الظنّ» ای - مایتّبعون الّا ظنّهم انّها تشفع لهم وتقرّبهم الی الله زلفی «وان هم الّا یخرصون» یقولون مالا یکون، التخرص الافتراء والخرّاص المفتری،

«هو الّذی جعل لکم اللیل لتسکنوا» ای - لتهدؤا و تستریحو «فیه» «والنّهار مبصراً» هذا کقولهم لیل فلانٍ نائمٌ واللّیل لاینام و انّماینام فیه یعنی - انّ النّهار یبصر فیه والمعنی جعل النّهار مضیئاً «لتهتدوابه» فی حوائجکم وتنقلبوا فیه لمعاشکم، همانست که جائی دیگر گفت : «وجعلنا آیةالنّهار مبصرةً» ای - مبصراً فیه « انّ فی ذلك لآیات لقومٍ یسمعون » سماع اعتبارٍ وموعظة .

«قالوا» یعنی - المشرکین من اهل **مکة** «اتخذالله ولداً» هوقولهم الملئکة بنات الله « سبحانه » تنزیهاً له عمّا قالوه « هوالغنیّ » ان تکون له زوجةٌ اوولدٌ « له مافی السّموات وما فی الارض» ملکاً وخلقاً «ان عندکم من سلطان بهذا» «من» صلة است، ای - ماعندکم فی کتاب الله حجةٌ وحقّ بهذا «اتقولون علی الله مالا تعلمون» .

«قل انّ الّذین» یعنی اهل **مکه** «یفترون» یختلقون «علی الله الکذب لایفلحون» هذا وقف التّمام ای - لاینجون ولایفوزون ولایأمنون « متاعٌ » ای - لهم متاعٌ «فی الدّنیا» یتمتّعون به و بلاغٌ ینتفعون به الی وقت انقضاء آجالهم، متاع درین آیت بمعنی بلاغ است چنانکه در سورة **البقره** گفت : « ولکم فی الارض مستقرٌّ ومتاعٌ الی حین» ای - بلاغ الی منتهی آجالکم ودر سورة **الانبیاء** مشرکان **عرب** را گفت : «فتنةٌ لکم و متاعٌ الی حین» یعنی - وبلاغٌ الی منتهی آجالکم «ثمّ الینا مرجعهم» ای - منقلبهم فی الآخرة «ثمّ نذیقهم العذاب الشّدید بماکانوا یکفرون» .

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس : «یاایّهاالنّاس» خداوند بزرگوار، جبّار کردگار، میگوید: جلّ جلاله ای مردمان ندای عامّ است واهمگان میگوید، تا خود که نیوشد، خطاب جامع است تا که پذیرد ، همه را میخواند تا کرا خواهد ، ندای عامّ است وبار دادن

خاصّ دعوت عامّ است وهدایت خاص‌فرمان‌عامّ است وتوفیق‌خاصّ اعلام‌عامّ است و قبول‌خاصّ، نه‌هر کرا خواند اوراخواهدنبینی‌که‌آنجا گفت: «واللّه‌یدعوا الی‌دارالسلام و یهدی من یشآء الـی صراطٍ مستقیم» ناخواسته را خواند حجّت را، و خواسته را خواند قربت را، ظاهر ندا یکی و باطن ندا مختلف.

«یاایّهالنّاس» ای مردمان «قدجاءتکم موعظةٌ من ربّکم» آنك‌آمد بشما موعظتی از خداوند شما یعنی **قرآن** که یادگار مؤمنان است، جائی دیگر گفت: «وذکری‌للمؤمنین» یادگار مؤمنان است ومونس عارفان، و سلوة محبان و آسایش مشتاقان «وشفاءٌ لما فی‌الصّدور» شفای بیماردلان، وآسایش‌اندوهگنان، جائی‌دیگر گفت: «وننزّل من **القرآن** ماهوشفاء» **قرآن** شفاء دردهااست، وداروی علتّها وشستن غمها و چراغ دلها، چراغ توحید است که از دلهای کافران تاریکی کفر ببرد، چراغ اخلاص است که ازدلهای منافقان تاریکی شك ببرد، چراغ ارشاد است که ازدلهای مبتدعان تاریکی حیرت ببرد، چراغ هدی است که از دلهای متحیّران تاریکی جهل ببرد، چراغ رضا است که ازدلهای بخیلان تاریکی شح ببرد، چراغ عنایت است که از دلهای متعلّقان تاریکی اسباب ببرد.

«وشفاءٌ لما فی‌الصّدور» شفا در**قرآن** برسه وجه است: شفای عامّ است، وشفای خاص، و شفای خاص الخاص، شفای عامّ آنست که گفت: «فیه شفاءٌ للنّاس» وشفای خاص آنست که گفت: «ماهوشفاءٌ ورحمةٌ للمومنین» «وشفاءٌ لمافی‌الصّدور» وشفای خاصّ الخاص «واذا مرضت فهویشفین» شفای عامّ نعمت اوست، شفای خاصّ کلام اوست، شفای‌خاصّ‌الخاص‌خوداوست، و گفته‌اند: درین آیت **قرآن** را چهارصفت گفت: موعظت و شفاء وهدی ورحمت، موعظت عوام راست، شفـا خواص راست، هدی خاصّ الخاص راست، رحمت همگنان راست، فبرحمته و صلوا الی ذلك. و بدان که شفای هر کس براندازهٔ درد اوست، شفای‌گنهکاران در رحمت اوست، شفای مطیعان بیافت نعمت اوست، شفای عارفان بزیادت قربت اوست، شفای واجدان در شهود حقیقت اوست، شفای محبّان در قرب و مناجات اوست.

«قل بفضل‌الله و برحمته» یا **محمد** مؤمنان‌را بشارت‌ده ایشانرابگو(۱) بفضل و رحمت من شاد باشید، بایمان و **قرآن و اسلام و محمد** شما را گرامی کردم بنازید، بیاد من انس گیرید، بروعد من چشم دارید، بردرگاه من خوی کنید، با ذکرمن آرام گیرید، عهد من بجان پذیرید، بمهر من بنازید، عبدی شادآنست که شاد است بمن، شادی نیست مگر شادی بمن، شاد مبادا که نه‌شاد است بمن، بنده را دوشادی ازمن، امروز شاد بمن، وفردا شاد با من.

روی ما شاد است تا تو حـاضری با روی تو

جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو

وقیل «فضل‌الله و رحمته» الّذی لك منه فی سابق‌القسمة «خیرٌ ممّا» تکلّفته من صنوف الطّاعة وانواع الخدمة. ازروی اشارت میگوید: بندهٔ من برفضل ورحمت من اعتماد کن نه‌برطاعت و خدمت خویش، که اعتماد نه جز برفضل من، وآسایش نه‌جز بارحمت من، هر کس را مایه‌ای ومایهٔ مؤمنان فضل من، هرکس را خزینه‌ای و خزینهٔ درویشان رحمت من، هر کس‌را تکیه‌گاهی و تکیه‌گاه عـارفان سبق من، هر کس را گنجی و گنج متوکّلان ضمان من، هر کس را عیشی و عیش ذاکران بیاد من، هرکس را امّیدی وامّید دوستان بدیدار من.

در **بنی اسرائیل** زاهـدی بود هفتاد سال در صومعه نشسته، و خدایرا عبادت کرده، بعد از هفتاد سال به پیغامبرآن روزگار وحی آمد که زاهد را گوی نیکو روزگار بسرآوردی وعمر گذاشتی درعبادت من، وعده دادم تراکه بفضل و رحمت خویش بیامرزم ترا. زاهدگفت: مرا بفضل خویش ببهشت میرساند، پس آن هفتاد ساله عبادت من کجا وادیدآید، وازآن چه‌آید؟ ربّ‌العزّة همان ساعت بریك دندان وی دردی عظیم نهادکه ازآن بفریادآمد بر پیغامبرشد و زاری کرد وشفا خواست، وحی‌آمد به پیغامبرکه زاهد را گوی عبادت هفتادساله خواهم، تاترا شفا دهم، زاهد گفت: رضا دادم و نقدی شفا خواهم فردا تودانی خواه بدوزخ فرست خواه ببهشت، فرمان آمد از جبار کاینات که‌آن عبادت تو جمله در مقابل آن یك درد دندان افتاد

(۱) گوی (الف)

چه ماند اینجا مگر فضل و رحمت من، « فبذلك فلیفرحوا هو خیرٌ ممّا یجمعون » تؤملون من الثواب علی الافعال.

«الا انّ اولیاءالله لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون» اولیای خدا ایشانند که در بحارعلوم حقیقت غوّاصان گوهر حکمت‌اند، و درآسمان فطرت خورشید ارادت و مستقرعهد دولت‌اند، مقبول حضرت الهیّت وصدف اسرار ربوبیّت‌اند، عنوان شریعت و برهان حقیقت‌اند، نسب **مصطفی** درعالم حقایق بایشان زنده، ومنهج صدق بثبات قدم‌ایشان معمور، ظاهرشان باحکام شرع آراسته، باطنشان بگوهر فقرافروخته، آثار نظر این عزیزان بهرخارستان خذلان‌که رسد عبهردین برآید، برکات انفاس ایشان بهرشورستان ادبار که تابد عنبرعشق بوی دهد، اگر بعاصی نظر کنند مطیع گردد اگر بز نّارداری دیده باز کنند مقبول و محفوظ درگاه عزّت شود، چنانکه از آن عزیز(۱) روزگار و سیّد عصرخویش **شبلی** باز گویند که وقتی بیمارگشت و خلیفهٔ روزگار اورا دوست داشتی، بوی رسید که **شبلی** بیمار است طبیبی ترسا بود سخت حاذق او را **بشبلی** فرستاد تا مداواة کند طبیب آمد و **شبلی** را گفت: ای شیخ اگر ترا از پوست و گوشت خود دارو باید کرد دریغ ندارم و علاج کنم **شبلی** گفت: داروی من کم ازاین‌است، گفت: داروی تو چیست؟ گفت: اقطع زنّادك وقد عوفیت. طبیب گفت: شرط جوانمردی نباشد که دعوی کردم وبسر نبرم اگر شفای تو درقطع زنّار ما است آسان کاریست. طبیب زنّارمی‌برید و **شبلی** ازبیماری برمی‌خاست، خبر بخلیفه رسیدکه حال چنین رفت خلیفه را خوش آمدگفت: من پنداشتم که طبیبی بر بیمار می‌فرستم ندانستم که خود بیماری را بر طبیب می‌فرستم «الا انّ اولیاءالله» گفته‌اند: علامت ولیّ آنست که سرتاپای وی عین حرمت شود، چشمش بحرمت بیارایند تا بهیچ ناشایست ننگرد، زبانش بادب بندکنند تا بیهوده نگوید، قدم ویرا بند حقیقت برنهند تا بهر کوی فرونشود، خلق ویرا بند شریعت برنهند تا جزحلال بخود راه ندهد، جوارح ویرا دربند بندگی کشند تاجز کمر بندگی حقّ برمیان نبندد، دردنیا چنین دارند و درعقبی «لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون» دردنیا بخدمت

(۱) عنصر (الف)

وحرمت آراسته، و درعقبی بنعمت و رؤیت رسیده، دردنیا شناخت ومحبت، ودرعقبی نواخت ومشاهدت، در دنیا صفا ووفا دیده، و در عقبی بلقا و رضا رسیده، اینست که رب‌العالمین گفت «لهم‌البشری فی‌الحیوة الدّنیا وفی‌الآخرة» ایشانرا دو بشارت‌است یکی امروز یکی فردا، امروز «و بشرالّذین آمنوا انّ لهم قدم صدقٍ عند ربهم» فردا «یبشرهم ربّهم برحمةٍ منه ورضوانٍ و جنّاتٍ» اینت نواخت بی کران، ونعیم جاودان، و شاد دوستان، ملك خشنود و بنده‌نازان، بندگان من هرچه جوئید مه‌ازخشنودی من‌نجوئید، بهرچه‌رسید به‌ازفضل من‌نرسید، هرکرا گزینید بدوستی چون من نگزینید، و هرکرا بینید هرگز چون من نبینید، الدّار دارکم و اناجارکم. بزرگوار آن‌روز گارکه سرانجامش‌اینست، عزیز آن بنده‌ای که سزاش اینست، نیکو آن تخمی‌که برش اینست، مبارك آن شبی که بامدادش اینست، سرای ازنور، جاوید سرور، و مولی غفور.

قولوالاحبابنا قرّت عیونکم فقد دنت من سلیمی دمنة الدّار

النوبة الاولی

قوله‌تعالی «**واتل‌علیهم نبأنوح**» برخوان برایشان‌خبر نوح «**اذقال لقومه**» که قوم خویش را گفت «**یا قوم ان کان کبرعلیکم‌مقامی**» ای قوم اگر چنان است که برشما درازشد و گران این‌خطیب ایستادن من وداعی درمیان شما «**وتذکیری بایات‌اللّه**» و پندددادن من شما را به‌پیغام خدای و فرمان او و سخنان او «**فعلی‌اللّه توکلت**» من پشت بخدای باز کردم «**فاجمعوا امرکم وشرکاءکم**» کار [وحیلت خود] گرد کنید و انبازان خود را فراهم‌آرید همه «**ثم‌لایکن امرکم علیکم‌غمة**» و هیچ چیز ازکار شما [و توان شما] بر شما پوشیده نماناد «**ثم اقضواالیّ**» «**ولاتنظرون(۷۱)**» و هیچ مرا درنك مدهید و زنده مگذارید.

«**فان تولیتم**» پس اگر از فرمان پذیرفتن بر گردید و استوار نگیرید(۱) «**فماسالتکم من‌اجر**» من از شما برپیغام رسانیدن هیچ مزدی نخواستم «**ان‌اجری الاعلی‌اللّه**» نیست مزد من مگر بر خدای «**وامرت ان اکون‌من المسلمین(۷۲)**»

(۱) ندارید (الف)

وفرمودند مرا که از گردن نهادگان باشم .

« **فکذّبوه** » دروغ‌زن گرفتند اورا « **فنجّیناه ومن معه فی‌الفلك** » رهانیدیم اورا وآنکه باوی بود در کشتی « **وجعلناهم خلائف** » و ایشان را پس نشینان زمین کردیم « **واغرقنا الذین کذّبوا بآیاتنا** » و بآب بکشتیم ایشانرا که بدروغ شمردند پیغامهای ما « **فانظر کیف کان عاقبة المنذرین** (۷۳) » بنگر که‌سرانجام‌بیم‌نمودگان وآگاه‌کردگان چون بود .

« **ثم‌بعثنا من‌بعده‌رسلا الی‌قومهم** » آنگه‌پس **نوح** پیغامبران را فرستادیم بقوم ایشان « **فجاؤهم بالبیّنات** » تا بایشان پیغامهای روشن آوردند « **فما کانوا لیؤمنوا** » بران نبودند که ایمان آرند و بنخواستند گروید « **بما کذّبوا به‌من‌قبل** » بآنچه دروغ‌شمردند پیش‌ازاین « **کذلك نطبع** » همچنان مهر می‌نهیم « **علی قلوب المعتدین**(۷٤) » بردلهای اندازه گذاران و شوخان .

« **ثم‌بعثنا من بعدهم موسی وهرون** » پس ایشان‌فرستادیم **موسی‌وهرون** « **الی فرعون وملائه** » **بفرعون** واشراف قوم او« **بآیاتنا** » بپیغامهای ماوسخنان ما « **فاستکبروا وکانوا قوماً مجرمین**(۷۵) » گردن کشیدند وقومی بدان بودند .

« **فلمّا جاءهم الحق من عندنا** » چون بایشان آمد کارراست درست‌ازنزدیك ما « **قالوا انّ هذا لسحرٌ مبین** (۷٦) » گفتند اینت جادوئی آشکارا « **قال موسی** » گفت : **موسی** « **اتقولون للحق لما جاءکم** » چنین گویند حق را که بشما آید ؟ « **اسحر هذا** » این پردیو است ؟« **ولایفلح‌الساحرون**(۷۷) » و پردیوگـران را نه پیروزی است ونه‌بقا .

« **قالوااجئتنالتلفتنا** » گفتند بما آمدی تا ما را برگردانی ؟« **عما وجـدنا علیه‌آباءنا** » ازآن‌چیز که پدران خویش‌را برآن یافتیم ؟« **و تکون لکما الکبریاء فی الارض** » وبادشاهی‌شمارابود درزمین[**مصر**] « **ومانحن لکما بمؤمنین** (۷۸)» وما شما را استوار گیرندگان نیستیم .

« **وقـال فرعون ائتونی** » **فرعون** گفت‌بمن‌آرید « **بکل ساحرعلیم** (۷۹) هرجا دوی استاد که هست .

« **فلما جاء السحرة** » چون جادوان آمدند « **قال لهم موسی** » گفت ایشانرا موسی « **القوا ما انتم ملقون (۸۰)** » بفکنید (۱) آنچه خواهید افکند (۲)

« **فلما القوا** » چون بیفکندند [حبال و عصی خویش] « **قال موسی ماجئتم به السحر** » موسی گفت: آنچه آوردید این جادوئی (۳) است « **ان اللّه سیبطله** » اللّه آنرا تباه کند « **ان اللّه لایصلح عمل المفسدین (۸۱)** » که اللّه باز نسازد کار تباه کاران.

« **و یحق اللّه الحق بکلماته** » واللّه پیش برد کار راست بسخنان خویش [وفرمان ووعد و یاری دادن خویش] « **ولو کره المجرمون (۸۲)** » و هر چند که دشوار آید بدکاران را.

« **فما آمن لموسی** » بنگروید بموسی « **الا ذریة من قومه** » مگر فرزندانی از قوم او « **علی خوف من فرعون وملائهم** » بربیم و ترس از **فرعون** و قوم ایشان « **ان یفتنهم** » که ایشانرا از دین با پس آرد [بعذاب] « **وان فرعون لعال فی الارض** » و **فرعون** مردی براوراشته در زمین « **وانه لمن المسرفین** » (۸۳) و مردی بود از گزاف گویان.

« **وقال موسی یاقوم** » موسی گفت فرا قوم خویش ای قوم « **ان کنتم آمنتم باللّه** » اگر گرویده‌اید بخدای « **فعلیه توکلوا** » [درین بیم] پشت با اوباز کنید « **ان کنتم مسلمین (۸٤)** » اگر گردن نهادگان اید اورا.

« فقالوا » جواب دادند قوم **موسی** موسی را « **علی اللّه توکلنا** » پشت بخدای باز کردیم [واورا کارساز بسندیدیم] « **ربنا** » خداوندما « **لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمین (۸٥)** » مارا آزمایش بدان مکن [ودلهای بیگانگان را برنج ما بیگانگانی میفزای].

« **ونجنا برحمتك** » وبازرهان مارا برحمت خویش « **من القوم الکافرین (۸٦)** » از گروه ناگرویدگان.

النوبة الثانية

قوله تعالی « واتل علیهم نباء **نوح** » گفته اند نام **نوح** سکن بود اورا نام **نوح** نهادند لکثرة نیاحته علی قومه بعدما اغرقوا. قوم وی اولاد **قابیل** بودند چون برایشان

(۱) بیو کنید. (الف). (۲) او کند، (الف). (۳) هن (الف).

دعا کرد تارب العزّة ایشان را بطوفان غرق کرد **نوح** بعد از آن پشیمانی خورد و برایشان نوحه کرد وبسیار بگریست. ازبس که بگریست ونوحه کرد اورا **نوح** نام نهادند، واین نوحه کردن وگریستن وی برقوم خویش از خبر **هامة بن الهیم** معلوم شد، وذلك ماروی **عمربن الخطاب** قال: بینما نحن قعود مع رسول الله (ص) علی جبل من جبال **تهامة** اقبل شیخ بیده عصا فسلّم علی النبیّ (ص) فردّ علیه السّلام وقال: من انت؟ قال: انا **هامةبن الهیم بن لاقیس بن ابلیس** فقال النّبی (ص) فما بینك و بین **ابلیس** الّا ابوان، فکم اتی لك من الدّهر؟ قال: قدافنیت الدّنیا عمرها الّاقلیلا، قال علی ذلك کنت وانا غلام ابن اعوام افهم الکلام وامرّ بالاکام و آمر بافساد الطّعام وقطع الارحام. فقال النّبی (ص): بئس لعمرالله الشیخ المتوسم والشّاب المتلوم فقال ذرنی من الاستعذار انی تائب الی الله عزّ وجلّ کنت مع **نوح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتّی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. قال قلت: یا **نوح** انی ممّن اشرك فی دم السّعید الشّهید **هابیل بن آدم** فهل تجدلی عند ربك من توبة؟ فقال یا **هامة** همّ بالخیر وافعله قبل الحسرة والنّدامة انّی قرأت فیما انزل الله تعالی علیّ انّه لیس من عبد تاب الی الله بالغ ذنبه مابلغ الّا تاب الله علیه، فقم وتوضأ واسجد لله قال: ففعلت فی ساعة ما امرنی به، قال فنودی ارفع رأسك فقد نزلت توبتك من السّماءِ قال فخررت لله ساجداً. وکنت مع **هود** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذبالله ان اکون من الجاهلین. و کنت مع **صالح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی و کلّهم یقول انا علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. و کنت زواراً **لیعقوب** و کنت من **یوسف** بالمکان المبین. و کنت القی **الیاس** فی الاودیة وانا القاه الان و انّی لقیت **موسی بن عمران** و علّمنی **التوریة** و قال لی ان لقیت **عیسی بن مریم** فاقرءه منّی بالسّلام و انّ **عیسی** قال ان لقیت **محمداً** فاقرأه منّی السّلام فارسل رسول الله (ص) عینیه فبکی ثمّ قال وعلی **عیسی** السّلام مادامت الدّنیا وعلیك السّلام یا **هامة** لادائك الامانة. قال **هامة** قلت یا

رسول‌اللّٰه افعل بی ما فعل **موسی** علّمنی **التوریة** قال فعلّمه رسول‌اللّٰه **الواقعة** و **المرسلات** و عم‌یتساءلون و **اذاالشمس کورت** و **المعوذتین** و **قل‌هواللّٰه‌احد** وقال ارفع الینا حاجتك یا **هامة** ولاتدع زیارتنا . قال **عمربن الخطاب** فقبض رسول‌اللّٰه ولم ینعه‌الینا فلست ادری احیّ هو ام میّت .

«واتل‌علیهم» ای - اقرأ یا **محمد** علی‌اهل **مکة** خبر **نوح** اذقال‌لقومه» وهم ولد **قابیل** «ان کان کبر» ای - عظم و ثقل « علیکم مقامی » طول مکثی فیکم و «تذکیری» ووعظی ایّاکم «بآیات‌اللّٰه» بحججه و بیّناته و تخویفی ایّاکم عقوبة اللّٰه فعزمتم‌علی‌قتلی وطردی «فعلی‌اللّٰه توکلت» فافعلوا ماشئتم وهوقوله «فاجمعوا امرکم» ای - احکموا امرکم و اعزموا علیه و ادعوا « شرکاءکم » آلهتکم فاستعینوا بها لتجمع معکم . این‌سخن برسبیل‌تهدید گفت ایشانرا که دردل کنید و آهنگ کنید و کارسازید وانبازان خویش‌را یارگیرید، **رویس از یعقوب** «فاجمعوا» خواندبوصل، «شرکاؤکم» برفع ای - فاجمعوا امرکم انتم وشرکاؤکم . کاروحیلت خود گرد کنید شما وانبازان شما همه «ثم‌لایکن امرکم علیکم غمّة» ای - خفیّاً مبهماً من قولهم غمّ‌الهلال‌علی‌النّاس، اذا اشکل‌علیهم یعنی - لیکن‌امرکم‌غمّة ظاهراً منکشفاً تتمکنون فیه ماشئتم لاکمن‌یکتم امراً ویخفیه فلایقدر ان‌یفعل‌مایرید «ثمّ اقضوا الیّ» یعنی - اقضوااما انتم قاضون کقول السّحرة **لفرعون** «فاقض ما انت قاض» ای - اعمل ماانت عاملٌ « ولاتنظرون » لاتمهلونی ولاتؤخروا امری . این آیت تقویت دل **مصطفی** است و تسلیت وی بآنچه رنج واذی که از کافران و مشرکان **قریش** بوی میرسید، میگوید : یا **محمد** سبیل تو سبیل پیغامبران گذشته است، درنگر به **نوح** پیغامبر که چنان واثق‌بود بنصرت ومعونت وتقویت ما که باقوم خویش میگفت : شما هرچه توانید از کید ومکرخویش درقصد قتل‌من بسازید و آشکارانه پنهان‌درآن بکوشید و مرا هیچ درنگ مدهید اگر برمن دست یابید و خدایان خویش را بیاری گیرید این همه بآن گفت که دانست که دریشان نفع وضر نیست و جز بارادت و مشیّت‌اللّٰه هیچ‌چیز نیست و وعده دادن بنصرت پیغامبران راست است که دران خلف نیست .

« فان تولّیتم » ای اعرضتم عن قولی وابیتم ان تقبلوا نصحی « فما سألتکم » علی الدّعوة وتبلیغ الرّسالة « من اجرٍ » جعلٍ وعوض ای ـ « ماسألتکم من اجر » فاوجب التولّی اوفاتنی ذلك الاجر بتولیکم « ان اجری » ای ماا جری وثوابی ، « الّا علی الله وامرت ان اکون من المسلمین » المستمسکین لامر الله .

« فکذّبوه » یعنی ـ **نوحاً** « فنجّیناه ومن معه فی الفلك وجعلناهم خلائف » ای جعلنا الّذین معه فی الفلك سکان الارض خلفاء عن الهالکین . « و اغرقنا الّذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة » الّذین انذرتهم الرّسل فلم یؤمنوا « منذرین » در همه قرآن ایشان اند که آگاه کردند ونپذیرفتند وبترسانیدند ونترسیدند .

« ثمّ بعثنا من بعده » ای من بعد **نوح** « رسلا الی قومهم » یعنی **هوداً وصالحاً و شعیباً** « فجاؤهم بالبینات » بالامر والنّهی والدّلالات الواضحات « فما کانوا الیؤمنوا » ای هؤلاءِ الآخرون « بما کذّبوا به » اوّلوهم « من قبل » وقد علموا انّ الله سبحانه اغرقهم بتکذیبهم . میگوید : کافران پسین بر آن نیستند که ایمان آرند وتصدیق کنند آنچه کافران پیشین یعنی قوم **نوح** تکذیب کردند ، ومیدانند که غرق وهلاك ایشان بکفر وضلالت بود وتکذیب پیغامبران وآنگه در کفر وتکذیب برپی ایشان میروند از آن که درعلم الله کافران اند ودر حکم ازل بیگانگان . وگفته‌اند معنی آیت آنست که کافران روز میثاق اگر چه بزبان اقرار دادند ، تکذیب پیغامبران در دل داشتند بعد از آن چون الله پیغامبران را فرستاد کافران بر آن نبودند که ایشان را تصدیق کنند بخلاف آن تکذیب که آن روز در دل داشتند و در **لوح محفوظ** همچنان نبشتند .

« کذلك » ای کما طبعنا علی قلوبهم « نطبع علی قلوب المعتدین » المجاوزین امرالله « ثمّ بعثنا من بعدهم » ای ـ من بعد هلاکهم « موسی و **هرون** الی **فرعون** » و هو **الولید بن مصعب** « وملائه » ای اشراف قومه « بآیاتنا » « التّسع « فاستکبروا » تعظّموا ان یجیبوه الی الایمان « وکانوا قوماً مجرمین » مشرکین یقال اجرم ای ـ اتی بالجرم واکتسب الجرم و هو الذّنب العظیم ، الّذی یقطع الوصلة من جرمه ای ـ قطعه .

«فلما جاء هم الحق» اتاهم بالرّسالة «من عندنا قالوا انّ هذا» الّذی آتینا به «لسحر مبین» ای - بین. میگوید: چون **موسی** پیغام رسانید . و رسالت حقّ بگزارد قوم وی گفتند این سحری روشن است ، پردیوی پیدا . **موسی** ایشانرا جواب داد «اتقولون للحق» الّذی اتاکم من عندالله سحر . سخنی راست و کاری درست که بشما آمد ، ازنزدیك خدا میگوئید که سحراست آنکه **موسی** گفت «اسحر هذاولا یفلح السّاحرون» کقول‌الله تعالی «افسحر هذا ام انتم لا تبصرون» **موسی** گفت : کیف یکون هذا سحراً والسّاحر لایفلح ای - لایفوز بما یرید ولا یفلح فی‌الدّنیا والآخرة . چون تواند بود که این سحر است وساحر هرگز بمراد نرسد ودر دنیا وآخرت فلاح نیابد و آمن نبود «قالوا اجئتنا» **فرعون** وقوم او **موسی** را گفتند «اجئتنا لتلفتنا» لتصدّنا «عمّا» کان‌بعید «آباؤنا» وکانت لفرعون اصنام صغار صنعها لهم و امرهم بعبادتها «وتکون لکما الکبریاء» ای الملك والعزّ والسّلطان فی ارض مصر وقرأ **ابوبکر** یکون ، بالیاء «وما نحن لکما بمؤمنین».

«وقال **فرعون** ائتونی بکلّ ساحرٍ علیم » فلمّا جاء السحرةُ قال لهم **موسی** القوا ماانتم ملقون» این‌قصه مبسوطاست شرح آن‌جایها در **قرآن** . «فلما القوا قال **موسی** ماجئتم بهالسّحر» . ای - الّذی جئتم بهسحر علی وجه الاخبار . بربن‌قرائت موضع «ما» رفع‌است بابتدا و «جئتم‌به» من‌صلته والسّحر خبرالابتداء ودخلت‌الالف واللام السّحر لانّه جواب کلام سبق . این جواب ایشان است که گفتند «انّ هذا لسحر مبین» آنچه تو آوردی یا **موسی** سحر است ، **موسی** جواب داد و گفت نه چنانست که شما میگوئید . بلکه سحر آنست که شما آوردید وبرقرائت **ابوجعفر وابوعمر** آالسّحر بهمزة ممدودة برمعنی‌استخبار مای ابتداست و «جئتم‌به» خبرابتدا وسخن اینجا بریده گشت میگوید برسبیل‌توبیخ ای شیءٍ جئتم‌به؟ چه چیزاست این که آوردید وساختید؟ پس گوید بابتدا السّحرواینجا وقف کنند وجواب وی‌محذوف بود تقدیره‌آالسّحر هوالّذی جئتم به ، سحراست آنچه شما آوردید«انالله سیبطله» آری الله آنرا تباه کند ، نیست گرداند . «انالله لایصلح عمل المفسدین» بل یمحقه ویظهر فضیحة صاحبه «ویحق‌الله الحق» یظهره بالدّلائل الواضحة «بکلماته» ای -

بوعده وبامره «ولو کره المجرمون».

«فما آمن لموسی الّا ذرّیّة من قومه» گرویدگان **بموسی** در آن زمان همه نوجوانان بودند در ایّام استضعاف زتسخیر **فرعون** زاده بودند **بموسی** می گرویدند بربیم وترس از **فرعون** وقوم او که ایشانرا بعذاب ازدین بازپس آرد(۱) که **فرعون** مردی گردن کش بود متکبّر ومتطاول درزمین **مصر**، گزاف کار گزاف گوئی، وگزاف کاری وی آن بود که بنده بود ودعوی خدائی کرد. **ابن عباس** گفت «الاّ ذرّیّةٌ من قومه» یعنی - من قوم **موسی** من **بنی اسرائیل** وکانوا ستّمایة الفٍ وذلك انّ **یعقوب** رکب الی **مصر** فی اثنین وسبعین انساناً فتوا لدوا **بمصر** حتّی بلغوا ستّمائة الف. **کلبی** و جماعتی مفسّران گفتند: «من قومه» این «ها» با **فرعون** شود ومعنی ذرّیّة آنست که نفری اندك ازقوم **فرعون بموسی** بگرویدند و هم امرأة **فرعون** و مؤمن **آل فرعون** و خازن **فرعون** وماشطته. وگفته‌اند: هفتاد کس بودند از آل **فرعون** که مادران ایشان از **بنی اسرائیل** بودند و پدران ایشان **قبطیان** فجعل الرّجل یتبع امّه واخواله. قال **الفراء** سمّوا ذرّیة لانّ آباءهم کانوا من **القبط** و امّهاتهم من **بنی اسرائیل** کما یقال: لاولاد **فارس** الذین سقطوا الی **الیمن** الابناء لانّ امّهاتهم من غیر جنس آبائهم، یرید **الفراء** انّهم یسمّون ذرّیة وهم رجال مذکورون لهذا المعنی قال **الفراء** وانما قال «علی خوفٍ من **فرعون** و ملائهم» فذکر بالجمع و **فرعون** واحدٌ لانّ الملك اذا ذکر یفهم منه هوواصحابه کما یقال قدم **الخلیفة** یراد هوومن معه ویجوزان یکون اراد بـ: **فرعون** آل **فرعون** کقوله «وسل القریة» ونظائرها.

قوله: «وان **فرعون** لعال فی الارض» هذا کقوله: «انّ **فرعون** علا فی الارض» «وانّه کان عالیاً من المسرفین» ولهذا قال تعالی فی موضع آخر «تلك الدارالاخرة نجعلها للّذین لایریدون علوّاً فی الارض ولافسادا». «قال موسی» لمؤمنی قومه «یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین» «فقالوا علی الله توکّلنا» ثمّ دعوا فقالوا «ربّنا لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمین» ای - لاتظهرهم ولا تسلّطهم علینا فیروا انّهم خیرٌ منّا فیزدادوا طغیاناً و یقولوا لوکانوا علی حقّ ماسلّطنا علیهم فیفتتنوا

---

(۱) با پس آرد (ج)

وقال **مجاهد** لاتعذبنا بعذاب من عندك فیقول قوم **فرعون** لو کانوا علی حقّ لماعذّبوا و یظنّوا انّهم خیرٌ منّا فیفتتنوا وقیل - لاتسلّطهم علینا فنرتاب « ونجّنا برحمتك من القوم الکافرین » قال **النبی**ص : « الرّاحمون یرحمهم الرّحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء » وقال‌ص : « لماقضی‌الله الخلق کتب کتاباً فهوعنده فوق العرش انّ رحمتی غلبت غضبی » قوله « لما قضی‌الله الخلق » ای - خلقهم کقوله « فقضیهنّ سبع سموات » ای - خلقهنّ و روی انّ رسول‌اللّه‌ص کان فی بعض الاسفار فمرّ بأمراة تخبز ومعهاصبیّ لها فقیل لها انّ رسول‌اللّه‌ص یمرّفجاءت وقالت یارسول‌الله بلغنی انك قلت انّ‌الله سبحانه ارحم بعبده من الوالدة بولدها فهو کما قیل لی فقال: نعم. فقالت: فانّ الامّ لاتلقی ولدها فی هذا التّنور فبکی رسول‌اللّه‌ص فقال: انّ‌الله لایعذب بالنّار الاّ من انف ان یقول لاآله الاّالله وفی بعض کتب‌الله یابن آدم کماترحم کذلك ترحم و کیف ترجوا ان یرحمك‌الله وانت لاترحم النّاس .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « واتل علیهم نبأ نوح » الآیة. مثال ربّانی ازحضرت سبحانی آنست که بلا از درگاه ما خلعت دوستانست ، و جرعهٔ محنت از کاس محبت نوشیدن پیشهٔ مردان است ، هر که نهاد اونشانهٔ تیر بلای ما را نشاید ، طلعت اومحبّت وجمال ما راهم نشاید ، عادت خلق چنان‌است که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت و آسایش آن دوست خواهند و سنت الهیّت بخلاف اینست هر کرا بدوستی بپسندد شربت محنت با خلعت محبّت بروی فرستد « انّ اشدّالنّاس بلاء الانبیاء ثم‌الاولیآء ثمّ الامثل فالامثل و اذا احبّ‌الله عبداً صبّ علیه‌البلآء صباً » یکی درنگر بحال **نوح** پیغامبر شیخ المرسلین وامام‌المتقین که از امّت خویش چه رنج وچه محنت دید و در دعوت ایشان باربلا وعناچون کشید هزار کم پنجاه سال ایشان را دعوت کرد هرروز او را چندان بزدندید که بی‌هوش گشتی وفرزندان خودرا بضرب وزخم اووصیّت کردندید وبااین همه محنت و بلیّت گفتی چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم و ایشانرا این گفت : « فعلی‌الله توکّلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم » شما هرچه خواهید

کنید وهر کید که توانید سازید که من بخداوند خویش پشت باز نهادم ، و او را کار ساز خود بسندیدم ، وبا مهر و محبّت وی آرمیدم ، پروای دیگران ندارم « فعلی الله توکلت » توکّل قنطرهٔ یقین است ، و عماد ایمانست ربّ العزّة میگوید : « و علی الله فتوکّلوا ان کنتم مؤمنین » « ومن یتوکّل علی الله فهوحسبه » هر که بالله پشتی دارد الله او را بسنده است دیگری او را میدرنباید شب **معراج** گفت : « یاسیّدص یا **محمد** عجب لمن آمن بی کیف یتّکل علی غیری ، کسی که یادما دردل دارد ، بایاد دیگران چون پردازد ، اوکه مهرما بجان دارد ، گرجان درسر آن کند شاید « فعلی الله توکّلت » توکل برید حضرت رضا است ، ونشان صدق وفا است ، وحقیقت را صفا است ، توکّل را بدایتی ونهایتی است دربدایت حلاوت خدمت ، وبرهمه جانوران شفقت ، واخلاص دعوت و درنهایت آزادی و شادی و بی قراری . در بدایت این روی نماید که **موسی** فراقوم خویش گفت : « فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین » و در نهایت این بیند که حق جل جلاله فرا **مصطفی** گفت : « وتوکّل علی الحیّ الّذی لا یموت » شیخ **ابوالقاسم نصر آبادی** مریدی را پیش شیخ **بوعلی سیاه** فرستاد که باز گوی که در توکّل تا کجا رفتهٔ شیخ **بوعلی** جواب فرستاد که **بوعلی** مردی بی کاراست و توکّل نشناسد امّا درین بی کاری چنان مشغول شده که پروای خلق نمیدارد . اتفاق است همهٔ ائمه طریقت را که هیچکس از سالکان راه نیکوتر و تمام تر ازین سخن نگفته است کمال تحقیق عبودیّت درعین تقصیر دیدن نه کار هر بی کاری و تردامنی بود بخود کافر باید شدن اگر خواهی که بحقّ مسلمان شوی ، آنکه عاقبت کار **نوح** و سرانجام قوم وی هردو باز گفت : « فکذّبوه فنجیّناه ومن معه فی الفلك و جعلناهم خلائف واغرقنا الّذین کذّبوا بآیاتنا » **نوح** در سفینهٔ سلامت در بحر عنایت غرقهٔ مهر و محبّت ، قوم **نوح** بحکم شقاوت در دریای قهر ربوبیّت غرقهٔ عذاب و عقوبت .

« ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون » الآیة . قصّ علیهص نباء الاوّلین و شرح له جمیع احوال الغابرین ثمّ فضله علی کافتهم اجمعین فکانوا نجوماً وهوالبدر ، و کانوا انهاراً وهوالبحر ، به انتظم عقدهم و بنوره اشرق نهارهم و بظهوره ختم عددهم .

یومك وجه الدّهر من اجله   جنّ غـدٌ والتفّت الامس

«وقال‌موسی یاقوم‌ان کنتم آمنتم‌بالله فعلیه تو کّلوا» اشارت‌است که ایمان تنها نه گفتاراست که عمل‌در آن ناچاراست، اعمال دراقوال پیوسته، واحوال‌دراعمال بسته، اقوال‌صفت زبان است، واعمال‌حرکت ارکان‌است، واحوال‌عقیدهٔ پاك ازمیان‌جان‌است، وتو کّل‌عبارت‌ازجملهٔ آنست، **موسی**قوم‌خودرا گفت‌اگرخواهیدکه مسلمان‌باشیدبرالله تو کّل کنید دست تسلیم ازآستین رضا بیرون کنید وبروی اغیار باززنید و بحقیقت دانید که بدست کس هیچ‌چیز نیست و ازحیلت سودنیست و عطا و منع جز بحکمت حکیم‌نیست وقسام‌مهربانست که دروی‌غفلت‌نیست. قوم وی‌جواب دادند که «علی‌الله تو کّلنا» ما دست اعتماد درضمان الله زدیم و او را کارساز و وکیل خود بسندیدیم و مرادها فداء مراد وی کردیم وکار بوی سپردیم. روی **عبدالله بن مسعود** قال‌قال: **رسول‌الله**ص: اریت‌الامم بالموسم فرأیت امّتی قد ملاؤا السّهل و الجبل فاعجبنی کثرتهم وهیئتهم فقیل لی ارضیت قلت نعم قال ومع هولاء سبعون‌الفاً یدخلون‌الجنّة بغیرحساب‌لا یکتوون ولا یتطیّرون‌ولا یسترقون وعلی‌ربّهم یتوکلون. فقام **عکاشة بن محصن‌الاسدی** فقال‌یا **رسول‌الله** ادع‌الله ان‌یجعلنی‌منهم. فقال‌رسول‌اللهص اللهمّ‌اجعله منهم. فقام‌آخر فقال: ادع‌الله ان یجعلنی‌منهم. فقال‌رسول‌اللهص: سبقك بها **عکاشة**.

۸ ـ النوبة‌الاولی

قوله تعالی: « **واوحینا الی‌موسی واخیه** » پیغام دادیم **بموسی** وبرادر او، « **ان تبوآ لقومکما** » کـه جای بسازیدقوم خویش را « **بمصر بیوتاً** » بشهر مصر خانها «**واجعلوا بیوتکم قبلة**» وخانهای‌خویش‌نمازجای‌سازید، «**واقیموا‌الصلوة**» ونماز به پای‌دارید «**وبشر المؤمنین**» ومؤمنانرا بشارت ده[که من دشمنان ایشانرا هلاك خواهم کرد وایشانرا امن وآرام خواهم داد و مسکنهای دشمن بایشان خواهم سپرد].

«**وقال‌موسی‌ربنا**» **موسی** گفت خداوند ما « **انك اءتیت فرعون وملاءه** » ،ودادی **فرعون** را وکسان اورا «**زینةواموالا**» آرایش‌این‌جهانی ومالها «**فی‌الحیوة الدنیا** » در زندگانی این جهانی «**ربنا لیضلوا عن‌سبیلك**» تا بی‌راه میشوند از راه

تو « **ربنا** » خداوند ما « **اطمس علی اموالهم** » مالهای ایشان بستر مطعومهای ایشان همه سنگین کن .

« **واشدد علی قلوبهم** » ودلهای ایشان سخت کن « **فلا یؤمنوا** » تابنگروند[۱] « **حتی یروا العذاب الالیم(۸۸)** » تاعذاب دردنمای بینند .

« **قال قداجیبت دعوتکما** » الله گفت پاسخ کرده آمد دعای شما هردو « **فاستقیما** » بر رسالت و دعوت خویش همچنان راست میروید [و چشم بنصرت میدارید واظهار اجابت می‌بیوسید] « **ولاتتبعان** » ونگر که پی نبرید « **سبیل الذین لایعلمون(۸۹)** » براه ایشان که نمی‌دانند .

« **وجاوزنا** » فرا گذرانیدیم « **ببنی اسرائیل البحر** » **بنی اسرائیل** را بدریا « **فاتبعهم** » برپی ایشان ایستاد « **فرعون وجنوده** » فرعون وسپاه او « **بغیاً وعدواً** » بافزونی جوئی وستم کاری واندازه در گذاری « **حتی اذا ادرکه الغرق** » تاآنکه که آب بدهن وی رسید « **قال آمنت** » گفت بگرویدم « **انه لااله الاالذی آمنت به بنو اسرائیل** » کـه نیست خدا جز ازو[۲] که گرویده اند بـاو بنو اسرائیل « **و انا من المسلمین (۹۰)** » ومن از گردن نهادگانم الله را .

« **الآن** » [ورا گفتند] اکنون است « **وقد عصیت قبل** » و پیش ار این سر می دشیدی « **وکنت من المفسدین(۹۱)** » واز تباه کاران وبدکاران[۳] بودی .

« **فالیوم ننجیك ببدنك** » امروز ترا باسر آب آریم بااین زره « **لتکون لمن خلفك آیة** » تاپسینان را از جهانیان کـه پس تو آیند عبرتی باشی و نشانی و [نکالی] « **وان کثیراً من الناس** » وفراوانی ازمردمان « **عن آیاتنا لغافلون (۹۲)** » ازنشانهای [عبرت نمودن] ماغافل‌اند تانشان ننمائیم ندانند وکه[٤] نمائیم نشناسند .

« **و لقد بوّأنا بنی اسرائیل** » جای دادیم بنی اسرائیل را پس غرق فرعون « **مبوّأ صدق** » جای بسزای نیکان [بزرگوار پاك نیکو] براستی « **و رزقناهم من الطیبات** » وابشانرا روزی دادیم از روزیهای پاك « **فمااختلفوا** » دوگروه نشدند

(۱) بنه گروند (الف)　(۲) جداز و (الف)　(۳) زیان کاران . (ج)

(٤) کی (ج)

«**حتی جاءهم العلم**» تا آنگه که بایشان علم [و سخن و پیغام] رسید از خدای «**ان ربك یقضی بینهم یوم القیمة**» خداوندتوداوری بردمیان ایشان‌روزرستاخیز «**فیماکانوا فیه یختلفون**(۹۳)» بپاداش دادن هرگروهی را در آن جداجد رفتن(۱) که میرفتند.

«**فان کنت فی شك**» اگر چنانست که در گمانی «**مماانزلنااليك**» اینچه فرو فرستادیم بتو [از قرآن وپیغام] «**فاسئل الذین یقرؤن**» پرس از ایشان که میخوانند «**الکتاب من قبلك**» آن نامه که پیش ازتو فروآمد «**لقد جاءك‌الحق من ربك**» آنچه بتوآمد از خداوند تو راست آمد ودرست آمد «**فلا تکونن من الممترین**(۹٤)» هان که از گمان زدگان نباشی(۲).

«**ولا تکونن من الذین کذبوا بایات‌الله**» ونگر که ازایشان نباشی که سخنان‌خدای‌دروغ می‌شمارند «**فتکون من الخاسرین**(۹۵)» هان که‌از زیان‌کاران نباشی.

«**ان الذین حقت علیهم کلمة ربك**» ایشان ده‌براستی ودرستی بر(۳)ایشان برفت سخنان خداوند تو[که نپسندد ایشانرا بدین وتوحید] «**لایؤمنون**(۹٦)**ولو جاءتهم کل آیة**» به‌نخواهندگرویدواگربایشان‌آیدهرمعجزتی‌ونشانی[که‌خواهند وسود ندارد هرپیغام که شنوند «**حتی‌یروا العذاب‌الالیم**(۹۷)» تا آنگه که عذاب دردنمای بینند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «واوحینا الی موسی و اخیه ان تبوّآ لقومکما» یقال بوّأ وتبوّأ کلاهما متعدّیان مثل‌قطّعته وتقطّعته وخلعّته وتخلّصته و یقال بوّأت لنفسی منزلاً و لغیری منزلاً : **مصر** لم ینون‌لانّه اسم‌بلدةٍ بعینها قیل: هوالا**سکندریة** وقیل: **مصر فرعون**. «بیوتاً» یسکنون فیها وقیل یصلّون فیها. مفسّران گفتند عبادت‌گاه و نماز جای **بنی اسرائیل** کنیسها بودو کلیساها وجزدرآن کنیسها وکلیساها نماز نکردندی

(۱) مخالفت رفتن (ج) (۲) نبیا (الف) (۳) ور (الف)

وایشانرا جز در آن موضع معلوم نماز روا نبودی این خاصیّت امّت **محمد** است که هرجائی وبهر بقعتی نماز توانند کرد وذلك قوله (ص): « وجعلت لی‌الارض طهوراً ومسجداً » پس چون **موسی** رسالت وپیغام حق آورد **فرعون** بفرمود تا آن کنیسها ونمازگاه ایشان همه خراب کردند وایشانرا از عبادت ونماز بازداشتند فرمان آمد از ربالعزّة که در خانها مسجد سازید و نماز کنید تااز **فرعون** ایمن باشید این آیت دلیل است که کسی راکه از بیم ظالم نماز آدینه در جامع نتواند کرد تا هم درخانه نماز پیشین بگزارد ووی در آن‌معذور بود والیه اشار**النبی** (ص) قال: من سمع النّداء فلم یجبه فلا صلوة له الّا من عذرٍ. قالوا یا رسول‌الله ومالعذر قال خوفٌ اومرضٌ. قال**الحسن** «واجعلوا بیوتکم قبلة» ای توجّهوا الی **الکعبة** قال وکانت **الکعبة** قبلة **موسی** ومن‌معه وقال **سعید بن جبیر** «اجعلوا بیوتکم قبلةً» ای‌یقابل بعضها بعضاً

«واقیموا الصلوة وبشرالمؤمنین» این‌خطاب‌با**موسی** است‌میگوید: **بنی‌اسرائیل** راخبر کن وایشانرا بشارت‌ده که **فرعونیان** بآب کشتنی‌اند وشما بجای‌ایشان‌نشستنی اید. همانست که ربالعزة گفت « فاخرجناهم من‌جنات و عیون و کنوز و مقام کریم کذلك و اورثناها **بنی اسرائیل** » و گفته اند خطاب با **مصطفی** است میگوید و بشر یا **محمد** المؤمنین بالنصرة فی‌الدنیا و الجنة فی‌العقبی.

«وقال **موسی** ربنا انك‌آتیت **فرعون** و ملأه زینةً »حلّیاً من‌اللباس‌والمراکب «واموالا» ذهباً وفضّة ونعماً وضیاعاً «فی‌الحیوةالدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلك» این‌لام لام عاقبت گویند کقوله « لیکون لهم عدواً وحزناً » ای لیکون عاقبة ذلك‌الضّلال. معنی آنست که ایشانرا مال و نعمت و زینت دنیا دادی تا ایشانرا در آن نعمت بطر گرفت، و بی راه شدند وازایمان سروازدند، گردن کشیدند، تاعاقبت بدان‌آمد که‌آن نعمت سبب ضلالت ایشان گشت. و گفته اند لام‌کی است‌کقوله: « لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه » یقول آتیتهم کی تفتنهم فیضلوا و یُضلّوا، نعمت دادی ایشانرا تادلهای ایشان درفتنه افکنی، خود بی راه شوند ودیگران را بی راه کنند « یضلوا » بضمّ یا قرائت کوفی است.

«ربنا اطمس علی‌اموالهم»سه بارخداوند خویش‌را خواند وگفت: «ربنا»سنّت

است که دعاخواهی‌کرد سه بارالله خوانی گوئی : ربنا‌ربنا ربنا . چنانکه **موسی** خواند ودر سدیگربار گفت : « اطمس علی اموالهم » الطّمس المحق و اذهاب‌الشیٔ یقول: اذهب اموالهم و غیّرها عن هیئتها میگوید : بارخدایا مال ایشان وخواستهٔ ایشان به نیست آر(۱) و از هیئت و آسای خود بگردان رب العالمین اجابت کرد و آن مالها و مطعومهاپشان‌سنگین کرد **مقاتل** گفت و**مجاهد** و **قتاده** که درم‌ودینارایشان‌همچنان برشکل ونقش خود مانده درست و پارهٔ همه بجای خود سنگ شده کشت‌زار ایشان ، میوه بردرختها ، طعام‌درگنجینها ، جواهر درصندوقها ، همه‌سنگ گشته. **محمدبن کعب** گفت مردو زن درجامهٔ خواب خفته‌بودند که فراسر ایشان شدند هر دوسنگ بودند **سدی** گفت : مسخ‌الله اموالهم‌حجارةً والنخیل والثمار والدقیق والاطعمة فکانت‌احدی الایات التسع . روی‌انّ **عمربن عبدالعزیز** دعابخریطة فیها اشیاء من‌بقایا**آل فرعون** فاخرج منها البیضة مشقوقة والجوزة مشقوقة وانها لحجر .

« واشدد علی قلوبهم » ای اقسها واطبع‌علیها حتّی لاتلین ولا تنشرح‌للایمان فلایؤمنوا . قیل : هونصب بجواب‌الدعاءِ بالفاءِ وقیل : هوعطف علی‌قوله« لیضلوا »ای ـ لیضلّوا فلا یؤمنوا . قال **الفراء** : وهو دعاء ومحله جزم کانه قال« اللهم فلایؤمنوا حتی یرواالعذاب‌الالیم »وهو الغرق . می‌گوید : بارخدایا ایدون بادا که ایمان نیارندتابعذاب دردناك رسند امروزغرق وفردا حرق امروز بکفر مرده ، فردا بآتش دوزخ سوخته .

« قال قداجیبت دعوتکما » **موسی** دعا میکرد و **هرون** آمین میگفت وآمین گفتن‌هم دعا است ازین جهت « دعوتکما » گفت ونیز در اوّل این‌آیت گفته که « الی موسی واخیه » واجابت دعا آن بود که رب‌العالمین **فرعون** را و**قبطان** را بآب غرق کرد ومیان دعای **موسی** واجابت حق چهل سال بود « فاستقیما » علی ما انتماعلیه من الدعوة و تبلیغ الرسالة ولاتترکا دعاء **فرعون** و موعظته الی ان یاتیهم العذاب « ولا تتبعان » نهی بالنون الثقیلة و محله جزم یقال فی‌الواحد لاتتبعن بفتح النون لالتقاء الساکنین وبکسر النون فی‌التثنیة لهذه‌العلة . وقرأ **ابن‌عامر** بتخفیف‌النون لان نون التأکید تخفف وتثقل. وقیل : هونفی ای- انتما « لاتتبعان سبیل‌الذین‌لایعلمون »

(۱) نیست کن (ج)

یقول: لاتسلکا طریق الذین یجهلون حقیقة وعدی فتستعجلا قضائی. ایشان را درین آیت نهی کرد از دوچیز از نومیدی از فرج واز استعجال در دعا. روی **انس بن مالک** « قال قال رسول الله صم لایزال العبد بخیر مالم یستعجل » قیل یا رسول الله و کیف یستعجل قال یقول دعوت ولم یستجب لی.

« وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر » ای ـ عبرنابهم و صیرناهم الی الشط الآخر «فاتبعهم» لحقهم وادرکهم « فرعون وجنوده» یقال اتبعه وتبعه اذا ادرکه ولحقه و لحقه واتبعه بالتشدید اذاسار خلفه واقتدی به « بغیاً وعدواً » ای ـ باغیاً عادیاً یعنی ـ مستکبراً ظالماً وقیل: بغیاً فی القول عدواً فی الفعل، وذلك ان الله امر **موسی** ان یخرج **بنی اسرائیل** لیلاوهم ستمایة الف وعشرون الفا لایعد فیهم ابن ستین ولاابن عشرین سنة متوجهین الی البحر ومات ابکار **القبط** تلك اللیلة و شغلواعن **بنی اسرائیل** حتی اصبحوا وهو قوله : « فاتبعوهم مشرقین » بعد مادفنوا اولادهم فلما بلغ فرعون خروجهم رکب فی طلبهم ومعه الف الف و ستمایة الف قالواوفی عسکر **فرعون** مایة الف حصان ادهم سوی سایر الشیات و **فرعون** کان فی الادهم وکل رجل منهم علی حصان علی رأسه بیضة وبیده حربة فلماوصل **فرعون** بجنوده الی البحر وراوا البحر بتلك الهیئة قال **فرعون** هابنی البحر و خافوادخول البحر وکان **فرعون** علی حصان ولم تکن فی خیل **فرعون** فرس انثی فجاء **جبرئیل** علی فرس ودیق وخاض البحر و **میکائیل** یسوقهم لایشذ رجل منهم فلماشم ادهم **فرعون** ریح فرس **جبرئیل** و **فرعون** و **فرعون** لایراه انسل خلف فرس **جبرئیل** فی الماءِ ولم یملك **فرعون** من امره شیئاً واقتحمت الخیول خلفه فی المآء فلمادخل آخرهم البحر وهم اولهم ان یخرج انطبق المآء علیهم فذلك قوله : « حتی اذا ادرکه الغرق » ای غمره المآء وقرب هلاکه « قال آمنت انه » ای ـ بانه « لاآله الا الذی آمنت به **بنوا اسرائیل** » و شرح این قصه مستوفی در سورة **البقرة** رفت قرائت **حمزه** و **کسائی** آمنت انه» بکسر الف است باضمار قول ای ـ آمنت وقلت « انه لاآله الا » وروا باشد که کسرانه بر معنی استیناف بود فیکون قوله آمنت کلاماً تاماً مکتفیا بنفسه کقوله « ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین » ثم استأنف انه علی جهة التوکید یعنی ـ فقال **فرعون** « انه لااله الاالذی آمنت به **بنوا اسرائیل** وانامن

المسلمین » المنقادین المطیعین له فدس **جبرئیل** علیه السلام فی‌فیه من‌حماة البحروقال :

« الان وقد عصیت قبل » ای ـ الان تومن وتتوب. وقیل: قال‌الله «الان» تؤمن « وقد عصیت ». کفرت « قبل و کنت من‌المفسدین » المانعین الناس من‌الایمان قال رسول‌الله (ص) : قال‌لی **جبرئیل** ماابغضت احداً من‌عبادالله ماابغضت عبدین‌احدهما من الجن والاخر من‌الانس فاما من الجن ف : **ابلیس** حین ابی‌السّجود لادم واما‌من الانس ف : **فرعون** حین قال انا‌ربکم‌الاعلی ولورایتنی وانا‌ادس الطین فی‌فمه مخافة‌ان تدرکه الرحمة. وقال **ابن عمر** قال سمعت رسول‌الله (ص) یقول قال لی **جبرئیل یا محمد** ما غضب ربك‌علی‌احد غضبه علی **فرعون** اذقال ماعلمت لکم‌من‌اله غیری واذحشر فنادی فقال انا‌ربکم الاعلی فلما ادرکه الغرق استغاث واقبلت احشوفاه مخافة ان تدرکه الرحمة. وفی هذه الایة التحذیر عن‌تأخیر الایمان الی وقت‌المعاینة فذاك وقت‌الایاس ولاینفع صاحبه لمعاینة ملك الموت کفعل **فرعون** حین‌آمن فی ذلك الوقت حتی قیل‌له «الان وقدعصیت قبل» قال‌الله تعالی فلم‌یك ینفعهم ایمانهم لماراوا بأسنا. وقال: «ولیست التوبة للذین یعملون‌السیئات» الایة « فالیوم ننجیك ببدنك » قرأ **یعقوب** ننجیك بالتخفیف ببدنك یعنی بجسدك لاروح‌فیه وقیل: ببدنك یعنی‌مع درعك‌وکان درعاً مسموراً مرصعاً بالجواهر. یقول نجعلك تعلوا‌الماء وتطفوا فوقه لانه اول جیفة آدمی طفت فوق الماء. وقیل: ننجیك معناه نلقیك علی‌نجوة من‌الارض وهی‌المکان المرتفع. چون **موسی** قوم خودرا خبرداد ازهلاك **فرعون** وغرق وی قومی‌ازایشان جحود کردند وانکار نمودند گفتند: مامات **فرعون** وانه اعظم شاناً من‌ان یغرق پس فرمان آمد بدریا تا **فرعون** را از قعر خویش‌واسر آورد وبرسر آب بایستادو **فرعون** ازین سرخهٔ بود کوتاه بالا بی ملح همچون گاوی نر، وبروی سلاح بود و درع بنگاه غرق. و ذلك آیة لان الحدید یرسب ولا یطفوا و قیل: ننجیك نترکك حتی‌تغرق فالنجاء، الترك. وقیل: نسوّدك ونجعلك‌علامة فانّ‌النجاء قد یکون‌العلامة والسواد ویحتمل‌انه من‌النجاءالذی معناه الاسراع ای ـ ننجی اهلالك. وقوله: ببدنك تأکیداً کما تقول‌قال بلسانه وجاء بنفسه. قوم **موسی** چون‌فرعون را مرده برسر آب

دیدند و بروی درع بود و سلاح گران و هرگز هیچ جیفهٔ آدمی تا آن روزبرسر آب ندیده بودند آن جحود و انکار از دل بیرون کردند و دانستند که آن آیتی عظیم است بر صدق **موسی** و نشانی است از قهر خداوند و راندن خشم خود بر **فرعون**، اینست که رب‌العالمین گفت: «لتکون لمن خلفك آیة» ای عبرة ونکالا. و قیل: لمن تاخر عن قومك «و ان کثیراً من‌النّاس عن آیاتنا» فی **موسی** و **فرعون** و سائرالایات «لغافلون» لاهون.

«و لقد بوأنا بنی‌اسرائیل‌مبوء صدق» آن متبوأ پیش ازاین **مصر** است‌واین مبوأ ایدر(۱)**بیت‌المقدس**.وقیل: هو**الاردن** و**فلسطین** وهی‌الارض‌المقدسة‌التی‌کتب‌الله میراثاً **لابرهیم** و ذریته این همان است که جائی دیگر گفت «و قلنا من بعده **لبنی اسرائیل** اسکنوا الارض یعنی- **ارض‌القدس**. میگوید: جای‌دادیم **بنی‌اسرائیل** را پس غرق **فرعون** جای گزیده و پسندیده نیکو براستی متنزل وحی ومسکن انبیاء وزمین‌محشر «ورزقناهم من‌الطیبات» ایشانرا روزیهای‌پاك حلال‌دادیم یعنی - درتیه پیش آنکه بقدس رسیدند و هی المن والسلوی والماءُ من الحجر و طیبها منالها من غیر مکسبة ولا مسئلة.

«فمااختلفوا حتی جاء هم العلم» یعنی جاء هم **القران** علی لسان **محمد**. و اختلافهم انهم افترقوا بعد ما جاء هم فرقتین فرقة اسلموا وفرقة ثبتوا علی‌الیهودیة وقیل نزلت هذه‌الایة فی **قریظة** و**النضیر** یعنی- انزلناهم منزل صدق یرید من ارض **یثرب** مابین **المدینة** و**الشام** «وَ رَزَقناهُم‌من‌الطیّبات» من‌النخل والثمار وَ وسعنا علیهم الرزق. فما اختلفوا فی تصدیق **محمد** ص انه نبی حتی جاء هم العلم یعنی - **القرآن** والبیان بانه رسول صدق و دینه حق. وقیل: حتی جاء هم معلومهم وهو **محمد** ص لانهم کانوا یعلمونه قبل خروجه فالعلم بمعنی المعلوم کما یقال للمخلوق خلق، و منه قوله: هذا خلق‌الله و یقال هذا الدرهم ضرب‌الامیرای مضروبه «ان ربك یقضی بینهم یوم‌القیمة فیما کانوا فیه یختلفون» من‌الدین.

قوله: «فان کنت فی شك مما انزلنا الیك» روی ان‌النبی(ص) **لما نزلت هذه**

---

(۱) اینجا (ح)

الایة قال لا اشك ولا اسأل. گفته‌اند این‌خطاب بظاهر با **مصطفی** است اما مراد باین جز اوست کقوله: « یا ایهاالنبی اذا طلقتم‌النساء » یخاطب‌النبی و هو شامل للخلق کلهم. وگفته‌اند این خطاب نه با **مصطفی** است که قدر وی بنزدیك حق جلّ جلاله ازآن جلیل تر و بزرگوارتر است بلکه خطاب وی درآن مضمر است وتقدیر آنست که قل یا **محمد** للشاك فی نبوتك « فان کنت فی شك مما انزلنا علیك » و دلیل برین قول آنست که در آخر سورت گفت « قل یـا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی » و گفته‌اند: در عهد رسول خدا مردم سه صنف، بودند مؤمن مصدق و کافر مکذب و شاك فی‌الامر لا یدری کیف هو یقدم رجلا ویؤخر اخری. یکی **مصطفی** را استوار گرفت و رسالت وی بجان‌و دل پذیرفت مؤمن بود دیگری او را دروغ‌زن گرفت و از ایمان اعراض کرد کافر بود، سه دیگر مردی بود گمان زده، میان کفر و ایمان ایستاده، این خطاب با وی است میگوید: «ان کنت» ایهاالانسان «فی‌شك مما انزلنا الیك» من‌الهدی علی لسان **محمد** (ص) فاسئل الاکابر من علماءِاهل‌الکتاب مثل **ابن سلام** و **سلمان‌الفارسی** و **تمیم‌الداری** و اشباههم فسیشهدون علی صدق **محمد** (ص) و یخبرونك بنبوّته. و گفته‌اند: «فان کنت» «ان» بمعنی جحد است ای- ما کنت، همچنان که گفت جلّ‌جلاله «وان‌ادری» ای- ما ادری وان کان مکرهم ای- ما کان مکرهم، یرید فما کنت فی شك مما انزلنا الیك فسلوا یا معشر الناس انتم دون‌النبی (ص). و گفته‌اند الله دانست که رسول بشك نیست لکن خواست که رسول گوید لا اشك ولاامتری تا حجت باشد بر اهل شك از قوم وی و تعییر و تبکیت ایشان همچنان که فردا با **عیسی** گوید « ءَ انت قلت للناس اتخذونی وامّی الهین من دون‌الله » و خود میداند جلّ جلاله که **عیسی** نگفت لکن تا **عیسی** گوید. سبحانك ما تکون لی ان اقول ما لیس لی بحق » و بر ترسایان حجت باشد و تعییر وتبکیت ایشان‌بود. وقال **عبدالعزیزبن یحیی** الشاك فی‌الشئ یضیق به‌صدراً، فیقال‌لضیق‌الصدر شاك، والمعنی ان ضقت ذرعاً بما تعانی من‌تعنتهم واذاهم فاصبر واسئل‌الذین یقرؤن الکتاب من قبلك یخبروك کیف صبرالانبیاء علی اذی قومهم و کیف کان عاقبة امرهم من‌النصر والتمکین « فلاتکونن من‌الممترین ».

ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین » هذا کله خطاب مع النبی (ص) والمراد به غیره.

قوله: « ان الذین حقت علیهم کلمة ربك » ای وجب علیهم الوعید فی قوله: « لأملان جهنم من الجنة والناس اجمعین » وقیل الکلمة قوله هؤلاءِ فی النار ولاابالی وقیل: کلمته لعنته فی قوله: « الا لعنة الله علی الظالمین » وقیل: کلمة ربك اخباره انهم لا یؤمنون. میگوید: براستی و درستی سخن خداوند تو بر مشرکان عرب برفت و حکم کرد که ایشان هرگز ایمان نیارند والله خود ایشانرا بدین و هدایت و توحید می نپسندد.

« ولا یؤمنون ولوجاءتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم » فلاینفعهم حینئذ الایمان کما لاینفع **فرعون** ایمانه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « واوحینا الی موسی واخیه ان تبوآ لقومکما بـ: **مصر** بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبلة » از روی ظاهر بزبان تفسیر مؤمنان را بیت الخدمة مسجد و محراب است میگوید: آنرا ساخته دارید، عبادت وخدمت مارا، ودر آن معتکف نشینید طلب قربت مارا، وسودخود دران جوئید که آن بازار آخرت است وشما بازرگانان و توحید رأس المال واصل بضاعت و هر کس را سود براندازهٔ بضاعت باشد، چنانکه در خبر می آید « الا ان المساجد اسواق الآخرة و سکانها تجارها و کل تاجر یربح علی قدر بضاعته » شرط آنست که چون روی به بیت الخدمة نهی وقصد مسجد ومحراب کنی تا بحضرت نماز شوی نخست باطن خود بآب توبه بشوئی چنانکه ظاهر را به آب مطلق طهارت دادی آنکه خواجگی ورعنائی وتکبر بر در مسجد ازخود فرو نهی، بندهوار بسان بندگان شکسته و کوفته قدم عجز ونیاز در مسجد نهی سر در پیش افکنده، وزبان تضرع بگشاده، بادلی پردرد وجانی پرحسرت وچشمی پرآب باتشویر وباخجلت تکبیر بندی در حال تکبیر کبریاء حق بدیدهٔ سر بدیده، و بوقت قیام در خجلت گناه خود بمانده وچون نام و کلام او برزبان وانی نهاد توبکلیت باید که عین

آگاهی گردد، در رکوع همه عین تواضع شود، درسجود ادب حضرت بجای آرد، و چنان داند که درجوار قرب اوست، ودر عین ونظر اوست، که میگوید جلّ جلاله: «واسجدواقترب» چون سلام بازدهد همه بشارت وشادی بیند، چون توفیق این طاعت یافت وبحکم فرمان این خدمت بسربرد اینست که الله با **موسی** گفت: «و اقیموا الصلوة وبشرالمؤمنین» ای **موسی** قوم خود را گوی نماز بپای دارید وشرط بندگی وفرمان برداری در آن بجای آرید چون توفیق یافتید وحق خدمت گزاردید شادی کنید برحمت من، بنازید بفضل من، گوش دارید بکرم من، فخرکنید بفرمان من، انس گیرید بیاد من، پشتی دارید بانام من، تکیه کنید برضمان من، چشم دارید بروعد من. «وبشرالمؤمنین» ای موسی بشارت‌ده ایشانرا بعز رشاد وراست راهی ونکونامی در دنیا، ونعیم باقی وملك جاودانی درعقبی، از روی ظاهر بزبان تفسیراینست معنی آیت وبرزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت بیت‌الخدمة نفس عابدان‌است، بیت الحرمة دل عارفان‌است، بیت الصحبة جان عاشقانست. خدمتیان را «جنات» و نهر ساخته‌اند، حرمتیان را «فی مقعد صدق» نهاده‌اند، صحبتیان را «عند ملیك مقتدر» یافته‌اند.

قوله: «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. **موسی کلیم** در بدایت کار شبانی بود درکلیمی‌الله تعالی بمقام مکالمتش رسانید برضاع اصطناعش بپرورد تاج اصطفا برسرش نهاد هزاران معجزه درید بیضا و عصای وی آشکارا کرد اما عهد وی عهدعدل بود، وروزگار وی‌روزگار قهربود، چون دعوت‌کرد قوم خویش را واز ایمان ایشان نومید گشت بتکلم بدرگاه رب العزة شد از ایشان بحق نالید و برایشان دعای بد کرد که «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. رب العزة دعای وی اجابت کرد عدل خود بایشان نمود حکم قهر برایشان براند بر وفق دعای موسی ایشانرا فرا ایمان نگذاشت تا بوقت معاینهٔ عذاب، و آنگه ایمان آورد **فرعون** دران فورت لکن سود نداشت اورا گفتند «الان وقد عصیت قبل» باز که نوبت **بمصطفی عربی** رسید عهد وی عهد فضل بود و روزگار رحمت بود آن همه رنج از کفار **قریش** بوی رسید دندانش میشکستند، تیر در کامش می نشاندند،

نجاست برمهر نبوت می‌انداختند، وسید (ص) دست شفقت ورأفت برسرایشان نهاده و دست ترحم‌وشفاعت بگشاده، که «اللهم‌اهدقومی فانهم لایعلمون» خداوندا راهشان نمای که می ندانند، عذر ایشان میخواهم که مرا نمی‌شناسند، رب‌العزة خود دانست که دل وی تنگ است، ورنج دل واندوه وی بغایت رسیده، ازدرگاه عزت خویش بکمال لطف خویش اورا مرهم نهاد وتسلّی دل ویرا آیت فرستاد «فان کنت فی‌شك مما انزلنا الیك فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» بر تأویل ایشان که گفتند: ان ضقت به ذرعاً فاصبر. «وسئل‌الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» کیف صبرالانبیآء علی اذی الاعداء. نظیره قوله: «ولقد نعلم انك یضیق صدرك بما یقولون» وقوله: «قدنعلم انه لیحزنك الذی یقولون» الایة.

۹- النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «**فلولاکانت قریة آمنت**» چرا مردان شهری که بخواستندی، گرویدآنوقت‌گرویدندی «**فنفعهاایمانها**» که‌ایشانرا گرویدن‌سود داشتی، [نه‌آنکه که بچشم سرخویش عذاب دیدند تا ایشانرا سود نداشت] «**الّاقوم‌یونس‌لمّاآمنوا**» مگرقوم‌یونس که ایمان‌آوردند [پس آن‌که عذاب دیدند] «**کشفناعنهم**» بازبردیم ازایشان «**عذاب‌الخزی**» عذاب رسوائی «**فی‌الحیوةالدنیا**» درین‌جهان «**ومتّعناهم الی‌حین (۹۸)**» وایشانرا برخوردار گذاشتیم تا هنگامهای اجلهای ایشان.

«**ولوشاءربك**» واگر خداوند تو خواستی «**لآمن من فی‌الارض**» ایمان آوردی هر که درزمین «**کلهم‌جمیعاً**» همگان بهم «**افانت تکره الناس**» تونوانی که مردمان را ناکام پیغام شنوانی «**حتی یکونوا مؤمنین (۹۹)**» تا گرویدگان باشند.

«**وماکان لنفس**» نبود و نیست هیچ تن‌را «**ان تؤمن‌الاباذن‌الله**» که بگرود بخدای مگربخواست او «**ویجعل‌الرجس**» و کژی بیگانگی می‌افکند و می آلاید «**علی‌الذین لایعقلون (۱۰۰)**» برایشان که حقّ می‌درنیاوند(۱)

۱ ـ درنمی‌یابند (ج)

« **قل انظروا** » گوی درنگرید «**ماذا فی السموات والارض**» تا آن خود چه‌چیز است که در آسمان و زمین است [ازنشانهای هستی و یگانگی وتوانائی (۱) ودانائی] «**وما تغن الایات والنذر**» وچه سود دارد نشانها وپیغامها و آگاه کنندگان وبیم نمایندگان «**عن قوم لایؤمنون**(۱۰۱)» قومی را که ایشان [درعلم من وحکم من و خواست من] بنمی‌بایدگرویدن.

«**فهل ینتظرون**» چشم‌نمیدارند «**الامثل ایام الذین خلوا من قبلهم**» مگر خویشتن را روزی همچون روزهای ایشان که گذشته‌اند پیش‌ازین «**قل فانتظروا**» گوی [بودنی‌را] چشم میدارید بمن وبخویشتن «**انّی معکم من المنتظرین** (۱۰۲)» که من [بودنی را بمن و بشما] هم از چشم دارندگانم با شما.

«**ثم ننجّی رسلنا**» آنگه بازرهانیم فرستادگان خویش ا «**والذین آمنوا**» و ایشان که گرویدگان‌اند « **کذلك حقاً علینا** » همچنان حق است بر ما « **ننجی المؤمنین**(۱۰۳)» که بازرهانیم [محمد] وگرویدگان بااو.

«**قل یاایها الناس**» گوی ای مردمان «**ان کنتم فی شك من دینی**» اگر شما درگمان‌اید از دین من « **فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله** » نپرستم آنچه می‌پرستید شما فرودازخدای « **ولکن اعبدالله الذی یتوفیکم** » ولکن‌الله را پرستم آن خدای که شما را میراند «**وامرت ان اکون من المؤمنین** (۱۰٤) » و مرا باین فرمودند که از گرویدگان باش.

« **وان اقم وجهك للدین حنیفاً** »وآهنگ‌خویش‌وروی خویش‌راست‌دار دین را مسلمان برملت ابراهیم « **ولاتکوننّ من المشرکین** (۱۰۵) » ونگر که از انبازگیرندگان نباشی.

« **ولاتدع من دون الله** » و فرود ازالله(۲) مخوان « **مالاینفعك ولایضرك** » چیزی که ترانه سود دارد و نه گزاید « **فان فعلت فانك اذا من الظالمین** (۱۰٦) » اگر چنین کنی آنگه توآنی که یکی از ستمکاران باشی.

«**وان یمسسك الله بضر** » واگر الله بتوگزندی رساند« **فلاکاشف له الاهو** »

۱ ـ توانایی منحصر به (الف) است (۲) وفرود ازخدای خدای مخوان (ج)

باز برندەیی نیست آن گزند را مگرهم او «**وان یردك بخیر**» واگر بتو نیکی خواهد «**فلاراد لفضله**» بازدارندەیی نیست فضل اورا «**یصیب به من یشاء من عباده**» میرساند آنرا باو که خواهد از بندگـان خویش «**وهوالغفورالرحیم (۱۰۷)**» و اوست عیب‌پوش آمرزگار مهربان.

«**قل یاایهاالناس**» گوی ای مردمان «**قدجاءکم الحق من ربکم**» آمد بشما پیغامی راست و رسانندەیی راست از خداوند شما «**فمن اهتدی فانمایهتدی لنفسه**» هر کـه بر راه راست افتد سود تن خویش را افتد «**ومن ضل فانما یضل علیها**» و هر که از راه راست بیفتد زیان تن خویش را بیفتد «**وما انا علیکم بوکیل (۱۰۸)**» و من برشما گوش دارنده ونگه دارنده‌ام.

«**واتبع مایوحی الیك**» و برپی می‌باش آن پیغام را کـه می‌دهند بتو «**واصبر**» وشکیبامی‌باش «**حتی یحکم‌الله**» تاآنکه که الله برگزاردکار وخواست خود «**وهو خیرالحاکمین (۱۰۹)**» وبهتر حاکمان الله است درحکم.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «فلولا کانت قریةٌ آمنت» ای ـ هلاّ کانت قریةٌ آمنت حین ینفعها ایمانها لاحین لاینفعها، این حجّت خدا است جلّ‌جلاله بر **فرعون** کـه ایمان وی نپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. یقول‌الله تعالی: هلاّ آمن فرعون قبل ان یدرکه‌الغرق حین‌المهلة، آنکه قوم **یونس** را مستثنی‌کرد که توبهٔ ایشان بپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. وقیل: معناه فماکانت قریة، ای ـ اهل قریة آمنت عند معاینة العذاب «فنفعها ایمانها» فی حالة البأس کمالم ینفع **فرعون** «الاقوم یونس» فانّه نفعهم ایمانهم لمّا رأوا امارات‌العذاب لما علم‌الله من صدقهم، وهوقوله: «کشفنا عنهم عذاب‌الخزی» الهلاك والهوان فی‌الحیوة‌الدنیا «ومتعناهم الی حین» ای ـ الی‌احایین آجالهم. وقیل: «کشفنا عنهم العذاب» الی یوم‌القیمة فیجازون بالثّواب والعقاب. خلافست میان علما که قوم **یونس** عذاب بعیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند، قومی گفتند: عذاب بایشان نزدیك گشت وبعیان دیدند که میگوید: «کشفنا عنهم» والکشف یکون بعدالوقوع

او اذاقرب. و قومی گفتند: امارات ودلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه کردند باخلاص وصدق وزبان تضرّع بگشادند و[دعا کردند](۱) تارب‌ّالعزة آن‌عذاب که دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست که بوقت بیماری چنانکه امید بعافیت و صحت میدارد و ازمرگ نمی‌ترسد توبت کند، توبت وی درآنحال درست بود، اما چون‌مرگ بمعاینه دید وازحیات نومید گشت، توبهٔ وی‌درست نباشد که میگوید جل‌جلاله: «وان من اهل‌الکتاب الالیؤمنّن به قبل موته» تواریخیان گفتند: **یونس** پیغامبر مسکن او **موصل** بودوخانهٔ او **نینوی**، ما دروی **تنخیس**(۲) نام بود و پدر وی **متّی**، و **موصل** از آن خوانند که **شام** به **عراق**پیوندد، رب‌العالمین **یونس** را فرستاد بقوم وی وایشان را دعوت کرد بدین اسلام ایشان سرباز زدند و رسالت وی قبول‌نکردند، **یونس** گفت: اکنون‌که مرا دروغ زن میدارید ورسالت ما قبول نمیکنید، باری بدانید که بامداد شما را از آسمان عذاب آید وآنکه سه‌روز آن عذاب درپیوندد. ایشان بایکدیگر گفتند: **یونس** هرگزدروغ نگفته است این یك‌امشب اورا بیازمائید بنگریدکه امشب ازمیان‌مابیرون شود یانه، اگر بیرون‌شود و برجای خویش نماند پس بدانیدکه راست میگوید. بامداد چون اورا طلب کردند نیافتند که ازمیان ایشان بیرون شده بود، دانستند که وی راست گفت، همان ساعت امارات ودلائل‌عذاب پیدا گشت، ابری سیاه برآمد، ودخانی عظیم درگرفت، چنانکه درودیوار ایشان سیاه گشت، ایشان بترسیدند، وازکردها و گفتهای‌خویش پشیمان شدند، وربّ‌العزّة جلّ‌جلاله دردلهای‌ایشان توبت‌افکندهمه بیك‌بار بصحرا بیرون‌شدند، مردان وزنان و کودکان وچهار پایان نیز بیرون بردند، و پلاسها درپوشیدند، زبان زاری وتضرّع بگشادند، وبه اخلاص وصدق‌این‌دعا گفتند: یاحیّ حین لاحیّ یاحی محیی‌الموتی یاحیّ لااله الاانت. فعرف‌الله صدقهم‌فرحمهم‌واستجاب دعاءهم وقبل‌توبتهم و کشف‌العذاب عنهم، وکان ذلك یوم عاشوراءَ. وکان **یونس** قد خرج و اقام ینتظر العذاب فلم یر شیأ وکان من کذب ولم یکن له بیّنة قتل، فقال **یونس**: کیف ارجع الی قومی وقد کذبتهم، فذهب مغاضباً لقومه ورکب‌السفینة. فذلك قوله: «و **ذاالنون**

۱ - منحصر به نسخه الف است (۲) تنجیس (ج)

اذ ذهب مغاضباً » و یأتی شرحه فی موضعه ان شاءالله.

ولو شاءَ ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً » ای وفّقهم للهدایة « افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین » قال **ابن‌عباس** :کان **النبی** (ص) حریصاً علی‌ایمان جمیع‌الناس. وقیل: نزلت فی **ابی‌طالب** فاخبره سبحانه انه لایؤمن الا من سبق له من‌الله السعادة ولایضل الا من سبق له الشقاوة. « افانت تکره الناس » اکراه الهدایة لااکراه الدعوة، یا **محمد** تو نتوانی که ایشان‌را تا کام راه نمائی، باز خواندن توانی اما راه نمودن نتوانی «لیس علیك هدیهم، انك لاتهدی من احببت»

« وماکان لنفس » وما ینبغی لنفس، وما کانت النّفس « لتؤمن الا باذن‌الله » ای ـ بارادته و توفیقه وماسبق لها من قضائه ومشیّته فلا تجتهد نفسك فی‌هدیها فانّ ذلك الی‌الله و هذا الحدّ الدلایل علی انّ استطاعة العبد مع فعله لاقبل فعله. قال بعض‌المحققین: لایمکن حمل‌الاذن فی‌هذه‌الآیة الا علی‌المشیّة لانه امرالکافة بالایمان والذی هو مامور بالشی‌لایقال انه غیر ماذون فیه و لایجوز حمل الآیة علی ان معناه لایؤمن احد الا اذاالجاءه الحق الی‌الایمان واضطره، لانه یوجب اذاً ان لایکون احد فی‌العالم مؤمناً بالاختیار وذلك خطاء فدل علی انه ارادبه الا ان یشاءالله ان یؤمن هو طوعاً ولایجوز بمقتضی هذا ان یرید من احد ان یؤمن طوعاً ثم لایؤمن لانه تبطل فائدة الآیة، فصحّ قول **اهل‌السنة** انّ ماشاءالله کان ومالم یشاء لم‌یکن.

قوله: «ویجعل‌الرجس» ای ـ یجعل‌الله الرّجس. وقرأ **ابوبکر** و نجعل بالنون ای ـ نجعل العذاب الالیم. و قیل: **الشیطان**. و قیل: الغضب والسخط «علی الذین لایعقلون» دلائله واوامره ونواهیه.

« قل انظروا » ای ـ قل‌للمشرکین الذین یسئلونك الآیات « انظروا ماذا فی السموات والارض » من الایات والعبر التی تدل علی وحدانیّة الله سبحانه فتعلموا انّ ذلك کلّه یقتضی صانعاً لایشبه الاشیاء ولایشبهه شیءٌ. ثم بیّن انّ الایات لاتغنی عمن سبق فی‌علم‌الله سبحانه انه لایؤمن، فقال: «وماتغنی‌الآیات والنّذر» درین «ما» مخیّری، خواهی باستفهام گوی، خواهی بنفی، اگر باستفهام گوئی معنی‌آنست که چه سود دارد آیات ومعجزات. واگر بنفی گوئی معنی‌آنست که سود ندارد آیات ومعجزات

وانذار آگاه کنندگان وبیم نمایندگان قومی را که درعلم خدای کافر انند که هرگز ایمان نیارند. « فهل ینتظرون » مشرکان **مکه** را میگوید: ماینتظرون «الا» ایّاماً یقع علیهم فیها العذاب و « مثل ایام الذین مضوا من قبلهم » وایّام‌الله عقوباته وایّام **العرب** وقایعها. منه قوله: « وذکّرهم بایّام‌الله » وکل ما مضی علیك من خیر وشر فهو ایّام. میگوید: مشرکان **قریش** بعدازان که ترا دروغ زن گرفتند چه انتظار کنند وچه چشم دارند مگر مثل آن عقوبات و وقایع که ایشانرا رسید که گذشته‌اند از پیش از(۱) دروغ زن گیران پیغامبران چون **عاد** و **ثمود** وامثال آن.

« قل » یا **محمد** «فانتظروا» مثلهاان لم‌تؤمنوا «انی معکم من‌المنتظرین» لذلك. وقیل: انتظروا هلاکی انی معکم من‌المنتظرین‌هلاککم، هذا جواب لهم‌حین قالوا: نتربص بکم الدوائر.

« ثم ننجی رسلنا » قرأ **یعقوب** ننجی بالتخفیف وهو مستقبل بمعنی الماضی ای ـ کما اهلکنا الذین خلوا ثم نجّینا الرسل والمؤمنین « کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین » ای ـ ننجی **محمد** اومن آمن معه. قرأ **الکسائی** و **حفص** و **یعقوب** «ننجی المؤمنین » ای ـ ننجی بالتخفیف والاخـرون بالتشدید وانجی ونجّی بمعنی واحد. «حقاً علینا» یعنی ـ منّافان‌الاشیاء تجب من‌الله اذااخبر انها تکون فیجب الشیٔ من‌الله اصدقه ولایجب علیه لعزّه.

« قل یا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی » این خطاب بامشرکان **قریش** است میگوید: ان کنتم لاتعرفون ما انا علیه فانا ابیّنه لکم، اگر شما نمی‌شناسید و نمیدانید این دین که من آورده‌ام، من شما را روشن کنم ودلایل درستی وراستی آن شمارا پیدا کنم، همانست که گفت: «وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم» وقیل: معناه «ان کنتم فی‌شك من‌دینی» الذی ادعوکم الیه فانا علی یقین، اگرشما درگمان‌اید ازین دین که من‌آوردم و شما را بدان دعوت کردم، من باری بریقین‌ام بی هیچ گمان درستی وراستی آن‌میدانم، وحقّی وسزاواری آن می‌شناسم. همانست که گفت: «علی بصیرة اناومن‌اتبعنی» آنکه گفت: «فلا اعبدالذین تعبدون من‌دون‌الله»

۱ ـ فادروغ زن گیران (الف).

بآنکه شما در گمان اید من نخواهم پرستیدن ایشان را که می پرستید شما فرود از خدای، آنگه ایشانرا تهدید کرد بآنچه گفت: «اعبدالله الذی یتوفیکم» که وفات ایشان میعاد عذاب ایشان‌است، میگوید: آن خدایرا پرستم که شمارا میراند وشمارا عذاب‌کند که دیگری را بباطل می‌پرستید نه اورا بحق، ونیز اشارت است که سزای خدایی اوست که قدرت آن دارد که شما را میراند و قبض ارواح شما کند نه آن بتان که ایشان را قدرت نیست و در ایشان هیچ ضرونفع نیست «وامرت ان اکون من‌المؤمنین» بما اتی به‌الانبیاء علیهم السلام قبلی. فان قیل: کیف قال ان کنتم فی شك، وهم کانوا یعتقدون بطلان‌ماجاء به، قیل: لانهم‌لمارا‌وا الآیات‌والمعجزات‌اضطربوا وشکوا فی‌امرهم وامرالنبی‌ص. وقیل: کان فیهم‌شاکون فهم‌المراد بالآیة کقوله‌حکایة عن‌الکفار «وانالفی شك مماتدعوننا الیه مریب» «وان اقم وجهك» عطف علی‌المعنی تقدیره، وامرت ان‌اکون من‌المؤمنین، کن‌مؤمناً ثم اقم وجهك. وقیل‌معناه، وامرت ان‌اکون من‌المؤمنین واوحی‌الیّ‌ان اقم وجهك‌للدین ای - استقبل **الکعبة** فی‌الصلوة وتوجه نحوها. وقیل‌استقم مقبلا بوجهك‌علی ماامرك‌الله «حنیفاً» علی «ملة **ابراهیم**» «ولا تکونن من‌المشرکین».

«ولا تدع من دون‌الله مالاینفعك» ان‌دعوته «ولایضرك» ان‌خذلته، لاینفعك ان اطعته ولایضرك ان‌عصیته. سیاق‌این‌سخن تحقیر بتان‌است، ومذلت وخواری‌ایشان، که درایشان هیچ چیز از نفع و ضر و خیر و شرّ نیست وضار و نافع بحقیقت جزالله نیست «فان فعلت فانك اذا من الظالمین» الذین وضعوا الدعا غیر موضعه، آنکه تحقیق وتأکید این سخن‌را گفت.

«وان یمسسك‌الله بضر» فلا یصبك بشدّةٍ و بلاء مرض اوفقر «فلاکاشف له» ای‌لادافع له «الاهو» «وان یردك بخیر» رخاء ونعمة وسعة «فلاراد لفضله» ای - لامانع لرزقه لامانع لما یفضل به علیك من‌نعمة «یصیب به» بکل واحد من الضرو الخیر «من یشاء من عباده وهوالغفور الرحیم» فلاتیاسوا من غفرانه ورحمته.

«قل یاایها الناس» خطاب با **قریش** است و با **مکیان** «قدجآءکم الحق من ربکم» حق اینجا **مصطفی** است و **قرآن** «فمن اهتدی» یعنی - آمن بـ: **محمد**

وعمل بما فی‌الکتاب« فانما یهتدی لنفسه » ای ـ فلنفسه ثواب اهتدایه« ومن‌ضل» ای‌ـ کفر بهما «فانما یضل‌علیها» ای ـ علی‌نفسه وبال‌الضلالة «وما انا علیکم‌بوکیل» ای ـ بکفیل احفظ اعمالکم، وقیل: بحفیظ من‌الهلاك حتی‌لاتهلکوا . مفسران‌گفتند: درین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت‌قتال، یکی آنکه گفت :«فقل انما الغیب‌لله فانتظروا انی معکم من‌المنتظرین» دیگر «وان کذبوك فقل‌لی عملی‌ولکم‌عملکم» سه دیگر « واما نرینّك بعض‌الذی نعدهم» چهارم « افانت تکره‌الناس حتی یکونوا مؤمنین » پنجم « فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم » ششم « ومن ضل فانما یضل علیها وما انا علیکم بوکیل » هفتم « و اصبر حتی یحکم‌الله » نسخ الصبر منها بآیة السیف « و اتبع مـا یوحی الیك » من التبلیغ و التبشیر والاعـذار والانذار « و اصبر » علی تبلیغ الرسالةوتحمل المکاره « حتی یحکم‌الله » من‌نصرك وقهر اعدائك واظهار دینه ففعل ذلك یوم بدر « و هو خیر الحاکمین » حکم بقتل المشرکین وبالجزیة علی اهل الکتاب یعطونها «عن یدوهم صاغرون» وقیل :«خیر الحاکمین» لانه المطلع علی‌السرائر فلایحتاج الی بیّنةٍ وشهود .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :«فلولا کانت قریة آمنت» بزرگست وبزرگوار خداوند کردگار، نامداررهی‌دار، کریم ومهربان ، خدای‌جهان وجهانیان، دارندهٔ‌ضعیفان، نوازندهٔ لهیفان، نیوشندهٔ‌آوازسایلان، پذیرندهٔ عذر عذرخواهان، دوستدار نیاز وسوز درویشان ونالهٔ خستگان، دوست دارد بنده‌یی راکه دروزارد ، واز کرد بد خویش بدو نالد، خودرا دست‌آویزی نداند، دست ازهمهٔ وسائل وطاعات تهی بیند، اشك ازچشم روان، و ذکر برزبان، ومهر درمیان جان ، نبینی که باقوم یونس چه کرد ؟ آنکـه که درماندند و عذاب بایشان نزدیك گشته ، و یونس بخشم بیرون شده ، وایشانرا وعدهٔ عذاب‌داده ، بامداد ازخانها بدرآمدند، ابرسیاه‌دیدند ودود عظیم ، آتش ازآن پاره پاره می‌افتاد ، بجای آوردند که‌آن عذاب استکه یونس مرایشانرا وعده داد یونس راطلب کردند ونیافتند ، جمعی‌عظیم بصحرا بهم‌آمدند طفلکان‌را ازمادران جدا کردند ، کودکان را

از پدران بازبریدند، تا آن کودکان وطفلکان بفراق مادروپدر گریستن وزاری درگرفتند، پیران سرها برهنه کردند ومحاسن سپید بردست نهادند همی[1] بیك بارفغان بر آوردند، وبزاری وخواری زینهارخواستند ، گفتند : اللهم ان ذنوبنا عظمت وجلّت وانت اعظم منها واجلّ ، خداوندا گناه ما بزرگست وعفو تو ازآن بزرگتر، خداوندا بسزای ما چه نگری بسزای خود نگر . آنکه سه فرقت شدند به سه صف ایستاده صفی پیران وصفی جوانان و صفی کودکان . عذاب فرو آمد برسر پیران بایستاد . پیران گفتند، بارخدایا تومارا فرموده‌ای[2] که بندگانرا آزاد کنید ماهمه بندگانیم، وبردرگاه تو زارندگانیم ، چه بود که مارا ازعقوبت و عذاب خود آزاد کنی ؟ عذاب ازسر ایشان بگشت برسرجوانان بایستاد . جوانان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که ستمکاران را عفو کنید و گناه ایشان درگذارید ما همه ستمکارانیم برخویشتن ، عفو کن و از ما درگذار . عذاب ازایشان درگذشت برسرکودکان بایستاد . کودکان گفتند : خداوندا تومارا فرموده‌ای که سایلان‌را رد مکنید و بازمزنید ماهمه سایلانیم[3] مارا ردّ مکن ونومید بازمگردان ، ای فریادرس نومیدان ، وچارهٔ بیچارگان ، وفراخ بخش مهربان . آن عذاب از ایشان بگشت وتوبهٔ ایشان قبول کرد . اینست کـه رب العالمین گفت: « کشفنا عنهم عذاب‌الخزی فی‌الحیوة‌الدّنیا ومتّعناهم الی‌حین » قوله : « وما کان لنفس ان تؤمن الّا باذن‌الله » بی آیینهٔ توفیق کس روی ایمان نبیند ، بـی عنایت حق کس بشناخت حقّ نرسد، بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند، تا بادل بنده تعریف نکند ، وشواهد صفات ونعوت خود دردل وی مقرّر نکند، بنده هرگز بشناخت اوراه نبرد. والله لولاالله مااهتدینا ولا تصدّقنا ولا صلّینا ، آب وخاك را نبود پس بود را چه رسد که بدرگاه قدم آشنائی جوید اگر نه عنایت قدیم بود ، دعوی شناخت ربوبیّت چون کند اگر نه توفیقش رفیق بود .

دل کیست که گوهری فشاند بی‌تو یا تن که بود که ملك راند بی تو
والله کـه خرد راه نداند بی تو جان زهره ندارد که بماند بی تو .

« قل انظروا ماذا فی‌السّموات والارض » همه عالم آیات و رایات قدرت اوست،

(۱) بجای : همگی (۲) فرموده‌ئی (ج) (۳) سائلان ایم (ج)

دلایل وامارات وحدانیّت اوست، نگرنده می درباید، ازهمه جانب بساحت او راه است رونده می‌باید، بستان حقایق پر ثمار لطائف‌است، خورنده می‌باید.

مرد باید کـه بوی داند برد ورنه عالم پر ازنسیم صباست.

«وما تغن الآیات والنّذر عن‌قوم لایؤمنون» الادلّة وان‌کانت ظاهرةً فماتغنی اذاکانت البصائر مسدودة کما انّ‌الشّموس و ان کانت طالعة فما تغنی اذا کانت الابصار عن‌الادراك بما عمی(١) مردودة.

وما انتفاع اخی الدّنیا بمقلته اذااستوت عنده الانوار والظّلم.

«ثم ننجّی رُسلنا والّذین آمنوا کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین» تشریف ونواخت مؤمنان‌است که‌رب‌العزّة به‌نعت‌اعزاز واکرام‌نجات ایشان برنجات پیغامبران بست، ودرنعت تخصیص وتشریف ایشانرا درهم پیوست. گفت حق است ازما، واجب است از کرم ولطف ما، که مؤمنان‌را رهانیم‌، چنانکه پیغامبران‌را رهانیدیم‌، تاچنانکه برهیچ پیغامبر روانیست‌که فردا درآتش شود وعذاب چشد، هیچ مؤمن را روانیست کـه در دوزخ و در عـذاب جاوید بماند، فانّه جلّ جلاله اخبر انّه ینجی الرّسل والمؤمنین جمیعاً. «وان اقم وجهك للدّین» ای ـ اخلص قصدك للدّین وجرّد قلبك عن اثبات کل مالحقه قهرالتکوین. میگوید: دین خویش ازشوب ریاپاك دار، وقصد خویش درجستن کیمیای حقیقت درست کن دل ازعلایق بریده، وکمربندی برمیان بسته، وحلقه خدمت درگوش وفا کرده، وخواست خود فدای خواست ازلی کرده، نفس فدای رضا، ودل فدای وفا، وچشم فدای بقا.

نفسم همه عمر دروصالت خواهد روحم راحت ز اتصّالت خواهد
گوشم‌سمع ازبهر مقالت‌خواهد چشمم بصرازشوق‌جمالت خواهد.

ازینجا نورحقیقت آغاز کند، بازمحبّت برهوای تفرید پرواز کند، جذبهٔ الهی دررسد، رهی را ازدست‌تصرّف بستاند، نه‌غبار زحمت آرزوی بهشت بروقت وی‌نشیند، نه بیم دوزخ اورا راه‌گیری کند. بزبان حال گوید:

عاشق بره عشق چنان می‌باید کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

(١) بما لمعی (ج)

رهی تاا کنون طالب بود . مطلوب گشت، عاشق بود معشوق شد، مرید بودمراد گشت، بساط یگانگی دید بشتافت، تاقرب دوست بیافت، خبرعیان گشت، ومبهم بیان شد ، رهی درخود میرسید(۱) که بدوست رسید ، خود را ندید او ، که درست دید .

پیرطریقت گفت : الهی تا آموختنی را آموختم، وآموخته را جمله بسوختم، اندوختهرا برانداختم، وانداخته را بیندوختم، نیسترا بفروختم، تاهست رابیفروختم، الهی تا یگانگی بشناختم، در آرزوی شادی بگداختم، کی باشد کـه گویم پیمـانه بینداختم ، واز علائق وا پرداختم ، وبود خویش جمله درباختم .

کی باشدکین قفس بپردازم   در باغ الهی آشیان سازم .

(۱) برسید (ج)

۱۱ - سورة هود ع (مكية)

النوبة الاولى

بسم‌الله‌الرحمن الرحيم

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان «**الر کتاب**» این حروف نامه‌ایست «**احکمت آیاته**» درست وراست و بی‌غلط گفته وفرستاده سخنهای او ومعنیها درو. «**ثم فصلت**» پس آنکه کشاده و روشن و پیدا بازنموده «**من لدن حکیم خبیر(۱)**» از نزدیك دانای راست‌دان آگاهی نهان دان.

«**الا تعبدوا الاالله**» آنرا که نپرستید مگرالله «**اننی لکم منه نذیر و بشیر(۲)**» که من رساننده‌ام شما را ازو آگاهی دهنده و بیم نمایم شاد کننده ورامش رسانم.

«**وان استغفروا ربکم**» و آنرا کـه آمرزش خواهیـد از خداوند خویش «**ثم توبوا الیه**» وباز گردید باو «**یمتعکم متاعاً حسناً**» تا شما را برخورداری دهد [وروزی برسازد وبهره سپارد] برخورداری نیکو [دردرنگ روزگار] «**الی اجل مسمی**» تا آن هنگام که نام زد کرده در رسد «**ویوت کل ذی فضل فضله**» و هر خداوند فضل‌را وافزونی را درکردار وخدمت فضل او و ثواب آن افزونی او باودهد.

«**وان تولوا**» و اگربر گردید «**فانی اخاف علیکم**» من‌می‌ترسم برشما «**عذاب یوم کبیر(۳)**» از عذاب بزرگ در روزی بزرگ

«**الی‌الله مرجعکم**» باخدای‌است‌بازگشت‌شما «**وهو علی کل شی قدیر (٤)**» و او برهمه‌چیز تواناست.

«**الا**» آگاه باشید(۱) و[بدانید] «**انهم یثنون صدورهم**» [ایشان کـه دشمنان‌اند و بیگانگان] فراهم میگیرند نهانی خویش برنهانهایی «**لیستخفوا منه**» تاآنرا پنهان دارند از الله «**الا**» آگاه باشید [وبدانید] «**حین یستغشون ثیابهم**» آنکه که جامها در سر میکشند(۲) [با فراهم داشتن دل پوشیدن راز را در آن]

۱ - بید (الف)   ۲ - که می در کشند (الف)

«یعلم مایسرون وما یعلنون» میداند الله هرچه نهان میدارند [از کژی] و آشکارا می‌نمایند [از راستی] **« انه‌علیم بذات‌الصدور(٥) »** کـه الله داناست بهرچه در دلها است .

الجزء الثانی عشر

«وما من دابة فی‌الارض » ونیست هیچ جنده‌یی[1] درزمین **«الا علی‌الله رزقها»** مگر برخدا است روزی آن **« ویعلم مستقرها و مستودعها »** و میداند [الله] جای آرام آن و جای سپنچگانی[2] آن . **«کل فی کتاب مبین(٦) »** همه در لوح است درنسختی پیدا روشن .

«وهو الذی خلق‌السموات والارض » او آنست که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین **«فی ستة ایام »** در شش روز **« وکان عرشه علی الماء »** و عرش او برآب بود [چنانکه اکنون] **«لیبلوکم »** تا بیازماید شما را **« ایکم احسن عملا »** که‌کیست‌ازشمانیکو کارتر **«ولئن‌قلت»**واگرگویی [مشرکان‌را] **« انکم‌مبعوثون من بعدالموت»** که شما انگیختنی‌اید از خاك [رستاخیـز را] از پس مرگ **«لیقولن الذین کفروا»**خواهند گفت کافران **«ان هذا الا سحرمبین(۷)»** که‌نیست این سخن مگرجادوئی آشکار [دروغی آشکار]

«ولئن اخرناعنهم‌العذاب» واگروا[3] پس داریم ازایشان عذاب **«الی امة معدودة »** تا هنگامی شمرده **«لیقولن »** خواهند گفت **«مایحبسه »** چه چیز آن عذاب را باز می‌برد[4] **«الایوم یاتیهم»** آگاه باشد آن روز که [عذاب] بایشان آید**«لیس‌مصروفاعنهم»** [عذاب‌آن‌روز]ازایشان‌بازداشتنی نیست **« وحاق بهم»** وفرا سرایشان‌نشیند **«ماکانوا به یستهزؤن(۸)»** آنچه‌برآن می‌خندیدند وافسوس میکردند برآن .

« ولئن‌اذقنا الانسان» واگر مردم را بچشانیم **«منا رحمة»** از خود مهربانی **« ثم نزعناها منه»** آنکه بازستانیم ازو **«انه‌لیؤس کفور(۹)»** مردم براستی نومید

---

۱ ـ در همه نسخه‌ها چنین است . ۲ ـ ترجه مستودع است که در تازی بمعانی : جای حفظ و جایگاه کودك از شکم است و معنی اخیر مرادف باسرای سپنج یا سپنجگانی‌است درین کتاب .

۳ ـ با پس (الف) ٤ ـ می‌باز برد (الف)

است ناسپاس.

«ولئن اذقناه نعماء» واگر چشانیم اورا نیك روزی و تن آسانی **«بعد ضراء مسته»** پس گزند و بد روزگاری که رسیده بود باو **«لیقولنّ»** براستی که او گوید **«ذهب السیات عنی»** آن بدروزی و بدحالی و آن بیماری و درویشی همه رفت از من **«انه لفرح فخور (۱۰)»** براستی که اوشاداست خویشتن دوست لاف زن نازنده.

«الا الذین صبروا» مگر ایشان که [ببدروز] شکیباانـد **«وعملوا الصالحات»** ودرتنگ روزنیکوکار **«اولئك لهم مغفرة و اجر کبیر (۱۱)»** ایشانند که ایشانرا است آمرزش و مزد بزرگوار.

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان صدوبیست وسه آیت است وهزاروهفتصد وبیست‌وپنج کلمه و هفت هـزار و پانصدو سیزده حرف جمله بـ **مکة** فرو آمد از آسمان بقول **ابن‌عباس** مگر یك آیت «اقم الصلوة طرفی النّهار» که این یك آیت **مدنی** است.

ودرخبر است که **بوبکرصدیق** گفت: یا رسول‌الله عجلّ الیك الشّیب. قال: شیّبتنی **هود** واخواتها **الحاقه** و **الواقعة** و **عم‌یتساءلون** و **هل اتیك حدیث الغاشیة**»: قال **یزید بن ابان** رأیت **النبی**ص فی المنام فقرأت علیه سورة **هود** فلمّا ختمتها قال یـا: **یزید** قرأت فاین البکآء. وعن **ابی بن کعب** قال قال **رسول‌الله**ص: «من قرأ سورة **هود** اعطی من‌الاجر عشرحسنات بعدد من‌صدق بـ **هود** و کذّب به و **نوح** و **شعیب** و **صالح** و**ابراهیم** و کان یوم‌القیامة عندالله تعالی من السعداء. و درین سوره سه آیت منسوخ است یکی «انّما انت نذیرٌ والله علـی کلّ‌شی وکیلٌ» نسختها آیة السیف دوم «من کان یریدالحیوة الدنیا و زینتها» الایة، نسخها قوله تعالی «من کان یرید العاجلة عجلّنا له فیها مانشآء لمن نرید» سوم قوله تعالی: «اعملوا علی مکانتکم انّا عاملون و انتظروا انّا منتظرون» نسختها آیة السیف.

قوله: «آلر» روایت کنندازا **ابن عباس آلر وحمٓ ونون**(۱) **الرحمن**متفرقة.

(۱) ون (ج)

قال **الضحاك** : معناه اناالله اری . وقال **الحسن** هو اسم من‌اسماءالله عزوجل. وگفته‌اند: « آلر کتاب » ای ـ هذه الحروف الثمانیة والعشرون مجموعة کتاب ، میگوید: این حروف تهجی که عدد آن بیست و هشت است کتاب خداوند است ، نامهٔ وی ، سخن وی، برین‌معنی «الر» ابتداست وما بعدخبرابتدا ، آنکه صفت نامه کرد «احکمت آیاته » ای ـ احکمهاالله عن التناقض و الکذب والباطل و اتقنها بالنظم العجیب و اللفظ الرصین و المعنی البدیع فما یقدر ذو زیغ ان یطعن فیها . وقیل : احکمت بالحجج والدلایل . وقیل : احکم **القرآن** من ان ینسخ بکتاب سواه کما نسخ سایر الکتب به «ثم فصلت» ای ـ فصلهاالله یعنی ـ بینها بالاحکام من‌الامر والنهی والحلال والحرام والوعد والوعید والثواب والعقاب . وقیل : **القرآن** مفصل یکون کل معنی من معانیه منفصلا عن غیره . وقیل : « فصلت » ای ـ انزلت فصلاً فصلاً و نجماً نجماً فی عشرین سنةً کما دعت الحاجة الیه . « من لدن حکیم » ای ـ هذا الکتاب من عندالله الحکیم العدل فی قضائه‌یضع الشیء موضعه «الخبیر» باعمال عباده‌یعلم ماکان ومایکون.

« ان لاتعبدوا الاالله » محل « ان » رفع است بر ضمیر محذوف ای ـ فی ذلك الکتاب «ان لاتعبدوا الاالله» ورواباشد که محل ان خفض بود ای ـ فصلت و احکمت آیاته بان لاتعبدوا الاالله وبان‌استغفروا ربکم « انّنی لکم‌منه » ای ـ من‌الله «نذیر» من‌النار لمن عصاه «بشیر» بالجنة لمن اطاعه .

« وان استغفروا ربکم » کفّار **مکه** را میگوید :

« استغفروا ربکم » من‌الشرك « ثم توبوا » ای ـ ثم ارجعوا الیه بالطاعة و العبادة ـ این « ثم » را درین‌موضع‌حکم تعقیب نیست که این‌درموضع واو عطف‌است چنانکه تو گوئی : فلان حکیم فصیح ثم هو فی‌نصاب مجد وبیت شرف ، استغفارفرا پیش داشت که مقصود ومطلوب بنده مغفرت‌است وتوبه وسیلت است وسبب ، یعنی ـ سلواالله المغفرة وتوسلوا الیهابالتوبة ، فالمغفرة اول‌فی‌الطلب‌وآخرفی‌السبب . وقیل: استغفروا ربکم لمامضی من‌الذنوب ثم‌توبواالیه لما عسی‌یقع من‌الذنوب فی‌المستأنف « استغفروا » این سین طلب است و معنی آنست : اطلبوا الی‌الله ان یغفر کفرکُم و

معاصیکم «یمتعکم متاعاً حسناً» یعمر کم ولایهلککم ویحییکم حیوةً طیبةً واصل الامتاع الاطالة. یقال: امتع الله بکم ومتع بکم وقال بعضهم: العیش الحسن الرضا بالمیسور والصبر علی المقدور، وفیه دلیل علی استنزال الرزق والعیش الطیب بالاستغفار والتوبة ومثله اخباراً عن نوح ع «فقلت استغفروا ربکم» الآیة «الی اجل مسمی» ای ـ الی حین الموت. وقیل: الی یوم القیامة. وقیل: الی وقتٍ لایعلمه الاالله. «ویوت کل ذی فضلٍ فضله» ای ـ ویعط کل ذی عمل صالح فی الدنیا اجره وثوابه فی الآخرة. قال: **ابوالعالیة**: من کثرت طاعاته فی الدنیا زادت درجاته فی الجنة، لان الدرجات تکون بالاعمال. وقال **ابن عباس**: من زادت حسناته علی سیّآته دخل الجنة ومن زادت سیّآته علی حسناته دخل النار، ومن استوت حسناته وسیّآته کان من اهل **الاعراف**، ثم یدخلون الجنّة بعد. وقیل «ویوت کل ذی فضل فضله» یعنی ـ من عمل لله وفقه الله فیما یستقبل علی طاعته. قال **الزجاج**: من کان ذافضل فی دینه فضله الله فی الدنیا بالمنزلة کما فضل اصحاب نبیّه ص وفی الآخرة بالثواب الجزیل «وان تولوا» اصله تتولوا فحذف احدی التائین تخفیفاً و الدلیل علیه قرائة **ابن کثیر** وان تولوا بتشدید التاءِ. و قیل: و «ان تولوا» ماض یعنی ـ ان اعرضوا عن الاستغفار، «فانی اخاف» ای ـ فقل انی اخاف علیکم «عذاب یوم کبیر» وهو یوم القیمة «الی الله مرجعکم» ای ـ مصیر کم فی الاخرة، فاحذروا عقابه ان تولیتم عما ادعوکم الیه. «وهو علی کل شیءٔ» من الاحیاءِ بعد الموت والعقاب علی المعصیة وغیر ذلک «قدیر»

«الا انّهم یثنون صدورهم» **کلبی** گفت: این آیت درشأن **اخنس بن شریق** آمد، مردی منافق بود، ازین خوش سخنی، شیرین منظری، **مصطفی** (ص) را دیدی بروی وی تازه وخندان، باوی دوست وار سخن گفتی، وبدل اورا دشمن داشتی،(۱) و کافروار زندگانی کردی: «یثنون صدورهم» ای ـ یخفون مافی صدورهم من الشّحناء والعداوة واصله من ثنیّت الثوب وغیره اذا عطفت بعضه علی بعض حتی یخفی داخله «لیستخفوا» بما اسرّوا منه» ای ـ من **النبی** (ص) وقیل: من الله ان استطاعوا. **عبدالله شداد** گفت: مردی منافق برسول خدا بر گذشت فثنی صدره وظهره و طأطأ رأسه وغطی وجهه

(۱) بودی (الف)

کی لایراه **النبی** (ص) آن منافق پشت بر گردانید، وسر درپیش افکند، وروی خویش بپوشید، تـا **رسول** خدا اورا نبیند این آیت بشأن وی فرو آمد . وقیل : **کان** الرجل من الکفار یدخل بیته ویرخی ستره و یحنی ظهره ویتغشی بثوبه ویقول: **هل یعلم الله** مافی قلبی. فانزل الله تعالی «الا حین یستغشون ثیابهم» **یغطّون** رؤسهم بثیابهم « یعلم مایسرّون» فی قلوبهم «ومایعلنون» بافواههم . وقیل: «مایسرّون» یعنی- عمل اللیل و «مایعلنون» عمل النّهار . وقیل: یریداللیل والوقت الّذی یاوی الی فراشه فی الظلمة و یتغطی بثیابه ویستخفی بسرّه وذلک النهایة فی الخفاء وهولله ظاهرٌ جلیٌّ. اعلم الله سبحانه فی الآیة ، انّهم حین یستغشون ثیابهم فی ظلمة اللیل فی اجواف بیوتهم یعلم تلک الساعة «مایسرّون وما یعلنون» [نظیره](۱) «مایکون من نجوی ثلثة الّا هو رابعهم» «انه علیم بذات الصّدور» ، بما فی النفوس من الخیر والشرّ .

« و ما من دابّة فی الارض » یقال لکلّ مـادبّ من الناس و غیرهم دابة، والهاء للمبالغة. یقول : لیس من حیوان دبّ علی وجه الارض « الّا علی الله رزقها » غذاؤها وقوتها وما تحتاج الیه وهوالمتکفل بذلک فضلا منه ورحمةً لاوجوباً . روی **سلام بن شرحبیل** قال : سمعت **حبة و سوا** ابنی **خالد** یقولان اتینا رسول الله (ص) وهو یعمل عملاً یبنی بناء فاعنّاه علیه فلمّا فرغ دعا لنا وقال لاتأیسا من الرزق ماتهززت رؤسکما فان الانسان ولدته امّه احمر لیس علیه قشره ثمّ یعطیه الله ویرزقه. وقیل: «علی» بمعنی من . ای- من الله رزقها انشاء وسعه وانشاء ضیّقه انشاء رزق وانشاء لم یرزق فذلک الی مشیّته . قال **مجاهد** : ماجاء ها من رزق فمن الله، وربما لم یرزقها حتی تموت جوعاً .

«ویعلم مستقرّها» حیث تأوی الیه وتستقرّ فیه لیلاً ونهاراً «ومستودعها» الموضع الّذی یدفن فیه اذامات. وقیل: «مستقرّها» فی الآخرة للابد، و «مستودعها» فی الدنیا(۳) للاجل . قال **مجاهد** : مستقرها فی الرحم ومستودعها فی الصّلب ، لقوله تعالی: ونقرّ فی الارحام» وقوله: «جعلناه نطفة فی قرار مکین» وقیل: المستقر الجنّة اوالنّار. والمستودع القبر، لقوله فی صفة اهل الجنّة :«حسنت مستقراً ومقاماً» وفی صفة اهل النّار : «ساءت مستقراً ومقاماً» . وقری «ویعلم مستقرها ومستودعها» فالمستقرّ الجنین والمستودع

(۱) منحصر به نسخه الف است. (۲) درنسخه ج ، رزقها نیست (۳) درنسخه ج ، فی الدنیا نیست

النطفة «كلّ فی كتاب مبين» ای ـ كلّ مثبت فی اللوح المحفوظ قبل ان خلقها ومثبت فی علم الله سبحانه قبل وقوعها والفايدة فی كتابة اللوح التقرير فی الفهوم ان الله عزّوجلّ قد احاط بالاشياء كلّها ونعوتها واماكنها واحاطتها علماً.

قوله: «وهو الّذی خلق السّموات والارض» يعنی ـ ومابينهما «فی ستّة ايّام» ای ـ فی ستّة ايّام لانّ اليوم من لدن طلوع الشمس الی غروبها ولم يكن يومئذ يومٌ ولاشمس ولا سماء فی ستّة ايّام. قال **ابن عباس** من ايّام الآخرة كلّ يوم الف سنة وقال **الحسن** كايّام الدنيا وقد سبق شرحه «وكان عرشه علی الماءِ» ای ـ فوق الماء، قبل ان خلق السّماء والارض وكان المآء علی متن الريح وفی وقوف العرش علی المآءِ والمآء علی غير قرار اعظم الاعتبار لاهل الانكار. قال **كعب**: خلق الله عزّ وجلّ ياقوتة خضراء ثمّ نظر اليها بالهيبة فصارت ماءً يرتعد ثمّ خلق الرّيح فجعل المآء علی متنها ثـمّ وضع العرش علی المـاءِ قال **ضمرة**: انّ الله عزّ وجلّ كان عرشه علی المآء ثمّ خلق السموات والارض وخلق القلم فكتب به ما هو خالق و ما هو كائن من خلقه ثمّ انّ ذلك الكتاب سبّح الله و مجّده الف عام قبل ان خلق شيئاً من خلقه. و روی انّ الله عزّوجلّ كتب الكتاب و قضی القضيّة و عرشه علی المـآءِ و العرش اسم لسرير الملك، قال **رسول الله** (ص): ا: **سعد بن معاذ** يوم حكم فی **بنی قريظة** لقد حكمت فيهم بحكم الملك علی سريره. و قال **امية بن ابی الصلت** ثمّ سوّی فوق السّماء سريراً. «ليبلوكم» يعنی ـ وخلقكم و «ليبلوكم» ای ـ ليختبركم اختبار المعلم لااختبار المستعلم يقول: خلقكم ليتعبدكم فيظهر الاحسن منكم عملا فيجازيه بقدره. وقيل: «احسن عملا» ای ـ اورع عن محارم الله واسرع الی طاعته وازهد فی الدّنيا واشدّ تمسّكاً بالسنّة.

«ولئن قلت» اين «ان» را درين موضع هيچ حكم شرط نيست و بمعنی كلّما است. ميگويد: هر گاه كه گوئی ای **محمد** اهل **مكه** را «انّكم مبعوثون» احياء «بعد الموت» شما پس مرگ قيامت را انگيختنی ايد وهرچند كه برايشان خوانی بدرستی وراستی اين وحی وتنزيل من وسخنان من، ايشان جواب دهند كه آنچه **محمد** ميگويد باطل است و دروغ، و **محمد** خود ساحراست، دروغ را سحر گويند، ازبهر آنكه سحر آن باشدكه چيزی نمائی كه آن نبود قرأ **حمزة و الكسائی**

« ساحر » بالالف والمراد به محمد (ص) و قرأ الباقون « سحر » بغیر الف والمراد به‌القول .

« ولئن‌اخرنا عنهم » یعنی- عن‌کفار مکة العذاب « الی امّة معدودة » ای - الی اجل معدود ومدّة معلومة - اگر ما عذاب از کافران ومشرکان مکة بـاپس داریم تـا روزگاری شمرده وهنگامی معلوم، ایشان خواهند گفت برطریق استهزا وتکذیب « مایحبسه » چیست آن که عذاب ازما بازمیدارد وبازمی‌برد یعنی - که ایشان تعجیل عذاب میکنند چنانکـه جائی دیگر گفت : « یستعجلونك بالعـذاب ولولا اجل مسمی لجآءهم‌العذاب » واین تعجیل واستهزاء بآن‌میکردندکه آنرادروغ‌میشمردند، رب العالمین گفت : « الا یوم یاتیهم‌العذاب » یعنی بـ : بدر « لیس مصروفاً عنهم » آگاه باشید وبدانید آن روز کـه عذاب فرو گشائیم بایشان آن عذاب از ایشان بازنگردانند [وقیل: لیس‌الیوم مصروفاً عنهم، ایشانرا روزی‌است که آن‌روز ازایشان باز نگردانند](۱) وبازنبرند « وحاق‌بهم » احاط بهم‌وتزل بهم « ماکانوا به یستهزؤن » جزاء استهزائهم . و گفته‌اند :« الی امة معدودةٍ » ای - قلیلة . مدت عذاب دنیا اندك شمرد از بهر آن که مدت دنیا وبقای دنیا باضافت باعقبی اندك است وهمچنین عذاب دنیا در مقابل عذاب جاودانه که در عقبی خواهد بود اند کی است ، اما لفظ امت در قرآن برهشت‌وجه‌آید : یکی‌از آن‌بمعنی‌عصبة‌است وجماعت، چنانکه درسورة البقره گفت : « ومن‌ذریتنا امةً‌مسلمةً لك » ای - عصبةً مسلمة لك ، « تلك امةٌ قدخلت » ای - عصبة . ودر آل‌عمران گفت : « امة قائمة » ای - عصبة قایمة . و درسورة المایدة گفت : « امـة مقتصدة » ای - عصبة . ودر سورة الاعراف گفت : « ومن خلقنا امـة یهدو ن بالحق » ای - عصبة . وجه‌دوم امّت‌است بمعنی‌ملت ، کقوله :« انا وجدنا آباءنا علی‌امةٍ » ای- علی‌ملة « وان‌هذه امتکم‌امة واحدة » ای- ملتکم‌ملة الاسلام وحدها ، جائی‌دیگر گفت :« ولوشاءالله‌لجعلکم‌امة واحدة » یعنی- ملة الاسلام . وجه سوم‌امّت بمعنی‌مدت‌است. کقوله:« ولئن‌اخرناعنهم‌العذاب‌الی‌امة »ای- الی‌مدةٍو کقوله : وادّ کر بعدامّة . ای- بعدمدّةٍ . وجه‌چهارم بمعنی‌امام‌است‌کقوله:« ان‌ابراهیم کان‌امةقانتا » یعنی-

(۱) قسمت داخل کروشه درنسخه (ج) نیست .

کان‌اماماً یقتدی‌به فی‌الخیر. وجه پنجم امت است بمعنی جهانیان گذشته وجهانداران از کافران وغیرایشان. کقوله: «ولکل امة رسولٌ» «وان من امة الاخلافیها نذیر» یعنی- الامم‌الخالیة. وجه ششم‌امت محمد اندصم مسلمانان‌برخصوص. کقوله: «کنتم خیر امة» وقوله: «کذلك جعلنا کم‌امة وسطاً». وجه‌هفتم کافران‌امت محمد‌اند بر خصوص. وذلك قوله: «کذلك ارسلناك فی امة قدخلت من‌قبلها امم» یعنی- الکفّار خاصة. وجه هشتم امّت است بمعنی خلق. کقوله فی سورة الانعام: «ولاطایر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم» یعنی الا خلق مثلکم.

«ولئن اذقنا الانسان منا رحمة» انسان اینجا ولید مغیرة است یعنی- اعطیناه نعمة وصحة وسعة، واذقناه حلاوتها ومکنّاه من‌التلذذ بها «ثم نزعناها منه انه لیؤس کفور» یعنی- ثمّ سلبناه ایاهایئس من النعمة و کفرها لانّه لاثقة له بالله بل وثوقه بما فی کفه من‌المال.

«ولئن‌اذقناه نعمآء» ای- وسعنا علیه‌الصحة‌والمال والعافیة «بعدضرآء مسته» ای- بعدالفقر الذی ناله «لیقولن ذهب السیّات عنی» ظن انه زایله کل مکروه فلا یعاوده وظنّ ان البلاء لسوء ولعله خیر له «انه لفرح» بزوال الشدة «فخور» بالنعمة من غیر شکرلها. معنی آیت آنست که اگر مردم را بعد از بلا وشدت وبی کامی و درویشی، نعمت وعافیت‌دهیم وآسانی وراحت چشانیم واورا درآن نعمت بطربگیرد آن‌رنج وبی کامی‌وبی‌نوائی همه‌فراموش کند شکرمنعم‌بگزارد وحق‌نعمت نگزارد(۱) وبازبردن بلاومکروه نه‌ازحق بیند، درآن نعمت‌می‌نازد وشادی میکند ومیگوید: «ذهب‌السیّآت عنی» فارقنی الضر والفقر، ازنقمت وغضب حق ایمن نشیند وازمکر وی نترسد «ولایأمن مکرالله الا القوم الخاسرون» رب العالمین گفت: «انه لفرح فخور» اوست‌آن لاف زن نازنده بطر گرفته. فرح‌وسرور هردو در قرآن‌بیاید. اما فرح بذم آید ناپسندیده ونکوهیده چنانکه گفت: «لاتفرح‌ان‌الله لایحب الفرحین» «فرح المخلفون» و سرور بمدح آید ستوده و پسندیده چنانکه گفت: «ولقاهم نضرة و سروراً» و الفخور- المتکبّرالمتطاول. وقیل: «فرح(۲) فخور» ای- اشر

(۱) بنه گزارد (الف) (۲) فرح در (ج) نیست.

بطر، یفاخر المؤمنین بماوسّع‌الله علیه.

ثمّ ذکر المؤمنین فقال: «الاالذین صبروا» این استثناء منقطع است یعنی ـ لکن «الذین صبروا» علی‌الشدّة والمکاره «وعملواالصالحات» فی السرآءِ والضرآءِ «اولئك لهم مغفرةٌ» لذنوبهم «واجر کبیر» یعنی ـ الجنة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» «بسم‌الله» اخبارٌ عن وجود الحقّ بنعت القدم «الرحمن‌الرّحیم» اخبارٌ عن بقائه بوصف العلا والکرم کاشف‌الارواح باسم‌الله فهیّمهم(۱)، و کاشف‌النفوس‌بالرحمن‌الرحیم‌فتیّمهم(۲)، فالارواح‌دهشی‌فی کشف‌جلاله، والنّفوس عطشی الی لطف جماله.

یا نزهتی فی حیوتی و راحتی بعد دفنی مالی بغیرك انس‌من‌حیث‌خوفی‌وامنی.

صد سال برآید و بریزد دل من هم بوی وصال تو دمد از گل‌من.

ای خـدای کریم مهربان، ای نامدار(۳) رهی‌دار نگهبان، عالم توئی باسرار بندگـان، مطلع‌خودی بردلهای دوستان، بارخـدای همهٔ بار خدایان، خداوند همهٔ خداوندان، پیش از هرزمان وپیش ازهر نشان، درملك بی‌دربایست، ملکی درذات بی‌هامانست، خداوندی پاك ازدریافت چون، منزّه از گمان و پندار وایدون، بینندهٔ هرتاریك، دانندهٔ هرباریك، نزدیك‌تر ازهرنزدیك، نزدیك است ببر، تا دوست از شادی شود مست، دوراست بقدر تا دشمن نداند که هست، از دوست بجنایت نبرد که بردبار است و وفادار، ازدشمن بخدمت فرهیب(٤) نگیرد که جبّار است و کردگار، نه‌عدل ویرا چرا پیدا، نه فضل ویرا منتهی پدید، نه عدل ویرا درمان، نه فضل ویرا کران، عدل پیش فضل خاموش، و فضل‌را حلقهٔ وصال در گوش، نبینی(۵) که عدل نهانست وفضل پیدا، تادشمن مغروراست و دوست شیدا، خداوندا آرام دل‌غریبانی، یادگار جان عارفانی، زندگانی جان و آیین زبانی، بخود از خود ترجمـانی، بحقّ

(۱) هیّمه‌الحب، جعله ذاهیام. (المنجد) وهیام بمعنی جنون ازعشق و شدّت عطش است.
(۲) تیّمه الحب، عبّده و ذلّله (المنجد).
(۳) نام دار (الف) (٤) فریب (ج) (۵) نه‌بینی (الف)

توبر تو کـه ما را بوصال خود رسانی .

« الر » الالف یؤلّفهم علی نعمه ویامرهم بالتوحید، واللام یلومهم علی تخلفهم ویأمرهم بالتجرید، والراء یرفقهم بلطفه ویحملهم علی التفرید، الف خلق را بانعمت منعم مألوف میگرداند، آنکه ایشانرا و امنعم میخواند، که بنعمت چه نازید، راز ولینعمت خواهید، بانعمت آرام چه گیرید، دلارام مهین جوئید، مهرهٔ مهرفانی تا کی زنید، دست درچنگ وصل لم یزل زنید .

پیر طریقت گفت : الهی! گاه میگوئی که فرود آی، وگاهی گوئی که گریز، گاه فرمائی که بیا ، و گاه گوئی کـه پرهیز ، خدایانشان قربت است این ؟ یـا محض رستاخیز ؟ هر گز بشارت‌ندیدم تهدیدآمیز، ای‌مهربان بردبار ، ای لطیف ونیک‌یار، آمدم و ادر گاه خواهی بنازدار ، و خواهی خوار .

الله یعلم اننی بك واجد ما ان ارید علی هواك بدیلا

واللام یلومهم علی تخلفهم ویامرهم بالتجرید ـ لام ایشانرا ملامت میکنند که هان تا بنگارستان وبوستان مشغول نشوید ، که آنکه از دوستان واپس مانید، وبه ایشان درنرسید. درخبر است که سیروا سبق المفردون .والله عزّوجلّ یقول : والسابقون السابقون اولئك المقربون » «را» اشارت است برهـا شدن جوانمردان ، ازخویشتن بسان والهان در میدان هیمان ، تا خود کجا فرا راه(۱) آیند ، و ازین دریای مغرق کجا و اکران(۲) افتند ، و شب انتظارشان کی بسر آید ، وصبح دولت از افق سعادت کی پدید آید .

پیر طریقت گفت : حقیقت این کارهمه نیاز است ، حسرتی بی کران ،ودردی مادرزادست ، درآن هم ناز است وهم‌گداز است ، هم رستخیز نهان ، و هم زندگانی(۳) جاودان است بی‌قراری دل واجدان است ، بلای جان مقربان است ، حیرت‌علم‌محققان است ، احتراق عشق عارفان، وهیمان قصد دوستان وسر گردانی جوانمردان(٤) است سر گردانی ایشان درین راه چنان است ، که کسی در چاهی بی قعر افتد ، هرچند که

۱- واراه (ج) . ۲- باکران (ج) . ۳- زندگی (الف) . ٤- جوان مردان (الف) .

درآن چاه می شود آن چاه بی قعرتر که هرگز اورا پای بر زمین نیاید، همچنین(۱) روندگان درین راه همیشه روان‌اند، افتان وخیزان، که هرگز ایشانرا وقفتی نه، و درین اندوه سلوتی نه، واین دریا را قعری نه، واین حدیث را غایتی نه.

درین ره گرم رو می باش تا از روی نادانی

نگر ننديشيا هرگز كه اين ره‌را كران‌بينی

« و ان استغفروا ربکم ثم توبوا اليه » استغفار توبـه است و توبه استغفار و برهم داشتن هردو لفظ اشارت است که از گناهان بیرون آیی چنانکه ماراز‌پوست، آنگه اعتقاد کن که نجات تو نه بتوبه است که بکرم و فضل اوست جلّ جلاله ،اول استغفار کن تا از گناه پاك شوی، پس‌توبه‌کن ازین اعتقاد تادرست شوی، اول‌برخيز برگزارد طاعت و خدمت بفرمان شریعت، پس ازین برخاستن خود برخیز باشارت حقیقت. آن، یکی راه عابدان است واین یکی طریق عارفان ،آن یکی حق‌خدمت از روی شریعت، این یکی نشان صحبت درمنهج حقیقت. حاصل خدمت آنست‌که گفت: « يمتعكم متاعاً حسناً » ثمرهٔ صحبت آنست که گفت: « و يؤت كل ذی فضلٍ فضله ».

قوله: « و ما من دابة فی‌الارض الا علی الله رزقها » خداست کـه آفریدگار است، و روزی گماراست، می‌آفریند بقدرت فراخ، روزی میدهد از خزینهٔ فراخ، نه از صنع در قدرت او وهن آید، نه از بذل در خزینـهٔ وی نقص آید. و فی‌الخبر الصحیح: « يدالله ملای لا تغيضها نفقة سحّاءاللّيل والنّهار » سزای بنده آنست که چون عزّو علا حوالت روزی بر خود کرد، هرگز بر روزی غم نخورد، و بر ضمان الله تکیه کند، **مصطفی** (ص) گفت: « اذا احيل احدكم علی ملیٔ فليحتل » اگر کسی را حوالت کنند بر مردی ملیٔ که مال دارد و توان آن دارد که کار گزارد، حوالت پذیرد، و بران ضمان وی اعتماد کند. پس چه گوئی در آفریدگاربندگان و دارندهٔ همگان، که حوالت روزی بندگان برخودکرد و بفضل خود ایشانرا بجای آن کرد چون روا باشد که دل در دیگری بندند، یا از دیگران جویند. وفی‌بعض

۱ـ هم چنين (الف).

کتب‌الله : « عبادی انتم خلقی و انا ربکم ارزاقکم بیدی لا تتعبوا فیما تکلفت لکم‌به فاطلبوا منی ارزاقکم و الیّ فارفعوا حوائجکم » .

وقال **النبی**(ص) «ان روح‌القدس نفث فی‌روعی ان‌نفساً لن‌تموت حتی تستکمل رزقها، الافاتّقواالله واجملوا فی‌الطلب ولا یحملنکم استبطاءالرزق ان تطلبوه‌بمعاصی الله فانه لا یدرك ما عندالله الا بطاعته .

« و یعلم مستقرها و مستودعها » مستقرالعابدین‌المساجد ، ومستقر العارفین المشاهد، ومستقرالمحب رأس سکة محبوبه ، لعلّه یشهده عند عبوره . ویقال‌لکل‌احد مثوی و مستقر الاالموحد، فانه لامأوی له ولا منزل . کـذا قال **عیسی‌بن مریم**(ع) : ان لابن آوی مأوی و لیس لابن‌مریم مأوی، فاجابه‌الجلیل جل جلاله: انا ماوی من لا ماوی له . **رابعه‌عدویه** را می‌آید که از قافله منقطع شد در بادیه‌ای حیران و سر گردان در آن بیابان زیر مغیلانی فرو آمده ، سر بر زانوی حسرت نهاده ، همی گوید : الٰهی ، غریبم و بیمار و درویش ، غمگین وتنها و دل ریش ، ازغیب آوازی شنید که : تستوحشین وانا معك ؟ چه اندوه بری ، وچون تنهائی؟ نه من باتوام‌حاضر دل ومونس جان توام ؟ غریب کی باشی؟ و من وطن توأم درویش چون باشی؟ و من وکیل توأم ، زبان حال آن ضعیفه از سر ناز و دلال خبر میدهد .

گر شوند این خلق عالم سر بسر خصمان من
من روا دارم نگارا چون تو باشی آن من

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**فلعلك‌تارك**» مگر کـه فروخواهی گـذاشت [ونهان خواهی کرد] « **بعض مایوحی الیك** »چیزی از آنچه‌بتو فرستاده‌اند از پیغام ، « **وضائق به صدرك** » ودل تواز آن‌تنگ می‌خواهدبود، «**ان‌یقولوا**» که [دشمنان]میگویند «**لولا انزل علیه کنز** » که چرا برو گنجی [از مال دنیا] فرونفرستادند ، « **اوجاء معه‌ملك** » یا [گویند] که چرا با او [پیغام رسانیـدن را] فریشته‌یی نیامد « **انما انت نذیر** » نه ای تو مگر آگاه کنندهٔ بیـم نمای ، « **والله علی کل شی**

وکیل (۱۲) » والله بر همه‌چیز گواه است و همه‌چیز را خداوند .

« **ام یقولون افتریه** » میگویند که این پیغام این‌مرد از خود ساخت ،

«**قل فاتوا**» بگو ایشانرا که بیارید «**بعشر سور مثله** » ده سورت مانند این .

« **مفتریات** » فرا ساختهٔ شما ، «**وادعوا من استطعتم من‌دون‌الله** » و آنکه اگر توانید که بیارید هر کرا خواهید و هر چه توانید فرود از الله خدای میخوانید «**ان کنتم صادقین (۱۳)**» اگرراست میگوئید[کهاگرخواهیم‌چنین قرآن گوئیم].

«**فان لم یستجیبوا لکم**» اگرچنانست که آنچه گوئید و از ایشان خواهید نکنند و نتوانند « **فاعلموا** » پس بدانید «**انما انزل بعلم‌الله** » که آنچه فرو فرستاده آمد [برسول] بعلم خدای است بدانش او [سخن بقدر او و پیغام بعلم او] « **وان لااله الاهو** » وبدانید که نیست خدائی‌جز او[1]« **فهل انتم مسلمون (۱٤)** گردن نهادن را هستید .

« **من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها** »هر که‌زندگانی‌این جهان‌میخواهد وآرایش آن [بکردار خویش] « **نوفّ الیهم‌اعمالهم فیها** » بایشان گزاریم تمام مزد کردار ایشان‌هم درین‌جهان « **وهم‌فیها لایبخسون (۱٥)** » ومزد کردار ایشان درین‌جهان چیزی بکاسته نیامد .

«**اولئك الذین**» ایشان آنند ، « **لیس لهم فی‌الاخرة** » که نیست ایشانرا درآن‌جهان « **الاالنّار** » مگر آتش «**وحبط ماصنعوافیها**» وتباه گشت هر کردار که‌میکردندددردنیا« **وباطل ماکانوا یعملون (۱٦)** » ونیست گشت‌هرچه‌میکردند از کردار .

« **افمن کان‌علی بیّنة من‌ربّه** » کسی که بردرستی‌وپیدائی‌است‌ازخداوندخویش، «**ویتلوه شاهد منه**» وزبان او آنرا میخواندآن زبان که گواه الله است [برخلق،] « **ومن قبله کتاب موسی اماماً ورحمة** » و پیش از **قرآن‌تورات موسی** راهی در پیش رونده واز الله مهربانی « **اولئك یؤمنون‌به**» اینان گرویده‌اند باآن «**ومن‌یکفر به من الاحزاب**» وهر که ب: **محمد** کافرشود [ازجوکهای[2] **جهود وترسا وگبر و**

۱ ـ جذزو (الف) ۲ ـ نجوقها (ج) .

ومشرك و دهری ومنافق] ، «**فالنار موعده**» آتش وعده جای او ، «**فلاتك فی مرية منه**» نگر که در گمان نیفتی ازاین **قرآن** ، «**انه الحق من ربك**» که آن سخن راست و درست است ازخداوند تو ، «**ولكنّ اكثرالناس لايومنون (۱۷)**» لكن بیشتر مردمان بنه می گروند .

«**ومن اظلم**» وکیست افزونی جوی تروستم کارتر «**ممّن افترى على الله كذباً**» از آن کس که دروغ سازد برخداوند خویش ، «**اولئك يعرضون على ربهم**» مفتریان ایشان اند که فرداشان عرضه میکنند برخداوند ایشان [پیش دیدار اومی آرند ایشانرا] ، «**و يقول الاشهاد**» و گویند گوایان(۱) الله ، «**هؤلاء الذين كذبوا على ربهم**» اینان ایشانند که دروغ گفتند برخداوند خویش ، «**الالعنة الله على الظالمين (۱۸)**» آگاه باشید(۲) و بدانید که لعنت خدا برظالمان است .

«**الذين يصدون عن سبيل الله**» ایشان که می گردانند از راه خدای ، «**ويبغونها عوجاً**» و در آن عیب بینند و راستی آنرا می کژی جویند ، **وهم بالاخرة هم كافرون (۱۹)**» وایشان برستاخیز نا گرویده .

«**اولئك لم يكونوا معجزين فی الارض**» ایشان آن نیستند که از الله بیش شند(۳) در زمین زمین ازو باز گیرند یا خویشتن را در زمین ازو کوشند «**وماكان لهم من دون الله من اولياء**» ونیست ایشانرا فرود ازالله یاران «**يضاعف لهم العذاب**» ایشانرا برعذاب دنیا عذاب آخرت افزایند «**ماكانوا يستطيعون السمع**» حق شنیدن نمی توانستند [از زشتی آن] «**وماكانوا يبصرون (۲۰)**» وحق بنمی توانستند دید [اززشتی آن] .

«**اولئك الذين خسروا انفسهم**» ایشان آنند که بخویشتن زیان کردند [از خویشتن درماندند و نومید گشتند] . «**وضل عنهم ماكانوا يفترون (۲۱)**» و کم گشت [بوقت حاجت از ایشان] آنچه بدروغ خدا می خواندند «**لاجرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون (۲۲)**» براستی وسزا ایشان درآن جهان زیان کارتر همهٔ زیان کاران اند .

---

۱ - درهمه نسخه چنین است ۲ - بید (الف) . ۳ - شوند (ج)

النوبة الثانية

قوله تعالى: «فلعلك تارك» سبب نزول اين آيت آن بود كه كفّار **مكه** گفتند: يا **محمد** أيتنا بكتاب ليس فيه سبّ آلهتنا ولاعيبها حتّى نتبعك و نجالسك - مارا كتابى آر بيرون ازين **قرآن** كه در آن عيب بتان وخدايان ما نباشد تا آنكه ما با تونشينيم و ترا پس رو باشيم. ونيز قومى گفتند: هلاّ انزل اليك ملك يشهدُ لك بالصدق اوتعطى كنزاً تستغنى به انت واتباعك، چرا فريشته‌اى از آسمان فرونيايدبتو آشكارا تا بصدق تو گواهى دهد وچرا مالى فراوان بتوندهند و گنجى برتونگشايند تا برخويشتن نفقه كنى وبرين درويشان پس روان تو؟و اين سخن ايشان بر طعن وتعنّت مى گفتند واز ايشان كه اين‌سخن‌ميگفتند، يكى **عبدالله‌بن‌امية‌المخزومى** بود و **رسول** خداى از آنكه برايمان‌ايشان سخت‌حريص بود وخواهان، همت كرد كه طعن بتان وسبّ ايشان وقتى بگذارد وآنچه ايشان شنيدن آن كراهيّت ميدارند بر ايشان نخواند تا ايشان بايمان درآيند وازآنچه گفتند: «لولا انزل عليه كنز اوجاء معه ملك» دلتنگ و اندوهگن گشت، تا رب‌العالمين آيت فرستاد: «فلعلك تارك» بلفظ خبر گفت اما بمعنى‌نهى‌است، اى- «لاتركن الى كلامهم ولايضق صدرك باقتراحهم ولاتهتّم ان لم تؤت ماسألوك، والضمير فى «به» يرجع الى التكذيب، وقيل يرجع الى «بعض مايوحى‌اليك» اى لايضيقن صدرك ببعض مايوحى‌اليك خوفاً من‌ان يكذبوا به. وقيل: معنى‌قوله: «فلعلك تارك ببعض مايوحى‌اليك» اى - لعظم مايرد على‌قلبك من تخليطهم تتوهم انهم يزيلونك عن‌بعض ما انت عليه من امر ربك «وضائق‌صدرك» بان يقولوا «لولا انزل عليه كنز او جاء معه ملك» نظيره فى‌سورة **الفرقان**: «لولا انزل اليه ملك فيكون معه نذيراً او يلقى اليه كنز» الآية.

«انما انت نذير» اى - عليك ان تنذرهم وليس‌عليك ان تأتيهم بمايقترحون «والله على كل شىءٍ وكيل» حافظٌ لكل شيىءٍ. الوكيل المطلق هوالذى الامور موكولة اليه وهو ملىٌ بالقيام بها وفىّ باتمامها وذلك هوالله جلّ جلاله.

«ام يقولون افتريه» اين «ام» درموضع واوعطف است يا الف استفهام‌يعنى - ويقولون اختلقه **محمد**. ميگويند اين كافران كه **محمد** اين **قرآن** از خودساخت.

جائی دیگر گفت : « ان هـذا الا افك افتریه و اعانه علیه قوم آخرون » این پیغام که می‌رساند **محمد** دروغی است که بر الله می‌بندد و سخنی است که خود می‌سازد، وقومی دیگر از **جهودان**، که ویرا در آن یاری می‌دهند. رب العزّة گفت بجواب ایشان : «قل» یا **محمد** « فاتوا بعشر سورٍ »مثل القرآن فی البلاغة والاخبار عمّا کان ویکون « مفتریاتٍ » بزعمکم، گوی ایشانرا اگر آنچه من آوردم مـردم ساخت پس شما که مردمان اید بیارید ده سورت مانند این فراساختهٔ شما . این جاده سورت گفت و در سورت **یونس** گفت «بسورةٍ مثله» اگر نزول سورهٔ **هود** پیش از سورهٔ **یونس** بـوده پس در معنی آن اشکال نیست کـه اوّل گفت ده سورة بیارید چون عاجز بودند از آن واکم کرد گـفت یکـی بیارید و این سخن بنظم خویش راست است وقول مفسران اینست، امّاقومی گفتندکه: اوّل سورت **یونس** فرو آمد پس معنی آنست که :«فأتوا بسورة مثله» فی الخبر عن الغیب والاحکام والوعد والوعید، فلماعجزو قال لهم فی سورة **هود** ان عجزتم عن الاتیان بسورة مثله فی الاخبار عن الغیب والاحکام والوعد والوعید « فاتوا بعشر سورٍ مثله » من غیر خبرٍ ولاوعدٍ ولا وعیدٍ و انماهی مجرّدالبلاغة .

«وادعوا من استطعتم من دون الله» الی المعاونة علی المعارضة . ای ـ ادعوا کل مخلوقٍ یقدرمعاونتکم فی هذا . میگوید: هر که توان آن دارد که سخن گوید بعربیّت او را بیاری گیرید درین معارضه اگر توانید و راست میگوئید که « لونشآء لقلنا مثل هذا» پس گفت :«فان لم یستجیبوا لکم » ای ـ فان لم یستجب لکم من تدعونهم الی المعاونة ولم یتهیاء لکم المعارضة فقد قامت علیکم الحجة .« فاعلموا انما انزل بعلم الله » انزله **جبرئیل** باذن الله و بعلمه ای ـ والله عالم بانزاله و عالم انه من عنده . و گفته‌اند : این : باء، اینجا بمعنی من است . ای ـ من علم الله، میگوید: اکنون که هیچ کس شما را معاونت ندارد ومعارضه راست نشد و عجز جملهٔ **عرب** درین ظاهر گشت پس حجّت حق برشما قائم شد و روشن گشت باری بدانید که این **قرآن** ازخداست از نزدیك او و از علم او . در **قرآن** چند جایگه میگوید کـه این **قرآن** از علم خدا است « من بعد ماجاءهم العلم » یعنی ـ **القرآن** .

ثم‌قال: «وان لااله الاهو» یعنی ـ و اعلموا ان‌لااله الاهو منزل **القرآن** علی **محمد** «فهل انتم مسلمون» استفهام‌معناه‌الامر کقوله: «فهل انتم منتهون» والمعنی اذا رایتم‌العرب قاطبة عجزت عن‌الاتیان بمثل شیٔ من **القرآن** فاسلموا. مفسران را دوقول است دراین آیت یکی آنست که این خطاب باکافران است چنانکه بیان کردیم دیگرقول آنست که‌خطاب بارسول وبا مؤمنان‌است یعنی ـ «فان لم‌یستجیبوا» لکم یا معشرالمؤمنین فقولوالهم « فاعلموا انما انزل بعلم‌الله » .

قوله: «من کان یرید الحیوة الدنیا» این «کان» کون حال‌است نه کون‌قدم، و آیت درشان اهل ریا است که در دنیا طاعت‌بریا کنند برديد ار مردم، نه براخلاص، **رسول خدا** ص گفت: «ان اخوف مااخاف علیکم الشرك‌الاصغر» قالوایا **رسول‌الله** وما الشرك الاصغر؟ قال: «الریاء». وقال (ص): «اذا جمع‌الله الناس یوم القیمة لیوم لاریب فیه، نادی مناد من کان اشرك فی‌عمل عمل‌لله احداً فلیطلب‌ثوابه من‌عند غیرالله فان‌الله اغنی الشرکاء عن‌الشرك». **ضحاك** گفت: این آیت درشأن کافرانست که در دنیا نیکیها کنند، گرسنگان‌را طعام دهند، و برهنگانرابپوشند، و مظلومان‌مسلمانان را نصرت کنند، ودر جمله بابواب خیر کوشند، رب‌العالمین هم در دنیا جزای‌کردار نیکوی ایشان بایشان‌دررساند، درمال ونعمت و روزی‌ایشان بیفزاید وتن‌درستی دهد تابکام ومراد وهوای خود زندگی کنند تامزد کردار ایشان در دنیا بتمامی بایشان رسد چنانکه گفت: «وهم‌فیها لایبخسون» ـ ای ـ لاینقصون‌ثوابهابل‌یوفّونه، اما ایشان را از ثواب ونعیم آخرت هیچ نصیب نباشد چنانکه گفت: « اولئك الذین لیس‌لهم فی‌الاخرة الاالنار وحبط ماصنعوافیها» ای ـ فی‌الدنیا لانهم لم‌یریدوا به وجه‌الله ولم یؤمنوا به «وباطل ماکانوایعملون» این حکم کافرانست و منافقان، اما مؤمن (۱) که در دنیا عمل نیکوکند ودر آن عمل صدق واخلاص بجای آرد اگر چه رزق دنیا و معیشت دنیا خواهد اما ارادت آخرت بردل وی غالب بود.

رب‌العالمین به نیت نیکوئی او را، هم در دنیا رزق حلال برو موسع دارد هم در عقبی بسعادت ابد و نعیم جاودانه رساند، اینست که **مصطفی** ص گفت: « ان‌الله لایظلم المؤمن حسنة یثاب علیها الرزق فی‌الدنیا ویجزی بها فی‌آلاخرة و اماالکافر

۱ ـ مؤمنان. (الف)

فیطعم بحسناته فی‌الدنیا حتی‌اذا افضی الی‌الآخرة لم‌تکن له‌حسنة یعطی بهاخیراً»

« افمن کان علی‌بینة » این « کان» همچنانکه « کان» (١) پیشین است‌یعنی ـ افمن‌هو علی‌بینة وهوالرسول(ص) «علی بینة» ای ـ بیان وحجة ، وهو **القرآن** «من ربه ویتلوه» ای ـ یقرأه «شاهدمنه» یعنی‌ـ لسان **محمد** (ص) قال **محمدبن‌الحنفیة** : قلت لابی انت‌التالی ، قال : وماتعنی‌بالتالی . قلت: قوله سبحانه : «ویتلوه شـاهدمنه» قال وددت انی هوولکنه لسان **النبی** (ص) : «ویتلوه شاهدمنه» سخن اینجا تمام‌شد وجواب محذوف است . میگوید: که کسی برچیزی روشن و برپیغامی راست درست است از خداوند خویش وزبان او آنرا میخواند آن زبان که گواه خدا است برخلق این کس چنان کسی‌است که اورا ازاین هیچ چیز نیست ؟ و گفته‌اند : جواب محذوف آنست که «افمن‌هوعلی‌بینة من‌ربه کمن یرید الحیوةالدنیا وزینتها» وگفته‌اند: شاهد اینجا **جبرئیل** است ومعنی« یتلوه» یتبعه، می‌گوید : کسی که او بردرستی وراستی وپیدائی‌بود ازخداوند خویش‌و گواهی ازالله ایستاده برپی آن کس‌وآن **جبرئیل**‌است که درپی **محمد** نشسته بپیغام‌افزایی وسخن‌رسانی ودین‌آرایی این کس‌چنان‌دیگر است‌که اورا ازاین هیچ‌چیز نیست ؟ وعن **الحسین‌بن‌علی**(ع)«شاهدمنه» **محمد**(ص) فیکون افمن کان هوالمؤمن‌علی‌بینة ای ـ بیان وبصیرة من‌ربه ویتلوه شاهدمنه یعنی‌ـ ویشهدله **محمد**ص یوم‌القیمة لقوله :«وجئنابك علی‌هولا شهیداً» . وقیل: یتلوه ای‌ـ یتبع**محمدا**ص شاهدمنه وهو**علی بن ابی‌طالب** (ع)وقیل: هو **ابوبکر**. قال **النحاس**: الهاء فی‌ربه للنبی‌ص وفی‌یتلوه تعودعلی‌البینةلان‌البینة والبیان‌واحد وفی «منه» تعود علـی اسم‌الله عزوجل « ومن قبله » ای ـ من قبل نزول **القرآن** و مجیٔ **محمد** ص کان « کتاب موسی اماماً ورحمة» لمن‌اتّبعها یعنی ـ **التوریة** وهی مصدّقة **للقرآن** شاهدة للنبیّ (ص) اماماً نصب علی‌الحال . و **عرب** راه را امام خوانند از بهر آنکه درپیش رونده‌است وحاجت را امام خوانند ازبهر آنکه در پیش جوینده است ، ومنه قول بعضهم :

جئتك مسترفداً بلا سبب الیك الّا بحرمة الادب
فاقض امامی فانّنی رجل غیر ملحّ علیک فی الطّلب

(١) همچنان ، که آن پیشین است . (ج)

« اولئك » يعنى - اصحاب **محمد** (ص) و قيل : اراد به مسلمة اهل الكتاب **عبدالله بن سلام** واصحابه « يؤمنون به » يعنى - بالقرآن وقيل : **بالتورية** . ميگويد: مسلمانان اهل کتاب گرویده اند به **تورات** و گرویدگان ایشان به **تورات** ازبهر آن گفت که ایشان در **تورات** نبوّت **محمد** (ص) مثبت یافتند وبپذیرفتند « ومن يكفر به » اى - بـ : **محمد** (ص) و **القرآن** « من الاحزاب » من الكفار الّذين تحزّبوا واجتمعوا على **رسول الله** وعدوانه من **اليهود** و**النصارى** و**المجوس** وساير الملل « فالنّار موعده » ميگويد: هر که به **محمد** کافر شود و به **قرآن**، از هرجو کی ازجو کهای **جهود** و **ترسا** و **گبر** ومشرك و**دهری** ومنافق آتش دوزخ وعده جای اوست . این آیت دلیل است بر بطلان مذهب جماعتی **متکلمان** که گفتند کافران بحقیقت **دهریان** اند و **زنادقه** امّا **جهود** و **ترسا** و **گبر** وجملهٔ اصناف کفره بیرون از **دهری** ایشانرا کافران بحقیقت نگویند منزلت ایشان منزلت **مبتدعان** است جاوید در آتش نمانند واین مذهب باطل است و این سخن کفر وگویندهٔ آن کافر و اوّل من قـاله واعتقده **احمد بن حمدان الهروی** و قال : **سعيد بن جبير** : كنت اذا وجدت الحديث عن **النبى** (ص) صحيحاً اصبت مصداقه فى كتاب الله فافكرت فى قول **النبى** (ص) ليس يسمع بى احد فلا يؤمن بى ولا **يهودىّ** ولا **نصرانىّ** الاّ دخل النّار فطلبت مصداقه فى كتاب الله فاذا هو « ومن يكفر به من الاحزاب فالنّار موعده » .

« فلا تك فى مرية منه » اى - من انّ موعده النّار . وقيل : من **القرآن** فيكون الخطاب للنبىّ صم والمراد غيره ، يحتمل انّ التقدير ، قل للشّاك فى ذلك : « فلا تك فى مرية منه انه الحقّ » منزل « من ربّك ولكنّ اكثر النّاس لايؤمنون » لا يصدّقون بانّ ذلك كذلك .

« ومن اظلم » اى - من اعنى واشدّ كفراً « ممّن افترى على الله كذباً » انّ له ولداً وشريكاً ووصفه بغير صفته وافترى عليه مالم ينزله ، « اولئك يعرضون على ربّهم » این همچنانست که جائی دیگر گفت « الينا مرجعهم » ميگويد: هيچ کس عاصی تر و کافرتر وشوخ تر از آن کس نیست که خدایرا ناسزا گوید وبرو دروغ بندد و آنچه ازبرخویش نهد وخود گوید کلام حق شمرد . این جواب ایشان است که میگفتند:

«افتری محمد **القرآن** «من تلقآءِ نفسه»، آنکه گفت: «اولئك یعرضون علی ربّهم» ناچار مرجع ایشان باحقّ است وانتقام را برو عرض دهند تا ایشانرا بآن دروغ که گفتند جزا دهد، «ویقول الاشهاد» وفریشتگان و پیغامبران وجملهٔ مؤمنان که حاضر باشند در آن مجمع عظیم وموقف حساب گویند آنکه که ایشانرا فرا دیدار الله برند تا از ایشان سؤال کنند «هؤلآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم» اینان اند که برخداوند خویش دروغ میگفتند و پیغامبران را دروغ زن میگرفتند، «اشهاد» جمع شاهد بمعنی حاضر کصاحب واصحاب، وروا باشد که این اشهاد اعضای ایشان باشد، چنانکه گفت: «یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم» الآیة.

«الا لعنة الله» خواهی این سخن مستأنف گیر خواهی معطوف برقول اشهاد.

آورده اند که مظلومی مستغیث پیش **عبدالملك مروان** بپای ایستاد و **عبدالملك** برمنبر بود ویرا گفت: یاامیرالمؤمنین اتّق یوم النّدوة، وی گفت: وما یوم الندوة؟ مستغیث گفت: یوم « یقول الاشهاد الا لعنة الله علی الظّالمین ». فارتعد **عبدالملك** وامر بردّ مظلمته وتوفیر حقّه علیه. وروی **عبدالله بن عمر** عن **رسول الله**(ص) انّ الله یدنی المؤمن یوم القیمة یستره من النّاس فیقول: ای عبدی تعرف ذنب کذا و کذا؟ فیقول: نعم. حتی اذا قرّره بذنوبه قال فانّی سترتها علیك فی الدّنیا وقد غفرتها لك الیوم ثم یعطی کتاب حسناته. وامّا الکافرون والمنافقون فیقول «الاشهاد هؤلآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم الا لعنة الله علی الظّالمین».

«الّذین یصدّون عن سبیل الله» یمنعون عن دین الله، «ویبغونها» ای ـ یبغون لها «عوجاً» ای ـ یطلبون للاسلام میلا عن الحقّ وعن الاستقامة. وقیل: «یبغونها عوجاً» ای ـ یتاوّلون **القرآن** تأویلا باطلا. ـ العوج فیما لایری بالعیون [من الکلام والعهد والخلق وماشبهها. والعوج بفتح العین فیما یری بالعیون](۱) من العیدان والحیطان وما اشبهها، قال الله تعالی «قرآناً عربیّاً غیر ذی عوج» «فهم بالآخرة» ای ـ بالبعث بعدالموت «هم کافرون».

«اولئك لم یکونوا معجزین» این هم کون حال است یعنی ـ «اولئك» لیسوا

(۱) منحصر به نسخه الف است.

بمعجزين فى‌الارض، اى- لم‌يعجزونا ان‌نعذّبهم فى‌الدّنيا ولكن‌اخرّنا عقوبتهم.وقيل: «معجزين» اى ـ سابقين فايتين هرباً «وما كان لهم من دون‌الله من‌اولياء» يمنعونهم من عذابه، «يضاعف لهم‌العذاب» قرأ **مكى و شامى ويعقوب** «يضعّف» مشدّدةالعين بغير الف وقرأ الباقون «يضاعف» بالالف مخفّفة العين، وقد مضى الكلام فى‌هذه‌اللفظة فيما سبق. وتضعيف العذاب‌لهم لاضلالهم الغير واقتداءالاتباع بهم «ماكانوا يستطيعون السّمع» اين دليل است كه بنده را پيش از فعل استطاعت نيست، جائى ديگر گفت «وكانوا لايستطيعون‌سمعاً». قال **قتادة**: «ماكانوايستطيعون السّمع» صمّ عن سماع الحقّ فلايسمعونه «وماكانوا يبصرون» الهدى قال‌الله تعالى: «انّهم‌عن‌السّمع لمعزولون» وقال «صمّ بكم عمى فهم لايعقلون» قال **ابن عباس**: اخبرالله‌تعالى انّه حال بين اهل الشّرك وبين طاعته فى‌الدّنيا والآخرة قال: «فلا يستطيعون» «خاشعة ابصارهم» وروا باشد كه اين نفى استطاعت از بتان بود كه بتان نشنوند ونبينند و نتوانند كه شنوند يابينند، همانست كه جائى ديگر گفت «ام لهم اعين يبصرون بها ام‌لهم آذان يسمعون بها». «اولئك الّذين خسروا انفسهم» اى- خسرو راحة انفسهم وسعادتها «وضلّ عنهم ماكانوايفترون» اى- ماكانوا يزعمون من‌شفاعةالملئكة والاصنام. وقيل: بطل‌سعيهم وخاب رجاؤهم ولم ينتفعوا بكذبهم.

«لاجرم» معناه حقّاً. وقيل‌معناه: حقّ له. وقيل: لابدّ ولامحالة، وذهب‌بعض النّحويين الى ان«لا» نفى لما ظنّوا انّه ينفعهم يعنى- لاينفعهم ذلك، ومعنى «جرم» كسب، وفاعله مضمرتقديره: كسب فعلهم «انّهم فى‌الاخرة هم‌الاخسرون» يعنى- من غيرهم و ان كان الكلّ فى‌الخسار.

النوبة الثالثة

قوله‌تعالى: «فلعلك تارك بعض مايوحى‌اليك ...» الاية. فرمان آمد لزدرگاه احديّت وجناب صمديّت بمهتر كائنات، وسيّد سادات، شمس‌هدايت، و كيمياى دولت، سهيل سعادت، و بحرطهارت، كه ماترا بخلق فرستاديم تا طبيب دلهاى اندوهگنان باشى، مرهم دردسوختگان، وآسايش جان مؤمنان‌باشى، اين‌نامۀ مابرايشان‌خوانى، و آن لهيب آتش عشق ايشان و سوز دل ايشان در آرزوى ديدار ما امروز بر

بنشانی، و فردا را وعدهٔ وصال و دیدار دهی، پس بدانکه تنی چند ازین مهجوران عدل ما، ورنجوران داغ قطیعت ما، شنیدن آن می نخواهند که ذوق آن نمیدانند، وحوصلهٔ آن ندارند، و آنکه از تو ترك آن می درخواهند آنرا می بگذاری، وبرامید صلاح و ایمان ایشان مراد ایشان می جویی، مکن ای **محمد**، مراد ایشان مجوی، ودل در ایشان مبند، که ما ایشانرا در ازل براندیم، وداغ حرمان وخذلان برایشان نهادیم.
ای **سید** ایشان ترا دشمنان وبدخواهانند اگر سخنی بطعن گویند یا تعنّتی جویند دل خویش بتنگ میار، واگر ایمان نیارند غم مخور، ایشان خبیث‌اند وحضرت عزّت ما پاك است جز پاکان را بخود راه ندهد «انّ الله تعالی طیّب لا یقبل الّا الطیّب» هر که نه آن ما است اگرچه عین طهارت است اورا پلیددان چه آدمی وچه سگ. یقول الله عزّوجلّ: «انّما المشرکون نجس» وهر که آن ماست اگرچه عین نجاست است اورا پاك شمر چه آدمی وچه سگ. یقول الله تعالی: «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید» سگی بروفای دین قدمی بر داشت ما **جبرئیل** را بخدمت او فرستادیم، ودردنیا با آن جوانمردان بداشتیم، واز آفات نگه داشتیم، نجاست او بطهارت برداشتیم، دردنیا با ایشان، ودرغار باایشان، و درقیامت با ایشان، و دربهشت باایشان. پس بندهٔ مومن که هفتاد سال بربساط **اسلام** بوده و ذوق ایمان چشیده وقدم برقدم **رسول** نهاده و خداوند عالم اورا پاك خوانده، ومهر خود دردل وی نهاده، کجا روا دارد که درقیامت اورا نومید کند.

ما را بمران چو سایلان از در خویش بنگر صنما که عاشقم یا درویش

«من کان یرید الحیوة الدّنیا وزینتها...» الآیة ـ من قنع منّا بالدّنیا مع دناءة صفتها ماضننّا علیه بامتاع ایّام، لکن یعقب اری کمالها شری زوالها ویتلو طعم عسلها سم حنظلها. هر که ازما دنیا خواهد دنیا از وی دریغ نیست لکن از آخرت درماند وآن دنیا با وی هم بنماند.

درآثار بیارند که هر که روی دردنیادارد پشت برخدای دارد وپشت برخدای داشتن آنست که پیوسته باندیشهٔ دنیا خسبد، و براندیشهٔ دنیا خیزد، و اوقات وی بدان مستغرق بود، نداند آن مسکین که این دنیا متاع الغرور است، و بساط لعب

ولهو جای بازیچهٔ نادانان ، وسبب فریب ایشان، دنیا دار بسان مسافر است در کشتی نشسته ودنیا زاد وی، اگر زاد افزون ازآن بر گیرد که باید کشتی غرق شود وسبب هلاك وی گردد.

آورده‌اند که **ذوالقرنین** در بلاد **مغرب** رفت ملك آن دیار زنی داشت، **ذوالقرنین** گفت: این‌ملك بمن تسلیم کن. گفت: لاولا کرامة، خواست که بقهر ملك‌بستاند عارش آمد که بازنی‌جنگ کند، زن گفت: ترا مهمان کنم چون‌ازدعوت فارغ شوی ملك بتو تسلیم کنم چون بخوان آمد خوانی دید زرّین نهاده، همه کاسه‌های زرین و بجای طعام مروارید و جواهر درآن کرده. **ذوالقرنین** گفت: چه خورم طعام باید، که این‌هیچ خوردن را نشاید، آن زن گفت: چون نصیب تو ازدنیا نان بیش نبود ملك زمین کجا بری شاید که نبود ترا ملکی که نصیب تو از دونانان بیش نیست دیگر همه وبال است و نکال، **ابوبکروراق** گفت حیات دنیا دیگرست، و زینت دنیا دیگر، زینت دنیا آنست که درآن آیت گفت: «زیّن للنّاس حبّ‌الشهوات» الی آخرها. و حیات دنیا کراهیت مرگ است. هر که دنیا دوست دارد، ازخدا خبر ندارد، وهر که از خدا خبر ندارد هرگز آرزوی مرگ نکند، و زندگانی همین داند، که زندگانی دنیا است شهوتی بر کمال و غفلتی بی‌نهایت، و از آن «حیوة طیبة» که دوستان درآن‌اند بی‌خبر، اشارت **قرآن مجید** وعزت کلام بار خدا اینست که «افمن کان علی بیّنةٍ من ربّه» هرگز برابر کی بود حیات غافلان و حیات عارفان. حیات غافلان آنست که گفت: «من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها» و حیات عارفان «افمن کان علی بینةٍ من ربه» میگوید: عارفان در روشنایی آشنایی‌اند برنور دین، وروح یقین، براه توفیق رفته، وبمقصد تحقیق رسیده، دلهاشان از تجرید و تفرید عمارت یافته، این بیّنت بر لسان اهل اشارت آن تخم‌درد عشق است که روز اول درعهد ازل دردلهای دوستان خودریخت چنانکه درخبر است: «ثم رشّ علیهم نوراً من نوره» نهادایشان خاکی خوش‌بود که در عهد خلقت آدم از قسم طیب برآمده بود، قابل تخم درد عشق آمده پس آفتاب «واشرقت‌الارض بنور ربّها» برآن تافت، پرورشی تمام بیافت، تا عبهر عهد

برآمد گل انس بشکفت، مهب ریاح سعادت گشت، ومحل نظر الهیت شد، بروزی و شبی سیصد و شصت بار آن بنده همه شب در خواب و این نظر بـدل وی روان، او خفته و نظر الله ویرا کوشوان(۱)، واگر از جاده حقیقت یك بار میلی کند یـا در هوای بشریت پروازی کند از عالم غیب ندا آید که « و انیبوا الی ربکم ».

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو

کز رشتهٔ تو سری در انکشت من است.

۳- النوبةالاولی

قوله تعالی -: « **انّ الّذین آمنوا و عملو الصّالحات** » ایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند، « **واخبتوا الی ربّهم** » و با خداوند خویش آرمیدند و خویشتن را بفروتنی فراوی‌دادند، « **اولئك اصحاب‌الجنّة هم فیها خالدون** (۲۳) ایشان آن بهشتیان‌اند که جاویدی جاویدان(۲) درآن‌اند.

« **مثل‌الفریقین** » مثل و سان این دو گروه [گرویدگان و ناگرویدگان]، « **کالاعمی والاصّم** راست چون‌نابینا است وکر،« **والبصیر والسّمیع** »وبینا وشنوا « **هل یستویان مثلا** » در صفت هرگز یکسان بـاشند؟ » **افلا تذکّرون**(۲٤) در نمی‌یابید [که چنین است؟]

«**ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه**» فرستادیم **نوح** رابقوم خویش، « **انّی لکم نذیر مبین**(۲٥)» که من شمارا آگاه کننده‌ای ام بیم نمای آشکارا.

« **الاّ تعبدوا الاّالله** » که مپرستید مگر الله را، **انّی اخاف علیکم عذاب یوم‌الیم**(۲٦)» که من می‌ترسم برشما از عذاب روزی که عذاب آن دردنمای‌است.

«**فقال الملاءالذین کفروا من قومه**» سران وسر افرازان گفتند آن کافران قوم او «**مانریك الاّ بشراً مثلنا**» نمی‌بینیم ترامگر مردمی [هم‌چون‌ما]، «**ومانریك اتّبعك**» ونمی‌بینیم تراکه بتو پی‌برد« **الاّ الذین هم اراذلنا** » مگرایشان که‌رذالهٔ ما‌اند [بنگرود آن‌ما]، « **بادی الرأی** » پیشین دیدار [نااندیشیده وترا ناشناخته]،

۱- نگهبان. (ج). (۲) جاودان (ج).

«**وما نری لکم علینا من فضل**» ونمی‌بینیم شمارا برما افزونی ازمهتری، «**بل نظنّکم کاذبین(۲۷)**» نه جز از ان که شمارا دروغ زنان می پنداریم.

«**قال یاقوم**» [نوح] گفت ای قوم، «**ارایتم**» چه بینید «**ان کنت علی بیّنة من ربّی**» اگر من بربیداری وراستی‌ودرستی‌ام ازخداوندخویش، «**و آتانی رحمة من عنده**» ودادمرا بخشایشی از نزدیك خویش، «**فعمیت علیکم**» آن بر شما پوشیده‌ماند، «**انلزمکموها**» درشمابندیم آن‌بیّنت را، «**و انتم لها کارهون(۲۸)**» وشما آنرا ناخواهان ودشواردار.

«**ویاقوم لا اسئلکم علیه مالا**» وای قوم از شما مالی نمی خواهم برتبلیغ رسالت، «**ان اجری الّا علی‌اللّه**» نیست مزدمن مگر برالله، «**وما انابطارد الذین آمنوا**» ومن نه رانندهٔ ایشانم که گرویده‌اند بالله، «**انّهم ملاقوا ربّهم**» که ایشان هم دیدار خداوند خویش خواهند بود، «**ولکنّی اریکم قوماً تجهلون(۲۹)**» لکن من شمارا قومی می‌بینم که ندانید.

«**ویاقوم من ینصرنی من‌اللّه**» وای قوم که [رهاند مرا و] یاری دهد از الله «**ان طردتهم**» اگر من گروید گانرا رانم، «**افلا تذکّرون(۳۰)**» درنمی‌یابید.

«**ولااقول لکم عندی خزاین‌اللّه**» ونمی گویم شمارا که‌نزدیک من خزائن‌الله است [که هرچه خواهم‌دارم وهرچه‌خواهیدنمایم]، «**ولا اعلم الغیب**» ونمیگویم که من‌نیامده وپوشیده دانم، «**ولا اقول انّی ملك**» ونمیگویم که من‌فرشته‌ام،(۱) «**ولا اقول للّذین تزدری اعینکم**» و نمی گویم ایشانرا کـه بخواری و سستی و نکوهش فرا می‌نگرد چشمهای شما فرا ایشان، «**لن یؤتیهم اللّه خیراً**» کـه الله ایشانرا نیکی(۲) نداد [و بایشان نیك نخواست]، «**اللّه اعلم بما فی انفسهم**» الله داناتر است که درنفسهای ایشان چیست، «**انّی اذاً لمن الظالمین(۳۱)**» [اگرمن ایشانرا رانم] آنگه من از ستمکاران باشم.

«**قالوا یا نوح قد جادلتنا**» گفتند: ای نوح باماباز پیچیدی، «**فاکثرت جدالنا**» و این پیچیدن باما فراوان ودراز کردی، «**فأتنا بما تعدنا**» بیاریك راه

---

۱ فریشته (الف). (ج)   ۲ ـ نشبد (الف)

آنچه می‌وعده دهی(۱) ما را، «**ان کنت من الصادقین**(۳۲)» اگر می‌راست گوئی(۲).

«**قال انّما یأتیکم به‌الله ان‌شاء**» **نوح** گفت: آنکه میخواهید آنست که الله آنرا بشما آرد اگر خواهـد، «**وما انتم بمعجزین** (۳۳)» وشما از و پیش نشوید و اورا درخود عاجز نیارید.

«**ولا ینفعکم نُصحی**» و سود ندارد نیك خواهـی من و پنـد دادن من، «**ان اردت ان انصح لکم**» اگر من خواهم که شما را نیك خواهم و پنـد دهم، «**ان کان الله یرید ان یغویکم**» اگرالله خواهدکه شمارا تباه وبی‌راه کند، «**هو ربّکم والیه ترجعون** (۳٤)» اوست خداوند شما و با حکم وی میگردید و با مشیّت وی

«**ام یقولون افتریه**» میگویند کـه این مرد قصه نهـاد از خویشتن، «**قل ان افتریته**» بگوی اگر من نهادم این را، «**فعلیّ اجرامی**» بد کرد من‌برمن، «**وانا بریءٌ مما تجرمون** (۳۵)» و من‌هم بیزارم از بد که شما کنید.

«**واوحی الی‌نوح**» و پیغام دادند بـ: **نوح** «**انّه لن یؤمن من قومك**» که نخواهدگروید از قوم تو، «**الّامن قدآمن**» مگر آنکه(۳) بگروید تا اکنون، «**فلاتبتئس بماکانوا یفعلون** (۳٦)» رنجه‌مباش وتیمارمدار بآنچه ایشان میکنند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ان‌ّالذین آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربّهم» ای ـ تواضعوا لربّهم و خشعوا. و قیل: انابوا و اطمأنّوا و سکنت جوارحهـم، واشتقاقه من‌الخبت وهی‌الارض المستویة کما تقول: انجد واتهم، این «الی» بموضع لام افتاده است که درمعنی هردو متقارب‌اند، و روا باشد که «الی» بمعنی «من» باشد، ای ـ اخبتوا من خوف ربّهم. وقیل: قصدوا باخباتهم الی ربّهم، حقیقت اخبات آرام دل است وسلوت‌جان وسکون جوارح درطاعت، رسته‌ازتراجع و دور از تردّد ونزدیك بحق، «اولئك اصحاب‌الجنّة» الواصلون الی‌الرّضوان‌الاکبر، «هم فیها خالدون».

آنکه مثل زد مؤمنان و کافران را: «مثل الفریقین» فریق‌المسلمین و فریق

۱ ـ وعده میدهی (ج) ۲ ـ راست میگویی (ج) ۳ ـ آنچه (الف)

الکافرین، همانست که جائی دیگر گفت: «فای الفریقین احقّ بالامن» میگوید: سان وصفت کافران و مؤمنان همچون دو فریق است یك فریق نابینا و کر، ودیگر فریق بینا وشنوا، کافر درنابینائی و کری دل، راست چون کسی است بچشم نابینا وبگوش کر، و مسلمان در بینائی وشنوائی دل، راست چون کسی‌است بچشم سربینا و گوش سرشنوا، آنکه گفت: «هل یستویان مثلا» ای ـ هل یتشابهان فی‌المثل؟ وهونصب علی‌التّمییز، درصفت هرگز کی یکسان باشند و چون‌هم؟ ثمّ قال: «افلا تذکّرون» افلا تتّعظون؟ یااهل مکه فتنتفعوا بضرب المثل.

«ولقد ارسلنا» این «واو» عطف است ولام تأکید قسم، تقدیره: والله «لقد ارسلنا نوحاً» کان‌اسمه ساکتاً (۱)فسمّی نوحاً لانّه کان‌ینوح‌علی‌نفسه. والجمهورعلی انّه اسم اعجمّی الی قومه المعبوث الیهم، «انّی لکم نذیر مبین» بفتح الف قرائت مکی و بصری و کسائی است یعنی ـ بانّی لکم، ای ـ ارسلناه بالانذار. باقی بکسر الف خوانند براضمار قول، یعنی ـ فاتاهم فقال «انّی لکم نذیر» انذرکم عذاب‌الله «مبین» ابیّن لکم مصالحکم.

«ان لاتعبدوا الّاالله» یجوز ان‌یکون نصباً علی‌تقدیر ارسلناه ب: «ان‌لاتعبدوا الّاالله». وقیل: ابیّن لکم «ان لاتعبدوا»و یجوز ان‌یکون جزماً علی النّهی و«ان» هی‌المفسّرة «انّی اخاف علیکم عذاب یوم‌الیم» یرید‌الغرق و«یوم‌الیم» کقول‌القائل: نهاره صائم، لان‌الالم والایلام یقعان فیه. وقال مقاتل: بعث نوح(ع) بعد مأیة سنة و لبث یدعو قومه تسع‌مأیة وخمسین سنة وکان‌عمره الفاً وخمسین سنة. وعن وهب قال: اوحی الیه و هو ابن خمسین سنة ولبث فی قومه تسع مائة و خمسین سنة و عاش بعد هلاك القوم خمسین سنة وکان عمره الفاً وخمسین سنة. وعن ابن‌عباس قال: اوحی‌الیه وهوابن اربع مایة و ثمانین سنة ودعا قومه مائة و عشرین سنة ورکب السّفینة و هو ابن ستمائة سنة و بقی بعد هلاك قومه ثلثمائة و خمسین سنة، فذلك الف سنة الاّ خمسین عاماً.

«فقال‌الملاء الذین کفروا من قومه» ای ـ الاشراف من قومه «ما نریك» یا نوح «الا بشراً مثلنا» سمی‌الانسان بشراً لظهور بشرته خلافا للبهائم والطیور

۱ ـ درهمهٔ نسخه چنین است ط، سکناً

والصدف. چون نوح ایشانرا دعوت کرد بر عبادت الله و ایشانرا از عذاب بیم داد، مهتران وسروران ایشان جواب دادند که: ای نوح ما ترا آدمیی همچون خوددانیم بصورت و پیکر ما و هیچ افزونی نیست ترا بر ما، و این سخن بر انکار صحت‌نبوت وی گفتند «و ما نریك اتّبعك الاالذین هم اراذلنا» همانست که جای دیگر گفت: «انومن لك واتّبعك‌الارذلون» اراذل جمع جمع است رذل و ارذل و اراذل مثل کلب واکلب واکالب. وگفته‌اند: جمع ارذل است وهوالناقص‌القدر، یعنی، فرومایه و بی‌قدر نه خواجه و رئیس «بادی الرّأی» قرأ ابو عمرو بادیٔ بالهمز بعدالدال «الرّای» بغیر همز، والمعنی «اراذلنا» فی‌مبتدأ الرّای اتّبعوك ولم‌یفکروا ولم ینظروا ولوفکروا ما اتبعوك. وقرأالباقون بادی بالیای غیرمهموزة. فمن قرأ بادیٔ الرای بالهمز، فمعناه اوّل‌الرّای من بدأت‌الشی و ابتدأت، و من قرأ بادی‌الرّای بغیرالهمز فمعناه: ظاهرالرّأی من بداالشی یبدو اذا اظهر، چون بهمزخوانی معنی آنست که ترا پس روی نکرد و نپذیرفت مگر این اراذل که نفایهٔ ما‌اند که پیشین دیدار که ترا دیدند بپذیرفتندو بتو پی بردند، و اگر در کار تو اندیشه کرد ندید تا ترا بشناختندید، هرگز ترا نپذیرفتندید، وپس روی نکردندید، واگر به «یا» خوانی بی همز، معنی آنست که پی نبرد بتو مگر ایشان که نفایهٔ ما‌اند چنانکه پیداست و چنانکه فرامی‌نگریم، یعنی - ظاهر رأی و اول رای نماید ومعلوم شود که ایشان اراذل و سفله‌اند و در کار ایشان حاجت بتأمل نیست. و قیل: معناه: اتّبعوك فی ظاهرالرّای و باطنهم علی خلاف ذلك. وفی‌الرّای‌قولان: احدهما‌من‌الرؤیة کقوله: رأی‌العین. والثانی‌من‌التفکر، وهذا اظهر. وانتصاب‌بادی علی‌المصدرکما تقول‌ضربته اوّل‌الضرب. وقیل: علی‌الظرف وانماحمل‌علی‌الظرف ولیس بزمان ٍولامکان ٍلان «فی» مقدّر معه ای - فی ظاهرالامر وفی اوّل‌الرّای.

«و ما نری لکم علینا من فضل ٍ» نوح را میگفتند و اتباع وی راکه شمارا بر ما فضلی نیست و افزونی، نه در مال و نه در نسب و نه در دین، که در آنچه می‌گوئید دروغ‌زنان‌اید، نوح در دعوی که میکند، و اتباع وی در تصدیق.

«قال یا قوم ارایتم ان کنت» این کون حال است «علی بیّنة ٍ من ربّی»

ای ـ علی بیانٍ و یقینٍ من ربّی، و معرفة مایجب له‌علیّ «و آتانی رحمةً من‌عنده» رحمنی بها فجعلنی نبیّـاً. «فعمیت علیکم» تلك‌البینة، ای ـ خفیت علیکم فعمیتم عنها، لان‌ّالله سلبکم علمها و منعکم معرفتها لعنادکم‌الحق. بیّنة اینجا دلایل نبوت است از معجزات و آیات، و رحمت نبوت است کـه سبب نجات خلق است و سعادت ایشان در دو جهان، ازین جهت آنرا رحمت نام کرد، قرأ **حمزة‌والکسایی‌وحفص** «فعمیت علیکم» مضمومةالعین مشددةالمیم من عمّی یعمی تعمیة، ای ـ عماهاالله‌علیکم لاعراضکم عنها، کما قال‌الله تعالی: «اولئك‌الذین لعنهم‌الله فاصمهم و اعمی ابصارهم» وقیل: عماها **الشیطان** بوسوسته لکم وتزیینه، کقوله: «وزیّن لهم **الشیطان** ما کانوا یعملون» والفعل فی هـذه‌القراءة مبنی لما لم یسم فاعله، وعمیت، ای‌ـ اخفیت‌والتاء ضمیرالرحمة من قوله: «و آتانی رحمة من عنده» و قرأالباقون فعمیت بفتح‌العین و تخفیف‌المیم، والوجه ان‌الفعل مبنی للفاعل وهوضمیرالرحمة، وعمیت، بمعنی‌خفیت ویجوز ان‌یکون علی‌القلب، والمعنی: عمیتم عنها کما تقول، ادخلت‌الخاتم‌فی‌اصبعی و کقوله: «ولا تحسبنّ‌الله مخلف وعده رسله» ویقال: عمی‌علی هذا الامر وعمیت‌عنه اذا لم افهمه «انلزمکموها وانتم لها کارهون» یعنی ـ انلزمکم قبولها و نضطرّکم الی‌معرفتها اذ کرهتم، قال **ابن‌جریر**: ای ـ لانجبر کم‌علی‌الایمان بالله وانتم کارهون لذلك ولکن نکل امرکم الی‌الله حتی یقضی‌فی‌امرکم مایشاء. قال **مقاتل**: لو استطاع **نبی‌الله** لالزمها قومه، ولکن لم یملك ذلك.

«و یا قوم لا اسئلکم علیه» ای ـ علی تبلیغ‌الرسالة کنایة عن غیر مذکور، «مالا» ای ـ جُعلا «ان اجری الا علی‌الله» ای ـ ما ثوابی الا علی‌الله «و ما انا بطارد الذین آمنوا» این جواب آنست که گفتند: «هم اراذلنا» ایشان که بتو پی‌برده‌اند نزدیك ما سفله و رُذال‌اند نه اشراف و رؤسا، وما ننگ داریم که باایشان باشیم، ایشانرا از بر خویش بران تا بتو ایمان‌آریم. **نوح** بجواب ایشان گفت: «ما انا بطارد الذین‌آمنوا» من ایشانرا نرانم که ایشان گرویدگان‌اند «انّهم ملاقوا ربّهم» ایشان ببعث و نشور ایمان دارند، و ایشان خداوندخویش را خواهند دید، وجزای ایمان و کردار خویش ببینند؛ وهر که ایشانرا‌راند وبرایشان ظلم کندبجزای‌خویش

رسد «ولکنی اریکم قوماً تجهلون» لکن شما قومی نادانان‌اید نمیدانید که اینان به از شمااند که اینان مؤمنان‌اند وشما کافران.

«و یا قوم من ینصرنی من‌الله» ایَ - من ینجینی من عذاب‌الله «ان طردتهم افلا تذکّرون» افلا تتّعظون و تتفکّرون ان طرد من قرّبه‌الله یوجب سخط‌الله.

«ولا اقول لکم عندی خزائن‌الله» ای - خزائن‌امواله فاعطیکم علی‌الایمان. و قیل: خزائن‌المطر فاسوقها الیکم. و قیل: مفاتح‌الغیب، وهو جواب‌لقولهم‌اتّبعوك فی‌ظاهر ماتری منهم وهم فی‌الباطن‌علی خلافك، فقال‌مجیباً لهم: «لااقول لکم‌عندی خزاین» غیوب‌الله «ولااعلم» مایغیب عنی مما یستسرّونه فی نفوسهم‌فسبیلی قبول ما ظهر منهم.

«ولااقول انّی ملك» این جواب ایشان است که گفتند: «ما نریك الا بشراً مثلنا» ما ترا بشری، آدمیی هم چون‌خود می‌بینیم **نوح** گفت: من‌خودنمی گویم که من ملکی‌ام که من‌همان‌آدمی وبشرام که شما میگوئید «ولا اقول للذین تزدری» ای- تستصغر وتستخسّ اعینکم یعنی- المؤمنین «تزدری» تفتعل، من‌قولهم زریت علی‌الشی اذاعبته وخسّست فعله وازریت به اذا قصّرت به «لن‌یوتیهم‌الله‌خیراً» توفیقاً و ایماناً «الله اعلم بما فی انفسهم» من‌الخیر والشر و لیس لی ان اطلع‌علی‌ما فی نفوسهم وضمائرهم «انّی اذاً لمن‌الظالمین» ان طردتهم تکذیباً لهم بعدماظهرلی منهم‌الایمان. این سخن جواب ایشان است که گفتند: اتّبعوك فی‌ظاهرالرّای‌وباطنهم علی خلاف ذلك، **نوح** گفت: برمن آنست که دعوت کنم بر توحید وایمان هر که اتّباع من کند بظاهر او را قبول کنم وبر دلهای ایشان مطلع نه‌ام‌الله داند که دردلها و ضمیرها چیست اگر در ایشان عیبی است او به داند او داناتر است که درایشان‌چه بود که بآن راه نمودن را شایستند اگر من ایشانرا برانم پس آنکه بظاهر ایمان آوردند، آنکه من از ستمکاران باشم.

«قالوا یانوح قدجادلتنا» ای - بالغت فی‌خصومتنا، ومعنی‌الجدال فتل‌الخصم عن‌رأیه بالحجاج، جدل درلغت **عرب** بر پیچیدن‌است، جدیل‌مهار (۱) پیچیده‌است، ودر

۱ - ماهار (الف)

شوان خوانده‌اند : « یانوح قدجدلتنا فاکثرت جدلنا » برین قرائت مقدم مؤخر است یعنی- قدا کثرت جدلنا فجدلتنا . ای **نوح** چندان با ما باز پیچیدی و پیکار کردی تا ما را بجدال ببردی وبه پیکار بشکستی، یقال: جادلنی فجدلنی وخاصمنی فخصمنی وغالبنی فغلبنی . « فاتنا بما تعدنا » من العذاب « ان کنت من الصادقین » فی وعیدك .

« قال انما یأتیکم به الله » ای ـ لیس الذی تستعجلون به من العذاب الیّ انما ذلك الی الله و هو الذی یاتیکم به « ان شاء وما انتم بمعجزین » ای ـ لستم بمعجزیه ولا فائتیه اذا اراد تعذیبکم . « ولا ینفعکم نصحی » ای- دعائی الی التوحید « ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم » اینجا سخن تمام شد و در آیت تقدیم و تأخیر است تقدیره : ان کان الله یرید ان یغویکم لا ینفعکم نصحی « ان اردت ان انصح لکم » میگوید: اگر الله خواسته‌است که شمارا بی‌راه(۱) کند وحکم شقاوت‌که در ازل کرده برسرشما براند نصیحت من امروز شمارا چه سود دارد ونیك خواست من چه بکار آید . من لم یساعده تعریف الحق بحکم العنایة، لم ینفعه نصح الخلق فی النهایة، من لم یؤهّله الحق للوصال فی آزاله، لم ینفعه نصح الخلق فی احواله ، حجّتی محکم است این آیت بر **معتزله** و **قدریه** ، که اضافت ضلالت وغوایت باخود میکنند، وارادت خود فراپیش ارادت حق میدارند، واین مایه ندانند که هادی ومضل خدا است، سعادت و شقاوت ، هدایت وضلالت بحکم اوست ، و بارادت ومشیّت اوست ، لاتجری فی الملك والملکوت طرفة عین ولافلتة خاطر ولالفتة ناظر الابقضاء الله وقدره وبارادته ومشیّته فمنه الخیر والشرّ والنفع والضرّ والاسلام والکفر والرشد والغوایة ، لارادّ لقضائه « ولا معقّب لحکمه » « یضلّ من یشآء ویهدی من یشاء » « لایسئل عما یفعل وهم یسئلون » « هوربکم » ای ـ خالقکم ومالککم وسیدکم فیتصرف فیکم علی قضیة ارادته « و الیه ترجعون » ای ـ الی حکمه ترجعون والی مشیته تمضون، وقیل :« الیه ترجعون » بالموت والبعث فیجازیکم علی اعمالکم، قال اهل اللغة :« الغیّ » فوق الضلاّل، والغیّ لایقال، الّا للانسان فانّه یقال ضلّ اللّبن فی الماء وضلّ التبن فی الطّین ولایقال غوی الاّ للنّاکب عن الصواب .

---

۱ - بیراه (ج)

« ام یقولون افتریه » این آیت عارض است درمیان قصّهٔ **نوح** و مخاطب باین **مصطفی** است (ص) ومعنی آنست که ایشان میگویند یعنی ـ کافران قریش که این **محمد** قصّهٔ **نوح** از بر خویش نهاد وخود ساخت « قل ان افتریته » ای **محمد** گوی اگر من نهادم « فعلیّ اجرامی » وبال جرم من و جزای بد کرد من برمن نه برشما . یقال : اجرم الرجل اذا اذنب ، والاسم الجرم . **ابوعمرو** خواند بروایت **عبدالوارث** « فعلیّ اجرامی » بفتح الف ، میگوید: بد کردهای من برمن . آنکه گفت : « وانابریءٌ ممّا تجرمون » این ازبهر آن گفت که در « علیّ اجرامی » تبرئت قوم است پس تبرئت خود را گفت : « و انا بریءٌ ممّا تجرمون » ومن هم بیزارم از آن بد که شما کنید . وقیل : « ام یقولون افتریه » یعنی به **نوحاً** ع فیحتاج الی اضمار یعنی ـ فقلنا لـ : **نوح** « قل ان افتریته » والاول اظهر . قوله: واوحی الی **نوح** انه لن یومن من قومك الاّ من قد آمن » حقّ عزّ وجلّ(۱) درین آیت استدامت کفر ایشان بیان کرد و **نوح** را ازایمان ایشان نومید کرد تا نزول عذاب بایشان اورا محقق شد ، از اینجا رواداشت که بریشان دعای بد کرد گفت : « ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً ، انك ان تذرهم یضلّوا عبادك ولا یلدوا الاّ فاجراً کفّاراً » . قال : اهل التفسیر کان **نوح** (ع) یضرب ثم یلف فی لبد فیلقی فی بیته یرون انه قدمات فیخرج فیدعوهم حتی اذا ایس من ایمان قومه دعا علیهم . وقیل : جاءه رجل معه ابنه وهو یتوکّاء علی عصاه فقال: یا بنیّ انظر هذا الشیخ لا یغرّنك . قال : یا ابت مکنّی من العصا فناوله ایّاها فشجه شجّةً فی رأسه « فلاتبتئس بما کانوا یفعلون » ای لا تغتم ولا تحزن . والابتیاس افتعال من البؤس والبؤس الحزن ، وقیل: الابتیاس حزن معه استکانة . قیل : هذا خطاب له بعد الدعاء لانّه لمّا دعا علیهم حزن واغتمّ . وقیل: هو متّصلّ بالاول ، ای ـ لاتحزن ولا تستکن بما کانوا یفعلون فانی مهلکهم ومنقذك منهم فحینئذ دعا علیهم فقال : « رب لاتذر علی ـ الارض من الکافرین دیّاراً » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربّهم » الایة .

---

۱ ـ جلّ جلاله (ج) .

ازروی اشارت برذوق جوانمردان طریقت میگوید : فردا ساکنان حظیرهٔ قدس وملوك مقعد صدق و اشراف درجات علییّن ایشان خواهند بود که امروزحلقهٔ فرمان ما در گوش بندگی دارند ، درسرای اخبات آرام گرفته ، درشاهراه رضا بحکم بندگی گوش بفرمان داشته ، وازراه معارضه برخاسته . گفته‌اند : حقیقت بندگی دو خصلت است : آن کنی که او پسندد ، وآن پسندی که او کند ، ای مسکین ، **نمرود** طاغی در کافری یك‌بار(۱) تیر انکار درروی ایمان زد ، تودرمسلمانی بروزی چندین بار تیرانکارواعتراض برروی احکام تقدیر زنی ، صفت(۲) بندگیت کجا درست آید ، رضا وتسلیم چون بود؟ بندگی آنست که درکوی حقیقت کمروفا برمیان بندی ، ودست دربند شریعت دهی ، که تا دست دربند می‌بود هرگز بگشادن کمر نرسد توبنده‌ای و راه آزادان میروی ، توبنده‌ای ومراد خداوندان میجویی ، بنده هرگزچون خداوند نبود ، آزادی وبندگی هردو بهم نیایند .

راحت مشرّقةً و رحت مغرّباً   ومتی التقاء مشرّقٍ و مغرّبٍ

اینست که ربّ العالمین میگوید : «مثل الفریقین کالاعمی و الاصمّ و البصیر و السّمیع هل یستویان مثلاً» نابینای بحقیقت اوست که نه دیدهٔ عبرت دارد ، تاازروی استدلال بآیات آفاق نظر کند ، نه‌دل فکرت‌دارد تادرآیات انفس تأمّل کند ، نه بصیرت حقیقت دارد تا بنور فراست مکاشفات اسرار غیبی بیند ، و بینای بحقیقت اوست که بعلم‌الیقین شواهد افعال نگرد . که «اولم ینظروا فی ملکوت السمّوات والارض» باز بعین‌الیقین حقائق صفات بیند که «افلا یتدبّرون **القرآن**» باز بحق‌الیقین جلال ذات بیند . که «الم تر الی ربّك» علم الیقین بشرط برهانست ، عین‌الیقین بحکم بیانست ، حق الیقین بنعت عیانست ، علم الیقین مؤمنان راست ، عین‌الیقین پیغامبران راست ، حق‌الیقین **مصطفی** راست ص ، ازآن است‌که عالمیان باخبراند و او باعیان . همهٔ عالم صدف‌اند واو جوهر ، همهٔ عالم طفیل‌اند واو مقصود .

گرنه سبب توبودی ای درّ خوشاب   آدم نزدی دمی درین کوی خراب

«و لقد ارسلنا **نوحاً** الی قومه» الآیة . آورده‌اند که **نوح** ع روزی بسگی

---

۱ - یکبار (ج)   ۲ - صفت در (ج) نیست

برگذشت برزبان وی‌برفت که : ما اقبحه ، چه‌زشت است این سگ وچه ناخوش این صورت سگ . رب‌ّالعزّة آن ازوی در نگذاشت ، تازیانهٔ عتاب آمد ، که ای **نوح** می عیب کنی(۱) بر آفریدهٔما ؟ اخلق‌ات‌احسن‌من‌هذا ؟ **نوح** ازسیاست‌این‌عتاب‌بگریست، روزگار دراز برخود نوحه کرد ، تا نام وی **نوح** نهادند، وحی آمد که : یا **نوح** کم تنوح ؟ ای‌مسکین ! **نوح** با درازی عمر یك‌بار کلمه‌ای گفت نه‌پسند خالق، بنگر که چه زاری کرد و چند گریست ؟ پس ترا با این زلاّت نهمار، ومعصیت بی‌شمار ، خود چه بایدکرد ، وحالت‌گویی چون بود و سرانجام بچه رسد . **نوح** پدر عالمیان بود، ومایهٔ جهانیان بود ، و پیر پیغامبران بود ، ونواختهٔ خدای جهان بود ، بااین همه کان حسرت و مایهٔ درد و معدن اندهان بود .

پیر طریقت گفت : الهی ! کان حسرت است این دل من ، مایهٔ درد و غم است این تن من ، الهی ! نیارم گفت که این همه چرا بهرهٔ من ، نه دست رسد مرا بمعدن چارهٔ من ، نهصد و پنجاه سال برزخم و ضرب و بلا و عناء قوم خویش صبر همی‌کرد و خدایرا شکر همیگفت ، نه آن بلا ورنج ازو بکاست ، نه وی از سر آن صبروشکر برخاست ، دانست که بلا بستر انبیاست ، و قرین اولیاست ، و هرکه درو صبر کند ، دوستی‌را سزاست : **مصطفی** صم گفت : «انّ‌الله تعالی اذا احبّ عبداً ابتلاه ، فان صبر اقتناه» چون الله تعالی بنده‌ای را دوست دارد ، بلاها بدوفرستد ، تاپروای دیگرانش نبود ، اگر صبر کند بربلا ، ازخاصگیان حضرتش‌کند . **نوح** آن همه بار بلای قوم خویش همی کشید که اورا گفته بودند هرکه لباس جوانمردی پوشد ، ناچار تیرجفای ناجوانمردان خورد ، و در راه ریاضت زخمهای زهرآلود چشد و ننالد .

در عشق تو از ملامت بی‌خبران درجان وجگرخدنگها دارم من

پیر طریقت گفت : چون بنده‌ای را بدوستی خود بپسندد و شایستهٔ حضرت عنایت(۲) گرداند ، نخست بار بلا بروی نهد تا بنده رام شود در زخم بلا ، پس آنگه قوت خورد از حقیقت رضا ، پس چنان گردد که خود شود عاشق بلا . چنانکه **بویزید بسطامی** [قدّس‌الله‌روحه](۳) روزی که بلایی بدو نرسیدی گفتی: بارخدایا طعام

۱ - عیب میکنی (ج) ۲ - عندیت . (ج) ۳ - در (ج) نیست .

بی‌ادام چون خورند؟ خلق می‌پنداشتند که اوطعام وابلا میخورد ، خود ندانستند که وارضا میخورد ، وخود رضا میجوید که در منازل دوستی منزلی برتر ازمنزلت رضا نیست ، وثمره‌ای بزرگوارتر ازثمرهٔ رضا نیست. وذلك قوله :«ورضوان من الله اکبر»

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی ـ : « **واصنع الفلك با عیننا ووحینا** » و کشتی کن بردیدار دوعین ما وبه پیغام ما ، «**ولاتخاطبنی**» وباما سخن مگوی ، « **فی الّذین ظلموا** » درکار قوم بشفاعت کردن یا مهلت خواستن ، « **انّهم مغرقون (۳۷)** » که ایشان بآب کشتنی‌اند .

«**ویصنع الفلك**» و کشتی میکردید(۱) ، « **و کلما مرّ علیه** » و هر گاه که بر گذشتید(۲) برو ، « **ملاء من قومه** » گروهی از قوم او ، « **سخروا منه** »افسوس میکردند برو« **قال ان تسخروا منّا** » [نوح] گفت: اگر می‌افسوس(۳)دارید ازما« **فانّا نسخر منکم کما تسخرون** » ماهم افسوس داریم هنگامی از شما چنانکه شما افسوس میدارید ازما «**فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه** » آری آگاه شوید که آن کیست که عذاب آید و رسد باو عذابی کـه رسوا کند او را «**ویحلّ علیه عذاب مقیم(۳۸)**»و[بدانید] که آن کیست که فرو آید ازخداوند برو عذابی پاینده جاودانه

«**حتی اذا جاء امرنا**» [افسوس میکردند برو] تا آنگه که فرمان ما آمد ، « **وفار التّنور** » واز تنور تافته آب برجوشید ،«**قلنا احمل فیها** » [نوح] را گفتیم بر گیر در کشتی ، «**من کلّ زوجین اثنین**» از هر چیز که ویرا جفت بود نرینه ای ومادینه‌ای « **واهلك** » و کسان خویش ، « **الّا من سبق علیه القول** » مگر او که سخن حقّ بکفر وی در ازل برفت ، « **ومن آمن** » وهر که گرویده است [در کشتی نشان] « **وما آمن معه الّا قلیل (۳۹)** » و بنگروید با او مگر اندکی .

«**وقال ارکبوا فیها** »[الله] گفت : درنشینید درکشتی[و بگوئید]«**بسم الله مجریها ومرسیها** »بنام خدا راندن آن وبازداشتن آن ، «**انّ ربّی لغفور رحیم(٤٠)**» [و گوی](٤) خدای من براستی که گناه آمرز است مهربان .

۱ ـ میکردی (ج) ۲ ـ بر گذشتی (ج) ۳ ـ افسوس میدارید (ج) ٤ ـ وبگو (ج)

« **وهی تجری بهم** » و می بردی کشتی روان ایشانرا « **فی موج کالجبال** » درموج موج چون کوه کوه ، « **ونادی نوح ابنه** » وخواند بآواز **نوح** پسر خویش را [**کنعان**] ، « **وکان فی معزل** » وبا یکسو شده بود کران گرفته [از پدر وبرادران و اصحاب کشتی] « **یا بنی ارکب معنا** » ای پسر بیا ودرنشین باما. « **ولاتکن مع الکافرین** (٤١)» وبا کافران مباش .

« **قال ساوی الی جبل** » پسر گفت: من با کوهی شوم، « **یعصمنی من الماء** » که مرانگاه‌دارد از آب، « **قال لاعاصم الیوم من امرالله** » [**نوح**] گفت هیچ نگاه‌دارنده نیست امروز از فرمان خدای ، « **الا من رحم** » مگرالله که هم او بخشاید ، « **وحال بینهما الموج** » [تادرسخن بودند] موج میان‌ایشان‌در آمد، **فکان من المغرقین**(٤٢)» [وپسر را ببرد] واز غرق کرد کان گشت .

« **وقیل** » و گفتند [پس ازهلاك غرق شد گان] : « **یاارض ابلعی ماءك** » ای- زمین فروبر توآن آب خویش که برانداخته‌ای « **ویا سماء اقلعی** » وای آسمان تو باز گیر آن‌آب که فرو گذاشته‌ای ، « **وغیض الماء** » وآب زمین درزمین فرو بردند، « **وقضی الامر** » و کاربر گزاردند، « **واستوت علی الجودی** » و کشتی آرام گرفت برسر کوه **جودی** ، « **وقیل بعداً للقوم الظالمین** (٤٣) » والله گفت: دوری و لعنت باد این گروه ستمکاران را برخویشتن .

« **ونادی نوح ربه** » **نوح** [چون خواست که از کشتی فروآید] خداوند خویش را خواند بآواز ، « **فقال رب ان ابنی من اهلی** » گفت خداوند من پسر من از کسان من بود ، « **وان وعدك الحق** » و وعدهٔ تو راست است ، « **وانت احکم الحاکمین** (٤٣)» وتوراست حکم ترحاکمانی و بادادترداوران .

« **قال یا نوح انه لیس من اهلك** » گفت : ای **نوح** آن پسر از کسان تو نبود ، « **انه عمل غیر صالح** » که او کسی بود که کار نه‌نیك میکرد ، « **فلا تسئلن مالیس لك به علم** » هان نگر که از من چیزی نخواهی که ترا بآن دانش نیست [و ندانی که چه میخواهی] ، « **انی اعظك ان تکون من الجاهلین** (٤٥) » من ترا پند می‌دهم تا از نادانان نباشی .

«قال ربّ انّی اعوذ بك» نوح گفت خداوند من فریاد خواهم بتو، «ان اسئلك مالیس لی به علم» که چیزی خواهم از تو که مرا بآن دانش نیست و ندانم که چه میخواهم، «والا تغفرلی و ترحمنی» واگر بنه آمرزی مرا و بنه بخشایی برمن، «اکن من الخاسرین(۴۷)» اززیان کاران یکی باشم.

«قیل یا نوح اهبط» الله گفت ای نوح فرود آی [ازنردبان کشتی] «بسلام منّا» بسلامی وتحیّتی ازما [برتو] «و برکات علیك» وبرکات از ما برتو، «وعلی امم ممن معك» و برگروهانی که از پشت این پسران بود نیاند که با تواند، «وامم سنمتّعهم» و گروهانی خواهند بود که ایشانرا برخورداری این جهان دهیم «ثم یمسّهم منّا عذاب الیم(۴۸)» وآنکه بایشان رسد از ما عذابی دردنمای.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «واصنع الفلك باعیننا» ای ـ اعمل السفینة «باعیننا» ای بمرئی منّا و بمنظر منّا. و قیل: علی اعیننا کقوله: «و لتصنع علی عینی» یقال: ما زال فلان بعینی حتی واراه عنّی الجدار، و درین آیت «اعین» گفت و در جای دیگر در **قرآن** «باعیننا» و آن بمعنی عینین است، **بوموسی اشعری** گوید: که **مصطفی** (ص) گفت: «الاثنان فما فوقهما جماعة» واین درعربیت سائر است وسائغ «و وحینا» یعنی ـ علی ما اوحینا الیك من صفتها وذلك انّه لم یدر کیف یصنع فاوحی الله الیه ان اصنعه مثل جوجوء[۱] الطائر لیشقّ الماء. و قیل: بوحینا الیك ان اصنعها «ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا» ای ـ لا تراجعنی فی امهالهم نهی ان یشفع لهم، «انّهم مغرقون» بالطوفان، وقیل: المراد بقوله: «فی الّذین ظلموا» زوجته **واغلة** و ابنه **کنعان**. **ابن عباس** گفت: **جبرئیل** آمد و تخم ساج آورد و گفت این را بکار تا درخت روید و از آن کشتی ساز پس چون آن درخت برآمد و ببالید و ببرید و خشك گشت مزدوران را بدست یاری گرفت تا آن کشتی بساختند هزارو دویست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع آن. وقیل: کان طولها ثلثمایة ذراع وعرضها خمسین ذراعاً وبابها فی عرضها. بدانکه[۲] سه طبقه

۱ ـ الجؤجؤ، من الطائر والسفینة: الصدر. (المنجد).   ۲ ـ وآنکه (الف)

ساخت : طبقهٔ علیا مردمان را و طبقهٔ وسطی چهارپایان و مرغان را و طبقهٔ سفلی وحوش و سباع و هوام را . و از ابتدای درخت کشتن تا پرداختن کشتی صد سال در آن شد ، اما کشتی بدو سال بپرداخت .

« و کلّما مرّعلیه ملأٌ من قومه سخروا منه » ربّ‌العزّة میگوید جلّ جلاله: هر گاه که بر گذشتید(۱) بدو نفری از قوم وی چون کشتی میکرد برو افسوس‌می کردند و می گفتند(۲) : یا نوح صرت نجاراً بعدالنبوة ، پس از آنکه پیغامبر بودی درودگر گشتی ؟ و از میان پیغامبران دو کس درودگر بود یکی **نوح** دیگر **زکریا** و افسوس کردن ایشان آن بود که می گفتند: ای **نوح** چیست این که می‌-کنی ؟ گفت: کشتی که برسر آب رود ، گفتند : کیف تجری‌السفینة فی‌البرّ ؟اینجا خشك زمین‌است برخشك زمین(۳) کشتی‌چون رود ؟ همچنان افسوس میداشتند و با یکدیگر می‌خندیدند ، **نوح** گفت : « ان تسخروا منّا الیوم فانّا نسخر منکم »عند نزول‌العذاب « کما تسخرون » الان ، قیل : معناه نجازیکم علی سخریّتکم ، وقیل: نستجهلکم کما تستجهلون . آنکه ایشانرا خبر کرد که عاقبت ایشان چه خواهد بود ، گفت :

« فسوف تعلمون من‌یأتیه عذاب یخزیه » من، استفهام‌است بمعنی: ایّ، وموضع آن رفع ، والتقدیر « فسوف تعلمون » فیما بعد ایّنااولی بالاستهزاء و ایّنا احمدعاقبة و ایّنا « یـاتیه عذاب یخزیه » یهلکه و یفضحه « و یحلّ » ینزل « علیه عذاب مقیم » دایم علیه .

« حتی اذا جاء امرنا » بعذابهم و بهلاکهم « و فارالتّنّور » یعنی جعل علامة ل : **نوح** مبتدأ الغرق فوران تنّورملای ناراً . **حسن** گفت: تنوری‌بود ازسنگ ساخته در خانهٔ **نوح** که اهل وی در آن نان می‌پخت . ربّ‌العزة بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن‌علامتی ساخت نزول‌عذاب را، میگویند : روزشنبه بود که زن **نوح** **رحما** نام وی، آن تنور تافته بود تـا نان پزد ناگاه آب برآمد و **نوح** را خبر کرد، **نوح** در کشتی نشست بااصحاب وی. **شعبی** گفت : اتّخذ **نوح**‌السفینة فی

۱- بر گذشتی (ج) . ۲- میگفتند (ج) . ۳ - زمین خشك (ج)

جوف مسجد **الكوفة** و كان التنور على يمين الداخل(۱) ممّا يلى باب **كندة**، و قيل: كان فى ارض **الهند**، وقيل: كان بـ : **الشام** فى موضع يدعى **عين وردة**. وقيل: « فار التنور » كناية عن اشتد دالامر و صعوبته كما يقال: حمى الوطيس اذا اشتد الحرب، وقيل: التنور ـ وجـه الارض. يعنى ـ اذا رأيت الماء قد فار على وجه الارض فاركب انت و اصحابك السفينة، و قيل: « فار التنور » اى ـ طلع الفجر. والا كثرون على انه تنور الخابزة كما ذكرنا.

« قلنا احمل فيها » اى ـ فى السفينة « من كلّ زوجين ». قرأ **حفص**: « من كلٍ زوجين » بتنوين لام كلّ، و كذلك فى **المؤمنين**، والمعنى: من كل شىء فحذف المضاف اليه و نوّن كلا بعـد حذف المضاف اليه، و زوجين نصب مفعول « احمل » والمراد احمل فى السفينة من كل شى او من كل صنف من الحيوان « زوجين » ذكراً وانثى، ثم قال: « اثنين » على سبيل التأكيد والتحقيق. وقرأ الباقون: « من كل زوجين » مضافاً غير منون فـى السورتين.(۲) والوجه ان كلا اضيف الى الزوجين وجعل قوله: « اثنين » مفعول « احمل » والمعنى: احمل اثنين من كل زوجين، اى ـ احمل من كل شىء له زوج اثنين ذكراً وانثى، والزوج فى كلام **العرب** كل واحد معه قرين، والاثنان زوجان، يقال: عليه زوجا نعل اذا كان عليه نعلان و كذلك عنده زوجا حمام. قال الله تعالى: « وانّه خلق الزّوجين الذكر والانثى » فالـذّكر زوج للانثى والانثى زوج للذّكر. « واهلك » يعنى ـ ولدك و عيالك « الّا من سبق عليه القول » يعنى ـ تقدّم قولى لك « لاتخاطبنى فيه » وهو ابنه **كنعان** و امرأته **واغلة**. و قيل: « الا من سبق عليه القول » يعنى ـ من كان فى علم الله انّه يغرق بكفره. « ومن آمن » اى ـ واحمل من صدّقك من المؤمنين.

« وما آمن معه الا قليل » مفسران گفتند: اين قليل هشتاد بودند، چهل مرد وچهل زن، وهشتاد در كثرت امّت **نوح** اندك باشد و درست تر(۳) آنست كه دركشتى كم ازده تن بودند، **نوح** بود وزن وى وسه پسر [**نوح**](٤): **سام** و **حام** و **يافث** وزنان ايشان. واصاب **حام** امرأته فى السّفينة فدعا **نوح** ان تغيّر نطفته فجاء بالسّودان. هرچه

۱ـ الداخلى (ج). ۲ ـ يعنى درين سوره و در سورة مؤمنين. ۳ ـ درستر (الف).
٤ ـ منحصر به نسخه الف است.

در کشتی بودند از آدمی همه عقیم گشتند بی‌فرزند مگراین سه‌پسر **نوح** که عالمیان امروز همه از فرزندان ایشان‌اند **یافث** پدر **ترك** است و **خزروصقلاب** و **تاریس** و **منسك** و **کماری** و **صین**، ساکنان حدود مشرق تامهبّ شمال ایشان‌اند. و **حام** پدر سیاهان است. **سند** و **هند** و **زنج** و **قبط** و **حبش** و **نوبه** و **کنعان**. ومسکن ایشان میان جنوب و دبور و صباست باقی همه فرزندان **سام** اند و **سام** را پنج پسر بود: **ارم** مهینهٔ ایشان پدر **عاد** و **ثمود** و **عالم** پدر **خراسان** و **یفر** پدر **روم**(۱) و **اسود** پدر **فارس** و نزل کل رجل منهم مع ولده فی‌الارض الّتی سمیّت و نسبت‌الیه، و گفته‌اند: ششم پسر وی **ارفخشد** (۲) و هوالذّی ینتهی‌الیه نسب **الرسول**ص و بعد از **نوح** خلیفهٔ وی برفرزندان **نوح**،**سام** بود و بعد از **سام**، **ارفخشد** والذّی تسمیّه **العجم**، **ایران**. وهوالذّی بنی‌ارض **العراق** فاختصها لنفسه‌فسمّی **ایران شهر** و بعد از **ارفخشد**، **شالخ** بودپسروی‌وبعدازوبرادرزادهٔوی **جم‌بن ویونجهان بن‌ارفخشد** و هوالذّی ثبت ارکان‌الملك وبنی معالمه و اتخذ **یوم‌النوروز** عیداً و فی زمان **جم** تبلبلت الالسن بـ: **بابل** وذلك انّ ولد **نوح** کثروابها فشحنت بهم و کان کلام‌الجمیع **السریانیة** وهی لغة **نوح** فاصبحوا ذات یوم و قد تبلبلت السنتهم و تغیّرت الفاظهم و ماج بعضهم فی‌بعض فتفرّقت کلّ فرقةجهة من جهات العالم باللّسان الّذی‌علیه اعقابهم الی الیوم. وعن **ابن‌عباس** قال: قال **الحواریون**، ل: **عیسی**ع لو بعثت من‌شهدالسّفینة فحدّثنا عنها، فانطلق بهم حتّی انتهی الی کثیب من تراب فاخذ کفّا من ذلك‌التّراب بکفّه قال: اتدرون ما هذا؟ قالوا الله ورسوله اعلم، قال: هذا قبر **سام بن نوح** فضرب الکثیب بعصاه فقال قم باذن‌الله فاذا هو قائم ینفض التّراب عن راسه قدشاب. قال له **عیسی**ع: هکذا اهلکت؟ قال: لا، متّ واناشاب ولکنّی‌ظننتاً انّها السّاعة فمن‌ثمّ شبت. قال: حدّثنا عن سفینة **نوح**. قال: کان طولها الف‌ذراع ومایتی‌ذراع وعرضها ستّمائة ذراع و کانت ثلاث(۳) طبقات فطبقة فیها الدّوابّ والوحش و طبقة فیها الانس وطبقه فیها الطیّر، فلمّا کثرت فیها ارواث الدّوابّ اوحی‌الله الی **نوح** ان اغمز ذنب الفیل فغمزه فوقع منه خنزیر و خنزیرة فاقبلا علی‌الرّوث. فلّما وقع‌الفار فی‌السّفینة جعل

۱ - رؤم (الف) ۲ - آرفخشد (الف) ۳ - ثلاثمائه (الف)

يقرضها و حبالها و ذلك انّ الفار توالدت في السّفينة فاوحى الله الى **نوح** ان اضرب بين عينى الاسد فضرب فخرج من منخره سنّور و سنّورة فاقبلا على الفارة ، فقال له : يا **عيسى**ع كيف علم **نوح** ان البلاد قدغرقت ؟ قال : بعث الغراب ياتيه بالخبر فوجد جيفة فوقع عليها فدعا عليه بالخوف ، فلذلك لا يالف البيوت ثم بعث الحمامة فجاءت بورق زيتون بمنقارها وطين برجليها فعلم انّ البلاد قدغرقت قال فطوّقها الحمرة الّتى فى عنقها ودعالها ان تكون فى انس وامان فمن ثمّ تالف البيوت . قال : فقالوا يا **رسول الله** : الانطلق به الى اهلنا فيجلس معنا و يحدّثنا ، قال : كيف يتبعكم من لا رزق له . قال فقال له : عد باذن الله فعاد تراباً .

«وقال اركبوا فيها» اى ـ قال الله اركبوفيها . و قيل : قال لهم **نوح** اركبوا فى السّفينة . يقال : ركب الدّابّة وركب فى الفلك . قال **ابن عباس** : اوّل ما حمل **نوح** فى الفلك من الدّواب الذّرة ، وآخر ما حمل الحمار ، فلمّا دخل الحمار و دخل صدره تعلّق ابليس بذنبه فلم يستقلّ رجلاه فجعل **نوح** يقول : و يحك ادخل فينهض فلا يستطيع حتّى قال **نوح** : ويحك ادخل وان كان **الشيطان** معك . كلمة سبقت على لسانه. فلمّا قالها **نوح** ، خلى **الشيطان** سبيله فدخل و دخل **الشيطان** معه فقال له **نوح** : ما ادخلك علىّ يا عدوّالله ؟ فقال : الم تقل ادخل و ان كان **الشيطان** معك ؟ قال: اخرج عنّى يا عدوّالله قال : لابد من ان تحملنى معك . فكان فيمايز عمون فى ظهر الفلك. وقيل: انّ ابليس واولاده صاروا رياحاً فطاروا فى الهواء الى ان نضب الماء عن وجه الارض. و گفته‌اند که مار و کژدم آمدند، گفتند : یا **نوح** ما را درنشان درکشتی **نوح گفت** : ننشانم که سبب مضرّت وبليّت‌اید، ایشان گفتند: مارا درنشان که باتوعهد کردیم که هرکه نام توبرد، اورا نگزیم ونرنجانیم اکنون هرکه ازمضرّت ایشان ترسد تااین آیت برخواند: «سلام على **نوح** فى العالمين انا كذلك نجزى المحسنين انّه من عبادنا المؤمنين»، فانّهما لاتضرّانه . «وقال اركبوا فيها» **نوح** گفت: درنشینید در کشتی بنام خدای گوئید: «بسم الله مجريها و مرسيها» ـ قرائت **حمزه** و **کسائی** و **حفص** «مجريها» بفتح میم است ، ای ـ جريها ـ بنام خدا است رفتن آن . باقی «مجريها» خوانند، ای ـ اجراؤها و ارساؤها بنام خدای راندن آن و بازداشتن آن و برضمّ میم ، «مرسيها» همه متفق‌اند

ودرشواذّ خوانده‌اند «مجریها و مرسیها» بنام خدای که رواننده آنست و بدارندهٔ آن زجاج گفت: باللّه تجری وبه‌تستقرّ، بنام اللّه کشتی می‌رفت وبنام وی قرارمی‌گرفت و هر که که نوح خواستی تا کشتی روان شود گفتی: «بسم‌اللّه» روان گشتید و چون خواستی که بایستد گفتی «بسم‌اللّه» بایستادید.

«انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» لمن آمن منهم «رحیم» حین خلصهم. وعن ابن‌عباس قال: قال رسول‌اللّه (ص) «امانٌ لامتّی من الغرق اذا رکبوا السّفن فی‌البحران یقولوا بسم‌اللّه الملك و ما قدرواللّه حق قدره»، «بسم‌اللّه مجریها و مرسیها انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» چون نوح درکشتی‌نشست‌واصحاب‌وی، فرمان‌دادندتاآسمان آب فروگذاشت چنانکه‌اللّه گفت: «ففتحنا ابواب السّمآء بماءٍ منهمر» وزمین‌آب خویش برانداخت از هفتم طبقهٔ زمین و چشمه ها روان گشت چنانکه گفت: «وفجرّنا الارض عیوناً» چون هر دو آب بهم رسید و درهم شد، باد های عواصف فروگشادند تا درمیان آب افتاد و آنرا موجها کرد همچون کوههای عظیم، اینست که ربّ‌العزّة گفت: «وهی تجری بهم فی موجٍ کالجبال» الموج جمع موجةٍ کتمر وتمرة، والموج حرکة الماء الکثیر بدخول الرّیاح الشّدیدة فی خلاله.

«و نادی نوحٌ ابنه» و اسمه کنعان و قیل یام، و قیل عرویا، «و کان فی معزلٍ» من‌السّفینة، وقیل: بمعزلٍ عن‌دین‌اللّه، والعزلة البعد. «یابنیّ» قرائت عامّهٔ قرّاء کسر «یا» است مگرعاصم که بفتح یاخواند، فمن کسر فلانّه حذف یاء المتکلّم فبقیت الکسرة قبلها لیدلّ علیها، کما تقول: یاغلامِ، ومن فتح فلانّه قلب یاء الاضافة الفاً لخفّة الفتحة ثمّ حذف الالف کما تحذف الیاء من یاء غلام.

«ارکب معنا» باظهار، قرائت نافع است و ابن‌عامر و حمزه و یعقوب و بزی از ابن‌کثیر، و ترك الادغام فی مثل هذا اصل لانّ الحرفین من کلمتین وهما متقاربان لامثلان. باقی بادغام خوانندلانّهماحرفان متقاربان من‌مخرج واحد فلمّا کانا من‌مخرج واحد اشبها المثلین فحسن ادغام احدهما فی الآخر. نوح گفت مر پسرخویش را: «ارکب معنا» یعنی ـ اسلم و ارکب، اورا برکشتی میخواند بشرط ایمان. و گفته‌اند: این پسرمنافق بود اظهار ایمان می‌کرد ازین جهت نوح اورا میخواند، و اگر نوح

آن نفاق از وی شناختید، و از ایمان وی نومید بودید او را نخواندید.

«قال: سآوی الی جبلٍ» گفته‌اند: آن پیشین کشتی بود که خلق دیده بودند در جهان، راوهی نومید که در آن نشیند گفت: من در کشتی نیارم آمد، آنکه گفت: «سآوی الی جبلٍ یعصمنی من الماء» ای ـ من الغرق «قال لاعاصم الیوم من امرالله» گفته‌اند: این عاصم بمعنی معصوم است، کماء دافقٍ، وعیشةٍ راضیةٍ، میگوید: هیچ نگاه داشته نیست امروز از فرمان خدای و عذاب او «الاّ من رحم» استثنا منقطع است یعنی ـ لکن من رحمه‌الله معصوم، موضع «من» نصب است برین قول. و اگر گوئیم استثنا صحیح است موضع «من» رفع باشد، یعنی ـ من رحم هوالله عزّوجلّ، ای ـ لاعاصم الاّ الله «وحال بینهم الموج» ای ـ بین **نوح** و ابنه، و قیل: بین ابنه و الجبل «فکان من المغرقین» ای ـ صار من المهلکین بالماء. روی انّ **ابن نوح** بنی من الزّجاج بیتاً وقت اتّخاذ ابیه السّفینة فلمّا رکب **نوح** السّفینة دخل ابنه فی البیت الّذی اتّخذه من من الزّجاج ثمّ انّ الله تعالی سلّط علیه البول فاخذ یبول حتّی امتلأ ذلك البیت الزّجاجیّ من بوله فغرق کلّ فی ماء البحر و غرق **ابن نوح** فی بوله لیعلم انّه لامفرّ من القدر. مفسّران گفتند: شش ماه **نوح** واصحاب وی درکشتی بودند دهم **رجب** درکشتی بودند، و روز **عاشورا** از کشتی فرو آمدند، و در ستتر آنست که هفت ماه در کشتی بودند و ارتفاع آب در زمین چندان بود که بهمهٔ کوههای عالم سی گز آب بر گذشته بود و بروایتی پانزده گز، و روی انّه کان لامراة صبیٌّ صغیرٌ وکانت تحبّه فحملته الی الجبل وقت الغرق فلمّا غشیها الماء، رفعته فوق صدرها ثمّ فوق منکبیها ثمّ شالت به نحو السّماء بیدیها فلمّا الجمها الماء طرحته فقال‌الله لـ: **نوح**: لورحمت احداً لرحمت المرأة و ابنها. و قیل: رکب **نوح** السّفینة فی اوّل یوم من **رجب** فمرّت بالبیت وطاف به سبعاً و قد رفعه الله من الغرق وجرت السّفینة بهم الی **یوم النحر** «واستوت علی **الجودی**» **یوم النحر** (۱) فمکثت علیه شهراً حتی جفّت الارض وخرجو امنها یوم **عاشوراء** فصام **نوح** و من معه شکرا لله عزّوجل.

«و قیل یا ارض ابلعی» یعنی ـ قال‌الله للارض بعد تناهی الامر فی هلاك قوم **نوحٍ** «یا ارض ابلعی ماءَكِ» ای ـ تشرّبیه وتنشفیه، الله تعالی فرمان داد بزمین که آب

۱ ـ یوم النحر دهم ذیحجة (منتهی الارب).

خویش در اجزای خویش فروبر ، میگویند : لختی از آن بقاع زمین استعصا نمود وسر وازد ازین فرمان ، تا ربّ العالمین آب وی تلخ وشور گردانید و آن زمین شورستان کرد . «و یا سماءُ اقلعی» ای - یا سحاب امسکی عن انزال المیاه . «وغیض المآء» ای - ونقص المآء فذهب ونضب ومصدره الغیض والغیوض ، یقال : غاض الماء یغیض ، اذا غار فی الارض ، وغاضه الله ای - نقصه ، لازمٌ ومتعدّ کما یقال : زادالشیئ وزدنه . «وقضی الامر» ای - فرغ من محازاة الاعداء ، کقوله : « و انذرهم یوم الحسرة اذقضی الامر » یعنی - فرغ من محاسبة الاعداءِ ومجازاتهم «واستوت علی **الجودی** » یعنی - استقرّت السّفینة علی جبل **الجودی** وهو جبل معروف بناحیة **الموصل** و قیل : فی جزیرة **الشام** من وراء **آمد** . «وقیل بعداً للقوم الظّالمین» بعداً مصدرٌ موضوع موضع الامر - میگوید : دوری بادا و لعنت این گروه ظالمان را ، این از کلمتهای نفی ندامت است که الله بآن خویشتن را ازپشیمانی تنزیه کرد چنانکه جایی دیگر گفت : «الا بعداً لـ : **عاد**» «الا بعداً لـ : **ثمود** » «الا بعداً لـ : **مدین** » «ولا یخاف عقباها» هم ازاین باب است . آنچه **موسی** را گفت : «فلاتأس علی القوم الفاسقین» و از **شعیب** باز گفت : «فکیف آسی علی قومٍ کافرین » ولیس ربنّا بجبّارٍ یبدوله ندامة اویخاف عاقبة ، اجمع المعاندون علی ان طوق البشر قاصرٌ عن الاتیان بمثل هذه الآیة ، بعدان فتشوا جمیع کلام **العرب والعجم** فلم یجدوا مثلها فی فخامة الفاظها و حسن نظمها وجودة معانیها فی تصویر الحال مع ایجاز من غیر اخلالٍ .

« ونادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی » وقد وعدتنی ان تنجینی واهلی ، وذلك فی قوله تعالی : «واهلك» بارخدایا تومرا گفته‌ای که تراو کسان ترا ازغرق برهانم واین پسراز کسان من بود ، «وانّ وعدك الحقّ وانت احکم الحاکمین» ربّ العالمین اورا جواب داد که : «انّه لیس من اهلك» ای - من اهل دینك . وقیل : لیس من اهلك الّذین وعدتك انجاءهم . روایت کنند ازعلی [مرتضی](۱)(ع) که گفت لم یکن ابنه وانّما کان ابن امرأته من زوج آخر ، ولهذا قال : من اهلی ولم یقل : منّی . وقیل : کان لغیر رشده وهذا غیرصحیح لانّ الله تعالی عصم انبیاءه من مثله ، وحمل المفسّرون . قوله « فخانتاهما » علی -

۱ - (ج)

الدّین لاعلی الفراش یعنی- احدیهما کانت تخبر النّاس انّه مجنون والاخری کانت تدلّ علی الاضیاف . وقال **ابن عباس** : مابغت امراة نبیّ قط . یکی از **سعید جبیر** پرسید که «انّ ابنی من اهلی» این پسر **نوح** بود یانبود . **سعید** خشم گرفت، گفت : سبحان الله لااله الّاالله» خدای میگوید جلّ جلاله بارسول خویش که پسر وی بود وتومی گویی که نبود ، آنکه گفت : کان ابنه ولکنّه کان مخالفاً فی النیّة والعمل والدّین فمن ثمّ قال: «انّه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح» بکسر المیم وفتح اللاّم ونصب «غیر» قرأها **الکسایی** و **یعقوب** ، والوجه انّ الضمیر فی «انّه» لابن **نوح** والمعنی : انّ ابنك عمل غیر صالح ، والتقدیر: عمل عملا غیر صالح فحذف الموصوف واقیم(۱) الصّفة مقامه. میگوید: ای **نوح** او از کسان تو نبود که کارنیك نمیکرد(۲) یعنی ـ که در دین ونیّت وعمل مخالف تو بوذ . وقرأ الباقون «عمل» بفتح المیم ورفع اللاّم منوّنة ورفع «غیر» والوجه انّه یجوزان یکون الضّمیر فی «انّه» لابن **نوح** ایضاً فیکون علی حذف المضاف، والتقدیر انّ ابنك ذوعمل غیر صالح فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه، ویجوزان یکون الضّمیر فی «انّه» للسّئوال ، والتّقدیر انّ سؤالك ، مالیس لك به علم عمل غیر صالح . یعنی ـ این گفت که تو مرا گفتی ای **نوح** کاری نه نیك است وآن گفت وی خلاص خواستن پسر بود پس از آنکه کفر وی شناخته بود ودانسته . و گفته‌اند خلاص وی خواستن بود پس از آنکه گفت « لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً»

« فلا تسئلنّ» درین کلمت سه قرائت است «تسئلن» بفتح لام ونون و نون مشدّد قرائت **ابن کثیر** است وبفتح لام و کسر نون و نون مشدد قرائت **نافع** و **ابن عامر** است ولکن **ورش** و **اسمعیل** از **نافع** اثبات یاء روایت کرده‌اند درحال وصل نه‌در حال وقف، و**قالون** حذف یاء روایت کرده درهر دوحال، و **بصریان** و **کوفیان** «تسئلن» خوانند بسکون لام و کسر نون مخفّف، واز **بصریان ابو عمرو** یاء اثبات کند درحال وصل دون الوقف، و **یعقوب** درهردو حال اثبات کند و **کوفیان** در هردو حال حذف کنند واصل کلمه «لاتسئلن»(۳) بجزم لام است برمعنی نهی ودخلته النّون الثقیلة للتّوکید، معنی آنست که مپرس آنچه علم آن برتو پوشیده کرده ام و ندانی که در حکم من

۱ـ اقیمت(ج) ۲ ـ کار نه نیك کرد (الف) ۳ ـ لاتسئل (ج)

جائز است « انّی اعظك ان تکون من الجاهلین » اینجا، لا، مضمر است یعنی ـ ان لا تکون من الجاهلین. وقیل : معناه: ان تکون من الجاهلین فتظنّ انی لا افی[1] بوعد وعدته.

پس **نوح** بزلّت خویش معترف شد، گفت: « ربّ انّی اعوذ بك » ای ـ استجیر بك « ان اسئلك ما لیس لی به علم » ای ـ ان اتکلف مسئلتك مالا اعلم ممّا استاثرت بعلمه « والا تغفرلی » ذنبی بسئوالی « وترحمنی » بفضلك وتنقذنی من غضبك « اکن من الخاسرین » الهالکین.

« قیل یا **نوح** اهبط » انزل من السفینة الی الارض « بسلام منّا » ای ـ بسلامة وخلاص من المکاره والهلاك. قال: **عمربن الخطاب** لمّا استقرّت السفینة علی **الجودی** لبثت ماشاءالله ان یلبث ثمّ انه اذن له فهبط علی الجبل فدعا الغراب فقال ائتنی بخبر الارض فانحدر الغراب علی الارض وفیها الغرقی من قوم **نوح** فوقع علی جیفة من قوم **نوح** فابطاء علیه فلعنه، ودعا الحمامة فوقعت علی کف **نوح** فقال: اهبطی فائتینی بخبر الارض فانحدرت فلم تلبث الّا قلیلا حتی جاءت. تنفض ریشة فی منقارها.

وروی انها اتته بورق الزیتون فی منقارها والطّین فی رجلیها، فقالت : اهبط فقد انبتت الارض. قال **نوح**: بارك الله فیك وفی بیت یؤویك وحبّبك الی النّاس لولا ان یغلبك النّاس علی نفسك لدعوت الله ان یجعل رأسك من ذهب. وقیل: « بسلام » ای ـ بتحیّة وبتسلیم « منّا وبرکات علیك » یعنی ـ زیادات فی نسلك حتّی صار اباالبشر بعد **آدم** وان بنی آدم کلّهم من ذلك الیوم من بنیه الثلثة، البیض من **سام**، والحمر من **یافث**، والسّود من **حام**. اینست که رب العالمین گفت : « وجعلنا ذرّیته هم الباقین » ادرکت البرکة کلّهم فتنا سلوا وادرك السلام بعضهم فاسلموا. ذلك قوله : « وعلی امم ممّن معك » ای ـ و علی قرون من ذرّیّة من معك من ولدك وهم المؤمنون منهم، ثمّ استأنف الکلام فقال : « وامم سنمتّعهم » فی دنیاهم، یعنی ـ الامم الکافرة من ذرّیته « ثمّ یمسّهم منّا عذاب الیم » امّا عاجلا وامّا آجلا، قال: **محمدبن کعب القرظی** : دخل فی ذلك السلام کل مؤمن ومؤمنة الی یوم القیمة وکذلك فی ذلك العذاب و الامتاع کلّ کافر و کافرة الی یوم القیامة.

---

۱ ـ اوفی (الف)

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و اصنع الفلك باعيننا » **نوح** را فرمان آمد از روی شریعت بظاهر حکم که از چوب ساج کشتی ساز و درو نشین تا از طوفان برهی و از روی حقیقت بحکم تخصیص و نعمت تقریب بسر وی ندا آمد که دریای نفس درپیش‌داری دریای مغرق مهلك در آن گردابها است پر خطر . و نهنگان جان ربای بر رصد ، وناچار بر آن عبره می‌باید کرد تاساحل امن رسی ، از اخلاص کشتی ساز بسه طبقه یکی‌خوف ودیگر رجا وسوم(۱) رضا ، وانگه بادبان صدق بر آن بند وبر مهبّ صبای اطلاع‌ما بدار . اینست که گفت :« باعیننا و وحینا » که ماخود چنانکه باید راند وآنجا که باید راند خود رانیم « هوالذی یسیّر کم فی البرّ والبحر » « وحملناهم فی‌البّر و البحر » ازروی اشارت میگوید‌بندهٔ من‌تدبیر کارخود وامن گذار وخویشتن‌را یکسر بمن سپار و تصرف خود دوردار تو(۲) محمول لطف مایی و محمول الکرام لایقع فان وقع وجدمن یأخذ بیده . این‌همانست که **مصطفی** صم گفت : « الا فتسلکون جسراً من‌النّار یطاء احد کم الجمرة فیقول‌الجسر ، یقول‌ر بّك عزّوجلّ اوانه » کرامتی‌بزرگوار است ولطفی بی نهایت که فردا ربّ العزّة بر گذرگاه صراط با بندهٔ عاصی کند ، فمّرة یقف و مرّة یعثر . می‌افتد و می خیزد و رب‌العزّة داند که بنده را جزوی فریادرس ودستگیر(۳)نیست بجلال تعزّز خود وبنعت رحمت اورا فریاد رسد و دستگیری(٤) کند . درخبرمی آیدکه رحمت‌الله بربنده بیش ازرحمت‌مادراست برفرزند ، واگر(۵) تقدیراً فرزندی هزاربار پایش بگل فرو رود ، هربار مادر گوید برخیز جان مادر و هربار مادر برو مشفق‌تر و مهربان‌تر بود .

پیرطریقت گفت : الهی ! تامهر تو پیدا گشت همهٔ مهرها جفا گشت ، وتا برّتو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت ، الهی ! ما نه ارزانی بودیم تـا ما را بر گزیدی ، و نه نا ارزانی بودیم که بغلط گزیدی ، بلـکه(٦) بخود ارزانی کردی تا بر گزیدی و بپوشیدی عیب ، که می‌دیدی .

۱ ـ سیوم (الف) ۲ ـ در دوردار (الف) ۳ ـ دست گیر (الف) ٤ ـ دست گیری (الف)
۵ ـ و اگر (ج) ٦ ـ بل که (الف)

« حتّی اذا جاء امرنا و فارالتّنور » چون سلطان عظمت و بی نیازی و جلال عزت قهاری بنعت سیاست کمین گاه مکر بـر آن بی حرمتان و بیگانگان گشاد و طوفان‌عقوبت وعذاب فراسرایشان نشست، فرمان آمد از جبار کاینات به **نوح** پیغامبر که : « احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلك الّا من سبق علیه القول » هن که مادر ازل او را در پناه لطف و جوار رحمت خود گرفتیم ، امروز تو اورا واپناه خود گیر و در کشتی نشان که وی امروز از رستگارانست(۱) و فردا از نواختگان ، و در ازل ازخواندگان . **ابلیس** آمد در آن حال تا خود را در کشتی افکند **نوح** سر وازد که این جای خواندگان است ، نه جای راندگان . **ابلیس** گفت : اما علمت انّی « من-المنظرین الی یوم‌الوقت‌المعلوم » ولا مکان‌الیوم الا فی سفینتك . ندا آمد کـه ای **نوح** ، **ابلیس** را درنشان که اوشبه سیاه است درعقد مروارید :

در رشته کشند با جواهر شبهی .

عجب آنست که **نوح** پسر خودرا میخواندکه « ارکب‌معنا » و **ابلیس**‌دشمن را میراند ، تا فرمان آمد که ابلیس دشمن را بردار و پسر خودرا بگذار ، تـا بدانی که اسرار تقدیر برقیاس خلق نیست میگوید: من آن کنم که خود خواهم و کس را بر حکم من اعتراض نیست « لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون » .

« و قال ارکبوا فیها بسم‌الله مجریها و مرسیها » بسم‌الله سلامة‌الخلق ، و بالله نجاة‌الخلق ، بسم‌الله شفاءٌ عند کلّ بلیّةٍ ، و سلوةٌ عند کلّ حسرةٍ ، وحبرةٌ عند کلّ ترحةٍ ، بنام خداست آرام دل مؤمنان ، بنـام خداست شفاء درد بیمار دلان ، بنـام خداست آسایش اندهگنان ، خداوندا نامت نور دیدهٔ آشنایـان ، یادت آیین منزل مشتاقان ، یافتت فراغ دل مریدان ، مهرت انس جان دوستان .

« و نادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی » **پیر طریقت** گفته که درگاه حق عزیز است ، و فنای قدس او عظیم ، سراپردهٔ قهر زده ، وایوان کبریا برکشیده ، و بساط عظمت گسترانیده ، کس را نیست و نرسد کـه بستاخی کند برآن بساط عظمت جز بفرمان . نبینی **نوح** راکه بستاخی کرد، گفت : « انّ ابنی من اهلی » تا

۱- رستکان (الف) .

اورا جواب دادند که « انّه لیس من اهلك » **موسی** (ع) همچنین(۱) بر بساط جلال و عظمت انبساطی نمود ؛ بی دستوری دیدار خواست ، گفت : « ارنی » جواب آمد که : « لن ترانی » ، باز **مصطفی** (ص) شب الفت و زلفت ، شب قرب و کرامت که بحضرت اعلی رسید ، وبساط جلال وعظمت دید ، سر در پیش افکند وهیچ نگفت حرمت حضرت احدیت را و اجلال درگاه صمدیت را خاموش گشته ، و گوش فرا داشته که تا فرمان چه آید ، و دستوری چه دهد ، ندا آمد که یا **محمد** « سبّح اسم ربّك الاعلی » دستوری دادیم ترا زبان دعا و ثنا بگشای ، و مـا را بپاکی بستای ، **مصطفی** (ص) درنگرست جلال و عظمت و کبریای الوهیّت بی نهایت دید ، دانست که کمال ثنای مخلوق هرگز ببدایت جلال لم یـزل نرسد ، ثنای خود همچون(۲) چراغ دید در آفتاب و قطره در دریا ، چراغ درآفتاب چه روشنایی دهـد ، و قطره در دریاچه افزاید ، همین کلمت(۳) گفت : «لا احصی ثناءً علیك انت کما اثنیت علی نفسك » فرمان آمد که ای **محمد** بستاخی کن بخواه تا بخشم ، بگوی تا نیوشم ، سل تعطه اشفع تشفع .

من آن توام تو آن من باش ز دل   بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

۵ ـ النوبة الاولی

قوله‌تعالی ـ . «**تلك من انباء الغیب**» این قصّه ازخبرهای پوشیده [بر عرب] است «**نوحیها الیك** » که پیغام دهیم(٤) آنرا بتو ، «**ماکنت تعلمها انت**» هرگز ندانستی تو آنرا ، « **ولا قومك من قبل هذا** » و نه قوم تو [عرب] دانستند پیش ازین‌وقت ، «**فاصبر**» شکیبایی‌کن [تو براذای قوم‌خویش] «**انّ العاقبة للمتّقین(٤٩)**» که [پیروزی] سرانجام خداوندان راستی راست .

« **والی عاد اخاهم هوداً** » وفرستادیم به **عاد** کس ایشان **هود** ، «**قال یاقوم**» [**هود**] گفت [**عاد** را] که ای قوم «**اعبدوا اللّه مالکم من اله غیره** » خدای پرستید نیست شمارا خدایی جز از وی(۵) « **ان انتم الّا مفترون(۵۰)** » نیستید مگر دروغ

۱ـ هم چنین (الف) . ۲ـ هم چون (الف) . ۳ـ کلمه (ج) .
٤ ـ میدهم (ج) ۵ ـ جذز وی (الف)

سازان(۱) ودروغ گویان .

«یاقوم لااسئلکم علیه اجراً» ای گروه نمی‌خواهم از شما بر پیغام رسانیدن مزدی «ان اجری الّا علی الّذی فطرنی» نیست مزد من مگر بر او که بیافرید مرا [پس آنکه نبودم]، «افلا تعقلون(۵۱)» در نمی‌یابید [که من بیگانه بی‌طمع با اهل اقلیم باز نهاد نجویم به بیهوده(۲).]

«و یا قوم استغفروا ربّکم» وای قوم آمرزش خواهید از خداوند خویش، «ثمّ توبوا الیه» وبوی باز گردید، «یرسل السماء علیکم مدراراً» تافرو گشاید برشما ازآسمان بارانی پیوسته تیزبار، «ویزدکم قوّة الی قوّتکم» و شما را نیروئی افزاید بانیروی شما، «ولا تتولّوا مجرمین(۵۲)» وبرمگردید [از پذیرفتن پیغام هم] بااین جرمهای خویش.

«قالوا یاهود» گفتند: ای هود «ماجئتنا ببیّنة» نیاوردی بماپس کاری روشن ویس پیغامی درست، «ومانحن بتارکی آلهتنا عن قولك» ومادست بدارندهٔ خدایان خویش نیستیم ازبهر گفت تو، «ومانحن لك بمؤمنین(۵۳)» وماترا استوار گیرندگان نه ایم.

«ان نقول» نمیگوئیم ما بتو «الّا اعتراك بعض آلهتنا بسوء» مگر این که بتو رسانید یکی از خدایان ما گزندی «قال انّی اشهد الله واشهدوا» گفت: من الله گواه خواهم و شما گواه باشید(۳) انّی بریءٌ ممّا تشرکون(۵۴) من دونه» که من بیزارم از آنچه شما انباز می‌خوانید(۴) باالله «فکیدونی جمیعاً» با من کاوید و بکوشید(۵) [بهر کوشش که توانید و بهر ساز که دارید] همه بهم یار و همدست، «ثمّ لاتنظرون(۵۵)» آنکه مرا هیچ درنك مدهید.

«انّی توکّلت علی الله» من پشت باالله(۶) بار کردم «ربّی وربّکم» خداوند من وخداوند شما «ما من دابّة الّا هو آخذ بناصیتها» نیست هیچ جنبنده‌ای مگر او ناصیت آن گرفته دارد، «انّ ربّی علی صراط مستقیم(۵۶)» خداوند من است بر راهی راست.

---

۱ - دروغ زنان (الف) ۲ - نجویم بیهوده (ج) ۳ - من الله می گواهی بید (ج).
۴ - می انباز خوانید (لف) ۵ - بامن کاوید و بامن کوشید (الف) ۶ - بالله (ج)

«**فان تولّوا**» اگر بر گردید، «**فقد ابلغتکم**» من بشما رسانیدم، «**ما ارسلت به الیکم**» آنچه مرا بآن فرستاده‌اند بشما، «**ویستخلف ربی قوماً غیرکم**» و خداوند من‌ازپس شما گروهی جزازشما خلیفت‌نشاند[درزمین] «**ولا تضرّونه شیئاً**» وشما بسر کشیدن ازطاعت‌وی ویرا نگزائید» «**انّ ربّی علی کلّشی حفیظ(۵۷)**» خداوند من برهمه‌چیز نگهبان(۱) است [بآن دانا و آنرا یاددار ونگه‌دار].

«**ولمّا جاء امرنا**» و آنگه که فرمان ما آمد، «**نجّینا هوداً**» برهانیدیم **هود** را، «**والذین آمنوا معه**» و ایشان که گرویده بودند با او، «**برحمةٍ منّا**» بمهربانی ازما، «**ونجّیناهم من عذاب غلیظ(۵۸)**» وبرهانیدیم ایشانرا ازعذابی‌بزرگ.

«**وتلك عاد**» و این **عاد** آنست، «**جحدوا بآیات ربّهم**» که شنیدند ونشنیوشیدند، دیدند ونمگریستند؛ یافتند ونپذیرفتند، آگاه شدند وباراه نیامدند. «**وعصوا رسله**» وسر کشیدند دررسولان(۲) او، «**واتّبعوا امر کلّ جبّار عنید(۵۹)**» و پی بردند فرمان هر گردن کشی ناپاك ستیز کش را.

«**واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیمة**» وبرپی [عاد] بادا درین جهان لعنت وراندن الله وروز رستاخیز همچنان، «**الا انّ عاداً کفروا ربّهم**» آگاه‌باشید که **عاد** کافر شدند بخداوند خویش، «**الا بعداً لعاد قوم هود(۶۰)**» آگاه باشید که دوری بادا و لعنت فزایا **عاد** را قوم **هود**.

النوبة الثانية

قوله تعالی ـ : «تلك من انباءِ الغیب» ای ـ تلك الاقاصیص فی خبر **نوح**ع. من اخبار الغیب عنك ینزل بها **جبرئیل** علیك معجزة و صحّة لنبوّتك یا **محمد**، «ما کنت تعلمها انت ولاقومك» **العرب** «من قبل هذا» الوقت. و قیل: من قبل **القرآن** ای ـ لولا انّا اوحینا الیك ما کنت تعرفها «فاصبر» ای ـ علی تکذیبهم لك کما صبر **نوح**. «انّ العاقبة» ای ـ حسن العاقبة من الظفر والنّصر «للمتّقین» کما کان لمؤمنی قوم **نوح** وسایر من آمن بالانبیآء والرسل.

---

۱ ـ کوشوان (الف) ۲ ـ درسّولان (الف).

«والی عاد اخاهم هوداً» ارسال در آن مضمر است، یعنی- ارسلنا الی عاد اخاهم هوداً و این عاد اوّل است، و هو عادبن ارم بن سام بن نوح. نژاد این عاد همه جبّاران بودند وطاغیان، و درعصر خویش جهانداران، و درزمین یمن مسکن داشتند و اولاد سام و حام و یافث در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند، و مهینهٔ ایشان و ملك ایشان شدید بن عمليق بن عاد بن ارم بود، این ملك برادرزادهٔ خود را ضحاك بن علوان بن عمليق بن عاد که عجم اورا بيوراسف گويند بزمین بابل فرستاد تا اولاد سام را مقهور کرد و جم بن ویونجهان بن ارفخشد بن سام که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد وابن عم خویش را الولید بن الريان بن عاد بن ارم بزمین مصر، فرستاد و اولاد حام را مقهور کرد، مصر بن القبط بن حام که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد و می گویند که الريان بن الوليد ملك مصر که صاحب يوسف بود و الوليد بن مصعب، فرعون موسی و جالوت الجبّار که داود اورا کشت، این هرسه ازفرزندان وليد بن الريان بن عاد اند و شديد بن عمليق برادرزاده یی دیگر داشت، غانم بن علوان بن عمليق، برادر ضحاك اورا بزمین ترك فرستاد و اولاد یافث را مقهور کرد و افراسياب(۱) که ملك ایشان بود بدست وی کشته شد، ویقال: ان رستم الشدید من ولد غانم. پس شديد بن عمليق هلاك گشت و برادر وی شداد بن عمليق بن عاد بن ارم بجای وی نشست همچنان کافر وطاغی و متمرّد با قوم خویش، تا ربّ العالمین در آن عصر هود پیغامبر بایشان فرستاد و ایشانرا بردین حقّ دعوت کرد، فذلك قوله: «والی عاد اخاهم هوداً» وهو هود بن خالد بن الخلود بن عيص بن عمليق بن عاد. و قيل: هود بن عبدالله بن عوص بن ارم، و هو الاصح. وسمّاه اخاهم لانه كان من نسبهم. قال الزّجاج: هوا خوهم من حيث انّه من ولد آدم وهم اولاده.

«قال یاقوم اعبدوا الله» ای - وحّدوه «مالكم» من معبود «غیر» الله «ان انتم الاّ مفترون» كاذبون فی اشراككم مع الله الاوثان.

۱ - فراسیاب (الف)

«یا قوم لا اسئلکم» علی ما ادعوکم الیه من اخلاص العبادة «اجراً» ای ـ ثواباً ورزقاً «ان اجری» ای ـ ماجزائی وثوابی. «الّا علی الذی فطرنی» ای ـ ابتدأ خلقی ولم‌اك شیئاً «افلاتعقلون» انّی لااطلب منکم علی ذلك عرض الدنیا وانّما قال هذالانّ الامم قالت للرّسل ماتریدون الّا ان تتملّکوا اموالنا.

«ویا قوم استغفروا ربّکم» این استغفار درقرآن کفّار را جایها است« ولولا تستغفرون‌الله» آن قوم **صالح** ازین‌جنس است،«وما کان‌الله معذّبهم وهم یستغفرون» «فقلت استغفروا ربّکم» همه ازین جنس است و قول **مصطفی** ص که **عدی حاتم** او را گفت: انّ ابی کان یقری الضّیف ویفعل و یفعل فهل نفعه ذلك و قالت له **عایشة** لـ: **عبدالله بن جدعان التیمی** کذلك فقال‌ص لهما ومایغنی ذلك عنهما ولم یستغفرالله قط، فاستغفارالکافر رجوعه‌الی‌الاسلام بالتّوحید لانّه اذا شهدبالتّوحیداستحقّ المغفرة فتوحیده استغفار. «ثمّ‌توبوا الیه» «ثمّ» درجای عطف‌است نه‌درجای تعقیب.«یرسل السّمآء علیکم مدراراً»، **هود** این سخن ازبهر آن میگفت که ایشان اصحاب زروع وارباب عمارت بودند وخشک سال ایشانرا پیش‌آمد، هفت سال پیوسته قحط بود و باران نمی‌آمد **هود** ایشانرا گفت: «استغفروا ربّکم» من کفرکم بان تؤمنوا «ثمّ توبوا الیه» من ذنوبکم «یرسل السّماء» سمآء اینجـا مطراست. «**زید بن خالد الجهنی** گفت درصحاح خطب رسول‌الله‌ص: فی‌اثر سماء کانت من‌اللّیل یعنی- فی‌اثر مطر. «مدراراً» یعنی- دائما ساکناً وذلك‌انفع مایکون، واصله من‌درّ اللبن اذا نزل متتابعاً، و مفعال من بناءِ المبالغة یستوی فیه‌المذکّر والمؤنّث.

«ویزدکم قوّةً الی قوّتکم» این ازبهر آن گفت که ایشان درروزگار قحط و شدّت ضعیف و نزار شده بودند لقلّة غذائهم فی‌الجدب. و قیل: معناه ویزدکـم عزّاً الی عزّکم بکثرة عددکم و اموالکم و اولادکم و ذلک انّ‌الله حبس عنهم القطر واعقم ارحام نسائهم فوعدهم **هود**ع المطر والاولاد علی الایمان والاستغفار والتوبة، «ولاتتولّوا مجرمین» ای ـ لاتعرضوا عمّا ادعوکم الیه من‌التّوحید مقیمین علی‌الکفر

«قالوا یا هود ماجئتنا ببیّنة» ای- برهان وحجة، «وما نحن بتارکی آلهتنا» ای ـ لانترك عبادة آلهتنا «عن» جهة «قولک»، «ومانحن لک بمؤمنین» مصدقین

«ان نقول» ای ـ ما نقول فیک «الّا» قولنا «اعتراك» اصابک «بعض آلهتنا بسوءٍ» یعنی ـ بجنون وخبل بسبب سبّک ایّاها فصرت تتکلم بما نسمع، یقال عراه و اعتراه اذا الّم به.

«قال» لهم **هود**: «انّی اشهدالله» علی نفسی «واشهدوا» یاقوم «انّی بری‌ءٌ» من آلهتکم الّتی یخوّفوننی بها فسمّونی ماشئتم، «فکیدونی جمیعاً» **هود** گفت: من خدای ترا بر گواه میگیرم وشما نیز گواه باشید کـه ازبتان شما بیزارم وایشانرا عیب جویم سخن من اینست، شما هرچه خواهید کنید، وهر کید که توانید سازید، وبهر نام که خواهید مرا نام نهید وگر بتان شما بمن بدی و کیدی توانند ایشانرا در کید وحیلت بیاری گیرید، «ولاتنظرون» ومرازمان مدهید اگر توانید، همانست که از **نوح** پیغامبر حکایت کرد.

«فاجمعوا امر کم وشر کـاءکـم» الآیة. واین معنی در **قرآن** از چند پیغامبر حکایت است بر الفاظ مختلف، واین عظیم‌تر برهانی است پیغامبران را بر صحت نبوّت که ایشان اندك بودند یا یگانه، ودشمنان انبوه بودند یا بی‌عدد، خاصه **نوح** و**هود**.

«انّی توکّلت علی‌الله» این آیت حرزی عظیم است مستعیذان را از جبابره. «مامن دابّة الّا هو آخذٌ بناصیتها» یعنی ـ نواصی الجبابرة بیده والاخذ بالنّاصیة کنایة عن الاقتدار. و روی فی بعض‌الدعآء فی‌الخبر: اللهم انت ربی و انا عبدك ناصیتی بیدك» ومنه قوله: «لنسفعاً بالنّاصیة» کلّ‌ذلک مأخوذ من فعل **العرب** انّهم اذا ظفر احدهم بمن یبارزه واستولی علیه اخذ بناصیته عنفاً واذا ارادتنکیله جزّ ناصیته. ومنه‌قوله: «یؤخذ بالنّواصی والاقدام» یعنی ـ تاخذالزّبانیة بنواصی‌الکفّار: یقال: اخذت بناصیته، وبناصاته وانشدوا:

فما الدّنیـا بباقیة لحـیّ وما حیّ علی‌الدّنیا بباق.

«انّ ربّی علی‌صراط مستقیم» هذا کقوله: «انّ ربّک لبالمرصاد» وقیل معناه: انّ ربّی علی طریق‌الحق یجازی‌المحسن باحسانه والمسیئی باسائته لایظلـم احداً. وقیل: یحملنّکم «علی صراط مستقیم» وهو**الاسلام**، وقال: **ابن‌عباس** یرید انّ الّذی بعثنی‌الله به‌دین مستقیم، والمعنی علی هذا: انّ دین ربّی علی صراط مستقیم «فان

تولّوا » یعنی ـ ان تتولّوا ، ای ـ تعرضوا ولم تؤمنوا « فقدابلغتکم » الزمتکم الحجة بتبلیغ الرّسالة ، ویستخلف ربّی قوماً غیرکم » هذا تهدیدٌ خفیٌّ لانّ الله لا یستخلف قوماً الّا بعد اهلاك الّذین قبلهم، یعنی ـ ان لم تؤمنوا اقام خلفآء یکونون سکّان الارض بعدکم یعبدونه ، « ولاتضرّونه شیئاً » بتولّیکم واعراضکم انّما تضرّون انفسکم « انّ ربّی علی کلّ شیئٍ حفیظٌ » یحفظنی من ان تنالونی بسوءٍ، وقیل : حفیظ علی اعمال العباد فیجازیهم علیها .

« ولمّاجآء امرنا » ای ـ عذابنا . وقیل: امرنا بهلاك **عاد** « نجّینا **هوداً** والذین آمنوا معه » وهم اربعة آلاف « برحمة منّا » بما اریناهم من البیان ، وهدیناهم للایمان، وعصمناهم من الکفر . وقیل: « برحمة منّا » انّه لاینجو احدوان اجتهد الّا برحمةالله ، « و نجّیناهم من عذاب غلیظ » وهوالرّیح التی اهلکت **عاد** بها ، وقیل : عذاب یوم القیمة ، یعنی ـ کمانجّیناهم فی الدنیامن العذاب ، کذلك نجّیناهم فی الآخرة من العذاب.

« وتلك **عادٌ** جحدوا » جحدِ مهْ ازانکار است، جحد آنست که چیزی بدانی و نپذیری، میگوید: قبیلهٔ **عاد** و وفد **عاد** حق نپذیرفتند و سر کشیدند و تمردنمودند « و عصوا رسله » مراد باین رسل **هود** است یگانه ، چنانکه جائی دیگر گفت : « کذّبت **عادٌ** المرسلین » باین مرسلین مراد **هود** است و هر پیغامبری را که این لفظ در **قرآن** بیاید معنی هم اینست ، و گفته‌اند : هر پیغامبری که بقوم خویش آمد ایشانرا گفت گواهی دهید که الله یکی و من و **محمد** رسولان او ، از بهر آنکه همهٔ پیغامبران را گفته بودند که « لتنصرنّه » آن مرسلون و این رسل **هود** است و **محمد** ، و آنجا که گفت : « کذّبت قوم **نوح** المرسلین » **نوح** است و **محمد** و آنجا که گفت : « کذّبت **ثمود** المرسلین » **صالح** است و **محمد** . و گفته‌اند : انما جُمع لانّ من کذّب رسولا واحداً فقد کفر بجمیع الرسل « واتبعوا امر کل جبار عنیدٍ » متکبر کافرٍ قهارٍ یجبر غیره علی ما یرید و باب فعّال فَعل و قد جآء من افعل اجبر، فهوجبارٌ وادرك فهو درّاك ، والجبّارُ فی حقّ الله من الجبر وهوالاصلاح، و یجوز ان یکون من اجبر ایضاً « عنید » ای ـ طاغٍ باغٍ ، تقول ، عند عنوداً و عنداً ، اذاتجبر وطغا ، وعَند عن الحق . مال، وقیل : هو فعیلٌ من لفظ عندی کانّ فیه معنی

الاعجاب و حسن الظّنّ بنفسه و ما عنده، والمعنی: عصوا من فی طاعته سعادتهم واطاعوا من فی طاعته شقاوتهم.

« واتبعوا فی هذه‌الدنیا لعنة » ای - بعد هلاکهم یلعنهم‌الملائکة والمؤمنون. « ویوم‌القیمة » ، یعنی- وفی‌یوم‌القیمه یلعنون ایضاً کما قال: لعنوا فی‌الدنیا والآخرة، تمّ‌الکلام هاهنا ثمّ استانف فقال: « الا انّ عاداً کفروا ربّهم » نزّه نفسه فی هذه الایة عن‌النّدم والظّلم « کفروا ربّهم » ای - نعمة ربهم، وقیل: ربهم کفروا، ای - بربّهم، کما تقول: نصحته و نصحت له و شکرته و شکرت له.

« الا بعداً لـ: عادٍ قوم هودٍ » انتصاب « بعداً » علی‌انه مصدرٌ اقیم‌مقام‌فعل‌الدعاء کما یقال: سقاه‌الله و یوضع مکانه سقیاً له، ای - ابعدهم‌الله من خیره فبعدوا بعداً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « تِلکَ مِن انباءِ الغیبِ نوحیها اِلیك » اشارت است بجلال قدر **مصطفی** (ص)، و کمال عزّوی لطف ایزدی‌است که گوهر فطرت **محمد** مرسل را جلوه میکند، میگوید: ماقصّهٔ پیشینان(۱)، و آیین‌رفتگان، وسرگذشت‌جهانیان از قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** وامثال ایشان همه برتو کشف‌کردیم، ومشکلهای غیبی‌و نکتهای علمی خلق را برزبان توبیان‌کردیم دومعنی را، یکی‌اجلال قدرتوخواستیم، و کمال امانت و دیانت تو واخلق نمودیم، تا جهانیان بدانند که مفتی عالم جبروت و منهی خطّه ملکوت توئی. محلّ کشف اسرار ازل و ابد توئی، آن اسرار که باتو بگفتیم باکس نگفتیم، و آن انوار که بدل تو راه دادیم بکس ندادیم، ای **محمد** ما جان تو از خزینهٔ قدس بیرون آوردیم و درصورتی شیرین و پیکری نگارین بیرون دادیم، تا بزبان خویش واجب شرع ما را وابندگان ما شرح دهی، و قصّهٔ عالمیان و سرگذشت ایشان از مبدأ کاینات تا مقطع دائرهٔ حادثات برایشان خوانی، تا ببرکت رسالت تو و بشیرین سخنان تو خلقی را از غشاوهٔ بیگانگی بنور آشنائی رسانیم که ما درعزیز کلام خویش گفته‌ایم « و ما ارسلناك الّا رحمة للعالمین ». دیگر معنی آنست که ما خواستیم تا ببیان این قصها و سرگذشتها آرامی در دل تو آریم،

۱ - پیشینیان (ج).

و دران سکون افزائیم، وتا بدانی که برادران تو آن پیغامبران که گذشتند از قوم خویش چه بار رنج کشیدند و بعاقبت اثر نصرت ما چون دیدند، سنت ما باتوهمانست «فاصبر انّ العاقبة للمتّقین» صبر کن، هیچ منال، و اندوه مدار، که هر آن گل که اینجا خار در دست تو بیش نشاند، در قیامت بوی خوش بدماغ تو خوشتر رساند.

پیری را پرسیدند که تقوی چیست؟ گفت: تقوی آنست که چون باتو حدیث دوزخ گویند آتشی در نهاد خود برافروزی چنانکه دود خوف برظاهر تو بنماید، و چون حدیث بهشت گویند نشاطی گرد جان تو بر آید چنانکه از شادیِ رجاء هر دو خدّ تو مورّد گردد، چون خواهی که متقی بر کمال باشی، بدل بدان، وبتن در آی، و بزبان بگوی، و آنچه گوئی از مایهٔ علم و سرمایهٔ خرد گوی، که هرچه نه آن بود بر شکل سنگ آسیا بود، عمری میگردد و یك سر سوزن فراتر نشود، بشنو صفت متقیان و سیرت ایشان، **بوهریره** گفت: روزی رسول خدا (ص) نماز بامداد کرد و گفت هم اکنون مردی از دُر مسجد درآید که منظور حق است نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است. **بوهریره** برخاست، بدر شد وباز آمد **سیّد** گفت: یا **باهریره** زحمت مکن آن نه توئی، تو خود می آئی و اورا می آرند، تو خود میخواهی و اورا میخواهند، خواهنده هرگزچون خواسته نبود، رونده هرگز چون ربوده نبود، رونده مزدور است و ربوده مهمان، مزد مزدور در خور مزدور، و نزل مهمان در خور میزبان، در ساعت سیاهکی از در درآمد جامهٔ کهنه پوشیده و از بس ریاضت و مجاهدت که کرده پوست روی او بر روی او خشك گشته، و از بیداری و بیخوابی شب، تن وی نزار وضعیف وچون خیالی شده.

زین گونه که عشق را نهادی بنیاد ای بس که چومن بباد برخواهی داد.

بوهریره گفت: یا **رسول الله** آن جوانمرد اینست؟ گفت: آری اینست، غلام **مغیره** بود نام وی **هلال** در مسجد آمد و در نماز ایستاد **سید** گفت: ان الملائکة لتأتمّ به(۱)، فریشتگان آسمان برموافقت ومتابعت وی درخدمت نماز ایستاده‌اند، چون سلام باز داد **رسول** خدای اشارت کرد، اورا نزدیك خود خواند دست دردست **رسول** (ص) نهاد **رسول** گفت: مرا دعائی گوی **هلال** بحکم فرمان گفت: اللهمّ صلّ علی **محمد** و

۱ ـ ائتمّ به، ای اقتدی. (المنجد).

علی آل محمد ، رسول گفت : آمین ، پس برخاست ورفت رسول خدا دودیدهٔ مبارك خود در آن شخص و نهاد وی گماشته و تیز دروی می‌نگرد و میگوید : ما اکرمك علی‌الله ، ما احبّك الی‌الله ، چه گرامی بنده‌ای برخدا که توئی ، چه عزیز روز گاری و صافی وقتی کـه در خلوت « وهو معکم » توداری ، دل درنظر حق شادان ، وجان بمهر ازل نازان .

پیرطریقت گفت : حبّذا روزی که خورشید جلال تو بما نظری کند ، حبّذا وقتی که مشتاقی از مشاهدهٔ جمال تو مارا خبری دهد ، جان خود طعمه سازیم بازی را ،که درفضای طلب‌تو پروازی کند ، دل‌خود نثار کنیم محبّی را ،که برسر کوی تو آوازی دهد .

چون **هلال** ازمسجد بدرشد **رسول‌خدا** صم گفت : لم‌یبق من‌عمره الّا ثلثةایّام ، **بوهریره** گفت : چرا خبرش نکنی‌گفت : براندوه وی اندوهی دیگر نیفزایم هرچند که وی‌مرگ باندوه ندارد ، روزسیوم **رسول** برخاست بایاران‌وبسرای **آل‌مغیره**‌رفت گفت : یا **آل المغیرة** هل‌مات‌فیکم احد؟ فقالوا لا ، فقال : بلی ، والله اتاکم طارق فاخذ خیراهلکم . فقال **المغیرة** : یا **رسول‌الله** هواقلّ‌ذکراً واخمل‌قدراً من‌ان‌یذکره مثلك . فقال **رسول‌الله**‌صم کان‌معروفاً فی‌السّمآءِ ، مجهولاً فی‌الارض ، دوستان‌خدا درزمین‌مجهول باشند ودر آسمان معروف ، غیرت حق‌نگذارد ایشانرا که از پردهٔ عزّت بیرون آیند ، « اولیآئی فی‌قبابی(۱) لایعرفهم غیری » **رسول** خدا درچهرهٔ آن دوست‌خدانگرست ، قفس خالی دید ومرغ امانت باآشیان ازل بازرفته .

بدوستیت بمیرم بذکر زنده شوم شراب وصل توگرداندم زحال‌بحال .

رسول خدا صم چون دروی نگرست‌دوچشم نرگسین‌خود پرآب کرد ، آنگه گفت : **یامغیرة** انّ‌الله تعالی‌سبعة نفرفی‌ارضه بهم یمطر ، وبهم‌یحیی ، وبهم یمیت ، وهذا کان خیارهم ، ثم قال : یامعشرالموالی خذوا فی‌غسل اخیکم . **عمر** خواست تافراپیش شود واورا غسل دهد ، **سید** گفت : یا **عمر** امروز روزغلامان است وکارکار مولایـان ، **سلمان** و **بلال** درپیش‌رفتند تااورا بشویند **عمر** دلتنگ‌شد ، **رسول** گفت : دل‌خوشی

۱ - فی قبابهم (ج)

عمر را : خذوه عوناً لكم ، عمر را نیز بیاری گیرید . آری خوش بود داستان دوستان گفتن ، ودل افروزد قصّهٔ جانان خواندن .

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصّهٔ عشق تو سراید صنما .

٦ - النوبة الاولى

قوله تعالى - : « **والی ثمود اخاهم صالحاً** » فرستادیم ب : **ثمود** کس ایشان **صالح** ، « **قال یاقوم اعبدوا الله** » گفت ای قوم خدای را پرستید ، « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی جز او ، « **هو انشأکم من الارض** » او آفرید و کرد شما را از خاك زمین ، « **واستعمرکم فیها** » وشمارا درزمین نشاند ، « **فاستغفروه** » آمرزش خواهید ازو ، « **ثمّ توبوا الیه** » وباا او گردید ، « **انّ ربّی قریب مجیب (٦١)** » که خداوند من نزدیك است پاسخ کننده .

« **قالوا یاصالح** » گفتند: ای صالح « **قد کنت فینا مرجوّا قبل هذا** » ما از توجز ازین می‌بیوسیدیم پیش ازین ، « **اتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا** » باز می زنی مارا که پرستیم آنچه پرستیدند پدران ما ، « **وانّنا لفی شكّ ممّا تدعونا الیه** » وما درگمانیم از آنچه مارا باآن میخوانی ، « **مریب (٦٢)** » دل را وخرد را شورنده .

« **قال یاقوم ارایتم** » گفت: ای قوم چه بینید [وچه گوئید] ، « **ان کنت علی بیّنة من ربّی** » اگر من بر کاری روشن وراهی راست وپیغامی درست‌ام از خداوند خویش « **وآتانی منه رحمة** » واومرا پیغام داد بمهربانی ، « **فمن ینصرنی من الله ان عصیته** » که رهاند مرا ازو اگر من درو عاصی شوم و کی یاری دهد ؟ « **فما تزیدوننی غیر تخسیر (٦٣)** » نمی فزائید مرا درپاسخ [اگر فرمـان شما برم وبا رأی شما آیم] مگر زیان کاری .

« **ویا قوم هذه ناقة الله لکم آیة** » وای قوم این ناقهٔ خدا شمارا نشانی است [وبرهانی بر نبوّت من] ، « **فذروها تأکل فی ارض الله** » بازشوید[1] از آن و گذارید آنرا تـا روزی می خورد در زمین خدای ، « **ولا تمسّوها بسوء** » و بآن هیچ بدی

١ - بازشید (الف)

مرسانید «**فیأخذکم عذاب قریب**(٦٤)» که شما فرا کیرد عذابی نزدیك .

«**فعقروها**» پی کردند آن‌ناقه را و بکشتند ، «**فقال تمتّعوا فی دارکم ثلثة ایّام**» **صالح** کفت: برخورید وفرا کذارید سه روز ازجهان [وزندکانی خویش] ، «**ذلك وعد غیر مکذوب**(٦٥)» آن وعده‌ایست که در آن دروغ نیست .

«**فلمّا جآء امرنا**» چون‌فرمان ما آمد [بعذاب وهلاك ایشان] «**نجّینا صالحاً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **صالح** را و ایشان که کرویدکان بودند با او ، «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما ، «**ومن خزی یومئذ**» از رسوائی‌آن روز [عذاب آشکارا] ، «**انّ ربّك هوالقویّ العزیز**(٦٦)» خداوند تو اوست آن تاونده با نیروی و کم آورندهٔ سخت‌کیر .

«**و اخذ الّذین ظلموا الصّیحة**» وفرا کرفت آن ستمکاران را بانک فریشته که برایشان زد ، «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین**(٦٧)» تا درسرایهای خویش [و منازل و اقلیم خویش] افتاده مرده کشتند .

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکه کویی هرکز در آن نبودند ، «**الا انّ ثمودا کفروا ربّهم**» آکاه باشید(١) که **ثمود** کافرشدند بخدای خویش و ناسپاس آمدند درو ، «**الا بعداً لثمود**(٦٨)» آکاه باشید که دوری بادا [و لعنت افزایا] **ثمود** را .

«**و لقد جاءت رسلنا ابراهیم**» وآمدفرستادکان ما به**ابراهیم** ، «**بالبشری**» ببشارت دادن[بفرزند] ، «**قالوا سلاماً**» کفتند: درود برتو «**قال سلام**» **ابراهیم** کفت: درود برشما «**فمالبث**» هیچ‌درنک نکرد [**ابراهیم**] ، «**ان جاء بعجل حنیذ**(٦٩)» که کوسالهٔ آورد بریان کرده در سنک .

«**فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه**» چون **ابراهیم** دستهای ایشان دید که فرا کوساله نمی‌شود ، «**نکرهم**» ایشانرا بانکارفرازآمد ، «**و اوجس منهم خیفة**» وازایشان می‌ترسید وترس دردل می‌پوشید ، «**قالوا لاتخف**» ایشان کفتند: [**ابراهیم** را] که مترس ، «**انّا ارسلنا الی قوم لوط**(٧٠)» ما فریشتکانیم که ما را فرستادند بقوم **لوط** [تا ایشانرا هلاك کنیم] .

---

١ ـ بید (الف)

«و امرأته قائمة» وزن ابراهیم برپای بود، **«فضحکت فبشرناها باسحق»** آن زن چون برزبان فریشتگان او را بشارت دادیم به پسر، بخندید ازشگفتی، **«و من وراء اسحق یعقوب(۷۱)»** و از پس **اسحق**، **یعقوب**.

«قالت یا ویلتی» گفت آن زن ای ویل بمن، **«ءالد و اناعجوز»** من فرزند زایم و من پیر زن. **«و هذا بعلی شیخاً»** و این که شوی منست پیر است، **«انّ هذا لشیء عجیب(۷۲)»** اینت چیزی شگفت.

«قالوا اتعجبین من امرالله» [فریشتگان] گفتند: شگفت میداری از کار خدای، **«رحمةالله وبرکاته علیکم اهل البیت»** بخشایش خدا وبرکات او برشما ای خاندان، **«انّه حمید مجید(۷۳)»** او خداوندی است ستودهٔ بزرگوار.

«فلمّا ذهب عن ابراهیم الروع» چون بیم از **ابراهیم** برفت، **«وجاءته البشری»** وآمد بوی بشارت به فرزند، **«یجادلنا فی قوم لوط (۷۴)»** با ما باز پیچیدن در گرفت [و الحاح در طلب سبیل شفاعت] در حقّ قوم **لوط**.

«انّ ابراهیم لحلیم» **ابراهیم** زیرك است بردبار، **«اوّاه»** آوه کننده ازبیم خدای، **«منیب(۷۵)»** باز گراینده ودل با خدا آرنده.

«یاابراهیم اعرض عن هذا» **ابراهیم** را گفتیم روی گردان ازین سخن، **«انّه قدجاء امر ربّك»** که فرمان خداوند تو آمد، **«وانّهم آتیهم»** و بایشان آمدنی است **«عذاب غیرمردود(۷۶)»** عذابی نه باز بردنی.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «والی ثمود» یعنی- وارسلنا الی **ثمود** «اخاهم **صالحاً**»، **ثمود** و**عاد** نام جدّ ایشان است همچون **قریش** و **ربیعه** و **مضر** نامهای اجداد **عرب**، و**ثمود** **عاد** آخراست برادرزادهٔ **عاد** اول، وهو **ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح** دو برادر دیگر داشت یکی **فالغ بن عابر** و هو جدّ **ابراهیم**(ع) دیگر **قحطان بن عابر وهو ابوالیمن** و میان مهلك **عاد** و مهلك **ثمود** پانصد سال بود و کان ذلك فی آخر ملك **نمرود بن کنعان بن جم** الملك الّذی تسمّیه **العجم افریدون** و نژاد این **ثمود** که

در آن عصر بودند همچون **عاد** اوّل متمرّد وطاغی و کافر بودند ومسکن به **وادی القری** داشتند زمینی است میان **مدینه** و **شام** و بر روی زمین تباه کاری میکردند و کفر می برزیدند تا از ربّ العزة از نسب ایشان و قبیلهٔ ایشان **صالح** فرستاد پیغامبری بایشان، اینست که ربّ العالمین گفت: «والی **ثمود** اخاهم **صالحاً**» **صالح** و **هود** را در پیغامبران عربی شمارند که ایشان ازفرزندان **ارم** بودند و **عاد** و **ثمود** همچنان، وذکر انّ ولد **آدم** خص باللّسان العربی عند تبلبل الالسن وهم **العرب** الاولی الذین انقرضوا عن آخر هم.

«قال یاقوم اعبدوا الله» اخلصوا العبادة لله دون ماسواه «مالکم من آله» یستوجب علیکم العبادة «غیره هو انشأکم من الارض» ای ـ خلقکم من **آدم** و **آدم** خلق من تراب الارض. وقیل: انشأکم فی الارض. وقیل: انشأکم بنبات الارض. «واستعمرکم فیها» یعنی ـ و استسکنکم فیها، وعمّار الدار سکانها. وقیل: اقدرکم علی العمارة وجعلکم عمّارها، باین قول «استعمرکم» مشتق ازعمارت است و روا باشد که مشتق ازاعمر بود فیکون استعمر واعمر بمعنی واحدٍ، نحو: استحیاه واحیاه اذا ترکه حیّاً، ومثل ذلک استهلکه واهلکه و استغواه و اغواه.

«فاستغفروه ثمّ توبوا الیه» معنی این استغفار ازپیش رفت «انّ ربّی قریب» لراجیه «مجیب» لداعیه، القریب والبارّ العطوف.

«قالوا یا **صالح** قد کنت فینا مرجوّاً قبل هذا» مرجّو کسی بود که او کاری بزرگ را شاید وازو نیکی بیوسند ومرجّا ازبهر آن نام کنند، گفتند: ای **صالح** پیش ازین روز واین گفت که میکنی ما بتو امیدداشتیم که ما را پیشرو و کارگزار وسید باشی که ترا بجوانی باعقل وزیرك و دانائی ورأی متین دیدیم و نیزظن می بردیم که بدین ما بازگردی، واین ازآن گفتند که ایشانرا تا آنروز مخالفت میکرد در عبادت بتان، امّا ایشانرا ازآن نهی نمیکرد، پس چون ایشانرا نهی کرد این سخن بگفتند: «اَتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا» یرید الاصنام «وانّنا لفی شكٍّ» ای ـ تهمةٍ و حیرةٍ «ممّا تدعونا الیه» من عبادة الله وحده «مریب» ای ـ موجب للتّهمة، یقال: اراب فلان، اذا فعل فعلاً یوجب الریبة.

« قال يا قوم ارايتم ان كنت على بيّنةٍ من ربى » اين جواب ايشان است كه گفتند: « قد كنت فينا مرجواًقبل هذا ».قوله: على بينة من ربى اى- على يقينٍ وبصيرةٍ من ربّى « و آتانى منه رحمةً » اى ـ نبوة « فمن ينصرنى من الله » من يمنعنى من عذاب الله « ان عصيته » فى تبليغ رسالته ومنعكم عن عبادة الاوثان « فما تزيدوننى » باحتجاجكم بقولكم :« اتنهينا ان نعبدما يعبدآباؤنا » « غيرتخسيرٍ » اى- غير تخسير لكم حظوظكم من رحمة الله، فالتخسير لهم، لاله، (ع) هذا كما تقول لمن تدعوه الى رشدٍ فيابى ماتريدنى الامضرةً يعني- لنفسك. وقيل: خسّره، اى-نسبه الى الخسران، اى ـ فيما تزيدوننى غير نسبتى اياكم الى الخسران . و قال **ابن عباس** : «غيرتخسير» اى ـ غير بصارتكم فى خسارتكم .

« ويا قوم هذه ناقة الله لكم آية » ناقة الله خوانند تعظيم را كالكعبة التّى اضافها الله تعالى اليه تشريفاً وتعظيماً، فقال:« طهّر بيتى » و« آيةً » نصب است برحال، والعامل فيها معنى الاشارة فى هذه، مى گويد: اينست ناقة خدا كه الله شمارا نمود نشانى روشن، و معجزتى ظاهر، ودليلى قاطع برصحت نبّوت من . وقيل :« لكم آيةً » اى ـ عبرة لانّها خرجت من صخرة صماء، وسبق شرحه فى سورة **الاعراف** ،« فذروها تاكل » من العشب « فى ارض الله » فليس عليكم مؤنتها ولا علفها ، « ولاتمسّوها بسوء » ولا تصيبوها بعقرٍ اونحرٍ « فياخذكم عذاب قريب » فى الدنيا اى ـ لاتمهلون ، يقال: عقرالناقة وعرقبها اذا نحرها، لانّ الناحر يعقرها اوّلا ثم ينحرها اذا وجبت .

« فعقروها فقال »: **صالح** « تمتعوا فى داركم ثلثة ايّامٍ » اى- عيشوا فى منازلكم. وقيل: المراد بداركم دارالدّنيا. وقيل : انّما وحّد لانّ المراد بها البلد، « ذلك » اى- ذلك الاجل الّذى اجلتكم « وعد » من الله « غيرمكذوب » ليس فيه كذب، اى- انّ العذاب نازل بكم بعد ثلثة ايّام حقيقة، وقيل: مكذوب مصدر كالمعقول والمحصول، يقال ماله معقول ، اى ـ عقل .

« فلمّا جآء امرنا » اى ـ العذاب . وقيل: امرنا بالعذاب ، « نجّينا صالحاً والّذين آمنوا معه برحمة منّا ومن خزى يومئذ » اين « واو » زائد است دراين موضع تدخلها **العرب** مرّة وتحذفها اخرى، كقوله : « والنّاهون عن المنكر » « وفتحت ابوابها » وفتح

و کسر درمیم « یومئذ » اینجا هردو رواست ، فتح قرائت **کسائی** است **و ورش** و **قالون**، وکسر قرائت باقی «ومن خزی یومئذ» یعنی- «نجّینا **صالحاً** والّذین آمنوا معه» بنعمة علیهم منّا «من خزی» الیوم الّذی اتاهم فیه العذاب. والخزی، العیب الّذی تظهر فضیحته ویستحیی من مثله «انّ ربّك هوالقویّ» فی بطشه «العزیز» فی سلطانه لایغلبه غالب .

«واخذ الّذین ظلموا الصّیحة» صاح بهم **جبرئیل** ، وقیل: الصّیحة ، العذاب ، کما تقول: صاح فلان بفلان، اذا زجره و ردعه. وقیل: لمّا ایقنوا بالعذاب تحنّطوا وتکفّنوا والتفّوا فی الانطاع والقوا نفوسهم بالارض یقلّبون ابصارهم نحو السّمآءِ لایدرون من این یأتیهم العذاب ، فلمّا اصبحوا فی الیوم الرّابع اتتهم صیحة من السّمآءِ فیها صوت کلّ صاعقة وصوت کلّ شیء فی الارض تقطّعت منها قلوبهم فی صدورهم « فاصبحوا فی » مساکنهم وبلادهم «جاثمین» میّتین صرعی ، والجثوم ، السّقوط علی الوجه فاماتهم الله الا رجلاکان فی حرم الله فمنعه حرم الله من عذاب الله وجآء فی الخبر انّه **ابو ثقیف** .

« کان لم یغنوا فیها » کان لم یقیموا فیها لانقطاع آثارهم بهلاکهم باجمعهم الّا مابقی من اجسادهم الدّالة علی الخزی النّازل بهم «الا انّ **ثموداً** کفروا ربّهم» قرائت **حمزة** و **یعقوب** و **حفص** « **ثمود** » بغیر تنوین ، والباقون « **ثموداً** » منوّناً . قال **سیبویه** : انّ **ثمود** قدیصرف فیجعل اسماً للحیّ ولایصرف فیجعل اسماً للقبیلة «الا بعداً لـ : **ثمود**» ای ـ بعداً من الله و رحمته لـ : **ثمود** .

«ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری » گفته‌اند : کـه این فریشتگان سه کس بودند **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** . **سدی** گفت : یـازده بودند بـرصورتهـای جوانان ونیکورویان. وقیل : علی صورة الاضیاف . **ابن عباس** گفت : **جبرئیل** بود وبا وی دوازده فریشتهٔ دیگر آمدند و **ابراهیم** را بفرزند **اسحق** بشارت دادند . وقیل: بشّروه بهلاك قوم **لوط**، والقری المؤتفکات لخلاص ابن عمّه **لوط** منهم « قالوا سلاماً » سلام گفتند یعنی کـه : بر **ابراهیم** رسیدنـد و سلام کـردنـد « سلام » نصب علی المصدر ای ـ سلّموا سلاماً ، کـمـا یقال : کلّموا کلاماً ، واعطوا عطاءً وانبت نباتاً ، وقیل: نصبٌ لانّه مفعول القول قال: «سلام» ای ـ و علیکم سلام . فریشتگان

سلام کردند و **ابراهیم** جواب داد. **حمزه** و **کسائی** « سلم » خوانند بکسر سین بی الف، والسلم هو الصلح، والمعنی نحن سلم لکم و لسنا بحربٍ فتمتنعوا من تناول طعامنا و هو خبر مبتداءِ محذوفٍ چون فریشتگان ویرا دیدند که بترسید، گفتند: آشتی وصلح، **ابراهیم** جواب‌داد که: آشتی‌وصلح یعنی که ـ ازیك دیگرایمن‌ایم. و نیز گفته‌اند که: سلم از بهر آنست که زبان **ابراهیم عبری** بود و در زبان **عبری** سلام نیست. و روا بود که سلم بمعنی سلام است فان‌السلم والسلام واحد، کما یقال: حرمٌ وحرامٌ و حلٌّ و حلالٌ، والتقدیر، امرنا سلامٌ، او علیکم سلامٌ، وقرءالباقون سلام، بالالف و فتح‌السین، والوجه انه جواب تسلیمهم، فقوله: « سلامٌ » ای ـ علیکم سلام فحذف‌الخبر، او امرنا « سلام » فحذف‌المبتداء. درخبراست که خصصنا ایّتهاالامة بثلاث: بالسلام والتأمین‌والصف‌فی‌الصلوة. این‌خبردلیل‌است که در زبان **عبری سلام** نیست « فما لبث » ای ـ ما مکث **ابراهیم** « ان جاء » ای ـ عن « ان جاءَ » فیکون محلّه نصباً علی‌نزع الخافض « بعجلٍ حنیذٍ » محنوذٍ و هوالمشویّ بالحجارةالمحماة. و قیل: « حنیذ » ای ـ مشوی یقطر ودکه، من قولهم: حنذت الفرس ای ـ جعلت علیه‌الجلّ‌حتی یقطر عرقاً. ویقال:الحنیذالسمیط. وقیل:السمین، درین آیت‌حث‌است برتعجیل مهمان‌داری که رب‌العزة **ابراهیم** را بستود بآنکه زود طعام فرا پیش‌مهمان آورد و تعلیم است امّت **احمد** را بنواختن مهمانان و طعام دادن ایشان: و انشد بعضهم:

رسم جری فی‌الناس لیس بقاصد　　　حبس‌الجماعة لانتظار الواحد

حسن گفت فریشتگان بر صورت مهمانان در **ابراهیم** شدند که دانستند که **ابراهیم** مهمان دوست دارد، پس چون طعام فرا پیش ایشان برد ایشان نخوردند فان‌الملائکة لایأکلون ولا یشربون. **ابراهیم** چون ایشانرا دید که دست بطعام وی نمی‌بردند، بانکار فرا پیش‌ایشان آمد وبخود در بترسیدکه نبایدکه ایشان دشمنان‌اند یا دزدان‌اند که ببدی و ببلائی آمده‌اند، و طعام از آن نمی‌خورند تا حرمت‌داشت برایشان بطعام واجب نگردد، و آن ترس در دل میداشت پنهان، اینست که الله گفت: « نکرهم و اوجس منهم خیفةً » یقال: نکر و انکر واستنکر بمعنی واحدٍ

«و اوجس منهم خیفةً» یعنی - خاف منهم خیفةً فاوجسها فی نفسه یعنی - اخفاها کقوله: «فاوجس فی نفسه خیفةً موسی» وقیل: الایجاس الادراک: ای - ادرک راجس بخوف حدث فی نفسه، چون فریشتگان ابراهیم را دیدند که بترسید گفتند: «لا تخف» مترس که ما فریشتگانیم. ابراهیم را ترس بیفزود که اگر فریشتگان‌اند نباید که عذاب را آمده‌اند بمن و بقوم من، که فریشتگان آنکه چون بزمین آمدندید (۱) عذاب را آمد ندید (۲) چنانکه الله گفت: «ما ننزّل الملائکة الا بالحق» ای - بالعذاب فریشتگان گفتند: «انّا ارسلنا الی قوم لوط» مترس که ما را با هلاک قوم لوط فرستاده‌اند، همانست که جائی دیگر گفت: «انا ارسلنا الی قوم مجرمین لنرسل علیهم حجارة من طین». و جاء فی الخبر ان ابراهیم (ع) قال لهم: الا تأکلون؟ قالوا: یا ابراهیم لانطعمه الابثمن، قال ابراهیم: فانّ ثمنه ان تسمّوا الله علیه فی اوّله و تحمدوا الله فی آخره، فنظر جبرئیل الی میکائیل فقال: حق لهذا ان یتخذه ربه خلیلا.

«و امرأته» و هی سارة بنت هاران بن ناحور بن شاروع بن ارغواء بن فالغ و هی ابنة عم ابراهیم «قائمة» من وراء الستر تسمع کلام الرسل و کلام ابراهیم «فضحکت» لانها کانت قالت لابراهیم اضمم لوطاً ابن اخیک الیک فانی اعلم انه سینزل بهولاء القوم العذاب فضحکت سروراً لما اتی الامر علی ما توهمته.

سارة با ابراهیم گفته بود که برادر زادهٔ خود را لوط و اپناه خود گیر و از میان آن قوم بیرون آر که من می‌پندارم که ایشانرا عذاب رسد، پس چون آن فریشتگان آمدند و خبر دادند که ما بعذاب قوم لوط آمده ایم ساره در پس پرده استاده بود و گوش فرا سخن ایشان داشته چون آن سخن بشنید بخندید بشادی، آنکه آنچه وی گفته بود فرا ابراهیم راست آمد و درست. و گفته‌اند: «قائمة» آنست که ساره بخدمت مهمانان ایستاده بود و ابراهیم باایشان نشسته ودر آن وقت زنان در حجاب نبودند و ایستادن ایشان بخدمت مهمانان عیب نمی داشتند کعادة الاعراب و نازلة البوادی والصحرا. پس چون فریشتگان طعام نمی خوردند وی بخندید بتعجب، که این شگفت کاری است که ما بنفس خویش خدمت مهمانان

۱ - و ۲ - آمدندی (ج)

کنیم و ایشان طعام نخورند و پیش از آن ندیده بودند که مهمانان طعام نخورند، و گفته اند: آن ساعت که گوسالهٔ بریان کرده در پیش نهادند جبرئیل پرّ خویش بوی فرو آورد و دعا کرد تا الله تعالی آنرا زنده کرد و برخاست ودر رفتن ایستاد ساره آن کار شگفت داشت بخندید. واصح‌الاقوال آنست که آن تبسم و شادی وی ببشارت فرزند بود به پیرانه سر، وباین قول درآیت تقدیم و تأخیر است یعنی ـ فبشرناها باسحق، فضحکت تعجباً من ان یکون من شیخین کبیرین ولد. و یقال: الضحك خاصة للانسان اذا رأی‌العجیب‌البدیع حصل من مادة البدن هیئةالضحك و گفته‌اند: «ضحکت» ای ـ حاضت یعنی ـ رأت امارة ذلك بعد البشارة اوقبلها، وهذا قول مجاهد و عکرمة تقول‌العرب: ضحکت‌الارنب ای ـ حاضت.

«فبشّرناها ب: اسحق» انما خصت بالبشارة جزاء علی‌خدمتها للضیف. وقیل: لان‌النّساءَ اعظم سروراً بالولد من‌الرجال، وقیل: لان ساره لم یکن‌لها ولدٌ وکان ل: ابراهیم ولد وهو اسمعیل (ع). و گفته‌اند: بشارت‌دادن‌فریشتگان ساره راآن‌بود که گفتند: ائتها‌الضاحکة ستلدین غلاماً، و «من وراءِ اسحق یعقوب» ای ـ وبعد بشارة اسحق ب: یعقوب. شامی وحمزه وحفص «یعقوب» بنصب خوانندبرتقدیر فبشرناها ب: اسحق و یعقوب من‌وراءِ اسحق ای ـ من‌بعد اسحق وموضعه‌الجر الاانه لا ینصرف فیکون فی‌حال‌الجر مفتوحاً وقیل: انتصابه بفعل مضمروالتقدیر فبشرناها ب: اسحق ووهبنالها یعقوب، باقی یعقوب برفع‌خوانند وهو مرفوع بالابتداءِ وخبره من وراء اسحق مقدم علیه فیکون‌المعنی: فبشرناها ب: اسحق و یعقوب یحدث لها من وراءِ اسحق، قال: ابن‌عباس و الشعبی و جماعة من‌المفسرین واهل‌اللغة: الوراء ولدالولد تقول العرب: هذاابنی من‌الوراءِ: ای ـ ابن‌ابنی. یقول‌بشرناهابانها تعیش‌الی ان تری ولد ولدها فکانت سن ابراهیم یومئذ مایة سنةٍ و ساره اصغرمنه بسنةٍ.

«قالت یا ویلتی» نداء ندبة وهوایذان بورود الامر الفظیع «ءألدوانا‌عجوزٌ» همانست که جائی‌دیگر گفت: «فصکّت وجهها وقالت‌عجوز عقیم» دست بروی‌همیزد چنانکه عادت زنان باشد بوقت تعجب‌که چیزی شگفت‌ببینند یاشنوند‌میگفت: من فرزند چون زایم ومن پیرزن، سالِ من به نودونه رسیده واین که شوی‌منست سالش

بصد رسیده. وقیل: انّها ابنة تسعین سنةً وهو ابن مایة و عشرین سنة، « وهذا بعلی شیخاً » نصبٌ علی‌الحال ای ـ ما تذکرون من ولادتی علی کبرسنّ ابرهیم و ترکه غشیان‌النساء لشیٌ عجیب، استبعاد واستنکار وی‌ازجهت عرف وعادت بود نه ازجهت انکار قدرت حق جلّ جلاله.

آنکه فریشتگان گفتند: « اتعجبین من امرالله » ؟ استفهام است بمعنی تنبیه، وامرالله حکمه وقضاؤه « رحمة‌الله وبرکاته علیکم اهل‌البیت » این دعائی است که فریشتگان گفتند خاندان ابراهیم را، و این دعا در شریعت مصطفی صم بماند تا آخرالابد تا در تشهد نماز میگویند « کماصلّیت و بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم » وآن برکات نبوّت‌است درخاندان ابراهیم که هرچه پیغامبران‌بودند بعد از ابراهیم ازنسل اسحق و اسمعیل بودند. قیل: انّماوحدالرحمة‌لان‌الرحمة مصدر فصلحت للجمع البرکة لان‌المراد به‌بقاء کلّ‌خیر « انّه‌حمیدٌ مجید » ای ـ محمود علی کل نعمة، مجید ذومجد وثناء. و قیل: « مجید » ای ـ کریم جواد یکثر الخیر من قبله و المجد نیل الشرّف، یقال: مجد فهو ماجد و مجد فهو مجید.

« فلمّا ذهب عن ابراهیم الرّوع » ای ـ الفزع « وجاءته‌البشری » بالولد، البشری البشارة مصدر کالرّجعی « یجادلنا » ای ـ اخذیجادلنا فحذف للدّلالة علیه، و المعنی: یجادل رسلنا. این مجادله آن بود که چون فریشتگان گفتند: « انا مهلکوا اهل‌هذه القریة » ابراهیم گفت با فریشتگان: ارایتم ان کان فیها خمسون من‌المسلمین اتهلکونهم؟ قالوا: لا، قال: اربعون؟ قالوا لا، قال: عشرة؟ قالوا: لا، حتّی‌بلغ‌الواحد قالوا: لا، قال: « انّ فیها لوطاً » وهومؤمن، « قالوا نحن‌اعلم بمن‌فیها » الایة. « ان ابراهیم لحلیم » ای ـ رزین عاقل وقور « اوّاه » یعنی ـ رحیم « منیب » ای ـ راجع الی الطّاعة « حلیم » در قرآن، ابراهیم راست وپسر اورا و یحیی را آنجا که گفت: « وسیّداً » یعنی ـ حلیماً و مصطفی صم یوسف راگفت: ان کان لحلیماً ذااناة.

پس فریشتگان گفتند: « یا ابراهیم اعرض عن‌هذا » الجدال ودع‌الخصومة فی امرهم « انّه قدجآء امر ربّك » باهلاکهم « وانّهم آتیهم عذاب غیر مردود » غیرمصروف عنهم بشفاعة ولا غیرها، یروی انّ ابراهیم لمّا جاءته الملائکة کان یعمل فی ارض له

فکلّما عمل دیرة من الدّیار غرز بالّة و صلّی. فقالت الملائکة: حقیق علی اللّه ان یتّخذاللّه **ابراهیم** خلیلاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « والی **ثمود** اخاهم **صالحاً** » کردگار قدیم جبّار نامدار عظیم خداوند حکیم، جلّ جلاله و عزّ کبریاؤه و عظم شأنه دربیان قصهٔ **عاد** و **ثمود** اظهار جلال وتعزّز واستغنای ازلی میکند، سیاست جبّاری وعظمت قهاری خود بخلق مینماید، تابدانند که او بی‌نیازاست ازجهان وجهانیان، نه‌ملك وی بطاعت مطیعان، نه عزّت وی بتوحید موحدان، نه درجلال وی نقص آید از کفر کافران، درگاه عزّت را چه‌زیان، اگر همه‌عالم زنّار بربندند: در باغ جلال گو خلالی کم باش.

فرمان آمد که ای **هود** تو **عاد** را بخوان، ای **صالح** تو **ثمود** را بخوان، ای **ابراهیم** تو **نمرود** را بخوان، شما میخوانید و من آنکس را بار دهم که خود خواهم کارها بارادت و مشیّت ماست ازل و ابد مرکب قضا وقدر ما است.

پیر طریقت گفت: آدمی هرچند کوشید با حکم خدا برنامد، کوشش رهی باردّ ازلی برنامد، عبادت باداغ خدای برنامد، وایست ما بانوایست حقّ برنامد، جهد ما با مکرنهانی برنامد، مفلس گشتیم کس راور ما رحمت نامد، دنیا بسر آمد واندوه بسر نامد.

« هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها فاستغفروه » ای قوم! اللّه شمارا بیافرید و ساکنان زمین کرد، تا بنظر عبرت درآن نگرید، وکردگار و آفریدگار آن بشناسید، ودرین دنیا کار آخرت بسازید، نه بدان آفرید تایکبارگی روی بدنیا آرید، وطاغی و یاغی‌شوید. آورده‌اند که جوانی زیبا دست ازدنیا بداشته بود یاران وی اورا گفتند: چرا ازدنیا نصیبی برنداری؟ گفت: اگر از شما کسی شنود که ما با عجوزی فرتوت وصلتی کرده‌ایم شما چه گوئید ناچار گوئید دریغا چنین جوانی که سربچنین عجوزی فرتوت فروآورد و جوانی خود ضایع کرد، پس بدانید که این دنیا آن عجوز گنده پیراست و تا امروز هزاران هزار شوهر کشته هنوز عدّت یکی

تمام بسر نابرده، که با دیگری درپیوسته، ودر حجلهٔ جلوهٔ وی آمده، کسی که خرد دارد چگونه با وی عشق بازی کند، ودل در روی بندد؟ آن‌بیچاره بدبخت که باوی آرام دارد، و اورا به عروسی خود می‌پسندد، از آنست که عروس دین مرورا جلوه نکرده‌اند، و جمال وی هرگز ندیده.

اگر در قصر مشتاقان ترا یك‌روز بارستی
ترا با اندهان عشق این‌جادو چه کارستی؟
وگر رنگی زگلزار حدیث او ببینی تو
بچشم تو همه گلها که در باغ است خارستی.

«لقد جآءت رسلنا ابراهیم بالبشری» **ابراهیم** پیغامبری‌بزرگواربود شایستهٔ کرامت نبوّت و رسالت بود، سزای خلّت و محبّت‌بود، بتخاصیص قربت وتضاعیف نعمت مخصوص بود، صاحب فراستی صادق بود، با این‌همه چون فریشتگان آمدند ایشانرا نشناخت، ودرفراست بروبسته شد دومعنی را، یکی آنکه تا بداند که عالم الخفیّات بحقیقت خدا است، درهفت آسمان وهفت زمین نهان‌دان دوربین خود آن یگانهٔ یکتاست «لایعزب عنه مثقال ذرّة فی‌الارض ولافی‌السمآء». دیگر معنی آنست که وی جلّ‌جلاله چون حکمی کند، وقضائی راند بران کس‌که خواهد، مسالك فراست بربندد، تا حکم براند، و قهر خود بنماید، وخدائی خودآشکارا کند، و اورا رسد هرچه کند، و سزد هرچه‌خواهد، بحجّت خداوندی وکردگاری وآفریدگاری، «فله الحجّةالبالغة» «ولله‌المثل الاعلی» وگفته‌اند: رب‌العزة فریشتگانرا فرستاد کرامت **خلیل** را تا اورا بشارت دهند بدوام خلّت‌و کمال وصلت ازاول اورا بنواخت و **خلیل** خودخواند، گفت: «واتّخذالله **ابراهیم** خلیلاً» آنکه اورا بدوام خلّت بشارت‌داد، واز قطیعت ایمن‌کرد، گفت: «قالوا سلاماً» وایّ بشارة اتمّ من سلام‌الخلیل علی‌الخلیل. وانّ صباحاً یکون مفتتحاً بسلام‌الحبیب لصباح مبارك «فما لبث ان‌جآء بعجل‌حنیذ» **ابراهیم** اول پنداشت که مهمانانند شرط میزبانی بجای آورد، زود برخاست وماحضر پیش‌نهاد، رب‌العزّة آن تعجل از وی بپسندید و از وی‌آزادی کرد، گفت: «مالبث ان جآء بعجل حنیذ» جائی دیگر گفت «جآء بعجل‌سمین» والمحبّة توجب

استکثار القلیل من الحبیب واستقلال مامنك للحبیب. **مصطفی** ص گفت: «الجهول السخیّ احبّ الی الله من العابد البخیل» **پیر طریقت جنید** گفته: بنای تصوّف بر شش خصلت نهادند، اوّل سخا، دیگر رضا، سیوم صبر، چهارم لبس صوف، پنجم سیاحت، ششم فقر. فالسخاء ل: **ابراهیم** والرضا ل: **اسمعیل** والصبر ل: **ایوب** ولبس الصوف ل: **موسی** و السیاحة ل: **عیسی** والفقر ل: **محمد**ص مردی بوداورا **نوح عیار** میگفتند **پیر خراسان** بود درعصر خویش بجوانمردی ومهمان‌داری معروف نفری از مسافران **عراق** بوی فرو آمدند اشارت به‌خادم کرد که قدّم السّفرة، خادم رفت ودیرباز آمد ومسافران در انتظار مانده و دربعضی ازایشان انکاری پدیدآمد که این نه‌نشان فتوت‌است ونه‌عادت جوانمردان، پس‌ازان که انتظار دراز گشته‌بود سفرهٔ آورد **نوح** گفت: لم تانیّت فی تقدیم السفرة؟ فقال: یا سیّدی کانت علیها نملة فلم‌ارفی‌الفتّوة ان اوذیها اونبها ولافی الادب ان اقدّمها مع النّملة الی الاضیاف فلمّا صعدت النّملة منها الی الجدار، قدّمتها. فقالوا باجمعهم: احسنت، و قاموا وقبّلوا رأس **نوح**.

«فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه نکرهم» تمام احسان الضّیف تناول الید الی مایقدّم الیه من الطّعام والامتناع من اکل ماقدّم الیه معدود فی جملة الجفا والاکل فی الدّعوة واجب علی احد الوجهین «فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم **لوط**» مراجعتی که **ابراهیم** میکرد درکار **لوط** وباز پیچیدن کـه میرفت لله وفی الله میرفت ازشوب ریا پاك، وازحظّ نفس دور، لاجرم آن جدال اورامسلّم داشتند، وازو درگذاشتند، ودر نواخت وکرامت بیفزودند، که بروی این ثنا گفتند: «انّ **ابراهیم** لحلیم اوّاه منیب» برخدای هیچ‌کس زیان نکند، وهرچه برای خدابود جز درشرف و کرامت نیفزاید، جوانمردی مهمان داری کردجمعی‌را که رسیده‌بودند، ودرآن ضیافت فرمود تاهزار چراغ بیفروختند، یکی مرورا گفت: که اسراف کردی که این همه چراغ بیفروختی، گفت: درخانه رو وهرآنچه نه از بهرحقّ ونه درطلب رضا برافروخته‌ام آنرا بکش که رواست، مرد درخانه‌گرد آن چراغها برآمد تایکی فروکشد نتوانست ونه دستش بآن رسید.

هرآن شمعی که ایزد بر فروزد گرانرا پُف کنی سبلت بسوزد

۷ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **ولمّا جاءت رسلنا لوطاً** » و چون فرستادگان ما **بلوط** آمدند [**جبرئیل** و یاران او] « **سیئ بهم** » اندوهگن شد بایشان « **و ضاق بهم ذرعاً** » و تنگ دل شد بایشان « **وقال** » و گفت : [**لوط** چون ایشانرا دید] « **هذا یوم عصیب (۷۷)** » این روزی است سخت برمن گران وصعب .

« **وجائه قومه** » وقوم او باو آمدند [بقصد ایشان] « **یهرعون الیه** » می‌شتافتند باو « **ومن قبل کانوا یعملون السیّآت** » وپیش(۱) از آن قوم بدیها میکردند « **قال یا قوم** » [لوط] گفت : ای قوم ، « **هؤلاء بناتی** » آنکه اینان دختران من اند ، « **هنّ اطهر لکم** » ایشان شما را حلال تر باشند « **فاتّقوااللّٰه** » بترسید از خدای « **ولا تخزون فی ضیفی** » ومرا خجل مکنید در مهمانان من « **الیس منکم رجل رشید (۷۸)** » درمیان شما مردی نیست برراه راست .

« **قالوا** » [قوم] گفتند [**لوط** را] « **لقد علمت** » تودانسته‌ای « **مالنا فی بناتك من حق** » که مارا فرا دختران توراه نیست و در ایشان دست نیست « **و انّك لتعلم مانرید (۷۹)** » وتودانی که آن چیست که ما میخواهیم .

« **قال لو انّ لی بکم قوّة** » [**لوط**] گفت : کاشك مارا بشما قوّتی بودی(۲) « **او آوی الی رکن شدید (۸۰)** » یا کاشك من رکنی محکم وخاندانی روشناس داشتید که باآن گرائیدید .(۳)

« **قالوا یالوط** » [فریشتگان] گفتند : ای **لوط** ، « **انّا رسل ربّك** » ما فرستادگان خداوند توایم « **لن یصلوا الیك** » بهیچ بد بتو نرسند آن قوم « **فاسر باهلك** » کسان خویش را بر « **بقطع من اللّیل** » پس پاسی از شب « **ولا یلتفت منکم احد** » ومباد که یکی ازشما بایس نگرد(۴) « **الّا امرأتك** » مگرزن تو که باز خواهد نگرست(۵) « **انّه مصیبها مااصابهم** » که باو رسیدنی است آنچه بایشان

---

(۱) وپیش فا آن قوم (الف) (۲) بودید (الف) (۳) خاندانی روشن داشتمی که باآن گرائیدمی (ج) (۴) بایس نگرا (الف . ج) (۵) نگرید (ج) .

خواهد رسید « **انّ موعدهم الصّبح** » هنگام عذاب دیدن ایشان هنگام بام است « **الیس الصبح بقریب**(٨١) » هنگام بام نزدیك نیست؟

« **فلمّا جاء امرنا** » چون فرمان ما آمد [بعذاب] « **جعلنا عالیها سافلها** » زبر آن شارستانها زیر آن کردیم « **وامطرنا علیها حجارة من سجّیل** » و فرو بارانیدیم بایشان سنگهای سخت در دیدار گل و در تاشش سنگ و اندرون آتش آکنده « **منضود**(٨٢) » برهم نشانده وبرهم داشته پیاپی.

« **مسوّمة عند ربّك** » نشان بر کرده [هر سنگی آنکس را که ویرا آفریده بودند پیش از آن شب در آسمان] نزدیک خداوند تو « **وما هی من الظّالمین ببعید**(٨٣) » آن ومانندهٔ آن ازین ستمکاران [قوم تو] دور نیست.

« **والی مدین اخاهم شعیباً** » وفرستادیم ب: **مدین** کس ایشان **شعیب** ، « **قال یاقوم اعبدوا اللّٰه** » گفت: ای قوم خدایرا پرستید ، « **مالکم من اله غیره** » که نیست شمارا خدایی جزاو[1] « **ولا تنقصوا المکیال والمیزان** » و مکاهید پیمانه و ترازو ، « **انّی اریکم بخیر** » من بشما نیکو رایم بنیکویی فراشما می نگرم [وچشم عنایت فراشما میدارم] ، « **وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط** (٨٤) » ومن بر شما می ترسم از عذاب روزی که آن روز عذاب گرد شما در آید.

« **ویاقوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط** » ای قوم تمام بر پیمائید و بر سنجید براستی و داد « **ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم** » وهیچ چیز[2] از چیزهای مردمان بمکاهید ، « **ولا تعثوا فی الارض مفسدین** (٨٥) » وبتباهی در زمین تباه کار مباشید

« **بقیّة اللّٰه خیر لکم** » آنچه ماند [دردست حلال جویان ورچه اندك بود] آن به است شمارا وبابر کت تر ، « **ان کنتم مؤمنین** » اگر گرویدگانید[3] « **وما انا علیکم بحفیظ**(٨٦) » ومن بر شما کوشوان[4] نیستم که من پیغام رسانم.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « ولمّا جآءت رسلنا **لوطاً** » چون از نزدیك **ابراهیم** بیامدند روی نهادند بشارستان قوم **لوط** واز آنجا که **ابرهیم** بود تا بشارستان **لوط** چهار

١ ـ جنزو (الف) ٢ ـ هیچیز . (الف) (ج) ٣ ـ گرویدگان اید (الف) ٤ ـ نگهبان (ج)

فرسنگ بود، چون آنجا رسیدند در نیمهٔ روز **لوط** را دیدند درصحرا کشاورزی میکرد، **لوط** درایشان نگرست قومی‌را دید بصورت‌جوانان نیکورویان سیاه‌چشمان خوش بویان جامهای نیکو برتن ایشان و فراز آمده بصورت مهمانان، **لوط** چون ایشانرا برآن صفت دید ازآمدن ایشان و بسبب ایشان اندوهگن و دل تنگ گشت دانست که قوم وی قصد ایشان کنندواورا دفع باید کرد ورنج باید کشید اینست که ربّ‌العزّة گفت «سیئَ بهم» ای ـ ساء مجیئهم واحزن بسببهم، یقال: سؤته فسئی، نظیره: سررته فسرّ. **مدنی و شامی و کسائی و رویس** «سیئَ» باشمام ضم‌خوانند اشارةً الی‌الاصل فانّ اصله‌سوی بهم من‌السّوء، غیر انّ الواو اسکنت ونقلت کسرتها الی‌السّین تخفیفاً، «وضاق بهم ذرعاً» ای- ضاق‌بمکانهم صدره لمایعرف‌من‌قومه، یقال: ضاق بامره ذرعاً، اذا لم یجد من‌المکروه سبیلا. و نسب الی‌الذرع علی عادة**العرب** فی وصف‌القادر علی‌الشیئ المنبسط فیه بالتذرع والتبوع و طول‌الید والباع‌والذراع ثم یوضع ضیق‌الذرع مکان ضیق‌الصدر وهو نصب علی‌التمییز «وقال هذا یوم‌عصیب» ای ـ ثقیل و شدید فی‌الشر و کذلك‌العصبصب واصله من‌العصب و هوالشد.

گفته‌اند **لوط** چون فریشتگان دید بترسید، همچنانکه **ابراهیم** بترسیدپس گفت: شما که باشید، ایشان گفتند ما مهمانان‌ایم، **لوط** با فریشتگان فرا راه بود تا بخانه روند و ایشانرا مهمانی کند، و رب‌العزة با فریشتگان گفته که: لاتهلکوهم حتی یشهد علیهم **لوط** اربع شهادات، براه در چون می آمدند **لوط** ایشانرا گفت ما بلغکم امر هذه‌القریة، بشماچه رسیدکار وخبر این شارستانها؟ گفتند: ومالمرهم؟ و کار و خبر ایشان چیست و درچه‌اند ایشان؟ **لوط** گفت: اشهد بالله انها لشرّ قریة فی‌الارض عملا، چهار بار این سخن باز گفت تا چهار بار برایشان گواهی بداد ببدی و پلیدکاری تا مستوجب عقوبت گشتند، پس همی رفتند تا درخانه شدند و کس‌خبر نداشت از حال ایشان مگر زن **لوط** آن عجوز بد که از خانه بدر شد و قوم **لوط** را گفت که جمعی رسیده‌اند نکو رویان و جوانان وهرگز ازایشان نیکو روی‌تر و زیباتر ندیده‌ام. اینست معنی‌آن که رب‌العزة گفت «فخانتا هما» خیانت وی‌این بود که مهمانان را بقوم می‌سپردنه‌آنکه از وی فجور می‌آمد که در خبر است که: «ما

فجرت امرأة نبی قط» . قوم **لوط** چون آن خبر شنیدند بشتاب آمدندند، فذلك قوله تعالی : «و جائه قومه یهرعون الیه» ای ـ لطلب الفاحشة منهم . والاهراع، الاسراع مع رعدة . وقیل: هوالسوق العنیف وجاء علی لفظ المجهول ، كقولهم : عنیت بكذا . و قیل : كان یسوق بعضهم بعضاً و یحث بعضهم بعضا . « ومن قبل » یعنی ـ من قبل مجیء الملائكة « كانوا یعملون السیآت »، كنایسة عن اتیان الذكران . و قیل : كانوا تأتون النساءَ فی ادبارهنّ ، والمعنی الفوا الفاحشة فجهروا بها ولم یستحیوا منها . و قیل : كانوا یتضارطون فی المجالس و یتنابزون بالالقاب و یتصافعون .

«قال یاقوم هؤلاءِ بناتی» یعنی ـ بنات صلبه وهما ابنتان **زعورا وریسا**، تزویج دختران خود برایشان عرضه كرد ، یعنی ـ ان اسلمتم زوّجتكم « هنّ اطهر لكم » ای ـ هن احلّ لكم ، میگوید : اگر مسلمان شوید ایشانرا بزنی بشما دهم كه شمارا ایشان حلال‌تر باشند و تزویج ایشان پاك‌تر و بپرهیز كاری نزدیك‌تر ، و دلیل‌برین قول آنست كه بر عقب گفت : « فاتّقوالله » و گفته‌اند : روا باشد ، كه در آن عصر نكاح میان كافر ومسلمان روا بود چنانكه درعصر **رسول** خدا پیش از وحی ، كه از دختران خویش یكی بزنی به **عتبة بن ابی لهب** داد ویكی به **ابوالعاص بن الربیع** و ایشان هردو كافر بودند همچنین رؤسای قوم **لوط** دختران ویرا پیش از آن حال بـه زنی میخواستند و **لوط** اجابت نمی كرد تا آن ساعت كه كار بروی تنگ شد گفت : اسعفكم بما كنتم تطلبون . یعنی ـ آنچه تـا اكنون نمی كردم اكنون می كنم و دختران را بزنی بشما می‌دهم . **مجاهد** گفت : بنات امّة میخواهد نه بنات صلب ، و كل نبی ابو امّته ، و منه قراءة من قرأ :« النبی اولی بـالمؤمنین من انفسهم » هو ابوهم و ازواجه امهاتهم ، فان قیل : فای طهارةٍ فی نكاح الرجال حتی قال لبناته« هن اطهر لكم » ، قیل : هذا لیس بالف زیادة الفعل كقولهم : فلان غنی و فلان اغنی منه و انما هو الف التفضیل وهو سائغ فی كلام **العرب**، كقولنا : والله اكبر، وما كابرالله احد حتی یكون هو اكبر منه ، و قد یقول الرجل لولده، الاعز ولیس له ولد غیره . ومنه قول **النبی** (ص) فی جواب **ابی سفیان** (۱) ،قل یا **عمر** الله اعلی واجلّ، لما قال: اعل هُبلُ. ولم یكن هبل قطّ عالیاً .

---

۱ ـ سفین (ج)

« فاتّقوا الله ولا تخزون فی ضیفی » ای ـ لا تـذلّونی ولا تشوّرونی فیهم، من الخزایـة و هو الاستحیاء . و قیل : لا تفضحونی فیهم لأنّهم اذا هجموا علی اضیافه بالمکروه لحقته الفضیحة . و قوله : « فی ضیفی » یعنی ـ فی اضیافی ، یقال: هذا ضیفی و هؤلاء ضیفی ، « الیس منکم رجلٌ رشیدٌ » ای ـ صالحٌ سدیدٌ یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر ، استفهام بمعنی الانکار .

« قالوا لقد علمت یا **لوط** ما لنا فی بناتك من حقٍّ » حق اینجا بمعنی حاجت است ای ـ لا حاجة لنا فی بناتك . و قیل : معناه بناتك لسن لنا بازواج فیکون لنا فیهن حقٌّ ، « وانّك لتعلم ما نرید » یعنی ـ اتیان الذکور .

« قال لو انّ لی بکم قوّةً » این « لو » بمعنی لیت است ، ای ـ لیتنی کان لی فیکم عشیرة تحمینی و تنصرنی . و قیل : معناه لو قدرت علی دفعکم ببدنی وقوّتی او انضمّ وارجع الی عشیرةٍ منیعةٍ ینصروننی لدفعتکم ، فحذف الجواب لدلالة الکلام علیه ، قال **زیدبن ثابت**: لو کان لـ : **لوط** مثل رهط **شعیب** لجاهدبهم ، وعن **ابن عباس** قال : ما بعث الله بعد هذه الکلمة من **لوط** ، نبیـاً الا فی عزٍّ و ثروةٍ و عشیرةٍ و منعة من قومه .

« او آوی الی رکنٍ شدیدٍ » قال **النبی** (ص) عند قرائة هذه الایة : رحم الله اخی **لوطاً** لقد کان یأوی الی رکنٍ شدیدٍ ، یعنی ـ الی الله عزوجلّ ، ونصره . وگفته‌اند که : **لوط** این سخن باقوم خویش از پس دیوار ودر میگفت که در سرای بایشان دربسته بود ، وایشان آهنك آن کردند که بدیوار برآیند فریشتگان چون دیدند ، که **لوط** اندوهگن است بسبب ایشان ، ودر رنج ومشقت ، گفتند : « یا **لوط** انّا رسل ربّك لن یصلوا الیك » بمکروهٍ لأنّـا نحول بینهم وبین ذلك فهوّن علیك ، یا **لوط** کار آسانتر از آن است که تو می‌پنداری ، ما رسولان خداوندتوایم ، آمده‌ایم تا ایشانرا هلاك کنیم ، در سرای باز نه تا در آیند ، وآنگه عجایب قهر وبطش حق بین بایشان ، **لوط** چون سخن ایشان بشنید در سرای بازنهاد وایشان در آمدند ، **جبرئیل** پر خویش برروی ایشان زد همه نابینا گشتند ، هیچ کس را نمی‌دیدند وراه فرا درنمی‌بردند ، همی گفتند : « النجا النجا » فانّ فی بیت **لوط** سحرةً سحرونا . آنگه **لوط** را تهدید

دادند که توجادوان را بخانه آورده‌ای چون‌خویشتن ، وآنکه می‌گوئی که‌مهمان‌اند، کما انت یا **لوط** حتی یصبح ، تا بامداد که برما روشن شود بینی که با تو چه‌کنیم، ازینجا گفت **لوط** : متی موعد هلاکهم؟ قالوا: الصبح ، فقال: ارید اسرع من‌ذلك لو اهلکتموهم الآن . فقالو : «الیس‌الصبح بقریبٍ » ؟

آنکه **جبرئیل** گفت :« فاسر باهلك » قرأ **مکی و مدنی** « فاسر » موصولة الالف وقرأالباقون فأسر مقطوعةالالف ، والوصل والقطع‌لغتان، یقال: سریت‌واسریت اذا سرت لیلا ، و نطق**القرآن** بهما . قال‌الله تعالی : « اسری بعبده لیلا » ، و قال : « واللیل اذا یَسرِ » قوله : «بقطعٍ من‌اللیل» القطع والقطیع هویٌ(۱) من‌اللیل ، فریشتگان گفتند : ای **لوط** اهل و مال و مواشی خویش بشب بیرون بر ، یك نیمهٔ شب گذشته، شو بـ : **صاعورا** ، دهی‌بود بچهارفرسنگی **سدوم**«ولا یلتفت‌منکم‌احد» ای ـ لا یتخلّف منکم احد ، و قیل : لا ینظرالی ماورائه . و قیل : لا یلتفت الی‌ماله هناك ، ای ـ لا یبال به «الّاامرأتك» قرأ **مکی و ابوعمرو** بالرفع، والباقون‌بالنصب، فمن رفع فعلی‌البدل من‌احدٍ علی‌ان یکون‌الاستثناء من‌الالتفات‌لامن‌الاسراءِ وتکون المرأة مخرجةً ملتفتةً ای ـ ناظرةً الی ورائها، فالاستثناء علی‌هذا لیس من‌الموجب فلذلك رفعت‌امرأتك ، کما تقول: ماجائنی احد الا زید . ومن‌نصب فعلی انه مستثنی من قوله : « فاسر باهلك » فالاستثناء علی‌هذا من‌الموجب‌فلذلك‌صار‌نصبا ، کماتقول: قـام‌القوم‌الازیداً والمعنی « فاسر باهلك الا امرأتك » فیکون **لوط** ماموراً بان لا یخرج امرأته لأنّها کافرة ، قیل : نهوا عن‌الالتفات فخالفت‌المرأة فالتفتت فجاءحجرٌ من‌السماءِ فقتلها .

« انه مصیبها ما اصابهم » یعنی ـ ان‌المرأة تهلك کما یهلك‌القوم « انّ موعدهم‌الصبّح » ای ـ موعد هلاکهم وقت‌الصبّح، فقال **لوط** : ارید اعجل من ذلك، فقالوا «الیس الصبح بقریبٍ » ای ـ الوقت الذی امرنا فیه باهلاکهم قریب وهواول‌الفجر.

« فلمّا جاءَ امرنا » ای ـ قضاؤنـا فیهم بالهلاك و بلغ‌الکتاب اجله « جعلنا عالیها سافلها» میگوید: چون حکم وقضای ما کـه در ازل کردیم بایشان رسید ، و

۱ ـ هوی : بضم یا بفتح ها ، پاره‌یی ازشب (از المنجد)

هنگام‌هلاك ایشان آمد، **جبرئیل** رافرمودیم تاپرخویش زیرچهار شارستان‌ایشان‌فرو کرد: **سدوم وعامورا وداذوما وصبوآئیم** وهی‌المؤتفکات(۱)، وآنرا ازقعر زمین برآورد و بعنان‌آسمان برد چنانکه اهل‌آسمان بانگ سگ وخروه(۲) می‌شنیدند، درگردانید وزیرآن زبر کرد. روی‌انّ **النبی**(ص) قال لـ: **جبرئیل** انّ‌الله تعالی‌سمّاك باسماء ففسرها لی، قال‌الله تعالی فی‌وصفك: «ذی‌قوةٍ عند ذی‌العرش‌مکینٍ» «مطاع ثم امینٍ» فاخبرنی عن قوّتك. فقال: یا **محمد** رفعت قری قوم **لوط** من تخوم‌الارض علی جناحی فی‌الهواء حتی سمعت ملائکةالسماء اصواتهم و اصوات‌الدیکة ثم قلبتها ظهراً لبطن. قال: فاخبرنی عن‌قوله: «مطاع» قال ان رضوانَ خازن‌الجنان ومالکا خازن‌النیران متی کلّفتهما فتح ابواب‌الجنّة والنّار فتحاهمالی. قال: فاخبرنی عن‌قوله: «امین» قال: انّ‌الله عزوجلّ انزل من‌السماءِ مایة و اربعة کتب علی انبیائه لم یاتمن علیها غیری.

قوله: «وامطرنا علیها» یعنی- علی المدن. وقیل: علی شذّانها ومسافریها، میگوید: سنگ باران کردیم بر مسافران قوم **لوط** ایشان که دروقت عذاب بغربت بودند آنجا کـه بودند سنگ بارید بر سر ایشان تـا هلاك شدند. **مجاهد** گفت: مردی‌ازایشان‌درحرم **مکه** بودببازرگانی، قال: فجاء حجر لیصیبه فی‌الحرم، فقامت‌الیه ملائکةالحرم، فقالوا: للحجر ارجع‌من‌حیث جئت‌فانّ‌الرجل فی‌حرم‌الله فخرج‌الحجر فوقف خارجاً من‌الحرم اربعین یوماً بین‌السماءِ والارض‌حتّی‌قضی‌الرجل تجارته، فلمّا خرج اصابه‌الحجر خارجاً من‌الحرم. وعن **مقاتل** عن **ابی‌نضرة** عن **ابی سعید** قـال: من عمل‌ذلك من قوم **لوط** انما کانواثلاثین‌رجلاً ونیفاً لا یبلغون‌الاربعین فاهلکهم‌الله عزوجلّ جمیعاً، یؤیدذلك قول **النبی** (ص): لتأمرن ولتنهون عن‌المنکر اولیعمنّکم العقوبة. وعن **ابی‌بکربن عیاش** قال: سألت **اباجعفر** اعذّب‌الله نساءَ قوم **لوط** بعمل رجالهم؟ فقال: الله تعالی اعدل من‌ذلك استغنی‌الرجال بالرجال والنّساء بالنّساء.

قوله: «وامطرنا علیهاحجارةً» ای ـ جعلناالحجارة بدل‌المطر حتی اهلکهم من آخرهم «من سجّیل». **ابن‌عباس** گفت: «سجّیل» پارسی معرّب است یعنی-

۱ ـ مؤتفکات: شهرهایی که برگردانده شدند برقوم لوط (ع)(منتهی‌الارب)
۲ ـ لهجه‌ایست در خروس.

سنگ و گل، بدلیل قوله: «لنرسل علیهم حجارةً من طینٍ» سنگها بود دردیدار گل و در تا شش سنگ سخت، و گفته‌اند: «سجیل» سجّین است فابدلت نونه لاماً و سجّین جهنم است. یعنی- امطرنا علیها حجارة من جهنم. **ابن زید** گفت: السجّیل اسمٌ للسماءِالدنیا، **عکرمه** گفت: بحرٌ معلّق بین‌الارض والسماء منه انزلت‌الحجارة، وقیل: سجیلٌ فعیلٌ من‌اسجلته، اذا ارسلته فکانها مرسلة علیهم. وقیل: حجارة من مثل‌السّجل‌فی‌الارسال، والسجل‌الدلو. وقیل: من‌سجّیل کقولک:من‌سجلٍ ای- مما کتب لهم، والمعنی‌انهاحجارة ممّا کتب‌الله ان یعذّبهم‌بها «منضود» نضد بعضه علی‌بعضٍ حتی صارحجراً، یقال: نضدت‌اللبن اذا جعلت‌بعضه علی‌بعضٍ. وقیل:«منضود» ای‌مصفوفٍ فی تتابعٍ یتلو بعضه بعضاً کالمطر قطرة بعد قطرة «مسوّمةً» ای- معامةً ببیاض و حمزةٍ. یقال: سوّمت‌الشیئی(1) اذا اعلمته. وقیل: «مسومة» بعلامة یعلم بها انّها لیست من حجارة اهل‌الدنیا و یعلم بسیماها انها مما عذّب‌الله عزوجل به. و قیل: مکتوبٌ علیها اسم من اهلک بها عند ربّك فی‌خزائنه وفی علمه. **وهب‌منبه** گفت: آتش و کبریت بود که برایشان بارانیدند. آنکه ربّ العزة کفار **مکه** را باین عذاب و این عقوبت بیم داد گفت: «و ما هی من‌الظالمین ببعید» ای- لیست هذه‌الحجارة والعذاب عن مکذّبیك ببعیدٍ، ان اصرّوا علی ذلك. و قیل: ماهی ممّن عمل، عمل قوم **لوط** ببعیدٍ. قال **انس‌بن مالك**: سأل **رسول‌الله** (ص) **جبرئیل** عن قوله: «وما هی من‌الظالمین ببعیدٍ» فقال یعنی- عن‌ظالمی امتك‌مامن ظالم منهم الا وهوبعرض حجرٍ یسقط من ساعهٍ الی ساعهٍ.

«والی **مدین**» یعنی- وارسلنا الی‌اهل **مدین** فحذف‌اهل واقیم **مدین** مقامه. **مدین** نام آن زمین است که **شعیب** آنجا مسکن داشت نزدیك **طور** است: و قیل: هی اسم للقبیلة. وقیل: اسم لقریةبناها ابن لـ: **ابراهیم** (ع)، اسمه **مدین** فسمّیت‌به و **شعیب** صهر **موسی** است، **شعیب‌بن یثرون‌بن بویب‌بن مدین بن ابرهیم**. «قال یاقوم اعبدوالله‌مالکم‌من‌آله غیره ولاتنقصواالمکیال» ای- المکیل‌بالمکیال‌والموزون بالمیزان، «انّی اریکم بخیر» ای- فی نعمة وخصب وسعة یعنی- فایّ حاجة بکم

1- ای- اعلمته (ج).

الی التّطفیف مع ماانعم‌الله سبحانه علیکم من المال ورخص السّعر، «وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط» یعنی ـ یوم‌یحیط عذابه بکم. قیل: هو غلاءالسّعر. وقیل: اراد به القیامة. روی **عکرمة** عن **ابن عباس** قال قال **رسول‌الله** (ص): «یا معشر التّجار انّکم قدو لیتم امراً اهلکت فیه الامم السّالفة المکیال والمیزان». و روی **طاوس** عن **ابن‌عباس** قال قال رسول‌الله(ص): مانقض‌قوم‌العهد الّا سلّط علیهم‌**عدوّهم** ولا طفّفوا الکیل الّاامنعوا النّبات‌واخذوا بالسّنین. وقال (ص): «مانقص قوم‌المکیال والمیزان الّا سلّطالله علیهم الجوع.

«ویاقوم اوفواالمکیال والمیزان» انّ الوفاءتمام الحقّ والایفاء اتمامه. یقول: اجعلو ها و افیة. «بالقسط» ای ـ بالعدل مصدر امیت فعله والفعل منه بالزّیادة. «ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم» ای ـ حقوقهم ذکر باعمّ الالفاظ یخاطب به القایف(۱) والنّخاس(۲) والخرّاص وصاحب‌القبّان والمسّاح والذّراع والمحصی. میگوید: هیچ چیزازحقوق‌مردمان‌مکاهید «ولاتعثوا فی‌الارض مفسدین» العثی والعیث اشدّالفساد، یقال: عاث یعیث وعثی یعثی واحد.

«بقیةالله خیر لکم» ای ـ ماابقی‌الله لکم بعد ایفاء الکیل والوزن خیر لکم من‌التّطفیف لانّ‌الله تعالی یجعل فیه‌البرکة. وقیل: طاعةالله خیر لکم لانّ ثوابهایبقی ابداً. وقیل: رزق‌الله ورحمةالله، من‌قوله «وما عندالله خیر وابقی». قال **ابن زید**: الهلاك فی العذاب، والبقیّة فی‌الرّحمة، یعنی ـ اذا اطعتم فبقیتم خیر من ان عصیتم فهلکتم «ان کنتم مؤمنین» شرط الایمان لانّهم انّما یعرفون صحة مایقول اذا کانوا مؤمنین. «وما انا علیکم بحفیظ» ای ـ لم اومربقتا لکم و اکراهکم علی الایمان ماعلیّ الّاالبلاغ وقد بلغت، وقیل: «وما انا علیکم بحفیظ» یحفظ علیکم نعمکم فاحفظوها بترك المعصیة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و لمّا جاءت رسلنا **لوطاً** سیئی بهم وضاق بهم ذرعاً» الآیة.

---

۱ ـ القایف. الذی یعرف النسب بفراسته ونظره الی اعضاءالمولود. ج قافه. (المنجد)

۲ ـ نخاس در نسخه الف غلط است. النخاس، بیاع الرقیق، بیاع الدواب. دلالها. (المنجد).

اشارت است بکمال حزن **لوط** وغایت درد واندوه وی در راه دین ، هم تشریف‌است وراهم بشارت، تشریف‌است ازآن روی که عزّت **قرآن** اورا جلوه میکند ، وازاندوه وی عالمیان را بر آتش اندوه می‌نشاند ، وخلعت مثوبت روز دولت ایشانرا میدوزد ، وبشارت ازآن است که هر کرا برآمدن مراد درطالع وی بود، نخست تیر بی‌مرادی درکام وی نشانند ، وبردرد واندوهش‌اندوه فزایند ، آنکه‌چون یکبارگی دل‌خویش باندوه سپرد، واز راه مراد خود برخاست، محبّت حقّ اورا درپردهٔ عصمت خویش‌گیرد که :«انّ‌الله یحبّ کلّ قلب‌حزین» دوست دارد الله دلی که همه غم نادیدن وی‌خورد، همه بار دردنایافت وی کشد ، اندوهش بدان‌دهد تاروزی گوید ، که:«لاتحزن»ترس وبیم دردلش‌افکند، تادروقت نزع‌اورا گوید که :«لاتخف» آن ساعت که بندهٔ مؤمن را درخاك نهند، وآن خریشتهٔ گور برسینهٔ عزیز اونصب کنند، دوستان متفکّرحال او ، خویشان متحیّر انتقال او ، دل وی پراز اندوه وبیم گشته ، میان نواخت وسیاست درمانده ، گوش برغیب نهاده ، تاخود چه خطاب آید وباوی چه کنند ، بنده درین سوز وحسرت بود ، که فضل الٓهی دررسد ، لطف ایزدی درپیوندد ، خطاب آید ، بنعت اکرام وافضال ، عبدی ترکوك وعزّتی وجلالی لانشرنّ علیك رحمتی ، بندهٔ من دوستان مجازی ترا رها کردند غم مخور واندوه مدار که ما ترا واپناه رحمت خویش گرفتیم ، ودر روضهٔ رضوان جای‌تو ساختیم ، همانست که ربّ‌العزّة گفت : «لاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة » اینست بار درخت اندهان ، و غایت درد دوستان، نه از گزاف گفت آنچه **پیر طریقت** گفت : الٓهی ! نصیب‌این بیچاره ازین کارهمه‌درداست، مبارك باد که مرا این‌درد سخت درخورداست ، بیچاره آنکس که ازین درد فرداست، حقّا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است .

هردرد که زین دلم قدم بر گیرد دردی دگرش بجای دربر گیرد
زان باهردرد صحبت ازسر گیرد کآتش‌چورسدبسوخته‌اندرگیرد.(۱)

«قال لوانّ‌لی بکم قوّة اوآوی الی رکن شدید» قال **ابن عطاء** لوانّ‌لی بکم قوّة من نفسی لمنعتکم من معصیة ربّی ولو انّ المعرفة بیدی لاوصلتها الیکم ، آن مهجوران درگاه عزّت و زخم خوردگان عدل ازل گرد سرای **لوط** برآمدند بقصد

۱ ـ ظ : کآتش چو بسوخته رسد درگیرد .

آن عزیزان، بر مخالفت فرمان، و آن کار بر **لوط** دشخوار شد و رنج دل وی درحق آن مهمانان بغایت رسید، و بی‌آرام گشت ازسر تحیّر گفت: «لو انّ لی بکم قوّة» با آن همه رنج که از ایشان دید شفقت از ایشان هم باز نگرفت و آرزوی توفیق وهدایت ایشان دردل خود راه داد، گفت: اگر کلید معرفت وهدایت بدست من بودی، بر دلهای ما درمعرفت گشادمی، وشما را باین عصیان وخذلان فرونگذاشتمی لکن چه سود که این کار بدست من نیست، وهدایت بخواست من نیست، همانست که مصطفی (ص) را گفتند: «لیس علیك هدیهم ولکنّ الله یهدی من یشآء» یا **محمد** هدایت وغوایت خلق حقایق تعزّز ماست، وخصایص تفرّد ما، بر تو جز از دعوت نیست، وراه نمودن جز کار الٓهیّت ما نیست.

«فلما جآء امرنا جعلنا عالیها سافلها» سنّة الله فی عباده قلب الاحوال علیهم، و الانقلاب من سمات الحدوث، والّذی لایزول ولا یحول فهو الّذی لم یزل و لایزال بنعوت الصّمدیّة، گردش احوال وتیرگی روزگار نعت حدثان است، وسرانجام بندگان است، روزی ایشانرا نعمت، وروزی غمانست، یکی بی کام وبی نوا یکی شادان ونازان است، از آن که چنین وکه چنان است، که از خاك مختلط آفریده، وبآب تغیّر سرشته، و تا بدانی که یکتا و یگانه خداست که در صفت او تغیّر نه، و در نعت او تبدّل نه، وبا او هیچ منازع ومشارك نه، آنرا که خواهد بفضل خود نوازد، واورا به وی حاجت نه، و آنرا که خواهد بعدل خود راند، واز کس بیم نه، آنکه در آخر آیت گفت: «وماهی من الظالمین ببعید» این چنان است که گفتند:

و من یرنی فلایغترّ بعدی فانّ لکلّ معصیةٍ عقاباً

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی -: **«قالوا یا شعیب»** گفتند: ای **شعیب** «**اصلوتك تأمرك**» این نماز های فراوان تو [میفرماید مار او] میفرماید ترا، «**ان نترك ما یعبد آباؤنا**» که ما را فرمایی تادست بداریم پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند، «**اوان نفعل فی اموالنا ما نشاء**» یادرمالهای خویش آن کنیم که ما خواهیم، «**انّك لانت الحلیم**

الرشيد (۸۷) » توئی تو آن زیرك راست آهنگ .

« **قال یاقوم** » [**شعیب**] گفت: ای قوم : « **ارایتم** » چه بینید وچه گوئید «**ان کنت علی بیّنة من ربّی** » اگر من بر چیزی راست و کاری درست روشن ام ازخداوند من « **و رزقنی منه رزقاً حسناً** » وخداوند من مرا ازخود روزی داد نیکو « **وما ارید ان اخالفکم** » ونمی خواهم که شوم مخالفت کنم(۱) ازشما «**الی ما انهیکم عنه** » [وبا پس شما آن کنم] که [پیش شما] شمارا می باززنم از آن «**ان ارید الّاالاصلاح**» نمی خواهم مگر باصلاح آوردن و نیك کردن کار شما و کار خویش «**ما استطعت**» تاتوانم ، «**و ما توفیقی الّابالله**» ومرا توان راست داشتن وموافق کردن گفت و کرد و آهنگ نیست مگر بخدای [وخواست ویاری او] «**علیه توکّلت**» پشت باو بازکردم و کار باو سپردم ، «**والیه انیب**(۸۸)» و با او گشتم و با او گرائیدم .

« **ویا قوم لایجرمنّکم شقاقی** » ای قوم شما را بر آن مداراد خلاف کردن با من وستیز جستن با من « **ان یصیبکم** » که بشما رسد « **مثل ما اصاب قوم نوح** » همچنان عذاب که بقوم **نوح** رسید [از آب] ، «**اوقوم هود**» یابقوم **هود** رسید [ازباد] «**اوقوم صالح**» یا بقوم **صالح** رسید [ازبانگ] «**وماقوم لوط منکم ببعید**(۸۹) » و قوم **لوط** [وآنچه بدایشان رسید] از شما نه دور است .

«**واستغفروا ربّکم**» وآمرزش خواهید از خداوند خویش ، «**ثمّ توبوا الیه**» وبا او گردید ، «**انّ ربّی رحیم ودود** (۹۰) خداوند من بخشاینده است دوستدار .

« **قالوا یا شعیب** » گفتند: ای **شعیب** « **مانفقه کثیراً ممّاتقول** » درنمی یابیم مافراوان ازین که تومیگویی [ازاخبارغیب] «**وانّا لنریك فینا ضعیفاً**» وترا درمیان خویش بیچاره می بینیم «**ولولا رهطك لرجمناك**» وگرنه خاندان تو بودی ماترا بیرون کردیمی و براندیمی(۲) ، « **وما انت علینا بعزیز**(۹۱) » و تو برما گرامی نه ای و نه دریغ .

« **قال یاقوم** » گفت: ای قوم « **ارهطی اعزّ علیکم من الله** » خاندان من برشما گرامی تراند و بنزدیك شما دریغ تر ازالله « **واتّخذ تموه ورآءکم ظهریا** »

---

(۱) وجذ کنم (الف) . (۲) کردید و براندید (الف) .

و شما الله را پس پشت گرفته‌اید، «**انّ ربّی بما تعملون محیط**(۹۲)» خداوند من بکرد شما دانا است.

«**ویاقوم اعملوا علی مکانتکم انّی عامل**» ای قوم همچنان می‌باشید[1] وهمچنان می‌زئید وهمه کارمی کنید ومن همچنان می‌باشم وهمچنان می‌زیم وهمه کارمی کنم «**سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه**» آری بدانید و آگاه شوید[2] که آن کیست که باو آید عذابی که اورا رسوا کند «**ومن هو کاذب**» وبدانید که دروغ‌زن کیست «**وارتقبوا انّی معکم رقیب** (۹۳)» چشم میدارید تا من باشما میدارم.

«**ولمّا جاء امرنا**» چون عذاب ما آمد بفرمان ما، «**نجّینا شعیباً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **شعیب** را و ایشان را که گرویده بودند با او «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما «**واخذت الّذین ظلموا الصیحة**» وفرا گرفت آن ستمکارانرا بانك کـه فریشته زد برایشان «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین** (۹٤)» تا در سرایهای خویش مرده بیفتادند.

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکـه کوئی هرکزنبـودند، «**الابعداً لمدین**» دوری بادا و لعنت افزایا[3] **مدین** را، «**کما بعدت ثمود** (۹٥)» چنانکه دوری دید و لعنت شنید **ثمود**.

«**ولقدارسلناموسی بایاتنا**» وفرستادیم **موسی** را بسخنان ونشانهای خویش «**وسلطان مبین** (۹٦)» و حجّت آشکارا.

«**الی فرعون وملائه**» **بفرعون** وکسان وی «**فاتّبعوا امر فرعون**» فرمان **فرعون** را پی بردنـد «**وماامرفرعون برشید** (۹۷)» و فرمـان **فرعون** بر راه راست نبود.

«**یقدم قومه یوم القیمه**» در پیش قوم خویش می‌آیـد روز رستاخیز «**فاوردهم النّار**» تا ایشانرا باآتش رساند «**وبئس الوردالمورود** (۹۸)» وبدرسیدن جای که بآن رسند.

«**واتّبعوا فی هذه لعنة ویوم القیمة**» بربی ایشان کردند لعنت درین جهان

۱ - می‌بید (الف). ۲ - شید (الف) ۳ - افزا (الف)

وروز رستاخیز، «بئس الرفد المرفود (۹۹)» بد چیز دادند آنکس را که لعنت دادند «ذلك من انباء القری» آن از خبرهای شهرهاست [که پوشیده بود بر عرب] «نقصّه علیك» میگوئیم و میخوانیم آنرا برتو «منها قائم» هست از آن شهرها که برپای هست اینز(۱) «وحصید (۱۰۰)» و لختی از آن درود و کنده و نیست کرده.

«وما ظلمناهم» و ستم نکردیم ماور(۲) ایشان «ولکن ظلموا انفسهم» لکن ایشان ستم کردند برخویشتن «فما اغنت عنهم» پس بکار نیامد وسود نداشت ایشانرا «آلهتهم التی یدعون من دون‌الله من شیء» آن خدایـان ایشان کـه میخواندند فرود ازالله بهیچ چیز،(۲) «لمّاجاء امر ربّك» آنکه که عذاب آمد بفرمان خداوند تو «وما زادوهم» ونفزود آن خدایان ایشان ایشانرا «غیر تتبیب (۱۰۱)» مگر زیان کاری نمودن.

«وکذلك اخذ ربك» و چنان است گرفتن خداوند تو «اذا اخذ القری» که شهر های دشمنان بعذاب فرا گرفت «وهی ظالمة» و ایشان برخود ستمکار والله نه بیداد گر، «انّ اخذه الیم شدید (۱۰۲)» گرفتن خداوند تو دردنمای است سخت

النوبة الثانية

قوله تعالی: «قالوا یا شعیب اصلوتك تأمرك». ابن‌عباس گفت: شعیب نماز بسیار کردید(۳) از آن جهت این سخن گفتند یعنی این نمازهای فراوان تو میفرمایند ترا که ما را ازپرستش بتان بازداری. حمزه و کسایی و حفص «اصلوتك» خوانند برلفظ واحد، یعنی- اقراءتك التی تقرأها فی صلوتك تامرك، وقیل: دینك یامرك ان نترك ما یعبد آباؤنا من الاصنام، «اوان نفعل» این «او» بمعنی واو است، همچنانکه فلان گویند یرکب البغل اوالفرس یعنی مرة هذا و مرة ذاك «ان نفعل» عطف است بر «ما یعبد» نه عطف است بر «ان نترك» یعنی- اصلوتك تامرك ان نترك ما یعبد آباؤنا وفعلنا فی اموالنا مانشاء. و آنچه ایشان در مال خویش میکردند بخس بود در کیل

۱ - دربعض نسخ ناخواناست وظاهرالهجه یی درکلمهٔ «هنوز» است ۲ - بر (ج) بهیچیز (الف-ج)
۳ - کردی (ج)

ووزن وتکسیر الدّراهم والدّنانیر، یعنی ـ اذا تراضینا فیما بیننا بذلک فلم تمنعنا منه، میگوید: ما خود رضا دادیم و پسندیدیم آنچه میکنیم از بخس و تکسیر، تو چرا ما را باز میداری. و در شواذّ خوانده‌اند «مانشاء» بـه تاء، و برین قرائت «ان نفعل» عطف بر «ان نترك» باشد و معنی آنست که **سفیان‌ثوری** گفت: کان یأمرهم‌بالزّکوة فاجابوه بذلک. «انک‌لانت الحلیم‌الرشید» این‌سخن بروجه استهزا گفتند و بوی ضدّ این خواستند یعنی‌انك لانت‌السّفیه الغاوی. این همچنان‌است‌که خزنهٔ آتش **بوجهل** راگویند: «ذق انّك انت‌العزیز الکریم» وروا باشد کـه این سخن بتحقیق گفته باشند یعنی ـ انّك فینا حلیمٌ رشیدٌ فلیس یحمل بك شقّ عصا قومك ولامخالفة دینهم. همچنانکه قوم **صالح** گفتند: «یاصالح قد کنت فینامرجوّاً قبل‌هذا» والرّشید یصلح للفاعل والمفعول، تقول: رشدرشداً ورشد فهورشیدٌ وارشده الله فهو رشیدٌ مرشد ومرشد فیهما جمعاً.

قال: «یاقوم ارایتم ان کنت علی بیّنة من ربّی» ای ـ اخبرونی عماترون فیما اقول ان کنت علی بیان من ربی و برهان فیما ادعوکم الیه. «ورزقنی منه» ای ـ من‌الله، وقیل: من‌البیان. «رزقاً حسناً» حلالاً طیّباً من غیربخس و تطفیف‌وذلك انه کان کثیرالمال. وقیل: رزقاً حسناً، علماً ومعرفة ونبوة. جواب شرط محذوف است و «ان کنت» این کون حال‌است میگوید: من که بربیان وبصیرت تمامم و برحجّتی روشن و روزی فراخ فراوان ازمال و نعمت حلال و ازعلم و معرفت و نبوّت ورسالت وتوفیق طاعت، افاعدل عنها واتّبع‌الضلال؟ چه بینید شما وچه گوئید ازین بر گردم وبر پی‌ضلالت روم؟

«وما ارید ان اخالفکم الی ماانهیکم عنه» یعنی ـ لاانهاکم عن شی ثمّ آتیه. میگوید: من شما را از چیزی نهی نکنم کـه پس خود کنم بخلاف آنچه میگویم واین از نکوترین خطابهاست در **قرآن** وپندها که علما را داده‌اند وآن‌سه آیت‌اند در **قرآن** یکی اینست، دیگر «اتأمرون‌النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم» سه دیگر «لم تقولون مالا تفعلون» برعلما واجب‌است نظر درین آیات کردن وحقّ آن‌بجای آوردن وکار بندآن بودن، خود درآن پند پذیرفتن، و آنکه دیگران را در آن

پنددادن ، وباین معنی گفته‌اند :

لا تنهَ عَنْ خُلقٍ وَ تاتی مِثلهُ عارُ عَلیكَ اِذا فعلتَ عَظیمُ.

وقال آخر :

وَ غیر تقیٍ یامُرُ النّاسَ بالتّقی طبیبُ یداوی و الطّبیب مریضُ.

وگفته اند : یحیی معاذ هر که که برسریر نشستی تا خلق راپند دهد، نخست این بیت گفتید :(۱)

مواعظ الواعظ لن تُقبلا حتّی یعیها قلبهُ اوّلا

یا قوم ما اقبح من واعظٍ خالف ماقد قاله فی الملاَ

اظهر للنّاس من احسانه و بارز الرّحمن لمّا خلا.

«ان ارید الا الاصلاح» ای- ما ارید فیما آمرکم به وانها کم‌عنه الّا الاصلاح فیما بینی و بینکم بان تعبدوا اللّه وحده وتفعلوا ما یفعل من‌یخاف‌اللّه. میگوید : من بآنچه میفرمایم شما را جز صلاح کار شما نمی خواهم که صلاح کار شما در آنست که خدایرا پرستید ، واورا طاعت دار باشید ، و کارنیکان وپرهیز گاران کنید، آنکه گفت . « ما استطعت» یعنی ـ این پند که دادم ، وصلاح‌شما که خواستم ، بقدرطاقت خویش کردم ، و طاقت و وسع من بیش از ابلاغ و انذار نیست . امّا شما را برطاعت داشتن در قدرت من نیست ، که‌آن جزبتوفیق‌اللّه نیست « وما توفیقی الّاباللّه » یعنی وما توفیقی لدعائکم الی‌الاسلام وترك التّطفیف «الّاباللّه علیه توكلت » ای ـ فوّضت امری الیه و استعنت به و وثقت به « والیه اُنیب » ارجع فی السراءِ و الضّراءِ والیه ارجع فی‌المعاد .

« ویا قوم لایجرمنّکم » ای ـ لایکسبنّکم ولا یحملنّکم کقول‌الشاعر :

ولقد طعنتُ اباعیینة طعنة جرمت‌فزارة بعدهاان‌تغضبا .

وهو متعدٍ الی مفعولین احدهما الكاف و المیم و الثانی «ان‌یصیبکم» والشّقاق المخالفة والمعاداة وان یکون فی‌شقٍّ غیرشقّه . ومعنی ا لآیه : لایحملکنّم معاداتکم ایّای« ان یصیبکم » عذاب‌العاجلة «مثل‌ما اصاب قوم نوح من‌الغرق « اوقوم‌هودٍ »

---

۱ ـ گفتی (ج)

من الريح العقيم ، «او قوم صالحٍ » من الرجفة و الصّيحة ، «وما قوم لوطٍ منكم ببعيدٍ» این از بهر آن گفت که ایشان قریب العهد بودند باهلاك قوم لوط که شعیب را بر اثر لوط فرستادند . میگوید : نه دیر است تا ایشانرا هلاك کردند، چرا بهلاك ایشان پند نپذیرید ، وعبرت نگیرید ، وگفته اند : دیار ووطن قوم لوط نزدیك بود با ایشان میگوید : چرا در آن دیار و وطن ننگرید ، وعبرت نگیرید ، که رب العزّة آنرا چنان زیر و زبر کرده ، ودمار بر آورده ؟

« واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه » معنی استغفار و موضع این « ثمّ » از پیش رفت ، « انّ ربی رحیم ودود » رحیم بالمؤمنین ودود متحبب الی عباده وبالاحسان علیهم . میگوید : خداوند من مهربانست . وبخشاینده بر مؤمنان ، سخت دوست دار ایشان . ومهر او کننده(۱) میان خود و بندگان ، بنیکو کاری کردن با ایشان . «ودود» بناء مبالغة است فعول بمعنی فاعل ، وروا باشد که فعول بمعنی مفعول بود ، وبهر دو معنی صفت خداست ، واورا سزاست ، فانّه تعالی یودّ المؤمنین ویودّونه ، کما قال جلّ وعزّ : « یحبّهم ویحبّونه » وقال : « والذین آمنوا اشد حباً لله » . و قال : « سیجعل لهم الرحمن ودّاً » .

« قالوا یا شعیب مانفقه کثیراً مما تقول » ای ـ مانفهم الا الیسیر مما تقول من التوحید والبعث والنشور ووفاء الکیل والمیزان. « وانّا لنریك فینا ضعیفاً » ای ـ ضعیف البدن . و قیل : قلیل البصر بمصالح الدنیا و عمارتها و الانتفاع بها . وقیل : ضعیفاً ، ای ـ ضریراً ، یعنی ـ ضعیف البصر . وفی لغة حمیر : یسمی الضریر ضعیفاً ، و کان شعیبُ (ع) ضریراً ویسمّی الاعمی ضریراً لانه ضرّ بذهاب بصره ، ویسمّی ایضاً مکفوفاً لانه کف عن التصرف بذهاب بصره . گفته اند : شعیب (ع) ضریر بود ، از بس که بگریسته بود از بیم خدا ضریر گشت ، و اورا خطیب پیغامبران میگفتند ، شیرین سخن بود وخوش نطق وپاك عبارت، وعشیره وقبیلهٔ وی فراوان بودند از اینجا بود که قوم وی گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » میگویند ،رهط وی چهار هزار بار هزار بودند همه بر ملّت ایشان نه بر ملّت شعیب ، ازین جهت با ایشان میل داشتند واکرام

۱ ـ افکننده (ج)

ایشانرا میگفتند ؛ « لولا رهطك لرجمناك » ای ـ اولا عشیرتك و اقرباؤك لقتلناك بالرجم و هو من شرالقتلات . وقیل : رجمناك ـ سببناك و شتمناك ، « وما انت علینا بعزیز » لست عندنا من اهل‌الکرامة و التوقیر . و قیل : وما انت علینا بذی غلبةٍ و ملك ، و کانوا یسمون‌الملك عزیز .

قال یاقوم ارهطی اعزّ علیکم من‌الله » الرهط والعصبة والنفر لایقع الا علی الرجال ، چون ایشان گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » **شعیب** بر ایشان انکار نمود گفت : تتر کون قتلی لرهطی والله عزّ و جلّ اولی بان تتّبع امره اعشیرتی اعظم فی قلوبکم من‌الله والله خالقکم ورازقکم ؟ مرا در عشیرت من آزرم میدارید ، وایشانرا در دل خویش بزرگ میدانید ، و در خداوند بزرگوار ، و کردگار ذوالجلال که آفریدگار ، و روزی گمار ، شماست می‌آزرم نمی‌دارید ؟ سزاتر و نیکوتر آن بود که مرا در الله نگه دارید واز بهر وی آزرم دارید نه از بهر عشیرت .

« واتّخذ تموه وراءکم ظهریا » این در نسق استفهام است ، یعنی ـ که شما الله را پس پشت گرفته اید ، و فرمان وی بگذاشته اید . الظهری ، من ولّیت علیك ظهرك ، یقال : فلان جعل فلاناً ظهریّاً والقی حاجته وراء ظهره وجعل حاجته منه بظهر ، قال‌الله عزّ و جلّ « فنبذوه وراء ظهورهم » و امّا قوله : « و کان الکافر علی ربّه ظهیراً » یعنی ـ عوناً لاعدائه‌علیه ، ویقال : مولیاًعلیه ظهره« ان ربّی بماتعملون محیط » عالم به مجازٍ علیه .

« ویاقوم اعملوا علی مکانتکم » قرأ **ابوبکر** مکاناتکم بالجمع ، والمکانةالمنزلة . وقیل : مصدر ، مکن‌مکانة اذا تمکن من‌الشّی « ویا قوم اعملوا » این آیت‌ونظایراین درقرآن‌تهدیداندواظهار غنااز خلق . والمعنی: اعملوا علی‌ماانتم علیه« انّی‌عامل »علی ماانا‌علیه‌من‌طاعةالله وسترون منزلتکم‌بمنزلتی « سوف‌تعلمون »ایّنا الجانی علی نفسه والمخطی فی‌فعله « من یأتیه عذاب یخزیه » یذلّه و یفضحه « ومن هو کاذب » قیل : « من » فی محلّ‌النّصب . ای ـ سوف تعلمون من‌هو کاذب . وقیل : ویخزی من‌هو کاذب . وقیل: محلّه رفع تقدیره ، ومن‌هو کاذب فیعلم کذبه ویذوق وبال امره« وارتقبوا » ای ـ انتظروا ماوعدتکم من العذاب« انّی معکم‌رقیب » ای ـ منتظر لکم العذاب‌فی‌الدّنیا

وقیل: انّی مرتقب الرّحمة من الله.

«ولمّا جآء امرنا» ای ـ قضاؤنا فی قوم **شعیب** بالعذاب «نجّینا **شعیباً** والّذین آمنوا معه برحمة منّا واخذت الّذین ظلموا الصّیحة» قیل: الصّیحة الصّیاح، صاح بهم **جبرئیل** فماتوا. وقیل: الصّیحة ههنا العذاب وانّما اهلکوا بالحرّ وهم اهل «یوم الظّلّة» وقیل: بعث الله **شعیباً** الی **مدین** والی **اصحاب الایکة** فاهلک اصحاب **مدین** بالصّیحة کما فی الآیة، واصحاب **الایکة** بالحرّ و یقوّیه مابعده «الا بعداً ل: **مدین** کما بعدت **ثمود**» و **ثمود** اهلکوا بالصّیحة «فاصبحوا فی دیارهم جاثمین» میّتین صرعی هلکی، «کان لم یغنوا فیها» ای ـ کأن لم یکونوا فیها، ای ـ فی دیارهم. وقیل: فی الدّنیا، ای ـ کان لم یعیشوا فی الدّنیا ولم یکونوا من عمّارها. وقیل: کأن لم ینزلوها، یقال: غنینا بالمکان، اذا نزلنا به «الا بعداً ل: «**مدین**» ای ـ انّهم قد بعدوا من رحمة الله عزّوجلّ. وهومنصوب علی المصدر، ای ـ ابعدهم الله فبعدوا بعداً. بعد بالضّمّ ضدّ قرب، وبعد بالکسر هلک.

«ولقد ارسلنا **موسی** بآیاتنا» وهی **التوریة** وماانزل فیهامن الاحکام «وسلطان مبین» حجّة واضحة نیّرة وهی العصآء والجراد والقمّل والضّفادع و غیرها. والسّلطان من التّسلیط. والسّلیط: مایستضاءُ به، و من هذا قیل للزّیت سلیط. والمبین الواضح والموضح ایضاً لانّ، ابان، یجئی لازماً و متعدّیاً. وقیل: السّلطان، الّذی خصّه الله به استیلاؤه علی قلب من رآه، کما قال: «والقیت علیک محبّة منّی» لم یره احد الّا احبّه ثمّ لم یأخذه فی الله ضعف ولافشل، لطم وجه **فرعون** وهو رضیع کما فی القصّة ولطم وجه **ملک الموت** کما فی الخبر «واخذ برأس اخیه یجرّه الیه» و قتل **القبطی** واقدم بالجسارة علی سؤال الرّؤیة ففی جمیع هذا تجاوز الله عنه لما اعطاه من السّلطان والقوّة «الی **فرعون** وملائه فاتّبعوا» ای ـ الملأُ اتّبعوا «امر **فرعون** ومامر **فرعون** برشید» هذا جواب ل: **فرعون** فی قوله: «وما اهدیکم الّا سبیل الرّشاد» و قیل: ما امره ذاصلاح و قیل الرّشید هیهنا بمعنی المرشد «یقدم قومه یوم القیمة» یعنی یتقدّمهم فیقودهم الی النّار، یقال: قدمه یقدمه قدماً اذا تقدّمه «فاوردهم النّار» ذکره بلفظ الماضی یحتمل وجهین: احدهما: فاوردهم فی الدّنیا النّار، ای ـ موجبها وهو الکفر

والثانی : انّ الفاظ القیمة اکثرها جآء بلفظ الماضی تحقیقاً فیکون المعنی یقودهم الی ان یوردهم فیدخل قبلهم وهم خلفه «وبئس الورد المورود» ای ـ بئس المدخل المدخول فیه النّار وهو ذمّ للنّار . وقیل : للواردین واصله من الورد وهو اتیان المآءِ . وقیل : الورد، الدّخول .

« واتّبعوا فی هذه » ای ـ فی هذه الدّنیا «لعنةً» نزّه الجبّار عزّوجلّ نفسه عن النّدم فی هذه الآیة . درین آیت اظهار جلال و عزّت خود میکند و پاکی و تقدّس خود از ندم و پس آورد بخلق می نماید یعنی پاکست و منزّه خداوند ذوالجلال ، و وکردگار برکمال ، از آنچه برکرد وی پشیمانی رود ، یا فعل وی بروی تاوان آید ، یا ازپس آورد اورا بیم بود . «واُتبعوا فی هذه لعنةً» میگوید : درین جهان لعنت بربی ایشان داشتند ، کس را نبینی که ایشانرا یاد کند ، که نه لعنت برایشان کند ، هم مؤمنان برایشان لعنت میکنند درزمین ، وهم فریشتگان درآسمان ، «ویوم القیمة» و همچنین فردا در قیامت فریشتگان برایشان لعنت کنند « بئس الرّفد المرفود » ای ـ بئس العطاء المعطی اللّعنة بعداللّعنة وکلّ شیءٍ جعلته عوناً لشیءٍ واسندت به شیئاً فقد رفدته به ، یقال : عمدت الحائط واسندته ورفدته بمعنی واحد . معنی آنست که : فردا درقیامت که مؤمنانرا بهشت عطا دهند عطای کافران لعنت بود پس لعنت، و بد عطائی است ایشانرا لعنت «ذلك من انباء القری» این همچنان است که در عقب خبر **نوح** گفت : «تلك من انبآء الغیب» ، «ذلك» ای ـ هذا الّذی اخبرت من اخبار القری والامم « نقصّه علیك » نبیّنه لك و نتلوه علیك ، فحذّر قومك من مثل عذاب الامم الخالیه . میگوید : اینست خبر شهرها و امتّها و سر گذشت ایشان ، وعذاب و هلاك که فرو گشادند بر ایشان ، یعنی کـه قوم خود را و **عرب** را بترسان ، و بیم نمای ایشانرا ازمثل آن عذاب ، آنکه گفت : «منها قائم» ازآن شهر ها هست که اینز بر پـای است(۱) و خراب نگشته چون **قسطنطنیه** و **هرمین مصر** و **کنیسهٔ رها** « وحصید » و هست از آن که خراب شده و نیست گشته چون **خورنق** و **سدیر** و **غمدان** و **سیلجین** و **بارق**(۲) و **مارب** و **عماد عاد** وامثال آن . و گفته‌اند : «قائم»

۱ ـ که آن بر پای است (ج) . ۲ ـ سیلحین (ج) بازق (الف)

دیارقوم **هود** است و قوم **صالح** که آثار و اطلال آن پیدا است و «حصید» دیار قوم **نوح** وقوم **لوط** که آنرا هیچ اثر وطلل نیست.

«وماظلمناهم» بالعذاب «ولکن ظلموا انفسهم» بالکفروالمعصیة. انّی یجوز الظّلم فی وصفه و تصرّفه فی ملکه بحق آلهیّته و المتصرّف فی مطلق ملکه متحکّم بحسب ارادته و مشیّته واذالم یتوجّه لخلق علیه حق فکیف یجوز الظّلم فی صفته، «فما اغنت عنهم» ای - ما نفعتهم ولا دفعت عنهم «آلهتهم الّتی یدعون من دون‌الله من شیءٍ» ای - شیئاً من العذاب «لمّاجآء امرربك» ای - قضاؤه بعذابهم فنزل بهم عقابه «ومازادوهم» ای - مازادتهم عبادتها «غیرتتبیب» ای - غیرتخسیر وهلاك، التّباب **الخسار**، یقول تعالی: «وما کید **فرعون** الاّ فی‌تباب» ومنه‌قوله: «تبّت یدا **ابی‌لهب** ای - خسرت.

«وکذلك اخذ ربّك» ای - هکذا یعذّب کفّار **مکة** کما عذب‌الامم الخالیة، ای - مثل هذاالاخذ الّذی اخذ اولئك یأخذ القری یعنی - اهل القری اذا کفروا، والمراد بالاخذ العقوبه: «انّ اخذه الیم» ای - مؤلم «شدیدٌ» یعسرزواله، کقوله: «انّ بطش ربّك لشدیدٌ»، روی **ابوموسی** قال قال **رسول‌الله**ص: ان‌الله یمهل‌الظّالم و روی یملی الظالم، فاذا اخذه لم یفلته. ثم قرأ «وکذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة انّ اخذه الیم شدید».

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: «قالوایاشعیب اصلوتك‌تامرك» الآیة. **شعیب** ص متعبّد بود، برادا‌ء طاعات وتحصیل عبادات‌پیوسته حریص وبرآن مواظب‌بود، ساعت‌شب بنماز مستغرق داشتید (۱) و هنگام روز بلفظ شیرین و بیان پرآفرین پیغام حق با قوم خویش گزاردید(۲)وازین‌سخنان که ربّ‌العزّة ازوی‌حکایت میکند کمال کفایت ووفورعقل و نور بصیرت وحصول‌سکینه دردل وی پیداست، وذلك قوله: «ان کنت علی‌بیّنة من ربّی» این بیّنت که نوریست که‌دردل‌تابد، تا خاطر ازحرمت پر کند، و اخلاق را تهذیب کند و اطراف را ادب کند، نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند

۱ - داشتی (ج) ۲ - گزاردی

نه‌پیش امید دیوار ، از اینجا آغاز کند علم ربّانیان ، ویقین عارفان ، و ناز دوستان . «ورزقنی منه رزقاً حسناً» بازنمود وبیان کرد که آنچه‌یافتم ودیدم ، نه‌ازخودیافتم ، ونه‌بمردی وقوّت‌خودبآن‌رسیدم، بلکه‌آن‌رزق‌الهی‌است، موهبت‌ربّانی ولطف‌ایزدی، همانست که مصطفی‌ص گفت : « انا سیّد ولد **آدم** ولافخر » کرامتی عظیم ، ونواختی کریم ، ازخدای کریم ، وبدان فخرمی نیارم ، که نه‌مکتسب منست ، ونه بجلادت و قوّت من ، تا بآن فخر توانم کرد ، موهبت الٓهی است ، و عطاء ربّانی ، بفضل خود کاری ساخته وپرداخته ، وبی‌ماراست کرده . و گفته‌اند : رزق حسن، دوام‌نعمت است بی‌مؤنت ، و کمال صفاوت بی‌وسیلت ، دوام نعمت غذای نفس است مرکب خدمت را، و کمال صفاوت غذای روح است مرکز مشاهدت را ، و ازرزق حسن است که کردار مخالف گفتار نبود، چنانکه **شعیب** گفت :«وما اریدان اخالفکم الی ما انهاکم عنه».
بوعثمان گفت : واعظ نیست‌او که بزبان خلق‌را پنددهد ، وآنچه گوید خود نکند، حکیم نیست او که برزبان حکمت راند ، واعمال و سیرت وی بروفق حکمت نبود، ودراخبار‌بیارند که‌الله تعالی به‌**عیسی** وحی‌فرستاد که: یا **عیسی** عظ نفسك فان‌اتّعظت فعظ النّاس ، والا فاستحی منّی . و یقال : من لم‌یکن له‌حکم علی نفسه فی‌المنع عن الهوی ، لم یمض له حکم علی غیره فیمایرشده الیه من‌الهدی . وفی‌الخبر: «من‌ازداد علماً ولا یزددهدی، لم یزدد من‌الله الابعداً» هر که ویرا علم افزاید، وآنکه راه‌هدی برونگشاید ، ازحقّ اورا جنز(۱) دوری نیفزاید. اما میدان بیقین که‌کلید گنج هدی توفیق است ،کوشش بطاعات ، و یافت درجات بتوفیق است ، طوبی‌آنکس که توفیق اورا رفیق است ، بنده بجهد خود کجا رسد اگر توفیق نبود ، نجات خود کی تواند، بی‌مرکب توفیق‌راه بحقّ چون برد . ربّ‌العزّه حکایت میکند ازقول **شعیب** که گفت : «وما توفیقی الاّ‌بالله علیه توکلت والیه‌انیب» توفیق چوگانست، و بنده گوی وانابت میدان ، ذکربرزبان ، وآوای برّ در گوش و ثمرهٔ وعددردل وتازگی منّت در جان .

پیر طریقت گفت : تا جان درتن است ، و نفس را برلب گذراست ، وهشیاری حاصل است ، از عبودیت چاره نیست . راست است که طاعت بتوفیق است ، امّا جهد

۱ - جزدوری (ج)

بگذاشتن روی نیست ، راست است که معصیت بخذلان است ، امّا جنز(۱) فرو گذاشتن شرط نیست، اندیشیدن که رهی توانستی که گناه نکردید،(۲) سر همه گناه است، واین سخن گناه کار(۳) را عذر پنداشتن هم از گناه است ، الٰهی ! عزّت ترا گردن نهادیم ، وحکم ترا جان فدا کردیم ، ما را میگوئی که مکن و درمی‌افکنی ، و میگوئی کـه کن و فانمیگذاری، مارا جای خصومت وترا جای عزّت ، پس مارا چه ماند مگر گردن نهادن بطاعت .

«واستغفروا ربکم ثمّ توبوا الیه» میگوید: آمرزش خواهید از خداوند خویش که وی آمرزگار است ، ورهی نواز نه بسزای رهی بل بسزای خویش هرچند کـه رهی را جرم بسیار است ، آخر فضل مولی پیش الطاف ربوبیّت است ، که کرم خود برصفت عبودیّت عرضه میکند ، کـه هرچه ازرهی تقصیر است ، بی‌نیازی من برابر آنست ، وهرچه ازو ناپسندیده است ، مهربانی من برسر آنست ، وهرچه رهی را امید است ، فضل من برتر از آنست . « انّ ربّی رحیم ودود » الودود الّذی یتحبّب الـی عباده بالاحسان الیهم . ودود اوست که بمهربانی نواخت خود بربنده نهد ، ونعمت بروی پیاپی ریزد ، تابنده اورا دوست شود. ازینجا بود که با **داود** (ع) گفت که :« یاداود حبّب الّی عبادی» راه ما بربندگان ما روشن‌دار ، ودوستی ما در دل ایشان افکن ، و نعمت ما بایاد ایشان ده ، و سخنان ما در دل ایشان شیرین کن ، و بگوی من آن خداوندم که باجودم بخل نه ، وباعلمم جهل نه ، وباصبرم عجز نه ، وباغضبم ضجر نه، در صفتم تغیّر نه ، ودر گفتم تبدّل نه ، «مایبدّل القول لدیّ وما انا بظلاّم للعبید » پس اگر بنده تقصیر کند ، وحقّ این کرامت بنشناسد ، وشکر نعمت بنگزارد او را عتاب کند وگوید : یابن **آدم** ماانصفتنی اتحبّب الیك بالنّعم ، وتتمّقت الیّ بالمعاصی، خیری علیك نازل و شرّك الیّ صاعد ، رواه **علی بن ابی طالب** (ع) عن **النبی** (ص) عن الله عزّ وجلّ : یابن **آدم** ... وذکر الحدیث .

۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی - : **«انّ فی ذلك لآیة»** درین [حدیث] نشانی است ، **«لمن خاف**

۱ - حذر(ج) ۲ - نکردی (ج) ۳ - گنه کار (ج)

عذاب الآخرة» اورا کـه از عذاب آن جهانی ترسان است ، «**ذلك یوم مجموع له النّاس**» آن روز روزی است که آنرا مردمان فراهم خواهندآورد ، «**وذلك یوم مشهود(۱۰۳)**» وآن روز روزی است که داور ودادده ودادخواه حاضر .

«**وما نؤخّره**» باپس نمیداریم آنـ روزرا ، «**الّا لاجل معدود(۱۰٤)**» مـگر هنگامی شمرده را .

«**یوم یأت**» آن روز آید ، «**لاتکلّم نفس الّا باذنه**» سخن نگوید هیچ کس مـگر بدستوری الله ، «**فمنهم شقیّ وسعید(۱۰۵)**» از ایشان بود بـدبخت و از ایشان بود نیکبخت(۱)

«**فامّا الّذین شقوا**» امّا ایشان کـه بدبخت آیند ، «**ففی النّار**» ایشان در آتش‌اند . «**لهم فیها زفیر وشهیق(۱۰٦)**» ایشانرا درآن نالـه‌یی زار وخروشی سخت

«**خالدین فیها**» ایشان اند جاویدان در آن ، «**مادامت السّموات والارض**» همیشه تا آسمانها وزمینها برپایست ، «**الّا ماشاء ربّك**» مگر آنچه خداوند توخواست

«**انّ ربّك فعّال لما یرید(۱۰۷)**» خداوند تو همه آن کند که خود خواهد .

«**وامّا الّذین سعدوا**» وامّا ایشان کـه نیکبخت آیند ، «**ففی الجنّة**» در بهشت اند ایشان [فردا] «**خالدین فیها**» جاویدان در آن ، «**ما دامت السّموات والارض**» همیشه تا آسمان بود وزمین ، «**الّا ما شاء ربّك**» مگر آنچه خداونـد تو خواست ، «**عطاء غیر مجذوذ(۱۰۸)**» [آن نیکبخت کردن وبه بهشت رسانیدن] عطای است وبخشیدنی هرگز نه بریدنی .

«**فلا تك فی مریة**» نگر کـه درگمان نباشی ، «**ممّا یعبد هؤلاء**» از ینچه ایشان می‌پرستند [که روزگار برآن دراز گشت وبرایشان] ، «**مایعبدون الّا کما یعبد آباؤهم من قبل**» نمی‌پرستند مـگر همچنانکـه پـدران ایشان می‌پرستیدند پیش فا(۲) «**وانّا لموفّوهم نصیبهم**» وما بایشان خواهیم سپرد بهرهٔ ایشان [ازعذاب] «**غیر منقوص(۱۰۹)**» بهره‌ای ناکاسته .

«**ولقد آتینا موسی الکتاب**» موسی رادین دادیم ونامهٔ تورات ، «**فاختلف**

(۱) نیك بخت . (الف) (۲) از پیش (ج)

فیه » در آن دو گروه گشتند ، « **و لولا کلمة سبقت من ربّك** » و اگر نه سخنی پیش‌شده بودید[1] ازخداوند تو [که هیچ کس‌را برعمر ورزق‌نفزایند[2] ونکاهند،] «**لقضی بینهم**» [میان تو که رسولی و] میان ایشان [بعذاب عاجل]کار برگزارد آمدید[3]« **وانّهم لفی شكّ منه مریب (١١٠)** » و مشرکان [در میان این دو گروه مختلف از اهل کتاب] درگمان می‌باشند از کار[**محمد**]گمانی دل شورنده .

« **وان کلّا** » و نیست هیچ کس از همهٔ [دشمنان هم کتابی و هم مشرك] « **لما لیوفینّهم ربّك اعمالهم** » مگر بایشان خواهد سپرد [پاداش] کردار هـای ایشان خداوند تو « **انّه بما یعملون خبیر (١١١)** » که او بآنچه ایشان میکنند دانا است و ازآن آ گاه .

« **فاستقم کما اُمرت** » می پـای و یکسان می‌باش برراستی و درستی چنانکه فرمودند ترا ، « **ومن تاب معك** » [ترا میگویند این سخن] و هـرکس را که با مسلمانی آمد با تو ، « **ولاتطغوا** » و نافرمان و اندازه درگذرانده مبید[4] « **انّه بما تعملون خبیر (١١١)** »که او بآنچه شما میکنید بینا و داناست .

« **ولاترکنوا الی الّذین ظلموا** » و بـا ستم کاران مچسبید[5] و مگرائیـد « **فتمسّکم النّار** » که‌آتش بشما رسد باایشان « **و ما لکم من دون‌اللّٰه من‌اولیاء** » ونه شمارا یاربود فرود ازاللّٰه ، « **ثمّ لاتنصرون(١١٣)** » و نه‌آنکه شما را یاری دهند.

«**واقم الصلوة طرفی النّهار**» بپای‌دار نماز برد وگوشهٔ روز ، « **وزلفاً من اللّیل** » و دو نماز شب فراهم نزدیك شام و خفتن ، « **انّ الحسنات یذهبن السیّات** » که کارهای نیکوناپیدا کنند وببرد کارهای‌زشت ، «**ذلك ذکری للذّاکرین (١١٤)**» این فرمان و این وعد یادگاری است یاددارآن را .

«**واصبرفان‌اللّٰه لایضیع اجرالمحسنین(١١٥)**» و شکیبایی کن که اللّٰه ضایع نکند مزد نیکو کاران .

(١) بودی (٢) نیفزایند (ج) (٣) آمدی (ج) (٤) مباشید (ج) .
(٥) مخسبید (الف) رکن‌الیه ، مال‌الیه و سکن . (المنجد) رکن‌الیه ، میل کرد بسوی وی وآرمید . (منتهی‌الارب) چسبیدن ... میل کردن . (برهان) . برحسب صورت نسخهٔ (ج)که در متن است مرادف مگرایید ، و برحسب نسخهٔ الف ظاهراً ترجمهٔ «سکن» یا آرمید است .

« **فلولاکان من‌القرون من قبلکم** » چرا نبود از کروهان که پیش از شما بودند، « **اولوا بقیّة** » هشیاران وزیرکان ودانایان، «**ینهون عن‌الفساد فی‌الارض**» که باز زدند(۱) از تباهی کردن د زمین ، «**الاّ قلیلا ممّن انجینا منهم**» مکراندکی که بودند از آنکه ما رهانیدیم [از عذاب از پیشینیان] « **واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه** » و بیدادگران را برپی فراخ جهانی و فراخ ثوانی و توانکری کردند تا برپی آن ایستادند، « **و کانوا مجرمین(۱۱٦)** » بدان بودند و در عذاب جرم ایشان را بود .

«**وماکان ربّك لیهلك القری بظلم**» وخداوند توهرکز آنرانبود ونخواست شهرهایی را که هلاك کرد که آنرا ببیداد هلاك کند، «**واهلها مصلحون(۱۱۷)**» و اهل آن شهرها نیك فعل و نیکوکار و بصلاح .

«**ولو شاء ربّك**» و اکرخداوند توخواستید(۲)«**لجعل الناس امّة واحدة**» مردمان را همه یك دین ویك دل ویك راه کردید(۳) «**ولایزالون مختلفین(۱۱۸)**» و همیشه جداجد(٤)خواهند بود .

« **الاّ من رحم ربّك**» مکرایشان که اللّٰه ایشانرابرراه راست‌بداشت ببخشایش خویش ، « **ولذلك خلقهم** » وایشان‌آنرا آفرید ، «**وتمّت کلمة ربّک**» وسپری کشته‌برفت[وبراستی‌پیشی کرد] سخن‌خداوندتو[بحکم] ،«**لاملانّ جهنّم**» که حقا که(٥) پرکنم ناچاره دوزخ ، « **من‌الجنّةوالنّاس اجمعین(۱۱۹)** » از پری و آدمی اهل آن همه از ایشان .

« **وکلاّ نقصّ علیک من‌انباء الرسل** » و همه که برتومیخوانیم از خبرهای پیغامبران ، «**ما نثبّت به فؤادك**» آنست که دل ترا [از تنکی وضعف و اندوه] بآن با جای می‌آریم و برجای بمیدازیم ، « **و جاءك فی هذه الحقّ** » و درین پیغام که بتو فرستادیم بتو همه راستی آمد و درستی ، «**وموعظة وذکری‌للمؤمنین(۱۲۰)**» و پندی و یادکاری کرویدکان را .

۱ ـ باز زدندید (الف) . ۲ ـ خواستی (ج) . ۳ ـ کردی (ج) . ٤ ـ جدا جدا (ج) .
٥ ـ که حق پرکنم (الف) .

«**وقل للّذین لایؤمنون**» و گوی[1] ایشانرا که به‌نمی گروند، «**اعملوا علی مکانتکم**» که برهمان عادت خویش میکنید آنچه میکنید و برهمان خوی خویش می‌زئید ومی‌باشید[2] «**انّا عاملون (١٢١)**» تامادر آن خویش می‌باشیم[3] ومی‌کنیم. «**انتظروا انّا منتظرون(١٢٢)**» وبودنی‌را بشما و بما[4] چشم میدارید تاما میداریم.

«**ولله غیب السّموات والارض**» و خدایراست علم همهٔ گذشتها و بودنیها و نهانیها[5] در آسمان وزمین، «**والله یرجع الامر کلّه**» وبا او خواهند گردانید همه کارها با او گردد [همه آن بود که او خواهد آنکه که او خواهد] «**فاعبده وتوکّل علیه**» او را پرست و کار با او[6] سپار وپشت با او[7] بازکن، «**ومارّبک بغافل عمّا یعملون(١٢٣)**» و خداوند تو ناآگاه نیست از آنچه [دشمنان] میکنند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «انّ فی‌ذلك لاٰیةً» ای ـ انّ فی ذلك الّذی نزل بالامم‌المهلکة من‌انواع‌العذاب، لعبرة «لمن خاف عذاب‌الآخرة» اعتقد صحته و وجوده. و قیل: «لآیة» ای ـ علامة انّ‌الله ینجز وعده للمؤمنین وللانبیاءِ ان ینصرهم «ذلك یوم مجموع له‌النّاس» یحشر‌الخلایق کلهم فیه ولیس یوم بهذه الصفة الا یوم‌القیمة «وذلك یوم مشهود» یشهده اهل‌السموات و الارضین. وفی تفسیر شاهد ومشهود ان الشاهد **محمد** (ص) والمشهود یوم‌القیامة قال **مقاتل**: یشهده‌الربّ عزوجلّ فی‌ملائکته‌لعرض الخلائق وحسابهم. وفی‌الخبر الصحیح عن **ابی‌هریرة** قال قال **رسول‌الله** (ص):

«یجمع‌الله‌الخلق یوم‌القیمة فی صعید واحد ثم یطلع علیهم رب‌العالمین فیقول یتّبع کل انسان ما کان یعبد ویبقی‌المسلمون فیطلع علیهم ویعرفهم نفسه، ثم: یقول انا ربکم فاتبعونی.

«ومانؤخرة» الی الیوم المذکور «الا لاجل معدود» سنوه وشهوره وایامه وساعاته میگوید: ما روز قیامت با پس نمی‌داریم مگرهنگامی شمرده را یعنی که:

١ ـ وبگو (ج). (٢) می‌یید (الف). ٣ ـ می‌یم (الف). ٤ ـ وما (ج). ٥ ـ ونهانها (ج). ٦ و ٧ ـ باو (الف).

سالها و ماهها و روز ها و ساعتها از آن روز که دنیا بیافریدیم تا وقت قیامت همه شمرده‌ایم و دانسته، و درعلم قدیم خود مقرر کرده، ونام زد شده، واز خلق پوشیده داشته، که چند سال وچند ماه وچند روزوچند ساعت بخواهد گذشت تا پس قیامت بود، چون آن روز کار بسر آید قیامت بود که یك ساعت در پیش نیفتد وباپس(۱) نبود. و قیل: ان ذلك الوقت **سبعة آلاف** سنة منذ خلق الله الدنيا الى ان تنقضى.

«یوم یأتی» اثبت(۲) الیآء **مكی** و **یعقوب** وصلا و وقفاً، **مدنی** و **ابوعمرو** و**الكسائی**، وصلا وحذفها الباقون فی الحالین، واثباتها وحذفها لغتان، تقول **العرب**: لاادر، فتحذف اليآء وتجتزی بالكسرة وذلك لكثرة الاستعمال، والاجود فی النحو اثبات اليای. گفته‌اند «یوم یأت» این «یوم» بمعنی حین است، ای- حين یاتی ذلك اليوم الذی يجمع فيه الخلائق «لاتكلم نفس» ای- لاتتكلم نفس فيه ولاتنفع من شفاعة اووسيلة «الا باذنه» تبارك وتعالى. میگوید: روز رستاُخیز روزی صعب است، وهول آن عظیم، هیچ کس زهره ندارد که سخن گوید در آن روز، ونه هیچ کس شفاعت کند، یا وسیلتی برسازد مگر بدستوری الله. همانست که جایی دیگر گفت: «لایتكلّمون الاّ من اذن له الرحمن» و رواباشد که از درازی روز قیامت در آن مواطن و مواقف بود در بعضی مواقف سخن گویند چنانکه گفت: «واقبل بعضهم على بعض يتساءلون» ودر بعضی نگویند چنانکه گفت «لاينطقون ولايؤذن لهم فيعتذرون».

«لاتكلم نفس الاّ باذنه» وآنکه در آن روز خلق دو گروه باشند گروهی اهل شقاوت که در ازل شقی بودند و گروهی اهل سعادت که درازل سعید آمدند «فمنهم شقی» كتبت عليه الشقاوة ومنهم سعيد كتبت عليه السعادة. روی عن **عمر** قال: لمّا نزلت: فمنهم شقی و سعيد، قلت: يا **رسول الله** فعلام نعمل اذاً على شیءٍ قد فرغ منه ام على شیءٍ لم يفرغ منه؟ قال: بل على شیءٍ قدفرغ منه يا عمر وجرت به الاقلام ولكن كلّ ميّسر لما خلق له.

«فاما الذين شقوا ففى النار لهم فيها زفير و شهيق» الزفير اول نهيق الحمار والشهيق آخره، شبّه اصواتهم فيها بانكر الاصوات قال **ابوالعالية**(۳) الزفير فى الحلق

۱- وایس (ج) ۲- اثبات (الف) ۳- ابوالمعالیه (الف)

والشهيق فی‌الصدر والزفيراصله من‌المزفور و هوالشديد الخلق، والشهيق اصله‌الطول من‌الجبل الشاهق .

« خالدين فيها مادامت السموات والارض » و گفته اند سموات اينجا اطباق دوزخ است و ارض ادراك آن . ودر ديگـر آيت سموات اطباق بهشت است و ارض تربت آن ، و مستقيم تر وجه آنست در هردو كه آن كنايت است از تابيدبر مذهب عرب كه گويند : لا اكلّمك ولا افعل ذلك ماذرّ شارق، وطلع كوكب، و هبّت ريح، وحتي يعودالللبن فی‌الضرع ، وحتی يعود امس ، و يبيض‌الغراب ، وحتی يرجع السهم علی فوقه . و منه قول‌الشاعر :

ترجّی(١)الخير وانتظری‌ايابی اذا ما القارظ العنزی آبا

وقـال امرؤ القيس : و انی مقيمٌ مـا اقـام عسيب

باين همه درازی روزگار خواهند ومعنی ابد. آنكه‌گفت :«الّا ماشاءَ ربك» اين « ما » بمعنی من است يعنی ـ الاّ من شاءَ ربك ، و هم قوم موحدون يخرجون من‌النّار ويدخلون‌الجنة . ميگويد : جاويددردوزخ باشند هميشه مگرقومی‌موحدان گنه‌كاران كه پس از آن كه عذاب چشيدند الله خواست كه ايشانرا از دوزخ‌بيرون آرد و ببهشت فرستد كـه شقاوت ايشان بحكم ازل ابـدی نبود و بر وفق اين خبر مصطفی است (ص) . روی جابربن‌عبدالله قال قرأ رسول‌الله (ص) : « فامّـاالّذين شقوا » الی قوله : « الّا ما شاءَ ربّك» فقال (ص) : «ان شاءالله ان يخرج اناساً من الّذين شقوا من‌النّار فيدخلهم الجنة فعل » و قال(ص) : « يخرج قوم من‌النّار بعدما يصيبهم منها سفع فيدخلون‌الجنة فيسميهم اهل‌الجنة‌الجهنميين » و در ديگر آيت باين قول معنی آنست كه : نيكبختان جاويد در بهشت باشند « الا مـا شاءَ ربك » من‌قدر مكث المعذّبين فی‌النّار من‌الموحدين من لدن دخولها الـی ان دخلوا الجنّة، مگر قومی از موحّدان كه مدتی در آتش باشند و خداوند تو خواست كه ايشانرا بيرون آرد و ببهشت فرستد فهؤلاءِ لم يشقواشقاء من يدخل‌النارعلی‌التابيدولاسعدوا سعادة من لا تمسّه‌النّار . و فی ذلك ما روی عن ابن‌عباس قال : قوم من اهل‌الكبائر

١ ـ فرجی (الف)

من اهل هذه‌القبلة يعذّبهم‌الله بالنار ما شاء بذنوبهم ثم يأذن لهم فی‌الشفاعة فيشفع‌لهم المؤمنون فيخرجهم من‌النار فيدخلهم‌الجنة فسماهم اشقياء‌حين عذّبهم‌فی‌النار . فقال: « فامّاالّذين شقوا ففی‌النار لهم فيهـا زفير و شهيق خالدين فيها مـا دامت‌السموات والارض الا ما شاءَ ربك » حين اذن لهم فی‌الشفاعة اخرجهم من‌النّار وادخلهم‌الجنّة و هم ، هم قال :

« و امّاالذين سعدوا » يعنی ـ بعدالشقاءالّذی كانوا فيه « ففی‌الجنة خالدين فيها الا ما شاءَ ربك » يعنی ـ الّذين كانوا فی‌النّار . قولی ديگر گفته‌اند كه‌آسمانها و زمين آسمان دنيا و زمين دنيا است و « الا » بمعنی سوی است چنانكه‌كسی‌گويد لو كان معنا رجلٌ الا زيد يعنی ـ سوی زيد لقاتلنا ، اگرباما مردی‌بودی بيرون‌ازين زيد ما قتال كرديمی(۱) همچنين معنی آيت آنست كه ايشان جاويد در آن بـاشند مادام كه اين آسمانها و زمين بر پای است كه نهايت ديدار شما است كه از ابد خود همين ديديد بيرون از آن ابد جاودانه كه در علم ما است و بخواست ما است كه علم مخلوق بدان نرسد وهرگزمنقطع نشود . وقال **قتاده** : تبدل هذه‌السماء و هذه‌الارض فالمعنی : خالدين فيها مادامت‌السموات تلك‌السماء وتلك‌الارض‌المبدلتان من هاتين. وقيل : «الا ما شاء ربك» من زيادة اهل‌النارفی‌العذاب واهل الجنة فی‌النعيم . وقيل : « الا ما شاء ربك » من كونهم فی مهلةالدنيا و فی‌التراب علی طول‌البلی وفی‌الموقف حتی تظهر النّار . و قيل : « الا ما شاء ربك » و هو لا يشاءُ ان يخرجهم ، يعنی ـ لوشاءان‌يرحمهم‌لقدرولكنه ، لكنّه‌اعلمناانهم‌خالدون ابداً . روی **ابوهريرة** قال ، قال **رسول الله** (ص) : « يؤتی بالموت يوم‌القيمة فيوقف علی‌الصراط فيقال يـا اهل‌الجنة فيطلّعون خائفين وجلين بان يخرجوا من مكانهم الذی ، هم به ، ثم يقال : يا اهل‌النّار فيطلعون فرحين مستبشرين ان يخرجوا من مكانهم الذی هم بـه ، فيقال لهم : هل تعرفون هذا ؟ فيقولون : نعم ، ربنا هذاالموت فيامر بـه فيذبح علی‌الصراط ، ثم يقال للفريقين خلود لا تجدون فيها موتاً ابداً .

« و اما الذين سعدوا »قرأ **حمزة و الكسائی و حفص** عن **عاصم** : «سعدوا»

۱ـ كرديد (الف)

بضم السين ، والوجه انه مبنی للمفعول به من قولهم : سعدت الرجل اسعده سعداً فهو مسعود ، و یکون متعدیاً لسعد کما یقال : خزنته فخزنِ هو، و قرأ الباقون «سعدوا» بفتح السين ، والوجه انه فعل لازم مبنی للفاعل علی وزن فعل یقال سعد فلان یسعد سعادة فهو سعید ، کما یقال شقی یشقی فهو شقی و السعد سبب الخیر کما ان ضده من النحس سبب الشر « خالدين فيها مادامت السموات والارض الا ما شاءَ ربك عطاءغیر مجذوذ» ای ـ غیرمقطوع عنهم. عطاء نصب علی المصدر، ای ـ اعطوا عطاء ، قال وکیع کفرت الجهمية باربع آیاتٍ من کتاب الله عزوجل فی وصف نعیم الجنة قوله : «لا مقطوعةٍ ولا ممنوعةٍ » قالوا تُقطع و تُمنع . وقوله : «اکلها دایم و ظلها » قالوا : لا یدوم . و قوله : «ما عندکم ینفد و ما عندالله باقٍ » قالوا :لا یبقی . و قوله : «عطاء غیر مجذوذ » قالوا : یجذ ویقطع .

«فلاتك فی مریةٍ » المریة، الشك ، والفعل منه : امتری وتماری وماری غیره مماراةً و مراءً ، در معنی این آیت سه قول گفته‌اند: یکی آنست که لا تشك ان عبادة ما یعبدونه ضلال ، ای محمد نگر بگمان نباشی که پرستش این بتان که قریش آنرا می‌پرستند ضلال است و گم راهی . دیگر معنی لا تشكّ انها تقلید لآبائهم و اقتداء منهم بهم ، بگمان مباش که ایشان باین عبادت بتان تقلید پدران خویش میکنند و بر پی اسلاف خویش می‌روند . قول سوم(۱) آنست که کفار دو فرقت‌اند، فرقتی نفی صانع میکنند ، و بوجود صانع بهیچ حال اقرار نمی‌دهند ، و فرقتی بوجود صانع اقرار میدهند اما با وی انباز می گیرند و بتان و طواغیت را می پرستند ، میگویند : لا تشك فی انّ هؤلاءِ فی الکفر کهؤلاءِ ـ نگر بگمان نباشی که اینان همه در کفر یکسان‌اند و هر دو فرقت گمراهند(۱) « ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل» ای ـ هم کآبائهم فی الکفر والتقلید . و قوله : « کما یعبد » یعنی ـ کما کان یعبد فحذف لانّ « قبل » یدل علیه « و انـا لموفوهم نصیبهم » حظّهم « غیر منقوص » یعنی ـ حظهم من الرزق . وقیل : من الخیر والشرّ. وقیل : من العذاب . روی اوسط بن عمرو البجلی قال : قدمنا المدینه فالفیت ابابکر علی المنبر یخطب الناس فسمعته یقول

۱ـ سیوم (الف) ۱ـ گم راهند (الف)

قام فینا **رسول‌الله** (ص) قال سألوا الله العافیة فانّه لم یعط احدٌ افضل من معافاةٍ بعد یقین و ایاکم والریبة فانه لم یؤت احدٌ اشد من ریبةٍ بعد کفر.

«ولقد آتینا **موسی** الکتاب فاختلف فیه» هذا تسلیة للنّبی (ص) ب: **موسی** وما کان یلقاه من قومه من تکذیبهم ایّاه واختلافهم فی **التوریة** - میگوید: **موسی** را **تورات** دادیم و اهل **تورات** در آن دو گروه گشتند قومی بوی ایمان آوردند واستوار گرفتند وقومی کافر شدند ودروغ زن گرفتند، ایشان با تورات همان کردند که قوم تو با **قرآن**. گفته‌اند: این اختلاف ایشان بعد از بعثت **مصطفی** است یعنی- اختلف من بعد ما اتاهم **محمد**، فی تصدیق ما نزّل فیها من خبر نبوّة **محمد** «ولولا کلمة سبقت من ربّك» بتأخیر العذاب عن امّة **محمد** الی یوم القیامة «لقضی بینهم» یعنی- لاهلکوا فی الدّنیا وفرغ من عذابهم. وقیل: «ولولا کلمة سبقت من ربّك» بتأخیر العذاب عن اهل الکتاب لاهلکوا حین اختلفوا فی **التوریة** «وانّهم لفی شكّ منه» ای - من **التوریة**. وقیل: من **القرآن** «مریب» ذی ریب موقع فی الرّیب والتّهمة

«وانّ کلالما» بتشدید «انّ» و تخفیف «لما» قرائت **بوعمر** و **کسائی** و **یعقوب** است وباین قرائت «ما» بمعنی من است چنانکه اهل **حجاز** گویند: سبحان ما سبّح له الرّعد، ای - من سبّح الرّعد ولام در «لما» لام تاکید است که در خبر «انّ» شود ولام «لیوفینّهم» لام قسم محذوف مضمر است، والتقدیر: والله لیوفینّهم. میگوید: همه که دشمنان اند کتابی ومشرك همه آنست که حقّا که بایشان خواهد سپرد جزای کردارهای ایشان خداوند تو. وروا باشد که «ما» زیادت باشد زیدت بین اللاّمین لیفصل بینهما کراهة اجتماعها. **ابن کثیر** و **نافع** «ان کلاّ لما» هردو بتخفیف خوانند واین هم برمعنی قرائت اوّل است و اصل اِن «انّ» بوده فخففت و بقی عملها. **شامی** و **حمزه** و**حفص** «انّ کلاّ لمّا» نون ومیم هردو بتشدید خوانند، والوجه انّ الاصل فیه: وانّ کلاّ لمن ما لیوفینّهم، فوصلت «من» الجارة بما فانقلبت النّون میماً للادغام فاجتمعت ثلاث میمات فخذفت احدیهنّ فبقی «لمّا» بالتشدید و «ما» بمعنی «من» کما ذکرنا واسم لجماعة النّاس کما قال تعالی: «فانکحوا ماطاب لکم من النّسآءِ» ای - من طاب. والمعنی: وانّ کلاّ لمن الّذین «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و قرائت

ابوبکر از **عاصم** « ان کلاً » بتخفیف نون است و « لمّا » بتشدید میم ، والوجه انّ «ان» علی ماسبق من انّها مخفّفة من‌الشدیدة «ولمّا» علی ماذکرنا من انّ اصله «من ما» واللاّم هی‌الّتی تدخل علی خبر «انّ» واللاّم فی «لیوفینّهم» هی لام القسم‌علی ماسبق فی‌الجمیع ، والتّقدیر : وان کلاً لمن ماوالله«لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و«ما» بمعنی «من» کما ذکرنا . ویجوزان یکون «ان» للجحد ، بمعنی : «ما » وانتصاب « کلاً » بنزع الخافض ، والتّقدیر : و ان من کلّ ، و«لمّا» بمعنی : الّا ، والمعنی : ما کلّ من‌المؤمن والکافر والبرّ والفاجر الّا «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» کقوله : انّ کل نفس لما علیها حافظ » ای ـ ما کلّ‌نفس الّا علیها حافظ «انّه بما تعملون خبیر» یعلم‌الصّالح منهم وغیرالصّالح .

«فاستقم کما امرت» هذا الکلام هیهنا و فی سورة **حم** شامل کلّ امر خوطب به **رسول‌الله** (ص) فی **القرآن** و خارجه ، یقول : استقم یا **محمد** کما امرك ربّك وبلّغ الرّسالة وادع‌النّاس الی‌الایمان بالله ، میگوید : راست‌باش‌وراست‌زی بربردباری وهشیاری ومردی ومردمی وجوانمردی‌وخدا ترسی‌وخدا پرستی پیغام برسان وخلق بردین‌حقّ‌خوان . وقیل: استقم علی‌**القرآن** ولاتشرك بی‌شیئاً وتوکّل‌علیّ‌فیماینوبك. قال : **السدّی** الخطاب للنبیّ والمراد به‌امّته وقال **ابن‌عبّاس** : مانزلت علی **رسول‌الله** (ص) فی‌جمیع القرآن آیة‌کانت اشد ولااشقّ علیه من‌هذه‌الایة ، ولذلك‌قال‌لاصحابه ، حین قالوا لقداسرع‌الیك‌الشیب ، فقال: شیّبتنی سورة **هود** «ومن تاب معك» یعنی ـ من اسلم وآمن بك فلیستقیموا «ولاتطغوا» ای ـ لاتجاوزوا امرالله «انّه‌بما تعملون بصیر» یعلم اعمالکم فیجازیکم علیه .

« ولاترکنوا الی الّذین ظلموا » ای ـ لاتمیلوا الیهم و لاتطمئنّوا الی قولهم ولاتداهنوهم من‌قوله : « ودّوالوتدهن فیدهنون » وقیل : الرّکون الی الظلمة الرّضا بعمل‌الظّلمة ، ای ـ لاترضوا باعمالهم«فتمسّکم النّار» و یقال : لاتصاحب الاشرار فانّ ذلك یحرمك صحبة الاخیار. تقول : رکن‌الیه یرکن رکناً ورکن یرکن رکوناً . وقال‌قوم : رکن یرکن ، وهی شاذّة نادرة وافصح‌اللّغات: رکن یرکن، والرّکن ناحیة من‌الجبل او الحایط قویّة . و بدانکه مسّ در **قرآن** بر سه وجه است : یکی بمعنی

اصابت چنانکه درین آیت گفت : «فتمسکم النار» ای ـ یصیبکم لفحها. ودر سورة **الاعراف** گفت : «مسّ آباءنا الضراءَ والسرّاءَ» ای ـ اصاب آباءنا الشدّة والرّخاء. و در سورة **ص** گفت : «مسّنی الشّیطـان» ای ـ اصابنی . و درسورة **الحجر** گفت : «لایمسهم فیها نصب» ای ـ لایصیبهم . و در **آل عمران** گفت : «ان تمسسکم حسنةٌ تسؤهم» ای ـ ان تصبکم. وجه دوم مسّ بمعنی جماع، کقوله: فی **البقره** «مالم تمسوهن» یعنی ـ مالم تجامعوهن «وان طلّقتموهنّ من قبل ان تمسّوهنّ». وفی **الاحزاب** «ثمّ طلّقتموهن من قبل ان تمسّوهنّ» یعنی ـ من قبل ان تجامعوهنّ . وجه سوم مسّ است بمعنی خبل ، و ذلك فی قوله تعالـی : «کالّذی یتخبّطه الشیطان من المسّ» ، قوله : «ومالکم من دون الله من اولیآء» اعوان یمنعونکم من عذاب الله «ثمّ لاتنصرون» حال ولیس بعطف ای ـ حالکم حینئذ هذا .

«و اقم الصلوة طرفی النّهار» میگوید : بپای دار نماز بردو گوشهٔ روز یکطرف نماز بامداد و یك طرف نماز دیگر «وزلفاً من اللیل» یعنی نماز شام و خفتن . این قول **حسن** است ، **مجاهد** گفت : «طرفی النّهار» نماز بامداد است و پیشین ودیگر «وزلفاً من اللّیل» شام وخفتن تاهرپنج نماز جمع کند، **مقاتل** گفت : صلوة الفجر(۱) والظّهر طرف وصلوة العصر والمغرب طرف «وزلفاً من اللّیل» العشاء الآخرة. **ازهری** گفت : «طرفی النّهار» غدوة وعشیّه فصلاة الفجر فی احد الطّرفین وصلوة الظّهر والعصر فی الطّرف الآخر وتسمّیان صلوتی العشی(۲) «وزلفاً من اللیل» ای ـ ساعات اللّیل من اوّله و فیهـا المغرب والعشاء الآخرة ، و انما سمیّت الساعات التّی فی اوّل اللّیل زلفاً ، لقربها من النّهار واحدتها زلفة مثل غرفة وغرف و رکبة ورکب. ونصب طرفی وزلفاً علی الظّرف کما تقول : جئت طرفی النّهار و اوّل اللّیل . وقیل : یعنی ـ صلوتی العشاء لزلفة احدیهما من الاخری و قربها منها .

«انّ الحسنات یذهبن السیّآت» یعنی ـ ان الصلوات الخمس یکفرّن مابینهنّ من الخطایا الصغایر. وعن **ابی عثمان** قال : کنت مع **سلمان** تحت شجرة فاخـذ غصناً منها یابساً فهزّه حتّی تحاتّ(۳) ورقه . ثم قال لی **سلمان** : الا تسئلنی لم افعل هذا ؟

---

۱ ـ العشاء (الف) ۲ ـ العشاء (الف) ۳ ـ تحات الورق (از ح ت ت) ، من الشجر : تناثر . (ازالمنجد) .

فقلت: ولم تفعله؟ قال: انّ المسلم اذا توضاء ثمّ احسن الوضوء ثمّ صلّی الصلوات الخمس تحاتّ خطایاه کما تحاتّ هذا الورق. ثمّ تلا هذه الآیة: «واقم الصلوة طرفی النّهار» الآیة. وروی انّ اباالیسر عمرو بن غزیة الانصاری کان یبیع التمر، فاتته امراة تبتاع تمراً، فقال: انّ فی البیت تمراً اجود منه فهل لک فیه؟ قالت: نعم. فذهب بها الی بیته، فضمها الی نفسه و قبّلها. فقالت: اتّق الله. فترکها وندم علی هذا(۱) فاتی النبی ص وقال: یا رسول الله ما تقول فی رجل راود امرأة عن نفسها. ولم یبق شیئاً مما یفعل الرّجال بالنّسآء الّا رکبه غیرانه لم یجامعها. فقال: عمر لقد سترک الله لوسترت علی نفسک، ولم یردعلیه رسول الله ص وقال: انتظر فیه امر ربی، وحضرت صلوة العصر فصلی النبی ص العصر فلمّا فرغ اتاه جبرئیل ع بهذه الآیة فقال النبی ص این ابوالیسر؟ فقال: ها انا ذا یا رسول الله، قال: اشهدت معنا هذه الصلوة؟ قال: نعم. قال: اذهب فانّها کفّارة لما عملت. فقال عمر: یا رسول الله اهذا له خاصة ام لنا عامّة؟ فقال: بل للنّاس عامة. وروی انّ رسول الله ص رأی رجلاً یقول: اللّهم اغفرلی وما اراک تغفر، فقال النبی ص: ما اسوء ظنّک بربّک. فقال: یا رسول الله انّی اذنبت فی الجاهلیة و الاسلام فقال: (ص) ما فی الجاهلیة فقد محاه الاسلام و ما فی الاسلام تمحوه الصلوات الخمس، فانزل الله تعالی «واقم الصلوة طرفی النهار وزلفاً من اللّیل انّ الحسنات یذهبن السیّآت» وروی عن النبی ص قال: مثل الصلوات الخمس مثل نهر جار غمر علی باب احدکم یغتمس فیه کلّ یوم خمس مرّات فماذا یبقین من درنه. وقیل: «الحسنات» فی هذه الایة قول العبد «سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر» «ذلک» ای- هذا الّذی ذکرنا. وقیل: القرآن «ذکری للذّاکرین» وعظ للمتّعظین.

«واصبر» یا محمد علی مایصیبک من اذی قومک واستعن علی ما امرت به بالصبر فانّ بالصبر تنال درجة المحسنین. وقیل واصبر علی الصلوة «فانّ الله لا یضیع اجر المحسنین» ای - المصلّین. هو کقوله: «وأمر اهلک بالصلوة واصطبر علیها».

«فلولا کان من القرون من قبلکم» ای - هلّا کان، وهو موضوع للتحضیض ویختص بالفعل «اولوا بقیّة» البقیّة الباقی من الشیء ای- من بقیت له بقیة من الرأی و العقل

۱ - ذلک (الف)

والتمییز والبصیرة فیعرف الحقّ من الباطل والصواب من الخطأ . وقیل : «اولوا بقیّة» اصحاب جماعة تبقی من نسلهم، والمعنی : لو کان منهم من هذه صفته لما نزل بهم العذاب «الا قلیلاً ممّن انجینا منهم» این استثنا منقطع است ای ـ لکن قلیلا منهم انجیناهم لانهم کانوا بهذه الصفة . میگوید : هر قرنی از پیشینان وهر قومی که در میان ایشان زیر کان بودند که می باز زدند(۱) از فساد آن قوم را عذاب نکردیم و آن اندك قوم بودند چرا آن دیگران قومها که عذاب کردیم در میان ایشان هم زیر کان نبودند که ایشانرا باز زدندی(۲) از فسادتاما ایشانرا عذاب نکردیمی(۳) «واتّبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه» ای ـ اتّبع الظلمة ما نعموا فیه من لذات الدنیا و آثروه ونسوا الآخرة . ومعنی اترفوا مکنّوا من الترّفه وهی التنعّم، ای ـ آثروا ذلك علی طاعة الله فهلکوا «و کانوا مجرمین» کافرین .

«وما کان ربك لیهلك القری بظلم» ای ـ بظلم من الله «واهلها مصلحون» مؤمنون محسنون، این یك قول آنست که در نوبت اول رفت . معنی دیگر : «وما کان ربك لیهلك القری بظلم» منهم، ای ـ بعضهم والاکثر علی الصلاح، خداوند تو بر آن نیست که اهل شهری هلاك کند بآنکه قومی از ایشان ظلم کنند چون بیشترین ایشان برصلاح باشند. سه دیگر(٤) قول آنست که «ماکان ربك لیهلك القری بظلم» بشرك منهم «واهلها مصلحون» فی المعاملات فیمابینهم یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ولا یظلم بعضهم بعضاً، میگوید : خداوند تو آنرا نیست ونخواهد که اهل شهری را هلاك کند بشرك و کفر ایشان چون در معاملات بایکدیگر انصاف و عدل نگه دارند وبریکدیگر ظلم نکنند وامر معروف ونهی منکر بپای دارند ازبهر آنکه مکافات کفر و شرك آتش دوزخ است و مکافات ظلم و تعدی در شرك اهلاك وعذاب دنیا . ولهذا قال **ابن عباس** : لم یهلك الله قریة بالشرك حتی انضاف الیه ظلم بعضهم بعضاً. وقال بعضهم : الصلاح فی ثلثة اشیاء ؛ فی اکل الحلال و اتّباع السنن ومخالفة الهوی .

«ولو شآء ربك لجعل الناس اُمّة واحدة» مسلمین کلّهم ولکن لم یشاء

۱ ـ باز میزدند (ج) ۲ ـ باززدندید (الف) ۳ ـ نکردید (الف)
٤ ـ سدیگر (ج)

كذلك ، اگر الله خواستی(۱) خلق همه مسلمانان بودندی(۲) بر دین راست و ملت درست . همانست که جای دیگر گفت :« ولو شاءَالله لجمعهم علی‌الهدی » اگر الله خواستید همه را راه نمودید و هدایت دادید لکن نخواست و این حکم درازل نکرد که ایشانرا مختلف آفرید بر ملّتها و دینهای پراکنده(۳) جدا جدا خواهند بود از جهودی و ترسایی و گبرکی .

« اِلّا من رحم ربّك » الا من عصم ربك برحمته فهداه الی‌الایمان‌فانه ناج‌من‌الاختلاف بالباطل ، مگرکسی‌که الله برحمت خویش اورا ازین اختلاف باطل‌معصوم دارد ، واورا براه حقّ ودین اسلام راه نماید ، آنگه گفت :« و لذلك خلقهم »یعنی‌اهل‌الاختلاف للاختلاف و اهل‌الرحمة للرحمة ، خلق که آفرید اختلاف را ورحمت را آفرید، قومی رحمت را آفرید ، نیکبختان‌اند سزای بهشت ، قومی‌اختلاف باطل را آفرید، بدبختان‌اند سزای دوزخ ، ایشانرا چنین آفرید تادرست شود آنچه گفت: « فریق فی‌الجنّة و فریق فی‌السّعیر » ، « و تمّت کلمة ربك » ای ـ حکمه‌السابق فی اهل‌النار انه یملاء جهنم « من‌الجنة والناس اجمعین » ای ـ منهما لامن احدهماولیس ذلك للاحاطة ، وقیل : من عصاةالجنّة والناس اجمعین فیکون للاحاطة .

« و کلّاً نقصّ علیك » کلاً منصوب بنقصّ « ما نثبّتُ » موضعه نصبٌ لانه بدلٌ عن کلّ، یعنی‌ـ « نقصّ علیك مِن انباءِالرسل ما نثبت به فؤادك » و نقوی به قلبك فتطیب به وتصبر صبرهم، ای ـ فلا تجزع من‌تکذیب‌قومك واسلك‌سبیل‌الرسل قبلك فی‌الصبّر علی امر ربك . میگوید : ای‌محمدقصهای پیشینیان ، وآئین‌رفتگان و اخبار پیغامبران ، بر تو خواندیم تا بدانی که آن پیغامبران همه بربلا و اذای قوم خویش چون صبر کردند و در آخر نصرت و قوّت ما چه دیدند آنرا کردیم و برتو قصها خواندیم تا دل‌قوی‌داری و از اذای دشمنان و طعن بیگانگان بس ننالی و بر تکذیب ایشان صبر کنی و گوش بنصرت داری که ما در ازل حکم کرده‌ایم که پیغامبران‌خودرا نصرت‌دهیم «انّا لننصر رسلناوالّذین آمنوا وانّ جندنالهم‌الغالبون» و در بیان این قصها حجت روشن است ، و دلالت تمام بر صحت نبوت وصدق رسالت

۱ ـ خواستید (الف) . ۲ـ بودید (الف) . ۳ـ پر کنده (الف) .

مصطفی (ص) که وی پیغامبر امّی بود هرگز بمعلمی نارفته، و مؤدّبی ندیده، و هیچ کتاب ناخوانده[1] ونه هیچ چیز[2] نوشته، وآنکه اخبار پیشینیان وسیر ملوك و اقاصیص امم چنان بیان میکرد و از همه خبر میداد و آنچه درطوق بشر نباشدکه از ذات خود بر سازد اظهار میکرد و بر زبان می‌راند وفصحآی **عرب** و زیرکان عالم همه از آن عاجز گشته، عاقل چون درنگرد داندکه این صنعت بشر نیست، جزوحی پاك نیست، و جزرسالت خداوند و نامهٔ وی برزبان **جبرئیل** نیست، و رسالت ونبوت وی جز صدق و راستی نیست، صفت امّی در حقّ عالمیان نقص بود درحق وی هنر آمد تا لاجرم او را بـاین صفت جلوه کردند کـه: «الّذین یتّبعون الرّسول النّبی الامّی»، قوله: «ما نثبّت به فؤادك» این تثبیت و تسکین دل **مصطفی** (ص) نه‌از آن است که در وی شکی بود لکن هرجای‌که دلالت قوی‌تر و برهان بیشتر آن کار وآنحکم دردل ثابت‌تر، ودل‌بوی آرمیده‌تر، همچنانکه[3] **ابراهیم** گفت (ص): «ولکن لیطمئنّ قلبی» «وجاءك فی هذه الحق» ای ـ ماجاءك فی هذه السورة الحق مع ماجاءك من الحق فی سائر **القرآن** هرچه **بمصطفی** فروآمد. از **قرآن** وپیغام همه حقّ است وراست وپاك ونیکو، امّا این سورت بذکر مخصوص کردکه درین سورت اقاصیص انبیا است ومواعظ فراوان وذکربهشت ودوزخ و تحقیق تأکید را گفت: درین سورت همه راستی آمد بتوودرستی واین دلیل نیست که بیرون ازین حقّ نیست همچنانکه کسی سخن شنود از کسی گوید: هذا حقٌّ، فلیس یجب من هذا ان یکون ماسواه باطلاً. فکذلك في قوله: «و جاءك فی هذه الحقّ». و قیل: جاءك فی هذه الدّنیا، ای ـ النّبوة. «و موعظة و ذکری للمؤمنین» عبرةٌ لمن اعتبر[4] تذکّر لمن تذکّر.

«وقل للّذین لایؤمنون اعملوا علی‌مکانتکم» قرأ **ابوبکر** «مکاناتکم» بالجمع «انّا عاملون».

«و انتظروا انّا منتظرون» هذا امرتهدید ووعید، ای ـ اعملوا ماانتم عاملون علی‌غیرما انتم علیه وانتظروامایعدناکم **الشیطان** انّا منتظرون مایعد ربّنا من النّصر.

۱ـ کتابی نخوانده (ج). ۲ـ هیچیز (ج). ۳ـ هم‌چنان که (الف).
۴ ـ اتّبع (الف)

قيل : هو منسوخٌ بآية السّيف .

«ولله غيب السّموات والارض» خزائنهما ، وقيل : جميع ما غاب عن العباد ، وقيل: غيب نزول العذاب من السّمآءِ ، وقيل : ما اشتملت عليه السّموات والارض «واليه يرجع الامر كلّه» في المعاد فلا يبقي لاحدٍ فيه ملك ولا امرٌ . قرأ **نافع وحفص** «يُرجع الامر» بضمّ الياى و فتح الجيم اى - يرد ، فاعبده وحده واطعه لانّه مستحقّ العبادة والطّاعة ، و توكّل عليه ، ثق به ، و فوّض امرك اليه «وما ربّك بغافل عمّا يعملون» يقول : هو عالمٌ بما يعمل الخلق اجمعون يجزى المحسن باحسانه والمسيئ باساءته . قرائت **مدنى و شامى و حفص ويعقوب** «تعملون» به تاء است ميگويد : الله ناآگاه نيست از آنچه شما مى‌كنيد نيكى از نيكان شما مى‌داند ، و آنرا پاداش دهد ، و بدى از بدان شما مى‌داند ، ومى‌بيند و آنرا جزادهد . باقى به ياء خوانند معنى آنست كه : الله غافل نيست از آنچه دشمنان مى‌كنند، اين آيت ازجوامع الكلم است ، در آن ايجاز لفظ است ، وحسن نظم ، و كثرت معانى، واشارت ببدايت ونهايت . ميگويد : علم آسمان وزمين و هرچه در آن ، و علم همه گذشتها وبودنيها خدايراست در بدايت ونهايت، مُلك و مِلك همه ويراست قدرت وى همه را شامل و حكم وى بر همه نافذ ، آفريدگان همه رهى و بندهٔ او، برهمه واجب است ولازم عبادت و طاعت كه مالك همه بحقيقت او ، بازگشت همه كار وهمگان بدو ، كرداربندگان نيك وبد امروزبمشيّت وخواست او، فردا هركسى را جزاى كردار ازثواب وعقاب او ، روى عن **كعب الاحبار** انّه قال: خاتمة **التورية** هذه الاية .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انّ فى ذلك لآيةً لمن خاف عذاب الآخرة ذلك يومٌ مجموعٌ له النّاس و ذلك يومٌ مشهودٌ » **يحيى معاذ** گفت : روزها پنج است ، يكى روزمفقود ديگر روز مشهود سيوم روز مورود(١) چهارم روزموعود پنجم روز ممدود ، امّا روز مفقود روزِ دينه(٢) است كه برتو گذشت وفايت شد و با توجذز(٣) حسرت و تلهّف

١ - سوم روز موعود چهارم روز مورود . (الف)	٢ - دينه (ج) .	٣ - جز حسرت (ج) .

درفوات آن نماند، دریافت آنرا درمان نه، وبا پس آوردن آن ممکن نه، واگر[1] گویی امروز تدارك کنم امروز راخود حقّی است که جز حقّ خویش رادر آن جایگیر[2] نه، با تو جز ازین[3] نماند که گویی «یا حسرتا علی ما فرّطت فی جنب الله» و ربّ العزّة آن کند که خود خواهد، اگر بیامرزد فضل آن دارد، وفضل از وی سزا است، و اگر عقوبت کند بعدل کند، و عدل وی راست. امّا روز مشهود این روز است که تو در آنی، اگر خودرا دریابی و عمل کنی، و سفر آخرت را زادی بر گیری، ومقام رستاخیز را عدّتی بسازی، وقت آن یافته‌ای بغنیمت‌دار، وبیداری وهشیاری کارخود بساز پیش‌از آنکه روزبسر آید، ووقت در گذرد و کوش[4] تا امروز ازدی ترا به بود که مصطفی صم: گفته مغبون کسی است که دی و امروز او را یکسان است «من استوی یوماه فهو مغبون». وروز موررود روز فرداست، نگر تا اندیشهٔ آن نبری، و دل در آن نبندی، و وقت خویش بامیّد فردا ضایع نکنی که فردای ناآمده در دست تو نیست، و باشد که خود در شمار عمر تو نیست، میگوید که:

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا   آن کو که‌ترا ضمان کند تافردا

مصطفی (ص) فرا عبدالله‌عمر گفت «کن فی‌الدنیا کانّك‌غریب اوعابرسبیل وعد نفسك‌فی‌الموتی[5] واذا اصبحت‌نفسك‌فلاتحدثها بالمساء واذاامسیت فلاتحدّثها بالصباح وخذ من‌صحتك لسقمك‌ومن‌شبابك لهرمك ومن‌فراغك لشغلك ومن‌حیوتك لوفاتك فانك لاتدری ما اسمك غداً». وروز موعود روز مرگ است آخر روزگار و هنگام بار، عمر بآخر رسیده، وجان بچنبر گردن مانده، و درغرقاب حیرت افتاده، وآب حسرت گرد دیده درآمده، وآن روی ارغوانی زعفرانی گشته.

سر زلف عروسان‌را چوبرگ نسترن یابی
رخ گلرنگ[6] شاهان را چو شاخ زعفران یابی

هشیار کسی بود که آن روز را پیوسته برابر چشم خویش دارد ویك ساعت ازیاد کردن آن‌نیاساید، مصطفی (ص) گفت: «انا کیسکم اکثر کم للموت‌ذکراً

۱ ـ وگر (ج). ۲ ـ جای گیر. (الف) ۳ ـ جذ زین (الف). ٤ ـ بکوش (ج).
٥ ـ من اصحاب‌القبور (ج) ٦ ـ گل رنگ (الف)

واحزمکم احسنکم له استعداداً ، الا و انّ من علامات العقل التجافی‌عن‌دارالغرور ، والانابة الی دارالخلود ، والتزّود لسکنی‌القبور ، والتأهّب لیوم‌النشور». وروز ممدود روز رستاخیز است که خلق اولین و آخرین(۱) حشر کنند ، و ایشان را دو گروه گردانند ، گروهی نیکبختان ، و گروهی بدبختان ، چنانکه رب‌العزة گفت :«فمنهم شقیّ وسعید» **ابوسعیدخراز**(۲) را گفتند چه معنی‌داردآنچه **مصطفی** (ص) گفت : شیّبتنی سورة**هود** ؟ قال‌معناه: شیّبتنی‌ذکراخبارالله تعالی‌عن‌اهلاك‌الامم‌السالفة ، فورد علیه من ذلك هیبةالسطوةو فیه‌الاخبار عمّا حکم علی‌عباده فی‌الاول بقوله : « فمنهم شقی وسعید» گفت: دربن‌سورت دو کارعظیم بیان کرده، وسطوت عزت آلهیّت بخلق نموده، یکی‌بطش قهاری وسیاست جبروت عزت ، که‌بر قومی رانده ، واز خانهاشان برانداخته‌ودمارازهمه‌برآورده ،«هل‌تحسّ منهم من‌احدٍ اوتسمع‌لهم‌رکزاً»دیگربیان حکم ازل که درسعادت وشقاوت خلق‌رفته ، گروهی‌را بداغ خودگرفته ، وباعیب‌شان خریده ، و بی وسیلت طاعت نامشان در جریدهٔ سُعدا کرده ، وگروهی را بی‌جرم‌از درگاه خود برانده ، ومهر شقاوت بردلهاشان نهاده ، ودرو هدهٔ نبایست‌افکنده ، آن سعید پیش از عمل رسته ، و کارش برآمده ، و این شقی بتیر قطعیت خسته ، و بمیخ ردّ وابسته ، چه توان(۳) کرد الله چنین خواسته ، وحَکم عدل حُکم این رانده ، نه مشك خود بوی خریده ، نه عسل بخود شیرینی یافته ، کاریست در ازل بوده ورفته، نه فزوده ونه کاسته ، اینست که الله گفت جل‌جلاله :«فمنهم شقی وسعید» **خراز** گفت **رسول** خدا (ص) از سیاست آن خبر و سطوت این‌حکم گفت : «شیّبتنی **هود** » .

پیر طریقت را پرسیدند از انفاس نیکبختان وبدبختان ، و فرق میان ایشان ، گفت : نفس بدبخت دودچراغیست کشته ، در خانه‌ی تنگ بی‌در ، و نفس‌نیکبخت چشمه‌ایست روشن و روان در بوستانی آراسته با بر .

شقیق بلخی گفت : علامت سعادت پنج چیز است : لین‌القلب ، و کثرةالبکاء والزهد فی‌الدنیا ، و قصرالامل، و کثرةالحیاء ، دلی نرم در عبادت حق خمیده بدست آوردن ، و از بیم عقوبت بسیار گریستن ، ودر دنیا زاهد بودن ، و امل کوتاه‌کردن،

۱ ـ وآخرین را (ج) ۲ ـ بوسعید(ج) ۳ ـ چتوان (الف) .

و بر حیا وشرم زیستن .گفتا: ونشان‌شقاوت برعکس این پنج‌چیزاست : قساوةالقلب، و جمودالعین ، والرغبة فی‌الدّنیا ، و طول الامل ، و قلّة الحیاء .

« فاستقم کما امرت » در کلّ عالم و در فرزند آدم کرا سزد که چنین خطاب عظیم با وی کنند ، که : « فاستقم » ؟ و خود در کدام حوصله گنجد. مگر حوصلهٔ **محمد عربی** که بالطاف کرم آراسته ، و با نوار شهود افروخته ، وبتأیید رسالت مؤیدگردانیده ، و آنکه ربطه عصمت و تثبیت بر دل وی بسته ، که « لنثبّت به فؤادك » و آنکه بر بساط انبساط نشسته ، و درخلوت « او ادنی » ازحق شنیده ، و آیات کبری دیده ، و اگرنه این قوّت و کرامت و الطاف عنایت بودی ، طاقت کشش بار عزت « فاستقم کما امرت » نداشتی ، نبینی که چون این خطاب ازدرگاه نبوت بامت پیوست‌ودانست که ایشان هرگز بکمال استقامت نرسند ، از نتاوست(۱) ایشان باآن‌خبرداد وعذرایشان بنهاد ،گفت : استقیموا ولن تحصوا ، ای ـ لن‌تطیقوا الاستقامة التی امرت بها . و قال **ابوعلی‌الجوزجانی** : کن طالب‌الاستقامة ، لاطالب الکرامة ، فان نفسك متحرکة فی‌طلب‌الکرامة ، و ربك تعالی یطلب منك‌الاستقامة .

و معنی استقامت هموار بودن است بی‌تلون ، هرکه ازمقام تلوین بهیئت تمکین‌رسد مقام استقامت او را درست گردد ، واین استقامت هم درفعل باید هم درخلق . درفعل آنست که ظاهر بر موافقت داری و باطن در مخالصت . و در خلق آنست که اگر جفا شنوی ، عذر دهی ، و اگر اذی نمایند ، شکر کنی . و یقال : استقامةالنفوس فی‌نفی الزلّة ، و استقامةالقلوب بنفی‌الغفلة ، و استقامةالارواح بنفی‌الملاحظة ، « واقم‌الصلوة طرفی‌النهار و زلفاً من‌اللیل » اوقات و ساعات شبانروز که نامزد کرده‌اند از بهراوراد و اذکار و نظر اعتبار کرده‌اند ، تا بنده روزگار و اوقات خویش لابل ساعات وانفاس خویش مستغرق دارد و هر وقتی را وردی ساخته دارد و بداند که واردات الهی در اوراد بندگی بسته ، هر که را ورد طاعات بیشتر ، او را واردات مکاشفات قوی‌تر و تمامتر ، پس بنده باید که اوقات خویش بخشیده دارد بردوقسم ، قسمی تذکرزبان و عبادت ارکان ، وقسمی تفکر دل ومراقبت جان ، تا این کرامت ثناء حقّ بوی رسد

۱ـ بی طاقتی (ج) .

که میگوید عزجلاله : «الّذین یذکرون‌الله قیاماً وقعوداً اوعلی جنوبهم یتفکرون فی خلق‌السموات والارض».

انّ‌الحسنات یذهبن‌السیّآت» الحسنات ما یجود به‌الحق ، والسیآت ما یذنب به‌العبد، فاذا ادخل حسنات عفوه علی قبایح‌العبد و جرمه ، محاها وابطلها . و یقال : حسنات التوبة تذهب سیآت‌الزلّة ، وحسنات‌العنایة تذهب سیّآت الجنایة . قال **یحیی‌بن‌معاذ:** انّ‌الله عزوجل لم یرض للمؤمن بالذنب حتی ستر، ولم یرض بالسّتر حتی غفر ، و لم یرض بالغفران حتی بدّل ، ولم یرض بالتبدیل حتی اجره علیه . فقال : «ان‌الحسنات یذهبن‌السیآت» .

« و کلا نقص علیك من انباء الرسل » خداوندان معانی و ارباب معارف بمنقاش خواطر ازین‌آیت حکمتها استخراج کرده‌اند تا مقصود از آن که قصهای انبیا و امم با **مصطفی** عربی گفتند چه‌بود[1] قومی گفتند مقصود آن بود تا شرف امّت وی وفضل ایشان برامم سالفه پیدا شود که عزّت **قرآن** خبرچنین‌داده که« کنتم خیر امّةٍ اخرجت‌للنّاس»مناقب‌دیگران،وآیین روزگارایشان، ووصف شرایع ایشان، بااین امّت گفتند ، تااین امّت شرف و فضل خود برایشان بدیدند ، وآن گران باری ایشان در احکام تکلیف بدانستند ، و تخفیف خود اندرین معنی بشناختند ، وبروفق این رب‌العزّه جلّ‌جلاله گفته : « یریدالله بکم الیسر ولایرید بکم العسر » « ماجعل علیکم فی‌الدّین من حرج» « یریدالله ان‌یخفّف عنکم» «واسبغ علیکم نعمة ظاهرة وباطنة». قال بعض المفسرین: النّعمة الظّاهرة تخفیف‌الشّرایع والنّعمة الباطنة تضعیف الصّنایع . پس **مصطفی** ص چون این نواخت و این کرامت و نعمت از حق بوی پیوست ، و بامّت وی خواست تا بشکر آن قیام کند ، ازقیام شب و صیام روز، کاری ومجاهده‌یی‌عظیم برخودنهاد، کان یصّلی‌باللّیل‌حتّی تورّمت قدماه ، فقیل:یا **رسول‌الله** الیس «قد غفرالله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟» فقال : افلاا کون عبداً شکوراً؟ ثم افتخر فقال : بعثت بالحنیفیّة السهلة ، بدان ای جوانمرد که شاهراهی بیاراستند ، و صدو بیست واند هزار پیغامبررا سر برین[2] ره دادند، هریکی را بکسونی دیگر

۱ - چبود (ج)   ۲ - بدین (ج)

بپوشیدند، و هریکی‌را بخلعتی دیگر بیاراستند همه که(۱)بودند مقدمهٔ لشکر سید اوّلین و آخرین **مصطفی عربی**ﷺ بودند باهمه حدیث وی کردند، وسیرت وسنّت وی گفتند ونام وی بردند، چون سید ﷺ قدم دردایرهٔ وجودنهاد، کارها همه ختم کردند، درتعبیهٔ انبیا دربستند، قصهٔ آن عزیزان همه باوی گفتند، و او را خبردادند، که: «و کلا نقص علیك من انبآءِ الرّسل مانثبّت بهفؤادك» ای مهتر ساکن باش، و دل برجای‌دار، که ما باپیغامبران حدیث تو کردیم، وقصهٔ تو گفتیم، ودرنواخت واکرام توافزودیم، تاایشان‌بدانند که چون‌تو نه‌اند، وتوبدانی که ایشان بمنزلت تونرسیدند. ازاینجا گفت سیّد ولد **آدم** ومهتر عالم(ص): «انا سیّد ولدآدم ولافخر، کنت نبیّاً وآدم بین‌الروح والجسد، **آدم** و من‌دونه تحت لوائی، یوم‌القیمة. «نحن‌الآخرون السابقون». و روی عن**ابی‌بکرالکتانی** قال: سالت **الجنید** عن مجازاة الحکایة فقال: هی‌جند من جنودالله فی‌ارضه یقوی به احوال‌المریدین. فقلت: اله اصل فی‌الکتاب؟ قال: نعم، قوله: «و کلاً نقص علیك من‌انباءِ الرسل ما نثبّت‌به فؤادك».

---

۱ ـ همه کی (ج) همه که (الف)

فهرست سور و آیات از ترجمه و تفسیر و تأویل
« مجلد چهارم تفسیر کشف‌الاسرار »

جزء نهم

سورة الأنفال «۷۵ آیه»

۱ ـ النوبة الاولى

۲ ـ النوبة الاولى

جزء دهم

۹ ـ سورة التوبة «۱۲۹ آیة»

النوبة الثالثة :

۱۲ - النوبة الاولی

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۱۳ - النوبة الاولی

النوبة الثانية

جزء يازدهم

١٠ - سورة يونس « ١٠٩ آيه »

النوبة الثالثة

٦ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

٧ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٨ - النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٩ - النوبة الاولى

النوبة الثانية

جزء یازدهم ودوازدهم

۱۱ - سورهٔ هود «۱۲۳ آیه»

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٦ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٧ ـ النوبة الاولى